نفیس

میکروفیلم تهیه شد

باز بین شد
۱۳۵۲

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب جامع عباسی — — — فارسی

مؤلف مرحوم شیخ بهائی

خطی / چاپی نسخ ۲۵ سطری

سال طبع یا تحریر ۱۲۲۷ ق عدد اوراق ۲۷۴

جزء کتب فقه شماره ۵۶۸

شماره عمومی ۲۲۷۲ شماره قبض ۵۱۶۸

واقف آقای حاج قائم مقام تاریخ وقف بهمن ۱۳۱۶

طول ۳۱ عرض ۲۰ و ۶ سانتیمتر

۱۲۵

باز بین شد
۱۳۵۲

فهرست باب اول که مشتملست بر مسائل طهارت از غسل و وضو و تیمم و سائر مطهرات

وضوء	صفحهٔ اول در دیباچهٔ کتاب ۱	در مبوّب کردن کتاب به بیست باب و شروع در باب اول ۲	در بیان طهارتی که محتاج به نیت میباشند ۲	در بیان شروط وجوب غسل مسّ میّت ۳	در بیان آداب طهارت خانه ۳	در بیان چیزهائیکه حرامست استنجا با آن ۴ چیزها
	در استبراء و سائر آداب تخلّی ۴	در بیان بیست و یک واجب وضو و در این صفحه چهار واجب است ۵	و در این صفحه ذکر واجبات وضو تا واجب پانزدهم میشود ۶	و در این صفحه ذکر واجبات وضو تا هیجدهم میشود ۷	در تتمهٔ واجبات و در مستحبات بیست و گانه وضو و در این جا است هیفده مستحب ذکر ۸	در بیان تتمهٔ ذکر مستحبات وضو و چیزهای دیگر ۹
غسل	در بیان نه چیز که مکروهست در وضو و در ذکر سه چیز که وضو بجهت آنها واجب میشود ۱۰	در بیان بیست چیز که وضو سنّت میشود بجهت آن بیست چیز ۱۱	در وضوهای سنّتی و بیان شکوک وضو و در بیان غسل ۱۲	در بیان غسل جنابت و اسباب جنابت ۱۳	در تتمهٔ غسل جنابت و پنج غسل واجب دیگر و شروع در سنتی ۱۴	در بیان اول و دوم از چهل غسل سنتی ۱۵
	در بیان غسلهای سنّتی از سیم تا دوازدهم ۱۶	در غسلهای سنّتی از سیزدهم تا پانزدهم ۱۷	در غسل نوروز که پانزدهم است تا غسل احرام حج که شانزدهم میباشد ۱۸	در غسل احرام عمره که هیفدهم است تا غسل طلب حاجت که بیست و ششم است ۱۹	در غسل استخاره که بیست و هفتم است تا غسل دیوانگی که سی و هشتم است ۲۰	در غسل کفن میت که سی و نهم است تا غسل جنابت میت و شروع در سنتی و چیزهایی که شرط غسلست ۲۱
	در بیان سنت که شرط ششم غسل است تا شرط یازدهم غسل بیان میشود ۲۲	در شرط دوازدهم غسل است تا شرط پانزدهم ۲۳	در بیان شرط شانزدهم غسل تا بیان هیفدهم ۲۴	در بیان نوزده چیز که سنت میباشد در غسل از اول تا سیم بیان میشود ۲۵	در مضمضه که سنّت غسلست تا چهاردهم بیان پانزدهم از مستحبات غسل ۲۶	در بیان حدث اصغر که در اثنای غسل واقع میشود ۲۷
	در بیان هشت چیز که حرامست بر جنب اول نماز و اجتنب دوم طواف واجب سیم مس قرآن ۲۸	در تتمهٔ مس کتابت قرآن یا اسم خدا یا یکی از چهارده معصوم ۲۹	در بیان پنج امر حرام جنب تا هشتم بیان میشود ۳۰	در بیان هفت چیز که مکروهست بر جنب ۳۰	در تتمهٔ مکروهها از سیم تا هفتم بیان میشود ۳۱	در ذکر هفت چیز دیگر که مکروهست در حال جنابت از اول تا هفتم ۳۲
حیض	در ذکر علامات خون حیض و بیان اقوال علماء در آن ۳۲	در ذکر اینکه زن در چه سنی حیض میشود ۳۳	در ذکر تمیز خون حیض از سائر خونها و بیان اقوال علماء ۳۴	در ذکر بیرون آمدن خون حیض از موضع غیر معتاد ۳۴	در ذکر شروط صحت طلاق که یکی از آنها خالی بودن از حیض است ۳۴	در بیان مجامعت با حایض چه در حال حیض چه در حال طهر و پیش از غسل ۳۵
استحاضه	در بیان اکثر ایام حیض و اقل ایام حیض و بیان صور آن مسئله ۳۵	در بیان حکم صاحب عادت مستمره و غیر صاحب عادت و ذکر اقوال در مسئله ۳۶	در بیان صور مسئلهٔ صاحب عادت و غیر آن ۳۷	تتمهٔ مسئلهٔ سابق و بیان اوصاف خون استحاضه ۳۸	بیان اقسام استحاضه که قلیله و کثیره و متوسطه باشد ۳۸	در بیان احکام استحاضهٔ قلیله و کثیره و متوسطه ۳۹
نفاس / در غسل میت	در بیان نفاس و ذکر اقوال علماء در حقیقت آن ۳۹	در بیان اینکه هر چه حرامست بر حایض حرامست بر نفساء ۴۰	در بیان عدد ایام نفاس و ذکر اقوال علماء در تحقیق آن ۴۰	فصل در غسل میّت و مقدمات و توابع آن ۴۱	در بیان یازده امر که از وقت احتضار تا وقت مشغول میباشد ۴۱	که یکی از آنها واجب و باقی ده سنت و سه امر مکروهست ۴۱
تلقین	در تلقین محتضر بدعای مخصوص که امر اول از یازده امر مستحب است ۴۱	در تتمهٔ دعای تلقین و ما بقی امور مستحبهٔ یازده گانه ۴۲	در سه امر مکروه و در سه و پنج امر که از وقت فوت تا غسل و کفن باید ۴۳ عود	در بیان دوازده چیز که واجب است از اول تا سیم بیان مسئله در این صفحه ۴۳	در بیان واجبات از چهارم تا هشتم ۴۴	در بیان واجبات از نهم تا دوازدهم و در چیزهای متعلق به ۴۵

فهرست باب اول که مشتملست بمسائل الطهارت

	در بیان پانزده امر سنت از وقت غسل تا وقت کفن ۴۵	در بیان امر اول تا امر سیم از این امور ۴۵	در بیان سنت چهارم تا سنت چهاردهم ۴۶	در بیان امر پانزدهم و بیان شش چیز مکروه در غسل میت ۴۷	فصل در بیان آن دو امر واجب در میت ۴۷	فصل در بیان نه چیز واجب از وقت فارغ شدن ۴۷ — از غسل تا وقتیکه نماز بر میت کنند در این صفحه امر اول و دوم ذکر است
در کفن	در بیان واجب سیم از نه واجب تا واجب نهم ۴۸	در بیان دوازده چیز سنت که بعد از غسل تا وقت نماز بجا آورند ۴۹	در بیان سنت اول که سیزده درهم کافور است تا سنت چهارم که جریدتین است ۴۹	در بیان جریدتین که بچه تفصیل است و ذکر سنت پنجم تا هشتم ۵۰	در ذکر سنت نهم تا دوازدهم که نبشته کند از دعا در جریدتین باشد ۵۱	در بیان هشت چیز مکروه از اول که بریدن کفن است ۵۱ — با آهن تا هشتم که کافور گذاشتن در گوش و چشم میت باشد
دفن	فصل در ذکر آنچه میت تعلق دارد از وقت فارغ شدن از کفن تا زمان دفن میت ۵۲	و آنچه هفت چیز واجب است پنج امر آن واجبست از اول که نماز میت است ۵۲	تا آنچه که مباح بودن مکان دفن است در این صفحه ذکر است ۵۲	اما آن سی و سه چیز که سنت است از اول که تشییع جنازه میباشد ۵۳	تا دوم که بودا جنازه است تطوع تربیع بیان میشود ۵۳	در بیان تتمهٔ تربیع و ذکر سنت سیم تا نهم در این صفحه میشود ۵۴
تیمّم	در بیان سنت دهم تا بیان سنت شانزدهم در این صفحه اوراد شده ۵۵	در این صفحه سنت هیفدهم تا بیستم که تلقین میت است ذکر میشود ۵۶	در این صفحه سنت بیست و یکم تا سی و دویم ذکر میشود ۵۷	در ذکر سنت سی و سیم که تلقین بعد از دفن میت باشد ذکر است ۵۸	در بیان نه چیز که مکروه میباشد از اول تا نهم بیان میشود و شروع با احکام تیمم میشود ۵۸	در بیان هفت چیز که مانع از استعمال آب و موجب تیمم میشود و در ذکر واجب اول ۵۹ — از واجبات دوازده گانه تیمم
مطهّرات	در بیان واجب دوم که واجب است خاک بود محل تیمم و اقوال علماء در این باب ذکر میشود ۶۰	در بیان سیم از واجبات تیمم در این صفحه اسم تا دوازدهم بیان کرده میشود ۶۱	در ذکر هفت چیز که در تیمم سنت است و دو امر که مکروه است و در طهارات که ۶۲	محتاج به نیت نیست و شروع در مطهرات دوازده گانه از اول تا آخر ذکر شده ۶۲	در آب مطلق و مضاف و آب باران و سایر آب که بجنب مباح است که چند جنب است ۶۳	در تحقیق طریقهٔ ضرب کردن سر و جست و سیم طول داد در عرض عمق و تعیین اوله ۶۴ — اصل ضرب
	تتمهٔ مساحت و بیان مقدار کرّ بحسب وزن و بیان رطل عراقی و مدنی و مکی ۶۵	در بیان عدم انفعال کر بملاقات نجاست مگر باحد اوصاف او تغیر کند ۶۵	در بیان آب چاه و بیان احکام آن و اقوال علماء در آن و حکم ملاقات نجاست بچاه ۶۶	در بیان حکم شتری یا گاوی که بمیرد در چاه یا مسکر مایعی در آن بریزد ۶۶	در بیان حکم ریختن فقاع یا منی یا خون حیض یا خون استحاضه یا خون نفاس در چاه ۶۷	در بیان حکم اسب یا خر یا گاو و مناره و آدمی و کافر که در چاه بمیرند و حکم غایط و خون کثیر که در چاه بریزد ۶۷
و مردن گنجشک	در حکم ریختن خون قلیل یا غایط خشک یا مردن موش یا دند بیرون آمدن سگ و بول مرد ریختن ۶۸	در بیان حکم آب مضاف و شروع در مطهر دوم که زمین میباشد و تر یا پاک میکند ۶۸	در بیان مطهر سیم که آفتاب است تا مطهر دوازدهم که تبعیت است ۶۹	در بیان یازده نجس از اول که بول است تا سیم که خون است ۷۰	در بیان صور و اقوال و اخبار در حق و ذکر مطهر چهارم و پنجم و ششم ۷۱	در بیان مطهر هفتم که کافر است و ذکر حربی و ذمی و اهل کتاب و ذکر اقوال علماء در احکام این اقسام ۷۳
	در ذکر تتمهٔ حکم کافر و در بیان مطهر هشتم که مسکر باشد و ذکر اقوال و ادلّه بر نجاست آن ۷۳	در بیان دلیل دویم که آیهٔ قرآنست و ذکر دلیل سیم که هشت حدیث است ۷۴	در تتمهٔ استدلال بر حرمت خمر و سایر مسکرات و ذکر نهم از نجاسات ۷۵	در بیان فقاع که دهم از نجاسات و میته و اجزاء آن که یازدهم است ۷۶	فصل در بیان پاک کردن ظرفی که در آن سگ دهن زده و ذکر اقوال علماء در آن ۷۷	فصل در بیان تطهیر جامه به آب قلیل چه بول انسان بزرگ آلوده باشد چه بول طفل ۷۸
فهرست باب دویم که مشتمل بر مسائل صلوة است	در بیان نقل اقوال علماء در تطهیر جامه آلوده به بول و تحقیق آن بطریق مفصل ۷۹	در بیان تطهیر جامه آلوده بغیر بول که در کیفیت تطهیر با آب کر یا آب جاری ۸۰	در بیان تطهیر ظروف باب قلیل و در بیان حرام بودن ظروف طلا و نقره بر مرد و زن ۸۰	در بیان اقوال در این مسئله و در استعمال آفتابه طلا و نقره و ظروف طلاکوب و نقره کوب ۸۱	در بیان باب دویم که مسائل نماز در او ذکر میشود و در دوازده نماز واجب ۸۲	در بیان نماز یومیه و ذکر اخبار در آن و ذکر نماز جمعه و عیدین و نماز طواف و آیات ۸۳
نماز یومیه	در بیان نماز میت و نمازی که بنذر و قسم واجب شود و نماز فوت شده پدر که بر پسر واجبست ۸۴	و در بیان نمازهای سنتی که بیست و چهار نماز است از اول تا آخر ذکر میشود ۸۴	و شروع در نمازهای واجبی که اول آنها نماز یومیه است و تفصیل آن بیان میشود ۸۴	در بیان ادلهٔ وجوب نماز یومیه و ذکر اخبار در حکم ترک کنندهٔ نماز و مذمت او ۸۵	در بیان فضیلت فریضه و ادله و اخبار و احادیث در این باب ۸۶	در بیان وجوب نماز یومیه بر هر عاقل بالغ و بیان معنی بلوغ و بعضی حدها در مردان و زنان ۸۷

فهرست باب دویم که مشتمل بر مسائل نماز از مقدمات و شرایط و واجبات و مستحبات

لباس مصلی	در بیان سقوط وجوب نماز از حایض و نفسا و ذکر مقدمات نماز از اول تا ششم ۸۸	در بیان ستر عورت و ذکر صور آن و ذکر اقوال و احکام آن ۸۹	در بیان ستر عورت در هر دو زن و فرق بین حکم مرد و زن ۹۰	در بیان واجب بودن پنج چیز در لباس اول غصبی نبودن ۹۱	دویم حریر نبودن در مرد و ذکر صور و اقوال و ادله آن ۹۱	در بیان طلا نبودن جامه مرد که سیم از واجبات است ۹۲
	چهارم طاهر بودن جامه که در شش جا و ذکر اول و دویم شده ۹۲	در بیان ذکر سیم و چهارم از چیزها که در نماز معفو است ۹۳	در تتمه موضع چهارم که خون کمتر از درهم بغلی باشد و تحقیق آن ۹۴	در بیان اقوال در خون کمتر از درهم بغلی و اختلافات در آن ۹۵	در بیان پنجم از شش چیزهای معفو و ذکر اقوال در آن ۹۶	در بیان ششم از نجاستهای معفو و شروع در واجب پنجم ۹۷
مکان مصلی	در بیان اقوال و احوال در واجب پنجم در لباس مصلی که موزن از پوست حیوان حرام گوشت باشد ۹۸	و در بیان هفت امری که سنت است در لباس مصلی امر اول و دویم ذکر میشود ۹۸	در بیان سنت سیم تا سنت هفتم که در نعلین عربی نماز کردنست ۹۹	در بیان یازده چیز که مکروهست در لباس از اول تا هشتم بیان شده ۱۰۰	در بیان نهم از مکروهات تا یازدهم و بیان پنج مکروه دیگر از سابق ۱۰۱	مبحث دویم در مکان مصلی و شروع در واجب اول از دو واجب ۱۰۲
	در بیان غصبی نبودن مکان که واجب اول است و ذکر اقوال و صور آن ۱۰۳	در بیان تتمه احکام غصب و ذکر واجب دویم که طهارت مکان باشد ۱۰۴	در بیان سنت اول و دویم از چهار سنت در مکان مصلی ۱۰۵	در بیان سنت سیم و چهارم که در مساجد نماز کردنست ۱۰۶	در بیان بیست و هفت امر مکروه در مکان مصلی و ذکر اول و دویم آنها و سیم ۱۰۷	در بیان چهارمی از مکروهات مکان تا ذکر نهم از آنها ۱۰۸
بیان مساجد	در بیان دهم از مکروهات مکان مصلی تا پانزدهم بیان شده ۱۰۹	در بیان مکروهات مکان مصلی از شانزدهم تا بیست و ششم ۱۱۰	در بیان مکروه بیست و هفتم فصل در احکام مساجد و بیان فضیلت و ثواب بنای مساجد ۱۱۱	تتمه ذکر فضیلت و شروع در ذکر دوازده امر سنت در مساجد از اول تا ششم ۱۱۲	در بیان سنت هفتم تا دوازدهم و شروع در هیفده امر مکروه از اول تا چهارم ۱۱۳	در بیان مکروه پنجم که خفتن در مساجد است تا ذکر سیزدهم که آب دهن انداختن در مساجد باشد ۱۱۴
اوقات نماز	در چهاردهم از مکروهات تا هیفدهم و شروع در یازده چیز حرام از اول تا سیم ۱۱۵	در بیان حرام پنجم که درنگ کردن حایض و نفسا و جنب باشد در مساجد تا دهم ۱۱۶	بیان حرام یازدهم و شروع در اوقات نمازهای یومیه و ذکر طلوع صبح ۱۱۷	در بیان وقت نماز پیشین و تحقیق حقیقت آن و ذکر وقت نماز عصر ۱۱۸	در تعیین وقت نماز شام و خفتن و ذکر فضیلت اول وقت که ثواب عظیم دارد ۱۱۹	در بیان موضع دویم و سیم و چهارم اند و وارد موضع تاخیر سنت است ۱۲۰
اذان و اقامه	در ذکر موضع پنجم تا دوازدهم و شروع در احکام اذان و اقامه ۱۲۱	در بیان احادیث و اخبار در خصوص اذان و اقامه و ذکر اقوال در مسئله را ۱۲۲	تتمه در بیان اخبار و احادیث در اذان و اقامه و ... سنت نیست در نماز سنتی ۱۲۳	در بیان اینکه اذان و اقامه در نماز سنتی سنت نیست و ذکر احکام موذن ۱۲۴	در بیان فصول اذان و اقامه و ذکر نوزده چیز سنت در اذان از اول تا سیم ۱۲۵	در بیان مستحبات اذان از چهارم تا یازدهم ذکر است ۱۲۶
	در بیان مستحبات اذان از دوازدهم تا هیجدهم ذکر است ۱۲۷	در سنت نوزدهم و ذکر نه امر مکروه از اول تا چهارم ۱۲۸	در بیان اختلاف علما و اخبار در ذکر شهادتین زیاده از دو مرتبه و بیان ۱۲۹	پنجم و ششم و هشتم از مکروهات اذان ۱۲۹	در ذکر تتمه مطلب گذشته و بیان حرام اول و حرام دویم در اذان ۱۳۰	در بیان اقامه و ذکر فضیلت آن بعد از اذان و ذکر بلند نکردن آواز در آن ۱۳۱
	در نقل قول سید مرتضی که اقامه را واجب میداند و ذکر اینکه اگر در ۱۳۲	اثنا نماز معلوم شود که اذان و اقامه نگفته جایز است بلکه سنت است برهم زدن نماز ۱۳۲	و اعاده آن با اذان و اقامه مشروط بر پنج شرط و هر پنج ذکر شده در این صفحه ۱۳۲	در تحقیق شرط پنجم و در بیان وقوع حدث در بین و ذکر اینکه سنت ۱۳۳	میباشد فاصله بین اذان و اقامه شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک کلام ۱۳۳	در ذکر دعاء که در میان اذان و اقامه خوانند و شروع بمسئله قبله و تحقیق قبله ۱۳۴
در قبله	در بیان مسئله کسیکه سوار شده در بیان حکم کسیکه در خانه کعبه نماز کند ۱۳۵	در ذکر حکم کسیکه در خانه کعبه نماز میکند و در بیان اینکه از خانه تا آسمان و تا زمین حکم کعبه است ۱۳۶	در بیان اینکه کسانیکه از مکه دورند قبله ایشان عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است ۱۳۶	در تعیین قبله بلاد بعیده از مکه و ذکر علامات هر بلد از بلاد بجهت ۱۳۷	در تحقیق قبله هر بلد و معرفت آن بلد که علامات بقاعده اهل هیئت ۱۳۸	در حکم کسی که در صحرا باشد و او قبله معلوم نشود نماز بچهار جانب بخواند و ذکر حکم کسی ۱۳۹

فهرست باب دویم که مشتملست بر مسائل صلوة و احکام واجبات و مستحبات

در نیت	که نماز کرده باشد بر خلاف جهت قبله بعد معلوم شود که قبله نبوده اعاده کند ۱۳۹	در حکم کسیکه در جایی یا جهت قبله نماز کرده بعد معلوم شود خلاف بوده ۱۴۰	در بیان دوازده چیز که بنماز تعلق دارد سنت و واجب از اول ۱۴۰ تا هشتم	تتمه چیزهای مزبور و ذکر نیت و یک فعل واجب در رکعت اول ۱۴۱	و چهار فعل واجب و سه فعل واجب دیگر و در بیان آنچه تعلق بنیت دارد ۱۴۱	در بیان اینکه نیت جزء نماز هست یا نیست و تحقیق آن ۱۴۲
در تکبیرة الاحرام / در قیام	در بیان اینکه نیت امر بسیط میباشد و شروع احکام تکبیرة الاحرام ۱۴۳	در بیان هفت امر واجب در تکبیرة الاحرام از اول تا سیم ۱۴۴	در بیان تتمه واجبات از چهارم تا هفتم و ذکر هفت امر سنت از اول تا سیم ۱۴۵	در بیان تتمه مستحبات تکبیرة الاحرام از چهارم تا هفتم ۱۴۶	در بیان کیفیت شش تکبیر سنت و ادعیه وارده در بین آنها ۱۴۷	فصل در بیان احکام قیام و در ذکر پنج امر واجب در آن از اول تا دویم ۱۴۸
در فاتحه و سوره	در ذکر واجب چهارم و پنجم و شروع در ذکر ده چیز سنت در قیام از اول تا هفتم ۱۴۹	در بیان تتمه ده چیز سنت و تحقیق اینکه قنوت واجب است یا سنت و شروع در هفت چیز سنت در قنوت ۱۵۰	در بیان سنن قنوت از اول تا هفتم که بلند خواندن پیش نماز باشد ۱۵۱	در بیان آن سه چیز که در قنوت مکروهست از اول تا سیم ۱۵۱	در بیان اینکه آیا جایز است در قنوت دعا بفارسی یا جایز نیست ۱۵۲	فصل چهارم در بیان آنچه تعلق بحمد و سوره دارد و ذکر وجوب حمد در رکعت اول ۱۵۲
	در نقل اقوال علماء در این مسئله و شروع در یازده چیز واجب در قرائت حمد و سوره ۱۵۳	در بیان واجبات یازده گانه از اول تا چهارم ۱۵۴	در بیان اینکه آیا واجب میباشد قرائت فاتحه و سوره موافق یکی از قراء مشهوره باشد ۱۵۵	و در ذکر واجب پنجم و واجب ششم و در بیان فاصله بگوید میان الفاظ قرائت ۱۵۵	در تتمه مسئله سابق در بیان جهر و اخفات و در نمازهای یومیه و نقل اقوال العلماء ۱۵۶	در بیان تتمه جهر و اخفات و بیان هشتم و نهم از واجبات فاتحه و سوره ۱۵۷
	در بیان واجب دهم و یازدهم از واجبات قرائت ۱۵۸	در بیان اینکه جمع میان دو سوره در یک رکعت جایز نیست و نقل احادیث در این باب ۱۵۹	و در شروع بامور ده گانه که سنت است در فاتحه و سوره از اول تا دویم ۱۵۹	در تتمه سنت دهم که رعایت صفات حروف باشد و ذکر سنت سیم و چهارم ۱۶۰	در تتمه سنت چهارم و ذکر سنت پنجم که وقف تا و وقف حسن باشد ۱۶۱	در بیان سنت ششم که شنوانیدن امام حمد و سوره را بطور جهر بماموین ۱۶۲
	و در ذکر سنت هفتم که بلند خواندن بسم الله باشد در نماز اخفاتی در حق امام و ماموم مشهور بود و ذکر سنت هشتم ۱۶۲	در بیان سنت نهم و سنت دهم که تعیین هر سوره برای چه نماز شده و ذکر اخبار در این باب ۱۶۳	در بیان پنج امر مکروه در حمد و سوره از اول تا چهارم در این صفحه ذکر است ۱۶۴	و در ذکر تتمه امر چهارم که عدول از سوره بسوره دیگر آیا مشود یا مکروهست و ذکر امر پنجم ۱۶۵	و در بیان شش چیز که حرامست در فاتحه و سوره و ذکر اول که آمین گفتن است ۱۶۵	در تتمه اخبار حرمت آمین و ذکر حرام دویم و سیم و چهارم و پنجم که عدول از سوره بسوره دیگر بعد از شروع در نصف باشد ۱۶۶
در رکوع	در تحقیق مسئله عدول از سوره بسوره دیگر و ذکر احادیث و اخبار و ذکر صور و شروط آن ۱۶۷	در بیان امر ششم از محرمات که بلند خواندن ... ذکر تسبیحات اربعه ۱۶۸	در بیان ذکر اخبار و احادیث در تسبیحات اربعه و نقل اقوال علما در آن ۱۶۹	فصل پنجم در احکام رکوع و در ذکر شش چیز واجب در آن و ذکر واجب اول ۱۷۰	در بیان واجب دویم که سبحان ربی العظیم گفتن باشد یا سه مرتبه سبحان الله بگویند ۱۷۱	در بیان واجب سیم تا ششم و در بیان نوزده چیز سنت و ذکر اول از آنها که گفتن الله اکبر است در وقت ختم شدن ۱۷۲
در سجود	در بیان سنت دویم تا یازدهم که گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده باشد مکرر تا هفت بار ۱۷۳	در بیان اخبار و اقوال در تکرار ذکر کبیر در رکوع و ذکر سنت دوازدهم ۱۷۴	در بیان سنت سیزدهم تا نوزدهم و ذکر چهار امر مکروه در رکوع از اول تا سیم ۱۷۵	در ذکر مکروه چهارم و شروع در احکام سجود و تحقیق رکن بودن سجدتین ۱۷۶	در بیان ده امر واجب در سجود از اول تا چهارم که سر بر خاک گذارد باشد ۱۷۷	در تحقیق ما یصح السجود علیه و نقل اقوال در مسئله و تحقیق حق در آنها ۱۷۸
	نیز در بیان ما یصح السجود و ذکر اولیات آن ... و واجب پنجم تا دهم در این صفحه مذکور است ۱۷۹	و ذکر پنج امر که سنت است در سجود از اول تا سنت نهم در صفحه ذکر است ۱۸۰	در بیان فضیلت سجده کردن بر تربت بلا از چهارده معصوم و خصوص تربت کربلا ۱۸۱	در بیان سنت دهم و یازدهم و دوازدهم که رسیدن هفت موضع سجود بزمین باشد ۱۸۱	در بیان سیزدهم که رسانیدن بینی است بزمین و ذکر سنت بیست و یکم ۱۸۲	ذکر سنت بیست و دوم تا بیست و پنجم که برابر بودن موضع هفت عضو مصلی باشد ۱۸۳
در تشهد	در تحقیق اینکه برابر بودن هفت موضع عضو سنت است و بلندی بقدر چهار ۱۸۴	انگشت در بعضی و پستی در بعضی ... مقدار ضرر ندارد ۱۸۴	در بیان دخل مکروه در سجود و در تتمه که در آن ذکر پانزده سجده قرآن میشود ۱۸۵	در بیان چهار سجده واجبه و ذکر اقوال و احادیث در آن و بیان اینکه تمام آیه سجده شرط نیست ۱۸۶	فصل هشتم در احکام تشهد و ذکر واجب اول و دویم در آن و واجب سیم ۱۸۷	در بیان واجب چهارم تا نهم و ذکر هشت امر سنت در تشهد از اول تا هفتم ۱۸۸

باب پنجم در احکام و اقسام نماز واجب و مستحب

در تعقیب / در تسبیحات فاطمه	در بیان تشهد هشتم و ذکر ادعیه در آن و در احکام متعلقه بتسلیم ۱۹۰	در بیان پنج امر که سنت است و شروع در دوازده سنت از اول تا چهارم ذکر شده ۱۹۱	در بیان سنت پنجم تا دوازدهم و ذکر تتمه که مشتمل است بر تعقیب نماز ۱۹۲	در بیان ادعیه مأثوره در تعقیب نمازها ۱۹۳	در سبب اینکه چرا تسبیحات را نسبت بفاطمه زهرا میدهند ۱۹۴	در بیان اینکه ... از تسبیحات فاطمه و ادعیه وارده مرتبه سوره اخلاص ... ۱۹۵
در نماز جمعه	در بیان تتمه ذکر تعقیبات نمازهای یومیه و ذکر ادعیه وارده در تعقیب ۱۹۶	در بیان نماز جمعه و ذکر اقوال علماء در وجوب و عدم وجوب ۱۹۷	در بیان اینکه نماز جمعه ساقط میباشد از هشت کس ۱۹۷	در بیان اینکه زیاده از دو فرسخ اگر شخص دور باشد نماز ساقط است ۱۹۸	در بیان ندا اگر در نماز جمعه از اول که ملاحظه وقت باشد ۱۹۹	در بیان امر دوم ملحقات از واجبات نماز جمعه و ذکر خطبه در آن ۲۰۰
در نماز عید / بیک فرسخ و	در ذکر واجب پنجم تا هشتم که فاصله بودن میان دو نماز جمعه است زیاده از یک فرسخ ۲۰۱	در بیان بیست و یک امر سنت از اول تا دوازدهم که تکبیر کردن ... یا عصا ۲۰۲	در بیان سنت سیزدهم تا بیستم که جهر در قرائت و فصوت باشد ۲۰۳	در بیان سنت بیست و یکم که قبل از جمعه نافله گذاردن باشد و شروع در نماز عید ۲۰۴	در بیان صورت نماز عید و در ذکر چند امر که در نماز عید لازم است ذکر شده ۲۰۵	در ذکر بیست و نه امر سنت در نماز عید از اول تا دهم که خواندن دعای ... در قنوت نماز باشد ۲۰۶
در نماز آیات	در تتمه سنتها از یازدهم تا نوزدهم و شروع در اول و دوم از پنج مکروه در نماز عید ۲۰۷	در ذکر مکروه سیم تا پنجم و شروع در طواف خانه کعبه و آنچه تعلق بآن دارد ۲۰۸	در بیان ده امر سنت در طواف و شروع بنماز آیات و ذکر صورت آنها ۲۰۹	در بیان نماز خسوف و کسوف و وقت آن و ذکر احادیث و نقل اقوال در آنها ۲۱۰	در بیان تتمه نماز آیات و ذکر هشت سنت در آنها از اول تا آخر آنها ۲۱۱	در بیان اینکه اگر وقت نماز آیات با نماز یومیه جمع شود ... و شروع در احکام نماز میت ۲۱۲
در نماز میت	در بیان اینکه نماز میت واجب است بر میت مسلمان یا کسی در حکم آن باشد مثل طفل مسلمان که شش ساله باشد ۲۱۳	در بیان حکم نماز میت از تکبیرات و شهادت و دعا و صلوات بر رسول و غیر اینها از واجبات ۲۱۴	در تتمه کیفیت نماز میت و ذکر چهار واجب متعلق بآن از اول تا آخر ۲۱۵	در بیان اقل واجب در نماز میت و شروع در دوازده امر سنت و ذکر اول آنها ۲۱۶	در بیان سنن نماز میت از دوم تا ششم در این صفحه ذکر شده ۲۱۷	در بیان اینکه نماز میت سنت است بجماعت بشود و ... ۲۱۸
در نمازی که بنذر و عهد و قسم واجب شود	در تتمه مسئله سابق و در بیان باقیمانده سنن از هفتم تا یازدهم بیان شده ۲۱۹	در ذکر سنت ... و ذکر سه امر مکروه از اول تا سیم که سلام دادن باشد ۲۲۰	در تتمه مسئله سابق و ذکر اینکه نماز میت ... میتواند بکند و شروع ۲۲۰	در نمازهائی که بنذر و قسم و عهد واجب میشود بصیغه نذر و عهد و قسم ۲۲۱	در بیان نقل ادله و احادیث و ذکر اقوال در نمازی که بنذر و عهد و قسم واجب میگردد ۲۲۲	در بیان اینکه کسی نذر کند ... ۲۲۳
در نماز استیجار / در نوافل یومیه	در کفاره مخالفت نذر و در بیان نمازی که باجاره واجب شود و در ذکر کسی که وصیت بثلث کند ۲۲۴	در تتمه احکام نماز استیجار و در ذکر اینکه نمازی که از پدر فوت شود بر پسر واجب است ۲۲۵	در بیان صورت ... و شروع در نماز سنتی و انواع و بیان بیست و چهار نماز سنتی و ذکر اول آنها ۲۲۶	در بیان نوافل یومیه که سی و چهار رکعت است و ذکر اخبار و احادیث در این باب ۲۲۷	در هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و ... نافله شب ... شفع و یک رکعت وتر ۲۲۸	در بیان اوقات نوافل که هر یک از نوافل یومیه در چه وقت سنت و طریق معرفت وقتها ۲۲۹
در تعقیب نمازهای یومیه	در بیان نافله ظهر که وقت آن اول آن چه وقت است و آخرش چه وقت است و بیان وقت نافله خفتین ۲۳۰	بیان نافله شب که در چه وقت باید کرد و آن نصف شب است و بیان اگر جایز است که در اول شب کنند ۲۳۱	در کیفیت نافله ظهر و عصر و ذکر سنن و ادعیه وارده در آنها ۲۳۲	در بیان ادعیه وارده بعد از دو رکعت نافله ظهر و عصر و سایر اذکار آنها ۲۳۳	در تعقیب نماز عصر و در ذکر اینکه اول وقت مغرب باید شخص متوجه نماز شود ۲۳۴	در بیان اینکه بعد از نماز مغرب تعقیب و ادعیه مخصوصه ... و ذکر اخبار و احادیث در این باب ۲۳۵
در نماز شب و در قنوت آن	در بیان ادعیه و اذکار مخصوصه در تعقیب نماز مغرب و نافله آن بجا آورده میشود ۲۳۶	در سجده شکر بعد از سه رکعت فریضه مغرب و دعای بعد از عشا ۲۳۷	در بیان فضیلت نماز شب و ذکر اخبار و ذکر ادعیه در نماز شب ۲۳۸	در بیان اینکه قنوت سنت در نماز ... میباشد در نماز واجب ۲۳۹	و در ذکر دعای مخصوص قنوت و دعائی که بعد از دو رکعت نماز شب سنت ... ۲۳۹	در ذکر دعائیکه در سجده شکر بعد از دو رکعت نماز شب سنت است و دعای ... ۲۴۰ (مذکور در مصباح و دعای دیگر)
در نماز شفع	در ذکر ادعیه دیگر بعد از نماز شب و شروع در آداب نماز شفع و وتر ۲۴۱	در آداب نماز شفع و وتر و ذکر ادعیه و اذکار در آنها ۲۴۲	در آداب قنوت نماز وتر و ذکر دعا کردن برای چهل مؤمن و طریقه دعا کردن ۲۴۳	در ذکر اینکه قنوت در نماز وتر است ... و ذکر ادعیه بعد از نماز وتر و شروع در نافله صبح ۲۴۴	در آداب نافله صبح و ذکر وقت و بیان ادعیه وارده بعد از نافله صبح ۲۴۵	در تتمه آداب و ادعیه نماز شب و ذکر دوم از نوافل ... ۲۴۶

در نماز جعفر طیار / در نماز اعرابی و نماز استسقا / که هشتم از آنها سنتی است در نماز عید غدیر	و در بیان دو رکعت نافله منسوب بفاطمه علیها السلام و ذکر ادعیه و اذکار این نمازها ۲۴۶	در بیان حکم نماز جعفر طیار که پنجم از نمازهای سنتی است ۲۴۷	در تتمه کیفیت نماز جعفر طیار و شروع در نماز اعرابی ۲۴۸	در تتمه نماز اعرابی و شروع در نماز استسقا که طلب باران باشد که هفتم از نمازهای سنتی است ۲۴۹	در کیفیت نماز طلب باران که در مکه اگر شد در مسجد الحرام بجا آورند و ذکر احکام دیگر آن ۲۵۰	در تفصیل مصلی ... بجهت نماز استسقا و بیان ادعیه و اذکار و شروع در نماز عید غدیر ۲۵۱
در نماز ماه رمضان و مبعث و مباهله / و ذکر نماز زیارات ائمه معصومین علیهم السلام / در نماز نیمه رجب	در تتمه نماز عید غدیر از ادعیه و ارکان و شروع در نماز نهم که نماز اول ماه است ۲۵۲	در بیان نمازهای سنتی ماه رمضان که دهم از نمازهای سنتی است ۲۵۳	در بیان تقسیم هزار رکعت نافله رمضان در سی روز و سی شب این ماه ۲۵۴	در نماز یازدهم که نماز بعد از مبعث است ... نماز دوازدهم که نماز شب مبعث است ۲۵۵	در بیان نماز مباهله که سیزدهم است و ذکر نماز زیارت حضرت رسول که چهاردهم است ۲۵۵	در بیان نماز ... که پانزدهم است و نماز نیمه ماه رجب که شانزدهم است ۲۵۶
در خلل نماز / باشد در اثناء نماز چه اصغر که موجب وضوء است و چه اکبر که موجب غسل است	در بیان کیفیت نماز نیمه رجب و ذکر ادعیه و آداب و اعمال آن و ذکر احادیث در این ... ۲۵۷	در بیان نماز شب نیمه شعبان که هیفدهم از نمازهای سنت است و ذکر ادعیه و آداب آن ۲۵۸	در کیفیت نماز شب عید فطر که هیجدهم است و در حکم نماز ساعت غفلت که نماز غفیله میگویند نوزدهم است ۲۵۹	در بیان نماز شروع در سفر و نماز ... هدیه میت که بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم از نمازهای سنتی میباشد ۲۶۰	در بیان نماز روز عاشورا است که بیست و سیم است و تفصیل آداب آن و حکم آن ۲۶۱	در بیان نماز روز نوروز که بیست و چهارم است و در بیان بیست و سه امر که باعث خلل نماز است و ذکر اول آنها که حدث ۲۶۲
که ... در اثناء نماز عمداً باشد	در بیان امر دوم و امر سیم و امر چهارم از امور که باعث خلل نماز میشود ۲۶۳	در بیان امر پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و بیان احکام هر یک ۲۶۴	در بیان تتمه امر یازدهم که ... یک رکعت زیاد کند ... حکم دارد ۲۶۵	در بیان اینکه مصلی ... پیش از وقت بجا آورد ... و ذکر اینکه کسی ... در مکان ۲۶۶	غصبی یا مامه غصبی ... که سیزدهم از خلل واقعه در نماز است ۲۶۶	در ذکر تتمه امر سیزدهم و بیان چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم که ... ۲۶۷
در بیان شکوک نماز / فراموش کردن صلوات ... یک سجده دوم شهادتین / در تشهد سیم صلوات در آن	در بیان خلل هیفدهم تا بیست و سیم که ... عودت در اثناء نماز باشد ۲۶۸	فصل در خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوع است اول در خللی که سجده ... ۲۶۹	سهو لازم دارد دوم آنکه سجده سهو نمیخواهد اما نوع اول ذکر شده ۲۷۰	در بیان صور خللی که سجده لازم ندارد و ذکر اقوال علما و بیان ادله و اخبار در آن ۲۷۰	در بیان سجده ... و شروع در مسئله ... و احکام و صور آن ۲۷۱	در تتمه مطلب ... و ذکر خللی که دو سجده سهو میخواهد و آن هفت موضع است اول فراموش ... ۲۷۲
	در بیان فراموش کردن صلوات و احکام و صور و ذکر ادله و اخبار در آن مفصلاً ۲۷۳	در بیان فراموش کردن دو چیز از سه چیز که ذکر شد و ذکر احکام و بیان ادله و اخبار آن ۲۷۴	در بیان تتمه احکام فراموش کردن ... و خلل ... و سایر جهات مسئله ۲۷۵	در بیان ذکر سجده و ذکر چهارم تا هفتم از چیزهائی که دو سجده لازم دارند ۲۷۶	در بیان کلام زیاد که در اثنای نماز واقع شود و شروع در احکام شک در عدد رکعات ۲۷۷	در بیان شک در افعال نماز که محل آنها گذشته باشد یا در سجود شک کند که رکوع کرده یا نه ۲۷۸
	در بیان اینکه مصلی شک کند که سجود کرده در حال تشهد یا نه و شروع در شک در عدد رکعات نماز ۲۷۹	در بیان شک در عدد رکعات نماز چهار رکعتی و ذکر صورت اول از دوازده صورت ۲۸۰	در بیان صورت دوم و سیم و چهارم که شک میانه دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین ۲۸۱	در بیان حکم و ذکر ادله مسئله سابق و ذکر اخبار و احادیث در آن مفصل ۲۸۲	در بیان احکام صورت شک از پنجم تا دهم و نقل اقوال و ذکر اخبار و احادیث در آنها ۲۸۳	در بیان صورت یازدهم و دوازدهم از صور مسئله شکوک ۲۸۴
در نماز احتیاط / ... یا واجب نیست	در بیان نقل اقوال و ادله فقهاء در مسئله مذکوره سابق ۲۸۵	در تتمه مسئله و شروع در بیان نماز احتیاط و بیان اینکه ... نمازها ... چهار شرط ۲۸۶	در بیان وقوع منافی بین نماز اصل و نماز احتیاط و ذکر احکام آن و صور آن ۲۸۷	در بیان احکام نماز قضاء یومیه که فوت شود از شخص جامع جمیع شرائط تکلیف ۲۸۸	در بیان اقوال علماء و ذکر احادیث در مسئله سابق ۲۸۹	در بیان تتمه مسئله سابق و ذکر احکام کسی سنی بوده شیعه شده ... ۲۹۰
در بیان قضاء نماز مسافر / بیان شرط اول آن که قصد مسافت هشت فرسخ است	در بیان حکم قضاء نماز از فاقد الطهورین و نقل اقوال العلماء در این مسئله و ادله ۲۹۱	در بیان حکم بیماری که قادر بقیام نباشد و ذکر صور عاجز از نماز و احکام آن ۲۹۲	در بیان ترتیب در نماز قضا و ذکر اقوال علما و ذکر صور مسئله ۲۹۳	در بیان صور مجمله بیست و چهارگانه نمازهای فوت شده صبح و عصر و ظهر و مغرب و عشا ۲۹۴	در بیان حکم کسی که ... نماز از نمازهای یومیه او فوت شده و نداند چه نماز بوده و ذکر ۲۹۵	اقسام و صور این مسئله و ادله و اخبار در آن و شروع در نماز مسافر و شروط نماز قصر ۲۹۵
	در بیان حد مسافت شرعیه و تحقیق آن و ذکر اقوال علما و ادله و احادیث آن ۲۹۶	در بیان حکم کسیکه قصد چهار فرسخ داشته باشد و در همان روز یا ... ۲۹۷	... کند یا ... دو نماز را قصر کند یا تمام ۲۹۷	در بیان اینکه چند میل یک فرسخ میباشد و هر میلی چند ذراع میباشد ۲۹۸	در بیان شرط دوم از شرائط قصر بودن نماز که خروج از حد ترخص بوده باشد ۲۹۹	و در بیان شرط سیم که نبودن سفر معصیت ۲۹۹

کتابخانه آستان قدس
ویژه ملی

در بیان شرط چهارم تا آخر شرط ششم که نرسیدن مسافر است در بین سفر بوطن خود ۳۰۰	در بیان شرط هفتم و هشتم که نرسیدن شخص است در بین سفر بمسجد الحرام و ۳۰۱	مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر حضرت سید الشهدا علیه السلام ۳۰۱	در بیان مواضع چهارگانه مزبوره و ذکر احادیث وارده در حق آنها ۳۰۲		

[illegible]
[illegible]

کتابخانه آستان قدس

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والآخرین محمد سید المرسلین وعلی ابن ابی طالب امیر المؤمنین وافضل الوصیین واولادهما الائمة الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین **اما بعد** چون بر خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان که اسم اشرفش از بینات خلد الله ملکه هویدا وظاهر است بانتشار مسایل دینی واشتهار معارف یقینی مصروف ومعطوف است واراده خاطر اشرف انست که جمیع شیعیان وغلامان حضرت امیر المؤمنین عارف بمسایل دین مبین وواقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگو بهاء الدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسایل ضروری یعنی وضو وغسل وتیمم ونماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وحضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام مولود ایشان ومسایلی که اغلب اوقات بآن احتیاج واقع میشود مثل مسایل وقف وتصدق وبیع ونکاح وطلاق ونذر وکفاره دادن وبنده آزاد کردن ومقدار خون بهای آدمی وخون بهای زخمی که شخصی بشخصی بزند وآدابی که از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده در باب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن وشکار کردن وامثال

الامثال

آن امتثالاً للامر الارفع الاقدس الاشرف این کتاب سمت تحریر یافت ومسایل آنرا بعبارتی واضح نزدیک بفهم موشح ساخت تا جمیع خلایق از خاص وعام از مطالعه آن نفع یابند وبهره مند شوند وثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه عاید گردد واین کتاب را بجامع عباسی موسوم ساخت والله ولی التوفیق وابواب آن بدین تفصیل است **باب اول** در بیان طهارت یعنی وضو وغسل وتیمم وتوابع آن **باب دویم** در نمازهای واجبی وسنتی **باب سیم** در زکوة وخمس واجبی وسنتی **باب چهارم** در روزه واجبی وسنتی وبنده آزاد کردن وبا کافران جهاد کردن **باب پنجم** در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وباقی حضرات ائمه معصومین وایام مولود ووفات ایشان **باب ششم** در بیان نذر وعهد کردن وسوگند خوردن وکفاره دادن **باب هفتم** در بیع کردن ورهن نمودن وشفعه کردن وتوابع آن **باب هشتم** در اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام آن وغصب کردن وتوابع آن **باب نهم** در نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل وملک **باب دهم** در طلاق دادن وخلع وعده داشتن زنان **باب یازدهم** در شکار کردن وشروط آن **باب دوازدهم** در ذبح حیوانات وحلال وحرام آن **باب سیزدهم** در آداب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن **باب چهاردهم** در قضا پرسیدن وشروط آن **باب پانزدهم** در اقرار کردن ووصیت نمودن **باب شانزدهم** در قسمت کردن ترکه **باب هفدهم** در حدودی که در شرع مقرر است بجهة دزدی وزنا ولواط وسحق وغیر آن **باب هجدهم** در بیان خونبهای قتل آدمی وخون بهای زخمی که بر آدمی زنند وخون بهای قطع اعضای او وخون بهای سگ شکاری وسگ گله وسگی که محافظت باغ یا زراعت کند **باب اول** در بیان آداب طهارت ومسایلی که تعلق بطهارت دارد **متن** ودر آن دو مطلب است **مطلب اول** در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد واین طهارت یا به آبست یا بخاک وطهارت به آب وضو وغسل است وطهارت بخاک تیمم است **متن** ودر نماز کردن گاهی وضو کافی است واحتیاج بغسل نیست وگاهی غسل کافیست واحتیاج بوضو نیست وگاهی وضوی تنها وغسل تنها کافی نیست بلکه غسل ووضو هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی هم وضو وهم تیمم باید کرد وگاهی هم غسل وهم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی در نماز کردن به هیچیک از وضو وغسل وتیمم احتیاج نیست اما جائی که در نماز کردن وضو کافیست واحتیاج بغسل نیست آن وقتی است که شخصی بخواب رفته باشد **متن** یا بیهوشی او را دست داده باشد **متن** یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد **متن** یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد **متن** و اما جائی که غسل کافیست واحتیاج بوضو نیست آن وقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت بجای آورد

نماز میتواند کذارد و احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما کفته اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است متن
و اما جائی که در نماز کذاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل باید کرد آن وقتیست که زن حایض از حیض پاک شده
باشد یا از نفاس یا از استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی بعضوی از اعضای
میت آدمی برسد به پنج شرط متن اول انکه میت سرد شده باشد دوم که او را غسل نداده باشند سیم اکر شهید
نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست و اکر بدن کسی بیدن او برسد بر انکس غسل واجب نمیشود متن
چهارم انکه دو عضو که بهم رسند حیات داشته باشند یعنی مثل ناخن و استخوان و مو نباشد پنجم انکه میت در
حال حیات واجب القتل نشده باشد و خود را غسل میت نداده باشد و اکر واجب القتل شده باشد بحسب شرع
رو واجبست که خود را غسل میت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن او لازم نیست و اکر بدن شخصی بیدن
او برسد بر آن شخص غسل واجب نمیشود متن و اما جائی که هم وضو باید کرد و هم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتیست
که زن از حیض یا نفاس پاک شده باشد یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد
و آنقدر آب یافت نشود که وضو را کافی باشد و پس در این صورت بدل غسل تیمم کند باید کرد و وضو نیز باید ساخت
تا نماز صحیح باشد و اما جائی که هم غسل باید کرد و هم تیمم آن وقتیست که یکی از آنجماعت آنقدر آب یابد که غسل را کافی
باشد و پس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو تا نماز صحیح باشد و اما جائی که احتیاج به هیچیک از وضو و
غسل و تیمم نیست آن نماز میتست که احتیاج بآنها ندارد بلکه جنب و زن حیض دار نماز میت میتواند کذارد
متن و به آب غصبی وضو درست نیست و بخاک غصبی تیمم درست نیست و در مکان غصبی وضو و غسل درست نیست
هر چند که زمین مباح باشد و بر آن قرار کرفته باشد و وضو و تیمم در کفش غصبی نیز صحیح نیست اکر کسی را در مکان
غصبی حبس کرده باشند در این صورت نماز او صحیح است فصل در بیان آداب طهارت خانه رفتن و آن بیست
و یکچیز است که تعلق بطهارت دارد سه چیز واجب و پنج چیز حرام و پنج چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن
سه چیز که واجبست اول پوشیدن عورتین از نامحرم متن اما از طفل کوچک که تمیز نداشته باشد لازم
نیست متن دوم انکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو و پشت بقبله نکند متن سیم مخرج بول را می باید که با آب
مطلق طهارت دهد نه با آب مضاف مثل کلاب و عرق بید مشک و امثال آن و نه بکلوخ که مذهب سنیان است
متن اما مخرج غایط واکه حوالی موضع بدان آلوده نشده باشد متن بکلوخ پاک و پنبه و مانند آن متن طاهر
میتواند کرد و اینهم چند آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد متن و اکر چه بدو نوبت
پاک شود و اکر حوالی موضع آلوده شده باشد پاک کردن حوالی آن به آب می باید و پس حاشیه تا زوال العین و اثر
دو نشود و مراد به اثر بزعم بعضی علما رنکست و کفته اند که رنک از مقوله عرض است و نا محلی نباشد که آن قایم باشد

نمیتواند موجود شد و محلش اینجا بغیر اجزای جوهری نجاست چیزی دیکر نمیتواند بود پس تا زایل نشود نجاست زایل
نمیشود و در این حرف نظر است بواسطهٔ انکه علمای ما تصریح کرده اند بانکه رنک در نجاست اعتبار ندارد و بعضی
مراد به اثر اجزای صغیر است که بعد از استنجا که هست که باقی می ماند و اینمعنی چندان دور نیست متن
و اما آن پنج چیز که حرام است اول مخرج غایط را سرکین پاک کردن هر چند سرکین از حیوانی باشد که کوشت آن
حلال باشد دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیره سیم به استخوان پاک کردن و آن نیز حرام است
متن چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن نوشته شده باشد و اکر بیکی از سه چیز
اول پاک کند طاهر میشود اما آن فعل حرامست اما اکر به آخر پاک کند از روی استخفاف کافر میشود متن پنجم
بدستی استنجا کردن که در آن انکشتری باشد که نام محترم مثل نام یکی از ائمه علیهم السلام بر آن نقش کرده باشد
هر کاه کمان آن باشد که نجس شود و اما پنج چیز که سنت است اول در جائی نشیند که هیچکس او را نه بیند مثل
کودال یا پس دیوار اکر در معموره باشد و اکر در صحرا باشد آنقدر از مردم دور شود که کسی او را نه بیند کافیست
دوم انکه در وقت داخل شدن بطهارت خانه پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست متن
سیم انکه در وقت طهارت کردن سنکینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم انکه سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر
مسح کند متن و همچنین از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشاند متن پنجم انکه اول مقعد را طهارت
دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت بفعل آوردن آن مکروه هست اول انکه روی
خود یا پشت خود را بطرف آفتاب یا ماه کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورتین او بتابد و بجانب باد بول کردن
متن دوم بدست راست استنجا کردن و همچنین مکروه است بدست چپ کاهی که در آن انکشتری باشد که
نکین او اسم خدا یا پیغمبر یا یکی از ائمه بوده باشد کاهی که کمان نجس شدن آن نباشد و ظاهر اینست که اسم فاطمه
یا نکین آن سنک زمزم باشد یعنی سنکی که از چاه زمزم بر آمده که استحباب بختم آن در حدیث
وارد است و بعضی کفته اند مراد بسنک زمزم زمرد است بذال نقطه دار و صاحب قاموس میکوید زمرد معرب
زبرجد است متن سیم بول کردن در زمین سخت حاشیه و آنچه مثل آن باشد مثل انکه در زمین سرا شیب از جانب پائین
بنشیند و بجانب بالا بول کند متن که بیم آن باشد که قطرات بول بر کردد حاشیه و همچنین مکروه هست ایستاده
بول کردن و در هوا سر دادن بول هر چند نشسته باشد مثل کنار بام یا سر دیوار که بجانب پائین بول کند چه در این
دو صورت مظنهٔ بر کشتن قطرات بول بجانب اینکس هست و مخالفت آداب نیز دارد و مکروه هست همراه داشتن مصحف
در وقت قضای حاجت و داخل ساختن در بیت الخلاء و همچنین آنچه نامهای مخصوص متن چهارم بول کردن در سوراخ
حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن متن پنجم طهارت کردن در جائی که مردم آنجا از جوی آب بر میدارند متن

در جائی که مردم آنجا جمع میشوند متن ششم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد
داد متن هفتم طهارت کردن در آب خواه روان باشد و خواه ایستاده متن هشتم حرف زدن در وقت طهارت
کردن مگر بیکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی دویم آیة الکرسی سیم حکایت اذان یعنی هرچه مؤذن
بگوید این کس بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود متن و بدانکه طهارت یا موقوف
است به نیت قربت و بی او صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بدون او صحیح است نوع اول طهارت
حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دویم ازالهٔ نجاسات و احکام نوع اول در سه مقصد
مبین میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه بیست چیز است که تعلق بوضو ساختن دارد و از آنجمله
ولی امر واجب و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما بیست و یک امری که واجبست اول
مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی نباشد متن پس اگر در زمین غصبی وضو سازد
وضو باطل است متن و همچنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطلست اگرچه زمین غصبی نباشد اما در جامهٔ
غصبی وضو درستست اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جایز نیست اگر بر آن کفش قرار گرفته
باشد و وضو از آفتابهٔ طلا و نقره درستست اگر بر دست بریزند اما آن فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست
که رو یا دستها را بآن بشویند حرامست دویم می باید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه بآب نجس نباشد پس
اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد و ندانیم که نجس کدامست از هیچیک وضو ساختن جایز نیست
و تیمم لازم نیست متن و اگر به آب یک کاسه از این دو کاسه وضو سازد و به آب کاسهٔ دیگر اولا اعضای خود را
دهد و بعد از آن به تمام آن وضو سازد و بعضی گمان برده اند که یکی از این دو وضو درست خواهد بود و اگرچه
آن شخص دست و رو و پاهای خود را طهارت ندهد نماز نمیتواند گذارد و اما این گمان باطلست متن و حق
آنست که هیچیک از این دو وضو درست نیست بجهة آنکه آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد و وضوی آن صحیح نیست
و حدیث بدین معنی از حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست سیم می باید که آب وضو
مضاف نباشد پس مثل گلاب و عرق بیدمشک و مانند آن وضو ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای
ماست مگر ابن بابویه که او وضو را بگلاب جایز میداند و این مذهب بغایت ضعیف است اما اگر دو کاسه
باشد یکی آب و یکی گلاب بی بو و هر دو بیکدیگر مشتبه باشد و آب دیگر نباشد در این وقت واجبست که از
هر یک وضو بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود متن چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو به
آب غصبی جایز نیست متن و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن وضو سازد وضوی آن درستست و احتیاج
بوضوی دیگر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت آن را بصاحب برساند و اگر

داند که آب غصبی است اما نداند که به آب غصبی وضو جایز نیست و وضو به آن آب سازد آن وضو باطل
پنجم می باید اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یکشستن از برای
ازالهٔ نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازالهٔ نجاست باید کرد و بعد از آن بجهة وضو باید شست ششم
نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب میسازم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا متن
و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم درستست متن و این نیت را بهر زبانی که گوید جایز
و اگر بزبان در نیاورد و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است متن هفتم مقارن داشتن نیت است با ابتدای
شستن روی متن هشتم شستن روی است از رستنگاه موی سر تا آخر زنخ در طول و آنچه انگشت ابهام
و میانین آن را فرا گیرد در عرض متن و آنچه از روی در زیر محاسن باشد و هیچوجه نمایان نباشد لازم نیست
که شسته شود و شستن موی کافیست و اما آنچه در بعض اوقات مینماید شستن آن واجبست و آنچه از
محاسن از زنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر
انگشتان متن و اگر شخصی دست زیاده داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را
بشوید و اگر دست زاید معلوم نباشد پس اگر در زیر مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است در این صورت
شستن او جایز نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند لازم نیست دهم شستن دست چپ بطریق دست راست
یازدهم مسح موی سر که بالای پیشانی است یا جای آن اگر موی آنجا نباشد متن و میباید که این مسح به آب تازه نباشد
دوازدهم مسح پای راست از سر انگشتان تا بند پا سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم آنکه هر سه مسح
بتری وضو باشد نه به آب تازه متن پس اگر در دست تری باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید
متن پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو حاشیه در وجوب موالات در اعضای وضو کسی از
علمای ما خلاف نکرده است نهایتش در معنی موالات خلاف کرده اند بعضی موالات را بمعنی تتابع افعال تفسیر کرده
اند مطلقا و واجب دانسته اند که افعال وضو پی هم واقع شود بی آنکه زمانی فاصله شود و ترک آن را مبطل وضو
دانسته اند و اکثر علما رعایت جفاف را بمعنی موالات واجب میدانند و گفته اند عمل هر عضو میباید وقتی واقع
شود که اعضاء سابق بر آن خشک نشده باشد و زیاده بر آن تتابع شرط نیست و بعضی بر تفصیلی رفته اند که در
کتاب مذکور است که تتابع بمعنی اول واجبست اما اگر بعمل نیاید و زمانی فاصله شود اما نه آنمقدار که اعضای
سابق همه خشک شود و بالجمله هیچکس خلاف نکرده است در آنکه جفاف جمیع اعضای سابق قبل از غسل یا مسح
عضو باعث بطلان وضوست نهایتش بعضی بقای رطوبت را در جمیع اعضای سابق شرط میدانند و بعضی
رطوبت عضو سابق را بر آن عضو شرط میدانند و بخشک شدن اعضای پیشین کاهی که رطوبت عضو سابق بر آن

کتابخانهٔ آستان قدس
ویژه مخطوطی

باین باشد باطل نمیدانند واقوی این قولست والله اعلم متن پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لحظه دست
راست را بشوید فعل حرام کرده امّا وضوی او درستست امّا اگر آنقدر صبر کند که رو خشک شود و بعد از
آن دست را بشوید وضوی او باطلست و همچنین در باقی اعضا سازدهم ترتیب وضوست بطریقی که مذکور شد
حاشیه یعنی شستن رو و آنرا بر شستن دست راست مقدم دارد و شستن دست راست را که بعد از آن مذکور
شد بر شستن دست چپ و آنرا بر مسح سر که بعد از آن مذکور شده است و آنرا بر مسح پای چپ بر مذهب مشهور
پس اگر عمل عضوی که آخر مذکور شده است بر عمل عضو اول مقدم واقع شود صحیح نخواهد بود و اگر بنادانی
واقع شود بعمل عضو سابق محسوب خواهد شد و عمل عضو بعد از آن را اعاده باید کرد مثلا اگر بعد از نیت او هر دو
یکمرتبه به آب در آورد دو وقت در بودن شستن رو بعمل می آید و دو وقت بر آوردن شستن دست راست و اگر دست چپ را
بعد از دست راست بلحظه بیرون آورد شستن وی بعمل می آید و بهمان دست مسح سر او پاها میتوان کرد و مسح به
آب جدید بعمل آمده نخواهد بود و اگر در میان آب روان باشد و بعد از نیت سه مرتبه آب برو کند د شستن هر سه
عضو او بترتیب بعمل می آید و همچنین اگر در میان آب ایستاده باشد و بعد از نیت وضو سه مرتبه آب برو کند رو
و در این مراتب همان نیت اول کافیست و در مرتبهٔ دوم و سیم قصد شستن آن عضو بواسطهٔ وضو در کار نیست
چه آنچه بعد از نیت اول واجبست استدامت حکمیست و بواسطهٔ شستن هر عضو نیت هر عضو در کار نیست
بلی اگر در این مراتب یا در بعضی از آن قصد کند که شسته شدن این عضو بواسطهٔ وضو در کار نیست لشستن
وضو حساب نمیشود بواسطهٔ ابطال استدامت حکمیه بواسطهٔ عدم قصد آن فتدبر و باین تفصیل در معتبر تصریح
شده است متن پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را بشوید و بعد از آن
دست چپ را نوبت دیگر بشوید و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز دانسته اند که پای چپ را اول مسح کند و بعد از
آن پای راست متن بانیت قربت چیزی دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا و یا چرک از دست و رو برطرف کردن
متن هفدهم آنکه در شستن رو و دستها از بالا اگر فته بزیر آید پس اگر بعکس کند وضو باطلست امّا سید مرتضی
عکس را جایز میداند حاشیه و ابن ادریس در این حکم با سید مرتضی موافقت کرده است چنانچه در مدارک تصریح بآن
شده است بواسطهٔ اطلاقی که در قرآن و حدیث واقع شده است و اصل عدم اشتراط آنست و اجماعی که در باب نقیض
جزء بالای نقل شده است ثابت نمیدانند و نهیی که در بعض احادیث وارد است بر نهی تنزیهی حمل کرده اند و عکس را مکروه
میدانند نهایتش عمل بر قول مشهور است و احتیاط نیز مقتضی آنست والله اعلم و باقی مجتهدین با او موافقت کرده اند
متن هشتم آنکه خود افعال وضو را بجا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او بریزد آن وضو باطلست مگر آنکه شل
باشد یا بیمار و قوت آن نداشته باشد که خود افعال وضو بجا آورد و در این صورت واجبست او مزد دادن اگر قادر بر آن

باشد نوزدهم آنکه آب وضو بر رو و دستها روان شود پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالد وضو درست نیست
متن بیستم تخلیل آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتری و دملیکه تنگ باشد پس باید که آنرا حرکت دهد تا آب
بزیر آن برسد متن فصل وامّا آن بیست امری که در وضو سنتست اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو کند
اینده عا بخواند اللّهمّ اجعلنی من التوّابین واجعلنی من المتطهّرین حاشیه وا امیر المؤمنین منقولست که در وقت
شروع در وضو این دعا میخواند بسم الله وبالله وخیر الاسماء لله وقاهر لمن فی السماء وقاهر لمن فی الارض
الحمد لله الذی جعل من الماء کلّ شیء حیّ واحیا قلبی بالایمان اللّهمّ تب علیّ وطهّرنی واقض لی بالحسنی وارنی کلّ الذی
احببت وافتح لی بالخیرات من عندک یا سمیع الدعاء متن دوم هر گاه از ظرف سر گشاده مثل کاسه یا طاس
یا امثال آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست یکنوبت بشوید
اگر خواب یا بول کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد متن سیم آنکه ظرف سر گشاده در جانب راست
گذارد آنکه آب را از آن ظرف بدست راست بردارد حاشیه و رو را بشوید و بواسطهٔ شستن دست راست
آب را از دست راست بدست چپ بریزد و بدست چپ دست راست را بشوید متن پنجم سه نوبت مضمضه کند بسه کف
آب ششم سه نوبت استنشاق کند آن نیز بسه کف متن هفتم مسواک کردن اگر چه به انگشت باشد متن هشتم
آنکه در وقت وضو ساختن رو بجانب قبله کند نهم آنکه رو را بدست راست بشوید متن دهم آنکه مسح سر بمقدار
عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه بکل کف دست مسح پا نماید دوازدهم آنکه آب وضو مقدار یک مد باشد
حاشیه در این حکم کسی از علما خلاف نکرده است چنانچه در تذکرة الفقها تصریح بآن شده است و احادیث
صحیح به آن ناطق است چنانچه در مدارک مذکور است و مد یک رطل و نیم است و مراد رطل مدنی است چه کسی
که رطل و صاع را مطلقا ذکر میکند و برطل و صاع جائی مقید نمیسازد و ظاهر اینست که برطل و صاع
او محمول شود و شهر پیغمبر و ائمه علیهم صلوات الله علیهم مدینه طیبه بوده است و رطلی که بر زبان
ایشان جاری شود و تقیید بجائی نیافته باشد میباید برطل مدنی محمول شود که سدس صاع است متن و آن
چهار یک من تبریز است و بیست مثقال تخمینا متن سیزدهم آنکه نزد مضمضه کردن این دعا بخواند اللّهمّ لقّنی حجّتی یوم
القاک واطلق لسانی بذکرک متن چهاردهم آنکه نزد استنشاق کردن این دعا بخواند اللّهمّ لا تحرّم علیّ طیّبات الجنّة
واجعلنی ممّن یشمّ ریحها وروحها وریحانها متن پانزدهم آنکه نزد شستن رو این دعا بخواند اللّهمّ بیّض وجهی یوم تسودّ فیه
الوجوه ولا تسوّد وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه متن شانزدهم آنکه در وقت شستن دست راست این دعا بخواند اللّهمّ
اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا متن هفدهم آنکه در وقت شستن دست
چپ این دعا بخواند اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطّعات

البرّان متن هشتم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اللّهمّ غشّنی برحمتك وبركاتك متن نهم آنکه در وقت
مسح پا این دعا بخواند اللّهمّ ثبّتنی علی الصراط یوم تزلّ فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیك عنّی یا ذا الجلال
والاکرام متن دهم آنکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللّهمّ انّی اسئلك تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام
رضوانك والجنّة این سنتهاست که در وضو سنّتست متن و بدانکه جمعی از مجتهدین را مذهب آنست
که در وضو دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اوّل واجبست و نوبت دوم سنّت حاشیه و سید مرتضی
این قول را بمعظم علماء شیعه نسبت داده است و شیخ ابو القاسم در شرایع این اختیار این مذهب نموده و ابن
ادریس نقل اجماع کرده و مستند ایشان حدیثی است که بدو طریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده که
الوضوء مثنی مثنی و بعضی مجتهدین بر خلاف آن رفته اند و شستن مرتبهٔ دوم را سنت نمیدانند از آنجمله مصنّف
رحمه الله چنانچه بیانی که در حبل المتین و مشرق الشمسین کرده است ظاهر میشود مثنی مثنی را که در حدیث
واقع شده است بتجدید وضو حمل کرده است یعنی وضو هر مرتبه که واقع میشود میباید دو مرتبه واقع شود
یکی وضوی اصل که واجبست و یکی وضوی مجدّد که باتفاق سنّت است یا آنکه مراد از آن ردّ مذهب سنّیان است یعنی
وضو دو غسل است و دو مسح نه چنانچه ایشان میگویند که سه غسلست و یک مسح و اجماعی که ابن ادریس دعوی
کرده است قبول ندارند و دلیل ایشان حدیثی است که ابن بابویه در من لا یحضر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده است و ضامن صحّت آن شده که والله ما کان وضوء رسول الله ص الّا مرّة مرّة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی
رسول خدا مگر یک مرتبه یک مرتبه و بحدیثی که کلینی بطریق موثّق هم از آنحضرت ع روایت شده است که از آنحضرت
پرسیدند از شستن اعضاء در وضو در جواب فرمودند ما کان وضوء علیّ ع الّا مرّة مرّة با آنکه عادت صاحب کلینی
برین عادت نیست که بعد از نقل حدیث از خود عبارتی بیاورد بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمهٔ
اینست که این حدیث دلیلست بر آنکه در وضو اعضا را زیاده بر یک مرتبه نمیباید شست بواسطهٔ آنکه عادت حضرت امیر
بر آن جاری بود که هر گاه دو امر او را پیش می آمد که هر دو طاعت خدا بوده باشد هر کدام احتیاط در آن بیشتر بود
و تحمّل مشقّت در آن زیاده اختیار آن میکردند پس اگر شستن مرتبهٔ دوم سنت می بود چون تحمّل مشقّت در آن بیشتر بود
چنانچه البتّه عادت ایشان بود آن را بعمل می آوردند و اکتفا بیک غسل نمیکردند و مصنّف رحمه الله در کتاب مشرق
الشمسین بعد از ذکر این مراتب گفته است اصحّ آنست که این دو شیخ بزرگوار یعنی ابن بابویه و محمّد بن یعقوب کلینی بر آن
رفته اند بواسطهٔ آنکه جمیع روایاتی که در باب حکایت وضوی پیغمبر و ائمّهٔ طاهرین ع وارد است از شستن مرتبهٔ ثانی
خالیست و در هیچکدام ذکر شستن مرتبهٔ ثانی نشده است بلکه در اکثر آنها تصریح بآن شده که یکمرتبه بوده آنتهی
والله اعلم متن امّا شیخ ابو جعفر بن یعقوب کلینی و شیخ محمّد بن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنّت نیست

و این مذهب بسیار قوّت دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان این شده بنا برین باید
که در وقت دستها را زیاده بر یک نوبت نشویند و اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح
سر و پا به آب تازه خواهد بود و وضو باطلست فصل امّا آن چیزها که فعل آن در وضو مکروه است
اوّل استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست اینکس بریزد که اینکس روی خود را یا دستهای خود را
بشوید متن امّا اگر آب وضو را بر رو یا بر دست اینکس بریزد پس وضوی آن وضو صحیح نیست دوم وضو ساختن
به آبی که به آفتاب گرم شده باشد متن سیم وضو ساختن در ظرفی که در و صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم
وضو ساختن در ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب
باشد امّا از حدث باد و خواب وضو در مسجد مکروه نیست ششم وضو ساختن به آبی که رنگ یا بوی آن تغییر
یافته بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن بر رو پاک یا آفتاب یا غیر آن هشتم وضو ساختن به آبی که سؤر
حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرامست هر گاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون نهم وضو ساختن
به آبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروهست خواه کراهت شدید باشد مثل استر و خواه کراهت
قلیل مثل اسب متن فصل وضو جهة سه چیز واجبست و جهة بیست چیز سنّت امّا آن سه چیز که وضو جهة آنها
واجبست اوّل از برای نماز واجب که بی وضو درست نیست حاشیه ظاهر از عبارت مصنّف که نماز را
که وضو بواسطهٔ آن واجبست مقید بواجب ساخته اند چنانکه اکثر علما چنان کرده اند آنست که وجوب را اعم
دانسته اند از وجوب حقیقی مثل وضو از برای نماز واجب و وجوب شرطی مثل وضو از برای نماز سنّت که چون
شرط صحّت آنست و نماز بعد آن صحیح نیست و مرتکب آن آثم است اطلاق وجوب مجازا بر آن کرده اند و اینکه در
حقیقت واجب نیست بواسطهٔ آنست که بترک آن هر سه در واقع بواسطهٔ ترک آن نیست بلکه بواسطهٔ
فعل آن عبادت بی وضو چه اگر آن عبادت را نکند بواسطهٔ ترک وضو آثم نخواهد بود و شاهد بر اینکه مصنّف
از واجب درین مقام معنی اعم خواسته است از وجوب حقیقی و وجوب شرطی آنست که طواف خانهٔ کعبه را منحصر
بواجب ساخته است بواسطهٔ آنکه وضو از برای طواف سنّت وجوب شرطی نیز ندارد و طواف سنّت بی آن
بمذهب اکثر جایز است متن مگر نماز میّت که آن بی وضو میتوان کرد چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حایض
نیز نماز میّت میتوانند کرد هر چند قدرت بر غسل داشته باشند دویم طواف خانهٔ کعبه هر گاه طواف واجب
باشد   مثل طواف خانهٔ کعبه هر گاه طواف واجب باشد حاشیه مثل طواف حج اسلام و حجّی که با جاره یا
نذر یا شبه آن واجب شده باشد و دلیل بر وجوب آن حدیثی است که از امام جعفر صادق ع روایت شده
که فرموده اند باکی نیست از آنکه جمیع مناسک حج بی وضو واقع شود سوای طواف خانهٔ کعبه که البتّه میباید

که باطهارت بعمل آید و حدیثی که از امام موسی کاظم ع نقل شده است که از او پرسیدند از شخصی که طواف
خانهٔ کعبه کرده باشد و بیادش آید که وضو نداشته است امام ع فرمودند که قطع طواف کند و وضو سازد
و طواف را اعاده نماید متن اما طواف سنت را بی وضو میتوان کرد سیم عضوی از اعضای خود را بخط
مصحف رسانیدن متن یعنی حرفهای آن و آنچه قایم مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط آنکه آن عضو حس
داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط قرآن میتوان رسانید فصل و امثال آن بیست چیز که وضو ساختن
جهت آنها سنت است اول قرآن خواندن حاشیه خواه واجب باشد بنذر یا اجاره و امثال آن و خواه سنت متن دوم
مصحف برداشتن حاشیه خواه واجب باشد و خواه سنت و خواه بیواسطه باشد و خواه بواسطه مثل آنکه
مصحف در خریطه یا بقچه یا در صندوق یا در مجری بوده باشد و آنها برداشته شود بهر طریقی که باشد و اگر
چه بگرفتن باشد با غلاف و امثال آن باشد متن سیم در آمدن بمسجد حاشیه هر مسجدی که باشد بتخصیص مسجد
الحرام و اگرچه دخول از برای نماز نباشد و آنچه در شرح نفلیه مذکور است که استحباب آن از برای تحیت است
وجهی ندارد چه آن نماز سنتی است که بی وضو صحیح نیست نه بواسطه دخول و غایت این تعظیم مسجد است
چنانچه در حدیث تصریح به آن واقع است متن چهارم نماز میت گذاردن پنجم سعی در حاجت خود یا حاجت مؤمنی
نمودن حاشیه چه در حدیث وارد است که سبب برآمدن حاجت میشود متن ششم زیارت قبر مؤمن کردن متن هفتم
اگر کسی خواهد که خواب کند سنت است که اول وضو بسازد بتخصیص اگر آن شخص جنب باشد متن هشتم اگر شخصی
محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو بسازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی
که از این جماع بهم رسد متن نهم اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند تا ایمن شود از آنکه فرزندی که بعد از این جماع بهم
رسد بی فهم و بخیل نباشد متن دهم اگر میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود مجامعت کند متن یازدهم
اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو بسازد و مشغول ذکر خدا باشد متن دوازدهم
اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد متن سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون آید و آن آبی چسبنده است که از ملاعبت
زنان بهم رسد چهاردهم اگر از شخصی ودی بدال مهمله بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می آید متن
پانزدهم اگر مرد دست بفرج زن رساند متن شانزدهم اگر کسی را دغدغه بهم رسیده باشد هفدهم اگر شخصی قی کند و
او را از آن قی کراهتی بهم رسد هیجدهم اگر دندان خود را خلال کند و از آن خلال کردن خون بیرون آید و از آن کراهتی
بهم رسد نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقصی بواسطهٔ ضرورتی کرده باشد مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهت بیماری
شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهت تعجیل قافله بر موزه یا جاجو مسح یا کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر
برطرف شود سنت است که مرتبهٔ دیگر وضو بسازد متن بیستم اگر شخصی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است

که وضو بسازد متن و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که در آن شخص نباشد یا
مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا در ترغیب مردم بر امر حرام و امثال آن حاشیه اول نماز سنت است که با آنکه بمذهب
حق گذاردن آن بی وضو صحیح نیست چون مشروط بآن که نماز است سنت است وضو بر سنت است دوم
طواف خانهٔ کعبه گاهی که سنت باشد سیم متن خط مصحف گاهی که بنذر و شبه آن واجب نشده باشد
یا دست کردن غلط آن که واجبست موقوف بر آن نباشد چه در این دو صورت چنانچه در کتاب گذشت واجبست
و مصنف رحمه الله گویا چون این سه وضو را بواسطهٔ آنکه شرط عبادتست و بدون آن عبادت صحیح نیست مجاز او را
میگویند در سه وضوی واجب داخل دانسته است و بهمان اکتفا کرده است و الا ذکر آن لازم بود نهایتش در
اشتراط طواف سنت بوضو به اینمعنی که طواف بدون آن مشروع نباشد خلافست و اصح آنست که شرط صحت
آن نیست چنانچه مصنف رحمه الله خود نیز بآن تصریح کرده است بلکه شرط کمال و رجحانست و در این سه چیز
نیت استحباب لازم است و نیت وجوب کردن شرط نیست مگر بمعنی که مذکور شد بشرطی که با نیت استحباب
بمعنی مشهور بوده باشد تا قصد وجه بعمل آمده باشد چهارم تجدید وضو که عبارت از تازه کردن وضوی سابق است
بی آنکه حدثی که موجب بطلان وضو است از او صادر شده باشد و آن بقول اصح بجهة هر نماز یکمرتبه سنت است
خواه نماز واجب باشد و خواه سنت و همچنین بجهة هر طواف واجب یا سنت و بواسطه تلاوت قرآن و سجدهٔ
شکر و سجدهٔ تلاوت و امثال آن از عبادات بقول اصح و در صدر اسلام ایشان وضو از برای هر نماز واجب بوده
است و بعضی مجتهدین تکرار تجدید وضو را از برای یک نماز مرة بعد اخری سنت میدانند و همچنین تجدید وضو را
قبل از اتیان بنماز و بعضی منع از آن کرده اند و جایز نمیدانند و علامه در تذکره حکم به استحباب آن کرده است
و اگر بعد از تجدید وضو ظاهر شود که در وضوی اول خللی که مبطل وضوست واقع شده است بمذهب بعضی
مجتهدین که قصد قربت را در نیت وضو کافی میدانند و اتفاق دارند بر آنکه هیچیک از احکام خمسه بحدیث ضعیف
ثابت نمیشود متن فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست
و بهمان وضو نماز میتواند گذارد و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه در این
صورت لازم است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده و هم وضو اما نداند که کدام یک
پیشتر است بر این شخص نیز لازمست که وضو بسازد متن مقصد دویم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل
و شش غسل است شش غسل واجب و چهل غسل سنت اما شش غسل واجب اول غسل جنابت است حاشیه باید
دانست که غسل جنابت بدو چیز تحقق پیدا میکند اول بیرون آمدن منی خواه در بیداری و خواه در خواب و خواه
با جهندگی و لذت و فتور بدن بیرون آید و خواه بدون آن لیکن اگر مشتبه باشد که آیا منی است یا چیز دیگر اگر جهنده باشد

و بالذت و فتور جسد بیرون آمده باشد منی خواهد بود والا نه و بعضی در حال اشتباه گفته اند تمیز آن ببوی
باید کرد باین طریق که اگر تر باشد میباید که بوی خمیر ماکند که اول از نخل بیرون می آید یا بوی خمیر و اگر خشک
باشد بوی سفیدهٔ تخم مرغ و فرقی نیست در انزال مرد و زن به اجماع است چه همه قایلند بانکه چنانچه از مرد انزال میشود
در بیداری و خواب از زن نیز میشود و اگر شخصی در بدن یا جامهٔ خود منی یابد و در آن جامه دیگری با او شریک نبود
باشد برین وجه که با هم یکدفعه پوشیده باشند مثل لحاف و چادر و امثال آن یا هر دو بنوبت پوشیده باشند غسل
بر او واجب نخواهد بود و اگر بنوبت نپوشیده باشند غسل بر او واجب نخواهد بود و اگر به نوبت پوشیده باشند
آیا بر آنکس که در نوبت او منی ظاهر شده است غسل واجبست یا نه ظاهر اینست که واجب نباشد بواسطهٔ عدم
یقین بجنابت و اگر صاحب نوبه داند که پیشتر از پوشیدن او ملوث بمنی بوده است در نوبت او غسل بر او واجب نیست
بیقین و بر شریک او نیز واجب نیست و اگر منحصر در یکی باشد بواسطهٔ عدم یقین او و پس بر هیچکدام غسل واجب نیست
بواسطهٔ عدم تیقن کل واحد بانکه منی اوست و احتمال و شک باعث وجوب غسل نمیشود جنابت بر هر دو سنت خواهد
بود که غسل کنند دویم جماع و آن متحقق میشود بالتقاء ختانین که عبارتست از بهم رسیدن محل ختنهٔ مرد
و زن خواه انزال منی بشود و خواه نشود و اگرچه مدخوله میت باشد و اگر دخول در دبر زن واقع شود و
انزال نشود خلاف شده است میان اهل اسلام بر وجوب غسل بر مرد و زن و اصح وجوب غسلست و سید
مرتضی علم الهدی نقل اجماع بر آن کرده است و همچنین در دبر مرد نیز خلافست گاهی که غیبوبهٔ حشفه واقع شود
و انزال منی نشود و سید مرتضی بر وجوب غسل رفته و در این باب نیز اجماع نقل کرده و احتیاط مقتضی عمل
بقول اوست و در وطی بهایم و حیوانات گاهی که انزال نشود اکثر علما بر عدم وجوب غسل رفته اند و بعضی
قول وجوب اختیار کرده اند و احتیاط تقاضای عمل باین قول میکند والله اعلم و میباید دانست که خلاف
شده است میان علما در آنکه غسل جنابت واجب لنفسه است یعنی بمجرد حصول جنابت بر آنکس واجب میشود و
چون بجا آورد نیت وجوب میباید کرد هرچند وقت نماز واجب داخل نشده باشد و آنکس مشغول الذمه
بعبادتی که در جنابت شرط [illegible] باشد یا واجب لغیره است مثل وضو و اگر پیش از دخول وقت نماز خواهد
بکند که مشغول الذمه بانجا عبادتی نباشد نیت سنت باید کرد و جمعی قول اول را اختیار کرده اند و واجب
لنفسه میدانند بواسطهٔ آنکه در حدیث وارد است انما الماء من الماء یعنی وجوب غسل به آب نیست مگر آب
که مراد بر آمدن منی است پس اگر دخول وقت نماز را در وجوب غسل دخل میبود ذکر آن در حدیث میشد و همچنین
در حدیث وارد است که اذا التقی الختانان وجب الغسل چه در حدیث نیز تقیید بدخول وقت نماز نشده است
و اکثر احادیثی که در این باب واقع شده است مطلق واقع شده و تقیید نیافته و جمعی قول دویم را اختیار کرده اند که

ازانجمله

از انجمله شیخ علی است در شرح قواعد و استدلال کرده است بر مطلب خود بقول خدای در قرآن مجید که ان
کنتم جنبا فاطهروا چه این معطوفست بر فاغسلوا وجوهکم که در باب وضوست و تقدیر آیه چنین است که چون
ارادهٔ قیام بنماز نمائید اگر محدث بحدث اصغر باشید وضو کنید و اگر جنب باشید غسل کنید پس چنانچه
از این آیه حکم کرده اند بانکه وجوب وضو بواسطهٔ نماز است باید حکم کرد بانکه وجوب غسل نیز بواسطهٔ نماز است
و به این حدیث که از امام علیه السلام پرسیدند از زنی که شوهر با او جمع شده بود و میخواست غسل کند در آن
اثنا او را حیض آمد چه باید کرد امام ع فرمودند هر آینه آمد او را چیزی که مبطل نماز است پس غسل نکند تا
از حیض پاک شود و این دلالت دارد بر آنکه غسل جنابت بواسطهٔ نماز است و در غسل حیض و نفاس و استحاضه
اکثر محققین حکم کرده اند بانکه واجب لغیره است و بواسطهٔ نماز واجبست مثل وضو و اگر پیش از وقت کرده
باشد و مشغول الذمه بنماز یا عبادت دیگر مشروط بطهارت نباشد نیت سنت میباید کرد و گفته اند که
در این حکم خلاف نشده است نهایتش سید در مدارک ذکر کرده است که از عبارت شیخ شهید علیه الرحمه
فهم میشود که در این ماده نیز خلاف شده است و از کلام علامه در منتهی میل بوجوب آنها نیز فی نفسها هم
میشود و از کلام سید نیز در مدارک بعد از نقل میل شیخ شهید و علامه باین قول ظاهر میشود و هذه عبارته
و بالجمله فایجاب هذه الاغسال علی وجه الاستحباب مشکل جداً والله اعلم و بعضی نقل خلاف مذکور در
وضو نیز کرده اند چنانکه گذشت فتدبر دویم غسل حیض سیم غسل استحاضهٔ متوسطه و کثیره که بعد
از این بتفصیل مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل دادن میت حاشیه
و اما جمیع غسلهای سنت از آن جمله بعضی بواسطهٔ مباشرت فعلی سنت شده است مثل غسل احرام و غسل طواف
خانهٔ کعبه و غسل زیارت و امثال آن و میباید مقدم بر فعل بجای آورده شود و بعضی بواسطهٔ شرافت زمان
مثل غسل جمعه و غسل عیدین و غسل روز مولود و مبعث و امثال آن و آنچه از این قبیل باشد میباید در آن
زمان بعمل آید و بعضی بواسطهٔ شرف مکان سنت شده است مثل غسل داخل شدن حرم و مسجد الحرام
و داخل شدن خانه کعبه و مدینه و امثال آن و آن میباید پیش از داخل شدن بآن مکان بعمل آید تا با طهارت
داخل شده باشد نهایتش جواب اینست که قسم سیم داخل در قسم اولست چه این غسلها بواسطهٔ داخل شدن در
آن مکان سنت شده است و داخل شدن فعلیست پس در قسم فعلی داخل باشد و مقدم بر فعل میباید کرد متن
اول غسل جمعه است حاشیه میباید دانست که غسل جمعه از سنتهای مؤکد است چنانچه ابن بابویه
و جمعی واجب دانسته اند در حضر بر مرد و زن و در سفر بر مردان تنها و بعضی احادیث صحیحه نیز دلالت بر وجوب
آن دارد که حضرت امیر المؤمنین ع گاهی که میخواستند سرزنش کسی کنند میگفتند یا او که عاجزتری از آنکس

که تارک جمعه باشد بواسطهٔ آنکه کسی که غسل جمعه را بجا می آورد تا روز جمعه دیگر با طهارتست وازامام
جعفر صادق ع روایت شده است که غسل جمعه طهور است وکفارهٔ گناهانست از جمعه تا جمعهٔ دیگر
ومثل این روایات بسیار در این باب وارد است در وقت ادای آن چنانچه در کتاب مذکور است از طلوع
صبح صادق روز جمعه است تا وقت زوال که اول ظهر است وبعضی گفته اند که وقت ادای آن باقیست
تا نماز جمعه گذارده شود چون وقت نماز منقضی شود قضا باید کرد و وقت قضا میکشد تا غروب آفتاب
روز شنبه که اگر تا آن وقت نکند دیگر نمیتواند کرد واگر داند که روز جمعه تا زوال آنقدر آب بهم نخواهد
رسید که غسل تواند کرد تجویز شده است که روز پنجشنبه و شب جمعه بنیت تقدیم کرده غسل کند اما
اگر مانعی دیگر از غسل روز جمعه بوده باشد سوای تعذر آب آیا جایز است تقدیم یا نه میان علما در این
مسئله خلاف شده است وبعضی تجویز آن نکرده اند بواسطهٔ آنکه حدیثی که در باب تجویز تقدیم وارد است
در مادهٔ تعذر حصول آبست وهمچنین خلاف شده است در آنکه تجویز قضای آن تا آخر روز شنبه نسبت بکسی
که غسل جمعه را فراموش کرده باشد یا بواسطهٔ عذری فوت شده باشد یا قضا جایز است واگرچه
عمداً بلا عذری ترک کرده باشد وظاهر احادیث اختصاص حکم است بشق اول که فراموش کرده باشد یا بواسطه
عذر ترک کرده باشد والله اعلم متن وآنرا از طلوع فجر تا پیشین به نیت ادا باید کرد واز پیشین جمعه تا وقت شام
روز شنبه به نیت قضا واگر شخصی ترسد که در روز جمعه مانعی بهم رسد از غسل کردن در روز پنجشنبه
وشب جمعه به نیت تقدیم بجا باید آورد ودر مرتبه از ادا وقضا وتقدیم هرچند به پیشین جمعه نزدیکتر
باشد ثواب آن بیشتر است دوم غسل افراد ماه رمضان حاشیه خصوصا اول ماه که بخصوص آن از
امام جعفر صادق ع روایت شده است که غسل اول لیلة من شهر رمضان یستحب یعنی غسل شب اول ماه
رمضان سنت است وشب نصف ماه مذکور که شب پانزدهم باشد اگرچه شیخ مفید وشیخ طوسی و
سید مرتضی علم الهدی تاکید استحباب آنرا نقل کرده اند اما حدیثی که دلالت بر آن کند بخصوص بنظر نرسیده
است نهایتش در مجمل لیالی افراد داخلست متن یعنی شبهائی که در شماره طاقست مثل اول وسیم وپنجم و
در شب بیست وسیم دو غسل سنت است یکی اول شب ویکی آخر شب حاشیه در شب هفدهم وشب
نوزدهم وشب بیست ویکم وشب بیست وسیم تاکید بیشتر است چه شب بیست وسیم بمذهب اصح
شب قدر است وشب بیست ویکم شبی است که اوصیای انبیا اکثر در این شب رحلت کرده اند وقبض روح
وصی ع در اینشب شده است وعیسی ابن مریم ع را در اینشب به آسمان برده اند ودر شب نوزدهم جمعی
که در آن سال بمکه آمده سعادت حج یافته در می یابند ثواب ایشان را در نامهٔ اعمال می نویسند

ودر شب هفدهم

ودر شب هفدهم التقای جمعان که در قرآن مذکور است واقع شده است وجنگ بدر در روز آن
شب واقع شده است متن سیم غسل شب عید ماه رمضان حاشیه بواسطهٔ حدیثی که از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که یکی از اصحاب آنحضرت از او پرسید که چه چیز سنت است مرا که در شب عید
رمضان بجا آورم حضرت فرمود اذا غربت الشمس فاغتسل وافعل کذا وکذا یعنی چون آفتاب غروب کند
غسل کن وفلان وفلان عمل را بکن که بتفصیل در حدیث مذکور است متن چهارم غسل روز عید ماه رمضان و
پنجم غسل روز عید قربان حاشیه استحباب غسل روز عید رمضان وعید قربان مجمع علیه علمای اسلام است
وکسی در این خلاف نکرده است وحدیث صحیح به آن ناطق است چنانچه در مدارک ذکر آن شده است وخلاف
در اینست که وقت آن نیز مثل غسل روز جمعه تا زوال روز عید است یا تا آخر روز عید میکشد وبهر قولی
جمعی رفته اند ششم غسل شب نیمهٔ رجب حاشیه شیخ ابوجعفر طوسی استحباب غسل شب مذکور وروز بیست
وهفتم را نقل کرده است وحدیثی در این باب ذکر نکرده چون از اوقات شریفه است دیگران نیز بتبعیت
او که سنت دانسته اند والله اعلم متن هفتم غسل شب نیمهٔ ماه شعبان حاشیه بواسطهٔ روایتی که شیخ
طوسی بسند خود روایت کرده است از امام جعفر صادق ع که فرموده انه صوموا شعبان واغتسلوا لیلة النصف
منه واینحدیث اگرچه ضعیف است اما چون حدیث دیگر دلالت دارد که امور سنتی بحدیث ضعیف ثابت
میشود وحکم بسنت بودن آن کرده اند متن هشتم غسل روز مبعث وآن بیست وهفتم ماه رجب است حاشیه
در استحباب غسل روز مذکور وشب نیمهٔ رجب که گذشت حدیثی که محل اعتماد باشد بنظر نرسیده است اما
چون شیخ طوسی در بعض تصانیف خود ذکر کرده است وان اغسال سنتی شمرده وسخن او محل اعتماد میتواند بود
ومتاخرین متابعت او اختیار نموده اند وحکم به استحباب آن کرده اند متن نهم غسل روز مولود است وآن هفدهم
ماه ربیع الاولست حاشیه مستند استحباب این غسل نیز معلوم نیست ودر شرایع وقواعد واکثر کتب فقه مذکور
نیست نهایتش چون بعضی غسل را فی نفسه سنت دانسته اند خصوصا در ایام ولیالی متبرکه که مصنف رحمه الله
از اعمال سنتی شمرده اند وشاید حدیثی بنظر او رسیده باشد که دیگران را اطلاع بهم نرسیده باشد متن دهم
وبعضی گفته اند
غسل روز مباهله است وآن بیست وچهارم ماه ذیحجه است وبعضی بیست وپنجم گفته اند حاشیه ودر این غسل
نیز مبالغه بسیار است چه در حدیث بلفظ واجب وارد شده وچون کسی قایل بوجوب آن نشده است بر مبالغه
بر استحباب محمولست متن یازدهم غسل روز دحو الارض است حاشیه یعنی روزی که زمین را که در زیر خانهٔ
کعبه که مجتمع بود پهن کردند در ابتداء آفرینش وهمین روز تصدق خاتم نیز هست وبعضی آنرا روز بیست وچهارم
دانسته اند متن وآن بیست وپنجم ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر که هیجدهم ماه ذیحجه است حاشیه

و وقت آن قبل از زوال آن روز است به نیم ساعت نجومی تا زوال که درین همین وقت غسل و نماز را بجا باید آورد
و شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در تهذیب باجماع فرقهٔ امامیه و از استحباب نماز و غسل مذکور نقل کرده است
و روایت شده است از امام جعفر صادق ع که فرمودند کسی که درین روز دو رکعت نماز بگذارد و غسل کند
قبل از آنکه زوال آفتاب شود به نیم ساعت هیچ حاجتی از حوایج دنیا و آخرت طلب نکند الا آنکه برآورده شود
هر چه باشد متن سیزدهم غسل روز عرفه است حاشیه که نهم ماه ذی الحجه است و روز مذکور بواسطهٔ آن موسوم
بعرفه شده است که ابراهیم ع چون در شب هشتم که شب ترویه است در خواب دید که فرزند خود را ذبح می
باید کرد در شک افتاد که آیا این خواب من از قبیل اضغاث و احلامست یا رؤیای صادقه است چون شب دیگر
که شب نهم باشد بخواب رفت باز همان واقعه را دید او را معرفت بهم رسید که رؤیای صادقه است و بعضی
گفته اند بواسطهٔ آنکه جبرئیل ع درین روز ابراهیم پیغمبر را از آتش بیرون آورد و به او گفت که اعترف بذنبک
یعنی بگناه خود اعتراف کن و درین روز ابراهیم ع را بتعلیم جبرئیل معرفت بمناسک حج بهم رسید و سبب سنت
شدن غسل روز مذکور حدیثی است که در وقتی که غسلهای سنتی را تعداد میکرد غسل روز عرفه را
نیز مذکور ساختند که در وقت زوال روز مذکور بجا باید آورد چهاردهم غسل روز ترویه است که هشتم ماه
ذی الحجه است حاشیه یعنی روزی که ابراهیم ع چنانچه مذکور شد در خواب دید که اسمعیل را ذبح باید کرد
چون از خواب بیدار شد در فکر و تامل افتاد که این تنبیه از جانب خدا تعالی بود یا محض خوابی بود لهذا آن روز را
روز ترویه نامیدند چه ترویه در لغت نظر در امور و فکر در آنست بعد از آنکه شب دیگر باز همان خواب را دید دانست
که از جانب خدا تعالی است و بعضی گفته اند جبرئیل ع درین روز مناسک حج را به آدم ع مینمود و تعلیم میکرد
و او میگفت شناختم شناختم و بعضی گفته اند ترویه بواسطهٔ آن گفته اند که در آن روز آب از مکه بر
داشته به استقبال حاجیان می برده اند متن پانزدهم غسل روز نوروز است حاشیه که در میان عرب به نیروز
المعرب مشهور است و در تعیین آنکه کدام روز است اقوال بسیار نقل شده است بعضی دهم ایار از ماه گفته اند
و بعضی اول جدی و بعضی دوازدهم کانون ثانی و بعضی نهم شباط و بعضی ششم فروردین فرس و مشهورتر و
معروف تر میان مردم تحویل شمس است به برج حمل و چند چیز مؤید آنست که آن روز باشد اول آنکه لفظی که در قرآن
و حدیث واقع شود حمل آن بر معنی باید کرد که از معانی دیگر ظاهرتر باشد و در عرف که گفته شود آن معنی را
از آن خواهند و ظاهرتر و معروف تر از نوروز این روز است پس حمل بر آن اولی باشد دوم آنکه صاحب کتاب انوار
در کتاب مذکور ذکر کرده است که درین روز آفتاب مخلوق شده است و روزی که در آن این قسم جوهر شریف
مخلوق شده باشد سزاوار آن خواهد بود که در معرض تعظیم و احترام مردم در آید سیم آنکه ابن طاوس که از علما

بزرگ امامیه است در کتب خود آورده است که ابتداء خلق عالم درین روز شده باشد و ظاهر آنست
که روزی که ابتداء خلق عالم در آن روز شده باشد سزاوار آن خواهد بود که مردم عید کنند و در مقام تعظیم
و تکریم آن در آیند و لهذا سنت شده است که بهترین خوشبوئیها را در آن روز بکار برند و بهترین جامه ها را
بپوشند و بوظایف شکر الهی در روزه و نماز و غسل قیام نمایند چهارم حدیثی است که از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که روز نوروز روزیست که پیغمبر ص دست امیر المؤمنین ع را در غدیر خم گرفته ولایت
عهد را به او ارزانی داشت و حضرت امیر ع درین روز بر خوارج نهروان ظفر یافته ذو الثدیه را بقتل رسانید
و روزیست که قایم ما یعنی صاحب الزمان ع درین روز خلعت ظهور خواهد پوشید و درین روز بر دجال
ظفر یافته بر کناسه کوفه بر دارش خواهد کشید و هیچ نوروزی نگذشته است که ما در آن فرجی روی نداده است
و یکی از پیغمبران بنی اسرائیل درین روز دعا کرد هزار نفر از قوم او که از ترس مرگ جلای وطن شده بودند و بعد
از آن شربت ممات چشیده بودند زنده شوند وحی بر او نازل شد که بر جاهائی که ایشان آسوده شده اند قدری
آب بپاش و بمجرد آب پاشیدن همه زنده شدند و از آن روز آب پاشان درین روز شایع شده است و از معلی بن خنیس
نقل شده است که گفت صباح روز نوروز بخدمت امام جعفر صادق ع رفتم چون چشم آنحضرت بر من افتاد فرمودند
ای معلی میدانی که امروز کدام روز است گفتم نه ای فرزند رسول خدا اینقدر میدانم که عجم این روز را تعظیم بسیار
میکنند و چون بهم رسند درین روز مبارکباد یکدیگر میکنند امام ع فرمودند بخانه کعبه که در بطن مکه واقع است
قسم که این روز بزرگ نشد مگر بواسطهٔ امر قدیمی که بیان میکنم آنرا تو ای معلی تا بدانی گفتم جان من فدای تو باد
شنیدن آن را از تو دوستر میدارم از آنکه جمیع اموات من که درگذشته اند همه زنده شوند و دشمنان
من همه بمیرند فرمودند ای معلی روز نوروز روزیست که خدا تعالی از جمیع بندگان خود عهد گرفته
است که بعبادت او قیام نمایند و در عبادت او چیزی را شریک او نسازند و باطاعت پیغمبران و امامان
و اولیای او در آیند که روز میثاق باشد و آن اول روزیست که آفتاب طلوع کرده است و بادها شروع
در وزیدن نموده است و درین روز کشتی نوح ع در جودی قرار گرفته است و آن اول روزیست که
جبرئیل ع بر پیغمبر آخر الزمان نزول نموده و ابراهیم ع بتان قوم خود را شکسته است و پیغمبر صلوات
الله علیه درین روز حضرت امیر را بر کتف مبارک سوار کرده که بتهای قریش را از خانه کعبه فرود
آورده ریزه ریزه کند و ازین قبیل امور بسیار ذکر کرده اند که درین روز واقع شده است و این تفصیل را ا
بن فهد در مهذب شرح مختصر نافع مذکور است کسی که خواهد مطلع بر آن شود بکتاب مذکور رجوع نماید
متن شانزدهم غسل احرام حج است حاشیه بعضی بوجوب غسل احرام رفته اند و مستند صحیحی ندارد و

ولهذا اعتبار این قول نکرده اند و شیخ در تهذیب گفته است که هیچکس خلاف در سنت بودن غسل مذکور نکرده است و بطریق صحیح روایت شده است از امام جعفر صادق ع که چون بعقیق رسی که میقات اهل عراق است و اراده احرام داشته باشی پس زیر بغل خود را بتراش و ناخن انگشتان بگیر و چیزی از موی شارب خود تقصیر کن بعد از آن مسواک کن و غسل بجای آور و جامه خود را بپوش متن هفدهم غسل احرام عمره است هیجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم حاشیه بواسطه حدیثی که درین باب نقل شده است که امام ع در وقت تعداد غسلهای سنتی غسل زیارت شمرده‌اند و از امام جعفر صادق ع روایت شده است که فرمودند و غسل الزیارة واجب و چون کسی بر وجوب آن نرفته بر تاکید استحباب محمول شده است متن بیستم غسل توبه است حاشیه خواه توبه از فسق باشد و خواه از کفر و خواه از صغیره و خواه از کبیره و شیخ مفید رحمه الله مخصوص بتوبه ساخته که از کبیره باشد و مستند آن روایتی است که شیخ طوسی در تهذیب از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که نسبت بکسی که گوش بر آواز مغنیان همسایه خود انداخته بوده است خطاب کرد فرمودند قُم فاغتَسِل وصَلِّ ما بَدا لَکَ واستَغفِرِ الیهِ واسئَلِ التوبةَ یعنی برخیز و غسل کن و نماز بگذار و از خدای خود طلب آمرزش نمای و توبه توبه درخواه و این حدیث با آنکه مرسل است صریح در مطلب نیست نهایتش فتوی علما بر آنست و غسل بعد ابوقت نفاق است بر آنکه از الاین گناه پاک خواهد شد متن هر گاه شخصی از گناه توبه کند سنت است که بعد از توبه غسل کند بیست و یکم جهة داخل شدن مکه بیست و دوم جهة داخل شدن مدینه رسول الله ص بیست و سیم جهة داخل شدن مسجد الحرام بیست و چهارم جهة داخل شدن مسجد مدینه بیست و پنجم غسل جهة داخل شدن خانه کعبه حاشیه و مستند این اغسال حدیث صحیحی است که از امام جعفر صادق ع روایت شده که اذا دخلت الحرمین و یوم تدخل البیت و در روایت دیگر وارد است که اذا دخلت المسجد الحرام و اذا دخلت مسجد رسول الله فاغتسل بیست و ششم غسل جهة طلب حاجت حاشیه یعنی جهة نمازی که بواسطه طلب حاجت کند بلکه مراد نماز حاجتی است که در احادیث مذکور است و علما در میان نمازهای سنتی نقل کرده اند و مقاتل بن مقاتل از امام رضا ع روایت کرده است که با او گفتم جان من فدای تو باد تعلیم کن بمن دعائی که بواسطه قضای حوایج بکار من آید امام ع فرمودند هر گاه ترا حاجتی پیش آید که اهتمام بشان بر آمدن آن داشته باشی غسل کن و پاکیزه ترین جامهای خود را بپوش و شانه خود را ببوی خوش ترتیب ده و بعد از آن بتحت السما در آ و دو رکعت نماز حاجت بگذار برین وجه که تکبیر احرام که گفتی سوره فاتحة الکتاب بخوان و بعد از آن پانزده مرتبه قل هو الله احد بخوان پس برکوع رو و در رکوع پانزده مرتبه قل هو الله احد بخوان

بعد از

بعد از آن سجود کن و در سجود این دعا بخوان اللهم ان کل معبود من لدن عرشک الی قرار ارضک فهو باطل بیست و هفتم غسل جهة استخاره کردن بیست و هشتم غسل دادن فرزند در آن وقت که زائیده شود حاشیه و بعضی این غسل را واجب میدانند یعنی واجبست بر پدر و مادر که طفل را بعد از زائیدن بشویند اما مشهور استحبابست و قول بوجوب ضعیف است بیست و نهم غسل نمودن هر گاه خواهند که بنماز باران روند سی ام غسل نمودن شخصی که عمداً ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد حاشیه شیخ مفید و سید مرتضی در بعض کتب خود حکم به استحباب غسل مذکور کرده اند و تقیید باین شرط نکرده و بعض مجتهدین باین شرط واجب دانسته اند و بعض احادیث دلالت دارد بر آن که اگر تمام قرص گرفته باشد سنت است غسل قبل از نماز و اگرچه ادا کرده شود و چون حدیث مذکور صحیح است قایل شدن باستحباب غسل مطلقاً خواه ادا کرده شود و خواه قضا در محل خود است و آنچه از کلام علما فهم میشود اینست که غسل مذکور گاهی سنت است که اراده قضای نماز داشته باشد پیش از نماز نه مطلقا چنانچه ظاهر عبارت کتابست والله اعلم سی و دوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را ببیند سنت است که غسل کند حاشیه بعضی گفته اند واجبست و مفتی بقول اول است که سنت است نه واجب متن سی و سیم اگر شخصی مس میت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند سی و چهارم اگر وزغه یعنی چلپاسه بکشد بعد از کشتن آن غسل سنت است حاشیه ابن بابویه استحباب آن را نقل کرده است و گفته است که کسی که این غسل بکند از گناهان خود بیرون میرود سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بواسطه ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد سنت است که چون ضرورت برطرف شود نوبت دیگر غسل کند حاشیه تا از عهده خلاف جمعی که اعاده غسل درین ماده واجب میدانند بیرون آید متن سی و ششم اگر شخصی غسل دائم الحدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند حاشیه از روی احتیاط و میباید در نیت آن قصد استباحه نماز بکند تا بعد هر کسی که قصد مذکور را در نیت اعتبار کرده است فایده بر آن مترتب تواند شد متن سی و هفتم غسل جهة رمی جمار است در حج که بعد از این مذکور خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند حاشیه اگر در اثنای جنون انزال می شود باشد باید رفع حدث آن شود و شیخ شهید در ذکری این استدلال را ضعیف میداند و گفته است دلیلی برین قایم نیست سوای آنکه بطریق اهل سنت نقل شده است که پیغمبر ص را در حال بیماری بیهوشی دست داد و چون بهوش آمدند غسل کردند و ظاهر است که غسل مذکور بواسطه آن بوده است که اگر در حال بیهوشی

جنابت دست داده باشد رفع شود و هرگاه در افاقه از بیهوشی بواسطهٔ آن غسل سنت باشد در
افاقه از جنون بطریق اولی سنت خواهد بود وضعف این دلیل ظاهر است و بعد از آنکه سنت بودن غسل
بواسطهٔ آن باشد که حدث جنابت محتمل بر طرف شود میباید در نیت آن رفع حدث جنابت را قصد کند
خصوصا بر مذهب قایل باین قول که قصد اباحت نماز یا رفع حدث شرطست قصد مذکور در مانحن فیه
واقع نمیتواند شد و شیخ شهید در نفلیه گفته است فلم یثبت للافاقة من الجنون عندنا متن سی و هفتم
غسل جهة کفن کردن میت چهلم اگر شخص جنب بمیرد سنت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل
میت یا بعد از آن فصل بیست و دو چیز در غسل معتبر است هفت واجب و پانزده سنت اما آن هفت چیز
واجب اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد حاشیه و غصبی بودن مکان و مضاف بودن آب و طاهر بودن
و غصبی بودن آن در مبحث وضو بعض حواشی ایراد یافته است که رجوع به آنها برای اینجا کافیست لهذا
محتاج بذکر نداشت متن دوم آنکه آب غسل طاهر باشد حاشیه باید دانست که خلاف شده است
میان علما در آنکه آبی که در طهارت کبری استعمال یافته باشد یعنی بآن غسل مزیل حدث اکبر کرده
باشد با آنکه به اتفاق پاکست میتوان باز آن را در رفع حدث استعمال کرد یعنی به آن وضو و غسل
کرد یا نه شیخ ابو جعفر و شیخ مفید و ابن بابویه بقول ثانی رفته اند و وضو و غسل به آن صحیح
نمیدانند و سید مرتضی علم الهدی و اکثر متاخرین قول اول را اختیار کرده اند و آن را مثل آبهای پاک
میدانند و سید در مدارک نیز اظهر این قول را دانسته است بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح
در این باب از امام جعفر صادق ع روایت شده است و حدیثی که متمسک آنجماعت شده است
اگرچه دلالت بر مدعای ایشان دارد اما بطریق صحیح نقل نشده است و محل نزاع آب قلیل است که
به آن غسل کرده باشند خواه غسل ترتیبی و خواه غسل ارتماسی و در آب کثیری که در آن غسل کنند خواه
ترتیبی و خواه ارتماسی کسی خلاف نکرده است که باز در آن غسل و وضو میتوان کرد و از عبارت ذکری
ظاهر میشود که در ازالهٔ خبث به آب مذکور خلاف شده است بعضی آن را مزیل ندانسته اند و بعضی
ملحق ساخته و این قول بغایت ضعیف است و محتمل که منسوب به اهل سنت باشد و بالجمله از
کلام مصنف رحمه الله که عدم استعمال آن را در طهارت کبری شرط نکرده است ظاهر میشود که مختار
او مذهب ثانیست با وجود آن اگر میگفت طاهر و مطهر باشد چنانچه در الفیه است تا با آن مذهب نیز درست
میبود اولی بود فتدبر متن سیم آنکه مضاف نباشد مثل گلاب و غیره چهارم آنکه غصبی نباشد اما اگر نداند که آب
غصبی است و به آن غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا

ظاهر باشد قبل از آنکه آب به آن برسد ششم نیت است حاشیه در نیت غسل بر قصد فعل با قربت
به اتفاق واجبست و احوط اینست که قصد وجوب یا سنت یا قصد مباح شدن نماز یا بر طرف شدن حدث
به آن ضم کند مگر آنکه دایم الحدث باشد مثل زنی که همیشه استحاضهٔ متوسطه الی داشته باشد که او را قصد بر
طرف شدن حدث نباید کرد و همان مباح شدن نماز اکتفا باید کرد چنانچه در کتاب مذکور است اما مبطون
و صاحب سلس البول قصد رفع حدث میتوانند کرد چه مقصود از حدث حدثیست که موجب غسل
باشد نه حدث مطلق و حدث اصغر در اثنای غسل بمذهب اصح باعث بطلان غسل نمیشود و بر تقدیری
که شود در مادهٔ مبطون و صاحب سلس البول نمیشود بواسطهٔ ضرورت ایشان بعد از فراغ از غسل
چنانچه مذهب بعضی است وضو باید گرفت متن و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح
بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم صحیح است اما بشرطی که زن استحاضهٔ
کثیره یا متوسطه نداشته باشد اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید هفتم
اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزوی از سر یا جزوی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را
مقارن شستن جزوی از اجزای بدن که خواهد بسازد و بی فاصله باقی بدن را تابع آن کند حاشیه و بعضی
ملحق بغسل ارتماسی کرده اند غسلی را که در زیر ناودان یا در زیر آبشار ایستاده کند و گفته اند که در این
صورت نیز قصد ارتماس میتوان کرد و نیت را مقارن جزئی از بدن ساخت و باقی بدن را مقارن آب
رو داد که و حدیثی حرفی بر آن صادق آید و افضل در غسل غسل ترتیبی است اما اگر وقت وفا بغسل ترتیبی نکند
و غسل ارتماسی میسر باشد متعین میشود و غسل ترتیبی کردن و نماز را در خارج وقت گذاردن جایز
نخواهد بود و هرگاه جایز نباشد رفع حدث نیز نخواهد کرد متن هشتم شستن سر و گردن حاشیه به
وجهی که در عرف او را شستن گویند و جمیع علما اتفاق کرده اند بر اینکه غسل متحقق نمیشود مگر بجریان
آب بر بشره و اگرچه بمدد دست یا غیر دست باشد و احادیث صحیحه دلالت بر آن دارد و حدیث کالدهن
که در کلام فقها واقع شده است منافات بآن ندارد چه مراد به کالدهن آنست که بمدد دست جریان یابد
متن و هر یک را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن جانب راست دهم شستن جانب چپ
و ناف و عورتین را با هر دو جانبین که بشوید روا است یازدهم آنکه در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید
و بعد از آن جانب راست و بعد از آن جانب چپ پس اگر شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر مقدم
دارد باجماع غسل باطلست اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلافست
و بعضی از مجتهدین بر آنند که غسل صحیح است اما اکثر بر آنند که باطلست حاشیه و شیخ در کتاب خلاف

نقل اجماع بر وجوب ترتیب در غسل کرده است و از کلام سید در مدارک فهم میشود که وجوب تقدیم
سر بر جانبین نیز اجماعی نیست و احتمال عدم وجوب آنست و از قرآن وجوب آن فهم نمیشود نه میان جانبین
و نه میان جانبین و راس و چند حدیث صحیح نقل کرده است که دلالت بر عدم وجوب ترتیب میکند
نهایتش قول بوجوب را احتیاط و اقرب دانسته اند والواقع ایضاً کذلک متن دوازدهم آنکه حدود افعال
غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد سیزدهم آنکه آب هر یک از اعضا روان
شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد و بر اعضا مالد غسل او باطل خواهد بود حاشیه چرا که
در غسل جاری شدن آب بر جمیع اجزای بدن به اتفاق لازمست و اگرچه بمدد دست یا چیز دیگر باشد
و تخلیل موی که بر اعضا باشد در غسل لازمست خواه کثیف باشد و خواه خفیف اما اگر موی بلند
باشد شستن تمام آن لازم نیست همان قدر که تعین شود که آب در زیر آن جاری شده است کافیست
و مراد از اجزای بدن که میباید آب بجمیع آن جاری شود اجزای ظاهر بدنست نه باطن پس رسانیدن آب
به اجزای باطن بدن باتفاق لازم نیست مثل درون گوش و درون بینی و درون دهن و همچنین سوراخی
که در گوش و بینی کرده باشند بواسطهٔ گذرانیدن حلقه و امثال آن هرگاه بحیثیتی باشد که درون
او دیده نشود و شیخ علی در حاشیهٔ شرایع حکم بوجوب رسانیدن آب بسوراخ بینی و گوش کرده است
و این حکم بعید و دور است متن و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت
نکند در اینصورت نیز باطل خواهد بود چهاردهم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد بظاهر بدن
مثل انگشتر و زهگیر و غیر آن پانزدهم آنکه در غسل ارتماسی وقتی که بدن آب فرو رود پاها را از زمین قلیلی
اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پاها بگذرد پس اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قلیلی چسبیده
باشد و آب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود حاشیه و در غسل ارتماسی بمذهب اصح ترتیب ساقط
چرا که غسل ارتماسی آنست که جمیع بدن را بیکدفعه به آب رساند و این معنی منافات دارد بترتیب و بعضی
گفته اند رعایت ترتیب حکمی لازمست باینمعنی که در وقت فرو رفتن به آب تقدیم سر را بر جانب راست
و جانب راست را بر جانب چپ بخاطر بگذراند و بعضی ترتیب حکمی را باینمعنی گفته اند که حکم آن حکم
غسل ترتیبی دارد یعنی چنانچه غسل ترتیبی دفع حدث میکند غسل ارتماسی نیز میکند و فایده این خلاف در این
مسئله اینست که اگر بعد از غسل ارتماسی ظاهر شود که بقطعهٔ از بدن آب نرسیده است بمذهب جمعی
که ترتیب حکمی لازم میدانند و معنی اول میگویند میباید بخاطر آورد که آن قطعه از کدام عضو است اگر
عضوی که باشد آنرا با اعضائی که بعد از آن در غسل ترتیبی می باید شست مرتبهٔ دیگر بشوید مثلا اگر

از جانب راست باشد بعد از شستن آن قطعه جانب چپ را باز بشوید تا ترتیب بعمل آید و بمذهب
جمعی که ترتیب ساقط میشود اعاده میباید کرد چرا که وحدتی که در غسل ارتماس معتبر است بعمل نیامده است
متن شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند
حاشیه و اگر قصد منافی کند آنچه بیشتر کرده اند اصح اینست که باطل نمیشود و بواسطهٔ باقی افعال
که بعد از آن باید کرد نیت مجدد باید نمود و همچنین اگر اخلال بموالات کرده باشد و شستن بعض
اعضا را از عضو سابق از آن بتاخیر انداز داصح اینست که همان نیت اول کافیست و وقت شستن
آن عضو احتیاج نیست به نیت دیگر مگر آنکه زمان فاصله بطول انجامیده باشد یا قصد منافی از او
بعمل آمده باشد در اینصورت نیت را اعاده میباید کرد متن مثل قصد خنک ساختن بدن یا چرک
طرف کردن از بدن یا قصد کردن حدث اکبر در اثنای غسل اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد
بعضی از مجتهدین باطلست حاشیه و اینها جمعی اند که حدث اصغر در اثنای غسل جنب باطل میدانند و
میگویند چون قبل از اتمام غسل حدث اصغر واقع شود غسل را از سر باید گرفت پس بمذهب ایشان حدث
اصغر منافی غسل است و قصد آن قصد منافی و بقصد منافی استدامت حکمی که به اتفاق واجبست
بعمل نیامده خواهد بود پس غسل باطل خواهد بود و بمذهب آنهائی که میگویند غسل را تمام کنند و
وضو نسازند و بعضی میگویند که غسل را اتمام کند و حاجت بوضو نیست و قصد وضوی مذکور
قصد منافی نخواهد بود و باعث بطلان نخواهد شد و نزد بعضی باطل نیست چنانکه عنقریب بتفصیل
مذکور خواهد شد هفدهم آنکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام یا روزه داشته باشد حاشیه بمذهب
جمعی که ارتماس یعنی سر فرو بردن در آب را مبطل احرام و روزهٔ واجب میدانند و همچنین بمذهب جمعی
که حرام میدانند و مبطل نمیدانند اما بمذهب جمعی که مکروه میدانند غسل ارتماسی صحیح خواهد بود
بواسطهٔ آنکه مکروه منهی عنه نیست یا در نهی در عبادت که مستلزم فساد است لازم آید فتدبر
حاشیه
متن و افطار بر او حرام باشد که آن غسل باطلست چه در سر به آب فرو بردن در احرام و در روزهٔ واجب حرام
و هرچه حرامست منهی عنه است و نهی در عبادت مستلزم فساد پس غسل او صحیح نباشد و هرچه صحیح
نباشد مبطل خواهد بود پس غسل او باطل باشد اما در روزهٔ سنت ارتماس حرام نیست اما بر قول جمعی که ارتماس را
مبطل روزه میدانند بواسطهٔ آنکه ابطال روزه سنتی حرام نیست و اما بمذهب جمعی که ارتماس را در روزهٔ
واجب حرام میدانند و مبطل روزه نمیدانند بواسطهٔ آنکه اصحاب آن مذهب در روزهٔ سنت حرام نمیدانند
و هرگاه حرام نباشد نهی که در عبادت که مستلزم فساد است به آن تعلق نگرفته خواهد بود پس روزهٔ او

درست خواهد بود اما اینکه در وقت بیرون آمدن از زیر آب اگر قصد غسل کند و برآید غسل او صحیح
خواهد بود چنانچه در کنار آب خواهد آمد بواسطهٔ آنکه بعد از آنکه فعل مبطل یا احرام را مرتکب شد
و بزیر آب رفت بیرون آمدن از زیر آب واجب خواهد بود و هرچه واجبست حرام نیست پس غسل او در آن
حال متعلق نهی نشده است پس صحیح باشد به این طریق که وقت برآوردن سر از زیر آب قصد شستن سر بجهت
رفع حدث بکند و در وقت برآمدن باقی بدن قصد شستن جانبین کند و جانب راست را در قصد مقدم
دارد بر جانب چپ تا ترتیب بعمل آید متن اگر روزهٔ سنت باشد ارتماس صحیح است و همچنین اگر در روزهٔ واجب
بسهو غسل ارتماسی کند غسل او صحیحست هرگاه شخصی به آب غوطه خورد و در زیر آب بیاد او آید که روزهٔ
واجبی دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی کند باید که در وقتی که خواهد از زیر آب بیرون آید نیت
غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسلرا اتمام کند که آن غسل صحیح است فصل و اما آن یازده چیز که در
غسل سنت است اول آنکه مرد یا زن را انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیهٔ منی با بول بیرون آید
واگر بول بیرون نیاید استبرا کند بطریقی که در آداب طهارتخانه رفتن مذکور شد حاشیه در استحباب بول کردن
قبل از غسل نهایت تاکید واقع است چنانکه بعضی بوجوب آن رفته اند و حدیث صحیح اشعاری بر آن
دارد و بالجمله اولی آنست که ترک آن نکند چه در حدیث از پیغمبر روایت شده است که کسی که ترک کند
بول کردن بعد از جنابت را بیم آن هست که بقیهٔ منی که در مجرای او بماند بجمیع بدن سرایت کند و از آن
مرضی بهم رسد که به هیچ چیز دوای او نتوان کرد و این استحباب یا وجوب بر تقدیریست که انزال شده باشد
اگر وطی شده باشد و انزال نشده باشد سنت نخواهد بود و ظاهر اینست که استحباب یا وجوب مذکور
مخصوص مرد باشد و بر زنان سنت نباشد بواسطهٔ آنکه حدیثی که دلالت بر آن دارد در باب مرد وارد است
بواسطهٔ آنکه حدیثی مغایرت مخرج بول و مخرج منی در زن و بعض مجتهدین فرق نکرده اند درین حکم میان
مرد و زن و در کتاب ذکری مذکور است که اگرچه مخرج بول زن غیر مخرج منی است اما هرگاه بول کند مخرج
منی او از منی پاک کند میشود و اگر بقیه بوده باشد و بهر تقدیر احتیاط مقتضی آنست و اصح اینست که
استبرا بر مخصوص مرد است و بر زن استبرا سنت نیست و اگر او را بعد از غسل بللی بیرون آید از معرض
اعتبار ساقطست و بر وی نه غسل واجب میشود و نه وضو متن دوم آنکه چون دست در آب بکند را باید دعا بخواند بسم الله
والله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین حاشیه یعنی استعانت میجویم بنام خدا بارخدایا بگردان
مرا از جملهٔ نیک توبه کنندگان و بگردان مرا از جملهٔ جمعی که خود را از آلایش معصیت پاک دارند متن سیم
آنکه هر دو دست را تا مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید حاشیه مشهور استحباب شستن سر دو دستهاست

تا بند دست و اولی آنست که تا مرفق بشوید و ظاهر حدیثی که درین باب وارد است اشعاری به
آن دارد که این حکم مخصوص به آب قلیل است که بدست آب را از آب بردارند و بر اعضا ریزند و علامه
در بعض کتب خود تصریح کرده است به آنکه این حکم مخصوص به آب قلیل نیست بلکه در مطلق غسل
سنت است خواه غسل ترتیبی کند و خواه ارتماسی و خواه با آنا غسل کند یا آنکه غسل دست باو برسد
خواه در تحت ناودان آب بایستد و مستند این حدیث تعمیم ظاهر نیست متن چهارم سه مرتبه مضمضه کردن
متن پنجم سه نوبت استنشاق کردن حاشیه در استحباب مضمضه و استنشاق کسی خلاف نکرده اما
و حدیث صحیح درین باب وارد است و ابو حنیفه در غسل واجب میداند متن ششم مسواک کردن
متن هفتم آنکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت را بشوید هشتم دست بر بدن
مالیدن حاشیه و بعضی بوجوب آن رفته اند و این قول ضعیف است متن نهم اعضا را پی در پی
شستن یا آنکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود حاشیه و همه اتفاق دارند بر آنکه امر مذکور
که عبارت از موالاتست چنانچه در وضو واجبست در غسل واجب نیست و حدیث صحیح از
آن طرف است متن دهم شستن سر و گردن بدست راست یازدهم در اثنای غسل باید دعا خواندن
اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَاجْرِ عَلَى لِسَانِي مِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي
طَهُورًا وَشِفَاءً وَنُورًا اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حاشیه یعنی بارخدایا دل مرا از لوث اعتقاد فاسد
و ظن بد پاک گردان و سینهٔ مرا گشاده دار و جاری دار بر زبان من مدح و ثنای خود را بارخدایا
بگردان این آب را بر من پاک کننده یعنی طهارتی که به آن میکنم مرتبهٔ قبول بده و بگردان او را باعث شفای
مرا از علت گناه و بگردان او را نوری که دل به آن روشن شود بدرستی که تو بر همه چیز قادری
متن دوازدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم آنکه در وقت غسل فوطه داشته
باشد حاشیه یعنی عورتین او مکشوف نباشد اگرچه در میان آب باشد چهاردهم آنکه هرگاه
غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد متن پانزدهم
آنکه چون از غسل فارغ گردد باید دعا بخواند اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّ عَمَلِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ
خَيْرًا لِي اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ حاشیه یعنی بارخدایا پاک گردان دل مرا از
دنس گناه و پاکیزه ساز عمل مرا تا در درگاه تو مرتبهٔ قبول تواند یافت و بگردان آنچه از عمل من پیش تو است
و بنور سپیده است خیر از برای من یعنی چیزی که خیر آن بمن رسد و شری از آن بمن عاید نگردد بارخدایا
بگردان مرا از جملهٔ توبهٔ نصوح کنندگان و بگردان مرا از جملهٔ جمعی که خود را از دنس گناه پاک دارند متن فصل

اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجبی حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر
غسل جنابت است غسل را اتمام کند و وضو سازد و بر وجه دیگر لازم نیست حاشیه مگر بمذهب
جمعی که هر غسل واجبی مغنی از وضوست و چون آن واقع شود بواسطهٔ نماز وضو واجب نیست
که بمذهب ایشان اقوال ثلثه آینده در اغسال غیر غسل جنابت نیز خواهد بود متن و اگر غسل
جنابت مجتهدین را درین سه قولست بعضی بر آنند که غسل را اتمام کند و بعد از آن وضو سازد
حاشیه اما اتمام کردن غسل بواسطهٔ آنکه حدث اصغر موجب غسل نیست تا غسل را از سر باید
گرفت و موجب نقض غسل نیست تا آنچه کرده است اعاده باید کرد پس هم آن را بواسطهٔ رفع جنابت
تمام باید کرد و اما وجوب وضو بواسطهٔ آنکه حدثی که در میان غسل از او واقع شده است رافع
میخواهد تا نماز تواند کرد و رافع حدث اصغر یا غسل جنابت بتمامه یا وضوست و غسل بتمامه
بعد از حدث واقع نشده است تا رافع تواند بود بواسطهٔ آنکه آنچه بعد از حدث واقع میشود بعضی
از غسل است پس وضو باید کرد تا رفع آن بکند نهایتش بنابرین حکم به اینکه وضو را بعد از غسل باید
کرد چنانچه از عبارت کتاب ظاهر است و عبارت اکثر فقها ناظر بر آنست وجهی نخواهد داشت
چه موالات در میان افعال غسل شرط صحت غسل نیست پس اگر بعد از حدث وضو کند و بعد از آن
غسل را به اتمام رساند میباید صحیح باشد و احتیاج بوضوی دیگر نیست بعد از غسل و این از
از منفردات راقم است و از هیچکس تصریحی بدان نشده است متن و بعضی بر آنند که غسل را اتمام کند
و وضو لازم نیست حاشیه بواسطهٔ آنکه حدث اصغر موجب غسل نیست و به اتفاق وضو با غسل
جنابت واجب نیست نهایتش بنابرین لازم می آید که اگر کسی تمام غسل را بجا آورد و یک عضو هم
از جانب چپ ناشسته باقی باشد که حدث واقع شود بواسطهٔ رفع آن همان شستن یک عضو هم
کافی باشد و قایل شدن به آن ظاهر است که صورتی دارد متن و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد
حاشیه بواسطهٔ آنکه حدث اصغر ناقض تمام طهارت میشود که وضوست پس در بعض طهارت
که بعض غسل باشد بطریق اولی ناقض باشد و بواسطهٔ آنکه حدث مذکور مانع است از تاثیر بعض
غسل در رفع حدث و بحثی که بر هر دو دلیلی می آید مثل بحثی که بر دلیل قول دویم می آید ظاهر است
و لهذا قول اول را مصنف بهتر دانسته و تصریح به آن کرده متن و ازین سه قول قول اول بهتر است
و اگر شخصی را انزال شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که این
رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده به آن غسل نماز

میتواند گذارد

میتواند گذارد و وضو لازم نیست حاشیه به اجماع علما متن و اگر بول کرده و استبرا نکرده بر او لازم
که غسل را از سر گیرد حاشیه از کلام ابن بابویه در من لا یحضر ظاهر میشود که درین صورت وضو
کافیست حاجت بغسل نیست متن و اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن
نبوده به آن غسل نماز میتواند کرد و وضو لازم نیست حاشیه و بعضی مجتهدین گفته اند به آن غسل
نماز نمیتواند کرد و واجبست که غسل را اعاده کند و فرق میان امکان بول و عدم امکان نیست و
سید در مدارک این قول را اظهر دانسته است متن و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد
حاشیه در کتاب شرایع و مختصر نافع اشعاری بدان هست که درین صورت اعادهٔ غسل لازم
نیست متن فصل در احکام اموری که تعلق بجنب دارد بدانکه بر جنب هشت امر حرامست
و هفت امر مکروه اما هشت امر که بر جنب حرام است اول نماز واجب و سنت مگر نماز میت چنانکه گذشت
دویم طواف خانهٔ کعبه حاشیه خواه سنت و خواه واجب سیم مس عضوی از اعضای خود را حاشیه
که حیات داشته باشد و اگر حیات در آن حلول نکرده باشد مثل ناخن و موی در آن دو قولست
بعضی حرام دانسته اند و بعضی جایز و احوط اجتنابست متن بخط مصحف رسانیدن حاشیه
خواه جزء مصحف باشد و خواه جدا نوشته شده باشد و مراد بخط مصحف صور حروف خطاست
و تشدید و مد را نیز از آنجمله دانسته اند و مس آن را حرام میدانند و اعراب و نقط داخل نیست و بر
محدث مس آن حرام نیست و گاهی حکم بقران بودن آن میتوان کرد که احتمال غیر آن نبوده باشد و
اگر احتمال غیر قران نیز داشته باشد و کاتب در کتابت آن قصد قران کرده باشد که اگر قصد قران
نکرده باشد مس آن حرام نیست و اگرچه احتمال قران داشته باشد و حرمت مس قران بر محدث مذهب
اکثر علماست چنانچه بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و قول خدا تعالی را در کلام مجید لَا یَمَسُّهُ
اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ نص بر آن دانسته اند چنانچه در مبحث وضو گذشت و شیخ در مبسوط و ابن جنید
بر کراهت آن رفته اند و حرام ندانسته اند و سید در مدارک این قول را قوی دانسته بواسطهٔ آنکه
روایتی که دلالت بر حرمت دارد ضعیفست و آیه احتمال معنی دیگر دارد و اصل عدم حرمتست
نهایتش اولی و احوط عمل بمذهب مشهور است و آیا بر ولی طفل مثل پدر واجبست
که منع طفل از آن کند یا نه اظهر عدم وجوبست و شیخ شهید در ذکری واجب دانسته و مستند
آن ظاهر نیست والله یعلم متن یا بنام خدا تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم حاشیه خواه بر درهم
و دینار نقش شده باشد و خواه در جائی نوشته شده باشد بجهة آنکه از امام جعفر صادق ع نق

شده است لا یمس الجنب درهما و لا دینارا علیهما اسم الله و در حرمت مس اسم انبیا و ائمه معصومین
روایتی که محل اعتماد باشد بنظر نرسیده است الا آنکه شیخ مفید رحمه الله حکم بحرمت
آن کرده است و علامه حلی قول بکراهت را رجحان داده است و احتیاط مقتضی احتراز
از آنست متن بشرطی که در وضو مذکور شد حاشیه یعنی بشرطی که آن عضو حس داشته
باشد متن قرآن نوشتن حاشیه بباید دانست که حرام بودن کتابت قرآن بر جنب بلکه بر
مطلق محدث که مصنف رحمه الله رابع محرمات ساخته است از مختصات اوست و هیچکس
از مجتهدین مشهور قایل به این نشده اند و در هیچ کتاب از کتب ایشان ذکر آن نشده و مستند مصنف رحمه الله
حدیثی است که علی ابن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم ع روایت کرده است که پرسیدم از او که
آیا حلال است بر مرد که بنویسد قرآن را بر الواح و صحایف و حال آنکه او بر غیر وضو باشد یعنی وضو
نداشته باشد امام ع در جواب فرمودند لا یعنی حلال نیست چه حدیث صحیح است و معارضی
از قرآن و حدیث ندارد پس بمضمون او عمل باید کرد و حرام باید دانست و سید در مدارک حدیث
مذکور را نقل کرده است و گفته اگرچه صحیح است اما صریح در مدعا نیست که حرمت باشد و
ممکن است که نهی که در حدیث واقع است نهی تنزیهی محمول باشد و مکروه باید دانست بواسطه آنکه
هیچکس از علما حکم بحرمت آن نکرده است و ظاهر مقصود او از عدم صراحت حدیث در مدعا این
باشد که حدیث دلالت بر حلال نبودن کتابت قرآن بر الواح و صحایف میکند و مدعا حرمت مطلق
کتابت قرآنست بر محدث خواه بر الواح و صحایف باشد و خواه بر غیر آن پس مقال حدیث اخص از
مدعا باشد و بخاطر میرسد که بحث او بر مصنف وارد نباشد چرا که در اصول مقرر شده است
که حقیقت نهی تحریم است و تا ضرورتی واقع نشود و قرینه ظاهر نباشد الفاظ قرآن و حدیث را بر
معانی حقیقی حمل باید کرد نه مجازی و اینکه علما تصریح بحرمت آن نکرده باشند باعث این نمیشود که
حدیث را بر معنی مجازی حمل باید کرد چه از عدم تصریح ایشان بر آن اتفاق ایشان بر عدم حرمت معلوم
نمیشود و عدم صراحتی که او دعوی کرده است بر تقدیر تسلیم در معرض منع است چرا که علت حرمت
که تعظیم قرآنست مشترکست بتخصیص الواح و صحایف بذکر ظاهر آنست که بواسطه آن باشد که اغلب
کتابت قرآن بر آنها واقع میشود و نادر است که بر غیر آنها مثل سنگ و پارچه و امثال آن نوشته شود
و مطلب حرمت مطلق کتابتست و بر تقدیر تسلیم آن هرگاه از حدیث حرمت کتابت بر الواح و
صحایف فهم شود حرمت مطلق نیز میرسد اذ لا قایل بالفصل فتدبر بالجمله احتیاط مقتضی عمل بمقتضای

حدیثی است که مصنف رحمه الله اختیار کرده است والله اعلم بحقیقة الحال متن پنجم بمسجد مکه یا مدینه
داخل شدن حاشیه خواه مکث کند و خواه نکند به اجماع علمای ما متن ششم در باقی مساجد درنگ کردن
حاشیه باتفاق جمیع علما سوای سلار از علمای ما که مکروه میدانند و حرام نمیدانند و اگر کسی در اطراف
آن بگردد و هیچ جا نه ایستد و ننشیند آیا ارتکاب حرام کرده است یا نه ظاهر حدیث دلالت بر جواز
دارد و احتیاط تقاضای اجتناب از آن دارد و شیخ شهید مشاهد مشرفه و روضات ائمه را ملحق
بمسجد ساخته و وقوف در آن نیز بر جنب حرام دانسته والله اعلم متن هفتم سوره عزیمه خواندن حاشیه
در این حکم خلافی از علما بنظر نرسیده است نهایتش از روایاتی که در این باب وارد است مستفاد میشود
که این حکم مخصوص آیه سجده باشد نه کل سوره و از اتفاق علما بر آن ظاهر میشود که مستند آن اجماع است
که بعضی نقل کرده اند الا آنکه نص صریحی در این باب نیست متن خواه کل و خواه بعض اگرچه یک کلمه باشد
حاشیه اگر بعضی مشترک باشد در میان سوره سجده و غیر سوره سجده مثل بسم الله الرحمن الرحیم مثلا
منوط بقصد است پس اگر بقصد سوره سجده بخواند حرامست و بقصد غیر سوره سجده جایز و اگر قصد
هیچکدام نکند و بخواند نص صریحی از علما در آن دیده نشده است اما ظاهر آنست که مرتکب حرام نشده
باشد چه بقصد سوره سجده خواندن حرامست و او به این قصد نخوانده است والله اعلم متن و سوره های
عزیمه چهار است سوره اقرا و سوره والنجم و حم تنزیل و سوره الم تنزیل هشتم چیزی در مسجد گذاشتن حاشیه
همه اتفاق کرده اند بر حرام بودن آن سوای سلار از مجتهدین که او چیزی گذاشتن مکروه میداند نه
حرام و احادیث صحیحه دلالت بر قول جمهور دارد که حرمتست نهایتش بعض متاخرین حرمت را مخصوص
گذاشتن از درون مسجد دانسته اند و گذاشتن از بیرون را حرام نمیدانند و بعض دیگر تصریح بحرمت
مطلق کرده اند و اگرچه از خارج باشد و احتیاط مقتضی عمل به آنست متن اما اگر مالی او در مسجد باشد
از مسجد بیرون آوردن آن جایز است و اما آن هفت امر که جنب را مکروهست اول عضوی از اعضای
خود بجلد مصحف یا بحاشیه آن رسانیدن دویم زیاده بر هفت آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن و
بعض مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام میدانند حاشیه اما اکثر مجتهدین بر قول اول که جواز است
رفته اند و شیخ در خلاف و سید مرتضی در انتصار و شیخ ابو القاسم در معتبر نقل اجماع بر آن کرده اند
و قول بحرمت مطلق را شیخ شهید بسلار نسبت داده است و قول بحرام بودن قرائه زیاده بر هفت
آیه را به ابن براج نسبت داده اند و علامه در مختلف بشیخ طوسی نسبت داده است در کتاب تهذیب
حدیث و استبصار و کلام شیخ مذکور در دو کتاب مذکور صریح در این حکم نیست و سید در مدارک

معتمد قول اکثر علما را دانسته است که جواز قرآءة غیر عزایمست مطلقا بواسطهٔ دو حدیث صحیح
که یکی از امام محمد باقر ع روایت شده است و یکی از امام جعفر صادق ع که هر دو صریحست در جواز
آن با آنکه اصل اباحتست و آیهٔ فاقرؤا ما تیسر ظاهر در عمومست و اما مکروه بودن زیاده بر هفت آیه
که مصنف رحمه الله ذکر کرده اند مستندی که قابلیت استناد داشته باشد بنظر نرسیده و در
کتاب معتبر بشیخ طوسی ره نسبت داده است در مبسوط و استدلال کرده است بروایتی که سماعه نقل کرده
که از امام ع سؤال کردند از جنب که آیا قرآءت قرآن میتواند کرد حضرت فرمود میتواند کرد تا هفت آیه
و بروایت دیگر که زرعه از سماعه نقل کرده است که تا هفتاد و حال آنکه خود نقل کرده است که زرعه
و سماعه هر دو واقفی بوده اند و روایت خود را بامام ع نرسانیده اند و معارضست بعمومی که از روایت
مشهوره فهم میشود که دلالت بر اذن مطلق در قرآءة ما سوای سورهٔ سجده فتدبر متن سیم مصحف بر داشتن
خواه در دست و خواه در بغل و خواه در کردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر از
هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهت برطرف میشود حاشیه در بعضی نسخ بعد از شستن دستها
و رو این دو رفع کراهت اضافه کرده است و بعضی بشستن دستها اکتفا کرده اند و مشهور آنست
که در کتابت و اعتماد بر احادیثی است که در این باب بطریق صحیح وارد است و در مدارک مذکور
کسی که میل اطلاع بر آن داشته باشد بکتاب مذکور رجوع کند اما در مضمضه و استنشاق
آیا بطریق مضمضه و استنشاق وضو و غسلست که میباید سه مرتبه واقع شود یا یکمرتبه کافیست
تصریحی در این باب از علما دیده نشده نهایتش چون هر جا در مضمضه در شرع گفته شده است سه
مرتبه اراده شده ظاهر اینست که اینجا نیز این مراد باشد اگر چه بیکمرتبه نیز اسم مضمضه صادق است
و اصل عدم تکلیف بزیاده است و در حدیث وارد است که اگر بدون اینها در جنابت مباشر اکل
و شرب شود مورث فقر است و در بعض روایات مورث برص والله اعلم متن ششم خضاب کردن
حاشیه مراد بخضاب رنگ کردن محاسن و اعضاست به آنچه رنگ اصلی را بگرداند خواه حنا باشد و
خواه چیزی دیگر و در این حکم که بر جنب خضاب کردن مکروهست خلاف نشده است شیخ مفید و
سید مرتضی و شیخ در جمیع کتب خود حکم بکراهت کرده اند و ابن بابویه در من لا یحضر مکروه دانسته
و مستند شده است بحدیثی که بطریق حسن از امام جعفر صادق ع روایت شده است که لا بأس
بان یختضب الرجل و هو جنب و عمل مشهور چنانچه در کتابست اولی است متن هفتم روغن بر بدن مالیدن
حاشیه مصنف رحمه الله چون نظر باختصار داشته زیاده بر این ذکر نکرده اند ما بر هفت چیز

دیگر را ذکر میکنیم اول خواب کردن بی آنکه وضو کند دوم به آبی که با آفتاب گرم شده باشد غسل
کردن سیم بسؤر حیوانی که خوردن گوشت او مکروه باشد غسل کردن چهارم بسؤر چیزی که
که خوردن آن سؤر مکروه باشد مثل موش و وزغه و زن حایض متهمه و امثال آن غسل کردن
پنجم غسل ارتماسی در آب ایستاده کردن بواسطهٔ آنکه اگر قلیل باشد بمذهب جمعی که وضو
و غسل را در آب مستعمل در طهارت کبری تجویز نکرده اند باعث فساد آب میشود و اگر کثیر باشد
نفس را از آن آب کراهت بهم میرسد و از پیغمبر ص روایت شده است که در آب ایستاده غسل جنابت
نباید کرد و تقیید بقلیل و کثیر نشده است و اهل سنت کثیر را نیز مثل قلیل میدانند در عدم
جواز وضو و غسل گاهی که جنب در آن غسل کند و این نیز وجه کراهت میتواند شد ششم در آب قلیلی
که در آن وضو واقع شده باشد خواه واجب و خواه سنت هفتم در آب قلیلی که در آن غسل کرده باشد
خواه واجب و خواه سنت خواه ترتیبی و خواه ارتماسی متن فصل خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره
و غلیظ و بد بوست حاشیه قید اغلب بواسطهٔ آنست که خون حیض گاه هست که بدون این صفتها
بیرون می آید هر خونی که در ایام عادت زن بیرون آید حیض است و اگر چه بر اوصاف مذکوره نباشد
بلی اگر ایام عادت او متعین نباشد یا مبتداه باشد به این علامات عمل کند متن و اندک سوزشی دارد
و از جانب چپ می آید حاشیه اگر از جانب راست بیرون آید خون حیض نخواهد بود چه مجرای خون
حیض در جانب چپ است چنانچه ابن بابویه در من لا یحضر و شیخ در نهایه تصریح به آن کرده اند
و بعضی تمیز میان خون حیض و خونی که از جراحت باید که در رحم و توابع آن بوده باشد به این کرده اند
که اگر از جانب چپ بیرون آید خون حیض است و الا خون جراحت و بعضی این فرق را قبول نکرده اند و
گفته اند ظاهر است که اگر جراحت در جانب راست باشد از جانب راست بیرون می آید و اگر از جانب چپ
باشد از جانب چپ و این حرف خالی از صورتی نیست و ابن جنید عکس این را اختیار کرده و گفته است
که خون حیض از جانب راست بیرون می آید و خون استحاضه از جانب چپ و کلام شیخ شهید نیز
مختلف است در کتاب بقول اول فتوی داده است که ابن بابویه و شیخ بر آن رفته اند و در ذکری
و در دروس بقول ثانی که مذهب ابن جنید است و منشا این اختلاف اختلافیست که در متن حدیث واقع
و بر هر تقدیر از هر جانب که بیرون آید و توهم جراحتی در درون نباشد و علامات خون حیض داشته
باشد و شروط حیض متحقق شود و خون باید دانست که از شارع حکم بعدم امکان آن از احد الجانبین ظاهر
نیست و علاماتی که ایراد یافته به اعتبار غالب است و لهذا تصریح کرده اند به آنکه خونی که در ایام

عادت حیض بیرون آید و شروط حیض متحقق باشد خون حیض باید دانست و اگرچه از علامات
که فقها ذکر کرده اند خالی باشد متن و تا زن نه ساله نشود خونی که بیند خون حیض نیست حاشیه
درین مقام بحثی است مشهور و آن اینست که یکی از علامات بلوغ زن رسیدن به نه سال دانسته اند
و حکم به آن کرده گفته اند پیش از آنکه به نه سال برسد نمیتواند بود که حیض او بیاید و اگر خونی بیاید
خون حیض نخواهد بود و هرگاه قبل از رسیدن به نه سال خون حیض نیاید و رسیدن به نه سال
علامت بلوغ باشد فایدهٔ آمدن حیض علامت بلوغ دانستن چیست و جوابش اینست که فایده اش آنست
که اگر سن زن معلوم باشد وصول به نه سال علامت بلوغست و اگر معلوم نباشد هرگاه خونی بعلامات
حیض آمد حکم ببلوغ او می باید کرد و دانست که او نه سالگی گذشته است پس در حقیقت آمدن
حیض کسی که سن او معلوم نباشد کاشف است از رسیدن او به نه سالگی که به اجماع علامت
بلوغ اوست متن و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طائفهٔ قریش یا طائفه نبط نباشد
خون او نیز خون حیض نخواهد بود حاشیه یعنی از جانب پدر به قریش برسد و بعضی درین ماده گفته اند
که از جانب مادر نیز برسد همین حکم دارد و مراد بقریش نضر بن کنانه است که اجداد ما صلی الله
علیه و آله است و نبط قومی اند از اعراب بادیه که ما بین بصره و کوفه مقام دارند و ایشان را انباط
و انباط نیز میگویند و بعض مجتهدین فرق نکرده اند میان قرشی و نبطی و غیر ایشان و گفته اند که سن
یأس همه از حیض پنجاه سالست که چون به آن سن برسد حیض نمی بیند و اگر خونی بیند استحاضه خواهد
بود و اگرچه علامات حیض داشته باشد و بعضی در همه شصت سال اعتبار کرده اند پس هرگاه
زن به سن شصت سال برسد از هر طائفه که باشد به اتفاق آیسه خواهد بود و خونی که بیند
خون حیض نخواهد بود بهر علامت که باشد متن اما اگر یکی از آن دو طایفه باشد تا شصت سال
ممکنست که خون حیض باشد و هرگاه صغیره بکر را ازالهٔ بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود
که خون بکارتست یا غیر آن پنبه را بخود بردارد و بتطوق و عدم تطوق معلوم نماید و کیفیت معرفت
تطوق و عدم تطوق آنست که زن صاحب آن بر پشت بخوابد نزدیک دیوار و مانند آن و پاها را بر
داشته بر دیوار متصل سازد و پنبه را بدست راست بدرون فرج گذارد و اندکی صبر کند و بعد
از آن پنبه را به آهستگی بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام دور پنبه را سرخ کرده باشد خون
بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارتست حاشیه بعض علما
کیفیت معلوم کردن خون تطوق را بدین وجه بیان کرده اند و آنچه از احادیث صحیحه مستنبط میشود درین

آینست

آینست که احتیاج بر پشت خوابیدن نیست و پاها را بر دیوار و مانند آن بلند کرده و گذاشتن پنبه
را بدست راست در درون فرج کردن نیست بلکه میباید پنبه را در درون فرج گذاشت و اندک زمانی
صبر کرد و بیرون آورد اگر مطوق است خون بکارتست و اگر همه جا را گرفته است خون حیض و بعضی بدین
حکم که اگر مطوق نباشد خون حیض است توقف کرده اند و جزم به آن نکرده اند و حق اینست که اگر علامات
خون حیض باشد با آن جای توقف نیست متن و میانهٔ مجتهدین خلافست در آنکه زن آبستن خون
حیض می بیند یا نه بعضی بر آنند که نمی بیند بجهة آنکه در وقت آبستنی خون حیض دو قسم میشود قسمی
به پستانها میرود و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس
چیزی زیاده نمی ماند که بیرون آید و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذایی
که مولد خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون
آید حاشیه این قول مذهب ابن بابویه و سید مرتضی است و شیخ ابو جعفر طوسی نیز در بعض کتابهای
خود با ایشان موافقت کرده است و مذهب اول را ضعیف دانسته و الله اعلم و احادیث بسیار درین
باب وارد است و صاحب نیز ترجیح این مذهب کرده است و مذهب اول را ضعیف دانسته والله اعلم
متن فصل اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد در زمان عادت حیض و موضع معتاد مسدود شده
باشد آن خونی که می آید خون حیض خواهد بود چنانکه شیخ شهید در کتاب بیان آورده است که حکایت
کرده اند در زمان شیخ از زنی که خون حیض در زمان عادت آن زن از دهن آن بیرون می آمد پس مادامی
که خون از دهن زن چنان بیرون آید آن زن حایض خواهد بود و احکام حیض برو جاری خواهد بود یعنی
تا خون آید نماز و روزه از آن زن ساقطست و وطی شوهر برو حرامست و بعد از انقطاع خون از دهن او
و پیش از غسل کردن خلافست که شوهر او را وطی میتواند کرد یا نه چنانکه در موضع معتاد گفته شد فصل
مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق
مذکور خواهد شد حاشیه چون کتاب مذکور از قوه بفعل نیامده است ما از آنجمله دو شرط ضروری را
مذکور میسازیم اول آنکه دخول به آن زن کرده باشد که اگر قبل از دخول ارادهٔ طلاق نماید در حیض میتواند
طلاق داد دویم آنکه در وقت طلاق شوهر پیش او حاضر باشد که اگر در غیبت زن باشد و بر سبیل اتفاق
طلاق او در حیض واقع شده باشد صحیح خواهد بود مادام که اینقدر دور باشد که برو ممکن نباشد که
علم بحال او بهم رساند و بعضی مجتهدین مدتی نیز از برای غیبت تعیین نموده اند بعضی سه ماه گفته اند
و بعضی یک ماه گفته اند و بعضی گفته اند اینقدر که بداند که از طهری که به او دخول کرده است بطهر

دیگر انتقال شده است بحسب عادتی که در حیض خود داشته است و این مذهب مختار ابن ادریس
و اکثر متاخرین است متن و مجامعت او در قبل حرام است به اجماع اما وقتی که از حیض پاک شده باشد
و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند و بعضی
مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی
از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجبست که یک مثقال شرعی طلای کفاره
بدهد حاشیه که ده درهم شرعی نقرهٔ خالص باشد و علامهٔ حلی در بعض کتب خود تصریح کرده است
که میباید طلای خالص داده شود و تجویز قیمت دادن نکرده است چنانکه در دیگر کفارات کرده اند
متن و اگر در وسط حیض باشد نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شود چهار یک مثقال و بعضی بر آنند که
کفاره دادن سنت است و واجب نیست حاشیه و سید مرتضی ترتیب کفارهٔ مذکور را به این طریق
برین وجه نکته گفته است که چون در اول حیض مشقت ترک مجامعت او کمتر است بواسطهٔ قرب
زمان وخصت کفاره بیشتر لازم شده است که دینار تمام باشد و در آخر حیض چون زمان منع بطول
کشیده است و مشقت بسیار برا متحمل شده کفارهٔ او کمتر مقرر شده است که ربع دینار است و در وسط آن
چون از آخر کمتر است و از اول بیشتر است ما بین هر دو مقرر شده است که نصف دینار باشد و وسط
به اعتبار ایام عادتست پس اگر سه روز باشد روز اول تمام اولست و روز دویم وسط و روز سیم آخر
و اگر چهار روز باشد یک روز و ثلث و نیم اول خواهد بود و بعد از آن تا دو روز و ثلث روز وسط و بعد از آن
تا آخر آخر و برین قیاس ایام عادت انچه باشد سه تقسیم باید کرد قسم اول اولست و قسم دویم وسط و قسم
سیم آخر متن فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر نمیباشد و مدت میانهٔ دو حیض کمتر از ده شبانه
روز نمیباشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین هر خونی که از
ده شبانه روز زیاده باشد آن زیاده خون حیض نیست حاشیه درین مسئله میان علما اختلاف نشده
و همه اتفاق دارند برانکه اکثر مدت حیض ده روز است و اقل آن سه روز نهایتش خلاف شده است در
انکه سه روز اقل مدت حیض میباید متوالی و متصل بهم باشد یا میباید سه روز از جملهٔ ده روز خون
دیده شود خواه متصل بهم باشد و خواه غیر متصل مثلا اگر اول و پنجم و دهم خون بیاید و بعد از آن منقطع
شود جمعی که قایل به وجوب اتصال شده اند پیش ایشان حیض نخواهد بود چرا که سه روز متصل حیض نیامده است
و جمعی که اتصال و توالی را شرط نمیدانند هر سه روز را حیض میدانند و روزهای میان را طهر و بعضی
از ایشان تمام ده روز را حیض میدانند و برین تقدیر حرف ایشان خالی از صورتی نیست چرا که اقل مدت

طهر میان

طهر میان دو حیض به اتفاق ده روز است پس چون تواند بود که ایام میان روزهای حیض طهر باشد
نهایتش معتمد و مفتی به مذهب اولست که توالی و اتصال در ایام ثلثه شرطست و برین مذهب معنی
مراد بتوالی اقل ایام حیض خلاف شده است اکثر علما بر آن رفته اند که میباید سه روز پیاپی هر روز چیزی
از اوقات آن خون دیده شود و بعضی میگویند میباید سه شبانه روز متصل خون می آمده باشد و بعضی
گفته اند میباید اول بر آمدن خون را اول سه روز گرفت و آخر سه روز آخر بر آمدن خون باشد و هر جزو
از دو میان هر جزو که باشد خون دیده شود و این قول بعید دیده است متن و بدانکه زن یا عادت مقرره
دارد یا نه و انکه عادت مقرره ندارد یا نوبت اولست که حیض می بیند یا نه حاشیه و عادت گفته اند
در دو ماه مقرر میشود و آن بر سه قسمست اول انکه عادت او هم در وقت مقرر باشد و هم در عدد
مثل انکه در ماه اول پنج روز اول عشر دویم حیضش آمد و در ماه دویم کذلک پس در ماه سیم اگر
روز یازدهم شروع کند و انده روز بگذرد و پنج روز اول را که ایام عادت اوست بحیض حساب باید
کرد و ترک نماز و روزه را باید نمود و باقی را به استحاضه دویم انکه عادت او در عدد مقرر باشد اما
در وقت مختلف باشد مثل انکه در ماه اول پنج روز اول عشر اول به بیند و در ماه دویم اول عشر دویم
و در اینصورت پنج خون حیض او در ماه دیگر هر وقت بیند و از ده روز تجاوز کند پنج روز را حیض
باید دانست و باقی استحاضه سیم عکس آن که وقت مقرر باشد و عدد مختلف مثل انکه روز اول
ماه حیضش بیاید و روز هفتم منقطع شود و در اینصورت در ماه دیگر روز اول ماه بطریق عادت
حیضش بیاید و روز پنجم منقطع شود و در اینصورت در ماه سیم اول روز که حیضش بیاید ترک نماز
و روزه کند و بعد از سه روز عمل استحاضه کند و بعضی گفته اند اقل عددین را بحیض حساب کند
یعنی به بیند که عدد ماه اول و دویم کدام یک کمتر است آنرا حیض داند و باقی استحاضه و اگر حیض اول
او باشد و پس از آن حیضش نیامده باشد که عادت خود را داند یا عادت شده باشد و فراموش کرده
باشد عادت قرا یا او از عادت خود داند چنانچه در کتاب مذکور میشود متن پس اگر خون از ده روز
بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن
عمل استحاضه کند بطریقی که بعد از این مذکور خواهد شد و اگر نوبت اولست که حیض دیده و متصل
می آید حاشیه سید مرتضی در کتاب مصباح گفته است که زنی که حیض اول بیاید میباید ترک
نماز و روزه نکند تا سه روز بگذرد و بعد از گذشتن سه روز تمام اگر خون می آمده باشد و علامات
حیض داشته باشد ترک عبادت نماید و بعد از پاک شدن روزه که درین سه روز داشته است

اگر روزه واجب باشد قضا میکند و ابن جنید و سلار و شیخ ابو القاسم صاحب شرایع نیز با او
درین حکم موافقت کرده اند بواسطهٔ آنکه قیام بنماز و روزه اگر رمضان باشد بر و لازمست تا وقتی
که سقوط آن برو یقین شود و سقوط آن یقین نمیشود تا یقین نشود که حیض آمده است و حیض
بودن یقین نمیشود تا سه روز تمام بگذرد و چه محتملست که قبل از سه روز خون منقطع شود
و ظاهر شود که حیض نبوده است چه حیض از سه روز کمتر نمیباشد و اگر از ده روز بگذرد عمل
استحاضه باید کرد و اگر چه علامات خون حیض باقی باشد چه حیض زیاده بر ده روز نمیباشد و اگر
سه روز یا زیاده بر سه روز خون بیاید و به ده نرسیده منقطع شود و یا پیش از رسیدن به آخر روز
دهم خون بیاید بعلامات حیض از ابتدای آمدن خون تا آن روز که منقطع شود حیض باید دانست و
عبادتی که در ایام پاکی کرده باشد آنچه قضا کردنی باشد قضا باید کرد و اگر بعد از سه روز منقطع
شود تا ده روز نیاید و اول روز یازدهم بیاید روز یازدهم ابتدای حیض دویم خواهد بود چه اقل طهر
که ده روز است بمیان آمده است چون علامات حیض داشته باشد ترک عبادت باید کرد
و چون پیش از رسیدن به ده روز خون بایستد استبرا لازمست برین وجه که پنبه بر موضع
مخصوص بگذارد اگر پاک بر آید غسل کند و اگر آلوده بخون بیرون آید صبر کند و پنبه میگذاشته
باشد تا وقتی که پنبه پاک بیرون آید یا ده روز تمام شود بعد از آن غسل باید کرد و بعبادت
مشغول شود و این بر تقدیریست که علامات خون تغیر نیابد و اگر تغیر بیابد حکمش آنست که در
کتاب مذکور است متن ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات بحیض شبیه است و در بعضی
اوقات بحیض شبیه نیست پس برو لازمست که در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز
و روزه را ترک کند و در اوقاتی که شبیه بحیض نیست عمل استحاضه نماید بشرطی آنکه اوقاتی که خون
او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون همیشه
بیک طریق باشد درینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان
موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان
و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر معلوم
نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه همشهری او باشند و اگر ایشان
نیز مختلف باشند و اکثر نیز معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا هر ماه
هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند فصل اگر زن عادت مقرر داشته باشد و فراموش کرده

که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه اول ایام
عادت او بوده یقین خواهد دانست که روز اول ماه و دویم و سیم از ایام حیض اوست پس برو حرامست
که درین سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت او بود پس یک روز قبل از اول ماه و دو
روز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر آخر وقت
عادت را داند مثل آنکه داند که آخر هر ماه آخر عادت بوده پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض است
و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبوده اما نداند که آن
روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر درینصورت همان یک روز حیض است بیقین پس در همین روز ترک
نماز و روزه و درین چهار صورت در ایامی که احتمال حیض دارد برو لازمست که عمل استحاضه کند
و روزه و نماز را ترک نکند فصل خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و برودی ملایم
و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی او نیز کمتر است حاشیه خون استحاضه
عبارت از خون فاسدیست که بیرون می آید از رگی که در زیر رحم زنست که آن رگ را عاذل بنامند
و اغلب اوقات بصفاتی میباشد که مصنف ذکر کرده است و قید اغلب بواسطهٔ آنست که گاه
هست که بصفت خون حیض سیاه یا سرخ میباشد مثل خونی که بعد از اکثر ایام حیض که ده روز
است بیرون می آید یا بعد از ایام نفاس که خون دفع ولادتست چه با آنکه باین صفات میباشد به
اتفاق استحاضه است و همچنین خون حیض گاه هست که بصفات خون استحاضه میباشد و بالجمله
آنچه در ایام حیض دیده میشود حیض است خواه بصفت خون حیض سرخ یا سیاه یا تیره باشد و خواه
بصفت خون استحاضه زرد و تنک و خونی که در غیر ایام حیض دیده میشود استحاضه است و اگر چه
بصفت خون حیض باشد متن و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که
خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج زنست نرسد درینصورت واجبست که آن پنبه را بیندازد
و پنبهٔ پاک بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد حاشیه باید دانست که اگر خون استحاضه
می آمده باشد و او وضو کند بواسطهٔ نماز و پیش از آنکه شروع در نماز کند خون او منقطع شود آیا
همان وضو بواسطهٔ نماز او کافیست یا مرتبهٔ دیگر وضو باید کرد بعض مجتهدین شق اول را اختیار
کرده اند و گفته اند همان وضو کافیست و بعض مجتهدین احتمال دویم رفته اند و گفته اند مرتبهٔ دیگر
وضو باید کرد و اگر شروع در نماز کرده باشد و ظاهر شود که خون منقطع شده اکثر بر آنند که
نماز صحیح است و اعاده وضو در کار نیست و بعضی درینصورت نیز اعادهٔ نماز را واجب میدانند

واللّه اعلم و بعض مجتهدین بر آنند که در استحاضهٔ قلیله نه وضو واجبست و نه غسل و معتمد نیست
که در کتاب مذکور است متن و متوسط آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد و امّا از آن لته
که در کرسف میکنند نگذرد و در این صورت آنچه در قلیله واجبست بر او واجبست با تغییر دادن
پنبه و یکنوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد و در این صورت آنچه
در قلیله و متوسطه واجبست بر او واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی
از برای نماز شام و خفتن حاشیه میان علما خلاف شده است در آنکه در این صورت بر او سه غسل
واجبست تا در اینکه بطریق استحاضهٔ قلیله بواسطهٔ هر نماز وضو باید کرد خلافست بعض مجتهدین
گفته اند یک وضو بواسطهٔ نماز ظهر و عصر بکند و هر دو را با هم بجا آورد و یک وضو بواسطهٔ نماز مغرب
و عشا و هر دو را با هم بگذارد و یک وضو بواسطهٔ نماز شب و نماز صبح و جمیع متأخرین مثل مصنّف قول
اول را که با اغسال ثلثه از برای هر نماز وضو باید کرد اختیار کرده اند و دلیل ایشان چندان قوی نیست
واللّه اعلم متن و مادام که وضو و غسل را بطریقی که مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نخواهد
بود حاشیه و همچنین اگر اغسال ثلثه را بجا نیاورد بعض مجتهدین بر آنند که روزه او صحیح نخواهد
بود و بعضی مخصوص ساخته اند این حکم را بر اغسال نهاری و غسل شب را در روزه دخل نداده اند
و گفته اند ترک آن باعث باطل شدن روزه نیست امّا اگر غسل شب گذشته را ترک کرده باشد روزه
او باطلست و بعضی گفته اند اگر غسل نماز صبح را قبل از طلوع فجر بکند و نماز نگذارد نماز او صحیح
خواهد بود متن و مجامعت کردن با او در قبل بر حرام نخواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که مجامعت
با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره بعمل آورد مکروهست و حرام نیست فصل نفاس خونیست
که با زائیدن یا بعد از زائیدن آید پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست حاشیه و اگر فرزند تولد نماید
و خون مطلقا ظاهر نشود تا ده روز بمذهب حق نفاس نیست و غسل نفاس بر او لازم نیست و در این
حکم از علمای ما کسی خلاف نکرده است و بعضی از علمای اهل سنت نفاس دانسته اند و بمجرد بیرون
آمدن طفل غسل را واجب میدانند هر چند تا ده روز خون نیاید و بعضی از ایشان بیرون آمدن
طفل را چون حدث اصغر میدانند و میگویند موجب وضوست نه غسل و هر دو مذهب پیش ما
باطلست و اگر فرزند سقط شود و ناقص بیرون آید اگر مضغه شده باشد و گوشت پیدا کرده باتفاق نفاس است
و غسل او واجب و اگر علقه و نطفه باشد شیخ ابو القاسم در معتبر و علّامه در منتهی جزم کرده اند
که نفاس نیست و غسل با آن واجب نمیشود و شیخ شهید در ذکری میگوید که اگر چهار کس از قوابل

یعنی از زنانی که معرفت بحال زائیدن زنان داشته باشند و خبر دهند بآنکه اگر آن در شکم می
ماند و سقط نمیشد انسان متولد میشد غسل باید کرد والّا فلا و بعض مجتهدین درین باب توقف
کرده اند و هیچ جانب حکم نکرده اند متن و هر چه بر حائض حرامست مثل نماز و روزه و درنگ کردن
در مسجد و غیر آن بر صاحب نفاس حرامست و مجامعت با او و کفارهٔ مجامعت بطریقیست که در
حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است
و اگر زن زاید و خون مطلقا نبیند بر او غسل واجب نیست و میانهٔ مجتهدین خلافست در آنکه
اکثر مدت نفاس چند است صحیح آنست که ده روز است حاشیه و بعض مجتهدین گفته اند که اکثر
ایام نفاس هشتده روز است و بعضی گفته اند بیست و یکروز است چون ایام عادت حیض او تمام
شود همان عمل حائض میکرده باشد تا هشتده روز بعد از آن اگر همان خون می آمده باشد ده روز
دیگر صبر کند و خبر میگرفته باشد و اگر خون بسیار باشد سه روز و بعد از آن غسل نفاس بکند بعد
از آن اگر خون میدیده باشد خون استحاضه خواهد بود و باید عمل مستحاضه کرده نماز بکند و روزه
بدارد و شیخ شهید در ذکری و علّامه در بعض کتب خود تصریح کرده اند به اینکه ایام عادت او
اگر مشخص باشد همان ایام عادت او نفاس است و زیاده بر آن مستحاضه و اگر مبتداه باشد تا ده روز
نفاس دانند و روایاتی که درین باب وارد است مختلف است و بسیاری از آن دلالت دارد بر آنکه ایام
عادت او ایام نفاس است و زیاده بر آن استحاضه و بعضی دلالت دارد بر آنکه تا هشتده روز
نفاس است و زیاده بر آن استحاضه و در بعضی تا بیست و یکروز بتفصیلی که گذشت نیز مذکور است
و لهذا جمع میان احادیث مذکوره به این کرده اند که ذات العادة ایام عادت را نفاس دانند و غیر
ذات العادة ده روز یا هشتده روز یا بیست و یکروز علی اختلاف الاقوال بحسب اختلاف الاحادیث
و توفیق میان این اختلاف به این کرده اند که بعد از ده روز چون خون بصفت نفاس نماید تا هشتده
روز یا بیست و یکروز صبر کند والّا بهمان ده روز اکتفا کند و بعضی توفیق به این کرده اند که او را
مخیر ساخته اند میان آنکه ده روز نفاس داند یا هشتده روز یا بیست و یکروز و هر کدام اختیار کند
در آن مدت عمل نفاس کند و بعد از آن عمل استحاضه و استبعاد نباید کرد در آنکه مخیر باشد میان
ترک نماز و فعل نماز بواسطهٔ آنکه مثل آن در مبحث حیض گذشت متن و اگر بعد از زائیدن یکلحظه
خون بیند و دیگر مطلقا خون نبیند تا روز دهم و در روز دهم یکلحظه خون بیند و فی الحال منقطع
شود در این صورت کل آن ده روز ایام نفاس اوست پس اگر این ده روز از رمضان باشد و روزهٔ اول

غسل کرده باشد و اگر روزه دار بوده نماز و روزه بجای آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود
و بر او قضای آن نمازها واجب نیست امّا قضای روزه‌ها واجبست فصل در غسل دادن
میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت
احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر کنند حاشیه و اینکه سکرات یعنی جان کندن را
احتضار نامیده‌اند بواسطهٔ حاضر شدن موت مریض را یا بواسطهٔ آنست که ملئکه در آن
وقت پیش او حاضر میشود اگر از اهل نجات باشد ملئکهٔ رحمت و اگر از اهل عذاب باشد ملئکهٔ
عذاب یا بواسطهٔ حاضر شدن یاران و قرابتان او پیش او یا حاضر شدن مؤمنان بواسطهٔ تشییع
جنازهٔ او یا بواسطهٔ آنکه وقت حاضر داشتن عقل و هوش است که چون میرود آیا بر سر او چه می‌آید
چنانچه در حدیث وارد است متن از آنجمله بیست و هفت امر واجبست و هشتاد و یک امر
سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل مذکور میشود
امّا آنچه باو متعلق است از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن او کنند یازده امر است
یک امر واجبست و یازده امر سنت و سه امر مکروه امّا یک امر واجب آنست که او را بقبله بکردانند
یعنی بر پشت بخوابانند که روی او و کف پاهای او بجانب قبله باشد حاشیه بمثابتی که اگر بنشیند
روی او بجانب قبله باشد و این وجوب بر حاضران کافیست که میت بر آنوجه خوابیده باشد
اگر خود بر آنوجه خوابیده بود کافی خواهد بود و بعضی با استحباب رفته‌اند و بدلیل وجوب را مدخول
میدانند امّا مشهور و معمول وجوبست هرجا نیز کافی که جهت قبله متحقق باشد و الا وجوب
مذکور ساقطست چه کرداندن میت بچهار جانب چنانچه در باب نماز گفته‌اند متصور نیست
بواسطهٔ آنکه در حال نزع روح میباید بر آن وجه باشد و خلاف شده است در آنکه بعد از نزع روح
و تحقق موت آیا واجبست که تا بر داشتن بر آنموضع باشد یا همین که فوت واقع شد دیگر هر موضع که
باشد جایز است بعضی بر قول اول رفته‌اند و بعضی بر قول ثانی اختیار کرده‌اند احتیاط تقاضای قول
اول میکند و بر هر تقدیر واجب کفائیست و بفعل بعضی ملکه بظن بفعل آمدن آن از دیگران ساقط
میشود متن و امّا یازده امر سنت اوّل آنست که او را تلقین کلمهٔ اسلام و اقرار به امامت ائمهٔ اثنی عشر
علیهم السلام نمایند حاشیه در وقت احتضار قبل از مفارقت روح به اینطریق که یا عبد الله اذکر
العهد الذی فارقتنا علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده
و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و ان خلیفته من بعده امیر

المؤمنین

المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابی طالب ثم ولده الحسن ثم الحسین ثم علی ابن الحسین ثم محمد الباقر
ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف المنتظر
محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و علی هذا حییت و علی هذا مت و علی هذا تبعث
ان شاء الله و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید حاشیه و همچنین
سنتست کلمات فرج را نیز بر و تلقین کنند و آن این کلماتست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله
الا الله العلی العظیم الی آخره و سنتست که محتضر در آن حال اگر تواند در گفتن این کلمات با ملقن
موافقت نماید و همچنین سنتست که محتضر در آن حال این کلمات را نیز بگوید اللهم اغفر لی الکثیر
من معاصیک و اقبل منی الیسیر من طاعتک و میباید آخرین کلمهٔ که بر زبان او جاری شود کلمهٔ طیبهٔ
لا اله الا الله باشد چه در حدیث از پیغمبر روایت شده است که کسی که کلمهٔ آخر او این کلمه باشد بهشت
بر او واجب میشود دویم آنکه سورهٔ و الصافات و سورهٔ یس نزد او بخوانند متن سیم آنکه اگر جان بدشواری دهد
او را نقل نمایند بجائی که همیشه آنجا نماز میکرده تا جان به آسانی بسپارد حاشیه که در زود راحت یافتن
او دخل عظیم دارد چنانچه حدیث به آن ناطق است متن چهارم آنکه چون اجابت نماید چشم و دهان او را
بهم آورند حاشیه تا منظر او در نظر مردم بد نباشد متن پنجم آنکه تحت الحنک او به بندند تا دهانش باز
نشود ششم آنکه هر دو دست او را به پهلوی او بکشند هفتم آنکه او را بجامهٔ درستی یا جامهٔ بپوشانند حاشیه
تا نظر مردم برو نیفتد و از بودن پیش او تنفر نکنند و در استحباب آن کسی خلاف نکرده است متن هشتم آنکه
بعد از و الصافات و یس آنچه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند نهم آنکه اگر شب باشد چراغی نزد او روشن کنند
حاشیه اگرچه حدیثی که مستند این حکمست چندان دلالتی بر مدعا ندارد لیکن اشتهار این حکم بمرتبهٔ
رسیده است که احتیاج بدلیل ندارد دهم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا بتشییع جنازهٔ او حاضر شوند متن یازدهم
آنکه چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند حاشیه مگر کسی که احتمال سکته یا بیهوشی در او رود مثل
غرق و صاعقه زده و در زیر عمارت آمده و دود خورده و امثال آن که نسبت باو تاخیر سنتست بلکه واجب
و گفته‌اند در حال اشتباه تا سه روز صبر باید کرد و اولی صبر است تا اشتباه برطرف شود و علامات موت
ظاهر گردد مثل فرو رفتن شقیقه و میل کشیدن بینی و کشیده شدن پوست رو و واافتادن سر دست
او از ساعد و بالا جستن بیضتین و آویزان شدن پوست آن و غیر آن از علامات و بعضی گفته‌اند استدلال
بعلامات مذکوره نسبت بغیر جماعت مذکور است و نسبت بآنها با وجود ظهور علامات مذکوره
تعجیل نباید نمود و در استحباب تعجیل وقتی که اشتباه نباشد کسی خلاف نکرده است و از پیغمبر روایت

متعدده در این باب وارد است متن و امّا آن سه امر که مکروه است اوّل جنب یا حایض نزد او حاضر
نشود حاشیه یا ملائکه که در آن وقت که حاضر میباشند از بودن ایشان متاذّی نشوند متن دوم
آنکه بعد از تکرار و آهن بگذارند سیم آنکه او را تنها گذارند فصل سی و پنج امری که تعلق بمیت دارد از وقتی
که اراده نمایند که میت را غسل دهند تا وقتی که او را کفن کنند دوازده امر واجب و پانزده امر سنّت
و شش امر مکروه و دو امر حرام امّا دوازده امر واجب اوّل آنکه در وقت غسل عورتین میت را بپوشانند
دوم آنکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر شوهر زن خود را و زن شوهر خود را که هر یک میتوانند که دیگری را
غسل دهند حاشیه هرچند قرابتان دیگر که محرم بوده باشند و مماثل یافت شود که بشوید نهایتش
بعض مجتهدین شرط کرده اند که از زیر جامه یا پرده بشوید و برهنه شستن را تجویز نکرده اند و بعضی
شرط نکرده اند و برهنه شستن مرد زن خود را و زن شوهر خود را جایز میدانند و مطلّقه رجعیه
نیز میتواند شوهر خود را که بعد از طلاق بمیرد بشوید هرچند از عدّه برآمده باشد بلکه اگر شوهر دیگر
کرده باشد چنانچه از کلام شیخ زین الدین در شرح لمعه و شیخ علی در شرح قواعد ظاهر میشود والله
اعلم متن و آقا کنیز خود را میتواند غسل داد امّا در غسل دادن کنیز آقا را بعضی توقف کرده اند بجهة انتقال
ملک بوارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله و زن پسر سه ساله را نیز میتواند غسل دادن
و حاجت بپوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن یافت نشود که زن غسل دهد و شخصی از اقوام زن
که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق حاشیه و بعضی مجتهدین
شستن محرم را تجویز کرده اند از زیر پیراهن یا حایلی دیگر خواه مماثل یافت شود و خواه نشود و بعضی
حایل را این شرط نکرده اند و همان پوشانیدن عورتین را کافی دانسته اند و مراد بمحرم کسی است
که نکاح او تا آخر عمر حرام باشد بسبب نسبت مثل برادر و پدر و عمو و خالو و نسبت زن و مادر
و خواهر و عمّه و خاله و امثال ایشان نسبت بمرد یا بسبب رضاع که نسبت مذکور بسبب شیر خوردن
بهم رسیده باشد بی علاقه خویشی بشروطی که در محل خود مذکور است یا بسبب نکاح مثل زن
و شوهر و مادر زن و زن پسر و مانند آن متن سیم آنکه بعد از ازاله نجاست او را به آب سدر غسل دهد
و نیت چنین کند که غسل میدهم این میت را به آب سدر از برای آنکه واجبست تقرب بخدا حاشیه
و سید مرتضی علم الهدی در غسل میت نیت را واجب نمیدانند و میگوید این غسل بمنزله
تطهیر میت است از نجاست پس چنانچه در تطهیر ثوب و بدن از نجاست نیت شرط نیست در
آن نیز نیت در کار نیست و شیخ ابو القاسم در معتبر توقف کرده است و سید در مدارک

توقف مذکور را در موقع خود میدانند نهایتش اکثر علما بر وجوب آن رفته اند و معمول و مفتی
به آنست نهایتش ظاهر اینست که یک نیت از برای هر سه غسل کافی باشد چنانچه سید
در مدارک تصریح به آن کرده بواسطه آنکه هر سه غسل در معنی یک عبادتست مرکب
از سه جزو نهایتش عبارت کتاب اشعاری بوجوب آن از برای هر غسل از اغسال ثلثه مخصوص
دارد و مشهور و معمول نیز اینست و بر هر تقدیر نیت از غاسل واقع شود یعنی کسی که مباشر شستن
میشود و آب بر میت میریزد که اگر کسی دیگر نیت کند و او آب بریزد مجزی نیست و اگر غسال متعدد
باشند ظاهر اینست که هر یک جدا میباید نیت کنند و نیت واحد برای همه کافی نیست متن و مقارن
نیت سر و گردن میت را بشویند و بعد از آن جانب راست او را بعد از آن جانب چپ او را بطریق
غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب سدر به آب کافور بهمان طریق بشویند حاشیه
بباید دانست که مراد به آب سدر و آب کافور اینست که قدری از سدر و کافور در آن داخل
شده باشد و اگرچه قلیل باشد همین قدر که توان گفت که آب سدر یا آب کافور است کافیست
و بعضی اقل سدر را هفت برگ قرار داده اند و بعضی شرط کرده اند که یک رطل سدر داشته
باشد و بعضی یک رطل و نیم گفته اند امّا مشهور در سدر و کافور قول اولست و حدّی از برای آن قرار
نداده اند و همان صدق اسم کافیست امّا آنقدر داخل کنند که سلب اطلاق آب کند و چنان شود که از آب
نتوان گفت امّا غسل به آن مجزیست یا نه میباید سلب اطلاق از آن نشود هر دو قول نقل شده است و ظاهر
عبارات علامه عدم اشتراط بقای اطلاقست و مراد به آب قراح اینجا آب مطلقست که در عرف
آن آب سدر و آب کافور نگویند و بعضی خالی بودن آن را از سدر و کافور مطلقا شرط کرده اند و
احتیاط مقتضی آنست متن پنجم آنکه او را بعد از آب کافور به آب خالی بهمان طریق بشویند ششم آنکه در وقت
غسل دادن روی او را بجانب قبله نمایند بطریق وقت احتضار هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود
عوض آن دو نوبت به آب خالی بشویند حاشیه و بعضی در اینصورت یک نوبت شستن به آب خالی را
کافی میدانند و بر تقدیر اوّل اگر بعد از اغسال به آب خالی اگر سدر و کافور پیدا شود آیا اعاده غسل
واجبست یا نه احوط وجوب اعاده است و اظهر از دلیل عدم وجوبست بواسطه آنکه امتثال امر شارع
بعمل آمده است و اصل عدم تکلیف زیاده است متن هشتم آنکه اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند
عوض هر غسل یک تیمم حاشیه و همچنین اگر آب باشد امّا از رسانیدن آن ببدن میت بیم از هم پاشیدن
بدن میت باشد مثل آنکه میت به آبله رفته باشد یا سوخته باشد تیمم باید داد و در هر دو حال بعضی

تیمم واحد را کافی دانسته و بعضی در اصل تیمم را واجب ندانسته اند بواسطهٔ انکه ایجاب غسل
به امر شارع بود و تیمم نیز میباید به امر شارع باشد و امری ظاهر نیست و اصل عدم تکلیف به
آنست و بعض احادیث صحیحه نیز اشعاری بعدم وجوب تیمم دارد والله اعلم متن در تیمم اول نیت
چنین کند که تیمم میدهم این میت را عوض آب سدر واجب تقرّب بخدا و در تیمم دوم بجای عوض
آب سدر عوض آب کافور گویند و در سیم عوض آب خالی آورند و مقارن نیت دو کف دست خود را
بر خاک زنند و پیشانی میت را به آن مسح کنند و نوبت دیگر هر دو کف را بر خاک زنند و پشت کف
دست راست او را مسح کنند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم انکه آب غسل طاهر
باشد دهم انکه آب مضاف نباشد یازدهم انکه غصبی نباشد دوازدهم انکه زمین و تختهٔ که بر آن غسل
میدهند غصبی نباشد حاشیه بباید دانست که وجوب اموری که مذکور شد وجوب کفائی
که چون بعضی به آن قیام نمایند یا ظن قیام بعضی به آن بهم رسد از دیگران ساقط میشود و چون ظن
به آن نباشد و مسلم یا کسی که در حکم مسلم باشد فوت شود بر هر کس که مسلمان و مطلع شود شستن
او واجبست و اگر نشسته نشود همه گناه خواهند داشت امّا اگر میت کافر باشد واجب نیست بلکه
حرامست خواه کافر اصلی باشد و خواه مرتد ملی و خواه فطری و مراد بکسی که در حکم مسلم باشد جمعی
اند که شارع حکم به الحاق ایشان بمسلم کرده باشد مثل اطفال نابالغ مسلمانان و کسی که دیوانه بالغ شود
و پیش که یکی از والدینش مسلمان باشند و لقیط دار اسلام یا دار الکفر گاهی که مسلمانی آنجا اقامت داشته
باشد که احتمال رود که این طفل او باشد و در تولد از زنا مسلم که بالغ نباشد محل نظر است چه شارع
حکم به الحاق او بمسلم نکرده است امّا اگر بعد از بلوغ مسلم باشد کسی خلاف نکرده است در انکه شستن
او واجبست و همچنین طفلانی که مسلمانان از بلاد کفر به اسیری گرفته باشند که حکم ایشان حکم مسلم
دارد فصل وامّا آن چیزهائی که سنّتست اوّل انکه چون خواهد که میت را غسل دهد یقهٔ پیراهن
او را تا زهار بدرند امّا برخصت وارث اگر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن
میت جایز نیست دویم انکه در وقت پیراهن کندن او را بپهلوی نکو دارند همچنان بر پشت خوابانیده
پیراهن او را از زیر او بکشند حاشیه بواسطهٔ انکه بیرون آوردن پیراهن از بدن او بدین وجه آسانتر است
که از جانب بالا بیرون آورند و اگر پایینهای پیراهن آلودگی بنجاست داشته باشد اعالی بدن او از آلایش به آن محفوظ
باشد و اگر پیراهن را در اصل بیرون نیاورند و از زیر پیراهن بشویند افضل خواهد بود چنانچه حدیث
صحیح در مدارک مذکور است دلالت بر آن دارد سیم انکه انگشتان او را نرمی بمالند حاشیه

وبعضی منع

و بعضی منع از آن کرده اند و متمسک شده اند بحدیث ضعیفی که اشعاری بر آن دارد و آن
با وجود انکه معارض است با حدیث استحباب محمولست بر انکه بعد از اتمام غسل تلیین اصابع نباید
کرد متن چهارم انکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد حاشیه در این حکم
کسی خلافی نکرده است که اعتدادی بقول او باشد و محقق در معتبر دعوای اتفاق علمای بر آن کرده است
و بعضی از شیخ طوسی قول بوجوب آن را نیز نقل کرده اند و شیخ علی رحمه الله رجحان این قول داده است
امّا مشهور و معمول استحباب آنست نه وجوب متن پنجم انکه جهة آبی که از غسل جدا میشود گودی علیحده
بکنند ششم انکه در وقت غسل دادن میان میت و آسمان حایلی باشد مثل سقف و سایه‌بان یا غیر
آن هفتم انکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند و در این وضو مضمضه و استنشاق نیست
حاشیه و ظاهر قول ابی الصلاح اشعاری بوجوب وضو دارد و مستندش حدیثی است که اشعار بر آن دارد
نهایتش چون حدیث مرسل نقل شده است و حدیث مرسل ضعیف است معارضه با اصل که عدم
وجوبست نمیتواند کرد و لهذا حمل آن بر استحباب کرده اند متن هشتم انکه غسال در وقت غسل دادن در
جانب راست میت باشد نهم انکه قبل از هر یک از سه غسل هر دو دست خود را تا مرفق بشوید حاشیه
این حکم در شرایع و بعضی کتب مشهوره ذکر شده است و انچه از حدیث فهم میشود اینست که بعد
از فراغ از غسل سدر و کافور هر دو دست خود را تا مرفق بشوید و شروع در غسل سیم کند چنانچه در
مدارک مذکور است و در منتهی المطلب حکم به استحباب آن بعد از هر غسل کرده است و ذکر مستند
نکرده است و همچنین سنّتست که قبل از هر غسل هر دو دست میت را تا نصف ساعد دست بشوید
متن دهم انکه آب سدر را بر هم زنند تا کف کند و بکف سر میت را بشوید حاشیه و بعضی این سنّت
را علیحده نمیدانند چنانچه از احادیث فهم میشود زیاده از این نیست که همان در غسل به آب سدر
سنّتست که اوّل سر میت را با کف آب سدر بشویند به این طریق که اوّل نصف جانب راست
با محاسن به آب کف سدر کرده سه مرتبه بشویند و بعد از آن نصف جانب چپ را[۱۲] و استحباب
شستن بکف مخصوص سر است متن یازدهم انکه عورتین را قبل از سه غسل سه مرتبه به اشنان بشوید
متن دوازدهم انکه در هر غسل از آن سه غسل هر یک از جانب راست و جانب چپ را سه مرتبه بشوید متن سیزدهم
انکه در غسل اوّل و دویم آهسته دستی بر شکم میت بکشند حاشیه مگر انکه میت زن حامله باشد
که در آن وقت دست کشیدن بر شکم میت سنّت نیست از ملاحظهٔ انکه مبادا طفل حیات داشته
باشد و به آن دفع حیات او بشود متن چهاردهم انکه اگر میت جنب باشد او را بعد از سه غسل واجب با

سه مرتبه بعد از آن جانب راست بدن را بشویند بعد از آن جانب چپ را ۱۲

یا قبل از آن غسل جنابت دهند ونیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت تقرب بخدا حاشیه وبعضی این غسل را واجب دانسته اند واین قول ضعیف است واجماع برخلاف آن منعقد متن یازدهم آنکه چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند فصل واما آن شش امر که مکروه هست اول به آب گرم میت را غسل دادن حاشیه خلاف مر ابو حنیفه که او آب گرم را سنت میداند واین کراهت بر تقدیریست که ملاحظه از سرما نباشد که اگر هوا بسیار سرد باشد که غاسل از استعمال آب آزار بکشد گرم کردن آب مکروه نخواهد بود متن دویم ناخن او را چیدن حاشیه بعضی ناخن چیدن وشانه کردن را حرام میدانند واحتیاط مقتضی عمل به این قول است خواه ناخن دراز باشد وخواه کوتاه وهمچنین بعضی مکروه دانسته اند خلال کردن ناخن را یعنی چرک درون ناخن را بخلال پاک کردن سیم محاسن را شانه کردن چهارم موی سر را شانه کردن پنجم موی زهار او را تراشیدن حاشیه وهمچنین موی سر وموی زیر بغل تراشیدن وموی سایر بدن را دور کردن مکروه است خواه در سر موی بسیار جمع شده باشد وخواه نشده باشد وخواه موی محاسن ومواضع دیگر دراز باشد وخواه کوتاه وگفته اند که تراشه یا شانه جدا شود میباید با او در کفن بگذارند ودفن نماید همچنین اگر ناخن را گرفته باشند متن ششم چیزی از آب غسل میت را در طهارتخانه سر دادن حاشیه اما در بالوعه سر دادن که عبارت از چاهیست که در خانها میباشد بواسطه ریختن آبهای زیادتی که از باران وغیره بهم رسد مکروه نیست چنانچه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد متن واما آن دو امر که حرامست اول آنست که اگر میت احرام حج یا عمره داشته باشد حرامست که او را با کافور غسل دهند وهمچنین حرامست که او را حنوط کنند فصل از وقتی که از غسل میت فارغ شوند تا وقتی که بر رو نماز گذارند نه چیز واجبست ودوازده چیز سنت وهشت چیز مکروه اما آن نه چیز که واجبست اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن به هفت عضوی که بر آن سجده نماز واقع می شود و آن پیشانی ودو کف دست وزانوها ودو انگشت بزرگ پاهاست حاشیه وبعضی رسانیدن کافور را بر سر بینی که وقت سجده بر زمین میرسد نیز واجب میدانند وابن بابویه گوش وچشم ودهن وزیر بغلها وبیخ دندانها را نیز داخل کرده است ورسانیدن به آنها را نیز واجب دانسته وسبب این اختلاف اختلاف احادیثیست که درین باب روایت شده است وآنچه در کتاب مذکور است مجمع علیه علمای ماست وکسی در وجوب آن خلاف نکرده است خلاف در غیر مساجد سبعه است که مذکور شد متن دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ وپیراهن وچادری که میت را سر تا پا فرا گیرد وآن را لفافه گویند حاشیه بباید دانست

که کفن میت

که کفن میت را هرچند وصیت به آن نکرده باشد از اصل ترکه او میباید کرد مقدم بر قرض ووصایا واگر قرض خواهان او نیز رسد که مانع او شوند هرچند باقی ترکه وفا به ادای قرض ایشان نکند ودرین مسئله کسی از علمای ما خلاف نکرده است واحادیث صحیحه به آن ناطق است ونهایتش درین صورت بقدر واجب اکتفا باید کرد وزیاده بر آن جایز نیست مگر آنکه وصیت کرده باشد وثلث ترکه وفا به آن کند وآنچه از ترکه بماند وفا بجمیع قروض او نتواند کرد وورثه همه بالغ باشند وتجویز آن کنند که در اینصورت آنقدر که تجویز کنند یا وصیت کرده باشد وثلث وفا کند زیاده بر واجب جایز نیست خواهد بود واگر از میت چیزی نمانده باشد که وفا بکفن کند بر مسلمانان واجب نیست که از مال خود تکفین او بکنند نهایتش سنت موکد است چنانچه حدیث به آن ناطق است وبعضی مجتهدین گفته اند درین صورت از زکوة کفن به او میتوان کرد وبعضی اگر زکوة موجود باشد واجب دانسته اند که از زکوة کفن کنند وسید در مدارک درین حکم توقف کرده است والله اعلم متن سیم آنکه هیچکدام از این سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد وخواه زن چهارم آنکه طلاباف وطلادوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم اینکه بسیار تنک نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر او نمایان شود هشتم آنکه قماشی باشد لایق بحال میت پس نسبت به بعضی کرباس واجبست ونسبت ببعضی قماش باریک بلند قیمت اما اگر قرض میت مساوی ترکه باشد یا اکثر قرض خواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماش بلند قیمت نهم آنکه هرچند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست به شرط اول آنکه زن دایمی باشد نه متعه دویم آنکه زن ناشزه نباشد سیم آنکه مرد را قدرت بوده باشد پس اگر مرد هیچ چیز نداشته باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد واگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست حاشیه آنچه از ظاهر احادیث فهم میشود مطلق زوجه است خواه دایمی باشد وخواه متعه وخواه ناشزه باشد وخواه مطیعه وخواه حره باشد وخواه امه نهایتش چون متبادر از زن وزوجه آنست که دایمی باشد ومتعه را در عرف زن وزوجه نمیگویند حکم را مخصوص دایمی ساخته اند وچون زن ناشزه را نفقه دادن بر شوهر واجب نیست حکم بر عدم وجوب کفن نیز کرده اند وبعضی دیگر اخراجات ضروری بر شوهر واجب میدانند مثل سدر وکافور وقیمت آب شستن اگر بخریدن بهم رسد وکفن زن غیر دایمه بنا بر جمعی که واجب النفقه باشند بر اینکس واجب نیست سوای مملوک خواه غلام باشد وخواه کنیز که تکفین ایشان بر مولی واجبست خواه ملک صرف باشد وخواه مدبر باشد وخواه مکاتب نهایتش اگر بعضی از او آزاد باشد به ازای حصه که بنده است بر مولی باشد وبه ازای حصه آزادی بر خودش

واکر وی وصیت کند که از مال خودش کفن کنند از ثلث مال او مجوز است اکر وفا کند متن فصل
وامّا دوازده چیز که سنت است اول انکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد ودو دانگ
درهم باشد واکر باین مقدار نباشد چهار درهم واکر چهار درهم میسر نشود یک درهم حاشیه ودر بعض
روایات از امام جعفر صادق ع روایت شده است که اقل آن یک مثقال ونیم است ودر بعض روایات
اوسط آن چهار مثقال وارد است نهایتش از ابن ادریس نقل شده است که مراد بمثقال درین روایات
درهمست که دو درهم تخمیناً یک مثقال صیرفی حال باشد که مقدار افضل که مصنف نقل کرده شش
مثقال یک دانک باشد متن دوم انکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون وغیر آن سیم انکه
انچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینهٔ میت نهند حاشیه سید در مدارک نقل کرده است که
انچه از حدیث فهم میشود اینست که سینه را نیز حنوط بکافور باید کرد نه انکه انچه از حنوط اعضا
زیاده باشد بر سینه باید نهاد ومستند اختصاص بفاضل ظاهر نیست متن چهارم انکه جریدتین با
میت کذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما واکر نباشد از درخت کنار واکر نباشد از درخت انار
واکر نباشد از درخت بید واکر نباشد از درختهای دیکر حاشیه شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب
مقنعه نقل کرده است که سبب سنت شدن کذاشتن جریدتین با میت اینست که وقتی که آدم ع
را از بهشت بدنیا فرستادند وبروی زمین آمد نهایت وحشت او را دست داد از خدا تعالی
درخواست کرد که چیزی از درختهای بهشت او را موانست دهد واز آن وحشت بر دارد خدا تعالی
درخت خرما را از بهشت از برای او فرستاد پس آدم ع تا زنده بود با آن درخت انس داشت وهر وقت یاد بهشت
میکرد خود را باو تسلی میداد وچون وقت وفات آن رسید به پسر خود کفت که من در وقت حیات
خود با این درخت نهایت انس داشتم میخواهم که بعد از موت نیز انس من باو باقی باشد چون وفات من
در رسد شاخی از آن ببر واو را از میان دو پاره کن واز دو جانب من بکفن بپوند کن ومرا بقبر بسپار
و پسر بوصیت پدر خود عمل نمود وانبیائی که بعد از او وقریب بعهد او بودند بسنت او عمل کردند
برین وجه وصیت میکردند تا زمان جاهلیت بهم رسید واین سنت متروک شد چون نوبت
هدایت بحضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله رسید احیای سنت مذکور کرده
آن را بر امت خود نیز سنت ساخت وروایات بسیار درین باب از طرق شیعه واهل سنت وارد
است از آنجمله روایت کرده است زراره بطریق صحیح از امام محمد باقر ع که از او پرسیدم که بچه سبب است
که چون شخصی فوت شود با او جریدتین در قبر میکنارند امام ع فرمودند بواسطهٔ انکه مادام که تری

آن دو چوب باقی باشد عذاب وحساب از او کناره میکند بدرستیکه عذاب وحساب قبر یکروز
میباشد بلکه یکساعت همانساعتی که در قبر میکذارند ومردم از سر قبر او دور میشوند وانکه جریدتین
از چوب تر سنت شده است باین سبب است که مادام که تری آنها باقی باشد از عذاب قبر وحساب
آن آزادی باو میرسد چون با ایمان از دنیا رفته باشد متن ومیباید که هر یکی از آن دو چوب بدرازی
ساق دست میت باشد یکی را بر پهلوی راست میت کذارند ودیکری را بر پهلوی چپ او واینکه بر
پهلوی راست میباید که میانهٔ آن وبدن میت پیراهن حایل باشد ومیباید که سر جریدتین بچنبر
کردن میت برسد حاشیه وبعضی کفته اند یکی را که بر جانب راست بر ترقوه بکذارند یعنی دو استخوان
دو کردن ودیکری را از جانب چپ بر استخوان تهی کاه وبعضی کفته اند یکی را در زیر بغل راست بکذارند
ودیکری را بر جانب چپ چنان بکذارند که نصف آن در پهلوی ساق دست بیفتد ونصف دیکر
نزدیک ران وروایات درین باب مختلف است وانچه از مجموع فهم میشود اینست که کذاشتن این دو
چوب با کفن میت سنت است یکی در جانب راست ویکی در جانب چپ بهر وضعی که باشد وهر کدام از این
اقوال که عمل شود سنت بعمل می آید ودر قدر درازی چوبها نیز خلافست بعضی بقدر استخوان ساق دست
کفته اند چنانچه در کتاب مذکور است وبعضی بقدر یکشبر کفته اند وبعضی بقدر چهار انکشت
کفته اند وبعضی کفته اند میباید بقدر استخوان ساق پا باشد واکر یکشبر باشد نیز خوبست واز جمله
روایات واقوال درین باب نیز معلوم میشود که هر کدام که عمل شود خوبست وامّا اینکه چوب را از میان
دو شق باید کرد وبر دو طرف باید کذاشت یا چوب درست نیز خوب است که چه در باب شق روایت
وارد شده است امّا چون ضعیف است اکر درست نیز باشد خوبست وبعضی کفته اند که سنت است
که اندک پنبه بر آن بکذارند وکویا بواسطهٔ آنست که دیر تر خشک شود وتری بیشتر باقی بماند والله
اعلم متن پنجم انکه کفن از پنبه باشد نه از جنس دیکر ششم انکه سفید باشد نه رنکین حاشیه مکر حبرهٔ یمانی
که نقل شده است که حضرت رسالت پناه محمدی ص از حبره شرح کفن کردند متن هفتم انکه ریسمانی
که کفن باو میدوزند از کفن بیرون آورده باشند حاشیه ومکروهست که آن را بآب دهن تر کنند امّا
اکر بغیر آب دهن تر کنند ظاهر اینست که مکروه نباشد والا تخصیص بآب دهن وجهی ندارد متن هشتم
انکه مرده را عمامه بر سر پیچند که تحت الحنک داشته باشد ودو سر عمامه از زیر تحت الحنک بیرون
کشند وبر سینهٔ او اندازند حاشیه درباب وضع عمامه روایات دیکر نیز وارد است که در بعضی از
امام جعفر صادق ع نقل شده است که عمامه بر سر او بکذارند وانچه از عمامه زیاد آید بر روی او بیندازند

ودر بعضی باز از امام جعفر ع نقل شده است که عمامه را از میان بگیرند و بر سر میت پهن کنند و
ردکنند او را بعقب هر دو سر آنرا بر پشت میت بیندازند و در روایت دیگر آنکه عمامه را بر سر او
ببندند و زیادتی او را بر پای او بیندازند و بطریق اول که در کتاب مذکور است مشهورتر است
و عمل بر آنست متن نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد بذرع دست حاشیه و عرض آن
یکشبر متن برانوهای میت بدانطریق بپیچد که اول سر آن پارچه شو کشد آنقدر که بدو جانب
شو را بر کمر میت توان بستن بطریق کمربند و آن پارچه را از عقب میان دو پای او بیرون آورند و از
زیر کمربند او بیرون کشند و بر رانهای او بپیچند حاشیه پیچیدن سخت و بعد از پیچیدن سر آن پارچه را
بزیر آن جزوی که بآن منتهی میشود بند کنند متن دهم آنکه زیر اینجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم
آنکه لته پهنی بر سینه زن ببندند که پستانهای او را بگیرد و طرف لته را بر پشت او گره زنند دوازدهم
آنکه پنبه بسیاری بر عورتین میت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان
باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را وضو داده باشد لازم نیست
که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه ناقض وضو بیرون آید نوبت
دیگر او را غسل باید داد و این قول ضعیف است و اما آن هشت امر که مکروه هست اول کفن را به آهن
یا پولاد بریدن دویم پیراهنی را که جهة کفن میت قطع کنند آستین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن
خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست اما مکروه هست که تکمه داشته باشد حاشیه
اگر داشته باشد دور کنند متن سیم ریسمانی که بآن کفن میدوزند بآب دهن تر ساختن چهارم
کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن حاشیه کتان بفتح کاف و تشدید تاست و مشهور میان
علما کراهت آنست چنانچه مصنف رحمه الله فرموده اند و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه حکم بعدم
جواز آن کرده است و واجب دانسته است که کفن میت از پنبه باشد و هر چه غیر پنبه باشد تجویز
نکرده است نهایتش چون حدیثی که مستند اوست ضعیف است علما حکم بکراهتش کرده اند متن ششم
در قصب مثل قطنی و غیر آن کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و گوش
میت گذاشتن و بدانکه اگر زن آبستن بمیرد و فرزندی در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را
از جانب چپ بدرند و فرزند را زنده بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر
زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد و دیگر
اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که گذشت

کفن کنند

کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته بپیچند و بی غسل دفن کنند فصل اینچه
بمیت متعلق است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک بسپارند چهل و
هفت امر است پنج امر واجب و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما آن پنج امر که واجبست اول
نماز کردن بر میت بطریقی که در نماز مذکور خواهد شد دویم نقل کردن او بجانب قبر حاشیه
وجوب گذاشتن میت در قبر مجمع علیه اهل اسلامست و مراد بقبر گودیست که چون میت
در آن میگذارند روی او را بخاک بپوشانند چون بعفن در آید مردم بوی او را نشنوند و جانوران
وحشی نتوانند خاک را پس کرده او را بیرون آورده و آزار به او رسانند چه فایده که بود فرمیت
منحصر است که بواسطه آن واجب شده است این امور است پس جایز نخواهد بود که در تابوت
یا صندوق گذارند و اطراف آنرا محکم کرده در روی زمین نهند خواه در میان عمارت باشد و خواه
در صحرا و اگر در تابوت گذارند و تابوت را در زیر زمین گذارند یا دفن کنند جایز است اما مکروه است
باجماع علما متن و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوق گذارند حاشیه
مراد بتعذر آنجا شدت بسیار است نه تعذر حقیقی و بعضی از مجتهدین تعذر خشکی را مطلق شرط
نکرده اند و گفته اند هرگاه در کشتی بمیرد بر وجه مذکور جایز است که در دریا اندازند خواه زمین
بر و متعذر باشد یعنی مذکور و خواه بآسانی میسر باشد و اما معمول و مفتی به آنست که در کتاب
مذکور شد متن و سر آنرا محکم سازند و اگر خم یا صندوق نباشد چیز سنگینی بر و ببندند و در
دو صورت بطریقی که در لحد میگذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند حاشیه بعد از آنکه
غسل داده باشند و کفن کرده باشند و نماز بر او گذارده باشند متن سیم آنکه او را در قبر بجانب دست راست
رو بقبله بخوابانند بطریقی که در وقت احتضار مذکور شد و اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی
مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن نمایند پشت او را
بقبله کنند بجهة آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است حاشیه ابن بابویه در
باب نوادر از کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از پیغمبر ص که آنحضرت فرمودند
که فرزند در شکم مادر اگر پسر باشد روی او بجانب پشت مادر است و اگر دختر باشد روی او
بجانب شکم مادر است پس بنابرین روایت حکم مذکور علی الاطلاق درست نباشد والله اعلم
متن چهارم آنکه قبر را نوعی بپوشانند که نعش میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون
نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده باشد و صاحب

زمین به آن راضی نشود واجب است که میت را بجای دیگر نقل نمایند واما آن سی و سه امر
که سنت است اول جماعتی که تشییع میکنند از عقب جنازه روند از دو جانب آن و در پیش جنازه
نروند حاشیه باید دانست که بتشییع جنازهٔ مؤمن از سنن مؤکداست و ثواب بسیار دارد و از
و از امام جعفر صادق ع روایت شده است که کسی که تشییع کند جنازهٔ مؤمنی را تا وقتی که نماز برو
گذارند او را یک قیراط خواهد بود و کسی که با او باشد تا دفن کنند ثواب آن دو قیراط خواهد بود و هر قیراطی
در وزن برابر کوه احد خواهد بود و نیز از آنحضرت منقولست که کسی که تشییع جنازهٔ مؤمنی کند تا
مدفون شود حضرت عزت هفتاد فرشته را برای او گمارد که چون از قبر بیرون آید روز قیامت برای
او استغفار میکرده باشند و آمرزش او را از خدا تعالی درخواست میکرده باشند تا بعرصه گاه
قیامت درآید و درین باب احادیث بسیار است و مشهور میان علما اینست که در وقت
تشییع از عقب جنازه یا از یک جانب جنازه رفتن افضل از آنست که پیش پیش جنازه راه روند و
اکثر علما تشییع بر آن وجه را مکروه دانسته اند و گفته اند که اگر میت مخالف مذهب باشد بیا
از عقب جنازه برود بواسطهٔ آنکه ملائکه عذاب استقبال او میکنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
صاحب تعزیه میباید از پیش بروند و مردم از عقب متن دوم برداشتن بتربیع حاشیه تربیع در واقع
عبارت از آنست که جنازه را از چهار جانب چهار مرد بدوش بردارند و تربیع باین معنی باتفاق
علما سنت است و بدوش برداشتن جنازهٔ مؤمن از سنن مؤکداست و ثواب بسیار دارد و نباید
از آن استنکاف نموده و دون مرتبهٔ خود دانست چرا که بصحت پیوسته است که حضرت رسالت
پناه ص جنازهٔ سعد بن معاذ را بدوش مبارک برداشتند و همچنین اعاظم اصحاب و تابعین رضوان
الله علیهم ارتکاب این عمل کرده اند و مباشر حمل جنازهٔ امثال خود شده و از آن استنکاف نداشتند
و سنت حضرت رسالت پناه میدانسته اند و در حدیث وارد است که کسی که جنازهٔ مؤمنی را از
چهار جانب بردارد بهر طریقی که باشد چنانکه معنی دیگر تربیع جنازه اینست می آمرزد حضرت عزت چهل
گناه کبیرهٔ او را و در روایت دیگر وارد است که کسی که یک گوشهٔ جنازه را بدوش خود بردارد بیست
و پنج گناه کبیرهٔ او آمرزیده میشود و بهترین اقسام تربیع اینست که در کتاب مذکور است متن یعنی بدوش
راست میت را حاشیه که جانب چپ جنازه باشد چه میت را که در جنازه میخوابانند متعارف اینست
که بر پشت میخوابانند پس دست راست میت بر جانب چپ جنازه خواهد افتاد و دست چپ میت
بجانب راست جنازه پس بنابر آنچه مصنف رحمه الله ذکر کرده اند شروع از جانب چپ پیش جنازه

میباید کرد و بدوش راست برداشت و بعد از آن بجانب چپ عقب جنازه آمد و بکتف راست
خود برداشت و بعد از آن جانب راست عقب جنازه را بدوش چپ خود گرفت و بعد از آن جانب
راست پیش جنازه را بدوش چپ تا تربیع مذکور بعمل آید و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب
مبسوط و نهایه عکس این تربیع را افضل دانسته و نقل اجماع بر آن کرده یعنی شروع از جانب راست
عقب جنازه را بدوش چپ خود گرفت و بر جانب چپ پیش جنازه ختم باید کرد و روایاتی که درین باب
وارد است مختلف است و چون سنت اصل اینست که چهار جانب جنازه را بدوش خود بردارد
و آن در ضمن هر دو شق متحقق میشود بهر کدام که عمل کند خوبست و ثواب تربیع دارد و میباید متن
بردوش راست برداشتن و چند قدم رفتن بعد از آن پای راست او را بدوش راست برداشتن
و چند قدم رفتن بعد از آن بهمان طریق پای چپ او را بدوش چپ برداشتن سیم آنکه چون جنازه
را ببیند دعا بخواند الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و
تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم
حاشیه در اکثر احادیث دعای وقت دیدن جنازه فقرهٔ آخر دعای مذکور است و بس که الحمد لله
الذی لم یجعلنی من السواد المخترم و مراد بمخترم بخاء نقطه دار مستاصل شده و هلاک گردیده و
خلاصهٔ معنی دعا آنکه شکر و سپاس مر خدا را که مرا مثل صاحب این جنازه در سلک هلاک شده
در نیاورده و در زمرهٔ زنده ها نگاه داشته است و این منافات ندارد به آنکه مؤمن میباید مشتاق
لقای الهی باشد و از موت که متضمن آنست گریزان نباشد چرا که شکر مذکور بواسطهٔ آنست که از سعادت
عبادت خدا و بندگی او محروم میشود متن چهارم آنکه مقبرهٔ نزدیکتر را ترجیح دهند بر مقبرهٔ دور مگر آنکه
در مقبرهٔ دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشند پنجم آنکه عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد و اگر تا
چنبر گردن باشد سنت بعمل می آید حاشیه و بعضی گفته اند میباید تا سینهٔ آدمی باشد و روایت شده
که پیغمبر ص نهی کرده اند از آنکه عمق قبر زیاده بر سه گز شرعی باشد و این روایت مؤید قول است متن ششم آنکه
لحد در قبر کنند مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد و ترسند که فرو ریزد هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد
حاشیه یعنی از جانب قبلهٔ قبر شکاف فراخی بکنند که شخصی بتواند در آن نشست و اگر زمین نرم و ریزنده
باشد که اگر لحد بکنند بیم آن باشد که چون میت را در آن بگذارند بریزد متن هشتم آنکه آنقدر فراخ باشد که در
آن توان نشست نهم آنکه میت را در جانب پای قبر یک لحظه بگذارند و بعد از آن دو قدم بجانب قبر
نقل نمایند و لحظه بگذارند نوبت دیگر نقل کنند و لحظه بگذارند بعد از آن بقبر نقل نمایند و اگر زن

باشد سه نقل سنت نیست حاشیه و بعضی گفته اند که چنانچه سنت است که میت مرد را در
جانب پای قبر بگذارند سنت است که زن را در روی جب جانب قبله قبر بگذارند چرا که مرد را سنت
از سر کرده او پائین قبر در قبر میگذارند و زن را یکمرتبه از جانب قبله پس بواسطهٔ سهولت گذاشتن
در قبر برین وجه سنت شده است و آنچه از احادیث معتبره فهم میشود اینست که چون میت را نزدیک
قبر رسانند بر زمین گذاشته لمحهٔ صبر کنند که او استعداد در آمدن بقبر بکند بعد از آن در قبر
گذارند و نقل دو مرتبه یا سه مرتبه و گذاشتن از جانب پا از جانب قبله نسبت بمرد و زن در
احادیث دیده نشده است لهذا بعضی چون علما نقل نموده اند در کتب خود ذکر کرده اند عمل به آن اولی است
متن دهم انکه اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر نمایند بعد از آن باقی بدن او را و آنکه زن را میکنند
در قبر هند یازدهم انکه وقتی که زن در قبر میگذارند روی قبر را بچادر و شی یا پرده یا امثال آن بپوشند
دوازدهم انکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میگذارد سر برهنه و پای برهنه باشد حاشیه
و اگر رخت تکمه دار پوشیده باشد تکمها را بکشاید و اگر بند دار باشد بندها وا کند و همچنین سنت است
که شخصی که داخل قبر میشود وقت بر آمدن از جانب پای میت بیرون آید بواسطهٔ انکه دعایت حرمت
میت کرده خواه میت مرد باشد و خواه زن و بعضی گفته اند که اگر میت مرد باشد از جانب پای او
بیرون آید و اگر زن باشد از جانب سر او و گویا سبب آن باشد که جانب پا بعورت او نزدیکست
متن سیزدهم اگر میت زن باشد آنشخص که داخل قبر میشود و او را بخاک می سپارد باید که محرم او
او باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد که آنشخص بیگانه باشد متن چهاردهم
انکه در وقتی که در لحد گذارد باید که بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ
لَهُ فِي قَبْرِهِ وَالْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا و اگر میت زن باشد بجای
عبدک و ابن عبدک امتک و ابنت عبدک بگوید و بجای نزل بک نزلت بک بگوید و بجای افسح
له فی قبره و الحقه بنبیه افسح لها فی قبرها و الحقها بنبیها و بجای لا نعلم منه الا خیرا لا نعلم منها
الاخیرا و بجای انت اعلم به منا انت اعلم بها منا پانزدهم انکه خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند
شانزدهم انکه در زیر روی میت خاک کربلا گذارند حاشیه بواسطهٔ تبرک به آن و بعضی گفته اند در برابر
روی او بگذارند و بعضی گفته اند که در کفن او میباید تربت امام حسین ع باشد و هر یک از این اقوال
که عمل نماید تبرک که مطلوبست حاصل میشود و در حدیث وارد است که در زمان امام جعفر صادق

زنی مرده بود هر چند در قبر میگذاشتند زمین او را بیرون می انداخت و او را قبول نمیکرد
بواسطهٔ انکه زانیه بود و هر فرزند که او را از زنا بهم میرسید او را در آتش می انداخت و میسوزانید
مادرش پیش امام آمد و حال او را بعرض حضرت رسانید امام ع فرمودند که این سبب آنست
که او خلق خدا را در دنیا بعذابی که خدای سبحانه و تعالی در آخرت عاصیان میکند عذاب میکرده است
پارهٔ خاک کربلا با او در قبر بگذارند چون اینکار کردند در قبر قرار گرفت و دیگر او را زمین بیرون
نینداخت متن هفدهم انکه گرههای کفن را بکشاید هیجدهم انکه روی میت باز کنند نوزدهم انکه در پس
پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت در قبر باین طریق یا عبد الله
اُذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا اِلَىٰ دَارِ الْآخِرَةِ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا اَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا وِتْرًا حَيًّا قَيُّومًا دَائِمًا اَبَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَاَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ خَاتَمُ اَنْبِيَائِهِ وَسَيِّدُ رُسُلِهِ اَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
وَاَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَلِيُّ اللّٰهِ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ وَخَلِيفَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ الْقَائِمُ بِاَمْرِهِ وَاَنَّ الْاَوْصِيَاءَ مِنْ
وُلْدِهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَىٰ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْخَلَفَ الْمُنْتَظَرَ
محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین حجج الله علی الخلق اجمعین یا عبد الله اذا جاءک
الملکان الرسولان المقربان الکریمان یسئلانک عن ربک و دینک و کتابک و امامک و قبلتک فقل
لا تخف و لا تحزن الله ربی و محمد نبیی و الاسلام دینی و محمد القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و علی
امامی و الاوصیاء المذکورین من بعده ائمتی و حججی و اشهد ان الموت حق و القبر حق و سؤال منکر
و نکیر فی القبر حق و البعث حق و النشور حق و الحساب حق و المیزان حق و تطایر الکتب حق
و الجنة حق و النار حق و ان الوقوف بین یدی الله تعالی حق هذا اعتقادی علیه حییت و علیه
مت و علیه ابعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله
اذکری العهد بگوید و بجای یا عبد الله اذا جاءک یا امة الله اذا جاءک بگوید و کاف جاءک و باقی
کافهای خطاب را مکسور بخواند و بجای فقل و لا تخف و لا تحزن فقولی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید
حاشیه و بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که چون میت را در لحد گذاشتی
بگو بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و آیة الکرسی بخوان و دست خود را
بر کتف راست میت بزن بعد از آن بگو یا فلان بن فلان قد رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد ص
رسولا و بعلی اماما و باقی ائمه را تا امام زمان خود نام ببرد و در روایت دیگر وارد است که چون میت را

در لحد بگذاری بگو بسم الله و بالله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله عبدک وابن عبدک نزل
بک وانت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه اللهم لا نعلم منه الا خیرا وانت
اعلم به منا وچون خشت بر لحد نهی بگو اللهم وصل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک
رحمة تغنیه من رحمة من سواک وچون از قبر بیرون آیی بگو انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب
العالمین اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین یا رب العالمین مبحث بیست
ویکم لحد وا یخشت خام وگل پوشند حاشیه بر وجهی که در وقت خاک پر کردن قبر بر بدن میت خاک
نریزد روایت شده است از حضرت رسالت پناه ص که در وقت پوشیدن میتی حاضر بودند دیدند
که فرجه در قبر بهم رسیده بدست مبارک خود آن فرجه را پوشیدند وفرمودند کسی از شما که کاری
میکند میباید در احکام آن بکوشد مبحث بیست و دوم در وقت لحد پوشیدن باید غا بخوانند اللهم صل وحدته
وآنس وحشته وآمن روعته واسکن من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک
للظالمین واگر میت زن باشد ضمیر مؤنث بجای مذکر بیاورد مبحث بیست و سیم آنکه حاضران غیر اقوام
میت خاک را به پشت دست در قبر بریزند حاشیه آنچه از حدیث مجیطه فهم در می آید اینست که
هر یک از حاضران غیر اقوام را سنت است که بدست خود سه مرتبه کف خاک بردارد و در قبر ریزد
ودر وقت ریختن بگوید ایمانا بک وتصدیقا بنبیک هذا ما وعدنا الله ورسوله ومشهور میان
علما آنست که در کتاب مذکور است که به پشت دست باید ریخت وانا لله وانا الیه راجعون
باید گفت ومستند آن معلوم نیست مبحث بیست و چهارم آنکه در وقت خاک ریختن بگوید انا لله وانا الیه راجعون
بیست و پنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت جدا از یکدیگر تا یک وجب بلند سازد حاشیه وهمچنین
سنت است که روی قبر را مربع طولانی بلند کنند مبحث بیست و ششم آنکه بر روی قبر ریگ بریزند واگر
سرخ باشد ثواب آن بیشتر است بیست و هفتم آنکه نشانه بر سر میت نصب نماید بیست و هشتم آنکه آب
بر روی قبر بریزند به این طریق که از جانب سر گرفته بجانب پا آیند واز جانب پا بجانب سر باز
سر باز گردد وآنچه از آب بماند در وسط بریزد وباید که ریختن از اول تا آخر منقطع نشود حاشیه
چه از امام محمد باقر و جعفر صادق ع روایت شده است که مادام که تری آن آب بلکه نمی از آن
در خاک سر قبر باشد عذاب از میت کناره میکند مبحث بیست و نهم آنکه شخصی که از آب میریزد در وقت
ریختن آب رو بقبله باشد سی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند بحیثیتی
که نشان انگشتان بر قبر بماند سی و یکم آنکه در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی و دوم

انکه دران

انکه در آن وقت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر هفت مرتبه بخوانند بعد از آن این دعا را بگویند
بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن
قبره من رحمتک ما تغنیه عن رحمة من غیرک واگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث
بیاورد سی و سیم آنکه ولی میت یا شخصی بر خصتا وبعد از رفتن حاضران به آواز بلند تلقین
میت کند بطریق تلقین در قبر حاشیه واین تلقین سیم است از تلقینات سه گانه میت
واجماع علماء شیعه بر استحباب آن منعقد است واحادیث صحیحه دلالت بر آن دارد وسنت
که شخصی که مباشر این تلقین میشود رو بقبله قبر باشد وبعضی گفته اند که پشت بقبله کند
وروی بقبر وهر دو مذهب خوبست چه روایات درین باب مطلق وارد است بهر وجه
که کند سنت بعمل آمده است مبحث فصل واما آن نه امر که مکروه هست اول اول دفن عورات
با جنازه دوم دو میت بر یک جنازه برداشتن سیم دو میت در یک قبر دفن کردن چهارم
زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان خاک در قبر میت ششم خاک بیگانه
یعنی غیر خاکی که از قبر کندن بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی ماهی
پشت ساختن هشتم تجدید نمودن قبر بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر پا نهادن وتکیه
نمودن ونشستن واین همه وقت مکروه هست وبدانکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده
باشد وآنقدر وقت گذشته که معلوم شود که آن میت خاک شده در اینصورت واجب است
که صورت قبر او را ظرف سازند وحرامست که نمایان گذارند بلکه باید که با زمین برابر سازند
تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر آن میت از بزرگان دین باشد در اینصورت
باید که صورت قبر نمایان باشد تا بنده گان از زیارت او فیض وبهره گان از جوار او نفعی رسد
وسنت است تعزیه دادن اقوام میت را بعضی ایشان را پرسش نمودن وتسلی کردن ودر وقت
تعزیه این دعا جهة ایشان کردن که جبر الله وهنکم واحسن عزاکم ورحم موتیکم ونیز سنت است
که تا سه روز هر روز طعام برای ایشان فرستادن ومکروه هست طعام نزد ایشان خوردن مقصد
سیم در احکام تیمم حاشیه بباید دانست که تیمم واجبست از برای هرچه وضو وغسل واجبست
گاهی که مانعی از استعمال آب باشد وهمچنین واجبست از برای برآمدن جنب از مسجد مکه ومسجد
مدینه با وجود آب وامن از لوث مسجد بنجاست به استعمال آن وقصر زمان غسل از زمان تیمم
وشیخ علی علیه الرحمه قطع به این حکم کرده است وتوقف نکرده وشیخ زین الدین با جمعی از مجتهدین

بر تقدیر مساوات یا قصر زمان غسل از زمان تیمم و عدم تنجیس مسجد غسل را واجب دانسته
اند و مجوز تیمم نکرده اند و بعضی اختیار تیمم را در اینصورت سنت دانسته اند و اینقول ضعیف است
و سید در مدارک قول مشهور را که اول مذکور شد اظهر دانسته اند و رجحان آن داده
و بعضی این حکم را مخصوص کسی دانسته اند که در مسجد خوابیده باشد و محتلم شود و ظاهر
حدیث با ایشان است و بعضی حایض را نیز درین حکم مثل جنب دانسته اند و هیچ شک نیست
که این تیمم مستبیح نماز نیست مگر آنکه استعمال آب در آن وقت متعذر باشد و نیز میباید دانست
که تیمم گاهی واجب میشود که آب موجود نباشد یا موجود باشد و استعمال نتوان کرد و مانع
از استعمال را منحصر ساخته اند در هفت چیز اول ترس از غنیم که اگر بر سر آب رود به او ضرر
رساند دوم احتیاج به آن بواسطه دفع حدت عطش که اگر آن را در وضو یا غسل بکار برد از تشنگی
بخواهد آورد سیم بیماری که طبیبان حاذق منع از استعمال آب کنند چهارم جراحت بر اعضای
وضو که بطریق جبیره باشد و وضو یا غسل نتوان کرد پنجم بدست نیامدن آلت آب کشیدن
مثل آنکه بر سر چاهی برسد و دلو و ریسمان نبوده باشد که آب برآرد ششم آنکه آلت آب برآوردن
باشد اما ضعف و بی قوتی او مانع شود از آب برآوردن هفتم تنگی وقت که اگر مشغول وضو یا غسل
شود وقت نماز بگذرد و شیخ ابو القاسم تنگی وقت را موجب تیمم ندانسته و گفته است وضو
یا غسل را بجا آورد و نماز را قضا کند و بباید دانست که در صحرائی که آب نبوده باشد واجبست که
تفحص آب نماید به این طریق که اگر زمین هموار باشد و پست و بلند نباشد هر طرف از جوانب
اربع دو سیر تیر برود و اگر زمین بلند و پست باشد یک سیر تیر مادام که وقت بواسطهٔ این تفحص
از ادای نماز بتنگی نماید و مانعی از رفتن یک سیر تیر یا دو سیر تیر نبوده باشد نهایتش روا
که در باب تحدید به شلیک تیر یا دو سیر تیر وارد شده است بغایت ضعیف است و خوب آنست
که تا آن غایت که گمان پیدا شدن آب بوده باشد از همه جانب تردد نماید تا بحدی که وقت نماز
تنگ شود یا خوفی از تردد بهم رسد مگر آنکه یقین داند که درین اطراف آب نیست که در آن وقت
رفتن بجهات اربعه واجب نخواهد بود متن بدانکه بیست و یک امر است که تعلق به تیمم دارد
دوازده امر واجبست و هفت امر سنت و دو امر مکروه اما آن دوازده امر که واجبست اول
آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو مذکور شد حاشیه مراد بعضی آنست که مملوک
متیمم نباشد و مالکش او را اذن نداده باشد که تیمم کند بخصوص یا عموم مثل آنکه اذن بدهد که هر کس

کردن

که در این شهر است تیمم کند یا هر که شیعه است تیمم کند و از آنجمله باشد یا شاهد حال مثل
آنکه زمین خود را بنحوی گذاشته باشد که از آن فهم شود که مضایقه در تیمم کردن کسی ندارد
مثل آنکه دیواری و دری بر آن نکرده باشد و گذاشته باشد که مردم آیند و روند چه معلوم
است که اگر متیمم راضی نمیشود علامت منع قرار میداد و دیواری و یا خندق یا خار بستی میکرد و ظاهر
آنست که اگر مکان تیمم غصبی باشد و خاکی که بر آن تیمم میکند غصبی نباشد تیمم او صحیح است چرا که نهی
شارع تعلق به امری گرفته است که نه جزو تیمم است و نه شرط تیمم پس تعلق بعبادت نگرفته باشد
و نهی در غیر عبادت مستلزم فساد نیست اما اگر خاکی که بر آن تیمم میکند غصبی باشد تیمم او باطل است
به اتفاق متن دوم آنکه آنچه بر آن تیمم میکند خاک باشد حاشیه و اگر خاک بهم نرسد بر غبار جامه و
غبار نمد زین یا نمد یکنه یا غبار یال اسب تیمم کند اما اگر در اشیاء مذکور غبار خاک نبوده باشد
تیمم بر آنها صحیح نیست و اگر چیز غبار آلوده نباشد و گل بهم رسد بر گل دست بزند و دست را بر هم
بمالد تا گل دور شود و بعد از آن مسح کند یا در هوا نگاه دارد تا خشک شود بعد از آن مسح کند
چنانچه بعضی گفته اند و اگر گل نیز بهم نرسد اکثر علما نماز را ساقط دانسته اند چه به اتفاق نماز بی
وضو یا تیمم صحیح نباشد و بعضی گفته اند که در اینصورت برف اگر باشد تیمم باید کرد و اگر برف نیز
نباشد نماز ساقط میشود و این قول ضعیف است متن اصح آنست که تیمم بسنگ و آجر و مانند
آن درست نیست حاشیه بباید دانست که علما را در آنچه تیمم بر آن صحیح است چند قول است اول آنچه
اطلاق زمین بر آن کنند خواه خاک باشد خواه سنگ و خواه ریگ و این قول شیخ است در مبسوط
و خلاف و قول سید مرتضی علم الهدی است در مصباح دویم آنکه میباید خالص باشد چنانکه
مصنف رحمه الله ذکر کرده است و این نیز قول سید مرتضی است در بعضی کتب دیگر و قول
شیخ مفید است در مقنعه و بنابرین قول تیمم بر سنگ سرمه و سنگ آتش و انواع معادن
صحیح نیست بلکه بر مطلق سنگ گاهی که بر آن غباری از خاک نباشد و بر ریگ نیز گاهی که
اطلاق خاک بر آن نکنند سیم جواز تیمم است بر آنچه اسم زمین یا آنچه اسم زمین بر آن صادق باشد
و آنچه از جنس زمین باشد مثل سرمه و سنگ زرنیخ و سنگ آتش و سنگ آهک و سنگ گچ و امثال
آن و این قول را به ابن ابی عقیل نسبت داده اند و صاحب مدارک قول اول را اظهر دانسته
و دلایلی که ذکر کرده خالی از قوتی نیست اما احتیاط تقاضای عمل بقولی میکند که در کتاب
مذکور است که قول دویم بوده باشد و به اتفاق تیمم بر خاکستر و بر سوده چوب و علف جایز نیست

وبر آهک وگچ وخشت پخته وسفال خلافست واصح عدم جواز است ودر زمین
شوره وریگ روان نیز خلاف شده است اصح جواز است با کراهت بواسطهٔ اطلاق اسم زمین
بر آن وطریق احتیاط معلوم است **شرط سیم** آنکه خاک تیمم طاهر باشد **شرط چهارم** یعنی پاک باشد
چه بخاک نجس به اتفاق علما تیمم صحیح نیست **شرط چهارم** آنکه غصبی نباشد **حاشیه** یعنی که شاید
در حاشیهٔ مذکور اشاره به آن شد **شرط پنجم** آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد
بحیثیتی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمم بر آن درست نیست **ششم** آنکه اعضای تیمم قبل
از تیمم کردن طاهر باشد **هفتم** نیت کردن به این طریق که تیمم میکنم تیمم واجب بدل وضو جهت
مباح بودن نماز تقرب بخدا ودر تیمم عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل گوید **حاشیه** باید
دانست که در وجوب تیمم بدل از وضو وبدل از اغسال واجبی گاهی که مانعی از استعمال
آب بوده باشد کسی خلاف نکرده است ونص قرآن وحدیث به آن ناطق است اما آیا در اغسال
سنتی نیز گاهی که آب نباشد تیمم سنت است یا نه مخصوص اغسال واجبی است شیخ زین الدین
رحمه الله جزم به استحباب کرده است اما سید دومدارک اظهر عدم استحباب بلکه عدم جواز
دانسته وظاهر یا اوست بواسطهٔ عدم دلیل استحباب **شرط هشتم** آنکه انگشتر وزیور هرچه حایل
باشد از دست بیرون کند **نهم** مقارن نیت هر دو کف خود بر زمین زدن **دهم** مسح روی کردن
بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف بینی **یازدهم** مسح پشت دست راست بکف دست
دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست وبدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی
بر آنند که در تیممی که بدل وضوست یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن واگر بدل غسل است
دو نوبت یکی از برای روی ویکی از برای مسح دستها وبعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو
باشد نیز دو نوبت دست بر خاک زدن بطریق تیممی که بدل غسل است واین مذهب اصح است
حاشیه بباید دانست که هریک از وضو وغسل وتیمم گاهی که فعل آن رجحانی بحسب شرع داشته
باشد بنذر وشبه نذر واجب میشود مثل آنکه تجدید وضو را یا دوام بر وضو یا غسل جمعه و
امثال آن را از اغسال سنتی نذر کند ودرین حکم کسی خلاف نکرده است واگر رجحان نداشته باشد
وتجویز آن شده باشد مثل آنکه نذر کند که با غسل جنابت وضو کند یا روز چهارشنبه غسل جمعه
کند یا با وجود آب تیمم کند نذر مذکور به اتفاق منعقد نیست وبصیغهٔ نذر واجب نمیشود وبعضی
در وضو این قید نکرده اند وگفته اند مطلقا بنذر واجب میشود ودرین حکم نظر است واگر مطلق غسل

یا وضو

یا وضو یا تیمم را نذر کند وهیچ چیز مقید نسازد منصرف بفرد راجح میشود ودر ضمن هر فرد
که بعمل آورد از عهدهٔ وفای بنذر بیرون می آید مثل آنکه نذر غسل کند وغسل روز عرفه بکند یا نذر
وضو کند ودر حال جنابت وضو بواسطهٔ چیزی خوردن بکند وبرین قیاس واگر نذر طهارت
مطلق کند ومقید بیکی از ثلثه نسازد وبعضی گفته اند در ضمن هر کدام از طهارت ثلثه که
بعمل آید نذر وفا میشود وبعضی مخصوص طهارت آبی دانسته اند وگفته اند بترابی وفا بنذر نمیشود
ومبنای این خلاف بر آنست که اطلاق طهارت بر اشیای ثلثه بطریق حقیقت است به اشتراک
لفظی یا معنوی یا بر آبی حقیقی است وبر ترابی مجازی قول اول مبنی بر احتمال اولست وقول ثانی مبنی بر
احتمال ثانی فتدبر **مطلب فضل** واما آن هفت امر که در تیمم سنت است **اول** آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی
ممزوج بغیر خاک نباشد هرچند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد **دویم** آنکه خاک تیمم از زمین
مرتفع باشد مثل تلهای صحرا **سیم** آنکه در وقت زدن دو کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر
دور سازد **چهارم** آنکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکاند **پنجم** اگر کف دست
کسی را قطع کرده باشد جای قطع را بخاک مسح کند **ششم** آنکه تیمم را به آخر وقت اندازد هرچند
معلوم باشد که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد **حاشیه** وبعضی به آخر وقت انداختن را
مطلقا واجب میدانند وبعضی تفصیل داده اند به اینطریق که اگر معلوم باشد که در آخر وقت
آب یافت نخواهد شد تاخیر سنت است چنانچه در کتاب است واگر معلوم نباشد یا باشد
که یافت خواهد شد تاخیر واجبست واگر اول وقت تیمم کند تیمم او صحیح نیست **هفتم** آنکه جهت
هر نماز تیمم علیحده کند هرچند نقض نشده باشد واما آن دو امر که مکروه هست **اول** بر ریگ
تیمم کردن **دویم** بر زمین شوره تیمم کردن **مطلب نهم** در بیان مسایل طهارتی که احتیاج بنیت کردن
ندارد واین طهارت را ازالهٔ نجاست گویند وازالهٔ نجاست بدوازده چیز میشود که آنها را در شرع
مطهرات گویند **اول** آب **دویم** زمین **سیم** آفتاب **چهارم** آتش **پنجم** استحاله **ششم** انتقال **هفتم**
انقلاب **هشتم** نقص **نهم** اسلام **دهم** زوال عین **یازدهم** مسح بظاهر **دوازدهم** تبعیت واحکام
این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود اما احکام آب بدانکه آب یا مطلق است یا
مضاف وآب مطلق آنست که آن را در عرف عادت آب گویند بی آنکه قیدی با آن باشد **حاشیه**
یعنی صحیح باشد که اطلاق آب بر آن کنند وبگویند این آبست بی آنکه مقید بقیدی سازند هرچند
گاهی با قیدی نیز گویند مثل آب چاه وآب دریا وامثال آنها وبعضی این قید را نیز اضافه کرده اند

که سلب از و نتوان کرد و نتوان گفت که آب نیست و این اضافه بواسطهٔ توضیح است والا
چنانچه در کتاب مذکور است بمعنی که مذکور شد کافیست متن و مضاف آنست که تا بقید
آب گویند مثل آب گل و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری چهار
قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده بر کر و آب چاه پس آب کر به پنج قسم منقسم
میشود و اما آب جاری در شرع آبیست که از زمین بجوشد و روان شود متن غیر آب چاه حاشیه
که روان نباشد تا آب کاریز داخل شود متن و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد مگر
آنکه رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست تغیر یابد حاشیه هیچکس خلاف نکرده است در آنکه آب جاری هرگاه
احد اوصاف ثلثه که رنگ و بوی و طعم باشد بنجاست یعنی بنجس العین متغیر شود یعنی رنگ یا طعم یا بوی
نجس العین بگیرد نجس میشود و اگر ملاقات نجاست کند اما رنگ یا بو یا طعم آن نگیرد و مجموع آب بقدر کر
باشد اما اگر کمتر از کر باشد خلاف شده است علامه حلی کر بودن آنرا شرط کرده است و گفته است
اگر کمتر از کر باشد حکم آن حکم آب ایستاده دارد بمجرد ملاقات نجس نجس میشود و اکثر مجتهدین غیر علامه
اعتبار این شرط نکرده اند و گفته اند جاری تا احد اوصافش بنجاست متغیر نشود نجس نمیشود خواه
قلیل باشد و خواه کثیر چنانچه در کتاب مذکور است و شیخ ابوالقاسم در معتبر نقل اجماع برین
قول کرده است و شیخ شهید در ذکری میگوید غیر علامه قایلی بقول اول بر من ظاهر نشده است
که کسی باشد و احادیث صحیحه و غیر صحیحه که درین باب روایت شده است ظاهر همه دلالت بر عدم
اشتراط کریت دارد و در صورت تغیر احد اوصاف که به اتفاق نجس است همان قدر که متغیر شده
است نجس است و باقی پاک مطلقا بمذهب جمهور و بمذهب علامه بر تقدیر کریت بلی اگر متغیر
بنجاست عمود آب یعنی تمام عرض آب را یا تمام عمق آن بگیرد بخاطر باید آورد اگر ما بعد آن کر باشد
پاکست و اگر کمتر از کر باشد نجس باشد و ماقبل آن بر هر تقدیر پاک و آب جاری متغیر
بنجاست چون بتدافع و توارد آب طاهر بر آن ازاله تغیر بشود پاک میشود و بعضی اعتبار تدافع و توارد
نکرده اند و گفته اند همین که زوال تغیر شد پاک میشود خواه بتدافع باشد و خواه بخود بگر متن و آب
باران مادام که میبارد حکم آب جاری دارد فصل اما کر آبیست که مساحت آن در طول و عرض و عمق
چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه حاشیه مثلا اگر حوض مربع حقیقی
باشد میباید هر یک از طول و عرض و عمق آن سه وجب و نیم باشد تا چه سه وجب و نیم طول را که در
سه وجب و نیم عرض ضرب کنند دوازده وجب و ربع حاصل شود و چون آنرا در سه وجب و نیم عمق بزنند

چهل و دو وجب و هفت ثمن شود چرا که دوازده در سه که دوازده سه باشد سی و شش میشود
و دوازده در نیم که دوازده نیم باشد شش و ربع در سه که ربع سه باشد سه ربع که شش ثمن باشد
و ربع و نیم که ربع نیم یک ثمن و مجموع عدد مذکور میشود و اگر باشکال دیگر باشد غیر مربع حقیقی
بطریقی که در علم مساحت مذکور است چون طول را که در عرض زنند و حاصل ضرب آنرا در عمق
اگر چهل و دو وجب و هفت ثمن بهم رسید یک کر خواهد بود و اگر کمتر باشد کمتر از کر و اگر بیشتر باشد
بیش از کر مثلا اگر مربع مستطیل باشد یعنی چهار ضلع آن برابر نباشد اما هر دو ضلع مقابل هم برابر
باشد و هر دو زاویه متقابل برابر مثل این شکل میباید چون اشبار طول آنرا در اشبار عرض ضرب کنند
و حاصل ضرب را در عمق چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر بهم رسد مثلا طول آن هفت شبر و ربع باشد
و عرض دو شبر و ربع و عمق دو شبر و نیم و ثمن حاصل ضرب طول در عرض شانزده شبر و ربع و نیم ثمن خواهد
بود و حاصل ضرب آن در عمق چهل و دو شبر و شش ثمن و کسری میشود که یک ثمن و شبر الا کسری
کمتر از کر باشد و اگر مدور باشد بشکل دایره دور آنرا باید گرفت و عدد اشبار آنرا بخاطر باید آورد
و عددی که نسبت آن بعدد مذکور مثل نسبت هفت بر بیست و دو باشد که سه برابر و سبع
و هفت است پیدا باید کرد و آن عدد اشبار قطر آن دایره است تقریبا بعد از آن نصف آنرا در نصف
عدد اشبار آن ریسمان ضرب باید کرد تا حاصل ضرب طول در عرض بهم رسد بعد از آن را در اشبار
عمق ضرب باید کرد اگر چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر بهم رسید کر است اگر کمتر باشد کمتر از کر و اگر بیشتر باشد
بیشتر از کر مثلا شبرهای ریسمان را بخاطر آوردیم یازده شبر بود چیزی که این ثلثه امثال و سبع
آن باشد سه شبر و نیم است و آن مقدار قطر آن دایره است دو نصف کردیم یک نصف را که یک شبر و سه
ربع شبر باشد در نصف عدد اشبار ریسمان که پنج شبر و نیم است زدیم نه شبر و نیم و ثمن
شد و آن حاصل ضرب طول در عرض است و چون آنرا در اشبار عمق که درین فرض چهار شبر
و ثمن شبر است زدیم حاصل ضرب موافق عدد اشبار کر است و برین قیاس مصنف رحمه الله
در باب مساحت اشکال مختلفه که رساله علیحده نوشته و آنرا فارسی نیز کرده است کسی که خواهد
بر مساحت جمیع اشکال اطلاع بهم رساند برساله مذکور رجوع نماید و بباید دانست که مساحت
کر بدین وجه بنا بر قول مشهور و معمول بفقهاست و بعضی مجتهدین نیم را اعتبار نکرده اند و سه
وجب طول در سه وجب عرض در سه وجب عمق را کافی میدانند که مجموع آن بیست و هفت
وجب باشد و حدیث صحیح از امام جعفر صادق ع برطبق آن نقل کرده اند و از بعض احادیث

صحیحه فهم میشود که کر شرعی مقدار بیست از آب که طول آن دو کز شرعی باشد که چهار وجب است
و هر یک از عرض و عمق آن یک کز و یک وجب که حاصل ضرب آن در یکدیگر سی و شش وجب باشد
و شیخ ابو القاسم صاحب کتاب معتبر مایل به این قول شده است و از قطب راوندی که از مجتهدین
شیعه است نقل کرده اند که او ضرب را اعتبار نکرده است و گفته است میباید چون ابعاد ثلثه
که طول و عرض و عمق باشد با هم جمع کنند ده وجب و نیم باشد مثلا آبی که پنج وجب و نیم طول آن و پنج
وجب عرض و یک وجب عمق آن باشد بمذهب او کر خواهد بود و بمذهب مشهور کمتر از کر یک شبری
چه حاصل جمع ابعاد آن دو وجب و نیم خواهد بود و حاصل ضرب آن بیست و هفت وجب و نیم متن و این
بوزن یکهزار و دویست رطل عراقی عربست و هر رطل یکصد و سی درهم شرعی است و هر درهمی چهل
و هشت جو متوسطه است حاشیه بعضی رطل مدنی گفته اند که مقدار آن یکصد و نود و پنج درهم است
و قول اول که در کتاب مذکور است بصواب اقربست والله اعلم متن پس رطل عراقی عرب شش هزار
و دویست و چهل جو متوسطه است پس کر هفت هزار و چهار صد و هشتاد و هشت هزار جو متوسطه
است و این آب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست متغیر شود حاشیه
پس اگر یکی از اوصاف ثلثه او متغیر شود بنجاست و اگرچه آن غیر متنجس باشد مثل آب زعفران نجس
یا کلاب نجس نمیشود اما آیا مراد بتغیر تغییر حسی است یعنی میباید رنگ یا بو یا طعم نجاست در او
محسوس شود یا تغیر تقدیری نیز سبب نجاست است مثل آنکه مخلوط به آب شده باشد اوصاف
شده باشد نهایتش معلوم باشد که اگر بر اوصاف خود باقی میبود تغییر حسی بهم میرسید بعضی بقول
اول رفته اند و تغیر تقدیری را اعتبار نکرده اند و بعضی قول ثانی را اختیار کرده تغیر تقدیری را نیز اعتبار نجاست
میدانند و این قول به احتیاط اقربست متن پس بنا بر این اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوض
فرو برد که یک کر باشد بی زیاده و کم آب آن حوض بالتمام نجس میشود بجهة آنکه معلوم است که اندکی
از رنگ آن بخون تغیر یافته و بقیه آن کم از کر است پس کل آن آب نجس است اما اگر دست شخصی
ببول نجس شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن حوض که مساوی کر است فرو
برد آن نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود بجهة آنکه چیزی از آن آب بنجاست تغیر نیافته
اما اگر آب حوض زیاده بر کر باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب برنگ خون تغیر یابد در این
صورت تخمین باید کرد اگر آنچه از آب آن حوض تغیر نیافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است
نجس است و اگر در آبی که یک کر است بی زیاده و کم موئی از سگی افتد و شخصی نجاسة مثل آن مو را از

از روی آب بیکدفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در وی درآمده نجس خواهد بود و بیرون
کاسه با آبی که مانده طاهر است و اگر آن مو در کاسه در بماند باشد بعکس خواهد بود یعنی
اندرون کاسه با آبی که در وی درآمده طاهر است و بیرون آن کاسه با آبی که مانده نجس است و
اما کمتر از کر نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچیک از رنگ و بو و طعم آن تغیر نیابد حاشیه
و در این حکم کسی خلاف نکرده سوای ابن ابی عقیل که او گفته است که آب قلیل نیز تا رنگ یا بو یا
طعم او بنجاست تغیر نکند نجس نمیشود و مستند او ضعیف است و معتمد قول مشهور است متن فصل
در احکام آب چاه حاشیه مراد بچاه آب مجتمعست که در همان جا که هست از زمین جوشیده باشد و در
عرف او را چاه نامند و از جای خود بجای دیگر نقل نمیکرده باشد و قید اول بواسطه اخراج برکه است
و قید دویم بواسطه اخراج چشمه و قید آخر بواسطه اخراج کاریز چه احکامی که می آید شامل آنها
نیست متن بدانکه در آب چاه میانه مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که مادام که رنگ یا بو یا طعم
آن بنجاست تغییر نیابد نجس نمیشود و بعضی بر آنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمیشود
مگر بتغییر و اگر کمتر از کر است نجس میشود اگرچه تغییر نیابد حاشیه و بعضی بر آنند که بملاقات
نجاست آب چاه نجس نمیشود اگرچه تغییر نیابد و کشیدن مذکور سنت است و اگر احد اوصاف
مذکوره بنجاست تغیر یافته باشد به اجماع علما نجس میشود و کل آن را میباید کشید و بعضی گفته اند
که آنقدر میباید کشید که تغیر برطرف شود و بعضی بر آن رفته اند که اگر بکشیدن عدد مقدر زوال
تغیر بشود عدد را تمام باید و اگر بعدد مقرر زوال تغیر بشود آنقدر باید کشید که زوال تغیر
بشود متن واجبست نزد آن مجتهدین که قایلند بنجاست آب چاه آنکه کل آب را نزح نمایند اگر شتری
در آن بمیرد یا گاوی حاشیه و بعضی در گاو کشیدن یک کر را کافی دانسته اند متن یا مسکر مایع
بالاصاله در آن افتد حاشیه و مسکر مایع بالاصاله که کل آب بواسطه آن میباید کشید ظاهر
از عبارت کتاب اینست که قلیل و کثیر آن یک حکم دارد که اگر یک قطره خمر در چاه افتد کل آن آب را
باید کشید و اکثر متاخرین علما تصریح به آن کرده اند و مستند ایشان بعض احادیث صحیحه است
که آن صب فیها خمر در آن مطلق واقع شده است و مقید بکثیر نشده است و آنچه بعد از تامل ظاهر
میشود اینست که اگرچه لفظ خمر در احادیث مذکور مطلق واقع شده است اما معنی صب ریختن است
و ریختن در عرف عجم و صب را در عرف عرب را اطلاق نمیکنند مگر در مایع کثیر و از ابن بابویه در

الله نقل شده است که در قطرهٔ از شراب بیست دلو میباید کشید و بالجمله اگر قایل بفرق
شویم میان قلیل خمر و کثیر آن چندان دور نیست نهایتش تصریح بحکم قلیل نشده است پس میتواند
بود که در حکم ما لا نص فیه ملحق شود که کل آب را باید کشید و نباید دانست که حدیث در باب
خمر وارد شده است و علما باقی مسکرات را نیز به آن ملحق ساخته اند و این محل بحث است متن یا فقاع بضم
فا و تشدید قاف بروزن رمان شرابیست که از جو و ذرت و امثال آن میسازند و رجوع به آن بعرف
آنچه در عرف عرب آنرا فقاع گویند و به اسم فقاع در بازارهای ایشان فروشند این حکم دارد
اگرچه مسکر نباشد متن یا منی حاشیه ظاهر اینست که این حکم مخصوص منی انسان باشد و بعضی تعمیم
کرده اند و میگویند بواسطهٔ منی هر حیوانی که نفس سایله داشته باشد نیز کل آب را میباید کشید
متن یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود حاشیه بقول مشهور و بعضی فرق نکرده اند
میان این خونها و غیر اینها و گفته اند که حکم همه یکیست متن پس اگر نزح کل آب متعذر باشد و لجهت
که چهار مرد بنوبت بکشند به این طریق که دو مرد آب بکشند و چون مانده شوند آن دو مرد دیگر
بکشند و وقتی که مانده شوند آن دو مرد اول بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب حاشیه
و بعضی استثنا کرده اند از تمام روز وقت اکل عادی و وقت نماز جماعت را و تجویز کرده اند که چهار
مرد به آن مشغول نمایند و قید مرد بواسطهٔ آنست که زن و پسر نابالغ و خنثی بیرون رود که نزح ایشان
معتبر نیست اما اگر زیاده بر چهار کس نوبت کنند مثل آنکه شش کس نوبت کنند هر نوبتی دو کس آیا مجزی
هست یا نه کاهی که تفاوتی میان این شق و شق اول در کشیدن آب مترتب ظاهر نباشد مشهور آنست
که مجزی نیست و البته میباید چهار کس واقع شود و بعضی مجزی دانسته اند والله اعلم متن و اگر
اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر آب از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو
بکشند خواه آدمی مرد باشد و خواه زن خواه بالغ باشد و خواه طفل اما اگر کافر باشد در آن خلافست
بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب دانسته اند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو را واجب نمیدانند
و اگر غایط تر در چاه افتد حاشیه و از هم بپاشد و آب شود در بعضی روایات تردید شده است میان
پنجاه و چهل و اگر به آن روایت عمل شود میباید بچهل تطهیر حاصل و ده دیگر مستحب باشد بلی اگر تردید
مذکور از راوی بوده باشد یعنی نمیدانم که امام چهل گفته اند یا پنجاه محتمل است که حکم بوجوب
پنجاه توان کرد بواسطهٔ توقف یقین طهارت بر آن متن یا خون بسیار مثل آنقدر خونی که از ذبح

حاشیه

کردن گوسفند

کردن گوسفند بیرون آید پنجاه دلو باید کشید حاشیه و در بعضی روایات در خون کثیر وارد شده
که از سی دلو تا چهل دلو بکشند و در این روایت ظاهر اینست که تردید از امام باشد نه از راوی و از سی
بیشتر تا چهل هر عددی را که نازح اختیار نماید آن مطهر خواهد بود نهایتش بنابرین لازم می آید
که اگر او سی و پنج دلو مثلا قصد کند و سی بکشد پاک نشود و این معنی خالی از اشکالی نیست و آیا
خون نجس العین مثل خون خوک و سگ درین حکم شریکست و از کثیر آن نیز پنجاه دلو باید کشید یا
نه ظاهر عبارت علما که مطلق گذاشته اند تقاضای آن میکند اما ظاهر اینست که فرق باشد
میان خون نجس العین و خون گوسفند والله اعلم متن و اگر خون کم ریخته شود مثل آنقدر خونی
که از ذبح کبوتری بیرون آید ده دلو باید کشید حاشیه و در حدیث در خون قلیل دلاء یسیره
واقع است و حمل آن بر ده دلو خالی از اشکالی نیست چه اگر اعتبار آن نمیکنند بر سه که اقل
جمعست حمل باید کرد چنانچه در اصول مقررست که حمل مکلف به بر اقل ما آنچه ما صدق
آن میتواند شد میباید کرد پس حکم بر عشره وجهی نداشته باشد والله اعلم متن و همچنین اگر غایط
خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم بپاشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید
هفت دلو باید کشید و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل
دلو بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه ریزد و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یکدلو باید کشید و هر آبی
که مضاف مثل گلاب و عرق بید مشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست به آن نجس میشود و اگر
چه ده کر باشد و وضو و غسل به آن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو
ساختن و غسل کردن بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دویم از پاک کنندها زمین است
که زیر کفش و نه یا را طاهر میسازد حاشیه و همچنین ته موزه و نعلین را و راه رفتن شرط نیست بلکه
همین قدر که بر زمین بکشند تا عین نجاست بر طرف شود پاک میشود هر چند طی واقع نشود و بعضی
کشیدن بر زمین را نیز شرط کرده اند و گفته اند بر هر چه بمالد اینقدر که ازالهٔ نجاست بشود پاک
میشود نهایتش میباید بر زمین یا غیر زمین که بر آن بمالند خشک و پاک باشد یا قبل از تمام مالیدن
خشک شده باشد چنانچه بعد از خشک شدن ازالهٔ عین نجاست متحقق شود و اگر در اصل جرم
نجاست نبوده باشد مثل آنکه ببول یا به آب نجس نجس شود و خشک شود بمجرد دو سه قدم راه رفتن
پاک میشود و نه عصا و کعب نیزه و امثال آن درین حکم شریک نیست و این حکم مخصوص کف پا و ته
کفش و موزه است و نعلین متن و اگر پای شخصی را بریده باشند و بجای پا چیزی از چوب ساخته

باشد زیرا آن چوب را نیز طاهر میسازد سیم از پاک کننده ها آفتاب است که طاهر میسازد زمین
نجس را و بوریا و حصیر را هرگاه آنرا خشک سازد حاشیه و بعضی طهارت را مخصوص زمین دانسته اند
که از بول نجس شده باشد و بعضی بوریا و حصیر را در طاهر شدن به آفتاب مثل زمین میدانند و منحصر
میدانند طهارت را درین سه چیز و طهارت غیر اینها و بد اینها گاهی که بغیر بول نجس شود قایل نیستند
و بعضی میگویند اینها به آفتاب پاک نمیشود نهایتش اگر به بول تر شده باشد و آفتاب خشک کند تجویز
کرده است که بر آن سجده کنند یا به آن خاک تیمم نمایند و عبارت شیخ در خلاف دلالت دارد بر آنکه
اگر زمین نجس بود بدن باد بر آن خشک شود بی آنکه آفتاب بر آن بتابد پاک میشود و مشهور میان علما
آنست که در کتاب مذکور است والله اعلم باحکامه متن و همچنین طاهر میسازد هر چه قابل نقل و تحول
نباشد مثل درخت و میوه که بر آن بوده باشد و درها و پنجره ها که داخل عمارت شده باشد و اگر از
گل نجس دیواری بطریق چینه بنا شده باشد و آفتاب بر یک روی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند
روی دیگر آن دیوار و اندرون آن همه طاهر میشود چهارم از پاک کننده ها آتش است و آن طاهر میسازد
چیزی که به انگشت یا خاکستر کند حاشیه و همچنین دودی که از آن برخیزد پاکست و بعضی نقل کرده
اند که شیخ طوسی در کتاب مبسوط قایل بنجاست دودی شده است که از سوختن چیزی نجس برخیزد
و انگشت و خاکستر همه نجس را پاک میدانند و این قول خالی از غرابتی نیست والله اعلم متن اما اگر آن
گل نجس خشت زنند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافست و همچنین اگر از گل نجس
کوزه سازند حاشیه و همچنین خلاف شده است در نانی که از خمیر نجس پخته شود و معتمد عدم طهارت
است و شیخ طوسی بر آنست که این هر دو طاهر است و طاهر میشوند و این قول قوت دارد پنجم از پاک کننده ها
استحاله است یعنی تغیر صورت و نام شیء نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکدان
افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس از جائی بجائی نقل شود مثل خون آدمی که بشکم شپش رود هفتم
انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود هشتم نقص مثل آنکه شیره انگور که چون آنرا بجوشانند نجس میشود
و چون چهار دانگ آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر
دهم زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی از اعضای او آلوده بخون شود
پس بمجرد آنکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر و این در استنجا از غایط است که چون
مخرج را به سنگ یا به کلوخ یا به لته یا غیر آن بشرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر
میشود دوازدهم به تبعیت مثل آنکه شخص مسلمانی طفلی را از کافر حربی اسیر کند آن طفل به

بتبعیت آن

به تبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون
چهار دانگ آن برطرف شود دیگ آن و چمچه آن و رخت و بدن پزنده آن بتبعیت طاهر شدن آن پاک
میشود فصل نجاسات یازده است اول بول دوم غایط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی باشد که گوشت
آن حرام باشد مثل شیر و پلنگ و امثال آن و خواه حرمتش عارضی باشد مثل جلال حاشیه و جمعی از
مجتهدین روث مرغان را مطلقا پاک میدانند خواه ماکول اللحم باشد مثل کبوتر و کبک و خواه
نباشد مثل عقاب و باز و بعضی بول مرغان را مطلقا نیز پاک میدانند سوای خفاش که بول
و روث آن به اجماع نجس است و بعضی بول پسر شیرخواره را که هنوز عادت بخوردن طعام نکرده
باشد پاک میدانند متن و خون جهنده داشته باشد حاشیه چه حیوانی که خون جهنده نداشته
باشد بول و غایط آن پاکست مثل ماهی و حشرات الارض و بعض مجتهدین بول اینها را نجس
میدانند و غایط پاک و مشهور قول اول است که بول و غایط اینها هر دو پاکست و خون و میته
اینها نیز پاکست متن سیم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه
حرام حاشیه در این حکم کسی از علمای اسلام خلاف نکرده است الا ابن جنید که از او نقل شده است
که آنچه بر جامه واقع شود و برابر درهم بغلی باشد که مقدار عقد بالای انگشت شست است نیز
از آن جامه را نجس نمیکند و چون تصریح بخون نکرده است ظاهر اینست که بول و مطلق نجاسات این
حکم داشته باشد و شاهد بر این آنکه در کتاب مختصر احمدی که از مصنفات اوست گفته است که هر
نجاستی که بر جامه واقع شود و عین آن اگر مجتمع باشد یا بعد از اجتماع اگر متفرق باشد و کمتر از درهم
باشد جامه را نجس نمیکند و مستند او درین حکم ظاهر نیست و ابن بابویه در من لا یحضر گفته
است اگر خونی که در جامه واقع شود کمتر از قدر درهم باشد نماز کردن در آن جامه جایز است و
اگر بقدر نخودی باشد لا باس بان لا یغسل و از این عبارت معلوم میشود که خون او کمتر از قدر
نخود را پاک میدانند و احتمال دارد که مستند او درین حکم حدیثی باشد که از امام جعفر صادق
روایت شده است که در جواب کسی که از او سؤال کرد که من پوست بدن خود را با ناخن خراشیدم
و از آن خون برآمد و بجامه من رسید فرمودند که اگر خونی که برآمده است جمع شود بمقدار
نخودی میشود جامه خود را بشوی و اگر برابر نخود نمیشود حاجت شستن نیست و شاهد آن خبر
باشد روایت دیگر را که از آنحضرت ع نقل شده است که از او پرسیدند از خون کیک که در جامه
بوده باشد آیا مانع از نماز میشود امام ع فرمودند و اگر چه بسیار باشد و نه آنچه برابر آن باندار

خون رعاف واگر بیشتر از آن باشد واجبست که جامه را بکند و بشوید و این هر دو حدیث
ضعیفاست و بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود خصوصا که احادیث دیگر
معارض آن باشد و معظم علما بر خلاف آن رفته باشند و سید و مدارك اگرچه مسئله را
محل تردد دانسته اند اما گفته است از آنچه معظم علما بر آن رفته اند که نجاست مطلق خونست
سوای آنچه در کتاب استثنا شد تجاوز نمیتوان کرد خصوصا که احادیث صحیحه بر طبق آن
روایت شده باشد و از چرکی که از دمل و زخم بیرون آید نیز خلاف شده است شیخ طوسی در کتاب
مبسوط حکم بطهارت آن کرده است مطلقا و شیخ ابو القاسم در معتبر اقرب نجاست را دانسته
است بنا بر آنکه اکثر مخلوط بخون میباشد و گفته است اگر ظاهر باشد که مخلوط بخون نیست پاکست
و شیخ گویا نیز درین تفصیل مضایقه ندارد و همچنین آنچه از قی بیرون می آید شیخ طوسی از جمعی مجتهدین
قول نجاست آن را نقل کرده اند و گویا بواسطه آنست که غذائیست که در شکم متغیر شده بیرون
آمده است پس حکم غایط داشته باشد و نجس باشد و این قیاس محض است که پیش ما باطلست و مع
ذلک مع الفارق است و بقیاس مع الفارق پیش ایشان نیز حکم ثابت نمیشود متن مگر خونی که بعد
از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد پس هر خونی
که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آن حیوان بماند طاهر است و خوردن آن حلالست
چهارم منی از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت او حلال باشد و خواه حرام حاشیه
از علمای ما کسی در نجاست منی خلاف نکرده است خواه منی انسان و خواه غیر انسان از حیواناتی
که نفس سائله داشته باشند و خواه نر باشد و خواه ماده و همچنین در مذی و آن آبیست که در وقت
ملاعبه و ملامسه زنان بیرون می آید و چسبندگی منی ندارد و ودی بذال نقطه دار و آن آبیست
که بعد از فراغ از بول جا آمدن منی از مخرج منی بیرون می آید و ودی بدال بی نقطه و آن آبیست که بعد
از فراغ از بول بیرون می آید کسی خلاف نکرده است در آنکه نجس نیست و هرگاه قبل از بر آمدن آن
مخرج را طهارت یافته باشد پاکست و علماء ما همه درین حکم اتفاق دارند و احادیث صحیحه و غیر صحیحه
بر طبق آن وارد است و همچنین کرمی که از مقعد بیفتد و شافی که بعد از استعمال بیرون آید مجملا آنچه
از مخرج بول و غایط بیرون آید همه محکوم بطهارتست سوای منی و بول و غایط مگر آنکه آلوده بیکی
از آنها یا بخون باشد که از آنجهت نجس خواهد بود و چون به آب شسته شود پاك خواهد شد متن پنجم
سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است اما حرامست ششم خوك غیر خوك آبی که آن حکم سگ آبی دارد

حاشیه در نجاست این هر دو کسی از علماء ما خلاف نکرده است و اکثر علماء اهل سنة نیز درین
حکم موافقت کرده اند و احادیث صحیحه به آن ناطقست و بعضی حکم بنجاست سگ آبی نیز کرده اند
بواسطه شراکت اسمی و این قول ضعیفاست و بعضی روباه و خرگوش و وزغه که چلپاسه باشد
و موش را نیز نجس دانسته اند و شیخ ابو القاسم در آن تردد کرده است و اظهر طهارت دانسته
و اگر سگی بگوسفندی بجهد و از ایشان بچه حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است و
اگر بگوسفند شبیه باشد یا بهیچکدام شبیه نباشد طاهر است و اگر سگی بر خوکی بجهد و بچه
حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلافست و احتیاط آنست
که نجس است متن هفتم کافر خواه حربی و خواه باشد و خواه اهل کتاب و خواه نباشد حاشیه کافر ذمی
کافریست که اهل کتاب باشد یا شبهه کتاب داشته باشد مثل یهود که موسی ع را پیغمبر خود میدانند
و توریة کتاب ایشانست و نصاری که خود را امت عیسی ع میدانند و انجیل کتاب ایشانست و
مجوس اگرچه پیغمبر واقعی و کتابی از کتابهای خدا ندارند و اما بشبهه افتاده و اعتقاد دارند که زردشت
حکیم پیغمبر ایشانست و زند کتابیست که از پیش خدا بر او نازل شده است و پازند تفسیر آنست و در
ذمه اسلام در آمده باشند و قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام و عمل بشروطی که در ذمه معتبر است
نموده باشند و کافرانی که نه از این قسم باشند و ذمه اسلام بمعنی که مذکور شد در نیامده باشند
حربیاند مثل هندوان و ملحدان و فرنگانی که در طاعت اهل اسلام نباشند و جمیع فرق کفار
به اتفاق علمای امامیه رضوان الله علیهم نجس اند سوای یهود و نصاری که در آن خلاف کرده اند
چنانچه بعد از این خواهد آمد پاکند و هندوان این ملک اگرچه از اهل کتاب و ذمی نیستند و
احکام اهل ذمه بر ایشان جاری نیست اما چون در امان اهل اسلام در آمده اند و پادشاه اهل
اسلام امان ایشان داده مادام که در امان اهل اسلام باشند ایشان و مال ایشان محفوظست
و تصرف در آن بی اذن حاکم شرع که درین زمان مجتهد است جایز نیست متن اما قلیلی از مجتهدین را
مذهب آنست که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیفاست حاشیه با آنکه اصل
و ظاهر قرآن چه آیه دلالت بر نجاست کافر میکند که انما المشرکون نجس بر تقدیری که نجس
درین آیه بمعنی نجس به این معنی باشد بحسب ظاهر دلالت ندارد مگر بر نجاست جمعی که مشرك باشند
یعنی غیر خدا را در خدائی با او شریك دانند ظاهر است که یهود و نصاری مشرك به این معنی نیستند
و بعض احادیث صحیحه نیز دلالت بر طهارت ایشان دارد که حمل آن بر تقیه است بواسطه تعارض

آن با بعض احادیث صحیحه که دال بر نجاست است بالجمله در هر دو جانب احادیث صحیحه
روایت شده است یا احادیث دال بر نجاست را بر استحباب اجتناب از ایشان حمل باید کرد
و بواسطه مباشرت دایمی ایشان بگوشت خوک و شراب یا احادیث دال بر طهارت را بر تقیه
حمل باید کرد تا تنافی میان احادیث بهم رسد با آنکه اصل با ایشانست و حدیثی که بطریق صحیح از
امام جعفر صادق ع روایت شده که از آن حضرت پرسیدند که چه میگویید در طعام اهل
کتاب فرمودند لاتاکله و ساعتی صبر کردند و باز همان عبارت را اعاده فرمودند و بعد از آن ساعتی
صبر کردند و فرمودند لاتاکله ولاتترکه تقول انه حرام ولکن تترکه تتنزها عنه ان فی آنیتهم الخمر
ولحم الخنزیر بنابرین چون سید مرتضی و ابن ادریس نقل اجماع بر نجاست ایشان کرده اند و مصنف
اجماع منقول بخبر واحد را حجت میداند خصوصا که معظم مجتهدین بر آن رفته باشند حکم بضعف
این مذهب کرده است والحق معه رعایت لجانب الاحتیاط بنابرین اما اولاد ایشان قبل از بلوغ
حکم ایشان دارند و نجس اند یا چون هنوز بدایره تکلیف نیامده اند و اطلاق کافر بر ایشان بحسب حقیقت
صحیح نیست پاکند و علامه و جمعی از مجتهدین از اصحاب ما حکم بنجاست ایشان کرده اند بواسطه
نجاست اصلی که از پدر به ایشان رسیده و شهید و مدار لسان این مسئله را مشکل دانسته و رجحان
احد طرفین نداده است اما بعد از آنکه اسیر اهل اسلام شوند خلاف نیست در آنکه در طهارت تابع
ایشانند تا بالغ شوند بعد از آن هر مذهبی که اختیار کنند حکم ایشان حکم اهل آن مذهب خواهد
داشت متن هشتم هرچه مستکننده باشد بشرط آنکه در اصل روان باشد حاشیه چه آنچه در اصل
روان نباشد پاکست و اگرچه مسکر باشد مثل بنگ و قید بواسطه آنست که اگر در اصل روان
نباشد و به انضمام آب یا بسبب دیگر روان شود مثل بنگ آب خلل در طهارت او نمیکند و همچنین
اگر در اصل روان باشد و بسببی از اسباب منجمد شده باشد از نجس بودن بیرون نمیرود و بباید دانست
که در نجس بودن مسکر روان بالاصاله که خمر عبارت از آنست خواه شراب باشد و خواه بوزه و خواه
غیر آن میان علما خلافست و معظم علمای امامیه و جمهور اهل سنت حکم بنجاست آن کرده اند
نجس عینی میدانند بچند دلیل اول اجماع که شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی نقل آن کرده اند و اجماع
منقول بخبر واحد را اکثر علما حجت دانسته اند خصوصا که مثل این دو بزرگ در دین نقل آن کرده باشند
و کسی نگوید که چون میتواند بود که اجماع شده باشد و مثل ابن بابویه و ابن ابی عقیل که مقدم بر ایشان بوده اند
خلاف کرده اند و پاک میدانند بواسطه آنکه میتواند بود که در زمان ایشان اجماع نشده باشد و در

زمان شیخ طوسی و سید مرتضی اجماع شده باشد که عبارتست از اتفاق جمیع مجتهدین است در یک
عصر بر آن و قطع نظر از ابن بابویه و ابن ابی عقیل معلوم النسب اند و مخالفت معلوم النسب بین ما
خلل در تحقق اجماع نمیکند دویم آیه قرآنست انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل
الشیطان فاجتنبوه چه رجس در این آیه بمذهب اکثر مفسرین بمعنی نجس است اگرچه در لغت بمعانی
دیگر نیز آمده است و شیخ ابوجعفر طوسی در تهذیب آورده است که رجس در این آیه پیش علمای ما
بمعنی نجس است بلاخلاف و در کلینی روایت شده است که به امام موسی کاظم ع نوشتند که آیا
در جامه که شراب به آن رسیده باشد نماز میتوان کرد بواسطه آنکه اصحاب ما در آن خلاف
کرده اند حضرت نوشتند لاتصل فیه فانه رجس و این نص است در آنکه رجس چیزیست که مانع
است از نماز کردن در جامه و آن نیست مگر نجاست پس امام ع تصریح کرده باشند در آنکه رجس
در این آیه بمعنی نجس است و با وجود نص امام دیگر جای حرف نمیماند کسی نگوید که رجس در این آیه مجمل
خبر الخمر است خبر میسر و انصاب و ازلام نیز هست پس میباید آنها نیز نجس باشند و کسی قایل بآن نشده است
بواسطه آنکه بعد از آنکه نقل اجماع بر آن شده باشد و معصوم ع نص بر آن کرده باشد لاعلاج در
آنها تامل باید کرد و تاویل و برخلاف ظاهر حمل نمود آنکه رجس را خبر الخمر باید دانست و خبر میسر و
انصاب و ازلام را تقدیر باید کرد مثل حرام و قذر و امثال آن یا بعموم مجاز یا اشتراک قایل باید
شد و باید گفت خبر همه و اینست در خمر بمعنی نجس و در غیر آن بمعنی دیگر حقیقی یا مجازی و دیگر تاویلات
نیز کرده اند و فاجتنبوه که در آخر آیه واقع است که چه صورتا نهی دارد در معنی نهی است که بمعنی
لاتباشروه باشد و هرگاه نهی از مباشرت شده باشد میباید جمیع انحای مباشرت حرام باشد
الا آنچه دلیلی آنرا بیرون کند و از جمله انحای مباشرت نماز کردن با اوست که دلیلی بر بیرون رفتن او نیست
پس نماز کردن با او حرام باشد و از نجس نمیخواهیم غیر این معنی را پس نجس باشد و بعضی انحای مباشرت
مثل بدن و بقصد دور کردن بدست گرفتن و امثال آن که جایز است بواسطه آنست که دلیل دیگر
اخراج آن کرده است و آن اجماع است سیم آنکه هست حدیث صحیح و هفت حدیث غیر صحیح
که چهار موثق است از ائمه اطهار صلوات الله علیهم روایت شده است که دلالت بر نجاست دارد
و همه با وجه دلالت آنها بر مطلب در مشرق الشمسین که از مصنفات مصنف است مذکورات
و جمعی که قایل بطهارت شده اند منع حجیت اجماعی که منقول بخبر واحد است میکنند و در آیه می
گویند با وجود این شواهد در معنی رجس و در معنی فاجتنبوه احتمالات دیگر نیز هست و اذا قام الاحتمال

بطل الاسند لا کل واز این غافلند که این حرف کاهی تمام است که نقل اجماع بر خلاف آن احتمال
شده باشد واز معصوم نص بر آن بنا شد وبعد از آن جای راه دادن احتمالات دیگر نیست و مستند
ایشان دو حدیث صحیح است که بر تقدیر تسلیم صحت آن معارض است به احادیثی که مذکور شد
وجمعی که قایل بطهارتند احادیثی را که دلالت بر نجاست دارد حمل بر تقیه کرده اند تا توفیق میان احادیث
بهم رسد وبرین حمل ایراد کرده اند که جمهور اهل سنت ومجتهدین اربعه ایشان قایل بنجاست آن نیستند پس
چون میتواند بود که بواسطه تقیه از ایشان فتوی بنجاست داده شده باشد وجواب از آن گفته اند
که تقیه لازم نیست که از علماء ایشان باشد میتواند بود که از ملوک بنی امیه وبنی عباس بوده باشد
که بنهایت شره وحرص در خوردن شراب داشته اند چنانچه مکرر واقع شده است که مست بمسجد آمده
امامت کرده اند پس ممکن است که از شره ومیلی که به آن داشته اند واکثر اوقات با رخت آلوده
شراب بمسجد آمده امامت میکرده اند بکسی که بگوید شراب نجس است ورختی که آلوده به آن باشد
نماز نمیتوان کرد وضرری رسانند واز ملاحظه آن بر خلاف عقیده خود فتوی داده باشند ومؤید
برین آنکه در کلینی از ابان بن تغلب روایت شده است که گفت شنیدم از امام موسی کاظم ع که بد
من در زمان سلاطین بنی امیه فتوی میدادم بآنکه آنچه باز وصقر بکشند حلال است واز ایشان
تقیه میکردم ومن تقیه نمیکنم ومیگویم حرام است پس هرگاه مثل آن واقع شده باشد حمل بر آن میتوان
کرد وبعض اذکیای این عصر احادیث مذکوره را با وجود صحت طریق وشهرت وکثرت آن بر تقیه
حمل کردن را لازم دانسته اند بواسطه حدیثی که از ائمه اطهار نقل آن به اعتقاد او بصحت رسیده است
بواسطه آنکه جمیع احادیث کتب اربعه را صحیح میدانند بلکه متواتر که چون احادیث متعارض و
مخالف هم بنظر شما در آید آنچه موافق مذهب اهل سنت است بر تقیه حمل باید کرد وغافلند از آنکه
حدیث مذکور با آنکه ضعیف است بر تقدیری که معمول به علما شده باشد مدلول آن کاهی واجب
العمل است که حکمی که مخالف مذهب ایشان باشد موافقت بظاهر آیه قرآنی نداشته باشد ونص
معصوم بر طبق آن نباشد واحادیث معارض آن اضعاف آن نباشد واجماع علمای امامیه بر آن
نقل نشده باشد وبعد از این مراتب همه بر ظاهر آن حدیث عمل کردن واین مراتب را منظور نداشتن
وجهی ندارد والله الهادی متن وشیخ ابن بابویه تجویز کرده نماز کردن در جامه که بخمر آلوده باشد و
حرام میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوشد وبچهار دانگ آن کم
نشده باشد حاشیه تفسیر جوش را باین کرده اند که بالای آن بزیر آید وزیر آن ببالا رود وبعضی رجوع

آبزن

بعرف اول دانسته اند وشیخ علی تصریح کرده است که بمجرد بجوش در آمدن نجس میشود وحدی
از برای آن قرار نداده است وبر هر تقدیر حکم بنجاست آن میان متأخرین مشهور است ومستند آن ظاهر
نیست وشیخ شهید در بیان وذکری ذکر کرده است که من بدلیلی که دلالت بر نجاست آن کند واقف
نشده ام وبا وجود این در رساله الفیه حکم بنجاست آن کرده والله اعلم متن دهم فقاع یعنی بوزه و
آن نجس است واگرچه مست کننده نباشد یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه خون جهنده داشته
باشد خواه گوشت آن حلال باشد وخواه حرام وجمیع اجزای آن نجس است حاشیه وکسی درین
خلاف نکرده است خلاف درین است که اگر خشک باشد وبدن خشک به آن ملاقی شود
آیا بدن نجس میشود یا نه جمعی از مجتهدین بر آن رفته اند که نجس میشود واین حکم را مخصوص میته
آدمی دانسته اند وبعضی تعمیم کرده اند وبعضی میگویند ملاقات برطوبت اگر نباشد نجس نمیشود
مطلقا واگر جزئی از اجزای او جدا شود نجس است وهمچنین اجزائی که از آدم زنده در حال حیات جدا شود پیش اکثر
مجتهدین وپیش بعضی آنچه از زنده جدا شود پاکست ونجاست را مخصوص اجزای میت میدانند
وبرین تقدیر اجزای صغیری که از اطراف دمل وزخمها جدا میشود دغدغه نمیماند که پاکست
وبر مذهب مشهور محل دغدغه است متن مگر اجزائی که حس ندارد مثل مو واستخوان وشاخ
وسم از حیوانی که نجس العین نباشد حاشیه وبعضی آن را منحصر ساخته اند در ده چیز استخوان و
وسم وشاخ وموی ودندان وکرش وپشم ووبر وتخم مرغ که پوست بالای آن بسته شده باشد و
کسی خلاف نکرده است در آنکه این ده چیز از میته پاکست واحادیث صحیحه بر آن ناطق است بلی
بعضی آن را واجب دانسته اند که تخم مرغ وکرش را بعد از بر آوردن وجدا کردن از میته غسل دهند
وبعضی آن را واجب نمیدانند ودر تخم مرغ غیر ماکول اللحم خلاف شده است علامه در نهایه ومنتهی
المطلب حکم بنجاست آن کرده ودلیلش ظاهر نیست وهمچنین در شیری که از پستان میته بیرون آید
خلاف شده است شیخ ابو جعفر طوسی وجمعی از مجتهدین پاک دانسته اند واجماع بر آن نقل کرده و
بعضی دیگر مثل علامه وابن ادریس وصاحب شرایع نجس دانسته اند بواسطه ملاقات آن با میته
وبجهة حدیثی که از امیر المؤمنین ع در باب نجاست آن روایت شده است وهمچنین خلاف شده است
در نجاست نافه مشک کاهی که از میته جدا شود وصاحب مدارک پاک بودنش را مطلقا صحیح
دانسته والله اعلم متن وسید مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل
مو واستخوان سگ وخوک طاهر است وباقی مجتهدین خلاف او کرده اند حاشیه معتمد ومفتی

به بیش متاخرین قول آخر است که نجس است **متن فصل** اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند
به آب قلیل طهارت دهند اول آنرا بخاک بمالند بعد از آن دو نوبت به آب بشویند **حاشیه**
بعض مجتهدین که گفته اند که گفته اند اول به آب بشویند بعد از آن بخاک بمالند و خشک کنند
بعد از آن باز به آب بشویند و بعضی گفته اند از سه مرتبه شستن یکی میباید بخاک باشد هر
کدام که باشد درست و ابن جنید از مجتهدین میگوید هفت مرتبه میباید شست یکمرتبه بخاک
و شش مرتبه به آب و معتمد قولیست که در کتاب مذکور است و بعضی شرط کرده اند در مرتبه
که بخاک میشویند ضم کردن قدری آب را بخاک تا معنی شستن بر آن صادق آید و بعضی شرط نکرده اند
و عبارت مصنف رحمه الله ناظر به این قولست و ظاهر اینست که خاکی که بر آن میمالند میباید پاک
باشد تا چیز را تواند پاک کرد و بعضی طهارت خاک را شرط نکرده اند و گفته اند میباید بخاک شسته
شود خواه پاک باشد و خواه نباشد و اولی به اشتراط طهارت خاک وفق است که بنابر مذهب دویم
و سیم که شسته مرتبه آخر را بخاک قرار دهند و بباید دانست که این حکم مخصوص است بلیسیدن بل
بزبان که اگر عضو دیگر را بظرف برساند مثل دست یا پا سه مرتبه شستن شرط نیست و مثل سایر
نجاسات یکمرتبه کافی خواهد بود و بنابر این حکم مخصوص همان ظرفست که اگر آبی که سگ نیم خورده
کرده باشد بجامه یا بدن یا ظرف دیگر برسد سه مرتبه شستن آن لازم نیست و شیخ علی رحمه الله
گفته است که اگر قبل از مالیدن ظرف بخاک به آب شسته شود و آن آب بهر ظرف که برسد آنرا این
واجبست که یکمرتبه بخاک بمالند و بعد از آن به آب بشویند و مستند آن ظاهر نیست **متن** و اگر
خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هرچه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و سبوس
عوض خاک میشود و بعضی بر آنند که عوض خاک یکنوبت به آب بشویند **حاشیه** و بعضی گفته اند
هرگاه خاک یا شبیه خاک متعذر باشد یا مالیدن خاک باعث فساد ظرف باشد همان دو مرتبه
به آب شستن کافیست و بمرتبه ثالث بدل خاک احتیاج نیست **متن** و اگر آن ظرف را به آب کثیر
مثل آب کر و آب روان طهارت دهند یکنوبت به آب فرو بردن کافیست بعد از آنکه او را بخاک
مالیده باشند **حاشیه** و بعضی گفته اند سه مرتبه میباید شسته شود که اولش بخاک باشد
خواه به آب قلیل و خواه به کثیر و بعضی گفته اند که در آب جاری هر مرتبه که آب برو میگذرد
یک غسل محسوبست **متن** و بعضی از مجتهدین بر آنند که بخاک مالیدن لازم نیست اگر به آب کثیر
طهارت دهند و اول اصح است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی از مجتهدین بر آنند که آن ظرف را

هفت نوبت

هفت نوبت به آب باید شستن و بعضی بر آنند که بطریق لیسیدن سگ است **حاشیه** و اگر
سگ و خوک هر دو بلیسند هفت مرتبه شستن کافیست بعد از آنکه بخاک مالیده باشند
و احتیاج نه مرتبه شستن نیست و اگر در ظرفی شراب کرده باشند یا موش بزرگی در آن مرده
باشد و خواهند به آب قلیل طهارت دهند سه مرتبه میباید به آب شسته شود و بعضی
گفته اند هفت مرتبه و بعضی فرق نکرده اند میان او و سایر نجاسات و یکمرتبه شستن را کافی
میدانند و معتمد قول آخر است والله اعلم **متن فصل** اگر جامه مثلاً ببول نجس شده باشد و خواهند
که آنرا به آب قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده بمجرد ریختن آب بر آن طاهر
میشود **حاشیه** درین حکم کسی از علمای ما خلاف نکرده است و شیخ طوسی در خلاف نقل اجماع
بر آن کرده است و علامه در تذکره قولی نقل کرده است که درین ماده رشی که عبارت از پاشیدن
آبست کافیست و احتیاج بریختن آب نیز نیست و قایل به آن را ذکر نکرده است **متن** و احتیاج به فشردن
نیست اما به سه شرط **اول** آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر **حاشیه** و بعضی فرق نکرده اند میان
پسر و دختر و گفته اند والغلام والجاریة شرع نهایش میباید آب همه جای را که ببول طفل نجس
شده است فرا گیرد **دویم** آنکه اکثر غذای او شیر باشد **سیم** آنکه سن او کمتر از دو سال باشد و
اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب بر آن ریزند یکنوبت بیفشرند **حاشیه**
اما دو مرتبه ریختن آب میان علمای ما مشهور است و از کلام محقق در معتبر ظاهر میشود که
اجماع بر آن نیز شده باشد و احادیث بسیار نیز بر طبق آن مرویست از آنجمله حدیثی است که بطریق
صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده که شخصی از او پرسید از جامه که بول به آن رسیده فرمودند
که اغسله مرتین و حدیث صحیحی که باز از آنحضرت منقولست که در جواب مثل سؤال مذکور فرمودند
که اغسله فی المرکن مرتین فان غسلته فی ماء جار فمرة واحدة و بعض احادیث غیر صحیح که همین
مضمونست از آنحضرت روایت شده است و علامه رحمه الله در منتهی اکتفا بازاله عین نجاست
را اقرب دانسته اگرچه بیک ریختن آب واقع شود و شیخ شهید در تذکره بیان نیز درین حکم موافقت
کرده است و حکم بول را حکم سایر نجاسات دانسته و سید در مدارک رد این قول کرده است بواسطه
ورود احادیث صحیحه و غیر صحیحه که مذکور شد بی آنکه معارضی داشته باشد و گفته است چون
احادیث مذکور در باب جامه است که بول به آن رسیده باشد اگر قایل شوند بآنکه در غیر جامه
اکتفا بریختن یکمرتبه که به آن ازاله نجاست شود میتوان کرد وجهی میتواند داشت بواسطه رعایت

اصل وحصول غرض که ازالهٔ نجاست است وضعف بعض احادیث که دلالت دارد برانکه
در غیر جامه نیز دو مرتبه میباید آب ریخته شود واما در باب انکه بعد از هر مرتبه میباید
افشرده شود که مراد از آن جهد در بر آوردن آبیست که بر آن ریخته شده بهر عنوان که باشد حدیث صحیحی
که نص بر آن باشد نقل نشده است نهایتش اکثر علما به آن حکم کرده اند وطهارت جامه را موقوف
بر آن دانسته بواسطهٔ انکه شارع دو غسل بدون انکه افشرده شود تحقق پیدا نمیکند ولهذا در
بول طفل شیرخواره حکم بصب کرده اند ودر بول غیر طفل حکم بغسل اگر ریختن آب بر آن غسل بود
بی انکه فشرده شود وتفرقه بیک مرتبه ودو مرتبه میبود در هر دو بیک عبارت وارد میشد پس
چون انجا صب وارد است که بمعنی ریختن است واینجا غسل دانستیم که مراد بغسل غیر صب است وآن
آن است که بعد از ریختن فشرده شود وبواسطهٔ انکه آبی که بر جامهٔ نجس وارد میشود بواسطهٔ ملاقات
نجاست نجس میشود پس میباید آنرا از جامه بیرون کرد تا رفع نجاست بشود وبعد از فشردن اول چون
رفع نجاست جامه موقوف بر دو غسل است باز جامه نجس خواهد بود ودر غسل دویم نیز آب
قلیل بر نجاست وارد شده خواهد بود ونجس خواهد شد پس اورا بفشردن بیرون باید کرد تا پاک
شود وسید در مدارک مقدمهٔ دلیل اول را که غسل تحقق پیدا نمیکند بدون فشردن در معرض منع
میدانند وانچه که مذکور شد قبول ندارد ودر دلیل ثانی میگوید اگر تمام باشد دلالت بر وجوب
فشردن بعد از غسل ثانی میکند چنانچه از ظاهر عبارت من لا یحضره الفقیه فهم میشود که مذهب ابن بابویه
اینست نه وجوب هر دو فشردن ومیگوید که دلیل اگر به نحوی که مذکور شد تمام باشد میباید آبی
که بعد از فشردن آخر در جامه بماند ومگر باشد که بفشردن بقوت نیز از آن بیرون آید نجس باشد
وحال انکه همه اعتراف کرده اند به انکه پاکست ومیگوید اگر کسی قایل شود با انکه اگر ازالهٔ عین نجاست
بدون فشردن میسر باشد فشردن واجب نیست نهایت قوت خواهد داشت وشیخ ما که مدعا
از آن شیخ حسن صاحب معالم است قایل به این قولست وشیخ شهید در لمعه فشردن بعد از غسل
اول لازم دانسته وبوجوب افشردن بعد از غسل دویم قایل نیست بواسطه انکه به افشردن
اول نجس بیرون آید وبغسل ثانی بعد غسل بفعل آید وجامه پاک شد افشردن دیگر بواسطه
چیست وطریق احتیاط معلوم است متن واگر بغیر بول نجس شده باشد بیک نوبت آب ریختن و
یکنوبت افشردن پاک میشود بعد ازالهٔ عین نجاست واحتیاج به دوبت نیست حاشیه دلیل
اشتراط افشردن وبحثی که بر آن کرده اند وبعضی ریختن آبرا بدون آن کافی میدانند چون از حاشیه

سابقه معلوم میشود اعادهٔ آن در کار نداشت وبعضی مجتهدین قایل شده اند به انکه اجزای
غساله آن بفشردن وامثال آن میسر نباشد بفشردن مثل نان وسبزیها وفواکه وچوب چون نجس
شود پاک ساختن آن به آب قلیل میسر نیست البته میباید به آب کثیر پاک ساخت وسید
در مدارک این حکم را مشکل دانسته است بواسطهٔ لزوم حرج وضرری که از آن لازم
می آید چه آب کثیر بسیار جا هست که میسر نیست ولا نسلم که بر تقدیری که ازالهٔ آب مغسول
لازم باشد تا غسل متحقق شود در مادهٔ مذکور نا شود ومنع از تحقق غسل توان کرد وخود ربا
باسیاست والله اعلم متن اما اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت در آب فرو
بردن کافیست بعد از انکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد وافشردن لازم نیست واگر پوست
ودوشک وبالش ومانند آنها را به آب قلیل طهارت دهند احتیاج به افشردن نیست ومالیدن
آن کافیست حاشیه یعنی دست گذاشتن وزور کردن که آبی که در آن باشد بیرون آید یا بچیزی
کوفتن وامثال آن متن وبدانکه هرگاه جامه مثلا نجس شود بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل
خون یا غیر آن وآنرا بشویند ورنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاکست وازالهٔ آن لازم نیست
فصل اگر ظرف نجس را مثل دیگ وکاسه وخم خواهند که به آب قلیل طهارت دهند قدری
آب در آن کنند وحرکت دهند تا آب بهمه جای آن برسد وآن آبرا بریزند وباز نوبت دیگر آب کنند وحرکت
دهند وبریزند تا ظرف طاهر میشود واگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند مثل دیگ کار
کندن آن لازم نیست وبهمین طریق طهارت میتواند دادن واگر اندکی آب در ته آن بماند آنرا بلته بیرون
بردارند وبدانکه در ظرف نقره وطلا چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن حاشیه بواسطه
خوردن یا غیر بمذهب جمعی که حرمت استعمال را مخصوص اکل وشرب میدانند ومطلقا بمذهب
دیگران متن حرامست بر مرد وزن اما آن آب ومیوه وطعام که در آن ظرفست حرام نمیشود ولیکن
از آن ظرف بیرون آوردن بقصد خوردن حرامست وبقصد انکه بجائی گذارند وبعد از آن بخورند
حاشیه واز شیخ مفید رحمه الله قول بتحریم آن نیز نقل شده است وظاهر حدیث مشهور الذی
یشرب فی آنیة الذهب والفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم یعنی هر که بیاشامد چیزی از ظرف
طلا ونقره اینست وجز این نیست که بحرکت می آید وصدا میکند در شکمش آتش دوزخ نیز اشعار
به آن دارد والله اعلم وبباید دانست که کسی خلاف نکرده است در انکه چیزی خوردن وآشامیدن
در ظرف طلا ونقره حرامست وهمچنین استعمال ظروف طلا ونقره در اکل وشرب هرچند خود

مباشر اکل و شرب نباشد حرامست به اتفاق و شیخ در کتاب خلاف اگرچه و یکره استعمال
اوانی الذهب و الفضة و الاکل و الشرب فی اوانی الذهب و الفضة گفته است اما ظاهر آنست
که مراد او بکراهت حرمت باشد چرا که احادیث صحیحه و غیر صحیحه در باب حرمت آن از طریق
شیعه و سنی بسیار روایت شده است و برخوار آن حدیثی نقل نشده است که معارض آن
تواند بود بهاتش در نگاه داشتن آن بواسطه زینت یا بواسطه ذخیره یا بجهة کار دیگر غیر
اکل و شرب خلاف شده است و مشهور حرمت است و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر تصریح
به آن کرده است و علامه در مختلف جواز را اقرب دانسته بواسطه ضعف او که حرمت و اصالة
جواز و حرفها و خالی از وجهی نیست اما احتیاط تقاضای اجتناب از آن میکند متن و اما آینه طلا
و نقره دست شستن حرامست و همچنین طاس طلا و نقره بر خود و دیگری با بجانی ریختن حاشیه
بمذهب جمعی که مطلق استعمال آنرا در اکل و شرب حرام میدانند اما بمذهب جمعی که حرمت را
مخصوص استعمال در اکل و شرب میدانند حرام نیست اما اگر به آن آفتابه یا آن طاس وضو یا غسل
کند صاحب معتبر طهارت او را صحیح دانسته هرچند فعل حرام باشد و علامه در منتهی
بطلان او را رجحان داده است و الله اعلم متن و همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از
سرمه دان طلا و نقره حلالست سرمه کشیدن اما از قلم و میل طلا و نقره سرمه حلالست حاشیه
بر تقدیری که مطلق استعمال حرام باشد و بر تقدیرین در سرمه دان و بازوبند و امثال آن بعضی
تردد کرده اند بواسطه آنکه ظاهر نیست که اطلاق آینه بکند و منع در باب آینه واقع شده است
و همچنین در باب قنادیلی که در مشاهد مشرفه و مساجد آویزند چه آنها را نیز معلوم نیست که ظرف
آینه گویند متن و اگر از طاس طلا و نقره کوزه آب خورند واجبست که لب خود را بطلا یا نقره نرساند
حاشیه و شیخ در خلاف حکم آنرا حکم ظرف طلا و نقره دانسته و استعمال آنرا حرام میدانند و در کتاب
مبسوط موافق آنچه در کتاب ذکر کرده و علامه و اکثر متأخرین این قول را اختیار کرده اند و صاحب
معتبر رسانیدن لب را بر طلا و نقره سنت میدانند و مستند او حدیث صحیح است که ظاهر آن اشعار
به آن دارد و در ظرف ملمع حکم آنست که مصنف ذکر کرده است که اگر بعد از گداز طلا یا نقره از آن
بر می آید حکم ظرف طلا و نقره دارد و الا فلا اما اجتناب اولی از آن باید کرد بواسطه تصریح علما در
آن دیده شده است و ظاهر عبارت کتاب اختیار احتمال ثانی دارد و الله اعلم متن و اگر ظرف مس
مطلا را بر آتش گدازند پس اگر از آن ظرف طلا حاصل شود میانه مجتهدین خلاف است و اصح آنست که

حکم ظرف

حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه ارتماسی
و اما اگر زمین آن حوض طلا و نقره نباشد غسل در آن صحیح است حاشیه ظاهر اینست که چنانچه صائم
گاهی که در زیر آب بیاد آید که روزه دارد که اگر در وقت بیرون آمدن از آب نیت غسل کند ارتماسی
کرده بر آید روزه او صحیح است بواسطه آنکه غسل او در ضمن فعل واجب بعمل آمده است نه فعل حرام
و در حوض طلا و نقره اگر در وقت اراده بیرون آمدن نیت کند غسل او صحیح باشد بهمان جهة

قد تم متن تمام شد باب اول کتاب بتوفیق ملک وهاب باب دویم از کتاب جامع عباسی در بیان

مسائل نماز واجبی و سنتی حاشیه باید دانست که نماز در اصطلاح فقها و اهل شرع
فعلی چند است که اول آن تکبیر احرام است و آخر آن تسلیم مشروط بقبله و قیام در حال اختیار
که بقصد قربت بجا آورده شود و قید در حال اختیار بواسطه آنست که نماز بیمار که نشسته
یا خوابیده گذارده میشود و نماز کسی که متعلم قبله نباشد و بضرورت بغیر قبله واقع شود داخل بود
و قید بقصد قربت بواسطه آنست که نماز ریا که در واقع نماز نیست بیرون رود و با وجود
آن تعریف جامع نیست بواسطه آنکه بر ذکر که نذر کند که اول آن تکبیر باشد و آخر آن سلام
بر منع زوال او داخل میشود و جواب آنست که نماز میت در حقیقت نماز نیست و دعای حسنت
و اطلاق نماز بر آن که از فقها واقع شده است بطریق مجاز است و تکبیری که در اول ذکر
مذکور است تکبیر احرام نیست چه آن بسبب نذر واجب شده است و تکبیر احرام به اصل
شرع و مشروط بودن آن نیز واجب شده است پس ماده نقض تعریف نتواند شد و تقسیم
نماز به این دو قسم که از مصنف رحمه الله واقع شده بحسب ذات نماز نیست که از جانب شرع
امر به آن واقع شده باشد و الا نماز مکروه و حرام نیز میباشد مثل نمازی که در شکم روده تمام
گذارده شود و نمازی که در زمین مغصوب واقع شود چه اول مکروه است و ثانی حرام متن
و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است مقدمه بدانکه نماز واجبی دوازده است اول نماز
شبانروزی که آنرا نماز یومیه گویند حاشیه که آن نماز ظهر و عصر و عشاست هر چهار
رکعت بدو تشهد و یک سلام در حضر و دو رکعت بیک تشهد و یک سلام در سفر و نماز
مغرب سه رکعتست بدو تشهد و یک سلام در سفر و حضر و نماز صبح دو رکعتست
در سفر و حضر و آنرا یومیه میگویند با آنکه بعضی از آن در شب واقع میشود بواسطه آنکه اکثر
آنکه سه نماز است در روز بوقوع می آید و در اخبار آمده است که ابتدای وجوب آن در شب

معراج واقع شده اول امر به پنجاه نماز صادر شد چون در وقت مراجعت مرور حضرت رسالت
پناه بر انبیای علی نبینا و علیهم السلام واقع بود چون بحضرت موسی ع رسید و موسی از تقریر
آنحضرت بر حقیقت تکلیف مطلع شد گفت امت ترا توانائی آن نیست که به آن قیام نمایند شرط
شفقت بر امت آنست که اختیار مراجعت نموده استدعای تخفیف نمائی و حضرت مراجعت
نمود و چون باستدعای مذکور قیام نموده از آنجمله ده نماز معاف شد و چون در وقت مراجعت
بصحبت موسی رسید و حقیقت را براو ظاهر ساخت باز موسی لب باین گستاخی گشوده گفت
هنوز بر امت تو سنگین خواهد بود اگر در مرتبه دیگر در مقام استدعای تخفیف در آئی یقین
که مرتبه قبول یافته باعث رفاهیت امت خواهد شد حضرت از غایت عنایتی که بر امت
داشت قبول اعاده مراجعت نموده ده نماز دیگر معاف شد و همچنین هر مرتبه که موسی ع به ادراک
صحبت آن حضرت میرسید و بر حقیقت امر مطلع میشد التماس معاودت و استدعای تخفیف
مینمود تا آنکه به ده نماز مقرر شد و چون درین مرتبه باز التماس موسی مرتبه انجاح یافت پنج نماز دیگر
معاف شد و به پنج نماز قرار یافت و حضرت ایشان را زیاده برین ازین طور ادب دور دانسته دیگر
قبول اقدام به استدعای تخفیف نفرمودند و خطاب حضرت الهی در رسید که ای محمد اگر پنجاه
نماز به پنج نماز مقرر شد اما خاطر جمع دار و امت خود را به این تسلی کن که چون به ادای این پنج نماز
در شبانروزی قیام نمایند ثواب پنجاه نماز را دریابند که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و همچنین در اخبار آمده است که آنچه امر حضرت عزت بعد از قرار به پنج نماز شرف صدور یافت
ده رکعت بود که هر نماز دو رکعت باشد بعد از آن سنت نبوی بر آن جاری شد که در بعضی از آن
در حضر دو رکعت اضافه شود و امت بطریق وجوب به آن قیام نمایند و لهذا دو رکعت اول
بقراءة حمد و سوره اختصاص دارد و شک و سهو را در آن عدد راه مداخلت نیست و چون
شکی در آن بهم رسد نماز را اعاده میباید کرد بخلاف دو رکعت اخیر که تسبیح بدل قراءت
میشود و اگر شکی یا سهوی در عدد آن واقع شود تدارک آن بنماز احتیاط و غیر آن میتواند
شد و اعاده نماز در کار نیست و چون اضافه نماز مغرب یک رکعت بود اقل را تابع اکثر ساخته
اند و در سفر نیز برقرار گذاشتند و شک را در آن باعث بطلان نماز کردند [illegible] دوم نماز
جمعه سیم نماز عید ماه رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز طواف خانه کعبه ششم
نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای

سرخ وسیاه

سرخ و سیاه و امثال آن هفتم نماز میت حاشیه از شمردن نماز میت در ضمن نمازهای
واجبی فهم میشود که اطلاق نماز بر آن که از فقها واقع شده است و میان مردم مشهور است
بطریق مجاز باشد نه حقیقت چنانچه در مدارک تصریح به آن شده است بواسطه آنکه در
عرف از نماز نمی فهمند مگر آنچه مشتمل باشد بر رکوع و سجود یا آنچه قائم مقام رکوع و سجود است
و درین نماز رکوع و سجود نیست و بواسطه آنکه هر چه در حقیقت نماز است واجب است
در آن طهارت و قراءت فاتحه بواسطه حدیث صحیح لا صلوة الا بطهور و لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب و در نماز میت هیچکدام لازم نیست به اجماع پس اطلاق نماز بطریق مجاز باشد
و در حقیقت دعائی چند باشد مشروط بقبله و قیام و نیت بتعیین شارع و بواسطه مشابهتی
که بنماز دارد در اشتراط امور مذکوره اطلاق نماز بر آن میکنند هشتم نمازی که بنذر واجب میشود
نهم نمازی که بسوگند واجب میشود دهم نمازی که بعهد واجب میشود یازدهم نمازی که به
اجاره واجب میشود دوازدهم نمازی که از پدر فوت شده باشد و بر پسر بزرگتر واجب شود و اما
نمازهای سنتی بسیار است و آنچه درین کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است اول
نوافل یومیه که در هر شبانروزی سی و چهار رکعت است که گذارده شود دوم نمازی که بحضرت رسالت
پناه ص منسوب است سیم نمازی که بحضرت امیرالمؤمنین ع منسوب است چهارم نمازی که بحضرت
فاطمه ع منسوب است پنجم نماز جعفر طیار است ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که آنرا
نماز استسقا خوانند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز روز اول هر ماه دهم نماز نافله ماه رمضان
یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه ص دوازدهم نماز شب مبعث آنحضرت سیزدهم
نماز روز مباهله چهاردهم نماز زیارات پانزدهم نماز غایب شانزدهم نماز نصف ماه رجب
هفدهم نماز نصف ماه شعبان هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت
غفلت بیستم نماز وقت اراده سفر بیست و یکم نماز یومیه بیست و دوم نماز هدیه میت بیست و سیم نوافل
نماز روز عاشورا بیست و چهارم نماز روز نوروز حاشیه بهمین ترتیب کیفیت هر یک از نمازهای
واجبی و سنتی در اصل کتاب در معرض بیان می آید و آنچه تعلق به آن داشته باشد در خاتمه
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب اول در بیان نمازهای واجبی و در آن نه مقصد است مقصد
اول در بیان نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه حاشیه که وجوب آن بنص قرآن و نص حدیث پیغمبر
و حدیث ائمه اطهار و اجماع امت ثابت شده است اما نص قرآن آیه کریمه حافظوا علی الصلوات

والصلوة الوسطی که بصیغهٔ امر واقع شده است واما امر برای وجوبست ونص پیغمبر[ص] کلام
اوست در جواب اعرابی که چون از حضرت سؤال کرد از حقیقت اسلام فرمودند خمس صلوة
فی الیوم واللیلة واما احادیث ائمه روایتست که زراره بن اعین از امام محمد باقر[ع] نقل کرده است
که باو گفتم خبر ده مرا از آنچه خدا تعالی فرض کرده است آنرا فرمودند خمس صلوة فی اللیل
والنهار وامثال این احادیث بسیارست که از ایشان بطرق متعدده روایت آن بصحت رسیده است
واما اجماع امت اتفاق جمیع فرق مسلمین است بر وجوب آن وهیچکس از اهل اسلام در آن
خلاف نکرده است واجماع پیش مخالفین بواسطهٔ حدیث لا یجتمع امتی علی الخطا وپیش ما
بواسطهٔ کشف آن از دخول معصوم در آن حجتست پس اعتقاد وجوب آن ضروری دین شده است
وکسی که انکار آن کند وترک نماز یومیه را حلال داند کافر باشد واگر کسی بگوید که ترک نماز حلال
است به اجماع مرتد خواهد بود اگر مرتد فطری باشد یعنی پدر ومادر او یا یکی از ایشان در وقت
تولد مسلمان باشند توبهٔ او قبول نخواهد بود وبر امام زمان وبر کسی که این حرف را از او بشنود وبنماید
بامام رسید کاهی که داند که باو ضرری از آن نمیرسد قتل او واجبست وتا آن وقت زنان او بر آن
حرام خواهد بود ومال او بعد از قتل او بر مسلمانان تعلق خواهد داشت نه بوارث واگر توبه کند
واین اعتقاد برگردد استحقاق قتل او برطرف نمیشود ودر رفع نجاست او خلافست واگر مسلمان
فطری نباشد واز مادر وپدر کافر متولد شده باشد بر حاکم شرع است که او را تکلیف توبه
کند سه مرتبه اگر قبول کرد ورفع اعتقاد از خود نمود حکم به اسلام وطهارت او میکنند والا
بعد از آن میکشند اما اگر زن باشد در هر دو قسم قتل از او ساقطاست وواجبست که او را حبس کنند
ودر اوقات نماز میزده باشند تا بمیرد یا توبه کند واز آن اعتقاد برگردد واگر تارک نماز باشد وترک
آنرا حلال نداند فاسق خواهد بود نه کافر او را تعزیر میباید کرد سه مرتبه اگر بنماز در آید خوب والا
در مرتبهٔ سیم وچهارم میباید کشت علی اختلاف قولین وبباید دانست که جمیع علما تصریح کرده اند
بانکه نماز پنجگانه شبانروزی افضل اعمال بدنیست یعنی ثواب آن از ثواب باقی نمازهای واجبی
وسنتی واز ثواب زکوة وروزه وحج وجهاد وغیر آن بیشتر است واعمال بدنی بواسطهٔ آن گفته اند
که ایمان از اعمال قلبیست بیرون رود چه آن بر نماز مقدم است ودر باب افضلیت نماز مذکور بر
باقی اعمال بدنی احادیث بسیار روایت شده است از آنجمله حدیثیست که روایت آن از پیغمبر[ص] بصحت
رسیده است که خیر اعمالکم الصلوة وحدیثی که زراره روایت کرده است از امام جعفر صادق[ع]

که صلوة

که صلوة فریضه خیر من عشرین حجة وحجة خیر من بیت مملوّ ذهبا یتصدّق منه حتی یفنی یعنی
یک نماز فریضه پیش خدا بهتر است از بیست حج ویک حج بهتر است از خانهٔ پر از زر سرخ که تصدق کنند
او را در راه خدا تعالی تا تمام شود واذان واقامت که جبرئیل[ع] در شب معراج به پیغمبر[ص] تعلیم نموده است
دلالت واضحه بر آن دارد چه از جملهٔ فصول آن حی علی خیر العمل است ومراد بخیر العمل به اتفاق علما
نماز یومیه است واز جملهٔ آنچه دلالت بر فوق فضل دارد آنست که در هر جا ودر هر حدیث که
ذکر فضل نماز شده است بلفظ خیر وافضل شده است وهیچ جا بیان مقدار آن نشده است وهیچ جا
به این عنوان وارد نیست که ثواب آن مثل ثواب فلان عمل است بخلاف عبادات دیگر که اکثر به
آن عنوانست واین اشعار تمام دارد به آنکه مقدار ثواب آن زیاده بر آنست که تعبیر آن توان کرد
وعبادت دیگر در فضیلت برابر آن نیست که حکم بمماثلت توان نمود ودرین مقام بحثی می آید که
مشقت بعض اعمال بدنی مثل جهاد وحج وامثال آن از مشقت نماز بیشتر است پس چون میتواند
بود که نماز افضل از آن باشد وحال آنکه در حدیث وارد است که افضل الاعمال احمزها وجوابش
آنست که این بحث کاهی وارد باشد که افضلیت آن بنص ثابت نباشد هرگاه نص پیغمبر وائمهٔ اطهار
به آن ناطق باشد بحث مذکور وارد نخواهد بود وعموم حدیث افضل الاعمال بنص مذکور تخصیص
خواهد یافت وبحث دیگر که کرده اند آنست که مذهب حق اینست که احکام حکیم علی الاطلاق
همه معلل بمصالح واغراض است چه مصلحت در این تواند بود که نماز با این سهولت افضل از جهاد
باشد که در ضمن آن جان باخته میشود واز حج که متضمن قطع بیابانها ودر آمدن بمهلکها وجاهای
خطرناکست وتعب بجا آوردن مناسک آن بطریقی که امر به آن از شارع واقع شده است نه ظاهر
آنست که احتیاج به بیان داشته باشد جوابش اینست که خفاء الحکمة لا یقتضی نفیها یعنی از اینکه
حکمت ومصلحت آن بر ما ظاهر نباشد لازم نمی آید که در نفس امر خالی از مصلحت وحکمت باشد
هرگاه بدلیل ثابت شده است که هر حکم که از جانب شارع واقع شود میباید مبتنی بر مصلحت و
حکمت باشد البته درین حکم نیز مصلحتی خواهد بود که بر ما ظاهر نیست وبعضی اشعیت دونه وجهاد
وحج را از نماز قبول ندارند ومشقت نماز را بیشتر میدانند بواسطهٔ آنکه نماز در آوردن نفس است
در موقف سطوت وهیبت الهی واین مرتبه اشق است از تعبی که در عمل حج وجهاد متحمل میباید شد
وبمصاعب ومهالک آن در آمدن نمی بینی که حضرت امیر المؤمنین[ع] با کمال جرأت وتهوّر که در معارک
ظاهر میساختند ودر بذل مال ونفس وگذشتن از لذات دنیائی ید طولی داشتند چون بنماز

مشغول میشدند آثار تغیر بشره و زردی روی که در وقت خوف آدمی را دست میدهد در
ایشان ظاهر بود و این نبود مگر بواسطهٔ هیبت و سطوت الهی که لازم توجه بحضرت اوست
که در نماز مطلوبست نهایتش انحروف کاهی تمامست که نمازی که مثل نماز ایشان باشد افضل
اعمال باشد نه نمازی که مکلف به ادای آن از عهدهٔ ادای واجب بیرون آید پس بالضروره دست
بریض و حکمت نفس امری باید زد و آنرا جواب ساخت واللّه اعلم متن که در هر شبانروزی بر هر
بالغ و عاقل واجبست حاشیه بلوغ در مرد به چیزی هم میرسد بتمام شدن پانزده سال از حین
ولادت و بعضی سیزده و چهارده نیز گفته اند و روایتی در اتمام سال دهم نیز وارد است نهایتش
عمل بر قول اول است و بیرون آمدن منی از احلیل خواه در خواب باشد و خواه بیداری و خواه بجماع
و خواه بغیر دخول و بر رویدن موی درشت زهار و در زنان بچهار چیز بتمام شدن سال نهم از عمر
و بیرون آمدن منی از فرج در خواب یا بیداری و بظاهر شدن حیض و بر رویدن موی درشت در
نواحی فرج و در خنثای مشکل که آلت مردان و زنان هر دو داشته باشد و تمیز نتوان کرد که
مرد است یا زن بتمام شدن سال نهم از عمر و بیرون آمدن منی از احد فرجین و بظهور حیض از فرج
و اینکه در واجب شدن نماز و سایر تکالیف شرعی بلوغ شرط شده است بواسطهٔ آنست که
در آمدن بتکلیف موقوف بر فهمیدن خطاب الهی و احکام شریعت و استعداد فهم آن در
طفل مخفی است و بتدریج ظاهر میشود و وقت رسیدن به آن مرتبه منضبط نیست که تمام
در یابند لهذا شارع ضابطه بر آن قرار داده است که مردم در تردد و شک نیفتند و هر کسی
بدان مرتبه برسد دانند که استعداد فهم آن در وی بهم رسیده است و محکوم بوجوب نماز و
سایر تکالیف شده و سر و آنکه بلوغ را وقت آن دانسته اند آنست که جمیع قوی خادم قوت عاقله
اند و رسیدن قوی بکمال طبیعی دلالت دارد بر آنکه قوت عاقله بکمال طبیعی رسیده است چه
وقتی که قوت مولده بکمال طبیعی رسید فضلهٔ هضم رابع را در مردان مستحیل بمنی میکند و
در زنان بخون حیض و چون قوت نامیه بمرتبهٔ کمال طبیعی رسید باعث روئیدن موی درشت و
زهار میشود همچنانکه بکمال رسیدن قوت عاقله باعث فهمیدن مقدمات نظریست و رسیدن
قوی مذکوره بکمال طبیعی به اختلاف امزجه مختلف میباشد و بتجربه معلوم شده است که در
مزاجهای صحیح در مردان وقت ظهور آن از پانزده سال نمیگذرد و در زنان از نه سال پس از این جهة
تا به آن سن نرسند حکم وجوب نماز و در آمدن بسایر تکالیف بر ایشان نکرده اند و اینکه در حدیث

وارد است که مروا صبیانکم بالصلوة و هم ابناء سبع سنین واضربوهم و هم ابناء تسع سنین
منافات ندارد چه خطاب بولی ایشانست نه به ایشان بواسطهٔ آنکه چون ایشانرا پیش از بلوغ
بر آن بدارند و عادت ایشان سازند بعد از بلوغ به آسانی به آن قیام خواهند نمود و زود بالغ شدن
زنان بواسطهٔ عقل ایشان نیست بلکه بواسطهٔ ضعف مزاج ایشانست چنانچه اطبا تصریح به
آن کرده اند متن مگر زنی که حایض باشد یا نفسا حاشیه که وجوب آن از ایشان ساقطست
بلکه ترک آن بر ایشان واجبست به اجماع اهل اسلام متن بانکه مقدمات نماز یعنی چیزی چند که
پیش از شروع در نماز بفعل باید آورد بشناسد حاشیه یعنی بفعل آوردن آن واجبست متن اول
طهارتست از حدث حاشیه اکبر و اصغر که تا وضو و غسل نکند و خود را از نجاست آن پاک نسازد
نماز نمیتواند کرد مطلقا متن دوم بر طرف کردن نجاست از بدن و جامه حاشیه مگر آنچه استثنا
شده است و معفو دانسته اند چنانچه در مبحث ازالهٔ نجاست بتفصیل گذشت متن سیم پوشیدن
عورت حاشیه در سر و علانیه خواه ناظری باشد و خواه نباشد متن چهارم ملاحظه نمودن مکان
نماز که غصبی و نجس نباشد حاشیه نجاستی که ببدن و جامه تعدی کند یعنی تر باشد یا محل سجده
باشد و اگرچه خشک باشد و تعدی نکند متن پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز حاشیه که تا به اجتهاد
خودش یقین نشود که وقت نماز داخل شده است نماز نمیتواند کرد و بعضی شهادهٔ عدلین را که عالم
به اوقات نماز باشد کافی میدانند چنانچه در بحث قبلهٔ این کتاب خواهد آمد متن ششم متوجه
نمودن قبله حاشیه یا رو آوردن به آن که به اجماع اهل اسلام در نماز واجبست میسر تواند شد متن
و از این شش چیز دو چیز اول در باب اول کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث
مذکور میشود مبحث اول در پوشیدن عورت و آن در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه
نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز او بعکس و خواه نامحرم باشد حاشیه اگر بهمین
اکتفا میشد که خواه نگاه کننده محرم باشد و خواه نباشد بهتر میبود تا شامل طفل و حیوان نیز
میبود و تصریح خانهٔ تاریک بر آن چسپانتر میشد فقد بر متن پس اگر شخصی در خانهٔ تاریک نماز
کند و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست حاشیه و اگر جامه نیابد که به آن ستر عورت نماید
بهرچه تواند ستر عورت بکند اگرچه برگ درخت باشد و با وجود جامه آیا برگ درخت میتواند
ستر عورت نمود یا آن مشروط به آنست که جامه نداشته باشد ظاهر احتمال آخر است چرا که حکمی
که از جانب شارع واقع شود بر امر شایع متعارف محمول میشود و شایع و متعارف در ستر عورت

آنست که جامه باشد نه برگ و علف و اگر برگ و علف نیز بهم نرسد و میسر شود که به
گل روی آنرا بپوشد بعضی مجتهدین گفته اند که واجبست که بگل ستر عورت نماید بلکه
بعضی گفته اند که بر تقدیری که برگ و علف بهم رسد نیز میتواند بگل ستر عورت کند نهایتش
این قول ضعیف است و بعضی گفته اند اگر کسی که برهنه نماز میکند رخنهٔ بیابد که تواند در آن
درآمده نماز را برکوع و سجود بجای آورد بر او واجبست که اینچنان کند نهایتش معتمد آنست که اگر
جامه نیابد و برگ و علف نتواند ستر عورت نمود بایما و اشاره رکوع و سجود کند و خواه
بگل تواند ستر عورت نمود و خواه نه و خواه رخنهٔ اینچنان تواند بهم رساند و خواه نه و بر کسی
که برهنه بواسطهٔ ضرورت نماز میکند اکثر مجتهدین برآنند که اگر کسی میدید باشد حاضر نباشد
ایستاده نماز کند و اگر باشد نشسته نماز کند و در هر دو حال رکوع و سجود را باشاره ببرد بجای
آورد و خم نشود و سید مرتضی علم الهدی میگوید خواه ناظر باشد و خواه نباشد مطلقا میان ایستادن و نشستن
در نماز و معتمد قول اولست و بعضی شرط کرده اند بر کسی که برهنه نماز میکند تاخیر نماز را تا آخر وقت
که شاید ساتر بهم رسد و بعضی این شرط نکرده اند و مطلقا گفته اند در اول وقت میتواند نماز کرد و
بعضی تفصیل داده اند که اگر احتمال این هست که تا آخر وقت ساتر بهم رسد تاخیر واجبست و اگر
احتمال آن بحسب عادت نیست اول وقت نماز میتواند کرد و اگر در اثنای نماز ساتر بهم رسد اگر
ممکن باشد پوشیدن آن بی ارتکاب فعل منافی نماز واجبست که بپوشد و نماز را تمام کند و اگر پوشیدن
آن موقوف بر ارتکاب فعل منافی نماز باشد مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن اگر وقت وسعت نداشته
باشد واجب است که نماز را تمام کند بواسطهٔ عموم قول خدا تعالی ولا تبطلوا اعمالکم و باید
دانست که ستر عورت از چهار جانب و از جانب فوق واجبست پس اگر او در کنار بام یا سر دیوار
نماز میکرده باشد و کسی که در پایین باشد عورت او را میدیده باشد میباید قصوری نداشته
باشد چرا که او بمامور به که ستر بطریق شایع متعارفست عمل کرده است و میتواند بود که نماز
او درست نباشد چه از ستر از تحت وفق واجب نیست که بر روی زمین نماز کند نه بر کنار بام و
سر دیوار و اگر جامه محاذی عورت پاره شود و تواند آنرا بدست جمع کرد چنانچه عورت او به آن
پوشیده شود نماز بکند نماز او صحیح خواهد بود و الا باطل و اگر دست را بر جای پاره شده بگذارد
چنانچه ستر عورت بدست واقع شود اصح اینست که صحیح نیست چه ستر عورت بطریق شایع
متعارف نیست و همچنین اگر غیر مصلی کسی که محرم باشد دست بگذارد متن و بر مرد همین پوشیدن

قبل و دبر و خصیه واجبست حاشیه پس اگر اینها پوشیده باشد و باقی بدن برهنه نماز او
صحیح خواهد بود نهایتش نماز او مکروه بعمل آمده خواهد بود و مراد بقبل ایجاد ذکر است و بدبر
نفس مخرج و بعض مجتهدین از ناف تا زانو را عورت دانسته اند و بعضی از ناف تا نصف
ساق را و معتمد و مفتی بقول اولست که در کتاب مذکور است و کسی خلاف نکرده است که ما
ورای عورت مرد را در نماز پوشیدن شرط نیست و بدون او نماز صحیح است نهایتش برهنه
گذاشتن آنچه بپوشیدن آن عادت جاریست مکروه هست و کراهت آن در امام جماعت بیشتر است
بلکه امام را مکروه هست که در پیراهن تنها نماز بگذارد چنانچه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد
و اگر ساتر یکی از عورتین بیابد و ساتر هر دو را نیابد واجبست که ستر قبل را بر دبر اختیار نماید بواسطهٔ
نمایان بودن قبل و خفای دبر و در میان الیتین چنانچه در جعفریه تصریح بدان شده است متن
اما بر زن واجبست پوشیدن کل عورت بدن غیر رو و کف دستها و قدمها حاشیه مراد برو که پوشیدن
آن بر زن بمذهب مشهور واجب نیست آنست که در وضو شستن آن واجبست و مراد بکف
دست از بند دست تا سر انگشتان پشت و رو و مراد بقدمها از مفصل ساق است تا سر
انگشتان و در الفیه ظاهر القدمین مذکور است و شیخ زین الدین علیه الرحمه در شرح خود
که بر کتاب الفیه نوشته است گفته است که تقیید بظاهر بواسطهٔ اخراج باطن قدم است
که کف پا باشد و گفته است پس من نیز اینست بواسطهٔ آنکه زن کل بدن عورتست و در نماز
میباید پوشیده باشد الا آنچه دلیل اخراج آن کند و دلیل اخراج نکرده است مگر ظاهر قدمها که
پشت پا باشد و در حدیث تصریح بذکر باطن نشده است پس میباید پوشیدن آن بر او واجب باشد
و همچنین در پاشنه نیز خلاف شده است و ظاهر اینست که هر دو در مستثنی داخل باشند و
پوشیدن آنها بر زن واجب نباشد و مراد بظاهر قدم آن باشد که اغلب اوقات برهنه میباشد
و آن از بند پاست تا سر انگشتان و بر هر تقدیر آنچه استثنا شده میباید قدری از آن پوشیده شود
تا بیقین امتثال امر شارع شده باشد و خنثای مشکل درین حکم تابع زن است که کل بدن را میباید
بپوشد سوای آنچه استثنا شده است و بعضی احتمال این راه داده اند که حکم آن حکم مرد باشد و بر او
واجب نباشد که سوای عورتین جائی را بپوشد بواسطهٔ آنکه اصل عدم یقین زن بودن حاصل نیست
و اصل عدم زیاده است والله اعلم متن اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و موی بر او واجب نیست
حاشیه خواه رق صرف باشد و خواه مدبر و خواه مکاتب مشروط باشد و خواه مکاتب مطلق

که چیزی از وجه کتابت ادا نکرده باشد گاهی که جمیع او بنده باشد که اگر بعضی از او آزاد شده
باشد بمنزله ایست که همه او آزاد باشد و پوشیدن سر بر او واجب باشد بواسطهٔ رعایت
حرمت آزادی و مراد اینجا سر و گردن است نهایتش اندکی از پایین گردن میباید پوشیده شود از
باب مقدمه متن و بدانکه بر حقی که بر آن نماز گذارد بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب است
و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول آنکه غصبی نباشد حاشیه خواه
ساتر عورت باشد و خواه نباشد مثل بند ازار و بند چاقشور و امثال آن حتی آنکه شیخ شهید گفته
است که اگر نخ غصبی در جامه دوخته شده باشد نماز در آن جامه صحیح نیست و بعض مجتهدین
این حکم را مخصوص دانسته اند به آنچه ساتر عورت تواند شد و گفته اند در آنچه ساتر عورت نتواند
شد اگر غصبی باشد نماز صحیح است و غصبی بودن آن خلل در صحت نماز نمیکند و صاحب مدارک
اینقول را معتمد دانسته است و دلیل آن را تقویت کرده و اگر صاحب جامهٔ غصبی اذن دهد غاصب را
یا غیر غاصب را دغدغه در صحت نماز ایشان نیست اما اگر اذن مطلق دهد و تصریح بغاصب نکند
ظاهر اینست که غاصب در آن نماز نتواند کرد و بعض مجتهدین تصریح به این کرده اند متن دوم آنکه حریر
محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست حاشیه اما اگر حریر ممزوج بچیز دیگر باشد مثل ریسمان
و کتان و پشم و امثال آن نماز در آن جایز است خواه آنچیز دیگر بیشتر باشد و خواه کمتر و اگرچه عشر ابریشم
باشد مادام که در میان ابریشم مستهلک نباشد چنانچه بگویند حریر محض نیست و اگر جامهٔ ابریشمی را
بریسمان بدوزند نماز از حریر محض بودن بیرون نمیکند و در آن جامه نماز جایز نیست و اگر مصلی سوای
حریر لباسی نداشته باشد که بپوشد و سرما یا امری دیگر مانع برهنه نماز کردن او نباشد واجب است
که برهنه نماز کند و اگر لباس او منحصر باشد در حریر و نجس و نتواند برهنه نماز کرد واجبست که نجس را
بر حریر اختیار کند چه پوشیدن جامهٔ نجس در غیر نماز جایز است و پوشیدن حریر مطلقا جایز نیست و
در ما لا یتم فیه الصلوة یعنی آنچه در آن تنها نماز نتوان کرد یعنی ستر عورتین که بدون آن نماز صحیح نیست به
آن نتواند واقع شد مثل بند چاقشور و بند ازار و توپی و امثال آن هرگاه حریر محض باشد مشهور آنست
که پوشیدن آن جایز است و نماز با آن صحیح و بعضی آن را تجویز نکرده اند و نماز را در آن به اختیار باطل
میدانند و مصنف رحمه الله این مذهب را اختیار کرده اند و لبس حریر محض را مطلقا حرام میدانند
و نماز را در آن باطل و در جامهٔ که ابریشم اتصال داشته باشد مثل بند قبا و بالاپوش متوقف بودند و ترک را
به احتیاط اقرب میدانستند و در سجاف دور دامن و سر آستین و کنار گریبان مشهور میان علما آنست

که مادام

که مادام که عرض آن از چهار انگشت مستوی الخلقه زیاده نباشد جایز است و نماز در آن صحیح است
و در بعض احادیث نیز تصریح بدان واقع شده است و بعض مجتهدین از آن نیز منع کرده اند و صاحب مدارک
تردد کرده است و اجتناب از آن را احوط دانسته والله اعلم و همچنین جایز نیست مرد را پوشیدن
حریر محض در غیر نماز نیز مگر گاه ضرورت یا در وقت حرب مجوز اما زنان را خلافی نیست در آنکه پوشیدن
حریر جایز است خلاف در اینست که نماز در آن میتوانند کرد یا نه مشهور قول اولست متن و شیخ ابن
بابویه بر آنست که زنان نیز در حریر محض نماز جایز نیست اما اینقول ضعیف است حاشیه اما در خنثی
خلاف کرده اند بعضی گفته اند که بر او پوشیدن حریر محض حرام نیست بواسطهٔ آنکه حدیث ناطق است
به آنکه بر مرد حرام است و او یقین مرد نیست و بعضی حرام دانسته اند بواسطهٔ احتیاط که شاید مرد
باشد و همچنین واجب نیست بر ولی طفل که نگذارد که حریر بپوشد و بعضی از مجتهدین واجب دانسته
اند و این قول ضعیف است متن و جایز است مرد را حریر پوشیدن در نماز بواسطهٔ ضرورت مثل
سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز حریر پوشیدن مرد جایز است سیم آنکه طلا نباشد که نماز
مرد در طلا باطلست حاشیه و اگر ممزوج باشد چنانکه اگر یک نخ طلا در رخت او باشد و نماز کند
نمازش باطلست بواسطهٔ حدیثی که در این باب وارد است و مذکور شد و همچنین جایز نیست نماز
در جامهٔ که بسیم نقره که مطلا باشد بافته شده باشد و در انگشتر طلا یا مطلا که اصلش نقره
یا مس باشد و آب طلا داده باشد و ظاهر اینست که شمشیر و خنجر که یراق آن طلا یا مطلا باشد این
حکم داشته باشد و به آن نماز صحیح نباشد نهایتش در طلائی که نپوشیده باشد مثل زری که
با خود داشته باشد یا پارچه طلا در جیب یا بغل گذارند نماز جایز است چه اطلاق لباس بر آن
نمیکند و در این حکم نیز خنثای مشکل شریکست که تمیز نتوان کرد که مرد است یا زن و بر او نیز پوشیدن
طلا جایز نیست بواسطهٔ رعایت جانب احتیاط متن چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اول آنکه جراحت
یا دملی داشته باشد که خون از آن روان شود حاشیه و اگرچه سیلان داشته باشد و تخفیف
آن نتوان کرد یعنی اگر بسیار باشد و تخفیف و تقلیل آن میسر نباشد واجب نیست که دائما
شوید و بستن آن تا بجای دیگر تعدی نکند نیز لازم نیست چه در حدیث وارد است تصلی و ان کانت
الدماء تسیل و اگر خون اینقدر باشد که در آن نتوان نماز کرد نیز حکم اتصال دارد و بعضی مطلق
ایستادن در اثناء نماز مانع ندانسته اند بواسطهٔ قول امام محمد باقر ع که لستا غسل ثوبی حتی برآء
متن پس با آن خون نماز صحیح است تا وقتی که آن دمل یا جراحت به شود دوم اگر بول تخمین متواتر آید

وجامهٔ آن به آن بول نجس شود در آنحال نماز او در آن جامهٔ نجس جایز است بشرط آنکه شبانروزی
یکمرتبه آن جامه را طهارت دهد سیم آنکه اگر زنی طفلی را تربیت کند خواه آن طفل پسر باشد
و خواه دختر حاشیه بواسطهٔ آنکه در حدیث مولود مذکور است و این اعم است از پسر و دختر
و همچنین طفل مذکور خواه یکی باشد و خواه متعدد بواسطهٔ صدق مولود بر آن و زیادتی مشقت
در آن و احتمال عدم دخول متعدد درین حکم هم قایم است بواسطهٔ آنکه طفل که متعدد باشد
نجاست بیشتر خواهد بود و بعضی گاهی که مربی طفل مرد باشد گفته اند همین حکم دارد یعنی گاهی
که یکجامه داشته باشد و آن جامه ببول و غایط طفل نجس شود نماز در آن جامه میتواند کرد بشرط آنکه
در هر شبانروزی یکنوبت آن جامه را طهارت دهد بواسطهٔ آنکه سبب جواز آن در جامهٔ مربیه
زیادتی مشقت اوست اگر هر مرتبه که نماز کند باید طهارت داد و این مشقت گاهی که مرد تربیت
او میکرده باشد نیز حاصل است پس میباید این حکم داشته باشد و برین استدلال بحث کرده اند
که این دلیل گاهی تمام میتواند بود که در حدیث نص بر آن باشد که علت جواز نماز در آن مشقت
باشد و حال آنکه در حدیث نص بر آن نیست و قیاس در مذهب ما باطلست و نباید دانست که مورد
نص نجاست جامه است ببول آن طفل پس اگر بدن او ببول آن طفل نجس شود یا جامهٔ دیگر یا
ببول طفل دیگر نجس شود یا بخون آن طفل نجس شود معفو نخواهد بود و اینکه نجس شدن بغایط او را
نیز این حکم داده اند بنابر مشهور است و بواسطهٔ آنکه در لغت اطلاق بول بر غایط نیز کرده اند اگرچه
بطریق کنایه باشد که ابلغ از صریح است بواسطهٔ شراکت در مشقت متن و غیر از یکجامه نداشته باشد
حاشیه و نتواند خرید یا باجاره گرفتن یا عاریه کردن بدست آورد اگر جامهٔ او متعدد باشد و
اگر بالقوه باشد یعنی تواند بدست آورد این حکم ندارد مگر آنکه فصل سرما باشد و پوشیدن جامه
متعدد ضرور باشد که در اینصورت جامهٔ متعدد ضرور باشد که در اینصورت جامهٔ متعدد
در حکم جامهٔ واحد است متن هرچند آن جامه ببول و غایط آن طفل نجس باشد نماز آن در آن جامه
صحیح است بشرط آنکه هر شبانروزی یکنوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که نماز ظهر
و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بیفاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اول وقت
گذارد تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر دریافته شود چهارم آنکه خونی باشد کمتر از درهم بغلی و آن بقدر
بند بالای انگشت زهگیر است حاشیه بباید دانست که اجماع علما منعقد است بر آنکه خونی که
کمتر از درهم بغلیست گاهی که خون حیض و استحاضه و نفاس نباشد و خون حیوان نجس العین نباشد

معفوّاست

معفوّاست و در وقت نماز ازالهٔ آن از بدن و جامه لازم نیست و اگر زیاده از قدر درهم بغلی باشد
معفو نیست و ازالهٔ آن در وقت نماز از بدن و جامه واجبست خلاف در خونیست که بقدر درهم
نه کمتر باشد و نه زیاده و شیخ ابو جعفر و شیخ مفید و ابن بابویه و ابن ادریس معفو نمیدانند و
ازالهٔ را واجب میدانند و سید مرتضی و سلار و جمعی دیگر آنرا نیز معفو میدانند و تجویز نماز به
آن کرده اند نهایتش چون مقدار درهم منضبط نیست و هر کس در آن باب چیزی گفته است
چندان فایده برین خلاف مترتب نیست و تعیین مقدار مساوی درهم نهایت اشکال دارد چه
در جمیع احادیثی که درین باب وارد است و بقدر درهم مذکور است هیچ جا تقیید ببغلی و غیر بغلی
نشده است و ظاهر اینست که محمول شود بر درهمی که در زمان ائمه علیهم السلام متعارف معامله
بوده و لهذا ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته است که مراد درهم تمامیست که وزن
آن یکدرم و ثلث باشد و شیخ مفید نیز در مقنعه با او موافقت کرده و ابن جنید مقدار آنرا بند
اول انگشت شست گفته است که در کتاب مذکور شد و هیچکدام تقیید ببغلی نکرده اند و شیخ ابو
القاسم در معتبر نیز همین تفسیر کرده است اما تقیید ببغلی کرده است و گفته است این درهم
منسوبست ببغل بفتح غین نقطه دار و تشدید لام و بغل دهیست از جامعین و از ابن ادریس نقل
شده است که گفته من آنرا دیده ام قدر آن بمقدار گودیست که در میان کف دست واقع است و شیخ
شهید در ذکری نقل کرده از ابن درید که از علمای لغتست که بغلی منسوبست براس البغل بسکون
غین نقطه دار که نام ضرابیست که آن زر آمیزه است و در زمان اکاسرهٔ عجم قبل از زمان اسلام
بسکهٔ کسری زده میشده و وزن آن هشت دانگ بوده و این نام باقی مانده است تا زمان اسلام و
مسلمانان نیز آنچه به آن وزن بوده بهمین نام میخوانده اند و با درهم طبری که وزن چهار دانگ بوده صرف
میشده است تا زمان عبدالملک و عبدالملک در زمان خود هر دو را زده و وزن درهم
را شش دانگ قرار داده بعد از آن بر آن وزن جاری شد تا اینجا خلاصهٔ کلام شیخ شهید که
در ذکری از ابن درید نقل کرده است و معلوم است که زمان عبدالملک پیش از عصر امام جعفر است
پس حمل درهمی که در کلام امام مشهور است بر آن خالی از اشکالی نیست و با این اختلافات تعیین
مقدار مساوی آن نتوان کرد و آنچه یقین باشد که کمتر از درهم است معفو باید دانست و آنچه
یقین زیاده باشد یا مشکوک فیه باشد واجب الازاله و همچنین استثنای خون حیض و غیر آن در حدیث
ظاهر نیست نهایتش کلام علما تصریح است در استثنای مذکور و مستند آن حدیثی است که

بطریق ضعیف در باب خون حیض نقل شده است و بس و شیخ خون استحاضه و نفاس را چون
در اکثر احکام با خون حیض شریک‌اند حکم خون حیض داده است و حکم به استثنای هر سه کرده است
و قطب راوندی خون نجس العین را نیز استثنا کرده است بواسطهٔ آنکه اگر پوست حیوان نجس
العین برطوبت به بدن یا جامهٔ مصلی ملاقات کند نماز نمیتواند کرد پس هرگاه خون او به بدن
و جامه برسد بطریق اولی نماز با آن جایز نخواهد بود و به امثال این استدلالات اثبات حکم شرعی
خالی از اشکالی نیست نهایتش چون عمل و فتوای علما بر آنست احتیاط مقتضی عمل به آنست منه
پس اگر در جامه یا در بدن آنمقدار خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن آن لازم نیست
حاشیه و اگر چند قطره خون متفرق در جامه یا در بدن واقع شود که هرکدام کمتر از درهم
باشد و چون یکجا جمع شود زیاده از درهم باشد آیا چون هر یک صادق است که کمتر از درهم است
معفو است و ازاله واجب نیست یا چون بعد از اجتماع بیشتر از درهم میباشد معفو نیست و ازاله
واجبست بعضی قول اول را اختیار کرده اند و معفو میدانند و بعضی بر قول ثانی رفته اند و ازاله
را در وقت نماز واجب میدانند و بعضی قایل بتفصیل شده اند که اگر در قطرات مذکوره در
بدن یا جامه متفاحش باشد معفو نیست و اگر متفاحش نباشد معفو است و در تفسیر تفاحش
در اینصورت خلاف شده است بعضی گفته اند که متفاحش آنست که بعد از اجتماع بمقدار
یک شبر یا زیاده بر آن برسد و ابو حنیفه بربع جامه تفسیر کرده است یعنی بعد از جمع شدن آن
مقدار باشد که ربع جامه را فرا گیرد و بعضی بوحشت خاطر تفسیر کرده اند یعنی عدد مواضع
خون آنقدر باشد که خاطر از دیدن آن وحشت گیرد و متنفر شود و بعضی بعادت رجوع کرده
اند یعنی اگر تعدد آنقدر باشد که عادت بر آن جاری نباشد که آنقدر خون در جامه و بدن
پریشان شود فاحش است و ازالهٔ آن واجب و الا معفو و این تفسیر خوبست اگر لفظ تفاحش
در حدیث مذکور باشد و این ظاهر نیست و لهذا سید در مدارک قول اول را معتمد دانسته
و مطلقا معفو میداند و اگر خون به آن روی جامه سرایت کند که مقدار هر دو روی که باهم
جمع کنند بیشتر از درهم شود گفته اند اگر منتشر شده باشد یعنی اگر خون برین طرف رسیده است
و همان خون سرایت به آن طرف کرده یک خونست و الا دو خون و بعضی گفته اند اگر قماش جامه تنک
باشد ولادانسته باشد رسیدن به این رو وصول به آن رو را یکیست و الا دو و سید در مدارک
این قول را احسن دانسته است والله اعلم منه مگر آنکه از مکان خود بجامه یا بدن سرایت کند یا خون

حیض یا

حیض یا استحاضه یا خون سگ یا خون کافر یا خون خوک باشد پس در این هفت جا برطرف کردن
آن از بدن و جامه واجب است اگرچه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در پوششی
باشد که ستر عورت بدان نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند زیر جامه هرچند نجاست
آن مغلظه باشد یعنی یکی از آن شش خون باشد که مذکور شد حاشیه بعض مجتهدین این حکم را
مطلق و تخصیص بپوشش نکرده اند و گفته اند آنچه تنها نماز نتوان کرد اگر نجس باشد به آن نماز میتوان
کرد خواه پوشش مصلی باشد و خواه غیر پوشش مثل آنکه پارچهٔ نجس یا دستمال نجس را با خود داشته
باشد که ستر عورت به آن نتوان کرد و آنکه پوشش او باشد خواه در جای خود باشد و خواه در جای
دیگر و بعضی این حکم را مخصوص پوشش دانسته اند و شرط کرده اند که در جای خود پوشیده شده
باشد که اگر پوشش نباشد یا باشد و در جای خود نباشد مثل آنکه کلاه را در کمر بسته باشد یا کمربند را
بر سر بسته باشد معفو نباشد و از قطب راوندی که از مجتهدین شیعه است نقل کرده اند که گفته
است این حکم مخصوص پنج چیز است کلاه و بند ازار و موزه و نعل عربی و جوراب و در غیر اینها اگر
چه مالایتم فیه الصلوة باشد هرگاه نجس باشد نماز در آن جایز نیست و سید در مدارک قول اول
را دانسته است و حدیث بسیار صحیح و غیر صحیح مؤید خود نقل کرده است که ظاهر همه اطلاق آنست
و حمل چیز نجس را در نماز هرگاه ساتر عورت نتواند شد مبطل نماز نمیدانند و ابن بابویه در من لا یحضره
عمامه را نیز از آنجمله شمرده است و این حکم بحسب ظاهر طوری مینماید مگر آنکه از عمامه پارچهٔ کوچکی
خواسته باشد که بطریق عصابه بر سر می بندند یا از عمامه عمامهٔ بسته خواسته باشد و این را که بعد
از گشودن ساتر عورت میشود اعتبار نکرده باشد مثل جوراب و موزه که به اتفاق از آنجمله است
و اگر تغییر وضعش دهند و درزهایش بگشایند ظاهر اینست که ستر عورت کند و اگر شیشهٔ پر از بول
یا خون باشد مثلا با خود دارد که سرش بسته باشد و تعدی به بدن و جامه نکند ظاهر اینست که
نماز را باطل بکند چنانچه مختار شیخ طوسی در خلاف و شیخ ابوالقاسم در معتبر و ابن ادریس و علامه
حکم به بطلان نماز کرده اند با آنکه علامه در منتهی تصریح کرده است با آنکه دلیلی بر آن قایم نیست
و همچنین اگر استخوان حیوان نجس العین با استخوان خود پیوند کند چنانچه گوشت بر روی هر دو روید
خلاف شده است در آنکه دور کردن آن اگر ممکن باشد واجبست و اگر نکند نمازی که بگذارد باطل
یا دور کردن واجب نیست و نماز صحیح است اکثر علما قول اول اختیار کرده اند و دور کردن را واجب میدانند
و شیخ شهید در ذکری گفته است که اگر گوشت روی آن را پوشیده باشد داخل بواطن است و ازاله

آن واجب نیست و در صحت نماز خلل ندارد مثل خون خودش که با آنکه نجس است چون دو زیر
پوشاک است خلل در صحت نماز نمیکند و این حرف خالی از صورتی نیست و اگر استخوان میته حیوان
طاهر باشد نماز با آن جایز است چه استخوان و موی بموت نجس نمیشود و اگر استخوان آدمی باشد
ظاهر اینست که پاکست و جایز باشد بواسطه آنکه استخوان آدمی پاکست و حدیث نیز دلالت بر آن
دارد متن ششم نجاستی که نمازگذارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آنکه جامه نجس را بجهت
شدت سرما نتوان کندن حاشیه پس اگر جامه او منحصر در جامه نجس باشد و اگر بکند و نماز
کند نماز او مکشوف العورة واقع میشده باشد کندن او در وقت نماز بر او واجب نیست چه در
آن وقت بر دو چیز واجب خواهد بود یکی وجوب ستر عورت و یکی ازاله نجاست از خود در نماز
پس مخیر خواهد بود میان آنکه هر کدام را که خواهد اختیار کند چنانچه روایت صحیحی که از امام
موسی کاظم ع نقل شده است دلالت بر آن دارد بلکه میتوان گفت که نماز کردن در آن جامه افضل است
از برهنه نماز کردن چه در آن وقت قادر خواهد بود که جمیع افعال نماز را درست بجای آورد بخلاف
وقتی که برهنه نماز کند که بعض اعمال را میباید باشاره بجا آورد و میباید دانست که هر گاه نجاست
متعدده در جامه و بدن مصلی بوده باشد و ازاله بعض انواع میسر باشد و بعضی نباشد واجب است
که آنچه ازاله آن میسر باشد ازاله کند و آنچه میسر نیست بگذارد و اگر نجاسات مذکوره مختلف
الانواع باشد مثل آنکه بعضی بول باشد و بعضی خون و ازاله یک نوع ممکن باشد واجب است که ازاله
بول را اختیار کند بواسطه آنکه نجاست بول نجاست مغلظه است بخلاف خون که نجاست آن مخففه
است و اگر هر دو نجاست یک نوع باشد مثل آنکه هر دو خون باشد که از درهم بغلی زیاده باشد و ممکن
نباشد تخفیف آن یکی از آنها که بحد درهم بغلی یا کمتر از آن برسد واجب است که اختیار آن نماید
و کم کند تا بحد معفو برسد و درین حکم کسی از مجتهدین خلاف نکرده است اما هر گاه نجاست مغلظه
که هیچ چیز معفو نباشد در بدن و جامه متفرق باشد و ازاله بعضی ممکن باشد و ازاله همه متعذر
ازاله بعض آن واجب نیست چه او مکلف است به ازاله این نوع نجاست و آن میسر نیست پس
تکلیف به آن عبث باشد متن پس در آن جامه نماز جایز است اما در غیر مسجد پنجم از واجبات ساتر
آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرامست مثل سمور و روباه حاشیه
و شیر و پلنگ و هر چه ماکول اللحم نباشد و درین حکم خلاف نشده است خلاف در اینست که بیش
از دباغت پوشیدن آن در غیر نماز جایز است یا نه اکثر دباغت شرط استعمال ندانسته اند و تجویز

کرده اند که در غیر نماز بپوشند نهایتش مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند تا دباغت آن
نکنند پوشیدن آن جایز نیست و میباید دانست که اتفاق در اینست که در لباسی که از پوست
باشد یا از پشم یا از مو و اینها بافته شده باشد نماز درست نیست اما در غیر لباس مثل آنکه
موی چند از حیوانات مذکوره در جامه مصلی چسبیده باشد اصح اینست که مانع گذاردن
نماز در آن نیست و شیخ زین الدین در بعض کتب خود تصریح به این کرده است و همچنین خلاف
کرده اند در بند ازار و کمربند که از پشم اینها بافته باشند اکثر بر عدم جواز نماز در آن رفته اند
و بعضی مثل شیخ ابو القاسم در معتبر بجواز آن رفته اند و طریق احتیاط ظاهر است متن و همچنین
موی و پشم آن اما دو حیوان هست که گوشت آنها حرامست و با وجود این نماز در پوست و پشم
آن صحیح است یکی از آن دو حیوان خز است و آن حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمیماند حاشیه
و بعضی گفته اند خز مدبر است و بعضی بر آنند که سگ آبیست و حدیث صحیحی که شیخ از امام جعفر
صادق ع نقل کرده است دلالت واضحه بر آن دارد و ظاهر اینست که آنچه درین وقت در میان
مردم موسوم است و مردم پوستین میکنند خز مبحوث عنه نباشد و نماز در آن نتوان کرد چه
دو و میتماید که این از حیوان بحری باشد و از پشم آن چیزی بافته شود که آنرا جامه توان کرد
و از مصنف بالمشافهه شنیده شده است که این آن خز نیست و نماز درین نمیتوان کرد بهر
تقدیر بمحض اینکه مردم این را خز میگویند و فقها گفته اند که در خز خالص نماز میتوان کرد با
وجود اختلافی که در حقیقت خز کرده اند و هر کدام چیزی گفته اند نماز کردن و بصحت نماز
در آن فتوی دادن نهایت اشکال دارد و احتیاط مقتضی اجتناب از آنست و در مغشوش به وبر
خرگوش و روباه یعنی در جامه که پشم خز و پشم اینها بافته شده باشد که باهم بافته شده باشد بر خلاف شده
است که نماز در آن صحیح است یا نه و اصح عدم صحت نماز است و بعضی اجماع بر آن نقل کرده
اند متن و دیگری سنجاب است و بعضی از مجتهدین در پوست و پشم سنجاب منع نماز کرده اند حاشیه
و در خز خلاف نکرده اند اما در حقیقت خز که چه چیز است خلاف شده است چنانچه گذشت
متن و اما آن هفت امر که سنت است که تعلق برخت مصلی دارد اول آنکه پوشش نماز سفید
باشد حاشیه چه در حدیث از پیغمبر روایت شده است وارد است که البسوا خیر ثیابکم متن دوم
آنکه بهترین و پاکیزه ترین پوشیدنیهای اینکس باشد حاشیه بواسطه قول خدا تعالی
در قرآن مجید که خذوا زینتکم عند کل مسجد و حدیث پیغمبر که ان الله جمیل یحب ان

یحمل له و همچنان که دو نماز سنت شده است در غیر نماز سنت است بواسطهٔ حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که پیغمبر ص دیدند مردی را که موی سر او پراکنده و کرد آلوده و رختی که پوشیده بود چرکن بود فرمودند من الدین المتعه بئس العبد العبد القاذورة و درین باب احادیث بسیار وارد شده است متن سیم آنکه ممزوج بابریشم نباشد حاشیه بواسطهٔ روایتی که درین باب وارد است و همچنین است که در جامهٔ که سجاف یا بند هاء آن حریر محض باشد یا د و ما لا یتم فیه الصلوة حریر بمذهب جمعی که تجویز آن کرده اند نماز نکند و بر زن نیز سنت است که از پوشیدن جامهٔ ابریشمی در نماز احتراز کند بواسطهٔ آنکه در بعض احادیث نهی از پوشیدن آن در نماز مطلق واقعست و تخصیص بمرد نیافته و اقل مراتب نهی کراهت است حتی آنکه ابن بابویه نماز زن را در حریر جایز ندانسته است بواسطهٔ حدیثی که زراره از امام محمد باقر ع روایت کرده است که نهی عن لبس الحریر للرجال و النساء نهایتش چون حدیث مذکور معارض است ببعض احادیث مذکوره صحیحه در تخصیص حرمت بمرد اکثر علما با او موافقت نکرده اند و حمل آن بر کراهت کرده اند متن چهارم آنکه اگر سفید نباشد رنگ سبز نداشته باشد حاشیه پنجم آنکه مصلی دستار بر سر داشته باشد حاشیه بواسطهٔ آنکه در حدیث وارد است که رکعة من العمامة تعدل اربعا بغیرها متن ششم آنکه دستاری که در آن نماز میکند او تحت الحنک داشته باشد حاشیه بواسطهٔ حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که من تعمم و لم یتحلک فاصابه داء لا دواء له فلا یلومن الا نفسه یعنی کسی که بی تحت الحنک نماز کند چون به او دردی برسد که دوا نداشته باشد ملامت نکند مگر نفس خود را که کاری کرده است که مستوجب آن شده است و ابن بابویه آن را واجب دانسته است بواسطهٔ حدیث مذکور و چنانچه تحت الحنک در نماز سنت است در غیر نماز نیز سنت است که با تحت الحنک باشد خصوصا گاهی که بعضی سفر یا بقصد قضای حاجت از منزل بیرون آید چه در حدیث از امام جعفر صادق ع روایت شده است که آنحضرت فرمودند که ضمنت لمن خرج من بیته معتما تحت حنکه ان یرجع الیهم سالما یعنی من ضامنم که کسی که بقصد سفر یا سعی در قضای حاجت بر آید در دستار خود تحت الحنک داشته باشد که سلامت بمنزل خود عود کند و از آفات سفر محفوظ باشد و حاجت او بر آید متن هفتم در نعل عربی نماز کردن حاشیه بواسطهٔ حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که اذا صلیت فصل فی نعلیک اذا کانت طاهرة و همچنین سنت است که در حال نماز بوی خوش

بکار برد

بکار برد بواسطهٔ آنکه در حدیث وارد است که صلوة متطیب افضل من سبعین صلوة بغیر طیب متن و آن پانزده چیز که مکروه هست اول در جامهٔ مصور نماز کردن حاشیه اعم از آنکه صورت حیوان باشد یا غیر حیوان مثل اشجار و دیا حین و بعضی مخصوص دانسته اند کراهت را بصورت حیوان متن دوم بر جا نماز ابریشمی نماز کردن سیم در لباس سیاه حاشیه بواسطهٔ آنکه در حدیث وارد است که لباس اهل دوزخ است و ابن بابویه از پیغمبر ص روایت کرده است که لا تلبسوا لباس اعدائی فتکونوا اعدائی و مراد از آن لباس سیاه است متن مگر دستار و موزه که نماز کذاردن درین هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست حاشیه و در طاقیه و کلاه سیاه کراهت بیشتر است و شیخ ابو القاسم صاحب شرایع در معتبر گفته و نقل کرده است که در جامهٔ که بزعفران و معصفر رنگ کرده باشند و در جامهٔ سرخ نیز نماز مکروه هست و بعض احادیث دلالت بر آن دارد که در جامهٔ سیر رنگ هر رنگ که باشد نماز مکروه هست متن چهارم در رختی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز کردن حاشیه و همچنین مکروه است نماز در جامهٔ که باریک باشد نه بحدی که حاکی لون باشد که اگر حاکی لون باشد جایز نخواهد بود و همچنین مکروه است در عمامهٔ که تحت الحنک نداشته باشد و مرد را با دهن بند و زن را با نقاب گاهی که مانع قرائت نباشد که اگر مانع قرائت باشد حرام خواهد بود متن پنجم در رختی که بر بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن حاشیه و اگر در زیر پیراهن ازار بسته باشد مکروه نخواهد بود بلکه در کراهت بستن بالای پیراهن نیز نظر است چه احادیث صحیحه دلالت میکند بر آنکه بعض ائمه در ازاری که بالای قمیص بسته بودند نماز کرده اند و اگر مکروه میبود نمیکردند متن ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند حاشیه بواسطهٔ حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که از او سؤال کردند از شخصی که جامه خود را بعاریت دهد بکسی که مبدا که از نجاسات اجتناب نکند و بشرب خمر قیام مینماید بعد از آنکه به او باز دهد نماز میتواند کرد قبل از آنکه بشوید امام ع فرمودند لا تصل فیه حتی تغسله و چون کسی که این را روایت کرده است باز خود روایت کرده است جواز صلوة را در آن قبل از آنکه بشوید حمل کرده اند نهی مذکور را بکراهت متن هفتم نماز کردن در رخت شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند هشتم نماز کردن در دستی که در آن انگشتر آهن باشد حاشیه بواسطه آنکه از پیغمبر ص روایت شده است که لا یصل الرجل و فی یده خاتم حدید و از امام جعفر صادق ع روایت شده است که انگشتر آهن در

دست مکنید بواسطهٔ آنکه آن لباس اهل دوزخ است و همچنین مکروه هست نماز کردن در
انگشتری که در آن صورت حیوانی نقش شده باشد بواسطهٔ حدیثی که حماد از امام جعفر صادق ع
روایت کرده است که شخصی از آنحضرت سؤال کردند در انگشتری که در آن صورت مرغی نقش
کرده باشند حضرت فرمودند لا یجوز الصلوة فیه و بعض مجتهدین حکم بعدم جواز نماز در آن
کرده اند بواسطهٔ ظاهر این حدیث و باقی مجتهدین بواسطهٔ اجماع جواز بر آن حکم بکراهت کرده اند
والله اعلم متن نهم بدوز ردا نماز کردن حاشیه خصوصاً امام را که احادیث صحیحه به آن ناطق است
و مراد بردا توبیست که از دوکتف آویخته میشود متن دهم آنکه زن بدون کردن بند یا قلاده نماز کند داز
یازدهم آنکه خلخال در پا داشته باشد که صدا کند حاشیه اگر صدا نکند مکروه نیست و شیخ زین
الدین در شرح نفلیه حکم بکراهت را مخصوص بزن دانسته است و از امام جعفر صادق ع نقل
کرده است کراهت پوشیدن آن را مطلقاً خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و با وجود روایت
مذکور وجه تخصیص بزن ظاهر نیست متن دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن حاشیه مکروه ت
حرب که مکروه نیست و این حکم مشهور است اما مستندی از حدیث ندارد متن سیزدهم آهن ظاهر با
خود داشتن حاشیه مثل شمشیر برهنه یا کارد برهنه که اگر در غلاف باشد مکروه نخواهد
بود و کراهت را معلل ساخته اند به اینکه حلیهٔ اهل جهنم است متن چهاردهم نماز کردن مرد در جامهٔ
زرد و سرخ پانزدهم اشتمال صما یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن
حاشیه و ما پنج چیز دیگر را که در لباس مصلی مکروه است و مصنف رحمه الله ذکر آن نکرده اند
ذکر میکنیم اول نماز کردن با زری که صورت حیوانی یا درختی بر آن نقش کرده باشند خصوصاً
گاهی که در وقت نماز نقش مذکور ظاهر باشد یا در مذکور پیش روی او گذاشته باشد و اگر
چه با او نباشد دویم نماز کردن گاهی که دهن بسته باشد بی آنکه مانع قرائت و گفتن اذکار واجبی
باشد چه بر آن تقدیر حرام خواهد بود و نقاب انداختن زن در پیش رو همین حکم دارد یعنی مکروه است
سیم نماز کردن در جامهٔ که بر بالای آن پوست روباه یا خرگوش و غیر آنها از حیوانات غیر مجوز
الصلوة پوشیده شده باشد بواسطهٔ احتمال بقای چیزی از موی آن بر جامه چهارم نماز کردن
در جامهٔ که آلوده بنجاست معفوعنه باشد مثل قروح و جروح و خون کمتر از درهم بغلی و غیر آن
پنجم نماز کردن در جامهٔ که در آن خضاب ریش یا دست کرده باشد بواسطهٔ آنکه روایت شده است
از امام جعفر صادق ع که از او پرسیدند از مردی که نماز کند و بر او از رنگ خضاب چیزی باشد

حضرت فرمودند لا یصلی و بزن نیز مکروه هست که در وقت خضاب نماز کند متن مبحث دویم
در بیان احکام مکان نماز حاشیه بعضی مکان نماز را برین وجه تعریف کرده اند که عبارت از
جائیست که مصلی در حال نماز بر آن قرار داشته باشد یعنی سنگینی بدن او بر آن باشد و اگر
چه بواسطه و وسایط باشد و آنجا ملاقی رخت و بدن مصلی باشد و آنچه در حال سجود ما بین
جبهه و زانوهای او واقع شود که جمیع آنها بنابرین تعریف میباید غصبی نباشد و برین لازم می
آید که اگر بدن یا رخت مصلی ملاقی دیوار غصبی باشد نماز او باطل باشد هر چند زمینی که بر آن
قرار گرفته غصبی نباشد و همچنین ما بین جبهه و زانوهای او جامه یا چیزی غصبی گذاشته شده
باشد در مکان غصبی نماز کرده خواهد بود و این هر دو محل نظر است پس بهتر در تعریف آن اینست
که عبارت از فضائیست که بدن مصلی در حال قیام و جمیع احوال نماز در آن فضا باشد و جائی
که قرار مصلی یعنی که گذشت در حال قیام و در حال تشهد و سجود بر آن باشد و اگر چه بواسطه
و وسایط باشد مثل آنکه در بالاخانه طبقهٔ اول یا دویم یا سیم مثلاً نماز کند آنچه در شیب قرارگاه او باشد
تا زمینی که بنای عمارت بر آنست مکان او است میباید هیچ کدام غصبی نباشد و همچنین اگر بر فرش
اول یا دویم یا سیم مثلاً نماز کند هیچکدام از فروش میباید که غصبی نباشد تا نماز صحیح باشد
متن بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت
امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطلست حاشیه
در این مسئله کسی از علما خلاف نکرده است مگر در صحرای غصبی که از زراعت و عمارت خالی باشد
که سید مرتضی تجویز کرده است که در آن نماز گذارند بواسطهٔ آنکه چون قبل از آنکه مغصوب شود
همه کس را به اذن فحوی یا شاهد حال بر آن نماز جایز بود بعد از غصب نیز میباید بحکم استصحاب
نماز صحیح باشد و این استدلال ضعیف است بواسطهٔ آنکه حکم استصحاب در مادهٔ جائیست
که نصی یا اجماعی بر خلاف آن نباشد و آنجا نص شارع و اجماع علما واقع است که در مکان مغصوب نماز
صحیح نباشد و بر صحرای مذکور امکان مغصوب صادق است پس نماز صحیح نباشد و غصبی که مانع صحت
نماز است اعم از آنست که عین ملک غصبی باشد یعنی بتعدی و عنف از مالک انتزاع شده باشد یا منفعت
آن غصب شده باشد مثل آنکه بتعدی و عنف از مالک به اجاره یا بعاریه گرفته شده باشد یا بی
اذن مالک در منزل او در آمده باشد یا او در سکنی شریک شده باشد و در مکان مغصوب خواه
غصب عینی باشد و خواه غصب منفعت اگر مالک اذن بدهد همه کس میتوانند نماز کرد حتی غاصب

نهایتش اگر اذن اختصاص بجمعی داشته باشد صحت نماز مخصوص ایشان خواهد بود و اگر عام
باشد همه کس نماز میتواند کرد بغیر از غاصب که نماز او صحیح نیست تا بخصوص او از صمیم قلب اذن
ندهد و نماز کسی در مغصوب صحیح نیست که عالم بغصبیت آن بوده باشد و عمدا به اختیار در
آن نماز کند که اگر عالم به آن نباشد یا علم داشته باشد اما در وقت نماز فراموش کند نکرده باشد
اما در آنمکان محبوس باشد یا در برآمدن از آنمکان مظنه نقصان بدنی یا عرضی یا مالی بوده باشد
که نماز او در آنمکان صحیح خواهد بود و چون بعد از نماز عالم بغصبیت شود یا غصبیت بیاد او آید
یا از جنس نجاست باید اعاده آن نماز در کار نخواهد بود مگر آنکه وقت نماز باقی باشد که درین صورت
خلاف شده است و بعضی اعاده را واجب دانسته اند و اگر وقت نماز تنگ شود و داند که بعد از
بیرون آمدن انقضا وقت نمی ماند که یکرکعت نماز تواند کرد بر او واجبست که احرام نماز بسته در
شروع در بیرون رفتن کند و مشغول بنماز میرفته باشد تا بمکان مباح برسد رکوع و سجود را بایما
بسر کند چه رکوع و سجود لبث را لازم دارد و لبث در مکان غصبی جایز نیست و اگر به اذن مالک
شروع در نماز کرده باشد و در اثنای نماز مالک امر بخروج از آن مکان کند چند احتمال در آن راه
داده اند اول آنکه اگر وقت باقی باشد نماز را قطع کند و بیرون آمده نماز کند دویم آنکه چون وقت
شروع ماذون بوده است التفات بحرف او نکرده نماز را تمام کند و بیرون رود سیم آنکه همان مشغول
بنماز باشد و شروع در بیرون آمدن کند چهارم آنکه اگر وقت وسعت داشته باشد قطع کند و الا
مشغول بنماز بوده بیرون آید پنجم آنکه اگر به اذن صریح شروع در نماز کرده است التفات بحرف او
نکرده چنانکه مذکور شد نماز را اتمام کند و اگر به اذن فحوی یا شاهد حال شروع کرده باشد قطع کند
و در بیرون نماز کند اگر وقت باشد و الا مشغول بنماز بوده بیرون آید و رکوع و سجود به اشاره و بعض
شراح جعفریه معاصر مصنف اختیار وجه آخر را بشیخ علی نسبت داده اند و بحسب ظاهر بهتر از
این وجوه مینماید والله اعلم و اگر به بیرون آمدن مشغول نشود و در آنمکان باشد تا نماز تمام شود نماز او
باطل خواهد بود و جاهل مسئله درین باب معذور نیست یعنی کسی که نداند که در مکان غصبی
نماز جایز نیست و نماز کند چون عالم شود بر او واجبست که هر نماز که در ایام جهل کرده است اعاده
کند متن مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز کند صحیح نیست
و رخصت چهار نوع است اول رخصت صریح مثل آنکه مالک بگوید که در منزل من نماز بکن
دویم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید امروز در منزل من باش سیم رخصت فحوی مثل آنکه بمهمانی

خود آورد حاشیه در تمثیل اذن فحوی به آوردن بمهمانی علی الاطلاق محل نظر است چه گاه باشد
که مقصود مالک محض ضیافت باشد و راضی بنماز کردن نباشد مثل آنکه مخالف مذهب باشد
و راضی نباشد که کسی در خانه او بر خلاف مذهب او نماز کند یا مخالف مذهبی داخل مهمانان
او باشد و او را از و تقیه باید کرد و امثال این پس می باید سوای طلب بمهمانی قرینه دیگر باشد که
از آن ظاهر باشد که او در نماز او مضایقه نیست تا اذن فحوی او را حاصل باشد متن چهارم رخصت
شاهد حال حاشیه در دلالت شاهد حال لازم نیست که علم بمالک حاصل باشد بلکه نماز میتواند
کرد هر چند نداند مالک آن کیست و همچنین اگر مالک طفل یا یتیم باشد چه اذن ولی بمنزله اذن اوست
و شاهد حال دالست بر اذن ولی و مفروض اینست که از نماز در آن ضرری به آن ملک نمیرسد و ولی
اگر خواهد اذن صریح میتواند داد و شاهد حال دالست بر اذن او پس حکم ماذون داشته باشد بلی
بعضی گفته اند وصی طفل بی رعایت غبطه طفل اذن نمیتواند داد بلکه خود نماز نمیتواند کرد پس در
اینصورت برین قول اذن شاهد حال کافی نیست تا آنکه غبطه یتیم در آنست متن و آن در مثل صحرا و حمام
و کاروانسرا است که حال شاهد است به آنکه مالک بنماز کردن در آن راضی است حاشیه
در مکان ماذون بهر یک از اقسام اربعه اذن که مذکور شد به اجماع نماز صحیح است و همچنین در
مکان مملوک خواه ملک عین باشد که بخریدن و هبه یا میراث یا مهر یا اجرت عمل به او منتقل شده
باشد و خواه ملک منفعت باشد مثل آنکه به اجاره گرفته باشد یا صاحب عین منفعت آن را تا
مدت خاص تملیک او کرده باشد یا در عوض اجرت عمل به او داده باشد و امثال آن از وجوه
تملیک و همچنین در بطلان نماز در مکانی که یکی از این اقسام اذن نشده باشد و عین یا منفعت
او ملک آن نباشد کسی خلاف نکرده است متن دویم آنکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتی که نجاست آن
ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند اگر چه خون کمتر از درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد
و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است حاشیه بنابر قول اکثر مجتهدین و سید مرتضی
طهارت جمیع مکان مصلی را شرط میداند و نماز در مکان نجس مطلقا باطل میداند و اگر چه خشک
باشد و سرایت نکند و ابو الصلاح و بعضی دیگر اشتراط طهارت را مخصوص مواضعی دانسته اند
از مکان که اعضای سبعه که واجبست که در حال سجود بر زمین گذاشته شود بر آن گذاشته
میشود و در غیر آن مواضع طهارت را مطلقا شرط نمیدانند و تجویز نجاست کرده اند گاهی که متعدی
نباشد اما اگر نجاست مکان بطریقی باشد که در حال نماز سرایت نکند ببدن یا رخت مصلی

بحدی که معفو نباشد هیچکس خلاف نکرده است درانکه نماز در آن مکان صحیح نیست واگر نجاست
که مکان آن احتمال دارد ویقین نداند که قبل از رسیدن عضو به آن زایل شود خواهد شد واحرام
نماز به بندد نماز او باطلست واگرچه وقت رسیدن عضو به آن زایل شود ونجاست سرایت
ببدن یا رخت او نکند بلی اگر نجاست متعدی معفو باشد مثل انکه کمتر از درهم بغلی باشد یا تعدی
برچیزی کند که پوشیدن نجس آن در نماز معفواست مثل تکه وقلنسوه وامثال آن اگرچه اکثر بر
عدم جواز نماز در آن رفته اند چنانچه در کتاب مذکور است وشیخ فخر الدین نقل اجماع بر آن کرده
اما شیخ شهید در ذکری وجمع دیگر حکم بجواز کرده اند واجماع منقول را مخصوص بنجاستی دانسته اند
که معفو نباشد وهمچنین خلاف نشده است درانکه موضع سجود که جبهه بر آن گذاشته میشود میباید
پاک باشد وبر موضع نجس سجده درست نیست واگرچه خشک باشد وسرایت کننده نباشد
نهایتش درین خلاف شده است که اگر بعضی از موضعی که جبهه بر آن گذاشته میشود سجده واجب
محقق میشود آیا نماز صحیح است یا نه شیخ علی در شرح قواعد ظاهر صحت را دانسته بواسطه عدم
تحقق امری که منافی نماز است والله اعلم منه مگر جای سجده که اگر آنجا نجس باشد نماز در آن صحیح
نیست هرچند آن خشک باشد ونجاست آن ببدن ورخت مصلی نرسد اما آن چهار چیز سنت
که تعلق بمکان نماز دارد اول انکه کل مکان نماز طاهر باشد حاشیه بواسطه برآمدن از عهده
خلاف چه سید مرتضی وجمع دیگر چنانچه گذشت طهارت جمیع مکان مصلی را در صحت نماز
شرط میدانند وتخصیص بموضع جبهه نکرده اند منه ره دوم انکه مکان پیشانی در بلندی وپستی با مکان
ایستادن برابر باشد یا انکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست تر باشد حاشیه واجبست که
موضعی که در وقت سجده جبهه بر آن گذاشته میشود زیاده از قدر چهار انگشت بهم متصله انگشتان
مستوی الخلقه بلندتر وپست تر نباشد که اگر زیاده باشد نماز باطل خواهد بود چه تفاوت بقدر
چهار انگشت را جمیع فقها تجویز کرده اند ومستند ایشان حدیثی است که از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که از او سوال کردند از سجود بر زمینی که موضع سجده بلندتر باشد از موقف فرمودند
که اذا کان موضع جبهتک مرتفعا عن موضع قدمیک قدر لبنة فلا باس وقدر لبنة متعارف محل
ورود حدیث مذکور که مدینه طیبه است زیاده بر چهار انگشت نبوده است ولهذا زیاده بر
آن را تجویز نکرده اند وشیخ شهید تصریح کرده است که همین مقدار بلندی وپستی موضع جبهه وموقف
معتبر است که اگر زیاده از چهار انگشت مضمومه پست تر باشد نماز باطل خواهد بود وگفته اند

که اگرجبهه

که اگر جبهه بر موضعی نهاده شود که زیاده بر چهار انگشت بلندی داشته باشد واجبست که
سر را بردارد وبر جائی گذارد که مساوی موقف باشد یا تفاوت بچهار انگشت وکمتر از آن باشد
که درینصورت توهم تعدد سجده که مبطل نماز است نمیشود بواسطه انکه گذاشتن اول چون
جبهه بحد معتبر شارع نرسیده است در عداد سجده نیست واگر جبهه بر چیزی گذاشته شده
باشد که سجده بر آن جایز نیست مثل ماکول وملبوس گاهی که موضع سجده مساوی موقف باشد
سر برداشتن وبر ما یصح السجود علیه گذاشتن جایز نیست بواسطه انکه تعدد سجده لازم می آید
پس میباید پیشانی بر زمین کشانید تا جبهه بجائی برسد که سجده بر آن صحیح باشد چنانچه به آن
ناطق است حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که آنحضرت فرمودند که اذا
وقعت جبهتک علی نبکة فلا ترفعها ولکن جرها علی الارض ونبکه بنون وبای یک نقطه زیر
وفتح هر دو زمین پست وبلند است منه سیم انکه برابر مصلی ستره باشد حاشیه که کسی از پیش نماز او
نگذرد وفکر او بواسطه مشغول شدن به آن از خضوع که در نماز مطلوبست باز نه ایستد منه
ومراد بستره آنست که دیواری یا حایلی در قبله مصلی باشد که میانه مصلی وآن پیش از دو ذرع یا
سه ذرع دست نباشد واگر عصائی در برابر باشد هم کافیست حاشیه یا چوبی که بلندی او
یک گز به گز دست باشد یا ستری در پیش نماز ایستاده کند واگر میسر نشود وبعرض بگذارد کافیست
وبعضی گفته اند اگر عصائی باشد که در سر آن آهن سر تیزی باشد ودر زمین نصب کند بهتر است
وسنگی یا کوه خاکی که نهاده شود سنت بعمل می آید واگر هیچکدام میسر نشود خطی که کشیده شود
بجای آن میتواند کرد واز پیغمبر ص روایت شده است که نماز کردن وقلنسوه خود را پیش نماز گذاشت
وستره که امام کرده باشد از برای ماموین کافیست وایشان را ستره دیگر در کار نیست منه چهارم
انکه نماز واجب در مسجد گذارده شود حاشیه خصوصا نماز یومیه را وافضل آنست که در مسجد
گذارند تا متهم بترک نماز نشوند خصوصا گدخانه نزدیک در مسجد داشته باشند چه در حدیث
وارد است که لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد وبواسطه مداومت پیغمبر ص بر آن ونمازهای نافله
خصوصا نوافل شب افضل آنست که در خانه گذارده شود بواسطه نجات از در افتادن ریا که
بدترین مفاسد است منه خصوصا در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر ص ودر حدیث آمده که ثواب یک نماز
در مسجد الحرام حاشیه که در مکه است وخانه کعبه در میان آنست منه برابر ثواب صد هزار نماز است
وثواب یک نماز در مسجد پیغمبر ص حاشیه که در مدینه طیبه واقع است وبنای آن در زمان پیغمبر

واقع شده است متن برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی حاشیه که در
قدس خلیل واقع است و اول قبلهٔ مسلمانان بوده متن و مسجد کوفه که برابر ثواب هزار نماز است
و در مسجد جامع برابر صد نماز است حاشیه که در مسجد قبیله کذارده میشود یعنی مسجدی
که مخصوص قبیلهٔ از قبایل باشد که همان مردم آن قبیله در آن نماز کذارند برابری به بیست و پنج نماز
میکند که در خانه کذارند متن و در مسجد بازار برابر دوازده نماز است اما نزد در خانه افضل است
از نماز او در مسجد و نماز او در خانهٔ اندرونی افضلست از نماز او در خانهٔ بیرونی و نماز او در ایوان
منزل افضلست از نماز بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است بر بامی که فصیل ندارد حاشیه
و بعضی روضات مقدسهٔ پیغمبر ص و ائمه علیهم السلام را نیز این حکم داده اند و نماز در بالای سر
ایشان افضل دانسته اند چنانچه در شرح نقلیه مذکور است متن و اما آن بیست و هفت امر مکروه
که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اندرون حمام کذاردن حاشیه و ابو الصلاح و بعضی دیگر
جواز آن رفته اند و در بطلان نماز تردد کرده اند و بعضی مسلخ حمام را در این حکم مثل حمام دانسته اند
و نماز در مسلخ را نیز مکروه میدانند و بعضی در مکروه بودن نماز در حمام نیز توقف کرده اند بواسطه
حدیثی که بطریق صحیح از امام موسی ع روایت شده است که از آنحضرت پرسیدند از نماز در حمام
امام ع فرمودند اذا کان نظیفا فلا باس و ظاهر حدیث دال بر عدم کراهت نمایش چون ابو الصلاح
قایل بعدم جواز شده است و احتمال بطلان نماز را داده اصح آنست که در کتاب متن اما در خانه
کن حمام و در بام حمام مکروه نیست حاشیه در این حکم که در بام حمام مکروه نیست کسی خلاف
نکرده است چنانکه در مدارک تصریح به آن شده متن دوم در کشتی نماز کذاردن هرگاه قدرت
بر بیرون رفتن داشته باشد حاشیه گاهی که کشتی ایستاده است و قرار او در نماز در
آن ممکن باشد و اگر کشتی در رو باشد و قرار کرفتن او ممکن نباشد و قدرت بر بیرون آمدن داشته
باشد واجبست که بیرون آید و در زمین خشک که بر آن قرار توان کرفت نماز کند و اگر بیرون
نیاید و همچنان با عدم قرار نماز کند نماز او باطلست متن سیم در اندرون خانهٔ کعبه نماز واجب کذاردن
حاشیه و همچنین بر بام خانهٔ کعبه و بعضی نماز واجب را در اندرون خانهٔ کعبه و بر بام خانهٔ کعبه
حرام دانسته اند بواسطهٔ آنکه خدا تعالی فرموده است فولوا وجوهکم شطره یعنی چون نماز کنید
روی خود را بجانب کعبه کنید و کسی که در درون خانهٔ کعبه باشد یا بر بام خانه روی او بجانب
خانه نیست بلکه در نفس خانه است و بواسطهٔ آنکه اجماع منعقد است بر آنکه نماز کسی که پشت

بعله کند

بقبله کند باطلست و کسی که در درون خانه کعبه نماز میکند بهر جانب که نماز کند صادق است
رو که پشت بقبله نماز کرده است و بعضی احادیث نیز دلالت دارد بر عدم جواز آن نمایش
هر دو دلیل اول مدخولست و حدیث محمول بر کراهت اما احتیاط تقاضای اجتناب از آن میکند
متن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز کردن که در برابر مصحفی کشاده باشد یا کتابی
یا کاغذی نوشته بشرط آنکه خط آن نمایان باشد حاشیه خواه مصلی سواد داشته باشد و خواه
نداشته باشد و بعضی که سواد قرآن را بر کراهت شرط کرده اند وجهی ندارد بواسطهٔ آنکه در حدیث
از امام جعفر صادق ع روایت شده است که از آنحضرت پرسیدند روا بودن نماز کاهی که در برابر
مصحف باشد حضرت فرمودند لا یعنی خوب نیست کفتند اکرچه در غلاف باشد فرمودند بلی
و بنا بر این تقیید بکشاده که در کتاب است و بمفتوحه که در شرایع و غیر آن شده است وجهی ظاهر
نمایش چون در استحباب و کراهت اعمال مقید بر مسند معتمد نشده اند و به اندک قرینه حکم کرده اند
این حکم نیز از آن قبیل باشد میتواند بود و چون نظر کردن در آن باعث شغل خاطر به آن میشود حکم بکراهت
کرده اند و در مدارک سید ان الحاق را احسن دانسته و الواقع ایضا کذلک و شرطی که مصنف رحمه الله
کرده اشعار فی الجمله بر آن دارد متن و مسند آن ظاهر نیست و ابو الصلاح و بعضی از مجتهدین نماز کسی را
که در پیش قبلهٔ او مصحفی کشوده باشد جایز ندانسته اند و در باطل بودن نماز او تردد کرده اند و این مذهب
ضعیفست متن پنجم در جائی که در برابر چراغی یا آتشی افروخته باشد حاشیه بواسطهٔ مشابهتی
که بفعل آتش پرستان بهم میرساند و بعضی جایز ندانسته اند و این قول نادر و شاذ و ضعیفست
متن ششم در جائی که در برابر وی خوابیده باشد هرچند محرم باشد و پشت او بجانب مصلی باشد
هفتم در جائی که شخصی رو برو باشد حاشیه چه شباهت پیدا میکند بکسی که سجده او میکرده
باشد و شغل دیدن او باز میدارد مصلی را از توجه نماز متن هشتم در جائی که سلاحی بی غلاف در برابر
باشد حاشیه بواسطهٔ نهی صادق ع از نماز کردن در جائی که آهن مکشوف در برابر باشد متن نهم در
خانه که مجوسی در آنجا باشد حاشیه یعنی مسکن خود ساخته باشد بواسطهٔ عدم اجتناب ایشان از
نجاست و اکر خواهند کراهت بر طرف شود آب پاک بر زمین او بپاشند و نماز کنند و بعضی کفته اند صبر
کنند که آن آبی که پاشیده خشک شود و نماز کنند و این حرف خالی از قوتی نیست متن اما در خانه که
یهودی یا نصرانی باشد مکروه نیست نماز کردن در آن حاشیه و همچنین مکروه نیست در بیع و کنایس
که معبد نصاری و یهود است چنانچه حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی مکروه دانسته اند و دلیل

ایشان مدخولست نهایتش سنتست که چون خواهند نماز کنند اول موضع نماز را پاره آب
بپاشند بواسطهٔ حدیث صحیح بر آن نه بواسطهٔ رفع کراهت متن دهم در خانه که در آن سگ باشد
حاشیه چه روایت شده است از صادق ع که پیغمبر ص فرمودند که جبرئیل ع بمن گفت ما معشر
ملائکه داخل نمیشویم در خانه که در آن سگ باشد و در خانه که صورت حیوانی باشد متن یازدهم
در جائی که دری گشاده در برابر باشد حاشیه یا انسانی روبرو باشد این مذهب ابو الصلاح است
و مستند آن ظاهر نیست متن دوازدهم در گورستان نماز کردن حاشیه بی آنکه حائلی میان او و قبر
باشد که اگر حائلی باشد یا ده گز شرعی فاصله میان او و قبر بوده باشد مکروه نخواهد بود و فرق
نیست میان آنکه قبر در برابر قبله باشد یا در جانبین یا در عقب باشد و همچنین فرق نیست میان آنکه
قبور متعدد باشد یا یک قبر باشد و شیخ مفید ره نماز را نزدیک قبر بی حائلی و اگرچه عصائی باشد
یا بقدر چهار انگشت بلندی داشته باشد یا بر قبر جامه پوشیده باشد جایز نمیداند و اگرچه قبر
امام معصوم باشد بواسطهٔ آنکه در حدیث منع از آن بلفظ لا یجوز ذلک واقعست و این صریحست
در عدم جواز و اصح کراهتست بواسطهٔ ورود بعض احادیث صحیحه معارض آن متن سیزدهم در جائی که چهار
پایان بسته میشود مثل طویله و مانند آن هرچند چهارپایان در آن نباشند حاشیه بواسطهٔ
کثافت فضلات ایشان و در مرابض غنم یعنی جائی که گوسفند را میخوابانند مکروه نیست
اگرچه شیخ شهید در نفلیه از مواضع مکروهه شمرده اند اما شیخ ابو القاسم در شرایع میگوید
لا باس بمرابض الغنم و سید در مدارک بلا تکره الصلوة فیها تعبیر از آن کرده است و بر طبق آن حدیثی
از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند از مرابض غنم حضرت فرمودند
که صلّ فیه و این صریحست در عدم کراهت و در حدیث دیگر که شارح نفلیه در شرح نفلیه
نقل کرده است واقع است که لا باس بالصلوة فی مرابض الغنم و ظاهر این دال بر عدم کراهتست
و مستند شیخ شهید ره در حکم بکراهت ظاهر نیست والله اعلم متن چهاردهم در خانه که مست کننده باشد
حاشیه بواسطهٔ آنکه در حدیث وارد است که لا تصلّ فی بیت فیه خمر او مسکر و چون اجماع بر جواز
آن منعقد است نهی که در حدیث وارد است بر نهی تنزیهی حمل کرده حکم کرده اند بکراهت و ابن بابویه
مستند بظاهر حدیث مذکور شده نماز را در خانه که در آن شراب یا مسکری باشد جایز ندانسته است
با آنکه شراب و سایر مسکرات مایعه را پاک میداند متن پانزدهم رو بروی خرمن گندم هرچند آنرا اکل
کرده باشند حاشیه بواسطهٔ آنکه در حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است نهی از آن

واهمه

واقع شده و گویا بواسطهٔ حرمتی باشد که گندم را میان حبوب دیگر هست والله اعلم متن شانزدهم
در خانه که اکثر اوقات در آنجا آتش میسوزد مثل تون حمام و مطبخ هرچند که در وقت نماز از
آتش خالی باشد حاشیه چه بین مشابهت آتش خانهای مجوس و آتش پرستان که هرگز از آتش خالی
نمیباشد نهایتش بر بام آتش خانه های مجوس و آتش پرستان و غیر آن از موضعی که در کتاب مذکور است
نماز مکروه نیست و کراهت مخصوص اصل خانه است بواسطهٔ شباهتی که به آتش پرستی دارد
متن هفدهم آنکه مرد جائی نماز کند که در پهلوی او یا مقدم بر وی زنی نماز کند خواه محرم باشد و خواه
نامحرم هرگاه میانهٔ ایشان حائلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد اما اگر زن
در پس سر مرد باشد کراهت برطرف میشود و احتیاج بحائل یا دوری بقدر ده ذرع نیست
و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم تکبیر احرام گویند و الا
نماز آنرا که تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا
مقدم بر مرد نماز گذارد و حائل یا دوری ده ذرع نباشد هشتدهم نماز گذاردن بر آن خاکی
که مورچها در آن موضع از سوراخ خود بیرون می آرند حاشیه بواسطهٔ احتمال آنکه آزار
ایشان بمصلی برسد و یا آزار مصلی به ایشان برسد و بعضی کشته شوند متن نوزدهم در جائی که
حیوانات را در آنجا ذبح میکنند بیستم در شوره زار نماز کردن حاشیه بواسطهٔ آنکه در حال
سجده جبهه خوب قرار نمیگیرد که اگر زمینی در آن بوده باشد که سجده در آن نتوان کرد مکروه
نخواهد بود و بهمین سبب بر بالای ریگ روان و زمین گل و روی برف نیز مکروه شده است متن
بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن بیست و دویم در گذرگاه آب هرچند آنجا آب نباشد حاشیه بواسطهٔ
آنکه در اثنای نماز شاید آب بیاید و خشوعی که در نماز مطلوبست از و برطرف شود متن بیست و سیم
بر روی ریگ روان نماز کردن بیست و چهارم در جاده راه نماز کردن حاشیه و شیخ مفید و ابن بابویه
بر عدم جواز آن رفته اند و فرق نیست میان آنکه گمان آمد نکسی به آن راه بوده باشد یا نبوده
باشد و میان آنکه شارع عام باشد یا بند رفت بر آن روند نهایتش کراهت یا حرمت مخصوص
جاده است و در زمین ما بین دو جاده و در کنار جاده مکروه نیست متن بیست و پنجم در زمینی که شقایق
روییده باشد بیست و ششم در خانه که مصور باشد حاشیه بشرطی که در دیوار برابر قبله صورت
کشیده شده باشد و اگر در برابر قبله صورت نباشد و در جانب راست یا چپ یا بر سقف صورت
کشیده شده باشد مکروه نخواهد بود و همچنین اگر در پرده یا جامه بر دیوار گرفته شود که صورت

نماید دفع کراهت میشود بواسطهٔ آنکه در حدیث بطریق صحیح از امام محمد باقر ع روایت شده
که شخصی از آنحضرت پرسید که روا هست مرا که نماز کنم و در برابر من صورتی چند در دیوار
کشیده شده باشد و نظر من در حال نماز بر آن می افتاده باشد امام ع فرمودند لا اطرح علیها ثوبا
ولا باس بها اذا کانت عن یمینک و شمالک و خلفک و تحت رجلک او فوق راسک وان کانت فی
القبلة فالق علیها ثوبا و صل متن بیست و هفتم در جائی که شتران میخوابند هر چند از شتر خالی باشد
حاشیه چون در حدیثی که اماکن مکروهه مذکور است جای خوابیدن شتران جدا مذکور است
و مرابط خیل و بغال و حمیر مصنف نیز جدا ذکر کرده است والا ذکر مکروه سیزدهم که گذشت معنی او
ذکر این بود و در سبب کراهت آن گفته اند که بواسطه آنکه ماوای شیاطین است و ابو الصلاح ره اینجا
نیز حکم بعدم جواز کرده است و همچنین مکروه هست نماز در طهارت خانه کردن و در جائی که دیوار
طهارت خانه که از آن ترشح نجاست یا بنجاست ظاهر باشد و در برابر رو باشد بواسطه نهی صادق ع
از آن و نیز مکروه هست نماز کردن با دستمالی که بعضی از آن پاک باشد و بعضی نجس باشد حمل
آن بر مصلی نباشد مثل آنکه بر زمین افتاده یا محمول کس دیگر باشد نماز به آن صحیح است و اگر چه
انجاز آن نجس باشد بحرکت او در نماز حرکت میکرده باشد و همچنین دستارگاهی که طرف آن نجس
باشد محمول بر مصلی نباشد و جامه و ازاری که دامن او نجس باشد و حمل آن بر مصلی نباشد چنانچه
در شرح نفلیه مذکور است متن فصل در احکام مساجد بدانکه مسجد بنا نهادن و عمارت کردن
ثواب عظیم دارد حاشیه قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الآخر متن
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که هر کس مسجد بنا کند خدا تعالی جهت او در بهشت
خانه بنا کند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است حاشیه سنت است که مسجد
مکشوف ساخته یعنی در زیر سقف نباشد که باران بهمه جای او تواند رسید چه بطریق صحیح
روایت شده است که از امام جعفر صادق ع سؤال کردند از کراهت مساجد مسقفه امام ع
فرمودند بلی مکروه هست نهایتش بطریق حسن دیگر هم از امام جعفر صادق ع نقل شده است که
پیغمبر ص مسجدی بنا کردند مکشوف و چون اصحاب آزار بسیار از تابش آفتاب و شدت گرما یافتند
گفتند آیا ممکن است که سایه سری درین مسجد ساخته شود و ما ازین آزار خلاص شویم حضرت رسالت
فرمودند بلی ممکن است و امر کردند که شاخی چند از درخت خرما آوردند و برپا کردند و پاره چوب
بر بالای آنها تعبیه کردند که مردم را سایه شود بعد از آن فصل باران شد و از همه جا آب میچکید و

و مردم را تشویش میداد باز گفتند آیا میتواند بود که پارهٔ گل بر بالای او بیندازند که مانع چکیدن
باشد و بفراغت نماز توانیم کرد حضرت فرمودند بلی میتواند بود و مقرر داشتند که سقف آن را به
گل اندودند و بر آن وجه بود تا پیغمبر ص در حیات بودند و شیخ شهید ره در ذکری انداوی این حدیث
گفته است شاید که کراهت سقف که در بعض احادیث واقع شده است نسبت بعض بلاد
ذی عرض باشد که آفتاب از سمت الراس ایشان بسیار دور باشد و اکثر اوقات در مساجد ایشان
سایه باشد یا نسبت بعض اقسام مسقف باشد مثل آنکه بگچ و سنگ و آجر بسته شود که ابا از آن
که آنچه صرف آن میشود اولی آنست که صرف توسعهٔ مسجد کنند و در آن بچوب و نی و امثال آن
اکتفا نمایند والا بسیار است که حاجت به آن می افتد که مسجد مسقف باشد چه در اواسط ایام
تابستان و وقت شدت گرما و در ایام برف و باران هرگاه مسجد مکشوف باشد نماز در آن نهایت
تعسر پیدا خواهد کرد که از جانب شارع تکلیف به آن کمتر واقع میشود متن بدانکه چهل امر بمسجد
تعلق دارد دوازده امر سنت و هفت امر مکروه و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول آنکه بنای
مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد حاشیه اما آنکه بسیار بلند نباشد جهت آنکه بر خانهای
مردم مشرف نباشد و روایت است که مسجد پیغمبر ص بقدر قامت آدمی بلندی داشت متن دوم آنکه طهارت
خانه مسجد را نزدیک بدر مسجد بسازند حاشیه نه در مسجد بواسطهٔ آنکه از پیغمبر ص نقل شده است
اجعلوا مطاهرکم علی ابواب مساجدکم و این در ابتدای مسجد ساختن است اما بعد از آنکه مسجد ساخته
شد در وسط مسجد ساختن حرام خواهد بود چنانچه گذشت که ازالهٔ نجاست در مسجد واجب است
متن سیم آنکه شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون می آید
پای چپ را چهارم آنکه پیش از داخل شدن مسجد ملاحظهٔ کفش خود کند که نجس نباشد حاشیه
چه در حدیث وارد است که تعاهدوا نعالکم عند ابواب مساجدکم یعنی چون بدر مسجدهای
خود برسید بخاطر آورید کفشها و نعلینهای خود را که مبادا ملوث بنجاست باشد متن پنجم آنکه در وقت
داخل شدن مسجد ابتدا دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی رسول الله و صلوات الله و صلوات
ملائکته علی محمد و آل محمد والسلام علیهم و رحمة الله و برکاته رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک
حاشیه و در بعض روایات برین وجه منقول است که بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله و برکاته اللهم صل علی محمد و آل محمد وافتح لنا ابواب رحمتک واجعلنا من عمار مساجدک جل ثناء
وجهک و وجه اینجا بمعنی ذات است مجازا متن ششم آنکه در وقت بیرون آمدن این همین دعا بخواند هفتم

بر وضو بودن در وقت داخل شدن هشتم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد
حاشیه و نیت چنین کند که دو رکعت نماز تحیت مسجد میکنم سنت تقرب بخدا متن نهم اکثر اوقات
در مسجد تردد کردن حاشیه بواسطهٔ نماز و عبادت نه بواسطهٔ کارهای دنیائی متن و مسجد را
خوشبوی گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا بجای آوردن و صلوات بر پیغمبر
فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از پیغمبر ص منقول
که هر کس در مسجد چراغ روشن کند جمیع ملئکه و حاملان عرش از جهة او استغفار میکنند مادام
که آن چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت
امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت پیغمبر ص فرمود که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجد را
جاروب کند و بمقدار سرمه که در چشم میکشند خاک و به از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان
او را بیامرزد و اما آن هفده امر که مکروهست اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد حاشیه
بواسطهٔ آنکه امیر المؤمنین ع در کوفه مسجد را دیدند که دیوارهای آن کنگره داشت فرمودند که این شباهت
دارد به بیع که معبد نصاری است متن دوم آواز در مسجد بلند کردن حاشیه و اگرچه قرائت قرآن باشد
بواسطهٔ آنکه منافات دارد بخشوعی که در مسجد مطلوبست متن سیم در مسجد شمشیر از غلاف بیرون
کردن حاشیه بواسطهٔ آنکه در حدیث صحیح روایت شده است که پیغمبر ص نهی کرده اند از برهنه
کردن شمشیر و تراشیدن تیر و فرموده اند که مسجد بواسطهٔ غیر این عمل بنا نهاده شده یعنی بواسطهٔ
نماز و عبادت بنا شده است و ازین فهم میشود که جمیع صنایع در مسجد مکروهست گاهی که از آن
صنعت تغییری بحال مسجد بهم رسد مثل جولاهی که احتیاج بکندن زمین دارد بواسطهٔ آلات
جولاهی یا صنعتی که احتیاج بگذاشتن چوبها در زمین داشته باشد که باعث تعطیل جای نماز مردم
باشد چه در اینصورت شغل به آن صنعت در مسجد حرام خواهد بود متن چهارم شعر خواندن
حاشیه چه از پیغمبر ص روایت شده است که چون بشنوید که کسی در مسجد مرتکب شعر خواندن میشود
بگوئید به او که بشکند خدا تعالی دهان ترا مسجد بنا کرده اند بواسطهٔ تلاوت قرآن و در ذکری بعد
از ذکر این روایت روایت دیگر نقل کرده است که مفادش بحسب ظاهر عدم کراهت خواندن شعر است
و گفته است ظاهر اینست که عدم کراهت نسبت بیک بیت و دو بیت باشد که مشتمل بر حکمت
بسیار باشد یا مبنی بر موعظه و نصیحت یا بواسطهٔ استشهاد بعض قواعد عربیت که در تفسیر
قرآن در کار باشد یا بواسطهٔ بیان معنی لفظی از الفاظ قرآن بآن احتیاج باشد چه معلومست که

درپیش

که در پیش پیغمبر ص گاهی بر سبیل ندرت این قسم ابیات خوانده میشده است در مسجد و منع از آن
نمیکرده اند و اگر مکروه میبود منع از آن میفرمودند و شیخ علی ره در شرح قواعد ذکر کرده است که
اگر گفته شود که شعری مشتمل بر موعظه و نصیحت باشد یا مدح پیغمبر ص یا مدح یکی از ائمه ع یا مرثیه
امام حسین ع و امثال آن باشد خواندن آن در مسجد مکروه نیست و دور نخواهد بود که ایهام عبادت
و منافات به آنچه بنای در مسجد مقصود است ندارد و از اکابر سلف نقل شده است که مباشر
خواندن این قسم اشعار و شنیدن آن در مسجد میشده اند و منکر آن نبوده اند نهایتش چون تصریح
از علما درین باب دیده نشده است اگر اقدام به آن واقع نشود بهتر خواهد بود و الله اعلم متن پنجم
خواب کردن حاشیه بلکه مطلق تکیه کردن در مسجد مکروهست بواسطهٔ قول پیغمبر ص که تکیه
کردن در مسجد رهبانیت عربست یعنی شعار کافرانست مؤمن میباید مجلس او مسجد باشد و محل آسایش
او خانهٔ او بتخصیص مسجد الحرام و مسجد مدینهٔ طیبه اما کراهت در مطلق مسجد بواسطهٔ خوف برآمدن
نجاست و ظاهر شدن حدث و بواسطهٔ آنکه مسجد بجهة عبادت بنا شده است هر چه غیر آنست
مکروهست و اما زیادتی کراهیت در مسجدین بواسطهٔ حدیثی که زراره نقل کرده است که از
امام محمد باقر ع سؤال کردم که چه میگوئید در خواب کردن در مساجد حضرت فرمودند میتوان
کرد مگر در مسجد الحرام و مسجد نبی و چون کسی برحمت ان نرفت مدعا شدت کراهت خواهد
بود متن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را گذاشتن
که داخل مسجد شوند حاشیه بواسطهٔ آنکه در حدیث وارد است که جنبوا صبیانکم مساجدکم
و شرارکم و بیعکم و ظاهر اینست که مراد بصبیان جمعی باشند که تمیز نجس از پاک نکرده باشند و
اعتمادی بر طهارت ایشان نباشد و برانکه مسجد را نجس نکنند و اگر بحد تمیز رسند و وقت آنشود که
تمرین ایشان بنماز باید کرد مکروه نباشد چنانچه حدیثی شیخ زین الدین ره در شرح نفلیه تصریح
به آن کرده است متن نهم وضو کردن در مسجد از حدث بول یا از حدث غایط دهم برهنه کردن
عورتین خود را یا ناف تا زانو حاشیه یعنی مراد بعورتین درین مقام ناف و زانوست با آنچه میان هر
دو واقع است چنانچه شیخ زین الدین ره در شرح نفلیه تصریح به آن کرده است متن یازدهم شخصی را حد
زدن حاشیه بواسطهٔ آنکه مبادا که در وقت حد زدن چیزی بیرون آید که باعث تلویث مسجد شود
بواسطهٔ آنکه در حدیث نهی از آن واقع شده است متن دوازدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن
که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره سیزدهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن حاشیه

وچون بیفکند روی آنرا بخاک بپوشد روایت شده است از امیر المؤمنین ع که آب دهن در مسجد
انداختن خطیئه است وکفاره آن پنهان کردنست در زیر خاک و نیز در حدیث صحیح از امام جعفر
صادق ع روایت شده است که کسی که تنخم کند در مسجد یعنی بصدای کلو بلغم بفضای دهن رساند
وبواسطه حرمت مسجد آنرا بینداز د و فرو برد هیچ دردی نداشته باشد که آن دوای آن درد نشود
متن چهارم داخل شدن شخصی که از دهن او بوی سیر یا پیاز یا امثال آن آید حاشیه مراد به امثال آن
هر چیزیست که بوی بد داشته باشد چه در حدیث از امام جعفر صادق ع روایت شده است
که کسی که چیزی خورده باشد که مردم از بوی آن متاذی باشند نباشد متن یازدهم مسجد را مکتب کردن
متن دوازدهم بفعل آوردن اهل حرفت خود را در مسجد بتخصیص نیز تا نی حاشیه چنانچه قبل ازین مذکور
شد در حاشیه متن هفدهم در مسجد بپارسی یا ترکی یا زبان دیگر حرف زدن حاشیه بواسطه آنکه در
حدیث وارد است که پیغمبر ص نهی کرده است از رطانه اعاجم و مراد برطانه بفتح را و کسر را کلام عجمی است
نهایتش این تقدیری خواهد بود که بر کلام عربی قادر باشد والا در وقت ضرورت مکروه نخواهد
بود متن واما آن پانزده امر که حرامست اول اول مسجد را بطلا نقش کردن حاشیه و بعضی نقاشی را
مطلقا حرام دانسته اند خواه بطلا باشد و خواه بغیر طلا مثل لاجورد و امثال آن بواسطه آنکه در زمان
پیغمبر ص واقع نشده که دیوار مسجد را نقش کنند پس ارتکاب آن بدعت خواهد بود و بدعت حرام است
واما زینت کردن مسجد بطلا مطلق حرامست واگرچه نقش نباشد مثل آنکه روی دیوار را بطلا بپوشند
وامثال آن چنانچه شیخ علی در شرح قواعد تصریح به آن کرده است و شیخ شهید تصویر صورت
جاندار و تزیین بطلا را در نفلیه از مکروهات شمرده است و در غیر نفلیه حکم بحرمت تزیین بطلا
کرده و در بیان حکم بحرمت صورت جاندار نیز کرده است و شیخ زین الدین در شرح نفلیه میگوید لا
ریب فی تحریم تصویر ذی الروح فی غیر المساجد ففیها اولی متن دوم سنگریزه که فرش باشد از مسجد
بیرون کردن حاشیه بواسطه حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که اذا اخرج احدکم
الحصاة من المسجد فلیردها الی مکانها او مسجد آخر فانها تسبح و تدعی دیگر اینست که داخل فرش
مسجد باشد و جزو مسجد شده باشد که اگر ریگ بیگانه باشد که در صحن مسجد افتاده باشد بیرون
کردن آن سنت خواهد بود نه حرام متن سیم چیزی بمسجد داخل گردانیدن هرچند بمسجد سرایت نکند
حاشیه شیخ علی در شرح قواعد اصح اشتراط مظنه سرایت را دانسته که اگر خوف تعدی نجاست
بالات مسجد نباشد جایز باشد بواسطه آنکه تجویز شده است که حایض و نفسا داخل مسجد شوند و

ایشان اغلب

وایشان اغلب با نجاست میباشند و همچنین تجویز شده است دخول صاحب سلسل البول و آدم
مجروح و زن مستحاضه گاهی که امن از لوث مسجد بنجاست بوده باشد متن چهارم دو تنک کردن
جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم فروشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن حاشیه
یا بملکیت تصرف کردن یا فروختن واگرچه بهای آن صرف مصالح مسجد شود مجملا جمیع تصرفات
که غیر شرط واقف باشد حرامست به اجماع و همچنین جمیع آنچه بواسطه مصالح مسجد وقف شده
باشد مثل چراغ و جاروب و حصیر و امثال آن جایز نیست در جای دیگر کار فرمودن و جایز نیست
فروختن آن مگر آنکه مسجد را از آن انتفاعی نباشد و تعمیر و تصفیه مسجد ضروری باشد که درین
صورت بعضی تجویز کرده اند فروختن بعض آلات آنرا و بهای آنرا صرف آن کردن چنانچه در مختلف
تنبیه به آن شده است بشرط آنکه حاکم شرع مباشر بیع آن شود یا کسی را وکیل کند که بفروشد آنرا
وصرف عمارت ضروری یا دیگر مصالح آن کند و همچنین بعض آلات که از انتفاع افتاده باشد مثل
حصیر که ریشه ریشه شده باشد و ستون که شکسته شده باشد و تخاری که بواسطه از کار افتاده
بودند نباید و آنچه از این قبیل باشد ظاهر اینست که فروختن آن و صرف کردن بهای آن در ضروریات
آن مسجد یا مسجدی دیگر جایز نباشد و همچنین مصالح عمارت هرگاه در آن مسجد در کار نباشد
جایز است که در عمارت مسجد دیگر بکار برد متن ششم چیز برادر مسجد طهارت دادن اگرچه در آب کر
یا آب جاری باشد حاشیه اما در صورتی که خوف تلویث مسجد یا آلت مسجد بنجاست بوده باشد
ظاهر است واما در صورتی که به آب کر یا آب جاری باشد بواسطه آنکه متضمن خوار داشتن و عدم
رعایت حرمت مسجد است و بواسطه قول پیغمبر ص که جنبوا مساجدکم النجاسة یعنی دور دارید مساجد
خود را از نجاست متن هفتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه گردانیدن هشتم میت را
در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار در مسجد کشیدن حاشیه خواه انسان باشد و خواه
غیر انسان باشد از حیوانات و وحوش و طیور متن دهم مصالح مسجدی که منهدم شده باشد و قابل
تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن حاشیه اما در مسجد دیگر که احتیاج به تعمیر داشته باشد جایز است
واگر مسجد مشرف بر انهدام شده باشد جایز است شکستن آن که مبادا بیفتد و جمعی را ضایع کند
و همچنین جایز است شکستن آن که مبادا بیفتد و جمعی را ضایع کند و همچنین جایز است شکستن
آن بقصد آنکه درست ساخته شود هرچند بیم هلاک جمعی نباشد واگر بعد از انهدام نخواهد
اعاده کند جایز است جایز است که مصالح آنرا صرف عمارت مسجد دیگر کند اما اگر قصوری در عمارت

آن بنا شد آیا بقصد آنکه بزرگتر و بهتر بسازند جایز است شکستن آن و از سر ساختن یا نه بعضی
درین باب تردد کرده اند بواسطهٔ عموم منع از تخریب مسجد و رعایت مصلحت مسجد و شیخ علی در شرح
جواز رجحان داده است بواسطهٔ قول خدای تعالی ما علی المحسنین من سبیل نهایتش بر تقدیر جواز
گاهی جایز خواهد بود که ظن غالب داشته باشد که بدل آن ساخته میشود و بعضی گفته اند بعد از
آنکه مسجد و سبعه ساخته شود عمارت آنرا میتوان شکست پیش از آن شکستن جایز نیست مگر آنکه
ضرورتی تقاضای آن کند و تجویز شده است که دیوار مسجد را بواسطهٔ آنکه روزنه که باعث روشنی
مسجد باشد بهم رسید یا چیزی که باعث زیادتی هوای مسجد باشد بشکافند هرگاه مصلحت مردم در آن
باشد سیزدهم در مسجد درخت نشاندن مبحث سیم در احکام ملاحظه نمودن وقت نماز بدانکه اول وقت
نماز صبح برآمدن صبح صادق است و وقت آن میکشد تا برآمدن آفتاب حاشیه باید دانست که اول
وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق است که عبارت از سفیدی شرقیست که کنار افق را روشن میکند
و آنرا صبح صادق میگویند که در دعوای که صبح شده است صادق است بخلاف صبح کاذب که عبارت
از خط سفیدیست که پیش از صادق به بسیاری بالا تا از افق مشرق بر طول ظاهر میشود و چون
چنان مینماید که صباح شده است و در واقع صباح داخل نمیشود تا صبح صادق ندمد آنرا کاذب
میگویند و جمیع علمای اسلام از شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و اجماع بر آن منعقد است و احادیث
صحیح بر طبق آن وارد نهایتش در آخر وقت آن میان علما خلاف شده است و شیخ طوسی در اکثر کتب
خود و شیخ مفید در مقنعه و ابو الصلاح و جمهور متأخرین بر طبق آنچه در کتاب حکم کرده اند
و آخر وقت را مطلقاً طلوع قرص آفتاب میدانند و بعض دیگر فرق کرده اند میان مضطر و مختار
یعنی کسی که عذری داشته باشد و شیخ در کتاب خلاف گفته است آخر وقت مختاری که عذری
نداشته باشد اسفرار صبح است یعنی سفیدی صبح بسرخی بگردد و وقت مضطر طلوع آفتاب را
ابن ابی عقیل را آخر وقت مختار ظهور سرخی طرف مشرق را میداند و وقت مضطر طلوع آفتاب را
و معتمد و مفتی به قول اولست که در کتاب مذکور است و وقتی که ایشان آخر وقت اختیار قرار داده اند
آخر وقت فضیلت آنست چه احادیث صحیحه دلالت دارد بر آنکه هر نمازی از نمازهای یومیه
دو وقت است وقت فضیلت و وقت آخر و وقت فضیلت نماز صبح از اسفرار یا احمرار طرف مشرق
است و وقت آخر تا طلوع آفتاب و فرق نیست میان مختار و غیر مختار بلی اگر کسی بواسطهٔ عذری
نتواند وقت فضیلت را در یابد و نماز را بعد از آن بگذارد شاید توان گفت که ثواب وقت فضیلت

در میباید متن و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آنکه بنهایت
کوتاهی رسیده باشد چنانچه در بلاد عرب واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه
بر طرف شده باشد چنانکه در مکهٔ مشرفه واقع میشود و این وقت را زوال گویند حاشیه باید دانست
که چون آفتاب از افق مشرق طلوع میکند سایه هر شاخص که بر روی زمین منصوب باشد
طولانی بجانب مغرب کشیده میشود و چون آفتاب شروع در بلند شدن میکند آن سایه شروع
در کوتاه شدن میکند تا وقتی که آفتاب بوسط السماء برسد پس اگر وسط السماء که محل عبور
آفتابست در آن روز مسامت سر شاخص است چنانچه اگر عمود شاخص را براستقامت اخراج
کنند طرف آن به آفتاب برسد سایه در آن وقت منعدم میشود و در زیر شاخص از هیچ طرف سایه
نماند و در همان ساعت باز از طرف دیگر پیدا میشود و اگر طرف وسط السماء مذکور سامت سر
شاخص نیست بلکه آفتاب پایین تر بوسط السماء میرسد سایه در آن وقت بنهایت کوتاهی میرسد
که در آن روز از آن کوتاه تر نمیشود و بعد از آن شروع در پیدا شدن بکند و در صورت ثانی شروع
در زیاده شدن بکند اول زوالست که اول ظهر باشد و تا آن سایه که بعد از بر طرف شدن در صورت
اول بهم میرسد و در صورت دویم زیاده میشود و آن در عرف فقها فی میگویند بفتح فا و سکون
یا برابر شاخص شود وقت فضیلت ظهر است و همان وقت فضیلت منقضی میشود و تا آن وقت
بیک قول نافلهٔ ظهر را به نیت ادا میتوان کرد و بعد از آن قضا میشود و چون سایه حادث باز
آید یا سایه زاید با فی علی اختلاف القولین دو برابر شاخص شود آخر وقت فضیلت عصر و آخر وقت
نافلهٔ عصر است بیک قول و بعد از آن نافلهٔ عصر قضا میشود و قول دیگر در وقت نافلهٔ ظهر و
عصر آنست که در کتاب خواهد آمد و بعضی گفته اند وقت نافلهٔ هر نماز باقیست تا وقت نماز باقی
و وقت فضیلت نماز مغرب تا وقت نافلهٔ آن میکشد تا سرخی طرف مغرب بر طرف شود و بعد از
آن وقت فضیلت بقول مشهور منقضی میشود و نافله قضا میشود و وقت فضیلت نماز
عشا بر قول مشهور میکشد تا ثلث شب متن و اول وقت عصر وقتی است که از زوال بقدر نماز
ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر متطهر و مقیم باشد و مقدار چهار رکعت گذشته
باشد وقت عصر داخل میشود و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر
و متطهر باشد مقدار دو رکعت گذشته باشد و اگر محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت
گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال

مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار ادای ظهر از اول زوال
مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترک میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر
غروب آفتابست و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب
مشرق ظاهر میشود حاشیه و بعضی از مجتهدین مثل سید مرتضی ره در بعض کتب خود و شیخ
طوسی ره در مبسوط و استبصار و ابن بابویه در کتاب علل الشرایع و ابن جنید غیبوبهٔ قرص آفتاب را
از نظر بی آنکه ابری یا چیزی حایل باشد کافی میدانند و ذهاب حمرهٔ مشرقیه را شرط نکرده اند و ظاهر
احادیث با ایشانست نهایتش احتیاط مقتضی عمل بقول مشهور است که در کتاب مذکور است متن
و اول وقت نماز خفتن شام وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد پس
وقت مشترک باشد میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب آنمقدار وقت که نماز خفتن
را در آن ادا توان کردن حاشیه و بعضی مثل شیخ مفید ره در مقنعه و شیخ طوسی ره در بعض کتب خود
آخر وقت عشا را از برای مختار که مانع شرعی از آن نداشته باشد ثلث میدانند و از برای مضطر
نصف شب و بعضی طلوع فجر و مفتی به آنست که در کتاب مذکور است متن و آن خاصه نماز خفتن
است نظر بحال مصلی چنانچه گذشت و جمعی از مجتهدین مثل ابن ابی عقیل و سلار بر آنند که تا سرخی
جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود فصل نماز در اول وقت گذاردن
حاشیه یعنی وقت فضیلت متن ثواب عظیم دارد حاشیه و در حدیث بطریق صحیح نقل شده که
ان فضل الوقت الاول علی الاخر کفضل الاخرة علی الدنیا و در حدیث دیگر وارد است که اول الوقت
رضوان الله و آخره عفو الله متن بتخصیص نماز صبح و مغرب حاشیه و بعضی نماز مغرب را یک وقت قرار داده
اند و میگویند همین که حمرهٔ مشرقی برطرف شد قضا میشود و وقت ادای نافلهٔ مغرب منقضی میشود
و مشهور و مفتی به آنست که آن نیز بطریق سایر نمازهای یومیه دو وقت دارد وقت فضیلت و آن
از غروب آفتاب تا ذهاب حمرهٔ مشرقی و وقت آخر آن میکشد تا وقت خاص عشا داخل شود نهایتش
در اینکه نماز مغرب را در وقت فضیلت باید گذارد مبالغهٔ بسیار در حدیث واقع است زیاده
بر نمازهای دیگر متن و تاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروه هست مگر چند جا که تاخیر نماز از
اول وقت سنت است و ما از آنجمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم اول تاخیر نماز
خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند حاشیه
مثل ابن ابی عقیل و سلار که میگویند اول وقت عشا برطرف شدن حمرهٔ مغربیست و پیش از آن گذاردن

عشا جایز نیست و شیخ طوسی ره و شیخ مفید ره نیز این مذهب را اختیار کرده اند و مستند ایشان حدیث
صحیحیست که حلبی از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم که نماز خفتن
کی واجب میشود فرمودند که اذا غاب الشفق یعنی وقتی که شفق برطرف شد و شفق عبارتست از سرخی
طرف مغرب و جواب آنست که چون احادیث بسیار اکثر حدیث دلالت دارد بر آنکه اول وقت
خفتن فراغ از نماز مغربست حمل این حدیث بر وقت فضیلت باید کرد یعنی اول وقت فضیلت
نماز خفتن برطرف شدن سرخی جانب مغربست متن دوم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت
گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود حاشیه بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر
صادق ع روایت شده است که موذن در وقت ظهر پیش پیغمبر ص آمد که اذان بگوید حضرت رسالت
به او خطاب کرد فرمودند ابرد ابرد یعنی صبر کن تا گرمی هوا برطرف شود و هوا میل بسردی نماید و امر
از برای وجوبست چون کسی قایل بوجوب آن نشده بر تاکید استحباب حمل باید کرد و ابن بابویه در من
لا یحضره الفقیه ابرد را بمعنی عجل حمل کرده است یعنی تعجیل کن در اذان که نماز در اول وقت
گذارده شود و گفته است که ماخوذ از برید است که بمعنی پیک است و بخاطر میرسد که برین تقدیر
نیز میتواند بود که همان ابرد بمعنی سردی ماخوذ باشد یعنی تعجیل کن در گفتن اذان تا قبل از آنکه حرارت
هوا زیاده شود نماز واقع شود چه گرمی هوا بعد از ظهر بواسطهٔ زیادتی مکث آفتاب در نواحی وسط
السماء زیاده میشود چنانچه بتجربه بآن حاکم است والله اعلم متن سیم تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه
که بعد از زوال حادث شده باشد مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضهٔ قلیله دا
کثیره دارد هر یک از نماز ظهر و مغرب را به آخر وقت تا چهار نماز را نزدیک بغسل دریابد حاشیه در نسخی
که بنظر رسیده است اگر چه عبارت برین وجه است که در متن ایراد یافته است اما بخاطر میرسد
که اگر عبارت متن بجای این عبارت که تا چهار نماز را نزدیک بغسل دریابد این عبارت ایراد مییافت
که به آخر وقت فضیلت تا چون عصر و عشا را تعجیل نماید و در اول وقت بجا آورد هر چهار نماز
نزدیک بغسل بعمل آمده باشد و ثواب ادای نماز در وقت فضیلت را نیز دریافته باشد بصواب
اقرب میبود و وارد نمی آمد که اگر مطلب نزدیکی هر چهار نماز است بغسل چنانچه در ضمن تاخیر
ظهر و مغرب به آخر وقت متحقق میشود و در ضمن تعجیل عصر و عشا به اول وقت نیز متحقق است پس
اولویت تاخیر عصر و مغرب که مطلب است نرسید فتامل و صاحب مدارک نیز در این مقام وقت را
بوقت فضیلت مقید ساخته و گویا مقصود او نیز همین باشد و در حدیث بطریق صحیح به از عبا

واقع است در باب مستحاضه کثیره که اغتسلت للظهر والعصر تؤخر هذه وتعجل هذه وللمغرب
والعشاء غسلاً تؤخر هذه وتعجل هذه پس ظاهر شد که مقصود مصنف رحمه الله ازین عبارت که تا
چهار نماز را نزدیک بغسل دریابد مدلول این حدیث است نهایتش اجمال در عبارت شده است
واگر صریح بوقت فضیلت میشد چنانچه مذکور شد بهتر میبود پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر
وعصر جهة گذاردن نافله آن ششم تاخیر پیش نماز را تا وقتی که مامومین جمع شوند هفتم تاخیر
ماموم نماز را تا وقتی که پیشنماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا وقت فرود آمدن هرگاه
اسباب نماز را در منزل بهتر تواند بجای آورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام
چنانچه در باب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او میکشند
که با او افطار کنند یا خود روزه بوده باشد و بغایت گرسنه شده باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل
ظهر و عصر را به آخر وقت تا چهار نماز را در یک جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسه دریابد چنانچه
در باب مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که بقضای نمازهای گذشته مشغولست نماز
حاضره را تا آخر وقت و سید مرتضی ره تاخیر نماز حاضره را درینصورت واجب میداند و مذهب
او آنست که کسی که نماز قضا بر ذمت او باشد واجبست که علی الفور بجا آورد و او را جایز
نیست که بهیچ امر مباح یا سنتی اشتغال نماید تا وقتی که ذمت خود را از همه آن نمازها فارغ
نسازد اما جمعی کثیر از مجتهدین درین مسئله با سید مرتضی ره موافقت نکرده اند حاشیه
و از جمله مواضعی که تاخیر نماز را سنت دانسته اند یکی دیگر آنست که ظن بدخول وقت حاصل
شده باشد و راه بدست آوردن علم بدان نبوده باشد سنت است که تاخیر کند تا دخول
وقت یقین شود و بعضی این را واجب دانسته اند بواسطه روایتی که درین باب وارد است
و یکی دیگر آنست که بعد از دخول وقت تقاضای قضای حاجت شود سنت است که نماز را
تاخیر کند و بقضای حاجت مشغول شود چه بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است
که لاصلوة لحاقن ولحاقبه وهو بمنزلة من هو فی ثیابه و مراد بحاقن کسی است که حبس بول و غائط
کرده باشد سیم فصل در احکام اذان گفتن حاشیه اذان بفتح همزه در لغت بمعنی اعلام است خواه
اعلام بنماز باشد و خواه بغیر نماز و در اصطلاح شرع ذکر چندیست مخصوص بواسطه اعلام
مردم بدخول وقت نماز و اقامه در لغت مصدر اقام بالمکان است بمعنی ایستادن در جائی و
در اصطلاح اهل شرع ذکری چند است مخصوص که در وقت برخاستن بنماز باید گفت

واذان

واذان و اقامت در نماز یومیه از سنن موکداست به اجماع علما چنانچه بعضی واجب میدانند
و همه اتفاق دارند بر آنکه اذان و اقامت برین وجه که گفته میشود توقیفیست یعنی جبرئیل
از جانب خدا تعالی به پیغمبر ص وحی فرستاده رسانیده است که برین وجه باید گفت همچنانکه
در باب نماز و سایر عبادات چنانست و احادیث بسیار درین باب وارد است از آنجمله
روایت شده است بطریق حسن از امام جعفر صادق ع که وقتی جبرئیل ع فرود آمد و اقامت
گفت حضرت خطاب به امیر المؤمنین علی ع کرد گفتند یا علی شنیدی حضرت امیر فرمودند
بلی یا رسول خدا ص شنیدم فرمودند یاد گرفتی آنچه جبرئیل گفت گفتند بلی یاد گرفتم فرمودند
بلال را بطلب و به او تعلیم کن که همیشه در وقت نماز میگفته باشد و نیز بطریق حسن از زراره
بن اعین روایت شده است که امام جعفر صادق ع فرمودند که وقتی که پیغمبر ص را بمعراج بردند
چون به بیت المعمور که در برابر خانه کعبه است رسیدند وقت نماز در رسید جبرئیل ع اذان
و اقامت گفت پس پیغمبر ص پیش ایستادند و ملئکه و ارواح پیغمبران از عقب آنحضرت صف بستند
و نماز گذاردند و اذان و اقامت از برای نمازهای پنجگانه یومیه است خواه بجماعت گذارده
شود و خواه منفرد خواه ادا باشد و خواه قضا خواه مرد گذارد و خواه زن و خواه مسافر باشد
و خواه حاضر اما زن را شرطست که آهسته بگوید و بعضی مخصوص بنماز جماعت دانسته
اند و بر منفرد سنت نمیدانند و این قول ضعیف است و در نماز قضا بعضی گفته اند سنت است
که از برای هر نماز اذان و اقامت بگوید و اگر نماز قضا بسیار میکرده باشد میتواند که از برای
نماز اول اذان و اقامت بگوید و از برای باقی به اقامت تنها اکتفا کند نهایتش ثواب این شق
کمتر خواهد بود از ثواب کسی که از برای هر نماز هر دو را بگوید و بعضی این شق متعین دانسته
اند و تجویز نکرده اند که بعد از آنکه از برای نماز اول اذان گفته باشد برای نمازهای دیگر هم
اذان بگوید و گفته اند میباید به اقامت تنها اکتفا کند و سید در مدارک این قول را رجحان
داده است و حسن دانسته والله اعلم متن چون وقت هریک از نمازهای پنجگانه داخل شود
و اذان گفتن سنت موکداست خصوصاً از برای نمازی که قرآنش را بلند باید خواند حاشیه
و در نماز جماعت تاکید در آن بیشتر است و بعد از آنکه موذن بواسطه نماز جماعت اذان بگوید
بر امام و ماموین اعاده آن سنت نیست و بهمان اذان نماز باید کرد و اگر بعد از اتمام نماز
ایشان جماعت دیگر بیایند و نماز بجماعت کنند اگر جماعت اول بجای خود در مسجد باشند و هم

منفرد گذاشته باشد همان اذان و اقامت کافیست و بواسطهٔ ایشان احتیاج به اذان و اقامت
دیگر نیست نه از امام و نه از غیر امام و همچنین اگر یک کس بیاید و خواهد تنها نماز کند بهمان
اذان و اقامت اکتفا نماید و اذان و اقامت دیگر نگوید و بعضی گفته اند مادام که یکی از آن
جماعت که به اذان و اقامت نماز کرده اند در مسجد باشد احتیاج به اذان دیگر نیست و بعد
از آنکه یکی دیگر نیز نمانده باشد اذان و اقامت دیگر باید گفت و اگر شخصی بقصد تنها گذاردن
اذان و اقامت بگوید و بعد از آن جمعی بهم رسند و خواهند با او نماز جماعت گذارند آیا همان
اذان و اقامت دیگر باید گفت صاحب شرایع حکم به استحباب اعادهٔ آن کرده است و جمعی
دیگر از مجتهدین با او موافقت کرده اند بواسطهٔ روایتی که منطوق آن دلالت بر آن دارد و
چون مستند روایت مذکور ضعیف است جمعی جواز اکتفا بهمان اذان و اقامت را اقرب
دانسته اند و سید در مدارک معتمد این قول را دانسته است لهذا لیس اعاده را اولی دانسته و
اگر امام اذان شخصی را که تنها نماز میگذارد از خانهٔ همسایه مثلاً بشنود و خواهد با جمعی نماز جماعت
گذارد صاحب شرایع حکم بجواز اکتفای بهمان اذان کرده است و اذان دیگر گفتن لازم نمی
داند و کلام اکثر علما ناظر به آنست و مستند ایشان نقل معتبر و ائمه اطهار است و حدیثی
که روایت شده است از امام محمد باقر ع که با آنحضرت بودیم که اقامت همسایه را شنیدند که
بواسطه نماز خود میگفت فرمودند که برخیزید که نماز میکنیم پس برخاستیم و با آنحضرت نماز
گذاردیم بی آنکه اذان و اقامت دیگر گفته شده باشد بعد از آن حضرت فرمودند کافیست
اذان همسایه شما بواسطهٔ شما و اطلاق علما دلالت دارد بر آنکه فرقی نباشد میان اذان مؤذن
شهر و میان اذان مؤذن مسجد و میان اذانی که بواسطهٔ نماز جماعت بگویند و اذانی که بواسطهٔ
نماز تنها گفته باشد و هرگاه در نماز جماعت اکتفا به اذان منفرد توان کرد بواسطه نماز
منفرد بطریق اولی اکتفا به آن میتوان کرد و مقتضای بعض روایات آنست که همچنانکه اکتفا بسماع
اذان غیر میتوان کرد اکتفا به اقامت آن نیز میتوان کرد لهذا بعضی حکم کرده اند اقامت را مخصوص
آن دانسته اند که بعد از اقامت ممنوع حرف نزده باشد که اگر حرف زده باشد اعادهٔ اقامت
باید کرد و بعد از آنکه اکتفا به اذان و اقامه غیر توان کرد آیا اعادهٔ آن اولیست یا نه بعضی اقرب استحباب
اعاده دانسته اند خصوص وقتیکه وقت نماز اتساع داشته باشد و شیخ در مبسوط ذکر کرده
که هرگاه در مسجد بواسطهٔ نماز جماعتی گفته شده باشد دیگران برای آن نماز احتیاج به اذان

نیست هر وقت بگذارند و بهر وضع بگذارند منفرد یا بجماعت و مستند این قول معلوم
نیست متن و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن نمیدانند
بلکه اذان از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی از برای نماز صبح و مغرب
واجب میدانند و بس حاشیه و بعضی وجوب را مخصوص نماز صبح میدانند و بعضی مخصوص
نماز جماعت هر نماز که باشد و سید مرتضی در کتاب جمل اقامت را بر مردان برای هر یک از نماز
های پنجگانه واجب میداند و اذان را در نماز صبح و مغرب و نماز جمعه بر مردان و زنان
واجب میداند و اگر بجماعت گذارده شود هر نماز باشد بر مردان واجب میداند نه بر زنان
و ابن ابی عقیل اذان را در نماز صبح و مغرب واجب میداند و اقامت را در هر نماز خواه مرد باشد
و خواه زن و ابن جنید این حکم را مخصوص مرد میداند و میگوید زن را کافیست هر نماز که الله
اکبر بگوید و بعد از آن شهادتان هر کدام را یکمرتبه بگوید و معتمد و مفتی به استحباب هر دو است بر
همه کس و هر نمازی و بر هیچکس در هیچ نماز واجب نیست اما طریق احتیاط عدم اخلال به آنست
در جمیع صلوات والله اعلم متن و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرامست
اما سنت است که سه مرتبه الصلوة گفته شود و در اذان گفتن جهت نماز یومیه ثواب
عظیم است و احادیث درین باب از حضرت رسالت پناه ص و حضرات ائمه معصومین ع
بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید
بهشت از برای او واجب میشود حاشیه و از امیرالمؤمنین ع روایت شده است که کسی که با
اذان و اقامت نماز گذارد در عقب او دو صف از ملائکه نماز گذارند که منتهای هر دو صف
از دو طرف پیدا نباشد و کسی که با اذان تنها نماز گذارد در عقب او یک ملک نماز گذارد
و در حدیث دیگر وارد است که کسی که با اذان و اقامت نماز گذارد در عقب او دو صف از ملائکه
نماز گذارند و کسی که به اقامت تنها نماز گذارد از جانب راست او یک ملک نماز گذارد و از
جانب چپ او یک ملک متن و بدانکه لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان
گوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است بشرط آنکه
نامحرم آواز او را نشنوند حاشیه و شیخ در مبسوط در صحت اذان زن این شرط نموده و اذان
زن را صحیح میدانند خواه نامحرم بشنود و خواه نشنود لهذا پس اگر خوف فتنه باشد از آنجهت
آثم خواهد بود متن و اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او خطری نباشد جایز است که او

او را تا محرم بشود. فصول اذان بنا بر مشهور و معمول هجده است چهار الله اکبر و هر یک
از شهادتین دو بار و هر یک از حی علی ثلثه دو بار و بعد از آن دو بار الله اکبر و دو لا اله الا الله
و مستند آن حدیثی است که ابن بابویه در من لا یحضره و شیخ جعفر در تهذیب روایت کرده‌اند
از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فصول اذان را برین وجه با اصحاب خود حکایت کردند و در بعض
احادیث الله اکبر اول دو مرتبه مذکور است اما ظاهر نیست که از علمای ما کسی بر آن رفته باشد
و حدیث مذکور را تاویل کرده‌اند که ذکر دو مرتبه از باب اکتفاست بنا بر شهرت آنکه چهار
مرتبه گفته میشود و باید دانست که در سفر گاهی که شتابی یا عذری باشد تجویز شده است
که فصول مذکور هر یک یک مرتبه گفته شود و احادیث صحیحه درین باب وارد است و در بعض
احادیث به این عبارت واقع است که الاذان یقصر فی السفر کما یقصر الصلوة الاذان واحدا
واحدا والاقامة واحدة واحدة و رعایت ترتیب میان اذان و اقامه و میان فصول اذان و اقامه
برین وجه که مذکور شد لازمست چه از شارع برین وجه معهود است پس اگر کسی بعض فصول را
بر بعضی تقدیم دهد اذان معهود شارع را بعمل نیاورده خواهد بود و ثواب آن را نخواهد دریافت
بلکه اگر بقصد اذان بگوید بدعت خواهد بود و گناه خواهد داشت متن فصل اینچه به اذان
متعلق است سی امر است نوزده امر سنت است و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر که
سنت است اول آنکه اذان را در اول وقت گوید حاشیه خصوصا در نماز صبح بواسطه آنکه در حدیث
وارد است السنة ان ینادی مع طلوع الفجر و بواسطه آنکه باعث آن میشود که نماز مردم در اول
واقع میشود متن دویم آنکه موذن در وقت اذان گفتن روی بقبله باشد حاشیه کسی برین حکم خلاف
نکرده است و تاکید در اقامت بیشتر است و سید مرتضی علم الهدی در هر دو استقبال قبله را
واجب میداند و مستند آن ظاهر نیست متن سیم اذان را بلند گوید حاشیه چه غرض از آن که
اعلام بدخول وقت نماز است در آن ضمن بیشتر حاصل است و در حدیث وارد است که هر چند
بلندتر گفته شود شنونده آن بیشتر خواهد بود و ثواب آن اعظم و نیز در حدیث وارد است که
شخصی پیش امام رضا ع آمد و شکایت کرد که اکثر اوقات بیمار میباشم و مرا فرزند بهم نمیرسد امام
فرمودند که در وقتی که در منزل خود اذان میگوئی آواز خود بلند کن چون آن شخص بر آن توجه عمل
آورد بیماری او برطرف شد و او را فرزند بسیار بهم رسید و در همان حدیث نقل شده است که
شخصی دیگر این حدیث را از آن شخص شنیده بود به آن عمل کرد و از بیماری مزمنی که داشت خلاص شد

اما انقدر

اما آنقدر بلند نکند تا آواز که خود دارد در تعب اندازد که آنقدر سنت نیست متن چهارم آنکه اذان را
ایستاده بگوید حاشیه تا آواز او دورتر رود متن پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد
حاشیه و بر جنابت نباشد و کسی در استحباب با طهارت بودن موذن خلاف نکرده است و هیچ
کس قایل بوجوب آن نشده است بواسطه حدیث صحیح که دلالت بر عدم وجوب دارد متن ششم
آنکه جای بلند بایستد حاشیه تا آواز او بهمه جانب برسد و مردم بیشتر آواز او را بشنوند و نفع
او بیشتر باشد و از پیغمبر ص روایت شده است که هر گاه وقت نماز داخل میشد بلال را میفرمودند
که بالای دیوار برآ و آواز خود را به اذان بلند کن و ظاهر اینست که برآمدن بر مناره سنت نباشد
چه در حدیث ذکر آن نشده است و در حدیث وارد است که از امام رضا ع سوال کردند از اذان
بر مناره که آن سنت است یا نه حضرت در جواب فرمودند که در وقتی که اذان سنت شد مناره
نبود و موذنان پیغمبر ص برای او که اذان میگفتند بر بالای زمین میگفتند و بعضی قایل به استحباب گفتن
آن بر مناره شده اند به این دلیل که فایده وضع مناره در مساجد اینست و هر گاه این سنت نباشد
وضع مناره عبث خواهد بود و این دلیل گاهی تمامست که وضع مناره از جانب پیغمبر یا از جانب امام
شده باشد و این ثابت نیست متن هفتم دو انگشت خود را در گوش خود کند حاشیه تا به آواز بلند
ضرر نرسد و در بعض احادیث برین وجه علت آن مذکور است و در بعض احادیث نیز برین وجه
از امام ع نقل شده است که لانه من السنة متن هشتم آنکه اذان را بتانی بگوید نه بشتاب متن نهم آنکه
در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید حاشیه تا وقف بر فصل تواند کرد چه استحباب وقف بر
اواخر فصول مجمع علیه جمیع علماست و دلالت دارد بر آن حدیثی که ابن بابویه از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت کرده است که الاذان والاقامة مجزومان و در حدیث دیگر موقوفان
واقعست و صاحب مدارک از شیخ زین الدین رحمه الله نقل کرده است که اگر کسی در آخر فصول
اذان و اقامت وقف نکند و اعراب او را ظاهر سازد فعل مکروه بعمل آورده خواهد بود و اذان
و اقامه او صحیح خواهد بود متن دهم آنکه اختیار موذنی کنند که عدالت داشته باشد حاشیه یعنی
هر گاه که احتیاج بتعیین موذنی شود برای اهل شهر اختیار موذنی کنند که عادل باشد تا مردم را
بر اعلام او اعتماد بهم رسد و بواسطه آنکه پیغمبر ص فرموده است که المؤذن مؤتمن و غیر عادل مؤتمن نیست
نهایتش اذان غیر عاقل نیز صحیح است و نه اذانی که او بگوید نماز میتوان کرد و ابن جنید منع از آن
کرده است و قول او ضعیف است و مستندی ندارد متن یازدهم آنکه موذن وقت شناس باشد

حاشیه تا در اعلام مردم بدخول وقت غلط نکند و نیز سنت است که مؤذن کور نباشد
تا تحقیق خوب تواند کرد نهایتش اگر اعتماد به او باشد اذان او صحیح خواهد بود بواسطهٔ آنکه روایت
شده است که ابن مکتوم با آنکه اعمی مادرزاد بود مؤذنی پیغمبر صلعم میکرد و همچنین سنت است که
بلند آواز باشد تا آواز بهمه جا تواند رسید و نیز سنت است که اگر مرد باشد آنقدر که تواند
آواز خود را بلند کند بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح از امام محمد باقر ع روایت شده است
که فرمودند یجزیك ما اسمعت نفسك وكل ما اشتد صوتك كان من یسمع اكثر وكان اجرك
فی ذلك اعظم متن دوازدهم آنکه خوش آواز باشد حاشیه تا مردم را رغبت بشنیدن اذان او بشود
و در حدیث وارد شده از امام جعفر صادق ع که دیوار مسجد پیغمبر صلعم بقدر قامت انسان بوده
چون وقت نماز داخل میشد حضرت رسول صلعم خطاب ببلال مؤذن خود میکردند که بر بالای
دیوار برای و بلند کن آواز خود را به اذان که حضرت عزت تعالی وحده العزیز موکل ساخته
است بادی را که آواز را به آسمان برد بواسطهٔ آنکه ملئکه آسمان چون میشنوند آنرا از اهل زمین
میگویند این آواز امت محمد است بتوحید و شهادتین و استغفار میکنند برای امت محمد تا از
نماز فارغ شوند متن سیزدهم آنکه در وقت اذان شنیدن حرف نزنند حاشیه بواسطهٔ آنکه شنیدن
اذان عبادتست و چون در آن وقت حرف بزنند اقبالی که در عبادت مطلوبست از و فوت میشود
متن چهاردهم دانستن مؤذن مسایل اذان را بطریقی که علما قرار داده اند پانزدهم صلوات فرستادن
مؤذن و کسی که اذان میشنود در وقت نام بردن پیغمبر صلعم حاشیه بواسطهٔ آنکه بطریق صحیح از امام
محمد باقر ع روایت شده که صل علی النبی و آله كلما ذكرته او ذكره ذاكر عندك فی اذان وغیره من
و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقا واجب میداند بر هر کس که نام آنحضرت را ببرد یا بشنود
در اذان و غیر آن و این قول کمال قوت دارد حاشیه و مصنف رحمه الله نیز درین مسئله با او موافقت
کرده و در مشرق الشمسین حکم بوجوب آن کرده است و ادای حروف بالمشافهه نیز از او شنیده است
چه حدیثی درین باب روایت شده است صحیح است معارض ندارد متن شانزدهم اظهار نمودن مؤذن
حرف ها را در لفظ الله و آله و اشهد و الصلوة هفدهم اظهار کردن حرف ها را در لفظ الفلاح هشتدهم
آنکه هر چه مؤذن از فصول اذان گوید شنونده نیز آنرا بگوید حاشیه در این حکم کسی از علمای ما خلاف
نکرده است و جمیع علما بر آن اتفاق دارند چنانچه در منتهی تصریح به آن شده است و روایات بسیار
بر طبق آن وارد است از آنجمله بطریق صحیح از امام محمد باقر ع روایت شده است که آنحضرت فرموده اند

که کان رسول الله صلعم اذا سمع المؤذن یؤذن قال مثل قوله و نیز بطریق صحیح از آنحضرت روایت
شده است که بمحمد بن مسلم که از خواص آنحضرت بود فرمودند لا تدع ذکر الله علی کل حال ولو
سمعت المنادی ینادی وانت علی الخلاء فاذکروا الله عز و جل وقل کما یقول یعنی وا مگذار ذکر
خدا را در هر حال که باشی و چون منادی ندای اذان دهد و تو در بیت الخلا بقضای حاجت
مشغول باشی بذکر خدای قیام نمای و بگوی مثل آنچه میگوید و ابن بابویه گفته است که از ائمه
اطهار روایت شده است که هر که بشنود اذان مؤذن را و بگوید مثل آنچه او میگوید در رزق برو گشود
میشود متن نوزدهم اعاده نمودن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بعمل آورده باشد و اما آنچه امر مکروه
که در اذان مکروه هشت حاشیه بواسطهٔ اقبالی که در عبادت مطلوبست از و فوت میشود
اول حرف زدن مؤذن در اثنای اذان دوم سکوت طویل در اثنای اذان سیم نگاه کردن مؤذن
در حال اذان بجانب راست و چپ حاشیه رد بر بعض شافعیه است که در حال اذان یک فصل
بجانب راست میگویند و یکی را بجانب چپ چه پیش ما سنت آنست که از اول تا آخر روی بقبله
باشد و هیچ طرف رو نکند متن چهارم هر یک از شهادتین را زیاده برد و نوبت گفتن چنانچه مخالفان
میکنند حاشیه و بعضی ترجیع مکروه در اذان را عبارت از این دانسته اند و بعضی بتکرار تکبیر و
شهادتین زیاده بر مقرر تفسیر کرده اند و شیخ شهید ره در ذکری زیادتی فصل را بر مقرر شارع
مطلقا ترجیع میداند و ابن ادریس و ابن حمزه ترجیع را بهر یک از این معانی حرام میدانند و شیخ طوسی
نیز در نهایه اختیار این قول کرده است و دیگران مکروه میدانند چنانچه در کتابست و سید در
مدارک معتمد کراهت را دانسته است بواسطهٔ آنکه اذان عبادتست و فصول از جانب شارع
تعیین شده است پس تجاوز از آن تشریع بدعت باشد مثل سایر عبادات تشریع بدعت حرامست بلی اگر
احتیاج به اعلام افتد مثل آنکه احضار مسلمین بدخول وقت نماز به آن موقوف باشد شیخ طوسی
در مبسوط و جمعی از متاخرین حکم بجواز آن کرده اند و استدلال کرده اند بر آن بحدیثی که از
امام جعفر صادق ع روایت شده است که اگر مؤذن در شهادات یا در حی علی زیادت بر مقرر شارع
زیاده کند یکمرتبه یا بیشتر گاهی که امام خواهد که مردم جمع شوند قصوری ندارد و سند این حدیث
ضعیف است نهایتش ظاهر کلام علامه ره در مختلف اتفاق علماست بر عمل به
مضمون آن که اگر آن ثابت شده باشد حکم به آن وجهی ندارد و الا مشکل است بواسطهٔ دلیلی
که مذکور شد و نباید دانست که اگر مؤذنان در جایی که مردم بواسطهٔ نماز جمع باشند متعدد

باشند تجویز شده است که هر مباشر اذان گفتن شوند خواه باهم شروع کنند و به اتفاق باتمام
رسانند وخواه بترتیب بگویند یعنی بعد از فراغ یکی دیگری شروع کند و صاحب شرایع جزم
بتجویز هر دو شق کرده است وگفته است اگر وقت وسعت داشته باشد افضل آنست که
شق ثانی را اختیار کنند چه از شق اول قبالی که در عبادت مطلوبست از ایشان فوت میشود
و شیخ طوسی در خلاف گفتن زیاده از دو کس تجویز نکرده است و نقل اجماع کرده است بر آنکه اذان
ثالث بدعتست و در کتاب مبسوط گفته است جایز است که دو کس باهم اذان بگویند اما اینکه
یکی بعد از دیگری بگوید سنت نیست و استدلال کرده است در معتبر بر کراهت آن به آنکه
باعث تاخیر نماز از اول وقت میشود بی موجبی و بخاطر میرسد که در بیان استدلال جای حرفست چه
اینکه هرچه باعث تاخیر نماز از اول وقت باشد بی موجبی مکروه باشد و در معرض منعست والا
بایستی که تانی زیاده در فصول اذان مکروه باشد و خواندن سوره های طویل و تعدد اذکار و
اطالت رکوع وامثال آن در نافلهٔ ظهر مثلاً مکروه باشد و کسی به آن قایل نشده است بلکه آنچه
مکروه است چیزیست که باعث تاخیر نماز شود از اول وقت فضیلت و بر تقدیر تسلیم که آنچه
باعث ترک سنت باشد مکروه باشد آنچه از حدیث و عبارت فقها فهم میشود افضلیت
ادای نماز است در وقت فضیلت از نمازی که در دو وقت اجزا کنند اما اینکه اول وقت فضیلت
افضل باشد از نمازی که بعد از آن همان در وقت فضیلت کنند تصریحی در حدیث و در عبارات
فقها دیده نشده است و سید در مدارک معتمد کراهت تعدد اذان در یک محل بواسطهٔ یک نماز
دانسته است مطلقا خواه دو کس بگویند وخواه زیاده بر دو کس و خواه باهم بگویند و خواه یکی بعد
از دیگری چه اذن به آن از جانب شارع وارد نیست و در حدیث تصریح به آن نشده است و حق
در این باب با سید مینماید بلکه اگر اجماعی بر جواز آن منعقد نشده باشد بحث در جواز آن نیز میرود
و احتمال حرمت نیز قایم است فتدبر متن پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان
گفتن هفتم اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هرگاه نماز جمعه گذارند حاشیه بعضی مطلقا مکروه
میدانند خواه نماز جمعه گذارند و خواه ظهر و بعضی مطلقا حرام میدانند و بعضی حرام بودن را
مخصوص بگذاردن نماز جمعه میدانند و از شیخ مفید نقل شده است که او مطلق سنت میداند
خواه نماز جمعه گذارند وخواه ظهر و سید در مدارک این قول را معتمد دانسته است و چند دلیل
بر آن ذکر کرده والله اعلم متن هشتم اذان گفتن جهت عشا در مشعر الحرام شبی که حج میگذارد و دو

بعضی از مجتهدین اذان گفتن را در این سه جا حرام میدانند حاشیه بعضی سقوط اذان را در این
سه جا بر سبیل رخصت میدانند یعنی اگر در نماز جمعه یا ظهر آن روز اذان و اقامت گفته
شده باشد در عصر آن روز به اقامت تنها اکتفا میتواند کرد و سید در مدارک در هشتم و هم
اصح تحریم را دانسته است چنانچه علامه در منتهی و شیخ شهید در بیان بر آن رفته اند والله اعلم
و همچنین مکروه هست اذان گفتن در نماز ثانی وقتی که جمع کند میان ظهر و عصر یا مغرب
و عشا گاهی که در نماز اول اذان و اقامت گفته شده باشد و بعضی اذان مذکور را جایز
ندانسته اند بواسطهٔ حدیثی که از امام محمد باقر ع بطریق صحیح وارد است که ان رسول الله صلعم
جمع بین الظهر والعصر باذان واقامتین وجمع بین المغرب والعشاء باذان واحد واقامتین و در اطلاق
که در بعض احادیث واقع است که از برای هر نمازی از نمازهای یومیه اذان سنت است بفعل
پیغمبر ص مخصوص باشد و در صورت جمع بهمان اذان نماز اول اکتفا باید کرد و بعض مجتهدین
این حکم را مخصوص جمعی دانسته اند که میان دو نماز بواسطهٔ عذری واقع شده باشد مثل
سلسل البول یا ضعف ماسکهٔ غایط و امثال آن و در جمع بی عذر از برای هر نماز اذان را سنت
میداند نهایتش ظاهر حدیث مذکور آبای از این تخصیص دارد والله اعلم و همچنین هرگاه نماز
را بواسطهٔ خللی که در آن یا در طهارت آن شده باشد و بعد از آن سخن کرده باشد اقامت تنها
کافیست و اعادهٔ اذان در کار نیست بواسطهٔ آنکه اذان بسخن کردن باطل نمیشود بخلاف اقامت
که چون بعد از اقامت سخن کردن باطل میشود و اعادهٔ آن میباید کرد بواسطهٔ حدیثی که بطریق
صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده که لا تتکلم اذا اقمت للصلوة فانک اذا تکلمت اعدت الاقامة
متن واما آن دو امر که حرامست اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز
صبح که قبل از طلوع جایز است حاشیه بواسطهٔ آنکه مردم از خواب بیدار شوند و دم صبح را بیدار
دریابند و اگر ایام روزه باشد از خوردن و آشامیدن باز ایستند و سید مرتضی و ابن ادریس
تجویز آن نیز نکرده اند و مطلق تقدیم بر دخول وقت را حرام میدانند و معتمد قول اولست بواسطهٔ
دلالت احادیث صحیحه بر آن متن دوم گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطهٔ تقیه که
نزد مخالفان گفتن آن سنت است حاشیه و بعضی مکروه دانسته اند چنانچه در شرایع مذکور است
و سید مرتضی در انتصار حکم بکراهت کرده است و ابن جنید تجویز آن در اذان صبح کرده است که
بعد از حی علی خیر العمل دو مرتبه گفته شود و جعفی نیز با او موافقت کرده است و معتمد آنست که

کفتن آن بغیر تقیه مطلقا حرامست خواه اذان صبح باشد وخواه غیر آن چنانچه در کتاب
مذکور است بواسطهٔ آنکه فصول اذان چنانچه کذشت متلقی از شارع است پس در کیفیت
آن اکتفا بهمان باید کرد که از صاحب شرع نقل آن بصحت رسیده است وجمیع احادیثی که از ائمه
بیت منقولست از ذکر آن خالیست پس کفتن آن بدعت وحرام باشد متن فصل اقامت بعد از آن
سنت موکد است وبا آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از آنست حاشیه فصول
اقامت بنابر قول مشهور همان فصول اذانست الا آنکه اول اذان چهار تکبیر بود واول اقامت دو
تکبیر است وبدل دو تکبیر که کم میشود دو قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل زیاده میشود
وختم اذان بدو تهلیل بود وختم اقامت بیک تهلیل میشود که مجموع فصول آن هفده باشد دو
تکبیر وچهار شهادت وشش حی علی ودو قد قامت ودو تکبیر ویک تهلیل وشیخ در کتاب
خلاف از بعض مجتهدین نقل کرده است که او فصول اقامت را مثل فصول اذان میداند
با اضافهٔ دو قد قامت بعد از حی علی خیر العمل که مجموع بیست فصل باشد وبعض احادیث
بین موید قول مذکور روایت شده است وبعض احادیث صحیحه اشعار به آن دارد که فصول
اذان دو مرتبه دو مرتبه است وفصول اقامت یکمرتبه یکمرتبه است وبعضی اشعار به آنکه
فصول اذان بحال خود است وفصول اقامت یکمرتبه یکمرتبه است الا الله اکبر که دو مرتبه است
میباید کفته شود نهایتش اعتماد بر قول مشهور است واحادیث مذکور محمول بر آنست که در وقت
سفر ودر حال عجلت چنان باید کرد وشیخ در نفلیه در وقت سفر ودر حال عجلت نیز دو مرتبه
کفتن فصول اقامت را افضل دانسته واز زنان کافی دانسته اند که بعد از تکبیر شهادتین را بکویند
وتجویز کرده است که اکتفا کنند بشهادتین که هر یک را یکمرتبه بکویند وتکبیر را نیز بکویند ونیز
تجویز کرده است که کسی که ترس آن داشته باشد که امام را در رکوع نیابد بقد قامت الصلوة
با آنچه بعد از آنست تا آخر اقامت اکتفا کند وکسی که خواهد یکی از اذان واقامت را بکوید و
فصول آنرا بطریق فصول اذان بتانی بکوید متن وسنتست که آواز را در اقامت بلند نکند و
تانی در اقامت سنت نیست بلکه ترک تانی در آن سنت است حاشیه اما نه به آن مرتبه که آخر
فصول را حرکت دهد والف الله را بوصل بیندازد چه آن در اذان واقامت هر دو مکروه هست
ووقف بر اواخر فصول هر دو سنت پس فصول را در اقامت نیز از هم جدا باید کرد اما آنقدر
درنک میان کلمات که در اذان سنتست در اقامت سنت نیست بلکه خلاف آن سنت است

متن وسید مرتضی اقامت را در همه نمازهای پنجگانه واجب میداند وبی وضو اقامت کفتن را
حرام میداند وایستادن را در آن واجب میداند وجمعی از مجتهدین حرف زدن را بعد از قد قامت
الصلوة حرام میدانند حاشیه وبعضی در اثنای اقامت مطلقا حرام میدانند مکر در حال
اضطرار واین مذهب ضعیف است متن مکر حرفی که بنماز تعلق داشته باشد مثل تمام
کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن ماموین را به آنکه صفهای
خود را است بدارند ومانند این وبدانکه شخصی که اذان واقامت را فراموش کرده داخل نماز
شود سنتست که نماز را قطع کند واذان واقامت را بجا آورده نماز را از سر کیرد حاشیه
واین حکم اکرچه متضمن ابطال عملست ومنافات دارد بقول لا تبطلوا اعمالکم اما چون احادیث
صحیحه دلالت بر آن دارد همه اتفاق بر تجویز آن کرده اند بلکه سنت دانسته اند وبباید دانست
که احادیثی که درین باب وارد است همه برین وجه است که اکر اذان واقامت را سهوا نکفته باشد
سنتست که مادام که برکوع نرفته باشد نماز را قطع کند واذان واقامت بکوید وشروع
در نماز کند وهمچنین اکر اذان کفته باشد واقامت فراموش کرده باشد اما اکر کسی اقامت
کفته باشد واذان را فراموش کرده باشد از احادیث فهم نمیشود که او را این قطع نماز وتدارک
آن جایز باشد واز علما نیز تصریحی به آن دیده نشده سوای عبارت شرایع اشعاری به آن دارد وشیخ
فخر الدین رحمه الله نقل کرده است بر آنکه بعد از آنکه اقامت کفته شده باشد قطع نماز جایز نیست
وظاهر اینست که درین حکم فرق میان امام ومنفرد نباشد وکلام شرایع مشهور بر آنست که این
حکم مخصوص منفرد باشد فقط متن واین مشروط به پنج شرطست اول آنکه بسهو ترک
اذان واقامت کرده باشد نه بعمد حاشیه وشیخ ابو جعفر طوسی در نهایه عکس این را اختیار
کرده است یعنی در صورت عمد تجویز قطع نماز واذان واقامت کردن کرده است قبل از رکوع
ودر صورت سهو تجویز نکرده وابن ادریس نیز با او درین حکم موافقت کرده است وشیخ در کتاب
مبسوط در هر دو صورت تجویز قطع نماز کرده است مادام که رکوع نکرده باشد ومعتمد
قول مشهور است که در کتاب مذکور است متن دویم آنکه هنوز در رکعت اول باشد سیم
آنکه رکوع نکرده باشد حاشیه که بعد از رکوع قطع نماز به هیچ وجه جایز نیست ودرین تخصیص
کسی خلاف نکرده است متن چهارم آنکه وقت نماز آنقدر تنک نشده باشد که اکر تلافی اذان واقامت
نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم آنکه لازم نباید که بعضی از نماز در مکان

یا در جامهٔ غیر مباح واقع شود مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه بگوید که رخصت است
که دو رکعت نماز در خانهٔ من یا در جامهٔ من بگذاری و زیاده بر دو رکعت رخصت نیست در
اینصورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سر گیرد
بجهة آنکه آخر نماز در غیر مکان مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد و واجبست که چون
خواهد بواسطه تدارک اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته و هرگاه در اثنای اذان مؤذن حدثی سر زند سنتست که اذان را قطع کند
و وضو بسازد و اذان را از آنجا که قطع کرده باتمام رساند ولازم نیست که اذان را از سر گیرد حاشیه
اگر موالات باقی مانده باشد که اگر آنقدر زمان در میان در آید که موالات که در میان فصول
اذان که رعایت آن شرطست باقی نماند البته از سر باید گرفت و اقامت را نیز بعضی این حکم
داده اند و بعد از بقای موالات از سر گرفتن را لازم نمیدانند نهایتش از سر گرفتن را افضل
میدانند بواسطهٔ اشعار بعض احادیث بر آن و اگر حدثی در اثنای نماز واقع شود و وضو
کند و نماز را اعاده نماید اعادهٔ اقامت لازم نیست مگر آنکه بعد از اقامت سخن کرده
باشد که در آنصورت اعادهٔ اقامت سنتست چنانچه احادیث صحیحه بر آن دلالت دارد
من و اما اگر در اثنای اقامت از و حدث واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنت آنست که ما
بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک گام برداشتن
یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله حاشیه الا در نماز مغرب که اکثر میان اذان و اقامت را دو رکعت نماز
و سجده را سنت ندانسته اند و بعضی مثل صاحب شرایع استحباب را مخصوص بیک گام برداشتن
یا بیکنفس زدن دانسته اند و بعضی نشستن را سنت میدانند و حدیثی از امام جعفر صادق
در استحباب نشستن روایت کرده اند و بعضی درین حکم فرق نکرده اند میان مغرب و غیر مغرب
و حدیثی بر طبق مدعای خود نقل کرده اند والله اعلم من و اگر فصل بسجده یا بنشستن کند در
اثنای آن این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و عیشی قارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر نبیک
مستقرا و قرارا برحمتك یا ارحم الراحمین حاشیه بارّ درین دعا بمطیع و محسن تفسیر کرده اند یعنی
بار خدایا دل مرا طاعت کننده و نیکوکار گردان و دار را زیاده کردن و مستمر ساختن یعنی روزی
مرا زیاده کن و مستمر ساز و روز بروز میداده باش و قرار و مستقر را بعضی بیکمعنی دانسته اند
و بعضی گفته اند مستقر قرارگاه دنیاست و قرار قرارگاه آخرت یعنی قرارگاه مرا در دنیا در

واخر در جوار

در جوار رسول خود کن و اینکه قرارگاه دنیا را مستقر گفته است بواسطهٔ آنکه در قرآن واقع است
ولکم فی الارض مستقر و قرارگاه آخرت را قرار گفته است بواسطهٔ آنکه در قرآن واقع است وان
الآخرة هی دار القرار و برین توجیه که مراد بقرارگاه آخرت است ایراد آورده اند که بنابرین عند
قبر رسولك مناسبتی نخواهد داشت و جواب آنست که مراد با آخر زمان موت نه روز قیامت
و معنی دعا آنست که مسکن مرا در حال حیات و بدفن مرا بعد از ممات در مدینهٔ طیبه در جوار
رسول خدا گردان من و در وقت نشستن نیز این دعا بخواند سبحان من لا یبید معالمه سبحان
من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یغشی ولا بواب یرشی ولا
ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من هو هکذا
ولا هکذا غیره و بعد از اقامت این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة
بلغ محمدا الدرجة والوسیلة والفضل والفضیلة بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد ص اتوجه
اللهم صل علی محمد و آل محمد واجعلنی بهم عندك وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین مبحث
چهارم در ملاحظه نمودن قبله حاشیه چه اجماع علما منعقد است که شرط صحت نمازهای
واجب اینست که رو بقبله گذارده شود و اگر به اختیار رو قدرت بجهت دیگر گذارده نماز
باطلست و آیهٔ قرآنی که فول وجهك شطر المسجد الحرام و فولوا وجوهکم شطره نص بر آنست
مگر وقت ضرورت مثل نماز خوف و گاه عجز از پیدا کردن قبله و امثال آن که در آن حال اگر
بجهت دیگر گذارده شود صحیح خواهد بود چنانچه بعد از این در همین مبحث در کتاب مذکور
خواهد شد اما در نماز سنت و نوافل جمهور علما استقبال قبله را شرط صحت آن نمیدانسته اند
و تجویز کرده اند که بهر جهت که خواهند بگذارند خواه در سفر باشند و خواه در حضر خواه سواره
یا پیاده براه میرفته باشند و خواه در جائی باشند نهایتش افضل استقبال قبله دانسته اند
و نماز بجهت دیگر را مکروه میدانند و سید در مدارک تجویز آن را در صورتی که در جائی
ساکن باشند و توانند رو بقبله کرد بعید دانسته است بواسطهٔ آنکه عبادات به امر شارع
واجب یا سنت شده است پس میباید بوجهی بعمل آید که شارع قرار داده باشد و روایتی که
محل اعتماد باشد وارد نشده است که دلالت کند بر جواز نماز سنت در حال سکون و قرار بر
ارض و عدم مانع از استقبال قبله بجهت دیگر پس جرات بر فتوای آن نتوان کرد بلی اصح
جواز نافله است در سفر و حضر بر پشت چهارپا و پیاده وقتی که براه میرفته باشند با وجود

قدرت بر سکون و قرار هر جانب که میرفته باشند بواسطهٔ اجماعی که در معتبر بر آن نقل
شده است و حدیث صحیح که از امام جعفر صادق ع روایت شده است در صحت نماز نافله
که در حال سواری بر شتر یا بر اسپ گذارده شود حضرت فرمودند نعم حیث کان متوجها
و در حدیث صحیح دیگر فرمودند وارد است که از آنحضرت پرسیدند شخصی از نماز در سفر در حال
راه رفتن حضرت فرمودند نماز کن بسر خود بواسطه رکوع و سجود و در سجود سر خود را پاینتر
تر بیار و چندین حدیث دیگر صحیح و غیر صحیح که همه دلالت بر جواز آن در حال رکوب و مشی دارد
نهایتش میباید تکبیر احرام آن رو بقبله میباید واقع شود و بدون آن صحیح نیست بواسطهٔ حدیثی
که بطریق صحیح روایت شده است که سؤال کردند از امام موسی کاظم ع از نماز شب کردن در سفر
کامی که در محمل باشند حضرت فرمودند اذا کنت علی غیر القبله فاستقبل القبله ثم کبر و صل
حیث ذهب بک بعیرک و ابن ادریس قطع بوجوب آن کرده است و نسبت این قول را به
جمهور علمای ما داده است و از کلام سید یزد در مدارک وجوب معلوم میشود والله اعلم
و اگر او ماشی در حال رفتن رکوع و سجود بر وجه مقرر میسر باشد اولی و افضل آنست که
بر آن وجه بعمل آورد بواسطهٔ دلالت حدیث صحیح بر آن متن بدانکه شخصی که نماز میگذارد
از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانهٔ کعبه یا بر بام خانهٔ کعبه یا آنقدر نزدیکست که اگر
خواهد خانهٔ کعبه را تواند دید یا از شهر مکه آنقدر دور است که دیدن خانه کعبه او را میسر نیست
پس اگر در اندرون خانهٔ کعبه است هر طرف که نماز بگذارد نمازش صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی
میتواند که در هر رکعت رو بیکی از دیوارهای خانهٔ کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم
نیاید حاشیه و بعضی تجویز نکرده اند مطلقا که نماز فریضه را در اندرون خانه کعبه بکذارند
و شیخ در خلاف دعوای اجماع بر آن کرده است و گفته اند اینکه گفته اند خانهٔ کعبه
قبلهٔ کسی است که خانه را میدیده باشد دلالت دارد بر آنکه تمام خانه را باید در مقابل داشت
میسر نیست پس نماز در آن جایز نباشد و دو حدیث صحیح بر طبق مدعای خود نقل کرده است
که صریح است در منع از آن و بعضی مکروه دانسته اند و نهی را که در بعض احادیث وارد است
بر نهی تنزیهی است که حمل کرده اند والله اعلم متن و اگر بر بام خانه کعبه نماز کند نیز این حکم دارد اما
واجبست که اینچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام کعبه قدری در قبلهٔ او باشد حاشیه
و بعضی گفته اند که اگر خواهد که بر بام کعبه نماز کند میباید بر پشت بخوابد و رو به بیت المعمور

نماید که

نماید که در آسمان برابر خانهٔ کعبه واقعست و هم چنان خوابیده قرائت کند و رکوع و سجود را
باشاره بچشم بکند به این طریق که در رکوع چشم بر هم نهد و در سجود بر هم نهد و بیفشرد و این
قول را اگرچه شیخ نقل کرده و بعضی مذهب ساخته اند اما معتمد آنست که در کتاب مذکور است
متن و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه رو بجانب در کعبه نماز کند واجبست که قدری
از آستان در کعبه در قبلهٔ او باشد و اما شخصی که نزدیک خانهٔ کعبه باشد بحیثیتی که خانهٔ
کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز کعبه را ببیند
و اما واجب آنست که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا میان پیشانی او در وقت
سجود خطی راست کشند که آن خط بخانهٔ کعبه بخورد حاشیه پس اگر در جائی نماز گذارد که خانهٔ
کعبه در نظر او نباشد و یقین او نباشد که خط مذکور بخانهٔ مذکعبه میخورد بر او واجبست که بر بام
خانه یا بر دیوار برآید و کعبه را در نظر آورد و یقین خود کند که چون بنماز بایستد خط مذکور
بعد از اخراج بخانه میرسد بعد از آن نماز کند و بعض مجتهدین مثل صاحب شرایع و غیر او گفته اند
که عین خانهٔ کعبه قبله کسی است که در مسجد باشد و مسجد قبلهٔ کسی است که در حرم باشد
و حرم قبلهٔ کسی که از مکه دور باشد پس بنا برین قول اگر در خارج مسجد در یکی از خانهای مکه
نماز گذارد میباید بر وجهی بایستد که خطی که از میان دو قدم او بکشند آن خط بدیوار مسجد بخورد
و خوردن آن بدیوار کعبه لازم نیست نهایتش معتمد آنست که در کتاب مذکور است و در معتبر
اجماع علما بر آن نقل کرده است متن و بباید دانست که از خانهٔ کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام
حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز گذارد نمازش
او صحیح است اگرچه خطی که از میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بر عین خانه نخورد اما
هرگاه بآنچه در حکم خانهٔ کعبه است برسد کافیست و نماز درست است فصل و اما آن شخص که از شهر
از خانه مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد
قبلهٔ او عین کعبه نیست حاشیه و حرم نیز نیست چنانچه در شرایع مذکور است بواسطهٔ آنکه
آیهٔ قرآنی دال بر آنست که قبلهٔ اهل دنیا جهت کعبه است چه آیه برین وجه که فول وجهک شطر
المسجد الحرام و شطر در لغت بمعنی جهت و جانب است و در حدیث صحیح از امام جعفر صادق ع روایت
شده است که فرمودند لا صلوة الا الی القبله و چون از حد قبله پرسیدند فرمودند ما بین المغرب
و المشرق قبله کله و اگر عین حرم قبله اهل دنیا میبود مشکل میشد بلاد متفرق که برای قبله باید

یک علامت تعیین شده است و حال آنکه تفاوت میان ایشان زیاده بر آنست که خط بین القدمین
مصلی از هر دو بجرم بخورد لیس البته جهت حرم را قبله باید داشت چه شیخ ابو القاسم در معتبر
و علامه تصریح کرده اند که قبلهٔ عراق عجم و خراسان یک علامت دارد و تفاوت این دو ولایت
ظاهر است که زیاده بر آنست که سکنهٔ هر دو مواجههٔ حرم توانند شد و در تعیین معنی جهت
علما را خلاف بسیار است و از اختلاف ایشان در آن فهم میشود که در امر قبله و تعیین آن
دقت بسیار در کار نیست همین مقدار که ظن بهم رسد که این سمت جانب قبله است و کعبه
در جانب دیگر نیست کافیست والله اعلم منه بلکه جهت کعبه است یعنی جایی که خانهٔ کعبه
در وست نه همهٔ آنجانب بلکه آنمقدار از آن جانب که مصلی که در هر جزوی از اجزای آن تجویز
کند که خانهٔ کعبه بوده باشد و جزم کند که از آنمقدار بیرون نیست و آنرا بقبلهٔ مساجد و قبرهای
مسلمانان معلوم توان کرد حاشیه یعنی معمورهٔ که در آیند و ندانند که قبلهٔ آن بکدام جانب است
رجوع بمساجد و مقابر آنمعموره نمایند هر جهت که محراب مساجد بر آنجهت بنا شده باشد یا
روی قبور ایشان بر آن سمت باشد بهمان جهت که نماز کنند صحیح است منه و بعلاماتی که در میان
فقها مشهور است نیز معلوم میشود مثل علامت قبلهٔ بعضی اهل عراق عرب مثل بغداد آنست که
جدی را برابر پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد آنست مثل شهر موصل که مشرق را
بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبلهٔ بعضی از بلاد شام آنست که جدی را
بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد
در میان چشمها گیرند و علامت قبلهٔ بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر مایل
دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیات معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است
حاشیه بباید دانست که فقها در تعیین این علامات بنا بر مقررات اهل هیات گذاشته اند
از روی آن از برای هر اقلیم از اقالیم عالم علامتی قرار داده و مقررات اهل هیات نیز از روی
ارصادیست که جمعی که قبل از ایشان بوده اند و بسته اند و طول و عرض مکه و سایر اقالیم را
قرار داده و ایشان را جزم بدان حاصل نیست بالجمله مشهور در قبلهٔ اهل عراق و توابع آن
که عبارتست از عراق عرب و عجم و خراسان باشد سه علامت ذکر کرده اول آنکه مغرب را بر منکب راست
بگیرند و مشرق را بر منکب چپ و ظاهر اینست که مراد بمغرب و مشرق اعتدال باشد و مطلق
مشارق و مغارب و منکب محل اجتماع بازو و کتف است که در عرف سر دوش میگویند دوم

انکه جدی

آنکه جدی را در حالت ارتفاع یا انخفاض بر محاذات منکب راست بگیرند یعنی آنچنان میان مشرق
و مغرب بایستند که جدی در عقب منکب راست بیفتد و جدی بضم جیم و فتح دال ستاره ایست
کوچک که در میان فرقدان دو ستاره واقعست و با فرقدان بدور قطب شمالی میگردند و قطب نقطهٔ
موهوم در جانب شمال که جمیع کواکب و نقاط فلک بر دور او میگردند و او ساکن و نزدیک او ستاره
ایست بسیار ریزه که کمتر بنظر کسی در می آید و از نزدیکی که بقطب دارد عوام آنرا قطب میگویند
و مشهور است که ستارهٔ از او بقطب نزدیکتر نیست و بعض متاخرین گفته اند که جدی از او
بقطب نزدیکتر است و حرکتی که محسوس میشود حرکت فرقدانست که بر دور قطب میگردد
سیم آنکه قرص آفتاب را در وقت زوال مایل بطرف ابروی راست بگیرند و در اکثر کتابها بر این
وجه مذکور است و این حکم علی الاطلاق صحیح نیست چه اول و سیم تقاضای آن میکند که قبلهٔ
ایشان همه نقطهٔ جنوب باشد و علامت دوم که جدی را عقب کتف راست باید گرفت تقاضای
آن میکند که اندک انحرافی بجانب مغرب دارد و این دو حکم منافی یکدیگرند پس میباید علامت
اول و سیم را علامت جانب غربی عراق عرب دانست و علامت ثانی را علامت جمعی که در وسط
عراقند مثل کوفه و بغداد و اما اطراف شرقی عراق و ولایت خراسان زیاده بر آن انحراف دارد
که علامت ثانی بر علامت قبلهٔ ایشان تواند بود چنانچه بعد از رجوع بطول و عرض بلاد و
اموری که اهل هیات قرار داده اند ظاهر میشود و از این جهت که مصنف رحمه الله در کتاب
علامت دوم را تنها ذکر کرده است و مخصوص ببعض عراق ساخته و تمثیل ببغداد کرده و علامت
اول را علامت دیگر بعض از عراق و الا دیگران مطلق عراق را سه علامت ذکر کرده اند چنانچه
مذکور شد و بعد از قرار این علامات از برای قبلهٔ عراقیان اکثر علما حکم باستحباب تیاسر
مصلی در حال استقبال کرده اند یعنی سنت است که مصلی بعد از تحصیل قبله بعلامات
مذکوره اندکی میل بجانب چپ کند و ظاهر عبارت شیخ در نهایه و مبسوط و خلاف وجوب
آنست و در کتاب خلاف نقل اجماع بر آن کرده است و روایت کرده است از امام جعفر صادق
که از آنحضرت سؤال کردند از سبب تیاسر حضرت فرمودند که وقتی که حجر الاسود از بهشت
نازل شده و او را در موضع خود نصب کردند اشعهٔ نور او هشت میل بجانب مشرق خانه
رفت و چهار میل بجانب مغرب فلهذا این دوازده میل را حرم نام کردند و احکام حرم را بر
آن جاری ساختند پس چون حرم نا برآن در جانب چپ از جانب راست بیشتر است تیاسر

باید کرد که از احتمال دور افتادن از حرم ایمن گردند نهایتش چون مستند این روایت دعا
ضعیف است و اجماعی که در خلاف منقولست بثبوت نرسیده است و در رساله مذکور
هم آن هست که مصلی باید که لباسی که از اینجا از او واقع شود بفرسخها از مواجهه حرم
دور افتد چنانچه بعد از تامل در مسایل هندسه ظاهر میشود و بعض متاخرین با ایشان
درین حکم همراهی نکرده اند و گفته اند اولی اجتناب از آنست چنانچه سید در مدارک تصریح
بآن کرده است متن اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد
و شخصی یافت نشود که از قول او ظن بقبله بهم رساند بر آنشخص واجبست که نماز را چهار نوبت
بچهار جانب بگذارد حاشیه مشهور میان علما در این مسئله اینست که در کتاب مذکور است
چنانچه بعضی دعوی اتفاق بر آن کرده اند نهایتش ابن ابی عقیل از مجتهدین گفته است که اگر
علتی در آسمان یا هوا بهم رسد که تحقیق قبله متعذر باشد مثل ابر یا ظلمت شدیدی باید بیک
جانب اختیار کند و نماز بگذارد و اگر آنجانب قبله باشد خود بقبله نماز کرده است و اگر بعد
از آن ظاهر شود که جهة قبله نبوده است پس اعاده آن نماز لازم نیست و همان نماز که کرده است
چون برخصت شارع بوده است صحیح است و ظاهر از عبارت ابن بابویه رحمه الله اینستکه مختار
او نیز این باشد و سید در مدارک نیز میل باین قول داشته است و بتبعیت ایشان کرده بود
آنکه برائت ذمه است از وجوب زیاده بر آن مادام که دلیلی دلالت بر آن نکند و چند حدیث
صحیح درین باب نقل کرده است که صریح است درین مدعا و احادیث آنطرف را تضعیف کرده
و بالجمله بنابر دلایلی که او ذکر کرده است این مذهب خالی از قوتی نیست و بنابر مذهب مشهور
که بچهار جانب نماز باید کرد میباید نماز او بر سمت دو خط مستقیم واقع شود که با هم بزوایای
قایمه تقاطع کرده باشند و بعضی این شرط نکرده اند و مطلق چهار نماز را که بر یک سمت نباشد
کافی میدانند و این مذهب ضعیف است شیخ شرط کرده است که چهار جهت آنقدر از هم
دور باشند که نتوان گفت که هر دو نیک قبله است و مستند این حکم بر من معلوم نیست متن
اگر وقت وسیع و اگر تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز کند و اگر چه یکنوبت باشد بهر جانب
که میخواهد فصل اگر شخصی بعد از آنکه نماز کرده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله
نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی
نباشد حاشیه و بعضی مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز اگر وقت باقی باشد اعاده نماید

واکر

و اگر وقت گذشته باشد نمازی که کرده است کافیست و حاجت قضا نیست و در شرایع
این قول را نسبت داده و رجحان داده است والله اعلم متن اگر ظاهر شود که قبله در جانب دست
او یا در جانب چپ او بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد
نمازی که کرده کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله در پس پشت او بوده
و در یکی از دو جانب نیز بوده درین صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در مابین
پیش رو و جانب راست بوده یا در مابین پیش رو و جانب چپ یا در مابین پس پشت و جانب
راست یا در مابین پس پشت و جانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز
را اعاده نماید و اگر باقی نباشد قضا لازم نیست حاشیه و بعض مجتهدین گفته اند درین دو
صورت اعاده احتیاج نیست و همان نماز اول کافیست و صاحب مدارک این قول را اختیار
کرده است و دعوی اجماع بر آن کرده والله اعلم متن و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد
خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط
میشود مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس
بر آنشخص واجبست که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی
امر کند که از خانه من بیرون رو و در خانه در جهت قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد اما
اگر وقت تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتی
که عذر بر طرف شود فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل
و هر یک این دو یا واجبست یا سنت و هر یک این چهار یا بزبانست یا بدل یا به اعضا و جمیع آنچه
بنماز تعلق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست حاشیه این تفصیلی است که بنای رساله اثنی
عشریه صلوة بر آنست و بیان آن در رساله مذکوره بر وجه اتم شده است فمن اراد الاطلاع
علیه فلیرجع الیه متن اول آنچه بزبان آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت دویم آنچه
بدل بجا آوردن آن واجبست مثل نیت نماز سیم آنچه به اعضا بجا آوردن آن واجبست مثل
رکوع و سجود چهارم آنچه بجا آوردن آن بزبان سنت است مثل قنوت خواندن پنجم آنچه بجا آوردن
آن بدل سنت است مثل بخاطر گذرانیدن معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنچه
به اعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه بزبان ترک
کردن آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد هشتم آنچه بدل ترک کردن

آنها واجبست مثل قصد ترك کردن نماز یا بعض افعال نماز هفتم آنچه به اعضا ترك کردن آن
واجبست مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنیانست دوم آنچه بزبان ترك کردن
آن سنت است مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن قرائت امام یازدهم آنچه بدل ترك آن سنت است
مثل فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه به اعضا ترك کردن آن سنت است مثل دست بر کمر زدن بطریق
متکبران و مانند و رساله اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع صادر شد ترجمه شد باتمام رسانید
کردیم که هریك از این دوازده نوع دوازده قسم است و همهٔ اقسام را بترتیب در آن رساله مذکور ساخته
فصل بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه یومیه سیصد و شصت و هشت فعل واجبست برین
تفصیل در رکعت اول بیست و یك فعل واجبست اول ایستادن دوم رو بقبله کردن سیم
نیت کردن چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر احرام ششم قرائت کردن
هفتم درنگ نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر
ذکر گفتن دهم سر از رکوع برداشتن یازدهم لحظهٔ درنگ نمودن سیزدهم خم شدن بجهة سجود چها
دهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم
نشستن درمیان دو سجده هیجدهم خم شدن بجهة سجدهٔ دوم نوزدهم لحظهٔ درنگ نمودن بقدر ذکر
بیستم ذکر گفتن و بعد از بیست و یکفعل رکعت اول تمامست و در رکعت دوم ازین بیست
و یکفعل سه فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس افعالی که واجب
در رکعت دوم هجده باشد و بعد از آن چهار فعل دیگر واجبست که آنها را بعضی داخل رکعت
دوم میسازند اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سیم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن
در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجبست اول نشستن بجهت سلام گفتن
دوم سلام گفتن سیم درنگ نمودن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجب
و در نماز شام شصت و هفت فعل و در هریك از نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد و نه فعل
واجبست پس جمیع سیصد و شصت و هشت فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه
شبانروزی بفعل آوردن و بدانکه از جملهٔ افعال هشت فعلست که احتیاج به بیان دارد
و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان این هشت فعل
در هشت فصل تفصیل مییابد فصل اول در بیان آنچه تعلق به نیت دارد حاشیه بباید دانست
که هیچکس خلاف نکرده است در آنکه نیت در نماز البته میباید و اگر فوت شود ترك او عمداً و

وسهواً نماز باطل میشود نهایتش خلاف شده است در آنکه جزو نماز است و رکن است مثل
رکوع و سجود یا خارج نماز است و شرط است مثل وضو و ستر عورت ظاهر عبارت شرایع اشعار
بر قول اول دارد بواسطهٔ آنکه آنچه در نماز معتبر است از استقبال قبله و قیام و ستر عورت
و غیر آن در آن معتبر است چون نماز باشد اکثر مجتهدین قول ثانی را اختیار کرده اند و شرط میدانند
نه جزو و مختار مصنف رحمه الله در رساله اثنی عشریه نیز این قولست چرا که اصل عدم دخول آنست
در نماز و بعض احادیث صحیحه دلالت دارد بر آنکه اول اجزای نماز تکبیر احرام است و دلیل
مذهب اول را باین وجه دفع کرده اند که لا نسلم که امور مذکوره در نیت معتبر باشد و بعد
از آنکه باشد بواسطهٔ اشتراط مقارنت آنست که بتکبیر احرام که اگر رعایت امور مذکوره در
آن نشود لازم می آید که در تکبیر نیز نشود فی نفسه و فایده که برین مترتب است اینست که اگر کسی
نذر کند که نماز را در وقت معین بجای آورد و چنین اتفاق افتد که اول آن وقت بتکبیر احرام مقارن
افتد بمذهب آنها که جزو میدانند خلف نذر شده است و موافق نذر بعمل آمده است متن بدانکه
نیت هریك از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا و در نیت اولا تعیین نماز
باید کرد که کدام نماز است ادا است یا قضا واجبست یا سنت بعد از آن قصد کند که آنرا بجا می آورم از
برای رضای خدا تعالی حاشیه بباید دانست که در نیت نماز قصد تعیین نماز با قصد قربت
یعنی قصد آنکه این نماز را بواسطهٔ محض اطاعت امر خدا میکند نه بواسطه تعریف مردم و طلب مال
و امثال آن به اجماع علما معتبر است و بدون آن نیت نیست و اکثر مجتهدین قطع کرده اند بآنکه با دو امر
مذکور قصد وجه یعنی قصد وجوب اگر نماز واجب باشد و قصد ندب اگر سنت باشد نیز
واجبست و همچنین قصد ادا اگر در وقت خود گذارده شود و قصد قضا اگر در خارج وقت گذارده
شود و همچنین قطع کرده اند بعضی از مجتهدین به آنکه نیت اتمام در حضر و قصر در سفر لازم نیست
بلکه در مواضعی که مصلی مخیر است میان قصر و اتمام نیز تعیین یکی از دو شق را در نیت لازم ندانسته
اند بواسطهٔ آنکه تعیین در جائی در کارست که احتمال شق دیگر داشته باشد در حضر احتمال قصر
نیست و در سفر اتمام نه پس تعیین احدهما در کار نیست و در شق ثانی که تخییر میان قصر و اقامت
بواسطهٔ آنکه مصلی تا بقصد رکعت سیم برنخواسته است تخییر او باقیست مثلا اگر قصد اتمام داشته
باشد تا آن وقت قصد قصر میتواند کرد و همچنین بر عکس پس تعیین احد الشقین در نیت بیفایده باشد
و هیچ شك نیست که دلیلی که در قسم اول مذکور شد در ادا و قضا نیز جاریست چرا که اگر در وقت

کذارده شود احتمال قضا ندارد واکر در خارج وقت باشد احتمال قضا ادا نیست پس حاجت
بتعیین احد هما در نیت نباشد وهمچنین در قصد وجوب وندب خصوصاً در نماز یومیه نیز
این حرف جاریست وبالجمله انچه نیت از آن منفک نیست چنانچه مذکور شد قصد خصوص
فعلست با قصد قربت که البته میباید واقع شود ودر باقی قصدها واقع شود یا نشود سهل است
نهایتش احتیاط تقاضای آن میکند که جمیع قصدهائی که مذکور شد حتی قصد قصر واتمام
وقصد امامت ومأمومیت واقع شود منه واین قصد در نهایت آسانیست وهیچ اشکال ندارد
ووسواسی که بعضی مردم میکنند از فعل شیطانست حاشیه ولفظرا در آن مدخلی نیست و
از مفهوم نیت بیرونست وبگفتن آن از گفتن هذیانست بلکه از شارع چون رخصت آن ظاهر
ومنطوق احادیث از آن خالیست دور نیست که تشریع وحرام باشد خصوصاً اگر بقصد
عبادت کنند منه وبهاین مضمون حدیثی از امام جعفر صادق ع منقولست وانچه بعضی گمان
برده اند که نیت نماز مرکب است از چند چیز مثل تعیین نماز انکه واجبست یا سنت ادا است یا
قضا این گمان غلطست بلکه این امور منوی اند یعنی نیت بر اینها واقع میشود حاشیه بباید دانست
که نیت امریست بسیط که جزء ندارد واین قصد فعل معینی است مقرون بقصد قربت واجب است
یا سنت اداست یا قضا واین قصد در اغلب اوقات لازم فعل میباشد واز آن جدا نیست چنانچه
گفته اند اگر خدا تعالی تکلیف میکرد که نماز را با غیر آن یا عبادت بی نیت بکند تکلیف مالا
یطاق میبود وشیخ شهید در ذکری آورده است که متقدمین علما در کتب خود مطلقاً ذکر نیت
نکرده اند بلکه اول واجبات نماز تکبیر احرام را شمرده اند واول اعمال وضو غسل وجه را بواسطه
انکه قدری که در نیت معتبر است امریست که مع است با عبادت وجدا کردن آن از عبادت بی تکلف
که ممکن باشد ومؤید این آنست که احادیثی که در باب وضو ونماز وغیر آن از عبادات وارد است
از ذکر نیت خالیست ودر حدیثی که امام جعفر صادق ع تعلیم نماز بحماد کرده است ذکر نیت نشده
بلکه در آمد حدیث به این شده است که قام واستقبل القبلة وقال بخشوع الله اکبر ودر حدیث
دیگر در تهذیب وکلینی از آنحضرت روایت شده است برین وجه است که قال اذا قمت الصلوة
فارفع کفیک ثم کبر التکبیرات السبع مع الادعیة الی آخر الحدیث وذکر نیت مطلقاً نیست منه
فصل دویم در انچه تعلق بتکبیر احرام دارد حاشیه جمهور علمای اسلام اتفاق دارند بر انکه تکبیر
احرام یکی از ارکان نماز است که بترک آن عمداً وسهواً نماز باطل میشود واحادیث صحیحه به آن

به آن ناطق است واکثر علما جزء اول نماز میدانند کسی نگوید که اجماع بر رکنیت منافات دارد
بخلاف در جزئیت چرا که رکنیت لازم ندارد جزئیت را چه مراد برکن پیش بعضی جزء نماز است
یا شبیه بجزء که بترک آن عمداً وسهواً نماز باطل شود ومراد به شبیه جزء آنست که انچه در اجزاء
نماز معتبر است در آن معتبر باشد مثل طهارت واستقبال قبله وستر عورت وغیر آن
واز اینجاست که نیت را اکثر علما رکن دانسته اند به انکه پیش ایشان جزء نیست بلکه شرطست چنانچه
گذشت وبعضی رکن را به این تعریف کرده اند که ما تبطل الصلوة بترکه عمداً وسهواً نماز باطل است
وبه اتفاق رکن نماز نیست وبعضی بجهة این اعتراض لفظ جزء را زیاده کرده اند وگفته اند رکن جزئیست
که بترک آن عمداً وسهواً نماز باطل شود واین منتقض است به نیت پیش بعضی که رکن است وجزء
نماز نیست لهذا قید شبیه بجزء را زیاده کرده اند تا این اعتراض نباید حاشیه منه وآن چهارده امر است
هفت امر واجبست وهفت امر سنت اما هفت امر واجب اول انکه بلفظ عربی گفته شود پس
اگر بجای الله اکبر خدا بزرگست گوید آن نماز باطل خواهد بود حاشیه وهمین عبارت بگوید پس
اگر بلفظ عربی مرادف آن بگوید مثل الله اعظم یا الرحمن اکبر نماز باطل خواهد بود واگر یاد نگرفته
باشد وتا آخر وقت نتواند یاد گرفت واجبست که بلفظ عربی که در معنی با آن موافق باشد
بگوید واگر قادر بر گفتن بعربی نباشد ونتواند تعلیم گرفت بلغت خود احرام نماز بلفظی ببندد
که بمعنی الله اکبر باشد مثل انکه بفارسی بگوید خدا بزرگتر است منه دویم انکه حروف تکبیر را از مخرج خود
بیرون آورد بطریقی که مقرر است سیم انکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان
تکبیر احرام در آید ونیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا در لفظی در میانه آخر نیت واول تکبیر
احرام در آید مثل انکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطلست حاشیه چون در فصل اول
بوضوح پیوست که نیت بسیطست وذی اجزا نیست چنانچه بعضی گمان کرده اند آخر نیت گفتن
بحسب ظاهر وجهی ندارد چه بسیط را اول وآخر نمیباشد مگر انکه گفته شود اگرچه نیت بسیط است
وذی اجزا نیست اما منوی ذی اجزاست پس به آن اعتبار که نیت بر آن واقع میشود نیت گفته
شده ومنوی خواسته شده بطریق مجاز یا هرگاه نیت چنانچه در فصل اول بیان شد قصد
عبادتست ولفظ را در آن مدخل نباشد تمثیل عدم مقارنت بقربة الی الله هو الله اکبر وجهی
ندارد چه لفظ قربة الی الله را دخلی نیست اگر لفظ دیگر در میان در آورد واگرچه بیگانه باشد
هرگاه قصد بحال خود باشد میباید نماز باطل نشود چه مقارنت قصد شرط است نه مقارنت

لفظ چهارم آنکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست پنجم آنکه همزهٔ الله و همزهٔ اکبر را قطع نماید حاشیه اما همزهٔ اکبر بواسطهٔ آنکه در واقع همزهٔ قطع است و همزهٔ قطع در درج نمی افتد پس اگر بیندازد لحن در اذکار واجبی لازم می آید و لحن در قرائت و اذکار واجبی مبطل نماز است و اما همزهٔ الله بواسطهٔ آنکه منقول از شارع قطع آنست و این نیز دلیل است که تلفظ به نیت نمیباید کرد چه اگر بالله قربة الی الله وقف کنند و ابتدا به الله اکبر نمایند مقارنت که به اتفاق در نیت شرط است و بی آن نماز باطل بعمل می آید و اگر وقف نکرده همزهٔ الله را قطع کنند لحن لازم می آید و دانسته شد که لحن در اذکار واجبی باعث بطلان نماز است فتدبر متن پس اگر وصل سازد همزهٔ الله را به آخر نیت یا همزهٔ اکبر را بما قبل آن الله نماز باطلست ششم آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگر چه سنگین باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بتقدیری که کر نمیبود یا فریاد نمیبود تکبیر را میشنید نماز او صحیح است و الا باطل حاشیه و همچنین واجبست که ایستاده بگوید پس اگر بی عذری نشسته بگوید یا قبل از آنکه راست بایستد و آرام گیرد بگوید نماز او باطل خواهد بود متن هفتم اگر گنگ باشد بدل قصد کند و به انگشت اشاره کند حاشیه که این اشاره بجای تکبیر احرامست و لازم نیست که معنی مطابقی الله اکبر را بخاطر بگذراند چه دانستن معنی در اذکار واجبی نماز شرط نیست خواه گنگ باشد و خواه شنوا و بعضی احتمال این راه داده اند که چون قادر بر گفتن آن بر وجه منقول نیست بر او واجب نخواهد بود چه تکلیف ما لا یطاق لازم می آید نهایتش عمل بقول مشهور اولی بلکه لازم متن و زبان را حرکت دهد حاشیه چه اگر صحیح میبود واجب بود که زبان را حرکت دهد و لفظ را بگوید از اینکه احد واجبین را بواسطهٔ مانع نتواند بجا آورد واجب دیگر چرا ساقط شود و درین دلیل نظر است متن اما آن هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است اول دستها را برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها حاشیه و بعضی برداشتن دستها را تا برابر دوش سنت میدانند و بعضی تا برابر روی و بعضی تا برابر نزدیک کردن و همه نزدیک بهم است و اختلاف روایات درین باب باعث اختلاف قول شده است و هم منقول اند در آنکه از برابر گوشها بلندتر نمیباید و از سید مرتضی نقل شده است که او برداشتن دستها را در تکبیر احرام و در جمیع تکبیرات نماز واجب میداند و ادعای اجماع بر آن کرده است متن دوم آنکه ابتدای تکبیر گفتن به ابتدای دست برداشتن و انتها به انتهای آن سیم آنکه کفها

در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان میباید دور باشد و انگشت بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته گفتن تکبیرات اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد حاشیه اما بلند گفتن امام بواسطهٔ حدیثی که دلالت بر آن دارد و بواسطهٔ آنکه مامومین مطلع شوند که شروع امام در نماز واقع شده است تا ایشان اقتدا توانند کرد اما آهسته گفتن ماموم بواسطهٔ آنکه گذشت که سنت است که جمیع اذکار ماموم آهسته واقع شود که دعایت شرط اقتدا و حرمت امام در آن ضمن بیشتر است و سید در مدارک حکم بتخییر منفرد میان جهر و آهسته گفتن کرده است و قول به استحباب جهر را در باب او نیز بجعفی نسبت داده است و بی مستند است والله اعلم متن ششم تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنت است بجای آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها حاشیه هر کدام از شقوق ثلاثه را که اختیار نماید سنت بعمل می آید و شیخ شهید در ذکری شق اول را که تکبیر احرام بعد از تکبیرات سته باشد افضل دانسته و مستند آن ظاهر نیست و نیز سنت است که در وقت گفتن الله اکبر عظمت و بزرگی خدا را و آنکه بزرگی هر که و هر چه او را به بزرگی وصف کنند از ملأ اعلی کرمنه تا تحت الثری در جنب بزرگی او تعالی شانه خرد است جمله هیچ نمی نماید بخاطر بگذراند که اگر کسی دیگر از سلاطین و ارباب ثروت دنیا و زخارف آرایش بزرگ داند در دعوای خود که میگوید الله اکبر کاذب خواهد بود و افتتاح نماز او بکذب و دروغ بوقوع آمده خواهد بود و ذلک هو الخسران المبین متن هفتم آنکه تکبیر سنت را و تکبیر احرام را با دعاهای مقرر بفعل آورد حاشیه که مجموع هفت تکبیر باشد و آنرا تکبیر افتتاحیه گویند و اینکه سنت بر آن جاری شده است که تکبیرات سبعهٔ مذکوره در ابتدای نماز بر وجه بگویند بواسطهٔ حدیث صحیحی است که زراره از امام جعفر صادق روایت کرده است که امام حسین در صغر سن ضعف تمام در قوت ناطقه ظاهر بود و در حرف زدن بسیار کند بود چنانچه توهم این میشد که در بزرگی نیز قدرت بر نطق نتواند یافت و حضرت رسالت را ازین معنی بسیار دلکوب بود روزی حضرت بنماز بیرون آمدند و او را بر کتف مبارک سوار کرده بودند و چون بنماز ایستادند او را در جانب راست ایستاده کردند چون حضرت تکبیر احرام گفتند او نیز شروع تاسی بجای آورده بلند گفت الله اکبر حضرت بقصد آنکه بار دیگر او بگوید و قدرت او بر نطق بر همه کس ظاهر شود اعادهٔ تکبیر میکردند و او هر مرتبه شرط تاسی بجای آورد

وهمچنین حضرت باعادهٔ تکبیر میفرمودند واو تاسی مینمود تا هفت تکبیر تمام شد بعد از آن حضرت
شروع در قرآئت کردند و سُنّت برین وجه جاری شد و روایت دیگر از امام موسی کاظم
روایت شده است سبب سُنّت شدن آن برین وجه مذکور است که پیغمبر صلی در شبی که بمعراج میرفتند
از هفت حجاب گذشتند و بهر حجاب که میرسیدند و عظمت و بزرگی خدا را مشاهده
میکردند و میگفتند الله اکبر تا آنکه بعد از تکبیر هفتم بسدرة المنتهی رسیدند و چون فرود
آمدند و نقل آن باصحاب کردند سنت برین وجه جاری شد و فضل بن شاذان که از راوی معتبر
حدیث است از امام رضا سبب استحباب آن را روایت کرده است و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه
بعد از نقل روایت مذکور ذکر آن کرده است چون خدشه در متن آن ظاهر بود بذکر آن اکتفا
واقع نشد کسی که خواهد بدان بکتاب مذکور رجوع نماید متن باین طریق که سه تکبیر بگوید و
باید بخواند اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی
انه لا یغفر الذنوب الا انت و بعد از آن دو تکبیر بگوید و باید بخواند لبیک و سعدیک والخیر
فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک وحنانیک
تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن یک تکبیر بگوید حاشیه این بر تقدیر یست
که تکبیر احرام بر تکبیرات ستهٔ افتتاحیه مُقدم دارد که اگر مؤخر دارد چنانچه مصنف رحمه
الله آن را اولی دانسته است بعد از یک تکبیر مذکور نیت باید کرد و تکبیر احرام گفت و بعد از
آن دعای وجهت وجهی را تا آخر باید خواند و شروع در قرآئت کرد و اگر یکی از تکبیرات وسط را
تکبیر احرام کند دعای مذکور را بعد از دو تکبیر باید خواند متن و باید بخواند وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی
ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین حاشیه وهم
چنین است که الف الله را که بعد از لام و پیش از هاست مد ندهد زیاده بر مد طبیعی که لازم
الفاست و اگر آنقدر مد بدهد که لفظ را از وضع خود بیرون کند یا الف او واین دارد و بفتح
لام اکتفا نماید نماز باطل میشود و همچنین همزهٔ اکبر را آنقدر مد ندهد که شبیه بصورت استفهام
شود و اگر قصد استفهام کند نماز باطل خواهد بود و بای اکبر را این آنقدر مد ندهد که توهم زیاده
شدن حرفی بشود که اگر به آن مرتبه برسد نماز باطل خواهد بود و نیز سُنّت است که وقت آن
بر سکون واقع شود یعنی رای اکبر را حرکت ندهد برین وجه که وصل کند آن را به بسم الله قرآئت

المصلی

باید عای افتتاح مثلا چه اگر بی آنکه وصل کند حرکت دهد لحن خواهد شد و حرام خواهد
بود و مبطل نماز چنانچه در نفلیه تصریح به آن شده است فلا تغفل متن فصل دوم در بیان آنچه
تعلق بقیام دارد حاشیه بباید دانست که قیام رکن دوم است از ارکان نماز پس وقتی که قدرت
بر آن باشد و ترک نماید عمداً و سهواً نماز باطل میشود و کسی درین خلاف نکرده است نهایتش خلاف
شده است در آنکه تمام قیام رکن است یا بعض قیام بر آنها که تمام را رکن میدانند وارد می آید که
کسی که قرآئت یا بعض قرآئت را فراموش کند نماز او باطل نمیشود با آنکه لازم دارد ترک بعض قیام را که
مستلزم ترک کل قیام است چه انتفاء جزء مستلزم انتفاء کل است ولهذا اکثر قایل شده اند به
آنکه قیام متصل برکوع که از آن برکوع میروند رکن است و باقی واجبست و رکن نیست و شیخ شهید
علیه الرحمه در بعض فواید خود ذکر کرده است که قیام در هر جزء تابع آن جزء است قیام در حال نیت
شرط نماز است چنانچه نیت شرطست و قیام بواسطهٔ تکبیر احرام در رکنیت تابع تکبیر احرامست
و قیام در حالت قرآئت واجبست و رکن نیست همچنانچه قرآئت چنانست و قیام متصل برکوع رکنست
چه آن تابع رکوع است که اگر نشسته رکوع کند و اگر چه بسهو باشد نماز باطلست و قیام بعد از رکوع
واجبست و رکن نیست چه اگر آن را سهواً بعمل نیاورند و از همان رکوع بسجود روند و بسهو سجده
کنند نماز صحیح است و قیام در حال قنوت سُنّتست و شیخ علی علیه الرحمه حکم آخر را که استحباب
قیام در حال قنوت است مشکل دانسته است و گفته است که آن جزء قیام قرآئتست و چون میشود
که کل واجب باشد و جزء سُنّت و این بحث مدفوع است چنانچه بعد از تأمل ظاهر میشود متن و آن
هشت امر است پنج امر واجبست و ده امر سُنّت و سه امر مکروه اما پنج امر واجب اول راست
ایستادن پس اگر بی ضرورت پشت را خم کرده ایستد نماز باطلست هر چند بحد رکوع نرسد
حاشیه یا بیک جانب خم شود و گردن را خم دادن یعنی سر را بزیر انداختن قصوری ندارد و اگر
چه افضل آنست که گردن راست و کشیده نگاه دارد چنانچه مفاد حدیثست و روایت شده
است از امام محمد باقر ع که نحر را در قول خدا تعالی که فصل لربک وانحر است بر ایستادن و گردن
خم کردن تفسیر کرده اند والله اعلم متن دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی که اگر آن چیز
برداشته شود مُصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدمست بر نشسته نماز کردن
حاشیه یعنی واجبست که بایستد و بر عصا یا دیوار یا درخت یا بر شخصی که نزدیک او باشد تکیه
کند و هر چند قدر اعتماد کمتر باشد بهتر است و اختیار آن باید کرد مثلاً اگر گذاشتن دست بر دیوار

یا دوش کسی کاری باشد جایز نیست بیدن تکیه کردن و همچنین اگر کرمتن عصا بدست کاری باشد
جایز نیست تکیه و اگر از مطلق تکیه کردن و ایستادن عاجز باشد و بهیچ وجه نتواند ایستاد مکر به
مشقت عظیم که تحمل آن خلاف عادت باشد نماز نشسته بگذارد چنانچه خواهد آمد متن
سیم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتی که باد شد باشد نماز بگذارد و باد او را
بسیار بجنباند و تواند که جای دیگر نماز بگذارد که باد او را نجنباند نماز باطل است چهارم
با ایستادن پس اگر بی ضرورتی بسیار بر یک پا بایستد نماز او باطلست پنجم قدمها را از یکدیگر
دور نگذاشتن آنقدر که از متعارف بیرون رود اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است
اول بخضوع و خشوع ایستادن حاشیه و بعضی خشوع را در این مقام بمعنی ترس از خدا و ذلیل و خوار
داشتن خود تفسیر کرده اند چنانچه باین معنی تفسیر کرده اند آنرا در قول خدا تعالی در کلام مجید
که الذین هم فی صلوتهم خاشعون و روایت شده است که پیغمبر در وقت نماز چشم خود را بطرف آسمان
میداشتند و چون این آیه نازل شد سر مبارک بجانب زیر مایل ساختند و نظر بر زمین می انداختند
و از حضرت پیغمبر روایت شده است که کسی را دیدند که در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمودند
لو خشع قلبه لخشعت جوارحه و از این روایت فهم میشود که چنانچه خشوع بقلب سنت است
و آن عبارت از آنست که تمام همت خود را مصروف شغل بنماز دارند و خود را از فکر ما سوی
باز دارند و بغیر عبادت و معبود چیز را در نظر نداشته باشند خشوع بجوارح و اعضا نیز سنت است
و آن آنست که چشم خود را از دیدن همه چیز پوشیده دارند و روی توجه خود را بقبله داشته
اصلا التفات بجانب یمین و یسار نکنند متن بطریق غلامان با اخلاص در خدمت آقای خود
می ایستد حاشیه که اگر چه او آقا را نمی بیند اما آقا او را می بیند متن دوم نظر بموضع سجود افکندن
نه بجای دیگر سیم قدمها را از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت از هم دور شده تا یک وجب
حاشیه چه هر دو در حدیث وارد است سه انگشت را حماد روایت کرده است و یک شبر را
زراره پس هر کدام را اختیار کند بسنت عمل کرده است متن چهارم آنکه قدمها را با یکدیگر محاذی
باشد نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان هر دو پا را بجانب قبله داشتن حاشیه بواسطه
حدیثی که از حضرت صادق روایت شده است که آنحضرت در وقت نماز انگشتان پای مبارک
را بجانب قبله کردند متن ششم هر دو کف دست را بر دو ران گذاشتن حاشیه محاذی آینه زانو چنانچه
حدیثی که حماد از امام روایت کرده است و غیر آن دلالت بر آن دارد متن هفتم انگشتان دست را

ملاصق

ملاصق بهم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن
کفهای دست خود را بر پستان خود گذارد حاشیه بواسطه حدیثی که زراره روایت کرده است
متن دهم قنوت کردن مرد و زن را در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع حاشیه در جمیع نمازها
خواه نماز واجب و خواه نماز سنت و خواه دو رکعتی باشد و خواه بیشتر لیکن در نمازهای
جهری تاکید بیشتر است و از آنجمله در نماز صبح و مغرب تاکید بیشتر بواسطه دلالت احادیث
بر آن متن مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دوم را بعد از رکوع میکند حاشیه و مگر در نماز
وتر که رکعت دوم ندارد و در آن قبل از قرائت قنوت سنت است متن و از زن نماز جمعه
ساقطست و بدانکه قنوت سنت مؤکد است و معنی آن دعا است خواه دست خود را در اثنای آن
بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند حاشیه
بواسطه حدیثی که از امام جعفر صادق روایت شده است که من ترک القنوت رغبة عنه
فلا صلوة له و بواسطه ظاهر امری که در قرآن واقعست که قوموا لله قانتین و جمهور علما
که سنت میدانند حمل حدیث بر تارک آن کرده تفسیر کرده اند و اصل عدم وجوب و ابن ابی
عقیل نیز قول بوجوب را اختیار کرده است اما در نمازهای جهریه هم لیکن معتمد و مفتی به استحباب
آنست چنانچه روایات صحیحه به آن ناطق است و وقت آن به اتفاق بعد از قرائت است و قبل
از رکوع چنانچه در کتابست و احادیث صحیحه نیز بر آن دلالت واضحه دارد و در معتبر قول
بتخییر را اختیار کرده است میان آنکه قبل از رکوع بعمل آورد یا بعد از رکوع بواسطه روایتی که
معمر بن یحیی از امام محمد باقر روایت کرده است که القنوت قبل الرکوع و ان شئت بعد
الرکوع اگر چه قبل از رکوع را افضل دانسته اند اما اگر فراموش کند جایز است به اتفاق علما
اتیان آن بعد از آنکه رکوع چنانچه در کتاب مذکور است معظم علما بهمین اکتفا کرده اند و شیخ
مفید در مقنعه گفته است که اگر بعد از رکوع نیز بیادش نیاید بعد از فراغ از نماز در همان
نشستن بجا آورد و از زراره روایت شده است که اگر بعد از برخاستن و راهی شدن در اثنای
راه بیادش آید روی بقبله کند و قنوت را بخواند چنانچه در کتاب مذکور است متن و اگر فراموش
شود آنرا بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که به نیت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش
شود در وقت رفتن بخاطر رسد آنجا رو بقبله کند و بجای آورد و در قنوت هفت امر سنت است
اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت حاشیه شیخ مفید انکار آن کرده است و سنت نمیداند و حدیث

با مصنف است دانسته شد که در حکم به استحباب اعمال حدیث کافیست متن دوم دست بالا
کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر سیم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا دارد برابر روی و محاذی
آسمان حاشیه بر نوعی که کف دستها بجانب آسمان باشد و پشت دستها بجانب زمین و شیخ
ابوالقاسم در معتبر قولی نقل کرده است به آنکه در قنوت پشت دستها را بجانب آسمان
باید کرد و کف دستها را بجانب زمین و آنچه در توقیعی که بحمیری منسوبست مذکور است استحباب
بر آن وجهست در نماز نافله تنها نه در نماز واجب والله اعلم متن چهارم آنکه انگشتان را بهم چسپاند
مگر انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت حاشیه بواسطه
آنکه در حدیث وارد است که افضل الصلوة ما طال قنوتها متن ششم کلمات فرج در قنوت
خواندن و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم والحمد لله
رب العالمین و بعد از آن بگوید اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة
حاشیه بواسطه حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است و در حدیث مذکور این
فقره واقع است که انک علی کل شیء قدیر و باید دانست که دعای بسیار نقل شده که در
قنوت خواندن آن سنت است چنانچه مصنف رحمه الله در کتاب مفتاح الفلاح ذکر کرده است
و در مصباح متهجد و مصباح کفعمی و غیر آن مذکور است و افضل از همه کلمات فرج است که
در کتاب مذکور شد و شیخ مفید و جمعی دیگر از علمای ما و سلام علی المرسلین را قبل از الحمد لله
رب العالمین ذکر کرده اند و هیچ شک نیست که چون از قرآنست خواندن آن در نماز جایز است
اما آنرا داخل کلمات فرج دانستن محل بحث است چه منقول بر وجهی است که در کتاب مذکور است
و تصریح کرده اند که چنانچه طلب مطالب اخروی و آمرزش گناهان در قنوت جایز است و طلب
مطالب دنیوی که مشروع باشد مثل طلب فرزند و طول عمر و وسعت رزق و دفع اعدا جایز است
و ظاهر اینست که بعبارت عربی که غیر ائمه انشا کرده باشند یا خود در آن وقت انشا کند بشرطی که
موافق عربیت باشد کسی خلاف در جواز آن نکرده باشد مهما یمکن اگر به ادعیه منقوله از ائمه طاهرین ع
باشد بهتر است متن هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را آهسته خواندن ماموم آنرا و اما آن
سه امر که در قیام مکروهست اول دست بکمر زدن بطریق منکران دوم تورک نمودن یعنی سنگینی
خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیم گفتهاند بعد از قنوت برو مالیدن و در قنوت

کفتن بفارسی

گفتن بفارسی میان علما اختلافست و اصح آنست که جایز نیست حاشیه و ابن بابویه تجویز آن
کرده است بواسطه حدیثی صحیح که علی بن مهزیار از امام جعفر صادق ع نقل کرده است که
از آنحضرت سؤال کردم که جایز است مصلی را که در نماز فریضه تکلم بهرچه مناجات پروردگار
او در آن باشد امام ع فرمودند نعم یعنی بلی جایز است و ابن بابویه بعد از نقل این حدیث گفته است
که اگر این حدیث درین باب روایت نمیشد من حکم میکردم به آنکه دعای فارسی خواندن در نماز
جایز است بواسطه آنکه روایت شده است از امام جعفر صادق ع که همه چیزها جایز است مادام
که نهی از آن در قرآن یا حدیث نشده باشد و نهی از دعای فارسی بمن نرسیده است نهایتش
احتیاط تقاضای کف از آن میکند و لهذا مصنف رحمه الله عدم جواز را اصح دانسته است
و مشهور و مفتی به اینست متن و در کتاب حبل المتین بیان آن شده فصل چهارم در بیان آنچه
تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد حاشیه باید دانست که قرائت در نماز باتفاق علما واجبست
که اگر کسی عمدا ترک آن بکند نمازش باطلست و اکثر علما آنرا رکن نماز ندانسته اند و ترک آنرا سهوا
مبطل نماز نمیدانند و شیخ ابوجعفر در مبسوط قولی برکنیت آن نقل کرده است و مستند
آن بحدیث صحیحی ساخته است که دلالت بر این دارد که کسی که فاتحة الکتاب در نماز نخوانده
نشود نماز او صحیح نیست و قید عمد در آن نشده است و بعد از آن جواب از آن گفته است که چون
احادیث دیگر صریحست در عدم رکنیت آن و در اینکه ترک آن سهوا مبطل نماز نیست حمل آن
بر عامد باید کرد تا مدلول احادیث متوافق باشد متن واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت
اول و دوم از نمازهای پنجگانه حاشیه هیچکس از علمای ما خلاف نکرده است در آنکه خواندن
فاتحه در دو رکعت اول از نمازهای واجبی واجبست و ترک آن عمدا اگرچه ترک حرفی بوده باشد
مبطل نماز است و اجماع علما بر آن نقل شده و احادیث صحیحه بآن ناطق است و
در نماز سنتی خلافست و اکثر شرط صحت آن دانسته اند چرا که نماز عبادتیست که از جانب
شارع تکلیف به آن بطریق وجوب یا استحباب واقع شده است پس میباید بکیفیتی واقع شود
که شارع قرار داده باشد تا نماز صحیح باشد و از علامه قولی بر عدم وجوب آن در نماز سنتی نقل
شده است بواسطه آنکه اصل عدم وجوبست و در حدیث تصریح بوجوب آن نیست و جواب
از آن گفته اند که اگر مراد او بوجوب وجوب اصطلاحی بوده باشد که اگر ترک آن کند بترک آن آثم باشد
قبولست و اگر اعم از وجوب اصطلاحی و وجوب شرطیست به این معنی که شرط صحت آن نیز نیست

ونماز سنت بدون او صحیح است لا نسلم که جایز باشد و سند منع دلیلی که مذکور شد و همچنین
هیچکس خلاف نکرده است در آنکه در نماز سنتی اکتفا بفاتحه تنها میتوان کرد و همچنین در نماز
های واجبی گاهی که عذری باشد مثل تنگی وقت که اگر سوره بخواند یک رکعت را نیز در وقت
نتواند دریافت و در وقت خوف شدید که اگر مشغول خواندن سوره شود دشمن غلبه کند
وگاهی که حمد را یاد گرفته باشد و وقت آنقدر نباشد که سوره را تعلیم تواند گرفت اما در
وسعت وقت که عذری نباشد خلاف شده است که آیا خواندن سوره بعد از فاتحه در نماز
واجبست یا سنت و شیخ شهید در تهذیب و استبصار و سید مرتضی و ابن ادریس و ابن ابی
عقیل حکم بوجوب آن کرده اند و بترک آن عمداً نماز را باطل میدانند و شیخ در نهایه و شیخ ابو
القاسم در معتبر و ابن جنید و سلار سنت میدانند و ترک آنرا باعث بطلان نماز نمیدانند
و علامه در منتهی میل باین مذهب کرده است و سید در مدارک نیز تقویت این قول کرده
است و رساله علیحده درین باب نوشته والله اعلم من اما در رکعت سیم و چهارم مصلی مخیراست
اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربعه بخواند چنانچه بتفصیل ذکر خواهد شد حاشیه
و هیچکس از علمای ما خلاف نکرده است در آنکه در رکعت سیم از نماز سه رکعتی و در رکعت
سیم و چهارم از نماز چهار رکعتی مصلی مخیر است میان خواندن فاتحة الکتاب و گفتن تسبیحات
اربعه و همه اتفاق دارند بر آنکه هر کدام را که اختیار کند نماز او صحیح است لیکن خلاف شده است
در آنکه خواندن فاتحه درین دو رکعت افضل است و ثوابش بیشتر یا گفتن تسبیحات اربعه شیخ
در خلاف فاتحه را نسبت به پیشنماز افضل دانسته و حدیث صحیح بر طبق آن نقل کرده و نسبت
بمنفرد هر دو را مساوی دانسته و درجانب احدهما بر دیگری نداده و چند حدیث غیر صحیح بر طبق
این مدعا نیز نقل کرده است و در کتاب نهایه و مبسوط نسبت بهمه کس هر دو را مساوی دانسته است
و فرق میان پیش نماز و غیر پیشنماز نکرده و ابن ابی عقیل و ابن بابویه تسبیحات را مطلقاً افضل میدانند
و سید در مدارک افضلیت فاتحة الکتاب را مطلقاً بصواب اقرب میداند و ظاهر آنچه او
بصواب اقرب دانسته است اقرب باشد چرا که مزیت فاتحه در میان سور قرآنی زیاده بر آنست
که تسبیحات اربعه را و دعوی زیادتی یا تساوی تواند کرد خصوصاً گاهی که حدیثی که دلالت بر آن
کند ضعیف باشد والله اعلم من و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر
واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما یازده امر که واجبست اول آنکه فاتحه و سوره

بزبان عربی بخواند شود حاشیه بلکه بعبارت قران که موافق یکی از قرائت سبعه متواتره باشد
که اگر ترجمه آنرا بعبارت عربی غیر آن قران یا بقرائتی که بغیر قرائت عشره باشد بمذهب جمیع علما
و غیر قرائت سبعه بمذهب اکثر نماز باطل میشود چنانچه خواهد آمد من پس اگر بزبان دیگر
ترجمه آنرا بخواند نمازش باطلست دوم حرفها را از مخارج مقرره بیرون آوردن سیم ملاحظه
اعراب الفاظ و تشدید کردن حاشیه اگر حرکتی را بحرکت دیگر عمداً تغییر دهد یا بی آنکه وقف
کند بیندازد نماز او باطل خواهد بود و همچنین اگر تشدید را ترک کند یعنی حرف مشدد را به
تخفیف بخواند چرا که حرف مشدد بجای دو حرفست هرگاه آنرا به تخفیف بخوانند
بمنزله آن خواهد بود که یکحرف را ترک کرده باشد و دانسته شد که به ترک یکحرف نماز باطل
میشود و همچنین رعایت مد واجبی را واجب دانسته اند و ترک آنرا موجب بطلان نماز و مراد
بمد واجب مد متصل است که حرف مد و همزه بعد از آن هر دو در یک کلمه باشند مثل
جاء و سیئ و سوء و امثال آن و مد منفصل آنست که حرف مد در کلمه باشد و همزه در کلمه دیگر مثل
انما انا و یوحی الی و آنچه مانند آن باشد سنت است به اتفاق همچنین رعایت بعض اوصاف
حروف و مفردات تجوید مثل همس و جهر و استعلا و اطباق و رعایت غنه و ادغام و اخفا و
اظهار و غیر آن که در علم قرائت مذکور است از جمله مستحباتست سوای ادغام که شیخ زین
الدین علیه الرحمه در نفلیه حکم بوجوب آن کرده است و آن آنست که حرف ساکن اصلی
بحرف متحرک از جنس آن یا قریب المخرج به آن برسد و در آن درآید مثل هل لك و ویل لكل و من
ربك و امثال آن و کسی از فقها قایل بوجوب آن نشده است و آنچه واجبست سوای آنچه مذکور
شد اخراج حروفست از مخارج آن و بجای آوردن حرکات و سکنات خواه حرکات و سکنات اعرابی
باشد که در آخر کلمه بعمل عامل بهم میرسد و خواه بنائی مثل حرکات و سکنات باقی حروف و خواه
تغییر آن باعث تغییر معنی شود همچو کسر کاف ایاك و ضم تاء انعمت و خواه تغییر معنی ندهد مثل ضم
هاء الله در الحمد لله و فتح باء رب در رب العالمین و درین حکم کسی از علما خلاف نکرده است
سوای آنکه عدم بطلان نماز بتغییر قسم ثانی را بسید مرتضی نسبت داده اند و ضعف آن ظاهر است
و مراد به اعرابی که رعایت آن در قرائت واجبست و عدم آن باعث بطلان اعرابیست که از جانب
شارع تعیین شده باشد یعنی نقل آن بتواتر رسیده باشد و موافق یکی از قرائت سبعه باشد
نه اعرابی که موافق عربیت باشد و موافق قرائتی از قرائت متواتره نباشد منه رحمه موافق یکی

از هفت قرائت مشهور خواندن حاشیه بباید دانست که اکثر علما هر یک از قرائت سبعهٔ مشهوره را متواتر می دانند و بعضی نقل اجماع بر آن کرده اند و لهذا حکم همه کرده اند که قرائت نماز را هر یک از قرائت سبعه که بخواند نماز درست و بعضی سه قرائت دیگر را که متمم عشره است نیز متواتر میدانند و حکم بصحت نماز کاهی که بیکی از این قرائتها خوانده شود نیز کرده اند و سید در مدارک از شیخ زین الدین نقل کرده است که او رحمه الله از بعضی محققین قرا نقل کرده است که او کتابی تصنیف کرده است در اسامی رجالی که نقل قرائت عشره کرده اند عدد ایشان در هر طبقه که او ذکر کرده زیاده بر عددیست که در تواتر معتبر است بعد از آن نقل کرده است از بعض قرا که متواتر بودن سبعه یا عشره باین معنی است که هر یک از اینها متواتر است بلکه به این معنی است که قرائت متواتره از سبعه یا عشره بیرون نیست و منحصر است قراءتها در سبعه بمذهب همه کس و در عشره بمذهب بعضی نهایتش اگر چنین می بود می بایست جمع الجمع خواندن در نماز واجب باشد تا یقین برائت ذمه حاصل شود و کسی باین قایل نشده است پس اعتبار بر قول فقهاست که هر یک را متواتر میدانند والله اعلم متن و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقراءت باقی قرا بخواند جایز است حاشیه و علامه در منتهی گفته است که بهترین قرائت پیش من قرائت عاصم است از طریق ابی بکر متن بلکه سنت است که در قرائت التزام یک قرائت نکند عجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر بسهو سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره میخواند حاشیه و بعضی اعادهٔ فاتحه را نیز واجب دانسته اند و این ضعیفست متن و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطلست حاشیه سید در مدارک وجه بطلان را واضح نمیداند چرا که قران زیاده خوانده است و خواندن قران و دعا در نماز مبطل نماز نیست متن ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل حاشیه و اگر فاصله بسکوت غیر طویل واقع شود نه به نیت قطع قرائت یا قطع نماز یا به نیت قطع سکوت کند و قطع نکند و باز برسر قرائت آید نماز او باطل نمیشود مگر بمذهب جمعی که نیت قطع نماز را مبطل میدانند بواسطهٔ رفع استدامت که پیش ایشان اگر سکوت او مقرون بقصد قطع نماز باشد باطل میشود و اگر مقرون بقصد قطع قرائت باشد و قطع نکند باطل نمیشود متن و خواه بیک کلمه که غیر از قرآن و دعا باشد حاشیه تلفظ بکلمهٔ غیر قران و دعا مبطل نماز است خواه در خلال قرائت باشد

وجه عبر

و خواه در غیر آن نزاع میان علما بر فاصلهٔ قران و دعاست و بر خلال قرائت شیخ شهید در ذکری قطع کرده است ببطلان نماز بواسطهٔ آنکه موالات به اجماع علما میان الفاظ قرائت واجبست و هر کاه کلمه در میان در آید موالات فوت میشود و جمعی که مبطل نمیدانند میکویند لا نسلم که فاصله بقدر یسیر از قران و دعا منافی موالات باشد چه رجوع بعرف به اینکه یک لفظ یا دو سه لفظ در میان بتقریبی در آید رفع موالات عرفی نمیکند خصوصا که تجویز شده است که بآیهٔ رحمت که برسند سوال رحمت کنند و به آیهٔ عذاب که برسند استعاذه از عذاب و جواب سلام بدهند و چون عطسه کند الحمد لله بکویند و چون دیگری عطسه کند یرحمك الله بکویند و اگر اینها منافی موالات میبود تجویز نمیشد پس فاصله بقدر یسیر که بحسب عرف منافی موالات نباشد کاهی که قران و دعا باشد جایز باشد متن اما فاصله بهر یک از قران و دعا جایز است بشرط آنکه نظم قران فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز شام و خفتن را بلند بخواند حاشیه و اگر زن باشد بلند خواندن بر او لازم نیست بلکه بر او واجبست که بر وجهی بخواند که خود تواند شنید و اگر از بلند خواندن او توهم شنیدن اجنبی نامحرم بوده باشد بلند خواندن بر او جایز نیست و با وجود مظنهٔ مذکور اگر بلند بخواند نماز او باطلست و اگر مظنهٔ آن نباشد بلند خواندن بر او جایز است متن و باقی را آهسته حاشیه وجوب بلند خواندن در رکعات مذکوره و آهسته خواندن در باقی میان علما مشهور است و شیخ در خلاف نقل اجماع بر آن کرده است نهایتش سید مرتضی در کتاب مصباح از سنن مؤکده شمرده است و واجب ندانسته و از کلام ابن جنید نیز میل به این قول ظاهر میشود و استدلال کرده است شیخ بر مذهب مشهور بحدیثی که زراره از امام محمد باقر ع روایت کرده است که کفتم به او که مردی بلند میخواند در جایی که آهسته میباید خواند و آهسته میخواند در جائی که بلند میباید خواند امام ع فرمودند که هر کدام را عامدا چنان کند نماز او باطل میشود و بر او اعادهٔ آن لازمست و اگر از روی سهو و فراموشی چنان کند یا جاهل مسئله باشد و از روی نادانی چنان کند بر و چیزی نیست و نماز او صحیح است و جمعی که سنت میدانند استدلال کرده اند به اصل که برائت ذمه است از تکلیف به آن و خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها وابتغ بين ذلك سبيلا چه تفسیر آن از امام جعفر صادق ع بدین وجه روایت شده که قرائت نماز را بسیار بلند مکنید که از معتاد زیاده باشد و آنقدر آهسته مکنید که کسی نشنود بلکه حد وسط را اختیار کنید که میان بلندی و آهستگی است و این حکم

نماز صبح و دو رکعت اول

شامل جمیع نمازهاست و تخصیص بعضی دون بعضی ندارد و بحدیث صحیحی که از امام موسی
کاظم ع روایت شده است که از آنحضرت پرسیدند از مردی که نماز میکند که در آن بلند می
باید خواند آیا برو جایز است که آهسته بخواند امام ع فرمودند که انشاء جهر و انشاء لم یجهر یعنی
اگر خواهد بلند بخواند و اگر خواهد آهسته بخواند و شیخ آیه را نص بر مطلب نمیداند و حدیث را
حمل بر تقیه کرده است بالجمله یا حدیث اول را که شیخ دلیل خود ساخته است بر استحباب حمل
باید کرد یا حدیث ثانی را بر تقیه تا احادیث با هم موافق باشد و کویا حمل حدیث اول بر استحباب اولی
باشد بواسطهٔ معاضدت اصل و ظاهر آیه به آن والله اعلم و مشهور در تعریف اقل جهر آنست
که کسی که نزدیک او باشد و مانعی از شنیدن نداشته باشد بشنود و اقل اخفات آنکه خود
وقتی که مانعی نداشته باشد بشنود و بعضی در تعریفها مذکور و اختصاص آن به اقل توهم آن
کرده اند که هر دو با هم جمع میشود و اقل جهر اکثر اخفاتست و حق اینست که این توهم غلط است و این
دو حقیقت مغایر است بیکدیگر و در هیچ مادّه با هم جمع نمیشود و چون چنین نباشد و حال
آنکه بمذهب مشهور هر کدام در جائی واجبست که اگر دیگری بعمل آید نماز باطل میشود در بین
دو فرق میان ایشان رجوع بعرف باید کرد و هر گاه بر وجهی بخواند که جوهر آواز بر آید جهر باید دانست
و اگر جوهر آواز بر نیاید اخفات و اگرچه ده کس بشنوند و تعریفات را اعتبار نباید کرد متن هفتم
آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند حاشیه بقصد آنکه جزء فاتحه و سوره است که اگر بخواند
و قصد آن نکند نماز او باطلست و از ابن جنید نقل شده است که او بسم الله را جزء سوره نمیدانسته
و مستند آن بعض احادیثی است که اشعار بر آن دلالت بر جزئیت دارد بیشتر است و اجماع بر آن
نقل شده است احادیث مذکوره را تاویل باید کرد و جزء باید دانست متن و ترک نکند که از مؤکد
سنتهاست هشتم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته با آنکه از بر تواند خواند بخواند
نماز باطلست حاشیه بمذهب اصح بواسطهٔ تاسی به پیغمبر و ائمه ع چه ایشان همه از بر خوانده اند
و بعض مجتهدین تجویز کرده اند که با وجود قدرت بر از بر خواندن از روی مصحف بخوانند بواسطهٔ
آنکه مقصود که قرائت حمد و سوره است در آن ضمن نیز حاصل میشود و در حدیث منع از آن
ظاهر نیست و معتمد عمل بر قول مشهور است و احتیاط نیز مقتضای آن میکند اما پیش اگر یاد نداشته
باشد و وقت وسعت آن نداشته باشد که تعلیم بگیرد و بخواند تجویز شده است که از روی
مصحف بخواند و اگر بعضی از فاتحه را تعلیم کرده باشد و تواند خواند و بعض دیگر را نتواند خواند

و وسعت

و وقت و وسعت آن نداشته باشد که تعلیم گیرد و بخواند واجبست که آنچه تواند خود بخواند از
بر یا قدرت و از روی نوشته با عجز از آن و بواسطهٔ ندانستن بعضی همه را ترک نکند و از برای آنکه المیسور
لا یسقط بالمعسور آیا بر او واجبست که بدل آنچه نمیداند چه دیگر از قرآن که میدانسته باشد
بخواند یا واجب نیست و بهمان اکتفا میتواند کرد شیخ علی در رساله جعفریه حکم بوجوب آن
کرده است بواسطهٔ عموم قول خدای تعالی که فاقرؤا ما تیسر منه و اقیموا الصلوة و بعضی گفته اند
که آنچه نمیداند بتکرار آنچه میداند جبر کند بواسطه آنکه آنچه از فاتحه باشد اولیست از آنچه از
سورهٔ دیگر باشد والله اعلم متن نهم آنکه در وقت ارادهٔ سوره خواندن قصد سورهٔ معین کند قبل
از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطلست حاشیه
مگر آنکه سوره را نداند و شبهه در بر خود لازم کند که در نماز میخوانده باشد یا غیر از یک سوره از بر
نداشته باشد یا وقت نماز تنگ شده باشد و وسعت این نداشته باشد اگر بغیر سوره
که از همه سورها کوتاه تر باشد بخواند که در این صورتها وجوب قصد سورهٔ معین بعد از حمد
ساقط میشود چه آنچه میباید بخواند معین است و سوای یک احتمال ندارد و اگر بسم الله گفته
باشد و سوره را شروع کرده میخوانده باشد و نداند که قبل از بسم الله قصد سورهٔ معین کرده
است یا نه شیخ شهید در دروس فتوی داده است به آنکه نماز او درست است و متمسک شده
است بروایتی که صریح در مطلب او نیست بلکه دلالت ظاهرش بر آن در معرض منعست
نهایتش فتوای مذکور چندان دور از کار نیست بواسطهٔ آنکه نهایت آنچه در صورت مذکور
لازم می‌آید شک در قصد سورهٔ معین است بعد از آنکه محلش گذشته باشد و این قسم شکی
در افعال نماز از معرض اعتبار ساقط است و بعض متاخرین علما ذکر کرده اند که اگر در اول نماز
قصد سوره کند معین داشته باشد یا در اثنای قرائت فاتحه قصد سوره کند یا سوره را عادت
ساخته باشد که همیشه در نماز میخوانده باشد همان کافیست و احتیاج بقصد دیگر نیست
بعد از فراغ از فاتحه
و شیخ علی در شرح قواعد میگوید روایتی که دلالت بر جواز اکتفای به آن تواند کرد بنظر نرسیده
است و سلوک طریق احتیاط اولیست که عدم اکتفای به آنست یازدهم آنکه چون سورهٔ الم تر کیف
را بخواند سورهٔ لایلاف را در عقب آن بخواند و چون سورهٔ والضحی بخواند الم نشرح در عقب آن
بخواند حاشیه بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که
آنحضرت نماز کردند و سورهٔ والضحی و الم نشرح را در یک رکعت با هم خواندند و هم از آنحضرت

روایت شده است که فرمودند جمع مکنید میان دو سوره در رکعت واحد الا میان والضحی
والم نشرح والم تر ولایلاف که یکسوره اند و هیچیک و بعضی باین حدیث استدلال کرده اند
بر انکه والضحی والم نشرح والم تر ولایلاف یکسوره اند و هیچیک از حدیثهای مذکور چنانچه ظاهر است
نص در آن نیست بلکه دلالت بر وجوب خواندن هر دو سوره بی باهم نمیکند اما حدیث اول
بواسطهٔ انکه حضرت امر به آن نکردند خود بعمل آوردند و هرچه ایشان بعمل آورند و سببی
ظاهر نباشد تاسی به آن سنت است نه واجب و اما احادیث دویم بانکه ضعیف است
وضعف سند کافیست از برای آن دلالت ندارد مگر بر استثنای این سوره ها از نهی که از جمع
میان سورتین در رکعت واحد شده است و نهی مذکور پیش اکثر علما بر نهی تنزیهی محمولست
و جمع مذکور مطلقا حرام نیست پس استثنای مذکور استثنای از کراهت باشد و دلالت
کند بر انکه جمع میان ایشان مکروه نیست نه انکه واجبست و از جملهٔ انچه دلالت میکند بر اینکه
اینها دو سوره اند اینست که در مصاحفی که دیده شده است و بعضی در زمان ائمه ع نوشته
شده بطریق دیگر سوره ها مصدر بترجمه و بسم الله شده است و اگر هر دو یکسوره میبود بر آن
وجه واقع نمیبود و بر هر تقدیر وجوب جمع ظاهر اینست که بسم الله در میان هر دو خواند واجب
باشد چنانچه از عبارت مصنف ظاهر میشود متن و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره
سنت اول انکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید حاشیه بواسطهٔ
حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که تعوذ من الشیطان الرجیم ثم اقرأ الحمد و بواسطهٔ
قول خدا تعالی در قران مجید که اذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و صورتش
آنست که در کتاب مذکور است و بعضی گفته اند مخیرست میان آن و میان اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم و میباید در رکعت اول پیش از سورهٔ حمد گفته شود و اگر آن وقت از او
فوت شود عمدا یا سهوا در رکعت ثانی نمیتواند چه از پیغمبر و ائمه ع بر این وجه منقولست که در آن
وقت مرتکب گفتن آن شده اند و از ایشان نقل نشده است که در وقت دیگر گفته باشند و
سنت است که آهسته گفته شود و اگرچه در نمازی باشد که قرائت را بلند بجای باید آورد
و بواسطهٔ تاسی پیغمبر و ائمه علیهم السلم چه از ایشان بر این وجه بعمل آمده است متن دویم ملاحظه نمودن
صفات حروف بطریقی که در علم قرائت مقرر شده مثل جهر و همس و غیر آن حاشیه همس فرو
گذاشتن آواز است و حروفی که رعایت همس در آن میباید کرد ده حرفند از حروف بیست و هشت

کاذهجی

کاذهجی که درین کلمات جمعست فحثه شخص سکت و حروف مذکور را حروف مهموسه میگویند
بواسطهٔ انکه در وقت اتیان آنها آواز فرو گذاشته میشود و از مخرج بیرون می آید و جهر بلند کردن
آواز است و رعایت آن در غیر حروف ده گانهٔ مذکور است از حروف هجی و این حروف را مجهوره می نامند
بجهت انکه در وقت بر آمدن آنها از مخرج آواز برداشته میشود تا بحدی که نفس بسته میشود و
غنه عبارت از آوازیست که از درون بینی بیرون می آید چنانکه کسی که بینی خود را بگیرد یا زکام داشته
باشد ادای آن نمیتواند کرد و رعایت آن پیش جمیع قرا در میم و نون مشدده لازم است مثل ان الله
والجنة و عم و مما و امثال آن و مراد بغیر آن ادغام و اخفا و اظهار است و بعض صفات دیگر حروف
مثل استعلا و استفال و انفتاح و غیر آن که در کتب قرائت ذکر همه با حروفی که در آن رعایت آنها
باید نمود تفصیل یافته است پس رعایت آنها همه در قرائت نماز سنت است و واجب نیست مگر
مد واجب که گاهی که حروف مد که واو و یا و الفیست که ما قبل ایشان از جنس ایشان متحرک
باشد چون بعد از ایشان همزه واقع شود و حروف مد و همزه در یک کلمه واقع شود مثل اولئک
و اذا جاء و امثال آن یا بعد از آن حرف مد در همان کلمه حرف مشدد واقع شود مثل ولا الضالین
والحاقة و ماذه و عاده و امثال آن بر یک الف مد باید کرد و زیاده بر آن تا پنج الف و زیاده که
قرا گفته اند واجب نیست و سنت است متن سیم اشباع کسرهٔ کاف مالک یوم الدین کردن حاشیه
تا فتح یای یوم الدین خوب ادا تواند شد متن چهارم اشباع کردن ضمهٔ دال ایاک نعبد حاشیه تا دو ضمه
متوالی و واو بعد از ضمتین که هم از جنس ایشانست ادای حق هر یک تواند و ذکر واو بعد از ضمتین
که کلام را از سلامت بدر نبرد و اینکس بگمان تشدید نیفتد از جهت دو ضمه بمنزلهٔ یک واو است
پس چون بعد از آن واو باشد شبیه خواهد شد باجتماع مثلین و جای تشدید خواهد بود و
چنانچه شهید ثانی در شرح نفلیه بر این وجه نکته گفته است و در کاف ایاک اشباع زیاده در
کار نیست که مبادا مشابه الف شود و سنت است که الصراط اگر بصاد بخوانند چنانچه اکثر قرا است صاد را
خوب از مخرج بر آورند و صاف بگویند و اگر بسین بخوانند چنانچه اختیار بعضی است احتیاط آن
بکنند که آنچنان ادا شود که شبیه بصاد نشود چه هر دو مخرج بهم نزدیکند و اگر اختیار اشمام
را کنند چنانچه قرائت بعض دیگر است آنچنان ادا کنند که در حقیقت و صفت مغایر باشد با
صاد و سین صریح و حروف مد و لین را که عبارت از الف و واو و یائیست که حرکت ما قبل آن
از جنس آن باشد مثل رحیم و نستعین و مستقیم و نظایر آن رعایت مد بکنند اما نه بسیار

چه حروف مد بمنزلهٔ میزانست چنانچه نباید کرد که یکسر بحر برید و رعایت اعتدال در ادای آن باید
نمود و از تفخیم الفهای ساکن هرجا واقع شود مثل رحمن و عالمین و ایاک و غیر آن چنانچه بعضی اعاجم می
کنند و چنان میکنند که شبیه بواو میشود و اجتناب نمایند و همچنین از ادغام کسر اجتناب اولی
و آن عبارتست از دو حرف متقارب که از یکجنس باشند یا قریب المخرج باشند هرکدام از کلمهٔ دیگر
باشند مثل الرحیم مالک یوم الدین به ادغام میم در میم چنانچه مذهب ابی عمر است و اینکه ترک
آن در نماز سنت شده است بواسطهٔ آنکه در قرائت نماز هر حرفی ثوابی میدهند پس در صورت
عدم ادغام حروف بیشتر خواهد بود و ثواب بیشتر خواهد داشت و رعایت اعراب در ضمن
آن بیشتر است چه در حال ادغام اعراب کلمهٔ سابق ظاهر نمیشود و التباس بهم میرسد که آیا آن چه
اعرابست منه نجم و وقف تام و وقف حسن بجا آوردن حاشیه وقف در اصطلاح قرا بریدن کلمه است
از ما بعد وی بانقطاع صوت و قصد آنکه باز قرائت نماید و این پیش ایشان منقسم بر چهار قسم است
تام و کافی و حسن و قبیح و وقف تام آنست که کلمهٔ که بر آن وقف شده باشد تعلق بما بعد نداشته
باشد نه بحسب معنی و نه بحسب لفظ مثل وقف بر یوم الدین که آنرا بحسب لفظ و بحسب معنی تعلق به
ایاک نعبد که بعد از آنست نیست و آنرا تام جهت آن میگویند که کلام به آن تمام میشود و مخاطب را
انتظار فقره که بعد از آنست نیست و وقف حسن آنکه کلمهٔ مذکوره تعلق داشته بما قبل بحسب لفظ
نه بحسب معنی و معنی صحیح از آن بی ذکر ما قبل فهم میشود مثل وقف بر الحمد لله اگرچه ما بعد آن که
رب العالمین است بحسب ترکیب صفت کلمهٔ موقوف علیه است و با آن متعلق اما بی آن معنی صحیح از آن
مفهوم است و این را حسن بواسطه آن میگویند که وقف بر آن بحسب معنی حسن و مفید است و کر
آنرا وقف کافی میگویند بواسطهٔ آنکه قاری را وقف بر آن کافیست و احتیاج به اعادهٔ ما قبل نیست
و وقف قبیح آنکه معنی صحیح آن بدون ذکر ما بعد فهم نشود مثل وقف بر بسم از بسم الله تا بر مالک از مالک
یوم الدین و این وقف پیش قرا جایز نیست متن و در فاتحه چهار وقف تامست و ده وقف حسن
اما چهار وقف تام در آخر بسمله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر و لا الضالین و اما ده وقف حسن
بر بسم الله و بر الرحمن و بر الحمد و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک نعبد و بر نستعین و بر انعمت
علیهم و بر غیر المغضوب علیهم حاشیه و اینکه رعایت وقوف مذکوره سنت است بواسطهٔ آن
که فایدهٔ استماع مردم که فهم معنی آنست در آن ضمن بیشتر حاصل میشود و حسن نظم کلام بهتر
ظاهر میشود و باید دانست که وقف بر هیچ کلمه از کلمات قرآن پیش فقها واجب نیست و بر

هیچ کلمه

هیچ کلمه حرام نه بلکه هرجا که خواهد وقف کند و هرجا که خواهد وصل نماید بشرطی که رعایت
محافظت نظم کلام عرفا شده باشد مثلا آنکه اگر بر هر کلمه وقف کند محافظت نظم رعایت نشده
خواهد بود و آنکه قرا بعضی را وقف واجب نامیده اند و بعضی را وقف قبیح معنی واجب و قبیح
شرعی که حرامست از آن نمیخواهند چنانچه محققین ایشان تصریح به آن کرده اند و شیخ
در مدارک از ایشان نقل کرده است و بطریق صحیح از امام موسی کاظم ع روایت شده است که
از آنحضرت سؤال کردند از کسی که فاتحه و سورهٔ دیگر را در یکنفس بخواند حضرت فرمودند
اختیار با اوست خواهد در یکنفس بخواند و خواهد در بیشتر از یکنفس منه سلمه آنکه پیشنماز قرائت
فاتحه و سوره را بماموین در نماز جهر بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق اذان نخواند حاشیه
اما شنوانیدن قرائت بماموین بواسطهٔ آنکه حدیث وارد است که ینبغی الامام ان یسمع من خلفه
اما اینکه بسیار بلند نکند بواسطهٔ آنکه در حدیث نهی از آن وارد است از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که در تفسیر آیهٔ کریمهٔ و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها فرموده اند که مراد از
جهر که در این آیه نهی از آن شده است زیادتی رفع صوتست و مراد به اخفات آنکه آنچنان آهسته
بخواند که خود نیز نشنود منه عفی بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم الله در رکعتی که فاتحه و سوره را
آهسته باید خواند حاشیه و ابن ادریس در دو رکعت اول از نمازهای اخفاتی سنت میداند
و در دو رکعت آخر اگر فاتحه خوانده شود جایز نمیداند و ابن جنید استحباب را مخصوص امام دانسته
و بر منفرد جایز نمیداند و در دو رکعت اول از نمازهای اخفاتی و نه در دو رکعت آخر و ابن براج
بلند خواندنرا مطلقا واجب میداند خواه در دو رکعت اول باشد خواه در دو رکعت آخر خواه
امام باشد و خواه منفرد و ابو الصلاح در دو رکعت اول ظهر و عصر واجب میداند هم در حمد
و هم در سوره و معتمد و مشهور قول اولست که در همه سنت است چنانچه منطوق بعضی احادیث است
و از ائمه ع روایت شده است که علامات المؤمن خمس صلوة الخمسین و زیارة الاربعین و التختم
بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم یعنی علامات مؤمن پنج چیز است قیام بنماز
پنجگانه با نوافل آن و زیارت امام حسین ع روز اربعین که چهلم از شهادت آنحضرتست و آن بیستم
ماه صفر است و انگشتر در دست راست کردن و پیشانی را در وقت سجود بخاک صرف گذاشتن
و بسم الله در نماز بلند خواندن منه سلمه بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره بمقدار یکنفس ساکت
شدن حاشیه بواسطهٔ تاسی بفعل پیغمبر ص چه از آنحضرت بر این وجه روایت شده است که بعمل آورده اند

وفرق نکرده اند در حکم میان قرائت دو رکعت اول و دو رکعت آخر و شیخ بها استحباب آن
بعد از تسبیح و قرائت دو رکعت آخر نیز کرده است والله اعلم منه انکه چون سوره والشمس
بخواند بعد از اتمام کردن آن صدق الله بگوید حاشیه و شیخ شهید در رساله نفلیه و صدوق
نیز به آن ملحق ساخته است وگفتن هر دو را سنت دانسته منه و چون سوره اخلاص بخواند بعد
از اتمام آن کذلک الله ربی سه نوبت بگوید حاشیه بواسطه آنکه از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که هرگاه آنحضرت سوره قل هو الله احد میخواندند چون فارغ میشدند میگفتند
کذلک الله ربی و از امام رضا ع روایت شده است که هر کس سوره قل هو الله احد بخواند و به آن
ایمان بیاورد بدرستی که او معرفت بتوحید واجب حاصل کرده است و گفتند به آنحضرت که
قرائت آنرا چون باید خواند فرمودند انچنانچه مردم میخوانند و زیاده کنید بر آن کذلک الله ربی را سه مرتبه
منه انکه در نماز صبح سوره بخواند که درازی آن مثل سوره عم و سوره قیامت باشد و در نماز
ظهر و عصر مثل سوره والشمس و سوره اعلی و در نماز شام و خفتن مثل سوره انا انزلناه و سوره
اذا جاء بخواند حاشیه مشهور اینست که سنت است که در صلوة خمس بعد از حمد اختیار سوره مفصل
نمایند و آن از سوره محمد است تا آخر قران پس مطولات آنرا در نماز صبح بخوانند و آن از سوره محمد
تا سوره عم و متوسطات آنرا در نماز عشا بخوانند و آن از سوره عم است تا سوره والضحی و قصار
آنرا در ظهر و مغرب بخوانند و آن از سوره والضحی است تا آخر قران و از احادیث ما این معنی
و این تحدیدات فهم نمیشود و نهایتش میان علما مشهور است و اهل سنت از عمر بن خطاب
روایت کرده اند چنانچه در مدارک تصریح به آن شده است و بهتر آنست که درین باب عمل شود
بحدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که از آنحضرت پرسیدند که
در نماز سوره معین هست که بعد از حمد باید خواند حضرت فرمودند الا روز جمعه در رکعت
اول سوره جمعه میباید خواند و در رکعت آخر سوره منافقون بعد از آن گفتند پس در دیگر نمازها
کدام سوره خوانده شود بهتر است حضرت فرمودند در نماز ظهر و عشا مساوی باید خواند یعنی
میباید سوره هر دو نماز در طول و قصر مساوی هم باشند و در عصر و مغرب مساوی هم اما
در نماز صبح سوره دراز باید خواند بازاین اجمال را تفصیل داده گفتند در نماز ظهر و عشا سوره
سبح اسم ربک و سوره والشمس و امثال آن باید خواند و در نماز عصر و مغرب اذا جاء و الهیکم و مثل
اینها و در نماز صبح سوره عم و هل اتیک حدیث الغاشیه و لا اقسم بیوم القیمه و هل اتی علی الانسان

وابن بابویه

وابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته است که افضل آنچه در نماز باید خواند در رکعت
اول الحمد و انا انزلناه است و در رکعت دوم قل هو الله احد مگر در نماز عشای شب جمعه یعنی سنت است
که در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم سبح اسم چنانچه از حدیث دیگر فهم میشود
بعد از آن گفتند سنت است خواندن انا انزلناه در رکعت اول و قل هو الله احد در رکعت دوم بواسطه
آنکه انا انزلناه سوره پیغمبر و اهل بیت او است پس مصلی میباید اول دست بدامن ایشان زده ایشانرا
وسیله خود داند و مؤید این حدیثی است که در کلینی از امام رضا ع روایت شده است که به او
گفت شخصی که جان من فدای تو باد محمد بن الفرج نوشته که افضل آنچه در نماز بعد از حمد باید خواند
انا انزلناه و قل هو الله احد است و سینه من تنگ می آید از خواندن آنها در نماز صبح گویا بواسطه
آنکه شنیده بوده است که در نماز صبح سوره دراز میباید خواند مثل عم و امثال آن حضرت در
جواب آن گفتند که سینه تو یعنی دل تو تنگ نباید از خواندن آنها که بخدا قسم که فضل در آنهاست
والله الموفق منه در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند و اما آن پنج امر که در
خواندن فاتحه و سوره مکروه است اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک یوم الدین دوم بعد از
فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند سیم مکرر خواندن یک سوره
در دو رکعت حاشیه مشهور استحباب مغایرت سوره است در دو رکعت به این معنی که سوره
که در رکعت دوم بخوانند غیر سوره باشد که در رکعت اول خوانده باشد بواسطه حدیثی که درین باب
از امام جعفر صادق ع روایت شده است و اینکه مصنف حکم بکراهت تکرار مذکور کرده اند
یا بواسطه آنست که چنانچه مذهب بعضی است ترک سنت را مطلقا مکروه میدانند یا بواسطه
آنکه شیخ شهید در نفلیه بعد از ذکر استحباب مذکور گفته است در روی کراهت تکرار الواحد
منه مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست حاشیه بواسطه حدیثی که زراره
از امام محمد باقر ع روایت کرده است که به او گفتم اکتفا کنم در نماز خود به قل هو الله احد الحدیث
و شیخ شهید در ذکری ذکر کرده است که استحباب آنکه سوره رکعت ثانی از سوره رکعت اول
در ترتیب سوره قرانی مؤخر باشد اصحاب ما به آن قایل نشده اند بلی در روایاتی که متضمن تعیین
بعض سور است در بعض نمازها مثل سوره جمعه و سوره منافقون و امثال آن اغلب به ترتیب
قرانی واقعست و در هفت موضع تقدیم سوره توحید را بر جحد با آنکه موافق ترتیب نیست سنت
دانسته اند چنانچه در محل خود مذکور است منه چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل

ازانکه نصف سورهٔ اول خوانده شود خامسه قبل از رسیدن بنصف مشهور میان علما
جواز عدولست وجمهور متاخرین حکم بآن کرده اند وچون بنصف سوره برسد وتجاوز نکند
اگرچه بعض علما حکم بجواز نیز کرده اند اما شیخ علی در شرح قواعد حکم بصریح بعدم جواز آن کرده است
وحدیثی که دلالت بر جواز یا عدم جواز آن کند بنظر نرسیده است وبعضی بر عدم جواز آن استدلال
کرده اند بقول خدا تعالی در کلام مجید که ولا تبطلوا اعمالکم بر این وجه که انتقال از سورهٔ بسورهٔ
در معنی ابطال عملست پس میباید بحکم آیهٔ مذکور منهی عنه باشد وجواز قبل از بلوغ به نصف بمجرد
رفتن نص واجماعی که بعضی دعوا کرده اند باقی بر حرمت خود باقی ماند وحدیثی که ابو بصیر در این
باب از امام ع روایت کرده است وهمچنین حدیث دیگر که حلبی نقل کرده است بر این وجه است که
رجوع از سورهٔ بسورهٔ دیگر جایز است مگر سورهٔ قل هو الله احد وسورهٔ قل یا ایها الکافرون که جایز
نیست دلالت بر جواز مطلق میکند خواه قبل از رسیدن بنصف باشد وخواه بعد از آن سوای
سورتین مذکورتین که بعد از شروع در آن واگرچه بسم الله باشد بنیت یکی از آنها باشد عدول جایز
نیست مایشی قایل بجواز از عدول مطلق ظاهر نشد که کسی نموده باشد والله اعلم ستم وبعد از آن حرام است
چنانکه مذکور خواهد شد هفتم بسیار کشیدن مد الف خواه مد متصل باشد وخواه مد منفصل
واما آن شش امری که در خواندن فاتحه وسوره بفعل آوردن آن حرامست اول آمین گفتن بعد از
خواندن فاتحه خامسه وشیخ در خلاف حرام دانسته است ومبطل نماز خواه بلند بگوید وخواه
آهسته وخواه بعد از فاتحه بگویند وخواه پیش از فاتحه وخواه امام بگوید وخواه ماموم وخواه منفرد
وشیخ مفید وسید مرتضی نیز با او درین قول موافقت نموده اند ودعوای اجماع بر آن نموده وابن
بابویه در من لا یحضره الفقیه گفته است جایز نیست گفتن آن بعد از فاتحه بواسطهٔ آنکه شعار نصاری
است وابن جنید آنرا جایز دانسته است واز شیخ ابو القاسم در معتبر میل به این قول ظاهر میشود و
امکان کراهت آنرا نیز داده است وسید در مدارک نیز احتمال کراهت را قوی میداند وشیخ در خلاف
استدلال کرده است بر حرمت آن وابطال نماز به اجماع علمای امامیه بر آن وبآنکه آمین نه از قرآنست
ونه دعا بواسطهٔ آنکه آمین اللهم استجب است واللهم استجب دعاست واسم شی آن شی نمیباشد وهرچه
قرآن ودعا نیست هرگاه زیاده بر دو حرف باشد به اجماع گفتن آن در نماز حرامست ومبطل نماز است
وبه دو حدیث که در باب منع از آن وارد است یکی حسن ویکی غیر حسن ومجوزین اجماع را قبول ندارند و
میگویند که کسی که آمین میگوید معنی اللهم استجب را قصد میکند نه آنکه بداند که این اسم آنست یعنی

اللهم استجب دعاست آمین نیز دعاست وارد روایات بآنکه صحیح نیست وبحدیث غیر صحیح حکم شرعی
ثابت نمیشود وبر تقدیری که ثابت شود مفاد آنها نهی از گفتن آنست در نماز ونهی بر تقدیری که نهی
تنزیهی نباشد حرمت را میرساند نه ابطال را وآن نه جزو عبادتست ونه شرط که نهی از آن مستلزم
فساد عبادت باشد ودر حدیث وارد شده است که از امام جعفر صادق ع پرسیدند که بعد از
آنکه پیشنماز بگوید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین بگوییم حضرت در جواب فرمودند هم
الیهود والنصاری یعنی مغضوب علیهم وضالین یهود ونصاری اند چون مجلس تقاضای جواب حق
که حرمت آنست نمیکرده است حضرت بی غلط داده جواب دیگر گفته اند وبعضی دیگر میگویند که
مدعای حضرت اینست که جمعی که آمین میگویند یعنی سنیان یهود ونصاری اند که شعار ایشان را
پیش گرفته اند بالجمله احتمال حرمت چنانچه گذشت قویست واجتناب از آن لازم دوم سورهٔ
طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیم سورهٔ
از سوره های عزایم خواندن خامسه حرام بودن سورهٔ سجده در نماز واجب میان علما مشهور است
واستدلال کرده اند بر آن بآنکه از خواندن آن در نماز یکی از دو محذور لازم می آید یا اخلال بواجب که
آن سجود در حال قرائت آیهٔ سجده است اگر سجده نکند یا سجدهٔ زاید عمدا در نماز کردن اگر بکند واین
دلیل چنانچه مخفی نیست کامی تمامست که ثابت شود که سوره تمام بعد از خواندن حمد واجبست که
اگر خواندن بعض سوره کافی باشد بر خواندن سوره محذور مذکور لازم نخواهد آمد بلکه بر خواندن آیهٔ سجده
مترتب خواهد بود پس کسی که ماسوای آیهٔ سجده را از سوره بخواند وآیهٔ سجده را نخواند نماز او صحیح خواهد
بود وقران زیاده بر مقرر در نماز خواندن جایز نیست که اگر جایز باشد که بعض سورهٔ عزیمه را که آیهٔ سجده
در آن نباشد پیش از سوره یا بعد از سوره نماز او باطل نخواهد بود مگر آنکه ثابت شود که وجوب سجدهٔ
تلاوت فوریست وتاخیر آن اگرچه در نماز باشد جایز نیست وزیادتی سجده در نماز باعث بطلان نماز
وجمیع این امور در معرض منعست وروایاتی که دلالت بر حرمت وبطلان نماز دارد ضعیف است و
معارض است به احادیثی که دلالت بر جواز دارد بعضی حسن وبعضی صحیح پس حکم بجواز قوت دارد
اگر خواهیم جمع میان احادیث کنیم احادیث منع را حمل بر کراهت کنیم باید کرد ومکروه باید دانست والله
اعلم ستم وسوره های عزایم قبل از این بتفصیل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر ونفس
وصوت پنجم عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیگر بعد از خواندن نصف سورهٔ اول مگر عدول کردن
از سورهٔ قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون که آن مطلقا حرامست خامسه بمذهب شیخ طوسی

در نهایه و مبسوط چنانچه در نهایه حکم بباطل شدن نماز بآن کرده است و در استبصار مکروه
دانسته است و مختار ابن ادریس و سایر متاخرین کراهتست بواسطه حدیثی که بطریق صحیح از امام
موسی کاظم روایت شده است که از آنحضرت پرسیدند از جمع کردن میان دو سوره در یک رکعت
در نماز واجبی حضرت فرمودند لا باس و در حدیث موثق دیگر نقل شده است از امام محمد باقر
که انما یکره ان یجمع بین السورتین فی الفریضة واما النافلة فلا باس و قایلین بحرمت آن استدلال کرده اند
بحدیثی که بطریق صحیح از محمد بن مسلم نقل شده است که از امام پرسیدم از کسی که در یک رکعت دو
سوره بخواند حضرت فرمودند لا لکل رکعة سورة دیگران حمل نهی حضرت درین حدیث بر کراهت
کرده اند بواسطهٔ حدیث دیگر که نص بر جواز است و این حکم اعم از آنست که یکسوره را مکرر بخواند
یا دو سوره مختلف بخواند و بعضی اعم دانسته اند از انکه دو سوره بخواند مکرر یا غیر مکرر یا بیشتر
از دو سوره بواسطه عدم ظهور فرق و آنها که نماز را به آن باطل میدانند استدلال کرده اند که
کسی که جمع کند میان دو سوره اتیان کرده است بنماز بر غیر وجه مامور پس میباید از عهدهٔ تکلیف
بر نیامده باشد و دیگران حکم بضعف این دلیل کرده اند بواسطهٔ آنکه بخواندن یکسوره امتثال امر
شارع شده است و نهی از زیاده که واقع شده است از زیاده داخل عبادت نیست تا نهی از آن
باعث فساد عبادت باشد و ظاهر اینست که خلافی که در باب بطلان و عدم بطلان نماز
بدان شده است بر تقدیریست که زیاده را جزو قرائت معتبره در نماز داند که اگر جزو قرائت نداند
و قصد خواندن قران کند به اتفاق مبطل نماز نباشد چه تجویز شده است که در قنوت کاهی که
در قنوت جواب کسی بگویند بعض آیات قرانی را بخوانند مثل انکه کسی بواسطهٔ درآمدن بخانه
کسی اذن طلبد بخوانند ادخلوها بسلام و امثال آن فتدبر منه خواه عدول از خواندن نصف باشد
و خواه بعد از آن الاعدول نمودن از این دو سوره بسورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه و ظهر
روز جمعه که آن جایز است حاشیه بواسطهٔ حدیثی که حلبی از امام محمد باقر نقل کرده است
که اذا افتتحت صلوتک بقل هو الله احد وانت ترید غیرها فامض فیها ولا ترجع الا ان یکون یوم الجمعة
فانک ترجع الی الجمعة والمنافقین منه اما بدو شرط اول انکه اختیار آن دو سوره از روی عمد کرده
باشد دویم انکه بنصف نرسیده باشد حاشیه اما شرط اول بواسطهٔ انکه روایاتی که درین باب
وارد است همه در باب ناسی است نه عامد و اما شرط دویم بواسطهٔ دلیلی که در حاشیهٔ سابق مذکور
شد که لا تبطلوا اعمالکم منه و هرگاه از سوره بسورهٔ دیگر عدول کند واجبست که بسمله را اعاده کند

عاید رالها

و اکتفا ببسمله که در سورهٔ اول خوانده باشد نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه را بنوعی که مرد
نامحرم بشنوند حاشیه هیچکس خلاف نکرده است در اینکه در نمازهای جهری که بلند خواندن
قرائت بر مرد واجبست بر زن واجب نیست که بلند بخواند همین قدر واجبست که خود بشنود و
اگر در جائی نماز کند که داند که نامحرم آواز او را نمی‌شنود شیخ شهید در ذکری حکم بجواز بلند خواندن
او کرده است و اگر داند یا ظن آن داشته باشد که نامحرم آواز او را میشنود حرام دانسته است چنانچه
در کتاب مذکور است و اقرب بطلان نماز را دانسته است به آن و سید در مدارک با او در
حرمت موافقت کرده است اما در بطلان نماز اشکال کرده است والله اعلم منه اما اگر زن بسیار
پیر باشد که مرد را میل به او نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در دو رکعت
سیم و چهارم اگر بجای فاتحه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید واجب است
که آهسته بخواند حاشیه و ابن ادریس واجب ندانسته بواسطهٔ انکه اصل عدم وجوبست و نصی
در آن باب نیست منه و اولی آنست که استغفر الله در آخر بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه
نوبت افضل خواهد بود حاشیه بباید دانست اگرچه اجماع علما منعقد است بر اینکه در دو رکعت
سیم و چهارم تسبیحات بدل فاتحه میشود اما خلاف در عدد آن شده است شیخ در نهایه و
اقتصاد میگوید واجبست که دوازده تسبیح گفته شود یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر سه مرتبه گفته شود کمتر از این جایز نیست و ظاهر از کلام ابن ابی عقیل نیز اینست چرا که
گفته است که در رکعتهای آخر نماز سنت است که اختیار تسبیحات بر فاتحه بکند هفت مرتبه
یا پنج مرتبه و ادنی مراتب آن سه مرتبه است پس ظاهر او آنست که کمتر از سه مرتبه جایز نمیداند
والا ادنی مراتب سه مرتبه نمیدانست و باز شیخ در جمل و مبسوط و سید مرتضی در مصباح
و ابن ادریس قایل بوجوب ده کلمه شده اند به این طریق که سه مرتبه بگویند که در مرتبهٔ اول
و دویم تکبیر را از آخر بگویند و اکتفا بتکبیر مرتبهٔ آخر کنند و سند ایشان قول ظاهر نیست و شیخ
ابو القاسم در معتبر از حریز بن عبدالله سجستانی نقل میکند که او گفته است که نه تسبیح میباید
گفت به این طریق که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله را سه مرتبه بگویند و کمتر از این جایز نیست و ابن
بابویه و ابو الصلاح نیز درین مذهب با او موافقت کرده اند و مستند ایشان حدیث صحیحی است
که از امام محمد باقر نقل شده است که صریح است در آن و شیخ مفید در مقنعه چنانچه مشهور است
و درین کتاب مذکور چهار تسبیح را کافی میداند و استدلال کرده است بحدیثی که زراره

روایت کرده است که گفت عرض کردم به امام جعفر صادق ع که در دو رکعت آخر نماز چه بگویم
گفت امام ع فرمودند که میباید گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بعد از آن
تکبیر رکوع باید گفت و برکوع رفت و این حدیث را اگرچه اکثر ضعیف میدانند اما بعضی احتمال
صحت به آن راه داده اند مثل علامه و سید در مدارک و غیر ایشان و جمعی که به این قول قایلند
گفتن سه مرتبه را افضل میدانند و از مصنف بالمشافهه شنیده شده است که افضل بودن
سه مرتبه نه به این معنی است که یک مرتبه واجبست و دو مرتبه سنت بلکه به این معنی است
که مصلی مخیر است میان اختیار گفتن یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه هر کدام را که اختیار نماید
اختیار فرد واجب کرده خواهد بود و همه بوصف وجوب از او بعمل آمده خواهد بود نهایتش
افضل اینست که سه مرتبه اختیار کند و ثواب آن بیشتر از ثواب اختیار دو مرتبه و یک مرتبه است
و اینکه مصنف ضم استغفر الله را بتسبیحات اربع را واجب دانسته با آنکه کسی دیگر از علما
ذکر آن نکرده بواسطهٔ حدیثی است که بطریق صحیح روایت شده است از امام جعفر صادق ع
که از آنچه در آخر رکعتهای نماز ظهر باید گفت از او سؤال کردند فرمودند که تسبح و تحمد و تستغفر
لذنبک و ان شئت فاتحة الکتاب فانها تحمید و دعا پس هرگاه در حدیث صحیح امر به آن شده باشد
و حدیث صحیح دیگر معارض آن نباشد عمل به آن باید کرد و واجب باید دانست و بطریق دیگر از
آنحضرت روایت شده است که قل الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر و شیخ ابوالقاسم در معتبر میگوید
آنچه از این روایات بر من ظاهر میشود اینست که هر شق را که اختیار بکند جایز است اگرچه عمل بمذهب
مشهور که وجوب تسبیحات اربع است بهتر است و ظاهر عبارت علما دلالت دارد بر آنکه زیادتی
بر دوازده که عبارت از سه مرتبه گفتن تسبیحات اربعه باشد جایز نباشد نهایتش ابن عقیل چنانچه
مذکور شد تجویز پنج مرتبه و هفت مرتبه کرده است و شیخ شهید در ذکری میگوید در این قسم
امری که زیادتی ذکر خدا باشد تابع این قسم مرد بزرگی میتوان شد و عمل بقول او کرد و بهر تقدیر آیا به
همین ترتیب میباید گفته شود که اگر یکی از فقرات را بر دیگری تقدیم دهد صحیح نباشد یا رعایت
ترتیب واجب نیست میباید این فقرات گفته شود شیخ ابوالقاسم در معتبر عدم وجوب ترتیب را اقرب
دانسته بواسطهٔ اختلاف روایات در آن نهایتش احتیاط مقتضی آنست که رعایت ترتیب شود
بواسطهٔ آنکه هر جا حدیث وارد شده و ما را تابع حدیث باید بود و اگر بعینه آنکه شروع در فاتحه یا ذکر
شده باشد آیا جایز است عدول بدیگری یا نه ظاهر اینست که جایز باشد خصوصاً جائی که عدول

به افضل

به افضل باشد و بعضی منع از آن کرده اند بواسطهٔ آنکه متضمن ابطال عملست والله اعلم متن
و اگر در رکعت اول و دویم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیم و چهارم بجای
تسبیحات اربعه فاتحه بخواند حاشیه و شیخ در خلاف بر این تقدیر خواندن فاتحه را در دو رکعت آخر
واجب دانسته است بواسطهٔ آنکه در حدیث وارد است که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب هرگاه در
دو رکعت اول سهواً نخوانده باشد و در دو رکعت آخر عمداً نخواند نماز او بی فاتحه گذارده شده خواهد
بود و بمؤدای حدیث مذکور نماز او صحیح نخواهد بود و جمعی که بر خلاف این رفته اند میگویند چون
از احادیث دیگر فهم میشود که بر ساهی چیزی نیست و تجویز تسبیحات بدل فاتحه مطلقا شده است
حدیث مذکور را تاویل باید کرد بکسی که در ترک فاتحه در رکعتهای اول عامد باشد و بجای فاتحه چیز
دیگر نخواند متن فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد حاشیه بباید دانست که رکن ثالث از ارکان
نماز که بترک آن عمداً و سهواً نماز باطل میشود رکوعست و آن در هر رکعت یکمرتبه واجبست و اکثر
علما بر این اتفاق دارند نهایتش شیخ در مبسوط در نماز صبح و مغرب و عشا و در دو رکعت اول از نمازهای
چهار رکعتی رکن میدانند و در دو رکعت آخر رکن نمیدانند بواسطهٔ آنکه گفته اند اگر در دو رکعت
مذکور رکوع فراموش کند و بسجود رود و بعد از سجود برخیزد و رکوع کند و ظاهر اینست که منافات
برکنیت ندارد چه رکن آنست که بترک آن عمداً و سهواً نماز باطل شود و جواز تاخیر آن از سجود در
صورت سهو ترک را لازم ندارد پس منافات برکنیت نداشته باشد متن و آن بیست و شش امر
شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما آن شش امر که واجب است اول آنقدر
خم شود که کف دستها بزانو برسد حاشیه و مراد بکف اینجا مجموع باطن دست است از زند تا
سر انگشتان و مراد بکف دستها بزانو رسیدن سر انگشتانست بزانو آنچه قدر واجب آنست که
چنانچه مصنف رحمه الله در کتاب اربعین حدیث تصریح به آن کرده است و منطوق حدیث
که زراره بطریق صحیح از امام محمد باقر ع روایت کرده است که بلغ باطراف اصابعک عین الرکبة
الحدیث و از پیغمبر و ائمه ع منقولست که اینقدر خم میشده اند و تاسی بایشان در عبادات واجب
و در حدیث صحیح بطریقی از امام محمد باقر ع روایت شده است که و تمکن راحتیک من رکبتیک و
امر از برای وجوبست متن اما دستها بزانو گذاشتن واجب نیست حاشیه چنانچه شیخ ابوالقاسم
در معتبر تصریح به آن کرده است و خلافی از علما در این باب نقل نشده است و اگر دستها دراز
باشد چنانچه بی انحنا بزانو برسد یا بسیار کوتاه باشد که زیاده بر قدر مقرر خم باید شد تا بزانو برسد

یا شل مخلوق شده باشد یا مقطوع الید باشد درین صورت آنقدر که مستوی الخلقه خم میشود
تا دستش بزانو برسد او را خم میباید شد و زیاده بر آن درکار نیست و کمتر جایز نه و اگر بواسطه
مرضی یا عارضه نتوان آنقدر خم شدن آنقدر که تواند خم شود و بواسطه حدیث مشهور لا یسقط
المیسور بالمعسور و اگر از مطلق خم شدن عاجز باشد بحرکت سر اکتفا کند و اگر آن نیز مقدور نباشد
باشاره بچشم چنانچه در بعض احادیث تصریح بآن شده است و اگر خلقتا و بر این وجه باشد
که قامتا و بعد دار آنچه در رکوع واجبست خم داشته باشد یا بواسطه عارضه آنچنان شده باشد
واجبست که بواسطه رکوع اندکی زیاده از آن خم شود و شیخ ابو القاسم در معتبر خم شدن زیاده را
درین حال سنت دانسته نه واجب چه رکوع همان قدر است که در وی حاصلست و اصل عدم تکلیف زیاده
است متن دویم سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن یا سه نوبت سبحان الله حاشیه اجماع علما منعقد است
بر آنکه گفتن ذکر در رکوع و سجود واجبست که اگر کسی عمدا ترک کند نماز او باطل میشود نهایتش در تعیین
ذکر خلاف شده است ابن ادریس و سلار مطلق ذکر را کافی میدانند و گفته اند الواجب مطلق
الذکر کقول لا اله الا الله و الله اکبر و هر ذکری که متضمن ثنای خدا باشد و چند حدیث صحیح و
غیر صحیح بر طبق دعوای خود نقل کرده که صریحست در آن و شیخ در نهایه بر وجوب سبحان ربی
العظیم و بحمده در رکوع و سبحان ربی الاعلی و بحمده در سجود یا سه مرتبه سبحان الله رفته است چنانچه
در کتاب مذکور است و ظاهر کلام ابن بابویه نیز مشعر بر اختیار آنست و حدیث صحیحی که زراره
از امام محمد باقر ع روایت کرده است نیز دلالت بر آن دارد و نیز بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که از آنحضرت سوال کردند که اخف آنچه در رکوع و سجود باید گفت چه چیز است
امام ع فرمودند که سبحان الله سبحان الله سبحان الله و از ابی الصلاح نقل شده است که سه مرتبه
سبحان الله را در حال اختیار واجب میداند و در حال اضطرار یکمرتبه چنانچه در کتاب مذکور است
که سه مرتبه تسبیح بر مختار واجبست و یکمرتبه بر مضطر و فضل در تسبیح آنست که بگوید سبحان
ربی العظیم و بحمده و جایز است که بدل آن سبحان الله بگوید و گویا مستند آن حدیثی است که روایت
کرده است شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی بچند واسطه از ابی بکر حضرمی که گفت گفتم بامام
محمد باقر ع که چه چیز است حد رکوع و سجود که در آن باید گفت فرمودند در رکوع سه مرتبه سبحان
ربی العظیم و بحمده باید گفت و در سجود سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده و اگر کسی یکی از آنها کم کند
ثلث ثواب نماز او کم میشود و اگر دو تا را کم کند دو ثلث ثواب نماز او کم میشود و اگر مطلق نگوید

او را نماز نخواهد بود و بالجمله از اختلاف روایات درین باب فهم میشود که مطلق ذکر واجبست
و اختیار این الفاظ افضل و در اکثر روایات ذکر و بحمده نیست نه در ذکر رکوع و نه در ذکر سجود
پس در تقدیر وجوب این تسبیح اولی آنست که و بحمده را سنت دانند و الله اعلم متن و اگر ضرورتی
داشته باشد یکنوبت سبحان الله کافیست سیم درنگ نمودن بمقدار ذکر حاشیه یعنی بآرام
داشتن جمیع اعضا متن چهارم آنکه آنچنان بگوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد حاشیه یعنی اگر کر
باشد یا در اثنای آن فریاد بسیار باشد تقدیر کند که اگر کر نمیبود یا فریاد بسیار نمیبود ذکر را می
شنید و چون این بیان در فصل تکبیر احرام واقعست و در فصل قرائت ذکر آن نشده است اگر
بحواله بآن اکتفا میشد بهتر بود فتدبر متن چنانچه در فصل قرائت و تکبیر احرام مذکور شد
پنجم سر برداشتن از آن ششم لحظه درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آنچه زیاده امر که در
رکوع سنتست اول اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید حاشیه و بعضی این تکبیر را
واجب دانسته اند چه در بعض احادیث صحیحه امر بآن واقعست و امر از برای وجوبست و در حال
تکبیر دستهای خود را تا برابر گوش بردارد و فرود آرد و بعد از آن برکوع رود و اما سنت بودن تکبیر
قبل از رکوع در حال قیام چنانچه مذهب اکثر علماست بواسطه حدیثی است که زراره از امام
محمد باقر ع روایت کرده است که اذا اردت ان ترکع فقل و انت منتصب الله اکبر ثم ارکع و حدیثی
که حماد بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع نقل کرده است که آنحضرت در نماز خود دستهای مبارک
را تا برابر رو برداشتند و همان در حال ایستادن گفتند الله اکبر و برکوع رفتند و شیخ در خلاف تجویز
کرده است که در حال تکبیر برکوع روند و هیچشک در جواز آن نیست نهایتش اگر در حال قیام بگویند
و برکوع روند افضلست و استحباب برداشتن دستها در حال تکبیر تا برابر گوشها عمل معظم
علمای ماست و سید مرتضی علم الهدی وجوب دفع یدین را در حال تکبیر از منفردات امامیه
دانسته است و مستند آن معلوم نیست و آنچه دلالت بر استحباب آن دارد حدیث صحیح حماد است
که مذکور شد و حدیثی است که صفوان از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که دیدم آنحضرت
که چون تکبیر در نماز میگفتند دستهای مبارک را برمیداشتند تا آنکه نزدیک بود که بگوش
ایشان برسد و روایت کرده است باو بطریق صحیح معویة بن عمار که دیدم امام جعفر صادق ع را
که دستها را برمیداشتند چون برکوع میرفتند و چون سر از رکوع برمیداشتند و چون بسجود
میرفتند و چون سر از سجود برمیداشتند و ابن مسکان نیز بطریق صحیح از آنحضرت روایت کرده

است در مانده شخصی که دستهای خود را بلند میکرد هرگاه برکوع و سجود میرفت و هرگاه سر
از رکوع و سجود بر میداشت حضرت فرمودند بندگی خدا چنان است و ازین دو روایت فهم
میشود که برداشتن دستها سنت است خواه تکبیر بگویند و خواه نگویند سیم آنکه در حال رکوع
زانوها را به پس برد و پیش نیاورد سیم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطرهٔ
آبی بر آن ریخته شود بجای خود ایستد چهارم آنکه گردن را موازی پشت کند پنجم آنکه نظر بما
قدم خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد هفتم آنکه دو کف را
بر دو زانوی خود گذارد حاشیه و زانوها را بعقب بشکند و اگر یک دست را عذری بود که نتواند
بآن انحنا کرد با آن دست این کار کند هشتم آنکه انگشتان را از هم دور کند حاشیه بواسطهٔ آنکه
در نمازی که امام ع بواسطهٔ تعلیم نماز بحماد داد و بعد از آن گفتند یا حماد هکذا اصل این امور
هشتگانه را بعمل آوردند نهم آنکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد حاشیه
بواسطهٔ آنکه دلالت حدیث زراره بر آن نمایش واجبست که آنقدر که مرد خم میشود خم شود
و فرق در اینست که بر مرد سنت است که دست بر زانو بگذارد و بر زن سنت است که بالای زانو بگذارد
چنانچه شیخ زین الدین در شرح نفلیه تصریح بآن کرده است نمایش احتمال آن نیز را داده اما
که زن آنقدر خم نباید شد بلکه آنقدر خم باید شد که دستهای او به آخرهای ران برسد تا بالای
زانوها چنانچه اشعاری به آن دارد تعلیل حضرت در حدیث مذکور استحباب آنرا بر زن
به اینکه به آن لا تنطاطاکثیرا فیرتفع عجیزتها یعنی تا آنکه خم شدن بسیار تا آنکه خم شدن بسیار او باعث
آن نشود که سرین او بلند شود نمایش آنچه بر مرد واجبست آنقدر خم شدنست که سر انگشتهای دستها
بزانو برسد و زیاده بر آن که دست او آینه زانو را تواند گرفت سنت باشد پس میتواند که زیادتی
انحنائی که بر مرد سنت است بر زن سنت نباشد بلکه بر و سنت باشد که بقدر واجب اکتفا کند
لان لا تنطاطاکثیرا فیرتفع عجیزتها پس فرق باشد در قدر انحنای مرد و زن و فرق همین در وضع ید بالا
و پائین تر نباشد چنانچه مصرح شیخ زین الدین است و تعلیل مذکور اشعاری بر تخصیص قدر
واجب انحنائی که ظاهر احادیث عموم آنست میان مرد و زن نداشته باشد چنانچه شیخ زین الدین
احتمال آن را داده است فتامل جدا فانه حقیق بالتامل سیزدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده
تا سه مرتبه و پنج مرتبه فاضلتر است و افضل از آن هفت نوبت است حاشیه این عبارت ظاهر
میشود که نهایت عددی که سنت است به آن عدد برسد هفت مرتبه است و حدیثی نیز بر طبق

آن وارد است نمایش شیخ رحمه الله بطریق صحیح از ابان بن تغلب روایت کرده است که او گفت داخل
شدم بر امام جعفر صادق ع و او نماز میکرد پس عدد تسبیحات که در رکوع و سجود گفتند شمردم
شصت تسبیح بود بخاطر میرسد که میتواند بود که مدعای ابان جمیع تسبیحات رکوع و سجود آن
نماز باشد و نماز مذکور چهار رکعتی باشد که متضمن هشت سجود و چهار رکوع است پس در هر یک پنج
مرتبه تسبیح گفته باشند چنانچه بنا بر مشهور مرتبه افضلست و منافات نداشته باشد بظاهر
عبارت کتاب و روایت شده است در کلینی از حمزة بن حمران و حسن بن زیاد که ایشان گفتند که داخل
شدیم بر صادق ع و نزد او جمعی بودند پس حضرت با ایشان نماز عصر را گذاردند و ما نیز با ایشان
موافقت کردیم پس شمردیم تسبیحات رکوع و سجود ایشان را که سبحان ربی العظیم و بحمده بود سی و سه
عدد بود یا سی و چهار و یکی از ایشان در روایت خود ذکر و بحمده نیز کرده است و یکی نکرده است و اگرچه
ظاهر این حدیث اینست که در یک رکوع به آن عدد رسانیده باشند اما حدیث ضعیف است و بر ایشان
حجت نمیشود و شیخ ابو القاسم در معتبر گفته است که ظاهر اینست که عددی از برای او متعین نشده است
هر قدر بیشتر بگویند ثواب آن بیشتر است نمایش میباید بحدی نرسد که بر طبیعت گران آید و طبع
از آن ملال گیرد مگر آنکه تنها نماز باشد که او را رعایت تخفیف بر مامومین لازم نیست پس میباید که نه
بگوید تا باعث ملال مامومین نشود و از پیغمبر ص روایت شده است که وقتی که با مردم نماز میکردند
در مقام تخفیف اعمال میشدند مگر وقتی که میدانستند که ایشان از آن محظوظند و اطالت آن باعث
انشراح خاطر ایشانست سیزدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم لک
رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری
و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر
حاشیه این دعا را شیخ طوسی در تهذیب بر این نحو از زراره که او از امام محمد باقر ع روایت کرده است
و در مصباح نیز نقل کرده است اما به اندک تغییری و ما اقلته قدمای باین معنی است که حملتنا
و قمتا به یعنی جمیع بدن و جسمی و ایمان به آن بعد از گفتن خشع لک سمعی و بصری تا آخر اعضا از قبیل
تعمیم بعد از تخصیص است و لله رب العالمین میتواند بود که بدل باشد از و لک سمعی و بصری تا آخر
بدل اسم ظاهر از مضمر و التفات شده باشد از خطاب بغیبت و ظاهر اینست که سنت بودن خواندن
این دعا در رکوع و همچنین مثل آن در سجود مخصوص منفرد باشد و امام را بواسطهٔ آنکه رعایت حال
مامومین باید کرد سنت نباشد مگر میل مامومین به اطالت نماز امام معلوم باشد که در این

برامام و مامومین نیز سنت خواهد بود متن سیزدهم آنکه پیشنماز ذکر رکوع بلند کوید چهاردهم
انکه ماموم آهسته بکوید حاشیه چه در حدیث وارد است که امام را میباید انچه در نماز میکوید
به مامومین بشنواند و مامومین را میباید آنچنان کفت که امام نشنود متن پانزدهم انکه اکر منفرد باشد
ذکر را بطریق جهر قرائت خواندن در جهر و اخفات بکوید حاشیه یعنی در نماز جهری بلند بکوید
و در نماز اخفاتی آهسته و در دو رکعت آخر مطلقا آهسته بکوید و شیخ شهید در رساله نفلیه
حکم بتخییر منفرد کرده است در مطلق نماز جهری و اخفاتی چنانچه در سایر اذکار برای او چنانست
والله اعلم متن شانزدهم انکه چون سر از رکوع بردارد بکوید سمع الله لمن حمده حاشیه بعد از انکه راست
ایستاده باشد و آرام کرفته چنانچه حدیث صحیح به آن ناطق است و بعضی کفته اند سمع الله
لمن حمده را در وقت سر برداشتن از رکوع بکوید و باقی اذکار را بعد از راست ایستادن و این
برخلاف آنست و ابی الصلاح و ابن زهره بر آن رفته اند که در حال برخاستن از رکوع باید کفت
والله اعلم و اطلاق عبارت مصنف ناظر به آنست که فرق نباشد در این حکم میان امام و ماموم و
منفرد و شیخ ابو القاسم در معتبر تصریح به آن کرده است و حدیث صحیحی در این باب روایت کرده
و سید در مدارک میکوید اکر کفته شود که مامومین را سنت است که وقتی که امام سمع الله لمن
حمده بکوید ایشان تحمید کنند بسیار خوبست بواسطهٔ انکه در کلینی بطریق صحیح روایت شده است
که از امام جعفر صادق ع پرسیدند که مامومین چه خواهند کفت وقتی که امام سمع الله لمن حمده
بکوید فرمودند الحمد لله رب العالمین متن والحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والجود والجبروت
حاشیه در روایتی که در تهذیب بواسطهٔ زراره از امام محمد باقر ع روایت شده است و بخط شیخ
شهید و شیخ ابو جعفر طوسی دیده شده است بر این وجه است که الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء
والجود والعظمة لله رب العالمین که لله رب العالمین تاکید لله ما سبق باشد والجود والعظمة مجرور
خوانده شود معطوف بر الکبریاء یا خبر والعظمة باشد برفع العظمة والجود مجرور باشد معطوف بر
الکبریاء و اکثر بر آن رفته اند که در روایت چنین است که الحمد لله اهل الجبروت والکبریاء والعظمة
و در مصباح کبیر بر این وجه است که در کتاب مذکور است هر کدام که عمل شود سنت بعمل می
آید متن واما آن چهارده امر که در رکوع مکروه است اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلوی
خود چسبانیدن دویم سر بزیر افکندن بر وجهی که سر و کردن موازی پشت نباشد سیم انکه پیشنماز
ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت بکوید اکر کمان داشته باشد که بعضی از مامومین بواسطهٔ ضرورتی

بعجل

بتعجیل دارند چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانوها کذاشتن حاشیه
و همچنین مکروه هست که در حال رکوع دستها در زیر جامه باشد چنانچه شیخ طوسی در مبسوط
ذکر کرده است و کفته است که در نماز دستها بیرون باشد یا در آستین باشد و ابو الصلاح بر آن
رفته است که در آستین بودن دستها نیز مکروه هست و دفع حرف او میکند حدیثی که محمد بن مسلم
بطریق صحیح از امام محمد باقر ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم از شخصی که نماز کند
و دستهای خود را از جامهٔ خود بیرون نیاورد حضرت فرمودند ان اخرج یده فحسن وان لم یخرج فلا
باس متن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند فصل ششم در بیان انچه تعلق بسجود دارد حاشیه
رکن چهارم از ارکان نماز سجدتین است در هر رکعتی که اکر هر دو را در آن رکعت ترک کند عمدا یا
سهوا نماز باطل میشود و در وجوب آن کسی از اهل اسلام خلاف نکرده است چنانچه از ضروریات
دین شده است اما در رکنیت آن بترک آن سهوا نماز باطل شود شیخ ابو القاسم در معتبر کفته است
که مذهب جمیع علمای ماست و حدیث صحیحی که زراره از امام محمد باقر ع روایت کرده است نیز ناطق
به آنست و از کلام شیخ در مبسوط ظاهر میشود که در نماز صبح و مغرب و در دو رکعت اول از نماز
چهار رکعتی رکن است و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی رکن نیست بواسطهٔ انکه کفته اند که کسی
که در دو رکعت آخر آنرا فراموش کند و برخیزد مادام که رکوع نکرده باشد بنشیند و سجود را بجای
آورد بی انکه اعادهٔ رکوع کند پس برخیزد و نماز را تمام کند و جوابش آنست که در حاشیهٔ سابقه
مذکور شد نهایتش بترک یک سجده ما از جملهٔ دو سجده سهوا بمذهب معظم علما نماز باطل نمیشود و علامه
در کتاب تذکرة الفقها نقل اجماع بر آن کرده است و روایات متعدده در این باب روایت شده است
اکثر بطریق صحیح که نص است در انکه اکر برخیزد بعد از انکه بخاطرش برسد که یک سجده را فراموش کرده است اکر
هنوز برکوع نرفته باشد بنشیند و سجدهٔ منسیه را بجا آورد و برخاسته نماز را تمام کند اکر بعد
از رکوع بخاطرش آید بعد از انکه از نماز فارغ شود سجده بجای آورد و از ابن ابی عقیل نقل شده است
که او نسیان سجدهٔ واحده را نیز مبطل نماز میداند و مستند شده است بحدیثی که صحت آن معلوم
نیست بلکه ضعف آن معلوم است و به انکه همه اتفاق دارند بر انکه بترک سجدتین سهوا نماز باطل
میشود و بترک یک سجده لازم دارد ترک هر دو را بواسطهٔ انکه در حکمت مقرر شده است که انتفای
احد اجزای ماهیت مستلزم انتفای ماهیت است و جوابش آنست که بعد از نص شارع بر انکه
ترک دو سجده سهوا مبطل است و ترک یک سجده مبطل نیست خصوصا که موید به اجماع منقول بخبر

واحد باشد یا امثال این وجوه حکمی دست زدن و بر نقیض آن حکم کردن وجهی ندارد والا لازم می آید
که بجز بعضی از قرائت که سهوا ترک شود نماز ترک شده باشد و اعاده باید کرد و هیچکس قایل به آن نشده است
بلی اگر شارع حکم به ابطال نماز بترک سجدتین میکرد حکم بیک سجده را ذکر نمیکرد این اشکال را وجهی میبود
بعد از تصریح شارع به این اشکال را معنا نیست فتدبر متن و آن سی و هفت امر است ده امر واجب
و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول انکه بر مجموع هفت عضو سجود نماید
که آن پیشانیست و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها حاشیه وجوب سجده بر اعضای
سبعه مذهب معظم علمای ماست بلکه علامه در تذکره گفته است که مذهب جمیع علما اینست
سوای سید مرتضی که بدل کفین زندین را ذکر کرده است که عبارت از مفصل ساعد و کف باشد
و حجت او معلوم نیست و اصل درین باب روایتی است که زراره بطریق صحیح از امام محمد باقر ع روایت
کرده است که آنحضرت فرمودند که پیغمبر ص فرمودند که سجود بر هفت عضو است جبهه و دستها و زانوها
و انگشتان شست پاها و بینی خود را بر خاک بگذارد و بعد از آن گفتند سجده بر اعضای هفتگانه
فرض است و بر خاک گذاشتن بینی سنت و حماد بن عیسی نیز بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که وقتی که نماز را بمن تعلیم میکردند برین وجه فرمودند و هر دو حدیث نص بر مطلوبست
و در گذاشتن اعضای مذکوره گذاشتن مجموع آن عضو لازم نیست همین قدر که بر و صادق آید
که آن عضو را گذاشته است کافیست و مراد بکفین کف دستهاست که اگر کف را بهم نهاده مشت را
بر زمین بگذارد صحیح نخواهد بود و از انگشتان شست تا سر انگشتان مراد است و شیخ در مبسوط
گفته است که بعض انگشتان پا را که بگذارد کافیست و این قول ضعیفست و مستند آن معلوم
نیست متن دوم انکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد
نماز باطلست اما لازم نیست که سنگینی بر همه اعضا برابر باشد سیم انکه هر یک ازین هفت عضو
مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی
از اعضا مستقر نباشد نماز باطلست چهارم انکه پیشانی را بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده
باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی بحسب عادت نباشد حاشیه جمیع علمای ما اتفاق دارند
بر انکه میباید پیشانی در حال سجود بر خاک گذاشته شود یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط
انکه بحسب عادت نخورند و نپوشند و مراد بانکه بحسب عادت آنرا نخورند آنست که در عرف آنرا از
ماکولات نشمرند و عادت مردم در وقتی از اوقات بر خوردن آن جاری نباشد پس اگر بواسطه ضرورت

خورده

خورده باشد یا بواسطه دوا به بیمار خورانند مثل بعضی از عقاقیر و گیاهها که طبیبان در
داروی بیمار داخل میکنند داخل ماکول نخواهد بود و انکه در وقتی از اوقات گفته شد
بواسطه انکه اگر در بعض بلاد عادت بر خوردن آن جاری باشد و در بعضی نباشد سجده بر آن مطلقا
جایز نیست نه در آن بلاد که عادت بر آن جاریست و نه در غیر آن والا لازم می آید که در بعض بلاد
که خوردن نان گندم آنجا متعارف نیست بر نان گندم سجده توان کرد و کسی قایل به آن نشده است
و همچنین در پوشیدنی نیز مراد اینست که عادت به پوشیدن آن و اگر چه در بعض اقطار باشد جاری
باشد جاری نباشد پس اگر بواسطه ضرورت از برگ درخت یا از حصیر جامه راست کنند و بپوشند
مانع جواز سجده بر آن نخواهد بود و اگر در بعض بلاد پوشیدن لباس ابریشم و کتان شایع نباشد
چون در بعض بلاد هست سجده بر آن جایز نیست و اگر چیزی دو حالت باشد که در یک حالت خورند
و در یک حالت نخورند مثل پوست جوز و پوست بادام و پسته و امثال آن در حالت رطوبت
و تازگی سجده بر آن جایز نخواهد بود و در حال پوست جایز چه پوست بادام و جوز بعد از انکه خشک
شد در تحت جنس چوب داخل میشود و داخل ماکولات نیست و نیز در خاک شرطست که استحاله
نشود یعنی صورت خاکی را نگذارد و صورت دیگر نگیرد و لهذا بر معادن تجویز نکرده اند که سجود واقع
شود مثل عقیق و یاقوت و فیروزه و فلزات و نمک و قیر و امثال آن و منطوق روایات نیز دلالت
بر آن دارد که بر معادن و فلزات سجود جایز نیست و همچنین بر حبوبی که بعد از طحن و طبخ داخل ماکول
میشود و قبل از طحن سجده جایز است و علامه در بعض مصنفات خود تجویز آن کرده است و این
خالی از اشکالی نیست خصوصا در گندم که قبل از طحن نیز در بعض بلاد خوردن آن شایع است بعنوان
هریسه و حلیم و امثال آن و همچنین خلاف شده است در پنبه و کتان و ابریشم قبل از رشتن و بافتن چه
در آن حال ملبوس نیست و علامه در تذکره در آن توقف کرده است و سید مرتضی سجده بر آن
تجویز کرده است و متمسک شده است بروایتی که در نهایت ضعف است و معارض است بروایت
دیگر که صریحست در عدم جواز و اولی عدم جواز است چه از اینکه پوشیدن و خوردن توقف
بر عمل در آن داشته باشد مثل رشتن یا آرد کردن یا مثل آن رفع ملبوس و ماکول بودن آن نمیکند
بلی اگر پنبه در غلاف باشد و هنوز بیرون نیامده باشد ظاهر اینست که بر آن سجده توان کرد چرا که سجده
حقیقت بر پوست پنبه واقع خواهد بود نه بر پنبه و پوست مذکور ملبوس نیست نه قبل از عمل
و نه بعد از عمل و سجده بر کاغذ را بعض مجتهدین مطلقا صحیح میدانند خواه از ما یصح السجود علیه

ساخته شده باشد وخواه از جنس دیگر و آنرا از اصل مشهور که سجده میباید کرد بر چیزی واقع
شود که از جنس ماکول و ملبوس و معادن نبوده باشد مستثنی میدانند و بعض احادیث صحیحه
که در باب خصوص کاغذ روایت شده است بی آنکه تقییدی و شرطی تخصیص یافته باشد و محقق
در شرایع و علامه در ارشاد این مذهب را اختیار کرده اند نهایتش در شرایع سجده بر کاغذ نوشته را
مکروه دانسته است گاهی که آنقدر جا سفید نمانده باشد که رسیدن جبهه بر آن کافی باشد که
اگر خط همه جای آنرا فرا گرفته باشد و آنقدر جا سفید نمانده باشد چون مرکب جرم دیگر است
که بر روی کاغذ است در حقیقت سجده بر کاغذ نخواهد بود که جواز آن از روایات صحیحه ثابت شده
باشد و به آن سبب از اصل مشهور استثنا یافته است بلکه مرکب خواهد بود و همچنین اگر رنگی بر روی
کاغذ باشد که جسمیت آن ظاهر باشد و از قبیل رنگ حنا که در دست میگیرد نباشد که در این
صورت رجوع به اصل مرکب و رنگ باید کرد که اگر از جنس ما یصح السجود علیه است سجده بر آن
صحیح خواهد بود و الا فلا و بعضی تفصیل داده اند که اگر کاغذ از جنس ما یصح السجود علیه ساخته
شده باشد مثل کتان و پنبه بمذهب جمعی که میگویند که آنها قبل از رشتن و بافتن ملبوس نیستند و
سجده بر آنها جایز نیست و بعضی گیاههای غیر ماکول و ملبوس بمذهب همه سجده بر آن صحیح است و اگر
جنسی ساخته شده باشد که سجده بر آن صحیح نیست مثل حریر و پارچهای کهنه و امثال آن صحیح
نیست و روایات مذکوره را تخصیص میدهند بقسم اول بواسطه آنکه خللی در اصل مذکور که
متفق علیه امامیه است نشود و شیخ شهید در ذکری ایمائی بتوقف خود در باب مطلق کاغذ کرده است
بواسطه آنکه اغلب ممزوج به آهک میباشد و آهک به استحاله از ارضیه بیرون رفته است
مگر آنکه بگوئیم که چون آهک جزء ضعیف آنست و در ضمن اجزای دیگر که سجده بر آن صحیح است
مضمحل شده است از معرض اعتبار ساقط است و ظاهر است که بعد از ورود روایات صحیحه در
باب جواز آن جای توقف نیست نهایتش رعایت جانب احتیاط و حصول یقین برائت ذمه از آن
واجب مقتضی بازداشتن خود است از آن مطلقا والله اعلم متن پنجم گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده سه
نوبت سبحان الله و در وقت ضرورت یکنوبت سبحان الله کافیست حاشیه جمیع آنچه در حاشیه
رکوع مذکور شد در اینجا جاریست متن ششم درنگ نمودن بقدر ذکر هفتم ذکر را اطمینان بگوید که خود
بشنود همچنانکه در رکوع گذشت هشتم سر از سجده برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لحظه درنگ
نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول و اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود

اگرچه سفید باشد

بفعل آورد

بفعل آوردن آن سنت است اول الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع و قبل از خم شدن
بجهت سجود حاشیه بواسطه آنکه روایت شده است بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع
که آنحضرت این تکبیر را گفتند در حالی که ایستاده بودند و هر دو دست را برابر روی برداشتند
و بعد از آن بسجده رفتند متن دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را
بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند
بعد از آن دو زانو را حاشیه روایت کرده است زراره بطریق صحیح از امام محمد باقر ع که آنحضرت
فرمودند که چون خواهی بسجده روی هر دو دست خود را بردار بواسطه تکبیر و بعد از آنکه تکبیر
بگوئی برو بسجود و ابتدا کن بگذاشتن دستها بر زمین پیش از گذاشتن زانوها و هر دو دست را
با هم بر زمین بگذار و چنان مکن که ساعدین تو بر زمین گذاشته شود و هر دو ساعد را در وقت
سجود بر زانوها و رانها متصل مساز و بال گشاده باش یعنی بازوها و ساعدها را از بدن جدا نگاه
دار و بر زانوها مچسبان و نزدیک رو مگذار بلکه از زانوها بر یکطرف بگذار و سر دستها بر زمین
پهن کن و اگر دستها بر روی جامه گذاشته شود ضرر ندارد و اگر بر زمین بگذاری ثوابش بیشتر خواهد
بود و انگشتان را در وقت سجود از هم گشاده مگذار و بهم منظم ساز متن و اگر زن باشد اول زانوها
را بر زمین برساند بعد از آن کف دستها پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسبانیده
از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از دستها
به پهلو چسبیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی مقدار یکدرهم بسجده گاه برساند بلکه زیاد از آن و بعضی
از مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن مقدار یکدرهم واجبست حاشیه و از بعض روایات
فهم میشود که کل جبهه را بر زمین میباید گذاشت و ظاهر اینست که محمول بر استحباب باشد چه
هیچکس قایل بوجوب آن نشده است و اکثر بر آنند که مسمای جبهه را گذاشتن کافیست همچنانکه در
سجده بر سایر اعضای سبعه چنانست چرا که امری که از شارع در این باب واقع شده است مطلق است
و امر مطلق تقاضای اکتفای به اقل آنچه اسم بر آن صادق باشد میکند و بواسطه احادیث صحیحه
بر آن دارد و ابن بابویه و ابن ادریس بوجوب رسانیدن مقدار درهم از جبهه رفته اند و مستند
ایشان بعض احادیثی است که دلالت صریحه بر آن ندارد متن نهم آنکه بر خاک سجده کند نه بر سنگ
و چوب و امثال آن و افضل آنست که خاک یکی از چهارده معصوم ع باشد خصوصا خاک کربلا
علی ساکنها السلام حاشیه روایت کرده اسحق بن عمار که امام جعفر صادق ع را خریطه بود از دیبا

زود که در آن تربت حسین یعنی خاک کربلا کرده بودند و هرگاه ارادهٔ نماز میکردند میریختند آن را بر
سجادهٔ خود و بر آن سجده میکردند و بعد از آن فرمودند که السجود علی تربة الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبع
یعنی سجود بر خاک کربلا پاره میکند هفت حجاب را که میان بنده و خداست و روایت کرده است
ابن بابویه در کتاب من لا یحضره از آنحضرت که سجده کردن بر خاک قبر امام حسین ع نورانی میسازد
طبقهٔ هفتم زمین را یعنی نوری که از آن بهم میرسد روشنی آن تا طبقهٔ هفتم زمین میرسد و
کسی که با او خاک خاک امام حسین ع بوده باشد او را از تسبیح کنندگان مینویسند و اگرچه تسبیح
نمیکرده باشد و از امام موسی کاظم ع روایت شده است که ناچار است شیعیان ما را از چهار چیز
جانمازی که در آن نماز کنند و انگشتری که به آن ختم نمایند و مسواکی که به آن دندانهای خود را مسواک
کنند و تسبیحی از خاک کربلا سی و سه دانه داشته باشد هرگاه که بگردانند آن را و ذکر خدا کنند بهر دانه
که بگردانند چهل حسنه برای ایشان مینویسند و اگر بگردانند و ذکر نمیکرده باشند بهر دانه بیست
حسنه و تجویز شده که از خاک مشاهد مشرفهٔ مقدسه لوحی بسازند و در وقت نماز بر آن سجده کنند
و سلار که از مجتهدین شیعه است ترغیب مردم میکرده است که لوحی از تربت مشاهد مقدسه
بواسطهٔ سجدهٔ نماز بسازند و میگفته اند که از جوانب قبور ائمه نیز اگر لوحی بسازند و در وقت
نماز بر آن سجده کنند خوبست و حدیثی که دلالت بر آن داشته باشد بنظر نرسیده است نهایتش
در شرافت و فضل آن نسبت بغیر آن از ما یصح السجود علیه شکی نیست و فرقی نیست در افضلیت
سجده بر تربت مذکور میان آنکه به آتش برشته شده باشد و میان آنکه آتش ندیده باشد و اگر پخته
باشد بحد سفالی نرسیده باشد که اگر به آن حد برسد سجده بر آن مکروه خواهد بود یعنی ثواب
آن کمتر خواهد بود و شیخ زین الدین در شرح نفلیه احتمال آن راه داده است که خاک قبر شهدا
و اولیا و صلحا که در صلاح امتیازی داشته باشند نیز همین حکم داشته باشد و سجده نیز
به افضلیت موصوف باشد و روایت شده است که اول تسبیح از خاک قبر حمزه شهید می
ساختند و فاطمه ع تسبیحی که به آن ذکر میکرده اند از خاک قبر او بوده است بعد از آنکه قضیهٔ
امام حسین ع واقع شد ترک آن دادند و ساختن تسبیح از خاک کربلا شایع شد و ائمه ع ترغیب مردم
به آن میکردند دهم آنکه قبل از ذکر سجود این دعا بخواند اللهم لک سجدت و بک امنت و لک اسلمت
و علیک توکلت و انت ربی و سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره والحمد لله رب العالمین
تبارک الله احسن الخالقین یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم

انکه

آنکه میان هر یک از هفت عضو و زمین حایلی نباشد بلکه باید همهٔ این هفت عضو برهنه بر
زمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هشتم اعضای سجده گرداند چهاردهم بینی را بر
خاک گذاشتن حاشیه که ارغام که در سجود سنت است عبارت از آنست و اجماع علمای ما بر
منعقد است که از سنن مؤکدهٔ نماز است چنانچه ابن بابویه در من لا یحضر میگوید من لم یرغم
فلا صلوة له و از امیر المؤمنین ع روایت شده است که آنحضرت فرموده اند لا تجزی صلوة لا
یصیب الانف ما یصیب الجبین و بعضی در ارغام رسانیدن انف را بر خاک لازم ندانسته اند
و گفته اند بر هر چیز که سجود بر آن صحیح است چون گذاشته شود سنت ارغام بعمل می آید و هر
جزء از بینی که بر خاک ما یصح السجود علیه علی اختلاف المذهبین گذاشته شود کافیست و سید
مرتضی گذاشتن آن را واجب میداند جزء بالای انف را اعتبار کرده که نزدیک ابروهاست و مستند او معلوم نیست
پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد شانزدهم آنکه چون سر از سجود بردارد
الله اکبر بگوید حاشیه و بعضی تکبیر سجود رفتن و سر از سجود برداشتن را واجب میدانند و صاحب
شرایع در این باب تردد کرده است و واضح استحبابست نهایتش همچنین که این تکبیر سنت است که بعد از
سر برداشتن از سجدهٔ اول بعد از آنکه درست بنشیند و قرار بگیرد سنت است که در وقت ارادهٔ
رفتن بسجدهٔ دویم همان در حال نشستن نیز تکبیر بگوید و بسجود رود چنانچه شیخ شهید در نفلیه و
شیخ علی در رسالهٔ جعفریه و غیر آن ذکر کرده اند و حدیث حماد که مصنف رحمه الله در کتاب اربعین
حدیث سایر احادیث ساخته اند به آن ناطق است و گویا غفلت از ذکر آن شده باشد والا کتاب نیز عدم
ذکر نبود فلا تغفل هفدهم آنکه در وقت الله اکبر گفتن دستها را تا بالا بردارد بطریقی که قبل از این مذکور
شد هجدهم گفتن الله اکبر و استغفر الله ربی و اتوب الیه حاشیه اقل آنچه گفتن آن بعد از الله
اکبر سنت است اینست بواسطهٔ حدیث حماد بر آن و اکثر آن که حلبی از امام جعفر صادق ع روایت
کرده است اینست که اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجرنی و ادفع عنی و عافنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر
تبارک الله رب العالمین نوزدهم درنگ نمودن بمقدار الله اکبر گفتن و استغفار کردن بیستم آنکه
در ما بین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم پای چپ گذارد
و اگر زن باشد بر کفل خود بنشیند و زانوها را تا بالا بدارد و کف پاها بر زمین نهد حاشیه بواسطهٔ
دلالت روایت حماد از امام محمد باقر ع بر آنکه انگشتان را بهم متصل داده دستها را بر رانها بگذارد
برین وجه که پشت دستها بجانب آسمان باشد و کف دستها برروی رانها بیست و یکم در وقت سجود

ساق دستها را بالا کیرد و بر زمین نکذارد حاشیه بواسطهٔ آنکه منافی که در روایت حماد مذکور
است به این معنی است متن واکر زن باشد بر زمین کذارد بیست و دویم آنکه چون در رکعت اول یا سیم در
نماز چهار رکعتی سر از سجدهٔ دویم بردارد لمحهٔ بنشیند و این را جلسهٔ استراحت میکویند و سید
مرتضی آنرا واجب میداند و نقل اجماع بر آن کرده است و در مختلف از جانب او استدلال شده
است بحدیثی که متضمن امر بجلوس است بعد از سجدهٔ ثانیه در رکعت اول و ظاهر امر وجوبست
و حدیث مذکور معارض است بحدیث دیکر که به این دو دلیل مرتبه است و دلالت دارد بر خلاف
آن پس حمل آن بر استحباب باید کرد متن بیست و سیم آنکه در جلسهٔ استراحت تورک کند حاشیه بکیفیتی
که در سنت بیستم سبق ذکر یافت و سنتست که بعد از جلسهٔ استراحت در رکعت اول
و سیم و بعد از تشهد در رکعت دویم که برمیخیزد و در وقت برخاستن این دعا که از امام جعفر
صادق ع بطریق صحیح روایت شده است بخواند اللهم ربی بحولك و قوتك اقوم و اقعد و اکر خواهد
بر آن اضافه کند و ارکع و اسجد و نیز بطریق صحیح از آنحضرت روایت شده است که چون بعد از
تشهد رکعت ثانی ارادهٔ برخاستن کند بکوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و از این دو روایت و غیر
آن مستفاد میشود که در وقت برخاستن از جلسهٔ استراحت یا از تشهد تکبیر کفتن سنت نیست
و لهذا شیخ و اکثر علما بر عدم استحباب آن رفته اند و شیخ مفید باستحباب آن رفته است و این
با آنکه خلاف مفاد احادیث مذکور است منافات دارد به آنچه مشهور است و بروایات مذکور
که تکبیرات فرض و سنت در نماز یومیهٔ پنجکانه نود و پنج است پنج تکبیر احرام و پنج تکبیر قنوت و
هفتده تکبیرات رکوع و شصت و هشت تکبیرات سجود و اکر آن نیز سنت میبود دوازده تکبیر بر آن
زیاده میشد متن بیست و چهارم آنکه زن در وقت سجده کردن نکذارد که از موی چیزی فاصله شود
میان پیشانی او و سجده کاه هر چند از پیشانی او آنمقدار که واجبست بسجده کاه برسد رسیده
باشد حاشیه بواسطه آنکه روایتی که علی ابن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم ع روایت کرده است
که از آنحضرت پرسیدم از زنی که چون سجده میکند بعضی از پیشانی او بر زمین نهاده میشود و
بعضی موی سر او میپوشاند جایز است یا نه و کفتا چنین کند حضرت فرمودند لا حتی تضع جبهتها علی الارض
متن بیست و پنجم آنکه مواضع هفت عضو برابر باشد بعضی بلند و بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی
و پستی بمقدار چهار انکشت جایز است و زیاده بر آن جایز نیست حاشیه و همه برابر موضع وقوف مصلی باشد
و مواضع اعضا از موضع وقوف مصلی پست تر و بلند نباشد خصوصا موضع جبهه که به اتفاق

حاشیه

علمای

علمای ما واجب است که زیاده بر قدر لبنه که چهار انکشت مضمومهٔ مستوی الخلقه مقدر
شده است بلندتر نباشد و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و شیخ شهید پستی موضع جبهه
را از موقف نیز بر آن حمل کرده است و تجویز نکرده که موضع سجود زیاده بر چهار انکشت پست تر باشد
و سید در مدارك این حرف را حسن دانسته است و در واقع حسن است چه مدلول بعض احادیث
وجوب تساویست و حمل آن بر تساوی عرفی تقاضای آن کرده است که تفاوت بقدر لبنه
و کمتر از آن را استثنا کنند این حکم را مخصوص ارتفاع دانستن وجهی نداشته باشد و از بعض احادیث
صحیحه فهم میشود که میباید مطلقا تفاوت نباشد و استثناء قدر لبنه و کمتر از آن شده است
و ظاهر اینست که محمول بر استحباب باشد چنانچه از کتاب فهم میشود و بالجمله اکر سجدهٔ او بر جائی
واقع شود که ارتفاع آن از موضع وقوف زیاده بر چهار انکشت باشد اکثر علما قطع کرده اند که میباید
سر از سجود بردارد و سجده کند بر جائی که مساوی موقف باشد یا ارتفاعش کمتر از چهار انکشت باشد
بواسطهٔ آنکه کذاشتن اول در حقیقت سجده نبوده است و روایتی بر طبق آن وارد است نهایتش ضعیف است
و بهتر اینست که اکر ممکن باشد جبهه را بر زمین بکشد که بزمین مساوی برسد که توهم تعدد سجود نشود
کاهی که ضرورتی تقاضای آن بکند چه اکر بواسطهٔ علتی یا عذری مثل آنکه در جبهه دمل یا جراحتی
یا ورمی واقع شود که مانع از کذاشتن آن بر زمین باشد اکر تمام جبهه را فرا کرفته باشد میباید
کوی بکند بمقدار دمل یا جراحت مذکور که چون سجده کند دمل یا جراحت در برابر کو افتد
و آزار نکشد و آنچه از جبهه مانده باشد بر زمین نهاده باشد و اکر تمام جبهه را کرفته باشد یا کندن
متعذر باشد مثل آنکه در خانهٔ مفروشی محبوس باشد که نتواند بجای دیکر نقل کند باید و واجبست
که بر یکی از جبینین که بر دو جانب جبهه واقعست سجده کند چه بعضی آنها را نیز داخل جبهه دانسته اند
و ترتیب میان جبینین نیست هر کدام را که خواهد اختیار کند نهایتش بهتر اینست که اول جبین
راست را قرار دهد و اکر متعذر باشد بعضی جبین چپ را و اکر بر هر دو جبین نیز متعذر باشد
بعضی کفته اند ذقن را بر زمین کذارد بواسطهٔ روایتی که در کلینی از امام جعفر صادق ع روایت
شده است که آنحضرت فرمودند که اکر در پیشانی دملی یا علتی باشد که نتوان آنرا بر زمین کذاشت
ذقن را بکذارد بواسطهٔ آنکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است و یخرون للاذقان سجدا و این
روایت اکر چه صحیح نیست اما بر عمل بمضمون آن همه اتفاق دارند و اکر آن نیز متعذر باشد بقدر
سجود خم شود و پیشانی را بر زمین بکذارد و اکر خم شدن نیز متعذر باشد و نتواند جبهه را بر زمین

رسانیده تجویز کرده اند بلکه لازم دانسته اند که موضع سجود را بلند سازد تا حدی که تواند
خم شود و اگر از مطلق خم شدن عاجز باشد بایما و باشاره رکوع و سجود خواهد کرد که فرو میاید
ایشان بوده باشد متن واما آن دو چیز که بفعل آوردن آن در سجود مکروه است اول پف کردن
در موضع سجود بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود که اگر دو حرف حاصل شود حرامست و نماز
باطلست حاشیه بواسطه آنکه حدیثی که محمد بن مسلم از حضرت صادق ع روایت کرده است
دلالت بر آن دارد و سنتست که پیشانی را اگر در سجود خاک آلوده شده باشد در نماز خاک آنرا
پاک نکند چه از صادق ع روایت شده است که چون جبهه مبارک ایشان خاک آلوده میشد در
نماز پاک نمیکردند و اگر بعد از فراغ از نماز پاک کند قصوری ندارد و در من لا یحضر پاک نکردن
بعد از نماز را مکروه دانسته والله اعلم متن دوم اقعا کردن ما بین دو سجده یعنی بر عقب پاشنه
و سرهای انگشتان پایها بر زمین گذاشتن حاشیه یعنی سینه پاها بر زمین گذاشتن و بر زبر
بالای پاشنهها نشستن و بعضی از اهل لغت اقعا را تفسیر کرده اند به آنکه بر الیتین بنشیند و
دانهها را است نگاه دارد مثل نشستن سگ و معتمد تفسیر اولست که فقها ذکر کرده اند و بر
هر تقدیر علما در آن خلاف کرده اند و اکثر مکروه دانسته و شیخ در خلاف نقل اجماع بر آن
کرده اند و در تهذیب روایت کرده است از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند لا
تقع فی الصلوة بین السجدتین اقعاء و چون بحرمت آن کسی قایل نشده است حمل نهی مذکور بر
کراهت کرده اند و شیخ در مبسوط و سید مرتضی مکروه ندانسته اند و حکم بجواز آن با عدم
کراهت کرده اند و متمسک شده اند بانچه بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده
است که آنحضرت فرمودند لا باس بالاقعاء بین السجدتین و این حدیث اگرچه صحیح است اما
چون معارض است باحادیث کراهت حمل باید کرد نفی باس را بر عدم تحریم تا موافقت میان احادیث
بهم رسد این نیست جمیع آنچه برکعت اول تعلق دارد تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قران بدانکه
سجدههای تلاوت قران پانزده است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل
چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که آنجا دو سجده است هشتم
در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره
فصلت سیزدهم در سوره والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم در سوره اقرا و این پانزده سجده
چهار واجبست و آن در سوره الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرا و یازده دیگر سنت است حاشیه

باید دا

بباید دانست که وجوب سجده تلاوت در چهار سوره مذکوره بر قاری و مستمع یعنی کسی که قصد شنیدن
قران کند و بشنود بالاجماع واجبست و کسی از علما در آن خلاف نکرده است اما بر سامع یعنی کسی
که بی آنکه قصد شنیدن قران کند و بشنود به اجماع علما واجبست و کسی از علما در آن خلاف نکرده است
اما بر سامع یعنی کسی که بی آنکه قصد شنیدن آن کند بشنود صاحب شرایع اظهر استحباب دانسته
و حکم بوجوب آن کرده است و ابن ادریس بر او نیز واجب میداند و نقل اجماع بر آن کرده است و
الحق که در بسیاری از روایات که بعض آن محکوم بصحت است فهم میشود و مؤید او و شیخ
در خلاف جزم بعدم وجوب کرده است و او نیز نقل اجماع بر آن کرده است و مستند آن روایتی
دانسته است که عبدالله بن سنان روایت کرده است از امام جعفر صادق ع که از آنحضرت سوال
کردم از مردی که آیه سجده را بشنید که شخصی میخواند حضرت فرمودند که سجده نکند اگر گوش ننهاده
باشد و بقصد شنیدن متوجه آن نشده و اگر او در ناحیه مسجد نماز میکرده باشد و بود در ناحیه
باشی بمحض شنیدن آیه سجده سجده بکن و این حدیث اگرچه صریحست در عدم وجوب اما چون سند
ضعیفست و حدیث ضعیف مخصص حکمی که از ظاهر بعض احادیث فهم میشود نمیتواند شد و
در مدارک میگوید اما انا فی هذه المسئلة من المتوقفین و حق او مینماید والله اعلم متن و سجده و
که تمام آیه خوانده شود و در حال سجده پاک نمودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت
نمودن هیچیک لازم نیست حاشیه و همچنین تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بلی قول با استحباب
تکبیر بعد از سر برداشتن از سجده نقل شده است و حدیث صحیح از امام جعفر صادق ع روایت
شده متن اما اولی آنست که بر هفت عضو مقرر سجده کند و اکتفا بپیشانی بر زمین گذاشتن نکند
و بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست سجده نکند حاشیه و بعضی این دو امر را واجب میدانند و
احتیاط مقتضی عمل باین قولست و در شرایع بر این وجه واقع است که و فی اشتراط وضع الجبهة
علی ما یصح السجود علیه والسجود علی الاعضاء السبعة واعتبار المساوات بین الموقف والمسجد
نظر و از آن ظاهر میشود که قول باشتراط مذکور بوده باشد والا جای نظر نبود متن و در چهار سجده
واجب سنتست که این ذکر بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله
الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا حاشیه و ابوعبیده حذا بطریق صحیح ذکر این
سجده را از امام جعفر صادق ع بر این وجه روایت کرده است سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن
عبادتک و لا مستنکفا و لا مستعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر متن و بدانکه همچنانکه بر خواننده سجده عزایم

سجود واجبست بر شنونده نیز واجبست و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و
اگر تاخیر شود به نیت قضا بجا باید آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه اداست پس اگر
تاخیر شود نیت قضا لازم نیست فصل هفتم در بیان آنچه بتشهد تعلق دارد حاشیه از جملهٔ
واجبات نماز که بترک آن عمداً به اتفاق علمای ما نماز باطل میشود بجا آوردن تشهد است در دو
نماز دو رکعتی یکمرتبه و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه و صورت تشهد بنابر مشهور
آنست که در کتاب مذکور است متن و آن هشتده امر است نه امر واجب و هشت امر سنت و
یک امر مکروه اما نه امر واجب اول نشستن بقدر تشهد خواندن حاشیه بهر وضع که خواهد نشست اما
افضل تورک است چنانچه خواهد آمد و مکروه است اقعا و آن چنانچه در بحث سجود گذشت آنست
که بر بالای پاشنها بنشیند و سر انگشتان پا بر زمین باشد متن دوم درنگ نمودن بقدر تشهد
سیم تشهد خواندن به اینطریق که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده
و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و جایز است که به اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد اکتفا نماید حاشیه و همچنین جایز است وحده لا شریک
له را در شهادت اول بگوید و عبده و رسوله را در شهادت دوم بگوید و وحده لا شریک له را در
اول ترک کند و افضل و احوط آنست که هیچکدام را ترک نکند و هر دو شهادت را تمام بگوید و ابن بابویه
در کتاب مقنع اتیان شهادتین را کافی دانسته و اللهم صل علی محمد و آل محمد را ذکر نکرده است
و در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته است که چون سر از سجدهٔ دوم برداشتی تشهد کن و بگو بسم
الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالحق بشیراً و نذیراً بین یدی الساعة بعد از آن برخیز در رکعت ثالث
و ابن جنید صلوات را در یکی از دو تشهد کافی میداند و میگوید در یکی که گفته شود در دیگری اتیان
بشهادتین کافیست و بالجمله بعض روایات صحیحه اشعار بر آن دارد که اتیان بشهادتین در تشهد
کافیست و گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد واجب نیست لیکن این روایات مذکوره معارض است
بروایاتی که دلالت بر وجوب آن دارد و شیخ ابو القاسم در معتبر نقل اجماع بر وجوب آن کرده است
پس عمل بقول مشهور نمودن و صلوات بر محمد و آل محمد را نیز واجب دانستن اصوب باشد و باحتیاط
اقرب و بعض مجتهدین اصل شهادتین را واجب میدانند و اضافهٔ وحده لا شریک له و عبده و رسوله را
سنت و حق اینست که هر یک از شقوق اربعه را که اختیار نماید فرد واجبست و مصلی مخیر است

دراختیار

در اختیار هر شق که خواهد و هر شق که بعمل آورد ادای واجب در ضمن آن میشود و اختیار
صورت مشهور که مرتبه اضافه بوده باشد افضل شقوقست و بعد از آن اضافه اختیار یکی
از دو صورت که یکی از دو اضافهٔ مذکوره را ضم کند و ادنای مراتب شهادتین تنهاست بی اضافه
آنها و همچنین تجویز کرده اند که واو عاطفه را از میان هر دو شهادت بیندازند یا بواو اکتفا کرده اشهد را
در شهادت ثانی نگوید یا بدل لفظ جلاله در شهادت دوم مخففه ضمیر بیاورند یعنی بگویند
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله یا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله
یا ان محمداً رسوله بواسطهٔ آنکه در معنی از اختلاف این شقوق تفاوت بهم نمیرسد و احوط عدم اجرای
این شقوقست و وجوب یکی از صور اربعهٔ مذکوره چه اذکار واجبی نماز همه متلقی از شارعست
و منقول از شارع بنابر آنچه از منطوق احادیث فهم شده است صور اربعهٔ مشهوره است و
عدم تفاوت در معنی دلیل جواز نمیشود و الا تبدیل اشهد به اعلم و الله برحمن و آل به اهل و امثال
آن جایز میبود و کسی قایل به آن نشده است و بالجمله صورت مشهوره که در کتاب مذکور است به اجماع
علما مجزیست و زیاده بر آن چیزی واجب نیست و اضافه که در بعض احادیث پیش از آن و بعد از آن ذکر
شده است به اتفاق سنتست پس احتیاط مقتضی عمل بقول مشهور است و ترک اقوال دیگر متن چهارم
اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن حاشیه آنقدر که
اینکس را از مصلی بودن بیرون برد متن ششم کلام اجنبی در میان نیاوردن حاشیه غیر قرآن و دعا که
و قرآن و دعا آنقدر که منافی موالات عرفی باشد متن هفتم بعد از تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر تشهد
نداند و وقت یاد گرفتن آن تنگ باشد حاشیه مستند آن حدیثی است که از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که اذا حمدک الله اجزاک و در این روایت اشعاری نیست به آنکه مکرر باید گفت
با آنکه در وقت ندانستن و بقدر تعلیم جایز است و در غیر آن وقت جایز نیست چنانچه در کتاب
مذکور است و شیخ علی در رسالهٔ جعفریه و شیخ شهید در دروس تصریح به آن کرده اند متن
هشتم تشهد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما آن هشت
امر که سنتست اول تورک نمودن بطریقی که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد دوم دستها را
بر رانها گذاشتن سیم انگشتان را بهم چسبانیدن چهارم نظر بکنار خود کردن پنجم پیش از تشهد
بسم الله و بالله و خیر الاسماء کلها لله گفتن ششم آنکه بعد از گفتن اشهد ان محمداً عبده و رسوله بگوید
ارسله بالحق بشیراً و نذیراً بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمداً نعم الرسول هفتم آنکه

بعد از اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب
العالمین هشتم آنکه در تشهد دویم بعد از گفتن و ان محمدا نعم الرسول بگوید التحیات لله و الصلوة
الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و طهر و زکی
و خلص فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب
فیها و ان الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
و الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد
کما صلیت و سلمت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید خاتمه و جمیع اینها را
ابو بصیر از امام جعفر صادق ع روایت کرده است و زیاده کرده است بر آن این را که بعد از آن بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین آمنوا انک رؤف رحیم اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لا تزد
الظالمین الا تبارا و تحیات جمع تحیة است و تحیة آن چیزیست که به آن تحیت یکدیگر میکنند مثل
سلام و غیر آن و قصد ثنای خداست چه جمیع تحیاتی که از خلق واقع میشود همه به او راجعست و او
مالک همه است و از امام جعفر صادق ع روایت شده است که از آنحضرت از معنی تحیات سؤال
کردند فرمودند التحیات لله بهاین معنی است که الملک لله و آنکه تحیات برین وجه مخصوص تشهد آخر
و در تشهد اول سنت نیست مجموع علیه علمای ماست پس اگر در تشهد اول بگوید و قصد سنت
بودن آن بکند آثم خواهد بود و بعضی احتمال باطل شدن نماز نیز به آن راه داده اند و اگر قصد استحباب
آن نکند و بگوید ظاهر اینست که نماز به آن باطل نشود بلکه آثم نیز نباشد و شیخ شهید در ذکری
برین تقدیر در باطل شدن نماز توقف کرده است و شیخ زین الدین در شرح نفلیه عدم بطلان را
ترجیح داده است بواسطه آنکه ثنای خداست و ثنا و دعا در نماز هرچند بر وجه غیر معهود باشد
باعث بطلان نماز نیست متن و اما آن بلند امر که مکروه است التفات است در حال تشهد و موافقها
در بحث سجود مذکور شد فصل هشتم در آنچه تعلق بتسلیم دارد حاشیه باید دانست که سلام را
در آخر نماز بعد از تشهد بعض مجتهدین شیعه واجب میدانند و جزو نماز که اگر عمدا ترک کند
نماز بمذهب ایشان باطل میشود و بعضی واجب میدانند و جزو نماز نمیدانند مثل تشهد که واجبست
و جزو نماز نیست پس کسی ترک کند عمدا آثم است اما نمازش بمذهب ایشان باطل نمیشود و بعضی

سنت

سنت نمیدانند و تارکش را آثم نمیدانند و برین مذهب جمعی کثیر از مجتهدین رفته اند و سید در
مدارک قول آخر را معتمد دانسته است و متمسک شده است ببعض احادیث صحیحه که دلالت
بر آن دارد با آنکه اصل عدم وجوبست و مصنف رحمه الله قول اول را اقرب دانسته و رجحان
داده و درین کتاب بر بنا بر آن گذاشته ذکر واجبات و مستحبات آن کرده است و در کتاب حبل
المتین که از مصنفات اوست کلام را درین باب بسط عظیم داده است و استقصای سخن کرده کسی که
خواهد بکنه این مسئله برسد بکتاب مذکور رجوع نماید والله الهادی متن و آن هفده امر است پنج امر
واجب و دوازده امر سنت اما پنج امر واجب اول نشستن بمقدار تسلیم دوم درنگ نمودن به آنمقدار
سیم گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد
پنجم آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد اما دوازده امری که سنتست اول
تورک نمودن بطریق تورک در تشهد دوم گفتها را برداشتن سیم انگشتان را بهم چسبانیدن
چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن حاشیه و اکثر مجتهدین قصد خروج از نماز را به آن واجب میدانند
و بعضی گمان کرده اند که جمعی که قائلند به استحباب سلام مصلی را بعد از فراغ از تشهد از نماز خارج میدانند
و قصد خروج بسلام را منافی استحباب سلام میدانند و این گمان باطلست چه استحباب آن منافات ندارد
به آنکه جزو نماز باشد و قصد بیرون رفتن از نماز به آن توان کرد همچنانکه قنوت و تکبیرات سنتست و جزو
نماز است چنانچه مصنف در حبل المتین تصریح به آن کرده است هیچ شک نیست که به این عبارت
خروج از نماز واقع میشود چنانچه شیخ ابو القاسم مصنف شرایع در معتبر نقل اجماع بر آن کرده است
و هیچکس خلاف نکرده است در آنکه کلمه و برکاته داخل سلام واجب نیست و ضم آن در سلام سنت
است همچنانچه علامه در منتهی تصریح به آن کرده است و در کلمه و رحمة الله خلاف شده است و جمهور
مجتهدین آنرا سنت میدانند چنانچه از غیر ابی الصلاح قول بوجوب آن نقل شده است اما السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین که به آن گفته میشود مجتهدین قائلند بوجوب سلام و مخرج از
نماز سلام میدانند آنرا مخرج نمیدانند و گفته اند از جمله تشهد است اگر پیش از السلام علیکم گفته
شود و از جمله تعقیبات است اگر بعد از آن گفته شود مثل سلام بر پیغمبر و بر ملائکه و امثال آن و بعضی
از مجتهدین مثل صاحب شرایع در کتابهای خود و علامه در منتهی مخیر دانسته اند مصلی را در
السلام علیکم یا به آن و گفته اند که بهرکدام که قصد خروج از نماز بکند صحیح است و شیخ شهید در
در الفیه اختیار این مذهب کرده و در ذکری انکار آن کرده و مذهب اول که تعیین السلام علیکم

است بواسطهٔ خروج اختیار نموده وگفته است که این قول در زمان شیخ ابو القاسم بن سعید
وقبل از او تخییر مذهب کسی نشده بود ومصنف در حبل المتین قول تخییر را بهتر میداند وانتبا
بهتر وعبارت احوط میداند چه شیخ در مبسوط عبارت ثانی را بواسطهٔ خروج از نماز واجب میداند
وتجویز عبارت اول مکروه است ویحیی بن سعید نیز با او درین حکم شریکست پنجم قصد سلام بر انبیا
وملئکه وجمیع مؤمنین انس وجن کردن حاشیه که اگر قصد جمعی نکند وبخاطر نگذراند که خطاب
با کیست سلام او بصیغهٔ خطاب لغو خواهد بود متن ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموم‌مین
را در ضمن مؤمنین هفتم قصد کردن ماموم‌مین سلام را بر پیشنماز در ضمن مؤمنین هشتم بلند
گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن ماموم‌مین را ومنفرد مخیر است دهم آنکه پیشنماز و
ماموم در وقت سلام دادن بجانب روی راست خود اشاره کند حاشیه ومصنف در حبل
المتین آورده است که پیشنماز بجانب روی خود را بجانب راست گرداند واشاره کند وماموم
اگر در جانب یسار او کسی نبوده باشد یکسلام بگوید وبجانب راست رو بطرف راست خود
اشاره کند واگر در یسار او کسی بوده باشد دو سلام بگوید ودر سلام اول بجانب راست رو
بطرف راست خود اشاره کند ودر سلام دوم بجانب چپ رو بطرف چپ واگر منفرد باشد رو
بقبله سلام بدهد وبگوشهٔ چشم بجانب راست ایما کند چنانچه در کتابست وفقها در کتب خود
اینچنین ذکر کرده اند اما اینکه امام وماموم را بصفحهٔ رو یا بگوشهٔ چشم یا ابرو اشاره بطرف راست
یا چپ باید کرد در حدیثی دیده نشده است که اعتماد را شاید متن یازدهم آنکه ماموم اگر نوبت دیگر
بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب او شخصی باشد وبعضی دیوار را درین سلام قایم مقام
شخص دانسته اند حاشیه وشیخ شهید در نفلیه دو مرتبه سلام دادن را امام وماموم ومنفرد را
سنت دانسته بواسطهٔ آنکه علی بن جعفر از برادران خود که از آنجمله امام موسی کاظم ع است نقل
کرده است که من دیدم که ایشان نماز کردند واز دو جانب سلام کردند وگفتند السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته نهایتش مشهور میان علما آنست که در کتاب مذکور است که امام ومنفرد را
یکمرتبه سلام میباید کرد وماموم را گاهی که از هر دو جانب او جمعی باشند دو مرتبه وسنت است
که امام در وقت سلام روی خود را بجانب یمین بگرداند وهمچنین ماموم اگر در جانب چپ او کسی نباشد
واگر باشد چنانچه گذشت سنتست که سلام دیگر بکند وروی خود را بجانب چپ بگرداند متن دوازدهم
آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشهٔ چشم بجانب راست اشاره کند تتمه چون مصلی از نماز

فارغ شود سنت است که بتعقیب اشتغال نماید حاشیه بعضی از علما لغت تعقیب را تفسیر
کرده اند بنشستن در جای نماز بعد از نماز بواسطهٔ دعا وسؤال مطلب خود را از خدا واین دلالت
دارد بر آنکه نشسته بودن در مفهوم تعقیب داخل باشد پس کسی که بعد از نماز برخیزد وبراه رود
یا بخواند ودعا میخوانده باشد تعقیب نکرده خواهد بود ودر بعضی احادیث نیز اشعاری بدان هست
وبعضی فقها تفسیر کرده اند تعقیب را باشتغال بدعا وذکر ومانند آن بعد از نماز ونشستن
را مذکور نساخته اند وگو یا مانند دعا وذکر وگریه کردن از ترس خدا وفکر کردن در مصنوعات
الهی ودر مسایل علمی که تعلق بدین داشته باشد مثل معرفت واجب فی مسایل نماز ووضو و
امثال آن خواسته اند وتلاوت قرآن که بعد از نماز واقع شود آیا تعقیب هست یا نه در کلام
فقها تصریح به آن دیده نشده است وظاهر آنست که آن نیز تعقیب باشد ودر مانند دعا وذکر
داخل باشد اما قرآنی که با دعا باشد هیچ شک نیست که داخل تعقیب است چنانچه بعضی احادیث
دلالت بر آن دارد ودر بعضی احادیث وارد است که تعقیب نماز میباید بر هیئاتی واقع شود
که تشهد بر آن هیئات واقع میشود یعنی در جای نماز نشسته باشد وبا طهارت رو بقبله باشد و
بطریق تورک نشسته باشد واین امور دخل در کمال تعقیب دارد نه آنکه اگر یکی نبوده باشد تعقیب
نکرده خواهد بود وظاهر اینست که اتصال بنماز شرط باشد پس اگر بعد از فاصلهٔ بسیار دعا
بخواند تعقیب نخواهد بود ودر فضیلت تعقیب احادیث بسیار وارد است چنانچه در کتب
حدیث بتفصیل مذکور است من اراد الاطلاع علیه فلیرجع الیه متن اول تعقیب سه مرتبه
الله اکبر گفتن است ودر هر نوبت دستها را بنزدیک گوش برساند وبعد از آن بگوید لا اله الا الله
الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مخلصون لا اله الا الله لا نعبد الا
ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب آبائنا الاولین لا اله الا الله
وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت
ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم اهدنی من عندک وافض
علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک سبحانک لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی
کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به
علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی جمیع اموری کلها
واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة واعوذ بوجهک الکریم وسلطانک القدیم وعزتک

الّتی لا تُرام و قدرتک الّتی لا یمتنع منها شیءٌ من شرّ الدنیا و الآخرة و من شرّ الاوجاع کلّها و لا حول
و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم توکّلت علی الحیّ الذی لا یموت و قل الحمد لله الذی لم یتّخذ ولداً
و لم یکن له ولیٌّ من الذلّ و کبّره تکبیراً و بعد از آن تسبیح فاطمهٔ زهرا ع بجا آورد و آن سی و
چهار نوبت الله اکبر است و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از امام جعفر
صادق ع منقولست که تسبیح فاطمهٔ زهرا ع در هر شبانروزی بعد از هر نماز دوست تراست نزد
من از هزار رکعت نماز که گذارده شود خاصیه و تسبیح فاطمهٔ زهرا ع به این سبب است که
روایت کرده است ابن بابویه از امیر المؤمنین ع که آنحضرت فرموده اند که روزی فاطمهٔ زهرا
نزد من بود آنقدر مشک آب بر دوش کشیده بود که اثر بندهای آن در سینهٔ او ظاهر بود و آنقدر
آسیا بواسطهٔ آرد کردن گندم گردانیده بود که اثر آبله بر دستها او ظاهر شده بود و آنقدر دیگ
زیر دیگ آتش افروخته بود که رختهای او دود آلود شده بود بواسطهٔ این امور نهایت آزار
به او رسیده بود پس من به او گفتم که چه شود که پیش پدر خود روی و از وی خادمی طلب کنی
که به این خدمتها قیام نماید و ترا این قدر مشقت کشید پس فاطمه ع بخدمت پیغمبر رفت دید
که جمعی نزد او هستند و از حیا مانع شد که سؤال کند و طلب خادم کند سؤال نکرده برگشت و این معنی
بر پیغمبر ع ظاهر شد بواسطهٔ تدارک خاطر فاطمه برخاست و بخانهٔ ما آمد و در آن وقت من و فاطمه
در زیر یک لحاف خوابیده بودیم گفت السلام علیکما ما را حجاب شد داده ساکت شدیم بعد از آن
مبادرت بسلام کرده گفت السلام علیکم باز ما را حجاب دست داد ساکت شدیم باز فرمود السلام
علیکم ترسیدیم که اگر درین مرتبه جواب نگوییم حضرت دلگیر شود و برگردد پس من گفتم علیک السلام
یا رسول الله داخل شوید پس حضرت ع داخل شدند و خطاب بفاطمه ع کرده گفتند یا فاطمه دیروز
بواسطهٔ حاجتی نزد من آمده بودی حاجت تو چه بود فاطمه از غایت حجاب متوجه جواب حضرت نشد
من ترسیدم که مبادا حضرت جواب نشنود و دلگیر شده برگردد سر از زیر لحاف برآوردم و گفتم که
چون فاطمه را حجاب مانع شد از جواب دادن شما من خبر دهم شما را که سبب آمدن او چه بود یا رسول
خدای او را تعب بسیار از مر آب کشیدن بر دوش مبارک و آسیا گردانیدن بدست خود و چرک شدن
جامها از مر نشستن نزدیک دیگدان بواسطهٔ آتش افروختن زیر دیگ دست داده بود آمده بود
که خادمی طلب کند که به آن خدمات قیام نماید و او را باید که اینقدر تعب کشید حضرت
فرمودند که میخواهید که تعلیم کنم شما را بچیزی که بهتر از خادم باشد برای شما هرگاه شما بجامهٔ

خواب خود درآیید قبل از خواب سی و چهار نوبت الله اکبر بگویید و سی و سه نوبت الحمد لله
و سی و چهار نوبت سبحان الله بعد از آن فاطمه ع سر از زیر لحاف برآورده فرمودند که راضی شدم
به آنچه خدا و رسول خدا بهتر دانسته اند متن باید که بعد از تسبیح فاطمهٔ زهرا ع سورهٔ توحید
دوازده نوبت بخواند بعد از آن دستها گشوده و در برابر رو ایستد و این دعا را بخواند اللّهم انّی اسألک
باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک و اسألک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب
العطایا و یا مطلق الاساری و یا فکّاک الرقاب من النار اسألک ان تصلّی علی محمد و آل محمد و ان تعتق
رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا سالماً و تدخلنی الجنة آمناً و ان تجعل دعائی اوله فلاحاً و اوسطه
نجاحاً و آخره صلاحاً انک انت علّام الغیوب بعد از آن سجدهٔ شکر بجای آورد که ثواب آن بسیار است
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که شخصی که سجدهٔ شکر کند و وضو داشته باشد خدای تعالی
ثواب ده نماز به او میدهد و ده گناه عظیم به او بخشد خاصیه و هم از آنحضرت ع روایت شده است
که دو سجدهٔ شکر واجبست یعنی سنّت مؤکّد است بر هر مسلمانی و به آن نماز تمام میشود و کامل
باید و کسی که نماز کند و بعد از آن سجدهٔ شکر بجای آورد حضرت عزت حجابی که میان او و ملائکه است
از میان برمیدارد و خطاب بملائکه کرده میگوید ای ملائکه من بجانب بندهٔ من نظر کنید و ببینید که
ادای فریضهٔ من میکند و عهد مرا که با او کرده ام یعنی امری که به او کرده ام به اتمام میرساند و بعد
از آن بر نعمتی که به او کرامت کرده ام توفیق قیام به آن داده شکر من اقدام مینماید مرا در از برای
او چه باید کرد ملائکه در جواب گویند پروردگارا رحمت خود شامل حال او باید ساخت از جانب حضرت
عزت خطاب در رسد به ایشان که دیگر چه باید کرد ملائکه گویند مهمات او را کفایت باید کرد و
حاجات او را باید برآورد باز خطاب الهی به ایشان در رسد که دیگر چه باید کرد با ایشان یک یک از آنچه
خیر او در آن داند مذکور سازند تا جمیع آنچه صلاح او در آن باشد به اتمام رسد و جواب شنوند
که کردم و به او کرامت فرمودم بعد از آنکه دیگر چیزی نماند که بگویند حضرت عزت بگوید به ایشان
اقبل الیه بفضلی و اریه وجهی و این حدیث را بتوجیه شیخ در تهذیب و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه
نقل کرده اند متن و باید که پیشانی را در وقت سجده بخاک گذارد و اگر بخاک کربلا باشد افضلست
و ساق دستها و سینه و شکم را بر زمین رساند و این دعا بخواند اللّهم انّی اشهدک و اشهد ملائکتک
و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربّی و الاسلام دینی و محمداً نبیّی و علیّ ابن ابی طالب
امامی و الحسن و الحسین و علیاً و محمداً و جعفراً و موسی و علیاً و محمداً و علیاً و الحسن و محمداً صلوات

علیهم اتّقی بهم اتولّی و من اعدائهم اتبرّء بعد از آن سه مرتبه بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم
بعد از آن بگوید اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنّهم بعدوّک و عدوّهم ان
تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد ع و بعد از آن سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک
الیسر بعد العسر و بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد متن حاشیه اگر بر زمین سجده میگذارده
باشد و الا بر مهر یا خاکی که بر آن سجده میکرده باشد چه در حدیث تعفیر و جسد وارد است و تعفیر
عبارت از وضع بر خاک است و ظاهر اینست که در وضع وجه بر ما یصح السجود علیه نیز سنت مذکور
بعمل می آید و اگر چه از وضع بر خاک افضلست متن و بگوید الهی حین تعیینی المذاهب و یضیق علی
الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة بی و کان عن خلقی غنیا صل علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین
من آل محمد ع بعد از آن جانب چپ روی خود را بسجده گاه نهد و سه نوبت بگوید یا مذل کل
جبار و یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ بی مجهودی بعد از آن سه نوبت بگوید یا حنان یا منان یا
کاشف الکرب العظام بعد از آن نوبت دیگر پیشانی بر سجده گاه گذارد و صد نوبت شکرا
شکرا بگوید حاشیه و چون بشکرا ده مرتبه رسد شکرا للمجیب بگوید و کمتر از آن نیز سنت بعمل می آید اما ثواب
آن بیشتر است و شیخ شهید ره در نفلیه صد بار گفتن عفوا را نیز سنت دانسته است و گفته اقل آن
آنست که سه مرتبه شکرا بگوید متن بعد از آن حاجت خود را از خدا تعالی بطلبد و چون سر از
سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و پیشانی
و جانب راست رو بمالد حاشیه و سنتست که هر مرتبه دست را بر سینه نیز بکشد و اگر او را
علتی بوده باشد دست بر موضع سجود برساند و بر علت بکشد هفت مرتبه و این دعا بخواند
یا من کبس الارض علی الماء و سد الهواء بالسماء و اختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد و آل
محمد و افعل بی کذا و کذا یعنی حاجتی که داشته باشد از خدا بخواهد و ارزقنی کذا یعنی روزی که
به آن رغبت داشته باشد طلب نماید و عافنی من کذا یعنی مرا از بیماری و علت نگاه دار برین وجه
از امام جعفر صادق ع روایت شده است متن و بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و
الشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و السقم و العدم و الصغار و الذل و الفواحش
ما ظهر منها و ما بطن حاشیه و سنتست که بعد از فراغ تعقیب و سجده شکر چون خواهد برود
هر دو دست را بالای سر برده از جانب راست خود روانه شود چنانچه سماعه از امام جعفر صادق
روایت کرده است متن مقصد دوم در نماز جمعه است بدانکه میان مجتهدین در وجوب نماز جمعه در

نماز غیبت امام خلافست حاشیه و بعضی مثل شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب خلاف و سید مرتضی
علم الهدی ره و ابن ادریس در سرائر و سلار و علامه در منتهی منع از آن کرده اند و گفته اند در
زمان غیبت امام نماز جمعه کردن جایز نیست و نماز جمعه مخصوص زمان امامست که بنفس اقدس
متوجه امامت شود یا نایب تعیین کند چرا که از شروط نماز جمعه اینست که نماز امام معصوم باشد
یا نایب امام ع و در زمان غیبت آن میسر نیست پس نماز جایز نباشد و بواسطه آنکه چهار رکعت نماز
ظهر در ذمه است و ادای ظهر برائت ذمه بیقین حاصل میشود و به ادای نماز جمعه حاصل نمیشود
و بواسطه آنکه اگر بظاهر احادیث عمل شود و حکم بجواز نماز جمعه کرده شود حکم بوجوب آن علی التعیین
باید کرد چه دلیل اگر دلالت کند دلالت بر آن میکند و به آن کسی قایل نشده است پس بظاهر
آن احادیث عمل نباید کرد و ظهر را واجب باید دانست و بعضی دیگر از مجتهدین و اکثر متاخرین گفته
اند که چون در غیبت امام مجتهدین در اجرای احکام شرعی و در اقامت حدود نایب امامت
اجرای احکام و اقامت حدود میکنند پس امامت نماز جمعه که مخصوص به امام و نایب امامت
تواند کرد و از این حرف که دلیل دلالت بر وجوب عینی میکند پس اگر به آن دلایل عمل باید کرد واجب
عینی باید دانست و تجویز نماز ظهر نباید کرد و الا ظهر را متعین باید کرد و دانست و تجویز نماز جمعه
نباید کرد و برین وجه جواب گفته اند که دلیل دلالت بر وجوب مطلق میکند و بر وجوب عینی کسی
قایل نشده است پس بوجوب تخییری عمل باید کرد و بعضی از متاخرین مثل مصنف و شیخ حسین والد
ایشان و جمعی دیگر از مجتهدین نیز شرط نکرده اند و گفته اند امامت عادلی که شرایط نماز جمعه
متحقق شود کافیست و استدلال بعموم آیه و احادیث کرده اند و این استدلال بعد از آنکه اجماع منعقد
باشد بر آنکه در زمان امام شرط بوده است که امام امامت کند یا نایب امام و عموم نداشته است
بطریق سایر نمازهای یومیه بغایت ضعیفست کما لا یخفی فتامل متن و اصح آنست که
مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب
نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهت احتیاط
ظهر را بعد از آن بگذارد جایز است و از آن منع نیست حاشیه چنانچه تجویز شده است که نمازی را
که بطریق صحیح در غایت شروط گذارده شود بجهت احتیاط اعاده کند نهایتش در نیت آن که قصد
وجوب یا سنت باید کرد مشکل میشود فتامل متن نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح و از هشت
کس ساقطست اول زن دوم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر و عاجز ششم بیمار و عاجز هفتم

سئل که دو راه رفتن عاجز باشد هشتم کسی که از او تا جائی که نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو
فرسخ باشد حاشیه بباید دانست که درین تحدید علما خلاف کرده اند شیخ در مبسوط و خلاف
و سید مرتضی و ابن ادریس این قول را اختیار کرده اند و هر کسی که میان او و جائی که نماز جمعه گذارده
میشود دو فرسخ برابر باشد حاضر شدن را واجب میدانند و مستند ایشان حدیث حسنی است که از امام
جعفر صادق ع روایت شده است که تجب الجمعة علی من کان منها علی فرسخین فان زاد علی ذلک
فلیس علیه شیء یعنی نماز جمعه واجبست بر کسی که از او تا جائی که نماز جمعه میگذارند دو فرسخ
باشد و اگر از این زیاده باشد واجب نیست و بعضی حد سقوط وجوب را دو فرسخ دانسته اند و گفته
اند اگر کمتر از دو فرسخ باشد حاضر شدن واجبست و اگر دو فرسخ باشد واجب نیست و ابن بابویه
و ابن حمزه این قول را اختیار کرده اند و دلیل ایشان حدیث صحیح است که زراره روایت کرده است که نماز
جمعه از دو کس ساقطست یکی از آنها کسی را شمرده است که از او تا جای نماز جمعه دو فرسخ باشد و
ابن ابی عقیل میگوید حاضر شدن بنماز جمعه واجبست بر کسی که چون نماز صبح را بگذارد و راهی
شود بنماز جمعه تواند رسید و بعضی گفته اند بر کسی واجبست که ندای جمعه یعنی آواز موذن بشنود
متن و اگر کسی از جماعت مذکوره غیر از زن حاضر شود نماز جمعه ساقط از وی نیست حاشیه و بعضی
در کور و بیمار عجز از حضور جمعه را شرط نکرده اند و مطلقا از ایشان ساقط میدانند و اطلاق
نص و کلام اکثر علما موید آنست و از عبارت کتاب در باب بیمار و از کلام بعض مجتهدین در کور
نیز تخصیص مذکور ظاهر است و این تخصیص است بی دلیل و مراد از پیر ظاهر آنست که آن باشد که
از دهکذه پیری به آسانی تواند بجمعه حاضر شد و بعضی لنگی را نیز از آنجمله شمرده اند نهایتش در
کلام شیخ مفید و سید مرتضی ذکر آن نشده و در حدیث تصریح به آن نیست نهایتش اگر مراد لنگی باشد
که از رفتن و حضور بجمعه عاجز باشد ظاهر اینست که باعث سقوط جمعه باشد چرا که عذر او و ممنوع
از عذر بیمار نیست و از جمله شروط وجوب حضوری انتفای بارانست چه علامه در تذکره ذکر
کرده است که خلاف نشده است میان علما در اشتراط آن و بعض احادیث صحیحه نیز دلالت بر آن
دارد و علامه در بعض مصنفات خود عدم گل بسیار و گرما و سرمای زیاده را که باعث زیادتی
مشقت باشد شرط دانسته است و ظاهر اینست که اگر امور مذکوره بمرتبه باشد که بیم ضرر باشد
اشتراط مذکور بجای خود باشد و بعضی خوف این را که نان در تنور بسوزد یا طعام در دیگ ضایع شود
و امثال آن را باعث سقوط وجوب دانسته اند و ظاهر اینست که این نیز از هر رهگذر مضرت باشد

والله اعلم

والله اعلم و بباید دانست که اکثر مجتهدین بر آنند که چون این جماعت مشقت حاضر شدن بجمعه
بخود قرار دهند و حاضر شوند نماز جمعه ایشان صحیح است و عدد بایشان تمام میشود و قولی مخالف
این بنظر نرسیده سوای آنکه سید در مدارک درین مسئله اشکال کرده است و احتیاط مقتضی آن است
که ایشان نماز ظهر گذارند نه نماز جمعه اما در وجوب نماز جمعه بر ایشان بعد از آنکه حاضر شوند
و عدم صحت ظهر خلاف شده است و مشهور وجوبست چنانکه در کتاب مذکور است نهایتش سید
در مدارک میگوید الحق ان الوجوب العینی منتف قطعا بالنسبة الی کل من سقط عنه الحضور و اما
التخییری فهو تابع لجواز الفعل فمتی ثبت الجواز ثبت الوجوب و متی انتفی انتفی انتهی و بباید دانست که اگر کسی
که از جای او تا جای نماز جمعه دو فرسخ باشد این حکم مستثناست چه به اتفاق بعد از آنکه مسافت
را طی کند و حاضر شود در وجوب جمعه بر او با دیگران شریک خواهد بود و ظهر بر او جایز نخواهد بود
متن و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب است و بیست و یک امر سنت اما نه امر
واجب اول ملاحظه نمودن وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتابست تا وقتی که
سایه که بعد از زوال حاصل میشود مساوی شاخص شود حاشیه و بعضی گفته اند تا وقتی که
سایه حاصل بعد از زوال مساوی سایه اول شود که وقت زوال باقی بوده است و بعد از آن وقت
نماز جمعه منقضی میشود و ظهر متعین میگردد و مفتی به آنست که در کتاب مذکور است و بباید دانست
که اگر در وقت نماز جمعه بهر یک از مذاهب مذکوره شروع در نماز کند و اگر چه بتکبیر
احرام تنها باشد واجبست تمام کردن آن بقصد نماز جمعه و اگر چه بعد از تکبیر الاحرام وقت
منقضی شود چنانچه در قواعد و بعض کتب دیگر مذکور است نهایتش آنچه مناسب مذهب متن
آنست که میباید یک رکعت تمام در وقت کرده شود تا تمام نماز بنماز جمعه محسوب شود چنانچه در نماز
یومیه چنانست والله اعلم متن و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است
حاشیه و سید مرتضی تجویز کرده است که نماز جمعه وقت قیام آفتاب که وقت چاشت قریب
ربع نهار گذارده شود و منطوق حدیث و اجماع علما بر خلاف آنست و آخر وقت آن را اکثر مجتهدین
وقتی میدانند که در کتاب مذکور است و قول آخر که بعض مجتهدین نسبت داده است مذهب ابن
ادریس است در سرائر و روایتی را که دلالت بر قول مشهور دارد بر وقت فضیلت حمل کرده است
و ابو الصلاح از مجتهدین ما گفته است که اینقدر وقت بعد از زوال که اذان گفته شود و خطبتین
خوانده شود و دو رکعت نماز جمعه گذارده شود وقت نماز جمعه است و بعد از آن ظهر متعین

میشود و مشهور و معمول آنست که مصنف رحمه الله در کتاب ذکر کرده است دویم انکه
بجماعت گذارند چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرامست سیم انکه جماعتی که نماز جمعه
میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی ایشان پیشنماز است حاشیه پس کمتر از آن نماز جمعه
منعقد نمیشود و بعض مجتهدین گفته اند که میباید هفت نفر کمتر نباشد که یکی از ایشان امام باشد
و بر طبق مدعای خود حدیثی روایت کرده اند و اصح قول اولست که در کتاب مذکور است و
شیخ در جمل گفته است که خمسه شرط وجوب تخییرست و سبعه شرط وجوب عینی و مستند او
معلوم نیست و بباید دانست که عدد خمسه یا سبعه شرط ابتداست و بس پس اگر عدد متحقق شود و
شروع در نماز واقع شود و بعد از آن عدد کم شود و اگرچه امام تنها بماند خلل در نماز جمعه نمیکند
و نماز باقی صحیح است و بعضی شرط کرده اند که تا یک رکعت گذارده شود میباید عدد متحقق باشد و بعد از آن
اگر متفرق شوند ضرری ندارد و دلیل ایشان خالی از قوتی نیست چهارم انکه پیشنماز یا غیر او قبل از نماز
جمعه دو خطبه بخواند که هر یک ازین دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات
بر پیغمبر و آل او و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تام الفایده حاشیه بباید دانست که هیچکس
خلاف نکرده است در انکه پیش از نماز جمعه واجبست که دو خطبه خوانده شود نهایتش در انچه
در خطبه باید خواند خلاف شده است بعضی گفته اند اقل انچه واجبست که در خطبه خوانده شود چهار
چیز است اول حمد و ثنای الهی دویم صلوات بر پیغمبر و آل او سیم وعظ مؤمنان چهارم خواندن سوره کوتاه
از قرآن مثل سوره انا اعطینا یا قل هو الله احد و امثال آن و سید مرتضی ره در خطبه اولی بعد از حمد و ثنای
الهی شهادت بر نبوت محمد ص واجب دانسته و شهادت بر وحدانیت الهی را ذکر نکرده و در خطبه
ثانی بعد از حمد و ثنای الهی استغفار و صلوات بر پیغمبر و آل او و دیگر اقوال درین باب نقل شده
و حدیثی که درین باب بنظر رسیده در تهذیب حدیث از امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که ترجمه آن اینست که میباید امامی که بواسطه نماز جمعه خطبه میخواند دستار بر سر گذارد خواه
زمستان و خواه تابستان و ردائی از برد یمانی یا عدنی بر دوش بیندازد و ایستاده خطبه بخواند
بر نوعی که ابتدا بحمد و ثنای الهی نماید و مردم را بتقوی و پرهیزکاری وصیت کند و بعد از آن سوره
کوتاه از قرآن بخواند و لحظه بنشیند بعد از آن برخیزد و مرتبه دیگر حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات
بر پیغمبر و امامان و مسلمانان بفرستد و از برای مؤمنین و مؤمنات استغفار نماید و آمرزش گناهان
ایشان از خدا درخواهد بعد از آن مؤذن برخیزد قامت بگوید و امام با مردم دو رکعت نماز بگذارد

اولی بعد از حمد سوره جمعه بخواند و در رکعت دویم سوره منافقون و شیخ ابو القاسم در کتاب
معتبر اعتماد برین حدیث کرده است و آنرا معتمد دانسته و هیچشک نیست که عمل بمضمون آن بصواب
مقرون باشد و به آن بیقین برائت ذمه حاصل میشود و اما حکم بوجوب انچه روایت متضمن آنست
خالی از اشکالی نیست چرا که در روایت تصریح بوجوب آنها نشده است و صحت سند آن نیز در آن
مرتبه نیست که بر تقدیر فهم وجوب از آن حکم بوجوب آنها توان کرد لهذا در وجوب بعضی از آن
خلاف شده است از آنجمله بعضی خواندن سوره تمام را واجب نمیدانند و خواندن آیه تمام الفایده را یعنی
آیه که در افاده معنی مقصود از آن احتیاج به آیه دیگر نداشته باشد کافی میدانند و بعضی خواندن
سوره یا آیه کتابی را سنت میدانند و بوجوب هیچکدام قایل نیستند و همچنین نشستن بین الخطبتین را
اگرچه اکثر واجب میدانند بواسطه تاسی بفعل پیغمبر و ائمه اطهار اما بعضی سنت میدانند و میگویند
اگرچه از پیغمبر و ائمه بعمل آمده است اما اینکه از ایشان بقصد وجوب بعمل آمده باشد ثابت نیست و
اصل برائت ذمه است و در وجوب خواندن سوره جمعه در رکعت اولی و سوره منافقون در رکعت
دویم خلاف شده است و اکثر واجب نمیدانند و از آنجمله است مصنف و لهذا در کتاب ذکر نکرده
و از واجبات نشمرده و بر تقدیر وجوب سوره کوتاه و آیه تام الفایده چنانچه مشهور است آیا در هر
دو خطبه میباید خواند یا در خطبه اولی و بس ما بین الخطبتین و بهتر اینست که بعد از اتمام خطبه
اولی و قبل از جلوس بخواند پنجم انکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد ششم
انکه وضو داشته باشد هفتم انکه ما بین دو خطبه لحظه بنشیند هشتم انکه هرگاه دو جماعت در دو
جا نماز جمعه گذارند واجبست که میان ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه
ایشان کمتر از یک فرسخ بوده باشد و هر دو بیکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطلست
و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل حاشیه از علمای ما کسی درین مسئله خلاف نکرده اند
همه اتفاق دارند بر انکه در مسافت کمتر از فرسخ دو نماز جمعه کردن صحیح نیست خواه در یک شهر
باشند و خواه در دو شهر و خواه نهری در میان باشد و خواه نباشد نهایتش اهل سنت درین مسئله
خلاف کرده اند شافعی و مالکی در شهر واحد تجویز نکرده اند و اگرچه بزرگ باشد و در دو شهر تجویز
کرده اند و اگرچه مسافت میان دو شهر کمتر از یک فرسخ باشد و بعضی از ایشان در شهری که نهری
در میان داشته باشد که جسری بر آن بسته باشند تجویز کرده اند که در دو جانب هر دو نماز جمعه
گذارده شود و احمد حنبل تجویز کرده است که در شهرهای بزرگ مثل بغداد و بصره دو جمعه و بیشتر

و امشود گاهی که به آن حاجت افتد مثل آنکه مردم این محله نخواهند که به آن محله روند و برین
قیاس متن و اما آداب و یکبار سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل کردن در جمعه چنانکه
در باب طهارت مذکور شد حاشیه و در حاشیه مذکور شد که بعضی سنت میدانند و بعضی
واجب نهایتش بر تقدیر وجوب کسی شرط صحت انعقاد نماز جمعه ندانسته است باین معنی که اگر
غسل جمعه نکند نماز جمعه او صحیح نباشد و در وقت غسل کردن بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین
و اجعلنی من المتطهرین و الحمد لله رب العالمین چه کسی که در حال غسل این را بگوید در جمعه تا
جمعه دیگر بطهارت بوده باشد چنانکه روایتی از ابو ولاد حناط از امام جعفر صادق ع روایت شده است
دلالت بر آن دارد متن دوم سر تراشیدن و تعهد و خط شستن سیم محاسن شانه کردن چهارم ناخن
چیدن پنجم سبیل گرفتن حاشیه روایت کرده است هشام بن حکم از امام جعفر صادق ع که خذ من
اظفارک و شاربک کل جمعة فلا یصیبک جذام و لا برص و لا جنون و سنت است که پیش از گرفتن
ناخن بگوید بسم الله و بالله و علی سنة رسول الله و الائمة من بعده علیه و علیهم السلام بواسطه آنکه از
امام جعفر صادق ع روایت شده است که من اخذ شاربه و قلم اظفاره یوم الجمعة ثم تقول بسم الله و
بالله و علی سنة محمد و آل محمد کتب الله بکل شعرة و کل قلمة عتق رقبة ششم بهترین و پاکیزه ترین رخوت
خود پوشیدن متن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن حاشیه
چه از امام محمد باقر ع روایت شده است که روز جمعه مبادرت برفتن مسجد میکردند وقتی که آفتاب
یک نیزه بلند میشد و از امام جعفر صادق ع روایت شده است که بهشت را در روز جمعه زینت میدهند
و می آرایند از برای کسی که بنماز جمعه حاضر شود و انکم تتسابقون الی الجنة علی قدر سبقکم الی
الجمعة متن نهم آنکه حاکم جماعتی را که در زندان محبوس اند رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن
اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان باز گردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم
آنکه فصیح و بلیغ باشد حاشیه تا اگر خواهد عبارتی انشا کند در وعظ حاضران که مناسب حال ایشان
باشد و تاثیر آن در دل ایشان بیشتر باشد تواند کرد چه ظاهر است که تاثیر عبارت فصیح در خاطر مستمعان
عارف بلغت عرب بیشتر است متن دوازدهم آنکه در وقت خطبه بر منبر یا کمان یا عصا تکیه کند حاشیه
بواسطه آنکه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد و همچنین سنت است که دستار بر سر داشته باشد خواه زمستان
و خواه تابستان و ردائی از برد یمانی بر دوش داشته باشد چنانچه در هفتاد حدیث مذکور است

و در باب امام تاکید بیشتر است حاشیه

سیزدهم آنکه چون

متن سیزدهم آنکه چون بر منبر آید سلام بر حاضران کند حاشیه این حکم در میان علما مشهور است و تا غایت
عمل اصحاب بر آن جاریست نهایتش شیخ در خلاف سلام را سنت نمیداند و حدیثی که درین باب مستند
اصحابست ضعیف میداند و غافل شده است که در حکم باستحباب اعمال حدیث ضعیف کافیست
بنا بر حدیث حسن مشهوری که درین باب روایت شده است متن چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر
منبر بنشیند که موذن اذان را بگوید بعد از آن شروع در خطبه کند پانزدهم آنکه خطبه را بسیار طول
نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند حاشیه بواسطه آنکه خطبه برای آنست
که حاضران بشنوند و بدان مستفیض شوند و هرگاه نشنوند فایده مذکور بر آن مترتب نخواهد بود و در
شرایع و تحریر در حرف زدن تردد کرده است و سید در مدارک بعد از آنکه قول بتحریم را به اکثر علما نسبت داده
است وجه تردد مصنف را بر این وجه بیان کرده است که اصل اباحه است و بواسطه حدیثی که بطریق
صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که در باب خطبه فرمودند که هی صلوة حتی ینزل الامام
و تسویه میان دو شی تقاضای آن میکند که در جمیع احکام مثل هم باشند الا آنچه دلیل اخراج آن کند
و از احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی که از معتمدان رواتست نقل شده است که میگفته است اذا خطب الامام
یوم الجمعة فقد وجب الصمت و ظاهر اینست که تا از امام نشنیده باشد تکلم به آن ننموده باشد و شیخ طوسی
در بعض مصنفات خود و علامه در منتهی حکم بکراهت آن کرده اند بواسطه رعایت اصل و ضعف
ادله حرمت و بواسطه حدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که اذا خطب
الامام یوم الجمعة فلا ینبغی لاحد ان یتکلم حتی یفرغ من خطبته و لفظ لا ینبغی صریحست در کراهت نهایتش
اگر استماع و عدم تکلم بعمل نیاید نماز و خطبه باطل نخواهد شد و اگر واجب شده خواهد بود
نهایتش بواسطه عدم استماع ایشان آثم خواهند بود و بعضی استماع را در آن وقت سنت میدانند و
حرف زدن را مکروه چنانچه در کتاب مذکور است و همچنین خطیب را بلکه اولی است باستحباب حرف
نزدن متن هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعض مجتهدین این را واجب میدانند هجدهم
آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم سوره منافقون نوزدهم آنکه در رکعت
اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دوم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد بیستم
آنکه جهر نماید در قرائت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد حاشیه کسی خلاف نکرده است در اینکه
در نماز جمعه در قرائت جهر سنت است و احادیث صحیحه دال بر آنست و بعضی قول
بوجوب آن را نقل کرده اند و حدیث صحیح نص بر خلاف آنست و سید در مدارک میگوید طایفه

علی قول الاصحاب فی الوجوب وعدمه والاصل عدمه واگر بدل جمعه ظهر گذارده شود در بنصوص
بر جهر را سنت دانسته اند وچند حدیث صحیح درین باب وارد است وبعضی تجویز آن نکرده اند و
در مطلق ظهر خواه روز جمعه وخواه روز دیگر اخفات را واجب میدانند ودرین باب نیز احادیث
صحیحه روایت شده است وابن ادریس میگوید اگر ظهر روز جمعه بجماعت گذارده شود سنت است که
امام بلند بخواند واگر منفرد گذارده شود اخفات واجبست مثل سایر ایام پس احتیاط تقاضای آهسته
خواندن میکرده باشد مطلقا والله اعلم متن بیست رکعت نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه وآن بیست
رکعتست هر وقت از روز جمعه خواهد میتواند گذارد وافضل آنست که شش رکعت را بعد از طلوع
آفتاب به اندک زمانی گذارد حاشیه قبل از زوال واگر همه را بعد از زوال بگذارد جایز است اما
افضل آنست که قبل از زوال باشد وروایاتی که در باب ترتیب این بیست رکعت وارد است مختلف است
در بعض روایات بر این وجه است که شش رکعت را در وقت بلند شدن آفتاب بکند وشش رکعت را
قبل از زوال به اندک زمانی ودو رکعت را وقت زوال قبل از نماز وشش رکعت را بعد از نماز و سید
مرتضی بمضمون این روایات عمل کرده بر این وجه سنت دانسته است ودر بعضی روایات وجهی است که
که در کتاب مذکور است وشهرت معاضد آنست وبالجمله روز جمعه چهار رکعت بر ایام دیگر زیاد
میشود چه نافله ظهر قبل از ظهر هشت رکعت است ونافله عصر قبل از عصر هشت رکعت است ودر
روز جمعه بجای آن بیست رکعتست بر وجه مذکور سنت شده است وسبب زیاده شدن چهار رکعت را
در روز جمعه این گفته اند که روز جمعه بدل چهار رکعت ظهر دو رکعت گذارده میشود پس بدل دو رکعت
که کم شده است چهار رکعت سنت شده است چه دو رکعت سنتی بدل یک رکعت واجبی میشود
نهایتش این نکته گاهی تمامست که استحباب بیست رکعت گاهی باشد که بدل ظهر نماز جمعه گذارده شود و
روایاتی که درین باب وارد است مطلق است متن وشش رکعت بعد از آن به اندک زمانی وشش
رکعت قبل از زوال به اندک زمانی ودو رکعت بعد از زوال مقصد پنجم در نماز عیدین یعنی نماز
عید رمضان وعید قربان واین نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست گاهی
که امام حاضر باشد حاشیه گاهی که شرایط نماز جمعه متحقق باشد به اتفاق علما وهمچنین در سنت بودن
آن در زمان غیبت امام مثل این زمان کسی خلاف نکرده بر وجوب آن فتوی صریح نداده نهایتش با عدم
تحقق بعض شرایط جمعه در زمان امام بر وجوب آن خلاف شده است وهمچنین در وجوب خطبتین بعد
از نماز نیز خلافست چنانکه در کتب مطوله بتفصیل شرح یافته است متن ودر زمان غیبت است

حتی آن جماعتی

حتی آن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقطست وافضل آنست که بجماعت گذارده شود حاشیه
وبعضی جماعت شرط صحت نماز میدانند خواه واجب گذارده شود چنانچه در زمان امام است
وخواه سنت چنانچه درین زمان است وتجویز منفرد گذاردن نکرده اند واز سید مرتضی وابو الصلاح
نقل شده است که در وقتی که شرایط وجوب متحقق نباشد منفرد گذارد ودیگران سنت متعین میدانند
وجوب جماعت نکرده اند ومعتمد به آنست که در کتاب مذکور است متن وآن دو رکعتست بطریق
نماز صبح در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید حاشیه بعد از قرائت حمد وسوره وبعض مجتهدین
گفته اند در رکعت اول قبل از قرائت بخواند ودر رکعت دوم بعد از قرائت وشیخ مفید در هر رکعت
سه تکبیر واجب میداند وسه قنوت ومستند ومعلوم نیست متن وبعد از هر تکبیر قنوت بخواند
حاشیه بباید دانست که ظاهر عبارت کتاب که بعد از هر تکبیر قنوت بخواند اینست که در رکعت
اول پنج قنوت باید خواند ودر رکعت دوم چهار قنوت ومشهور نیز اینست نهایتش آنچه از روایات
نقل آن بصحت رسیده مستفاد میشود اینست که بعد از تکبیر پنجم در رکعت اولی وتکبیر چهارم
در رکعت ثانی قنوت نباید خواند چنانچه در مدارک تصریح به آن شده است وظاهر کلام
ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه مشعر بر آنست ودرین بحث چند امر لازمست که چون در کتاب مذکور نیست
تنبیه بر آن مناسب نمود اول آنکه در وقت تکبیر گفتن سنتست که هر دو دست را برابر
گوش بر دارد چنانچه در تکبیرات نماز یومیه چنان میکند دوم آنکه مصلی بعد از قرائت تکبیرات
یا بعضی از آنرا فراموش کند وبرکوع رود چیزی بر او نیست ونماز او صحیح است وبعضی گفته اند که قضای
آن بعد از نماز نیز لازم نیست چه قضا به امر جدید میباشد ودرین باب امر بقضا نشده است وبعضی
قضا را واجب دانسته اند چه هر واجبی که در نماز بسهو فوت شود قضا باید کرد سیم آنکه اگر شک کند
در عدد تکبیرات بنا بر اقل باید گذاشت تا برائت ذمه بیقین حاصل شود چهارم آنکه در تکبیر وقنوت
بتکبیر وقنوت امام اکتفا نباید کرد چنانچه در قرائت میکند بلکه خود مباشر گفتن تکبیر وخواندن
قنوت باید شد ودر ذکری احتمال آن راه داده است که اکتفا توان کرد اما این احتمال دور است
پنجم آنکه اگر در اثنای تکبیرات به امام ملحق شود وبعضی تکبیرات را با امام نتواند گفت واما
برکوع رود واجبست که آنچه با امام نگفته باشد بشتاب بگوید وقنوتها را مخفف بخواند واگر نتواند
اینچنان کرد بعد از آن قضا کند بمذهب جمعی دیگر که تجویز قضا کرده اند واو ساقط خواهد بود
متن ودر رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد حاشیه وجوب تکبیرات تسعه درین نماز بر

بر تقدیر وجوب نماز خلاف شده است و اکثر واجب میدانند و بر تقدیر وجوب خواندن دعا
بعد از هر تکبیر نیز خلاف شده و اکثر علما واجب ندانسته اند و بر مذهب وجوب خلاف شده است
که همین دعا را که در کتاب مذکور است باید خواند یا هر دعا که بخواند صحیح است و اصح قول آخر است
متن و آنچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر سنت است و پنج امر مکروه اما شانزده
امر سنت اول ملاحظه نمودن وقت است و آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال حاشیه چنانچه
مدلول بعض احادیث است و شیخ طوسی در مبسوط میگوید چون آفتاب طلوع کند و بلند شود و
پرتو او بهمه جا پهن شود نماز باید کرد و آنچه از روایات فهم میشود آنست که بعد از طلوع آفتاب شروع
در بیرون رفتن بنماز باید کرد و شیخ مفید میگوید بعد از طلوع آفتاب بیرون باید رفت و اندکی صبر
کرده نماز گذارد و بر هر تقدیر قبل از طلوع آفتاب نماز صحیح نیست به اتفاق و احوط آنست که صبر
کند تا آفتاب بلند شود و پرتو او بهمه جا بیفتد و بعد از آن نماز کند و چون در عید رمضان که بعد
از اخراج فطره بنماز برآید افضل تاخیر نماز خواهد بود تا سنت مذکور بعمل تواند آمد و وقت را وسعت
آن باشد و در عید قربان چون سنت است که قربانی بعد از نماز واقع شود پس افضل تعجیل نماز خواهد
بود تا تواند پیش از زوال بقربانی قیام نماید دویم غسل کردن حاشیه و اگر فراموش کند سنت است که بعد
از آن قضا کند متن سیم خود را معطر کردن چهارم پیاده و پا برهنه ذکر گویان بمصلی رفتن حاشیه با سکینه
و وقار چنانچه حضرت امام رضا ع در عهد مامون بر آن وجه بنماز عید برآمده بودند متن ششم [illegible]
بمصلی بردن بطریقی که در نماز جمعه گذشت هفتم نماز بجماعت گذاردن حاشیه و سنت است که
قبل از نماز مؤذنان بجای اذان سه مرتبه الصلوة بگویند و بعد از آن امام تکبیر احرام بگوید متن هشتم
خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دویم حاشیه این قول
ابن بابویه است در من لا یحضره الفقیه و شیخ در مبسوط و نهایه نیز این قول را اختیار کرده است و شیخ
مفید و سید مرتضی و جمعی دیگر از مجتهدین افضل آن میدانند که در رکعت اول سوره والشمس خوانده
شود و در رکعت دوم سوره هل اتیک حدیث الغاشیه و حدیث صحیحی که در این باب روایت شده است
معاضد این قول است والله اعلم متن نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا را در قنوت خواندن
اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی و
المغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد ص ذخرا و شرفا و مزیدا ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم

انا نسئلک

انا نسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون ونعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون
یازدهم آنکه نماز بر روی زمین بی حایل گذارده شود حاشیه مثل فرش و بوریا و حصیر و امثال
آن بواسطه آنکه از امام جعفر صادق ع روایت شده است که برای آنحضرت جانمازی آورده بودند
روز عید که بواسطه نماز بیندازند حضرت رد کردند و فرمودند هذا یوم کان رسول الله ص
ینظر الی السماء ویضع جبهته علی الارض و همچنین سنت است که سجده بر زمین واقع شود نه بر
چیزی دیگر از چیزهائی که سجده بر آن صحیح باشد بواسطه تاسی به پیغمبر متن دوازدهم خطبه بعد از نماز خواندن
بطریقی که در نماز جمعه گذشت حاشیه هیچکس از علما تجویز نکرده است که پیش از نماز خوانده
شود و استماع خطبتین در نماز عید به اتفاق سنت است و هیچکس قایل بوجوب آن نشده است هر
چند نماز بطریق وجوب گذارده شود چه بعد از فراغ از نماز و قبل از خطبه خواندن اگر بطریقی رود
جایز خواهد بود نهایتش ترک سنت کرده خواهد بود و سنت که در خطبه یکی از خطب ائمه را
اختیار نماید مثل خطبه امیر المؤمنین ع در عید رمضان و عید قربان چنانچه ابن بابویه در من
لا یحضره و شیخ در مصباح نقل کرده اند متن سیزدهم آنکه اگر نماز عید رمضان باشد خطیب در اثنا
خطبه آداب فطره دادن بمردم بیان کند و اگر عید قربان باشد آداب قربانی کردن بیان نماید چهاردهم
آنکه خطیب ایستاده خطبه را بخواند پانزدهم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه حاشیه
جمیع علمای ما و اکثر علمای اهل سنت بر این اتفاق دارند که افضل اینست که نماز عید در صحرا واقع شود
و احادیث صحیحه در این باب وارد است و عمل پیغمبر و ائمه ع بر این وجه بوده است مگر در مکه معظمه که
در مسجد الحرام کردن بهتر است مگر از رفتن صحرا عذر شرعی داشته باشد مثل وقوع باران یا بسیاری
گل در راه که در برآمدن بصحرا متحمل مشقت بسیار باید شد که در این صورت در مسجد جامع شهر باید
کرد متن شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند حاشیه بواسطه تاسی بپیغمبر ص و بعضی
گفته اند سبب آنکه پیغمبر ص بر این وجه بعمل می آوردند اینست که در وقت رفتن بمصلی راه دور را اختیار
میکردند تا اجر ایشان بیشتر باشد چه بهر قدمی که بر میداشتند اجری مییافتند و در وقت برگشتن
راه نزدیکتر می آمدند چه در آنجا اجری نداشتند و سبب دیگر آنکه تصدق ایشان بفقرا بیشتر میرسیده
باشد چه در هر راهی جمعی متصدق ایشان بودند و هر دو راه پیش خدا گواهی دهند بر رفتن ایشان بنماز
و مردم هر دو راه بسعادت دیدار ایشان برسند و مسئله که داشته باشند توانند پرسید متن
واما آن پنج امر که مکروه هست اول حرف زدن در اثنای خطبه دویم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل

از نماز عید کذاردن حاشیه وقبل از طلوع آفتاب وبعضی این سفر را جایز دانسته اند اما بعد
از طلوع آفتاب وقتی که نماز واجب باشد به اتفاق سفر جایز نیست تا نماز نکند چنانکه از کلام
شید در مدارک ظاهر میشود وعبارت قاصر است از اداء این معنی فتدبر متن سیم سلاح بستن مصلی
رفتن حاشیه چه منافات بخضوع وخشوع دارد که درین نماز مطلوبست بواسطه آنکه در حدیث
نهی از آن واقع شده است متن چهارم نافله کذاردن پیش از نماز وبعد از نماز حاشیه بواسطه حدیثی
که بطریق صحیح روایت شده است که صلوة العید مع الامام سنة ولیس قبلها وبعدها صلوة ذلک
الیوم الی الزوال متن حتی تحیت مسجد مگر تحیت مسجد حضرت رسالت پناه حاشیه چه سنت است
که اکر در مدینه باشد اول بمسجد پیغمبر ص برود ودو رکعت نماز سنت بکذارد وبعد از آن بمصلی برود
وظاهر اینست که این غیر تحیت مسجد باشد چرا که حدیثی که درین باب روایت شده است فهم میشود
که اکر وقت برآمدن بنماز در مسجد باشد سنت است که دو رکعت نافله کذارد وبنماز برآید
اکر مراد تحیت مسجد میبود مخصوص بوقت درآمدن میبود نهایتش ظاهر اینست که هرگاه این دو
رکعت سنت باشد تحیت بطریق اولی سنت باشد ومکروه نخواهد بود ویحتمل که دو رکعت مذکور
بدل تحیت تواند شد واکر از بیرون بقصد کذاردن این دو رکعت بمسجد رود وتحیت بکرد دو کا
نباشد متن نهم منبر مسجد را بمصلی بردن حاشیه بلکه همان در مصلی منبر از کل وخشت بسازند متن
وسنت است که اکر عید رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی بخورد واکر عید قربان باشد بعد
از برکشتن حاشیه بکوشت قربانی وسنت است که در عید رمضان بشیرینی افتتاح خوردن کند واکر بخرما
واقع شود بهتر خواهد بود وجایز نیست که بخاک کربلا افتتاح کند مکر بقصد استشفا چنانچه در
مدارک تصریح به آن شده است متن مقصد چهارم در طواف خانه کعبه وآنچه به آن متعلق است چهار امر است
دو امر واجب اول آنکه اکر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم ع بکذارند یا در یکی
از دو جانب آن واکر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهند بکذارند متن دویم آنکه نماز
را بعد از فراغ از طواف قبل از شروع در سعی بکذارند حاشیه اما اکر در جایی کذارند که در طواف
واجب آنجا میباید کذارده شود افضل خواهد بود واکر آنجا نتواند کذارد هر جا به آن اقرب باشد افضل
خواهد بود از جایی که ابعد باشد وبباید دانست که مقام اصلی سنکیست که ابراهیم ع در وقت بنای
کعبه آنجا ایستاده اند چون برروی آن سنک آنقدر جا نیست که نماز توان کرد عقب آنرا و دو جانب
آنرا که نزدیک به آن باشد قایم مقام آن دانسته اند حکم بوجوب نماز آنجا کرده اند پس هر چند نزدیکتر

ودو امر سنت اما دو امر واجب

باشد بهتر است متن واما دو امر سنت اول خواندن سورهٔ قل یا ایها الکافرون در رکعت اول وسورهٔ
توحید در رکعت دویم دویم آنکه بیفاصله بعد از طواف نماز بکذارند مقصد پنجم در نماز آیات یعنی
کسوف وخسوف وزلزله وهر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه وسرخ ومانند
آن حاشیه مراد بکسوف آفتاب کرفتن است وبخسوف ماه کرفتن ودر وجوب نماز مذکور بواسطهٔ
کسوف وخسوف وزلزله کسی را خلاف نشده است وبه اتفاق علما بواسطهٔ هر یک ازین سه چیز نماز
واجبست واحادیث صحیح بر آن دلالت دارد ودر امور سماوی دیکر که موجب خوف باشد مثل بادهای
سیاه وسرخ ومانند آن خلاف شده است میان علمای ما بعضی واجب دانسته اند وبعضی سنت وحق
اینست که اکر موجب خوف عامهٔ مردم باشد مثل بادهای سیاه وسرخ وظلمت شدید وبادهای سرد
عاصف شدید که باعث خوف شود هر چند سیاه وسرخ نباشد وصاعقهٔ که از قانون عادت
زیاده باشد موجب وجوب نماز است بواسطهٔ حدیث که درین باب وارد است واکر بعض کواکب
بر سبیل اتفاق کسف ماه یا آفتاب کند بروجهی که محسوس مردم شود چنانچه نقل شده است که بعضی
ستاره زهره را در حال اجتماع ومقارنه با آفتاب بطریق نقطهٔ سیاه بر روی آفتاب دیده اند وشیخ
شهید در ذکری احتمال بوجوب نماز را بر آن شخص که احساس کرده است راه داده است وعلامه
در تذکره اقرب بعدم وجوب نماز دانسته است وظاهر آنست که اکر مشاهدهٔ آن باعث خوف شدید
باشد در تحت اخاویف سماوی داخل است والا فلا والله اعلم متن واین نماز دو رکعت است ودر هر رکعت
اول پنج رکوع واجبست باین طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه وسوره بخواند برکوع رود وچون سر
از رکوع بردارد نوبت دیکر فاتحه وسوره را بخواند وباز برکوع رود تا پنج نوبت وبعد از سر برداشتن از
رکوع پنجم بسجده رود دو سجده بجا آورد وبرخیزد ودر رکعت دویم را نیز به این طریق بکذارد وبعد از
تشهد سلام دهد واین نماز را باین صورت بجا آوردن افضلست وجایز است که در هر رکعت
بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند وبرکوع رود وچون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیکر
یا زیادتی فاتحه بخواند وبرکوع رود وهم چنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره را تمام کند حاشیه واکر
در دو رکعت اول بطریق اول عمل کند ودر رکعت دویم بطریق ثانی یا در یک رکعت قبل از رکوع سوره را
تمام کند وبعد از آن سوره را بر سه رکوع قسمت نماید یا در دو رکوع با فاتحه سوره را تمام کند وبعد
از آن ابعاض سوره را بر چهار رکوع قسمت نماید یا در دو رکوع با فاتحه سوره را تمام کند وبعد از آن
سوره را بر سه رکوع قسمت نماید ودرین قیاس در جواز آن خلافست وآنچه از حدیث فهم میشود آنست

که در هر رکعت پنج الحمد با پنج سوره بخواند یا در هر رکعت یک الحمد بخواند و سوره را بر پنج رکوع قسمت
کند والله اعلم متن و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماهست و آخر وقت
شروع انجلاست و سید مرتضی آخر وقت را آخر انجلا میداند حاشیه و جمعی دیگر با او درین قول
شریکند مثل شیخ شهید و شیخ ابو القاسم در شرایع و معتبر تصریح بدین کرده است اگرچه در مختصر
نافع مذهب اول را اختیار کرده و مشهور این قولست نهایتش جمعی کثیر بر قول اول رفته اند مثل
شیخ ابو جعفر و شیخ مفید و ابن حمزه و ابن ادریس و غیر ایشان والله اعلم متن و اگر شخصی این نماز را در وقت
ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد قضا بر او واجب است و اگر بعضی گرفته
شده باشد قضا ندارد حاشیه و این ظاهر قول سید مرتضی است در مصباح و مشهور اینست که اگر بعد
وقت کسوف و خسوف بر آن اطلاع بیابد و عمدا یا سهوا اخلال بنماز کند قضا بر او واجبست خواه تمام
قرص گرفته باشد و خواه بعضی و اگر در آن وقت مطلع نشود باین طریق که در خواب باشد یا ابتدا آنها
واقع شود که کسوف یا خسوف واقع شده است اگر تمام قرص گرفته باشد قضا واجبست و اگر بعضی
گرفته باشد قضا واجب نیست و این قول اکثر مجتهدین است و شیخ در نهایه و مبسوط گفته است که اگر
علم بر آن بهم رسانیده باشد و نماز را فراموش کرده باشد کسیکه بجا آورد اگر تمام نگرفته باشد قضا نکند
و اگر تمام گرفته باشد قضا کند اما در غیر کسوف و خسوف از آفات سماوی خلاف شده است در اینکه
از کسی که بر آن مطلع نشده است تا بر طرف شده است نماز مذکور ساقط است و بر او واجب نیست و شیخ
زین الدین باحتمال وجوب قضا داده است بجهة تحقق سبب وجوب اما این احتمال بغایت ضعیف است
و مستندی ندارد و دانسته شد که وجوب قضا به امر جدید میباشد و سید در نماز زلزله با وجود
علم بآن گذاردن نماز را احوط دانسته است و گویا بواسطه عدم خلاف بر وجوب آن باشد مثل نماز
کسوف و خسوف نهایتش چون نصی از حدیث بر آن باب ندیده است حکم بر وجوب نکرده است اما کسی
که بر آن مطلع شده باشد و عمدا نماز نکرده باشد یا فراموش کرده باشد که نماز کند اکثر علما حکم بر وجوب
نماز کرده اند و درین ماده شکی نیست در اینکه احتیاط مقتضی گذاردنست والله اعلم متن و بعضی از مجتهدین
قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته باشد و خواه بعضی و نماز زلزله در تمام
عمر اداست حاشیه هر وقت بگذارند و اگرچه زلزله بر طرف شده باشد به نیت ادا میباید گذارد
و همچنین هر آیات سماوی خوفناک که زمانش بطهارت و ادای نماز وفا نکند بمذهب جمعی که
میگویند ساقط نمیشود و وقتش طول عمر است به نیت ادا و شیخ شهید نقل قول بقضا شدن آن

کرده است

کرده است نهایتش عبادتی که از شارع بواسطهٔ آن وقتی قرار نداده است اطلاق ادا و قضا
بر آن خالی از اشکال نیست چنانچه از تعریف ادا و قضا ظاهر میشود فقد بر متن در باد سیاه و
سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را نمیگنجد نماز ساقط نمیشود حاشیه
یعنی از جمعی که قایل بوجوبند بعضی بر این وجه گفته اند و بعضی بر آن وجه و حکم آنرا مثل نماز زلزله
میدانند که وقت طول آن طول عمر است متن و بعضی بر آنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت
داشته باشد نماز واجبست و الا ساقطست تتمه هشت سنتست که این نماز متعلق است اول
جهر نمودن مصلی در قرآنت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب دویم خواندن سوره
های طویل مثل سورهٔ انبیا و سورهٔ کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد سیم الله اکبر
گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید حاشیه
بواسطهٔ دلالت حدیث صحیح بر آن متن چهارم قنوت گفتن بعد از رکوع پنجم و دهم حاشیه مشهور و قول اکثر مجتهدین
اینست که در این نماز پنج قنوت سنتست قبل از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و خلاف
درین قول دیده نشده است الا آنکه شیخ شهید در کتاب بیان میگوید و یجزی القنوت علی الخامس
والعاشر و مستند این قول معلوم نیست با وجود آن دلالت بر اختصاص استحباب پنجم و دهم که
در کتاب مذکور است ندارد فقد بر متن پنجم آنکه این نماز را در مسجد گذارند جائی که سقف نداشته
باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و قنوت مساوی زمان قرآنت باشد حاشیه بواسطهٔ دلالت
بعض احادیث بر آن چه در بعضی از عبادت واقع است و تکون مثل قرآئتک و رکوعک و سجودک
هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعضی و شیخ ابن بابویه بر آنست
که اگر تمام قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست حاشیه و منفرد گذاردن نیز جایز است
بواسطهٔ بعضی احادیث که در باب جواز آن وارد است نهایتش هرگاه کل قرص گرفته شده
باشد تاکید آن بجماعت گذاردن بیشتر است و گویا مراد ابن بابویه از عدم جواز جماعت گاهی که تمام
قرص نگرفته باشد که مصنف ذکر کرده اند عدم تاکید استحباب جماعت در صورت مذکور خواهد
بود نه عدم جواز و نفی استحباب مطلق والله اعلم متن هشتم آنکه اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ
فارغ شود نماز را اعاده کند حاشیه و ابن ادریس تجویز اعاده نکرده و معتمد قول اولست که استحباب
اعاده است بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که اذا فرغت
قبل ان ینجلی فاقعد وادع الله حتی ینجلی و اگر واجب میبود امر به اعاده واقع میشد نه بدعا پس سکوت

از اعاده و امر به اعاده دال بر عدم وجوب اعاده است متن و سید مرتضی بر آنست که اعادهٔ نماز
در اینصورت واجبست و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نماز یومیه جمع شود و وقت
گنجایش هر دو داشته باشد در اینصورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد
حاشیه یعنی در اینصورت بعضی تقدیم نماز کسوف را اولی دانسته اند و بعضی تقدیم نماز
یومیه را و در شرایع اول را اشبه دانسته و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه در اینصورت تجویز
نکرده است که در وقت نماز یومیه کسوف کرده شود تا نماز یومیه گذارده نشود و شیخ در نهایه اول را
اختیار کرده و معتمد قول بتخییر است چه هر دو بر اینکس واجب شده است و وقت صلاحیت
ادای هر دو دارد و وقت هیچکدام مضیق نیست پس هر کدام که تقدیم دهد اختیار خواهد داشت
و چون بعض احادیث دلالت بر اولویت تقدیم نماز یومیه دارد و بعضی دلالت بر اولویت تقدیم
نماز آیات پس در ضمن قول بتخییر جمع میان مفاد هر دو حدیث میتواند بود متن و اگر وقت یکی مضیق باشد
و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت او مضیق است نماید و اگر وقت هر دو مضیق باشد
واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانهٔ کعبه
اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است که این
نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد و بنماز یومیه مشغول شود حاشیه این معنی از کلام ابن بابویه
در کتاب من لا یحضره الفقیه فهم شده است و غیر او از مجتهدین گفته اند که اگر در اثنای این نماز
خوف این بهم رسد که اگر این نماز را اتمام کند وقت نماز حاضره باقی نخواهد ماند میباید که برین وجه
عمل آورد و بعض مجتهدین درین وقت نیز گفته اند که بعد از فراغ حاضره نماز خسوف را از سر گیرد و اگر
وقت باقی نمانده باشد به نیت قضا از سر گیرد و تجویز آن نکرده اند که از آنجا که گذاشته است بگیرد
متن و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده به اتمام رساند مقصد هشتم در نماز میت این نماز
واجب کفائیست یعنی هر گاه یک شخص بگذارد از همه ساقط میشود حاشیه و همچنین ساقط میشود
از کسی که ظن حاصل شود او را که دیگران نماز خواهند کرد و اگر در واقع کسی نماز نکند بر او اثمی
نخواهد بود چنانچه از مصنف بالمشافهه شنیده شده متن و نماز کردن بر میت وقتی واجبست
که آن میت مسلمان باشد حاشیه یعنی مظهر شهادتین باشد و چیزی که از امور ضروری دینست
منکر نباشد تا خوارج یعنی جمعی که بر امام زمان خروج کرده باشند و نواصب یعنی جمعی که نصب عداوت
اهل بیت کرده باشند و ایشان را دشمن دارند و غلات یعنی جمعی که مرتضی علی را یا یکی از ائمه را خدا

دانسته باشند و مرتدین که با وجود اقرار بشهادتین رده گفته باشند بیرون روند اما جماعتی
مسلمین که قائل به امامت ائمه اثنی عشریه بعضی از ایشان نباشند در وجوب نماز بر ایشان خلاف
شده است شیخ ابو جعفر در بعض کتب خود و ابن جنید و علامه و جمعی دیگر بر وجوب آن رفته بواسطهٔ
حدیثی که از پیغمبر روایت شده است که لا تدعوا احداً من امتی بغیر صلوة یعنی مگذارید کسی یا از
امت من که بی نماز دفن شود و چند حدیث دیگر مثل آن و شیخ مفید در کتاب مقنعه حکم کرده
است به آنکه جایز نیست بر کسی از اهل ایمان که مخالف حق را در ولایت ائمه بشوید و بر او نماز بگذارد
مگر او را ضرورت پیش آید مثل تقیه و ابی الصلاح و ابن ادریس نیز این مذهب را اختیار کرده اند و سید
در مدارک میگوید و هو غیر بعید چرا که اجماع بر وجوب نماز مؤمن منعقد است و روایاتی که دلالت
بر وجوب آن بر جمیع مسلمانان دارد ضعیف است پس اولی تمسک بمقتضای اصل است که عدم
وجوب باشد والله اعلم متن یا در حکم مسلمان باشد مثل اطفال مسلمانان حاشیه که از ایشان بوجود
آمده باشد یا مسلمانان ایشان را در جنگ کفار اسیر کرده باشند یا طفلی که در شهر اسلام در سر راه انداخته
باشند و او بر داشته باشد و پدر و مادر وی را ندانند متن بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد و اگر
کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است حاشیه بعضی از مجتهدین گفته اند تا بالغ
نشود نماز بر او واجب نیست و از وقت تولد تا وقت بلوغ نماز کردن بر او سنت است و بعضی گفته
اند همین که آواز گریهٔ طفل بلند شد نماز بر او واجبست و پیش از آن سنت است و اصح آنست که در کتاب
مذکور است و هیچکس خلاف نکرده است در آنکه بر طفلی که از شکم افتاده باشد نماز سنت نیست و بر پارهٔ
از بدن میت نماز واجب نیست مگر سینهٔ میت همه یا بعضی از آن و جای جهٔ دل اگر جدا از سینه
باشد و بعضی از آن چنانچه شیخ علی در شرح قواعد تصریح به آن کرده است و همچنین بر استخوانهای
میت که گوشت و پوست وی از آن دور شده باشد نیز نماز را واجب دانسته اند و شیخ علی احتمال آن راه
داده است که از استخوانها جمیع استخوانها خواسته باشند که اگر یک استخوان کم باشد نماز واجب نباشد
و بکم بودن یک استخوان یا دو استخوان مثل یک دست یا یک پا نماز ساقط میشود و اینکه معظم استخوانها
خواسته باشند و احتمال آخر را رجحان داده است بواسطهٔ آنکه فقها اغلب اکثر را در حکم کل دانسته
اند و احتیاط نیز مقتضی آنست و در اعضای دیگر مثل سر و غیر آن به اتفاق نماز واجب نیست و در
عضوی که نماز باید کرد در نیت یا قصد نماز بر میت میباید کرد یا بر آن عضو و شیخ علی در کتاب مذکور
احتمال آخر را رجحان داده است بواسطهٔ آنکه در مذهب ما نماز بمیت غایب جایز نیست پس بنا بر این

اگر بعد از آنکه نماز بر عضوی کرده باشند باقی بدن میت یا عضو دیگر که نماز بر آن باید کرد پیدا شود
بر آن نیز واجب خواهد بود والله اعلم منه و کیفیت این نماز آنست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بگوید
بجا آورد حاشیه و نیت این نماز همین قدر کافیست که بگوید نماز میکنم بر این میت تقرب بخدا و قصد
واجب باید داشت اما باعتقاد و کافر نیست و واجبست درین نماز رو بقبله کردن و ایستاده گذاردن
به اخبار و باتفاق و در حال ضرورت که قبله مشخص نباشد یا قدرت بر قیام نباشد بطریق نماز یومیه
عمل کند و اگر با وجود جمعی که ایستاده نماز میتوانند کرد جمعی بواسطه عذر از قیام نشسته گذارند
آیا از آن جمع وجوب ساقط میشود یا نه درین خلاف شده است و اصح عدم سقوط است بنابر وجهی که در
مدارک مذکور است و وجوب ستر عورت نیز درین نماز شرط نیست بواسطه آنکه این نماز در حقیقت دعا است
و در مقام ستر عورت شرط نیست و شیخ شهید در ذکری شرط دانسته است برای آنکه این را در عرف شرع
نماز میگویند و در نماز ستر عورت شرط است والله اعلم منه و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
پس تکبیر دویم بجا آورد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت
و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید پس تکبیر سیم بجا آورد و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات
انک علی کل شیء قدیر پس تکبیر چهارم بگوید پس اگر میت مؤمن باشد بگوید اللهم ان هذا عبدک
و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به
منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و احشره مع من کان یتولاه
من الائمة الطاهرین و اگر میت مخالف و معاند باشد بجای این بگوید اللهم املاء جوفه نارا و قبره
نارا و سلط علیه الحیات و العقارب و اگر میت مستضعف الحال باشد یعنی مذهب خود را
و عناد نیز نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم
عذاب الجحیم و اگر اعتقاد میت را مطلقا ندانند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم هذه نفوس انت
احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع من احبت و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر
چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و ذخرا و اگر میت زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر
چهارم بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة امتک نزلت بک و انت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت

و بارک علی محمد و آل محمد

مسیئة

مسیئة فتجاوز عنها و احشرها مع من کانت تتولاه من الائمة الطاهرین و آخر نماز میت تکبیر
پنجم است و بدان ختم نماز میشود حاشیه بعضی گفته اند اگر میت منافق باشد چهار تکبیر میباید گفت
و احتیاج بتکبیر پنجم گفتن نیست و مراد بمنافق درین مقام مخالف مذهب است از طوایف اسلام
چه در مقابل مؤمن واقع شده و بنابرین ظاهر اینست که دعای بر و چنانچه در کتاب است واجب
نباشد بعد از تکبیر چهارم از نماز فارغ میشود لهذا بیش خوابیست که دعا از برای میت یا بر میت
لازم نیست که بعد از تکبیر چهارم باشد بعد از تکبیرات دیگر جایز است منه تتمه آنچه به این نماز تعلق
دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده امر است چهار امر واجبست و دوازده امر سنت و سه امر
مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت نماز کردن سر میت بجانب دست راست مصلی باشد
پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجبست دویم آنکه میت را در آن وقت بر پشت خوابانند
حاشیه بهر وجه که اگر او را به پهلوی راست بخوابانند رو بقبله باشد و مستند این حکم حدیثی است
که عمار از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند از میتی که چون از نماز فارغ
شدند دیدند که بر روی افتاده است حضرت فرمودند بسوی و اعاده الصلوة علیه منه بر
پهلو حاشیه مگر با تعذر که در آن صورت اگر بر پهلو بخوابانند جایز خواهد بود و همچنین اگر بر دار بجای
نماز متعذر باشد مثل آنکه کسی را بر دار کشیده باشند و نتوان پائین آورد چه از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که بر غم خود دید که بر جانی که مصلوب بود نماز کردند منه و اگر خلاف آن ظاهر
شود اعاده آن واجبست سیم آنکه مصلی از تابوت میت بسیار دور نباشد حاشیه در رجوع آن بعرف
و حدی از برای آن قرار نیافته است چهارم آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد حاشیه
باتفاق علما هاینست گاهی که تغسیل و تکفین واجب باشد و تکفین میسر نباشد او را برهنه در
قبر باید گذاشت و ستر عورت او کرده نماز گذارد و بعضی گفته اند اگر چیزی پیدا شود که نتوان
بر رو پوشید و نماز کرد واجبست که قبل از گذاشتن در لحد نماز کنند و اگر نماز نکرده دفن کرده باشند
بعضی مجتهدین تا یکشبانروز و بعضی تا سه روز نماز بر قبر او تجویز کرده اند بلکه واجب میدانند و
گفته اند بعد از آن جایز نیست چنانچه مختار ابن ادریس و ابن البراج و ابن حمزه است و ابن بابویه و ابن ابی عقیل
تخصیص بوقتی نکرده اند و گفته اند من لا ادرک الصلوة علی المیت صل علی القبر و ابن جنید گفته
است نماز باید کرد مادام که تغییر صورت میت معلوم نشده باشد و مشهور قول اولست بشرطی
که در بیرون نماز نکرده باشند والله اعلم منه و بدانکه آنچه درین نماز مجربست و مکرر از آن مجری نیست

آنست که بعد از نیت و تکبیر احرام اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بگوید و بعد
از تکبیر دویم اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و بعد از تکبیر سیم اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
بگوید و بعد از تکبیر چهارم دعای میت بجا آورد و تکبیر پنجم نماز را ختم کند حاشیه در وجوب
تکبیرات خمس در این نماز کسی از علمای ما خلاف نکرده است و احادیث صحیحه دلالت بر آن دارد
و از آنجمله ابن بابویه بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که وقتی که آدم ع فوت شد
حکم الهی در رسید که بروی نماز کذارند هبة الله پسر او گفت بجبرئیل که ای رسول خدا پیش بایست ٢
و با سایر فرزندان نماز بر وی بگذار و بتعلیم جبرئیل پس بایستاد و پنج تکبیر گفت بعد از آن بود سنه
که خدا تعالی بر امت محمد ص واجب کرده است بعد از آن این سنت جاری شد در فرزندان او تا روز قیامت
خلاف در اینست که خواندن دعا بعد از تکبیر چهارم چنانچه در کتاب است واجبست یا سنت اکثر
مجتهدین بر وجوب آن رفته اند چنانچه شیخ شهید در ذکری میگوید اصحاب ما همه در بیان کیفیت نماز
میت ذکر ادعیه مذکوره کرده اند و هیچکس تصریح بسنت بودن آن نکرده و در میان واجبات
ذکر کرده اند پس ظاهر اینست که همه قایل بوجوب آن باشند و بر تقدیر وجوب با خصوص ادعیه مذکوره
واجبست یا مطلق دعا که متضمن دعای میت باشد کافیست اکثر بر آنند که خصوص این دعاها با
و غیر اینها بر خصوص واجب نیست بلکه همین قدر کافیست که ابتدا بصلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر نماید
و علامه در جمیع کتب خود و اکثر متاخرین شهادتین را بعد از تکبیر اول و صلوات را بعد از تکبیر دوم
و دعای بر مؤمنان را بعد از تکبیر سیم و دعای میت را بعد از تکبیر چهارم واجب میدانند و مصنف ابو بکر ایران
رحمه الله اقل واجب را بر آن وجه ذکر کرده است و دلیل ایشان حدیثی است که محل اعتماد نیست بواسطه
ضعف سند آن و با وجود آن معارض است بحدیث دیگر که صریحست در عدم وجوب دعای
معین نهایتش افضل و اولی اختیار ادعیه آنست که در کتاب مذکور است بی قصد وجوب آن
بخصوصه متن و اما آن دوازده امر که در این نماز سنت اول آنکه مصلی متطهر باشد شم از حدث اکبر
و هم از حدث اصغر و بواسطه آنکه نماز میت ذکر و دعاست و شفاعت میت و طلب رحمت بواسطه
او پس بهتر اینست که بر بهترین حالی از احوال باشد و بواسطه آنکه شیخ طوسی از عبد الحمید بن سعد روایت
کرده است که به امام موسی کاظم ع گفتم که گاه هست که جنازه بیرون می آید و من با طهارت نیستم
و اگر بروم و بطهارت مشغول شوم بنماز جنازه نمیتوانم رسید آیا جایز است که همان حال نماز کذارم
امام ع فرمودند که اگر با طهارت باشی دوست ترمیدارم آنرا و بچون کرده اند و سنت دانسته اند که اگر

٢ و بر پیغمبر خدا نماز کن جبرئیل گفت خدا تعالی
ما را بسجود پدر او امر کرده است ما جرأت
نمیتوانیم کرد که بر پسران او تقدیم نمائیم
و تو بهترین فرزندان او و بی پسر ایست

با طهارت نباشد بدل آن تیمم کند با وجود آنکه استعمال آب میسر باشد بعضی بشرط آنکه خوف آن داشته
باشد که اگر مشغول به استعمال آب شود بنماز جنازه نتواند رسید و بعضی مطلقا بواسطه حدیثی که سماعه
روایت کرده است که از امام ع پرسیدم از شخصی که وارد شود بر جنازه و او وضو داشته باشد تیمم
کند امام ع فرمودند که تضرب بیده علی الحائط اللبن فیتیمم دویم آنکه پیشنماز محاذی کمر میت بایستد اگر میت
مذکر باشد و محاذی سینه میت بایستد اگر مؤنث باشد حاشیه این قول اکثر علماست و بعض احادیث
صحیحه دلالت بر آن دارد و شیخ در استبصار میگوید اگر میت زن باشد سنت است که برابر سر او بایستد
و اگر مرد باشد برابر سینه او و حدیثی بر طبق دعوای خود نقل کرده است و احادیثی که در این باب نقل
شده است همه ضعیفست نهایتش مکرر گذشت که استحباب اعمال بحدیث ضعیف ثابت میشود
متن سیم کفش از پا بیرون کردن حاشیه در استحباب آن کسی خلاف نکرده است و اگر موزه پوشیده
باشد بر آوردن سنت نیست بواسطه آنکه از امام جعفر صادق ع روایت شده است که لا یصلی علی
الجنازة بحذاء و لا باس بالخف و شیخ ابو القاسم در معتبر پای برهنه بودن را مطلق سنت دانسته است
بواسطه آنکه چون در مقام و عظ کردن و پند یافتن است هر چند تذلل و خوار داشتن بیشتر رعایت
شود بهتر است و بواسطه آنکه در حدیث از پیغمبر ص روایت شده است که من اغبرت قدماه فی سبیل
الله حرمها الله علی النار متن چهارم نزدیک ایستادن بجنازه که اگر بادی وزد دامن مصلی بتابوت برسد
پنجم آنکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را برابر گوش رساند حاشیه و در برداشتن دستها
بواسطه تکبیر اول تا برابر گوش کسی خلاف نکرده است اما در باقی تکبیرات خلاف شده است و اکثر
علما سنت ندانسته و بعض احادیث مؤید آنست و شیخ در بعض کتب خود حکم به استحباب آن در
هر تکبیر کرده است چنانچه در کتاب مذکور است و حدیث صحیح بر طبق آن نقل کرده و حدیث غیر
صحیح را نیز مؤید آن ساخته که هر دو صریحند در استحباب بر داشتن دست در هر تکبیر و شیخ ابو القاسم
در معتبر نیز این مذهب را رجحان داده است و الله اعلم متن ششم آنکه این نماز را بجماعت گذارند حاشیه
میباید دانست که هرگاه نماز میت بجماعت گذارده شود میباید پیشنماز ولی میت باشد یا کسی که ولی
میت او را از جانب خود تعیین کند بشرطی که شروط امامت در او بوده باشد و مراد بولی میت کسی
در این مقام کسی است که در گرفتن میراث تقدیم داشته باشد چنانچه علامه در منتهی تصریح
به آن کرده است و مراد بتقدیم داشتن در میراث آنست که استحقاق گرفتن میراث داشته
نه آنکه حصه او در میراث بیشتر باشد چه ترتیبی که در آن باب ذکر کرده اند بای از آن بار دیده

اتفاق شوهر نسبت بزن بر جمیع قرابتان واگرچه پدر و پسر باشند مقدم است بواسطهٔ روایتی
که ابو بصیر از امام جعفر صادق ع روایت کرده است و ولایت نماز به او تعلق دارد واگر شوهر
نباشد یا میت مرد باشد ولی او در نماز پدر اوست واگر پدر نباشد پسر واگر پسر نباشد پسر
پسر واگر او نیز نباشد جد پدری واگر او هم نباشد جد مادری و بعد از او عم او و بعد از او خال
او و بعد از و پسر عم او و بعد از و پسر خال او و بعد از و ضامن جریره و در معتبر از شیخ طوسی در
مبسوط نقل کرده است که بعد از جد برادر پدر و مادری و امیداند و بعد از و برادر پدری تنها
و بعد از او برادر مادری تنها بعد از آن عم و خال بترتیبی که گذشت و بعد از او حاکم شرع واگر حاکم
موجود نباشد عدول مؤمنین کسی را تعیین کنند که اهلیت پیشنمازی داشته باشد و در جمیع
این مراتب میباید مرد باشد و زن ولی نمیتواند شد و شیخ علی در شرح قواعد میگوید که اگر در یکی
ازین مراتب مرد ناقص باشد نه قابلیت نماز کردن داشته باشد و نه اهلیت اذن دادن مثل آنکه
طفل باشد یا دیوانه باشد دور نیست که زنی که در آن مرتبه باشد بدل او تواند شد واگر زن نیز
کامل در آن طبقه نباشد ظاهر اینست که ولایت تعلق بولی ناقص بگیرد واگر احیانا ولی میت
اهلیت پیشنمازی نداشته باشد و کسی را نیز تعیین نکند ظاهر اینست که نماز را از دست نباید
داد و حاکم شرع که درین زمان مجتهد است پیشنماز باید شد یا کسی را تعیین باید کرد که اهلیت پیشنمازی
داشته باشد و با عدم حاکم عدول مؤمنین باید کسی تعیین کنند در وقتی که موت او در جائی واقع شود
که ولی در هیچ مرتبه نباشد اگرچه بخصوص آن ماده تصریحی از علما دیده نشده است اما ظاهر اینست
که اگر حاکم شرع باشد حاکم والا عدول مؤمنین را کسی تعیین باید کرد و بی تعیین حاکم شرع یا عدول مؤمنین
کسی امامت نتواند کرد و در نماز منفرد واگرچه از عبارت مدارک ظاهر میشود که بعضی برآن رفته
اند که آن نیز میباید به اذن ولی واقع شود اما شیخ علی ره در شرح قواعد جزم کرده است به آنکه اذن ولی در
نماز جماعت پیشنماز را در کار است و منفرد را در کار نیست و سید نیز از جد خود شیخ زین الدین ره جزم
مذکور را نقل کرده است و هیچ شک نیست که این تخصیص بصواب اقربست بواسطهٔ آنکه نماز
میت واجب کفائیست معنی ندارد که منوط برای و اذن کسی باشد چه معنا واجب کفائی اینست که
بر همه کس واجب باشد و بعضی که به آن قیام نمایند از دیگران ساقط شود واگر اولیا متعدد باشند مثل
آنکه در مرتبهٔ ثانی پسران متعدد باشند یا با عدم پسر و جد برادران متعدد باشند ولایت تعلق بافقه
ایشان خواهد داشت واگر در افقهیت نیز مساوی باشند هر کدام اقرأ باشند یعنی دعاها بهتر

تواند خواند

تواند خواند واگر درین نیز مساوی باشند هر کدام اسن باشند یعنی عمر هر کدام بیشتر باشد واگر در عمر
نیز برابر باشند هر کدام اصبح باشند هر کدام خوشروتر باشند و بعضی گفته اند هر کدام میان مردم
بخوبی مشهورتر باشند و بالجمله جایز نیست پیشنمازی در نماز میت مگر به اذن ولی بر قرابتان که ولایت
نداشته باشند و بر بیگانگان حتی وصی میت که او را جایز نیست که امامت نماز جماعت کند مگر باذن
ولی چنانچه علامه ره در مختلف قطع بآن کرده است و ابن جنید میگوید که اگر میت قبل از موت کسی را
که اهلیت امامت داشته باشد تعیین کرده باشد که او نماز کند او اولی است از جمیع خویشان و سید
ره در مدارک بعد از نقل این قول از و گفته است لا بأس به لاشتهار ذلك بين السلف و بواسطهٔ آنکه میت را
اعتمادی بر و و طمع در اجابت دعای او بوده است که او را تعیین کرده است پس منع او از نماز موافق
حکمت نیست نهایتش چون مستندی از حدیث ندارد اولی بعمل قول مشهور است که مذکور
شد هفتم آنکه اگر ماموم همین یک کس باشد در پس سر پیشنماز بایستد اما در غیر این نماز سنت است
که در جانب راست پیشنماز بایستد هشتم ایستادن در صف آخر این جماعت که ثواب آن بیشتر است
نهم نماز کردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس
اگر در رحم زنده بوده باشد و مرده جدا شده باشد بر و نماز سنت نیست دهم آنکه نماز میت را در رو
کنارد اگر عذری نباشد یازدهم آنکه مرد را بجانب مصلی گذارند و زن را بجانب قبله اگر جمع شوند اما
بنوعی که سینهٔ زن محاذی کمر مرد باشد واگر طفل را که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود
از زن مؤخر گذارند و بر هر سه یک نماز جایز است خاتمه نهایتش درین صورت در نیت نماز اشکال
شده است چه نماز بر مرد و زن واجب و بر طفل سنت و یک نماز را هم سنت و هم واجب قصد نمیتوان کرد
واگر قصد وجوب تنها کنند بر طفل نماز بعمل نمی آید و سنت مؤدی نمیشود واگر قصد سنت تنها کنند
بر مرد و زن واجب مؤدی نمیشود و علامه ره در تذکره تصریح کرده است به آنکه کار هر دو میتواند کرد بعد
از آن گفته است که اگر در نیت قصد کند که بزرگان بطریق وجوب و برخوردان بطریق سنت مجزیست
و این نیز خالی از اشکال نیست چه یک نماز متصف به وصف ضدهم نمیشود و شیخ شهید در ذکری تجویز کرده
است که اگر به نیت وجوب واقع شود سنت در ضمن آن بعمل می آید و این نیز مشکل است چه وجوب و سنت
ضد هم اند یکی در دیگری چون میتواند بعمل آید و بالجمله اگر نصی درین باب نباشد یا اجماعی منعقد نشده باشد
حکم مذکور خالی از اشکال نیست واگر باشد اشکال [illegible] مرتفع است چنانچه گفته اند که در ضمن غسل
جنابت به نیت وجوب غسل جمعه که سنت است [illegible] بعمل می آید پس مدعا این خواهد بود که گاهی که نماز

بر همه به نیت وجوب کنند نماز بر طفل به نیت سنت بعمل می آید بحکم نص با اجماع والله اعلم
متن و دعا بجهة هر یك بطریقی که مذکور شد بفعل آورد و اگر همه را در یك دعا شریك سازد
هم جایز است مثل آنکه بگوید اللهم ارحم هؤلاء الاموات دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شود پیشنماز
در مکان خود بایستد تا تابوت را بر دارند حاشیه بواسطه آنکه امام جعفر صادق ع از پدر خود امام
محمد باقر ع نقل کرده است که قال اذا صلی علی جنازة لم یبرح عن مصلاه حتی یراه علی ایدی الرجال
متن واما آن سه امر که مکروه هست اول نماز بر میت در مسجد گذاردن حاشیه الا مساجد مکه
مشرفه که در مساجد آن مکروه نیست چرا که زمین مکه را همه مسجد دانسته اند اگر در مسجد آنجا مکروه
باشد لازم می آید که در همه جا مکروه باشد و کسی قایل به آن نه شده است و سنت است که نماز در جائی
گذارند که همیشه نماز میت آنجا میگذارند که تا هر کس که خبر فوت او باو برسد تواند حاضر شد و جمعیت
در نماز بر و بیشتر شود متن دوم فاتحه یا سوره در نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد سیم سلام دادن در
آخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن در این نماز مکروه نمیدانند حاشیه
و نیز مکروه هست که بر یکجنازه دو مرتبه نماز گذارند چنانچه علامه در مختلف تصریح به آن
کرده است و آنرا مشهور دانسته و ابن ادریس کراهیت را مخصوص نماز جماعت دانسته یعنی چون
یکمرتبه نماز جماعت بر و واقع شده باشد مکروه هست که مرتبه دیگر بجماعت گذارند و اگر منفرد گذارند
مکروه نیست بواسطه آنکه روایت شده است که اصحاب پیغمبر بر جنازه او ص هر کدام که حاضر میشدند
بتنهائی نماز میکردند و شیخ طوسی در خلاف میگوید شخصی که بر میت نماز کرده باشد مکروه است که مرتبه
دیگر بر و نماز بگذارد و از این کلام فهم میشود که او کراهت را مخصوص واحد میداند و از کلام او در
استبصار معلوم میشود که تکرار نماز را بر شخص واحد نیز سنت میداند و بالجمله احادیث در این
باب مختلف روایت شده است در بعضی امر بنماز وارد است بکسی که بنماز اول نرسیده مثل حدیث
موثقی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که المیت یصلی علیه ما لم یوار بالتراب وان
کان قد صلی علیه و در بعض احادیث نهی از آن وارد است مثل روایتی که وهب بن وهب از امام
جعفر صادق ع نقل کرده که آنحضرت از پدر خود امام محمد باقر ع روایت کرده که پیغمبر ص بر جنازه نماز
کردند و چون فارغ شدند جمعی آمدند و گفتند یا رسول الله ما نتوانستیم بنماز او حاضر شد حضرت فرمودند
لا نصلی علی جنازة واحدة مرتین ولکن ادعوا له و همین عبارت در روایت دیگر بطریق دیگر از آنحضرت
نقل شده است و در آخر آن این عبارت اضافه شده است که قولوا خیرا و این روایات هیچکدام صحیح

نیست

نیست و علما خواسته اند میان اینها جمع کنند نهی حدیثهای آخر را حمل بر کراهت کرده اند و امر
حدیث اول را بر جواز و از کلام ایشان حکم بجواز تکرار فهم میشود بحث بر کراهیت است اما در جواز
تکرار شخص واحد دلیلی نیست الا آنکه بطریق متعدده نقل شده است که امیر المؤمنین ع بر جنازه
سهل بن حنیف پنج مرتبه نماز کردند و شیخ طوسی به این متمسک حکم به استحباب اعاده کرده
مطلقا نهایتش گفته اند که فعل امیر المؤمنین ع در باب آن شخص دلالت بر استحباب مطلق اعاده
نمیکند چه میتواند که فعل مذکور در ماده خاص باشد بواسطه زیادتی فضل او و دلالت بر عموم
حکم نداشته باشد چنانچه علامه تصریح به آن کرده است و کلام حضرت امیر ع در نهج البلاغه
نیز اشعاری بر آن دارد و بالجمله هیچ شک نیست که نسبت بشخص واحد که امام نباشد تکرار آن مکروه هست
بلکه میتواند گفت که مشروع نیز نیست چنانچه سید در مدارک گفته است اما امام را دور نیست
که اعاده نسبت به او سنت باشد بواسطه جمعی که وارد شوند و نماز نکرده باشند بواسطه تاسی به
امیر المؤمنین ع و عدم دلیلی که محل اعتماد باشد بر اختصاص حکم مذکور به آن شخص متن و این
نماز واجب فوری نیست حیض را میتوانند گذارد چنانچه در باب طهارت مذکور شد مقصد هفتم در نمازی
که بنذر واجب میشود یا بعهد یا بسوگند حاشیه نذر لازم کردن چیزیست بر خود بصیغه لله علی
مقررا و عهد لازم کردن چیزی بر خود بصیغه عاهدت الله یا علی عهد الله و یمین قسم است بنام خدا
مثل والله و بالله یا بصفتی که مخصوص خدا باشد و بر دیگری غیر خدا اطلاق نتوان کرد مثل والخالق
والرازق و بواجب الوجود و امثال آن و هر یك از این سه صیغه که کسی بالغ و عاقل و مسلم باشد نماز
بر خود بواجب کند واجب میشود و اگر نکند آثم است و کفاره میبایدش داد و جمیع آنچه در نماز یومیه
که در غایت آن گذشت بر او واجبست خواه شروط باشد مثل طهارت از حدث و استقبال قبله و اباحه
مکان و لباس و امثال آن و خواه ارکان باشد و اجزا مثل تکبیر احرام و قرائت و رکوع و سجود و غیر آن چنانچه
گذشت اگر یکی از این امور را در نذر خود استثنا کند و قصد که نماز بدون آن واقع شود نذر باطل خواهد بود
و در نذر معصیت داخل و اگر در این امور ثلثه نماز را مقید بزمان خاص سازد لازم میشود که در
آن زمان باید گذارد و اگر نگذارد قضا میباید کرد و کفاره میباید داد و اگر بعد از آن نگذارد قضا خواهد
بود و کفاره باید داد بواسطه مخالفت نذر و عهد و اگر نذر کند یا عهد نماید که در مکان خاصی که
مزیتی بر سایر اماکن داشته باشد بکند مثل مسجد الحرام یا مشاهد مشرفه نذر منعقد است و اگر
تخلف کند و در مکان دیگر بگذارد حانث خواهد بود و بر او واجب خواهد بود که باز در آن مکان

بگذارد و اگر در مکانی بگذارد که افضل از آن مکان باشد مثل آنکه نذر او در مسجد محله واقع شده باشد و او در مسجد جامع بگذارد بر وجوب اعاده آن در مکان منذور خلافست و بعضی مجزی میدانند بواسطه آنکه اتیان بواجب شده است بازیادتی که منافاتی به آن ندارد و بعضی مجزی نمیدانند بواسطه مخالفت نذری که منعقد شده است و اگر در مکانی نذر کرده باشد که زیادتی بر مکانی دیگر نداشته باشد مثل فلان خانه یا فلان صحرا در انعقاد آن دو وجهست بواسطه آنکه لما در مکان مباحی نذر شده پس میباید منعقد باشد و چون متعلق نذر میباید رجحان داشته باشد و آنمکان رجحانی بر مکانهای دیگر نیست میباید خصوص آن واجب نباشد و بر تقدیر اول اگر نماز در مکان دیگر مزیتی نداشته باشد میباید مجزی نباشد و اگر در مکانی که مزیت داشته باشد بکند همان دو وجه سابق محتمل خواهد بود و بعضی مثل سید مرتضی و جمع دیگر شرط کرده اند که نذر و عهد مذکور میباید متعلق بشرطی باشد تا واجب شود و گفته اند که عرب از نذر تعبیر نمیکند مگر آنکه معلق بشرطی باشد مثل ان شفی مریضی او ان قدم مسافری فلله علی و قرآن و حدیث بزبان عرب واقعست پس نذری که در قرآن و حدیث مطلق واقع شده است بر معلق حمل باید کرد و معظم علمای ما مثل شیخ طوسی و شیخ مفید و علامه و غیر آن در این حکم با سید مرتضی مخالفت کرده اند و مطلق نذر را موجب میدانند خواه مطلق واقع شود و خواه معلق و نقل اجماع بر آن کرده و چند دلیل دیگر بر مطلب خود ذکر کرده اند چنانچه با دخلی که بر آنها می آید در کتاب اربعین حدیث که از مصنفات مصنف است مذکور است کسی که خواهد که بداند بکتاب مذکور و ترجمه آن که از مخدّثات راقم حروفست رجوع نماید و میباید شرطی که در نذر نماز را معلق به آن سازد متضمن عصیان خدا نباشد مثل آنکه بگوید اگر میسر شود که شراب بخورم یا فلان مسلمانرا بکشم یا بر فعل فلان حرام ظفر یابم لله علی ان اصلی مائة رکعة به اتفاق نذر او باطلست و بدین صیغه مذکور بر او واجب نمیشود مگر قصد او زجر نفس و باز داشتن خود از فعل آن باشد که در این صورت منعقد است و چون مباشر آن شود نماز واجب میشود و همچنین اگر شرط مذکور مباح بلکه عبادت باشد و مقصد زجر نفس و باز داشتن خود از آن باشد مثل آنکه بگوید بازجامعت امرأتی یا اصوم غدا فلله علی ان اصلی الف رکعة و مقصد این باشد که از آن خود مباشرت نکند یا فردا روزه ندارد نذر منعقد نیست و در نذر معصیت باطلست و همچنین حرف در عهد و یمین گاهی که معلق بشرطی باشد نیز جاریست فتدبر منه و شرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف

شرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت بیک سلام بگذارد یا دو رکعت بچهار رکوع آن نذر باطلست حاشیه بواسطه آنکه در شرع مثل آن نمازی وارد نیست و هر عبادتی که مثل آن در شرع وارد نباشد بدعتست و حرام و نذر به حرام منعقد نمیشود چه جای آنکه واجب شود منه اما اگر نذر کند که سه رکعت بیک سلام یا یکرعت بیک سلام در صحت این نذر خلافست حاشیه بواسطه آنکه اگرچه نماز یکرکعتی مثل نماز وتر که بعد از نماز شفع است و نماز سه رکعتی که نماز مغرب باشد در شرع وارد است اما آن در ماده خاصیست و مطلق تجویز نشده است منه و اصح صحت آنست حاشیه چه بواسطه خلاصی از بدعت و حرام مجرد ورود مثل آن در شرع کافی است و اگر کسی نماز مطلق را بنذر یا عهد یا یمین بر خود لازم کند مثل آنکه بگوید لله علی او عاهدت الله ان اصلی و ذکر عدد رکعات یا نماز خاص نکند منصرف بیک نماز دو رکعتی میشود و زیاده بر آن واجب نمیشود و کمتر از آن کافی نیست چنانچه در شرایع تصریح به آن شده است و بعضی گفته اند یکرکعت واجب میشود بواسطه وقوع نماز یکرکعتی در شرع و در شرایع حکم بحسن این قول شده است اما معتمد قول اولست که اقل آنچه واجب میشود نماز دو رکعتی است منه و اگر نذر کند که نماز عید یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد اولی عدم صحتست حاشیه چه آن در شرع اختصاص به وقت یافته است و در غیر آن وقت به آن کیفیت باتفاق جایز نیست منه و اگر شخصی نماز نذر را مثل یکی از نمازهای یومیه نذر کند نذر او صحیح است و وجوبا و مؤکد میشود پس اگر بجا نیاورد بر او کفاره لازم آید و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی حاشیه کفاره خلف نذر بمذهب شیخ طوسی و شیخ مفید و علامه و جمعی دیگر کفاره ماه رمضانست و مستند ایشان حدیثی است که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که من جعل لله علیه ان لا یرکب محرما وارتکبه فلیعتق رقبة او یصوم شهرین متتابعین او یطعم ستین مسکینا و بعضی مثل ابن بابویه در کتاب مقنع کفاره خلف نذر را کفاره یمین دانسته و در شرایع حکم جزم به آن شده است بواسطه حدیثی که حفص بن غیاث از حضرت صادق ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم از کفاره نذر فرمود کفارة النذر کفارة الیمین و در حدیث حسن دیگر به این عبارت روایت شده است که از قلت علی فکفاره یمین و جمعی که به آن قایل نشده اند حمل این دو روایت در وقت عجز بر کفاره رمضان کرده اند تا احادیث باهم موافق شود و بعضی توفیق بر وجه کرده اند که اگر نذر صوم است کفاره رمضان و اگر غیر صوم است کفاره یمین و این توفیق را

ابن ادریس از سید مرتضی و ابن بابویه نقل کرده است و معتمد قول اولست بواسطهٔ حدیث
مذکور و قول معظم علما و کفارهٔ حلف عهد مثل کفارهٔ نذر بقول اکثر کفارهٔ رمضانست و شیخ
مفید احتمال ترتیب را در آن نیز راه داده است والله اعلم و کفارهٔ یمین به اتفاق عتق رقبه است
یا اطعام ده مسکین بهر مسکینی یک مد و بعضی گفته اند دو مد یا ده مسکین را لباس باید پوشانید
هر یک را دو جامه متن و چون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف می یابد اما گناه ترک نماز بجای
خود باقیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد و اگر شخصی نذر دو رکعت نمازهای نافله کند بعضی
از مجتهدین را مذهب آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هرچند در نافله
سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بگذارد مثلاً و یکروز عمداً ترک
کند نذر او برطرف میشود و لازم نیست که دیگر بگذارد اما کفارهٔ نذر لازمست و اگر نذر کند که سجده
بجا آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطلست مقصد هشتم
در نمازی که به اجاره واجب شود هر گاه بر ذمهٔ شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیت کند
که شخصی را اجاره کند که نمازی که در ذمهٔ اوست بگذارد و این وقتی است که آن شخص پسر نداشته
باشد که اگر پسر داشته باشد قضای نماز پدر واجبست که پسر را بر آن مطلع سازد چون شخصی را
بجهة قضای نماز میت اجاره گیرند حاشیه خواه وصیت کرده باشد و خواه بی وصیت از روی
تبرع کنند متن وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه
لازمست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجارهٔ نماز را بطریق وجه اجارهٔ حج از
اصل ترکه باید داد خواه میت وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد متن حاشیه مبنای این خلاف
بر خلافیست که مجتهدین را شده است در آنکه نمازی که بر پسر بزرگتر قضای آن واجبست نمازیست
که در مرض موت از پدر فوت شده یا مطلق نمازی که پدر در ایام حیوه خود ترک کرده باشد خواه
در مرض موت و خواه بواسطهٔ عذری ترک شده باشد و خواه بی عذر جمعی که مذهب اول را اختیار
کرده اند و مخصوص مرض موت دانسته میگویند وجه اجاره میباید از ثلث ترکه داده شود چه
قضای نمازهای او برین مذهب بر پسر بزرگتر واجب نیست پس اجارهٔ آن از روی تبرع خواهد بود
پس میباید وجه اجاره از ثلث محسوب شود بطریق سایر تبرعات و جمعی که بمذهب ثانی قایل شده
اند چون قضای نماز ترک کردهٔ او را واجب میدانند میگویند میباید از اصل ترکه اجاره بگیرند چنانچه
حج چنانست والله اعلم متن و شخصی که به اجاره میگیرند که نماز جهة میت بگذارد میباید که مسایل

ضروری

ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب
نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور به آن اشتغال نماید یا اکثر اوقات به آن مشغول باشد
بلکه همین قدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند به آن اشتغال دارد
و کاهلی نمیکند و جایز است که دو شخص یا زیاده بجهة نماز یک کس اجاره بگیرند اما وقت نماز
هر یک از آن جماعت میباید که معین باشد تا دیگری در آن وقت بقضای نماز آن میت اشتغال
ننماید و بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهة نماز قضای زن به اجاره دهد مخیر است میان
جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را بجهة نماز مرد به اجاره دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود
بتفصیلی که قبل ازین مذکور شد مقصد نهم در نمازی که از پدر فوت شده باشد بر پسر واجبست
که آن را بجای آورد حاشیه شیخ شهید در ذکری این قول را بجمال الدین بن حاتم المشغری نسبت داده
و گفته است شیخ عمید الدین رحمه الله درین قول نصرت او کرده است و خود بعد از نقل این قول گفته
است لا بأس به بواسطهٔ روایتی که درین باب وارد است اگرچه مطلق است اما میباید حمل او
بر غالب کرد و غالب در ترک نماز آنست که برین وجه باشد و ترک آن از روی عمد که بی عذری
باشد اگرچه ممکن است اما نادر الوقوعست و از ابن ادریس و جمعی نقل کرده است که قضای نماز
پدر بر پسر بزرگ واجبست که در مرض موت از پدر فوت شده باشد خواه بعذر باشد مثل بیماری
و سفر و خواه بی عذر و قضای آن بر پسر واجب نیست وحده عبارته ولا یقضی عنه الا الصلوة الفائتة
فی غیر حال مرض الموت فحسب دون ما فاته من الصلوة فی غیر حال مرض الموت متن بدانکه بر پسر
واجبست که بعد از فوت پدر نمازی که از او فوت شده باشد قضا کند حاشیه خواه بواسطهٔ
عذری فوت شده باشد مثل حال بیماری یا حال سفر یا حال دیگر و خواه بی عذری فوت شده
باشد بعمد یا بسهو چنانچه شیخ طوسی و شیخ مفید و ابن ابی عقیل و ابن البراج و جمعی دیگر و شیخ ابو
القاسم نیز در بعض کتب خود حکم به آن کرده است و اکثر تصریح کرده اند که اگر پسران متعدد باشند
بر پسر بزرگتر واجبست چنانچه در کتاب مذکور است و سبب این اختصاص اینرا ساخته اند که چون
حبوه مخصوص اوست و بفرزندان دیگر نمیرسد میباید قضای عبادتها را نیز او بکند که حبوه
بازای آنست و از کلام شیخ ابو القاسم فهم میشود که قضای نماز مادر نیز بر پسر بزرگتر واجبست
و شیخ شهید در ذکری بعد از نقل قول او گفته است لا بأس به اخذا بظاهر الروایات و گفته است
والاقرب دخول العبد للظاهر المذکور مع احتمال عدمه اولویته وارثه والعبد لا یورث متن

وامثال آن

متن پدر و شرط اول آنکه میت را پسر اما او بزرگتر نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچکتر واجب
نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجب است که نماز
پدر را بالسویه قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر از او بماند و پنج نماز از او فوت
شده باشد در این صورت قضای آن یک نماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام بجا آوردند از
دیگران ساقط میشود دوم آنکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر جهت نماز استیجار کنند
حاشیه یا شخصی را از اقربا یا اجنبی تعیین نکرده باشد که نماز او را قضا کند متن که اگر وصیت کرده باشد
در این صورت قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقط است حاشیه بواسطه عموم وجوب به آنچه میت
وصیت کرده باشد و بعضی در این صورت نیز از او ساقط نمیدانند و پسر بزرگتر اگر خواهد که خود مباشر
آن نشود و شخصی را اجاره بگیرد که از نیابت او بکند آیا جایز است و از او ساقط میشود یا نه شیخ شهید
در ذکری اقرب عدم جواز را دانسته است چه وجوب نماز به او تعلق گرفته است و اجاره نماز
از نیابت حی جایز نیست و گفته است و یمکن الجواز لان الغرض فعلها عن المیت و اگر به آن قایل شویم
میباید اگر کسی تبرع کند و قضای او را بگذارد از پسر ساقط شود متن و بعضی از مجتهدین شرط ثالث
کرده اند و آن آنست که آن نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمداً بی عذری
از او فوت شده باشد قضای آن را بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن آنست که
پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد
از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند حاشیه شیخ شهید در ذکری این اختصاص را بعنوان اقرب نقل کرده
است و گفته است میتواند بود که حکم شامل ایشان نیز باشد که بعد از بلوغ و زوال جنون بکنند چنانچه
حبوه تعلق به ایشان میگیرد و مالک آن میشوند اما سفیه و مخالف مذهب از مسلمانان شیخ
طوسی منع حبوه ایشان کرده است پس میتواند که قضای نماز پدر بر ایشان واجب نباشد و شیخ
نجم الدین گفته است پس من ثابت نشده است که منع حبوه از ایشان باید کرد پس بمذهب او
میباید قضای نماز بر او واجب باشد والله اعلم متن مطلب دوم در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است
و در این کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز سنتی مذکور میشود چنانچه قبل این گفته شد اول
اول نوافل یومیه است که در هر شبانه روزی گذاردن آن سنت است حاشیه باید دانست که
روایات بسیار دلالت دارد بر آنکه گذاردن نوافل مرتبهٔ یومیه اقتضای آن میکند که نقصی
که در فرایض یومیه واقع میشود بسبب ترک اقبال قلبی و قلت خضوع و خشوع که در نماز مطلوب است

تکمیل آن

تکمیل آن کند و کم شدن ثوابی که ترک اقبال مذکور لازم داشته باشد جبران نماید از آنجمله بطریق
صحیح از امام محمد باقر ع روایت شده است که ان العبد لیرفع له من صلوته ثلثها و ربعها و خمسها فما یرفع
له الا ما اقبل منها بقلبه و انما امروا بالنوافل لیتم بهم ما نقصوا من الفریضة یعنی بدرستی که
بنده را بالا میبرند از نماز او ثلثی را و نصفی را و ربعی را و خمسی را یعنی از بعضی نمازهای او ثلثی را
بالا میبرند و از بعضی نصف و از بعضی ربع و از بعضی خمس بواسطه آنکه بالا نمیبرند از آن الا آنچه
اقبال قلبی در آن شده باشد و اینکه مامور شده اند بآنکه از برای هر نماز چند رکعت نافله بگذارند
بواسطه آنست که نقصی که از عدم اقبال در آن بهم رسیده باشد زایل کند و ثواب نماز بلا نقص در
یابند و از امام زین العابدین ع روایت شده است که در اثنای نماز ردای مبارک از دوش ایشان
افتاد حضرت مبادرت بر داشتن او و بر دوش افکندن نکردند تا از نماز فارغ شدند سوال کرد
شخصی از سبب آن فرمودند ویحک اتدری بین یدی من کنت ان العبد لایقبل منه صلوة الا ما اقبل
منها یعنی جای رحم است بر تو میدانی که در برابر که ایستاده بودم بدرستی که قبول نمیشود نماز بنده
در حال نماز از اقبال بقلب او و بعمل نیامده باشد گفتند هلاک شدیم جان ما فدای تو باد ای فرزند
رسول خدا فرمودند کلا ان الله لیتم ذلک بالنوافل یعنی نه چنانست که فهمیدید نا امید مشوید بدرستیکه
خدای تعالی تمام کرده است آن را بنوافل یعنی چون نوافل را بگذارید تدارک آن میشود متن و آن سی و
چهار رکعت است حاشیه و اکثر علما بر آن اتفاق دارند و شیخ نقل اجماع بر آن کرده است و مستند
آن روایتی است که بطریق حسن از امام جعفر صادق ع روایت شده است که آنحضرت فرمودند
که نماز فریضه و نافله پنجاه و یک رکعتست یک رکعت آن دو رکعت نشسته است که بعد از نماز خفتن
گذارده میشود و نافله سی و چهار رکعت است و تفصیل مذکور در کتاب بیاید و روایت دیگر مروی
شده است که در کلینی و تهذیب از امام جعفر صادق ع نقل شده است و در بعض روایات سی و
سه رکعت مذکور است به اسقاط دو رکعت نافله عشا که بیک رکعت محسوبست و روایت
دیگر دلالت دارد بر آنکه بیست و نه رکعت است به اسقاط نافله عشا و چهار رکعت از نافله عصر
و در روایت دیگر بیست و یک رکعت نقل شده است باسقاط دو رکعت از نافله مغرب نیز و شیخ بطریق
صحیح نقل کرده است از زراره که گفت عرض کردم به امام محمد باقر ع که من مرد سوداگرم می آیم و
میروم و تجارت میکنم مرا چه باید کرد بنافله زوال و بچه طریق محافظت آن قیام نمایم امام ع فرمودند
هشت رکعت را بواسطه زوال بگذار وقتی که زوال متحقق شود و دو رکعت بعد از نماز ظهر و

و دو رکعت قبل از نماز عصر که مجموع دوازده رکعت باشد و بعد از مغرب دو رکعت بگذارد
و بعد از نصف شب سیزده رکعت بگذارد که از آنجمله دو رکعت نافلهٔ فجر است پس مجموع آنچه باید
گذارد بیست و هفت رکعت است و این روایات منافات به آنچه مشهور است ندارد چه استحباب
اقل منع استحباب اکثر نمیکند پس هرگاه اکثر را بعمل آورد ثواب آن بیشتر خواهد بود من هشت
رکعت نماز نافلهٔ ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافلهٔ عصر است مقدم بر عصر و چهار
رکعت نافلهٔ مغرب بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بیک رکعت حساب است آنرا وتیره گویند نافلهٔ
خفتن است بعد از خفتن حاشیه جمعی از علما برین رفته اند که نشسته گذاردن اینها دو رکعت افضل است
و ثواب بیشتر دارد از ایستاده گذاردن بواسطهٔ آنکه در اکثر احادیث وارد است که نشسته بجا
آورد و در نماز لک آورده است که ممکن است که ایستاده گذاردن افضل باشد بواسطهٔ آنکه در
روایتی به این عبارت واقع است که رکعتان بعد العشاء الآخرة قائماً او قاعداً والقیام افضل یعنی
دو رکعت بعد از نماز خفتن باید کرد نشسته یا ایستاده و ایستاده افضل است لیکن چون این
روایات صحیح نیست و ضعیف است جزم به آن نمیتوان کرد والله اعلم من و هشت رکعت نماز شب است
و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است حاشیه بباید دانست که آنچه از روایات معتبره
و احادیث صحیحه فهم میشود اینست که وتر اسم مجموع دو رکعت شفع است و یک رکعت فرد و مجموع این
سه رکعت یک نماز است که بدو سلام گذارده میشود و وتر گفتن آن باین اعتبار است که سه رکعت است
و سه عدد وتر است نه آنکه مخصوص یک رکعت آخر است که بیک سلام گذارده میشود چنانچه در کتاب
و عبارت اکثر متاخرین واقع است و از کلام ایشان فهم میشود که وتر نامیدن به این سبب است که یک رکعت
است و بعض احادیث دلالت دارد بر آنکه مصلی مخیر است میانهٔ آنکه هر سه رکعت را بیک سلام بگذارد
یا بدو سلام و بعض فقها تجویز هر دو کرده اند و بدو سلام گذاردن را اولی میدانند من و دو رکعت
نافلهٔ صبح است حاشیه بباید دانست که مشهور اینست که در سفر نافلهٔ ظهر و عصر و عشا و وتیره
که عبارت از دو رکعت بعد از عشاست که بیک رکعت محسوب است ساقط میشود و اما نافلهٔ ظهر و عصر
علمای ما همه اتفاق دارند و شیخ بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که آنحضرت
فرمودند که الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات
لا تدعهن فی سفر و لا حضر و هم از آنحضرت بطریق صحیح نقل شده است که در جواب سائلی که از نافله
نمازهائی که در روز گذارده میشود از آنحضرت کرد فرمودند یا بنی لو صلحت النافلة فی السفر

لتمت الفریضة اما دو رکعت وتیره اکثر بر سقوط آن نیز در سفر رفته اند و ابن ادریس نقل اجماع
بر آن کرده است و شیخ در نهایه حکم بجواز آن کرده است و گویا متمسک شده بحدیثی که بر
طبق آن روایت شده است و چون حدیث مذکور در نهایت ضعف است اولی ترک آنست
در سفر اما در اماکن اربعه که مصلی چون در سفر به آن اماکن برسد مخیر است میان قصر و اتمام
نماز فریضه شیخ شهید در ذکری نافله را در آن اماکن مطلقا سنت دانسته خواه فریضه را تمام
گذارد و خواه قصر و خواه فریضه را در آن مکان قصر کند و خواه در خارج آن مکان اما در حال
تمام گذاردن وجهش ظاهر است چه سقوط آن مترتب بر قصر نماز بود و او تمام گذارده است
اما در حال قصر فریضه بواسطهٔ روایتی که مذکور شد که متضمن این معنی بود که نماز در سفر
دو رکعت است قبل از آن و بعد از آن چیزی نیست سوای نماز مغرب مخصوص بما سوای آن چهار
مکانست پس در آن مکان جایز باشد و اما در جائی که فریضه در خارج آن مکان قصر گذارده
شود جواز کردن نافلهٔ آن نماز در آن مکان خالی از اشکالی نیست خصوصا گاهی که نافله را بعد
از فریضه باید کرد فقد بر من و اول وقت نافلهٔ ظهر زوال آفتاب است و آخر آن وقتی است که سایه
شاخص بمقدار دو قدم برسایهٔ وقت زوال افزاید حاشیه این قول شیخ ابو جعفر است در نهایه
و جمعی دیگر از علما درین قول با او موافقت کرده اند و در مبسوط و خلاف این قول را اختیار کرده است
که وقت آن میکشد تا بمساوی شدن سایه و مثل شاخص آنقدر وقت بماند که ادای ظهر توان کرد
و آخر وقت نافلهٔ عصر را تا بمساوی شدن سایه دو مثل شاخص آنقدر بماند که ادای عصر توان
کرد و بعضی گفته اند وقت نافلهٔ هر نماز ممتد است با امتداد وقت نماز پس نافلهٔ ظهر را توان
کرد تا مقدار ادای چهار رکعت از وقت ظهر باقی ماند و نافلهٔ عصر را تا مقدار ادای چهار رکعت
عصر از وقت بماند و معتمد قول اولست که در کتاب مذکور است من در جائی که وقت زوال
شاخص را سایه باشد و در جائی که سایه در وقت زوال معدوم میشود حاشیه و آن در بلادی
که عرض آن مساوی میل کلی باشد در سال یک روز واقع میشود و آن اول سرطان است که
آفتاب در آن روز وقت زوال بسمت الراس میگذرد و در آنوقت سایه معدوم میشود و در بلادی
که عرض آن کمتر از میل کلی باشد مثل مکهٔ معظمه و حیدرآباد دکن در سالی دو روز آنچنان میشود
و آن وقتی است که میل موضع آفتاب مساوی عرض بلد باشد و در خط استوا در سالی دو روز
اینچنان است و آن اول حمل است که روز و شب برابر باشد و اول میزان و در غیر این ایام سایه وقت

زوال معدوم مطلق کم نمیشود و چیزی می ماند نهایتش در ایام مقارب به ایام مذکوره سایه
محسوس نشود پس حکم این بر حکم معدوم خواهد بود متن آخر آن وقتیست که سایه بعد از عدم
بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است حاشیه اگر تا آن وقت شروع در نافله نکرده
باشد فرض را بجا می آورد و بعد از آن در اول وقت یا وقت دیگر نافله را قضا کند و اگر یک رکعت
یا بیشتر از نافله در وقت یافته باشد باقی را مخفف بجا می آورد یعنی به اقل آنچه در نماز لازم است
اکتفا کند یعنی در قرائت فاتحه تنها بخواند و بعضی سنتها را مثل قنوت و ادعیه ماثوره ترک
کند و در اذکار رکوع و سجود مکرر و زیاده نگوید و در تشهد به شهادتین تنها اقتصار کند و بعضی
گفته اند اگر نشسته گذاردن باعث زود خلاص شدن باشد نشسته بگذارد و بعد از آن فرض
را ادا کند متن و اول وقت نافله عصر فارغ شدن است از نماز ظهر که در اول وقت گذارده میشود
و آن آخر وقتیست که سایه شاخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت نافله مغرب فارغ شدن است
از نماز مغرب که در اول وقت گذارده شود و آخر آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مغرب
بهم میرسد حاشیه و بعضی گفته اند که وقت نافله مغرب تابع وقت مغرب است یعنی هر وقت
که گذارده شود میباید که نافله آن بعد از آن گذارده شود و شیخ شهید در ذکری این قول را احتمال
کرده است و حدیث صحیح نیز در این باب وارد است نهایتش مشهور و معمول قول اول است و باید
دانست که تاکید در نافله مغرب بیشتر از نافله های نمازهای دیگر است و در بعض احادیث
وارد است که بعد از خبر ولادت امام حسن ع بحضرت رسالت چون بشارت مذکور مقارن
فراغ از نماز مغرب بوده است دو رکعت نماز شکرانه این عطیه گذارده است و برامت سنت ساخت و بعد
از آن باز همین وقت بشارت بر ولادت امام حسین ع به ایشان رسید دو رکعت نماز دیگر شکرانه
این کرده برامت سنت فرمودند و سنت است که بعد از فراغ از نماز مغرب بلا فاصله نافله
مذکور را بجای آورند و اکثر بر آنند که میباید که قبل از تعقیب سجده شکر بجای آورند و بعد از آن
شروع در تعقیب و سجده شکر کنند نهایتش بعضی گفته اند اگر تسبیح فاطمه ع مقدم دارند ضرری
ندارد بلکه اولی اینست متن و اول وقت نافله خفتن فارغ شدن است از نماز خفتن که در اول وقت
گذارده شود و آخر آن تا نصف شبست حاشیه از عبارت بحیطه فهم در می آید که اگر نماز عشا
در آخر وقت گذارده شود چنانچه به اتمام آن وقت منقضی شود نافله را نتوان کرد مگر به نیت
قضا و تصریحی از علما در این باب دیده نشده است و احتمال جواز ادای آن چندان دور نیست بنابر آنکه

برخی از فقها

برخی از فقها وتیره را از نماز شب میدانند و حکم بجواز گذاردن آن در سفر کرده اند پس وقت
آن ممتد خواهد بود به امتداد وقت نافله شب اما مشهور آنست که در کتاب اصل مذکور است
چنانچه عبارت اکثر فقها شاهد بر آنست والله اعلم متن و اول وقت نافله شب نصف شب است
و آخر آن تا طلوع فجر دویم هر چند بفجر دویم نزدیکتر باشد افضل است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت
فجر دویم طالع شود چهار رکعت باقی مخفف بگذارد و اگر قبل از آنکه از این کمتر از چهار رکعت طالع
شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید حاشیه در بعض احادیث وارد است که کسی که
کسی که نماز شب از او فوت شود پس قبل از طلوع صبح بیدار شود پس نماز وتر و دو رکعت نافله صبح را
بجا آورد ثواب نماز شب برای او می نویسند و ظاهر اینست که مراد از وتر سه رکعت شفع و وتر باشد
چه در حدیث اطلاق وتر بر آن میشود متن و جایز است که نماز شب را در اول شب بگذارد هر گاه
ترسد که در نصف باقی شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب است
و افضل آنست که شفع و وتر را در ما بین فجر اول و فجر دویم بجا می آورند و وقت نافله صبح بعد
از فارغ شدنست از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه و آداب نوافل
یومیه بسیار است و ما آنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب
آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت زوال ظهر داخل
شود باید که این دعا را که امام محمد باقر ع تعلیم محمد مسلم داده و فرموده که محافظت کن بر آن چنانچه
محافظت میکنی بر چشمهای خود آن اینست سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والحمد لله الذی
لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و بعد از آن وضو
سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اول تکبیرات سبعه افتتاحیه را با ادعیه آن
بطریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند
و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند پس سلام دهد و بعد از سلام
سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه ع بجا آورد پس این دعا بخواند اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی
وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضاک و بارک لی فیما قسمت لی و بلغنی برحمتک کل
الذی ارجو منک واجعل لی ودا و سرورا للمؤمنین و عهدا عندک پس دو رکعت دیگر نافله ظهر را
بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر بگذارد
بهمین طریق و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب نماز بجا آورد و بعد

آن را از ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را به این طریق بجای آورد و بعد از تمام
شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع در نافلهٔ عصر کند حاشیه و مشهور میان علما اینست
که هشت رکعت نافلهٔ ظهر است که پیش از ظهر میباید گذارد و هشت رکعت نافلهٔ عصر پیش از عصر
چنانچه در کتاب گذشت و ابن جنید میگوید قبل از ظهر هشت باید کرد و هشت رکعت بعد از
ظهر و شش رکعت از آنجمله نافلهٔ ظهر است و دو رکعت نافلهٔ عصر و گویا مستند او حدیثی است که
بعضی از امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که نماز نافلهٔ ظهر هشت رکعتست وقتی که زوال
شمس میشود میباید گذارد شش رکعت بعد از ظهر و دو رکعت قبل از عصر و این صریح نیست در آنکه
شش رکعت بعد از ظهر نافلهٔ ظهر است و در روایت دیگر واقع است که چهار رکعت بعد از ظهر
بگذارد و چهار رکعت پیش از عصر و بالجمله در روایات تصریح به آن نیست که این شانزده رکعت
نافلهٔ ظهر چیست و نافلهٔ عصر چه همین قدر فهم میشود که هشت رکعت از ظهر باید کرد و هشت
رکعت دیگر را بعد از او و قبل از عصر پس اولی آنست که در نیت آنها امتثال امر شارع نماید و تعیین
نافلهٔ ظهر و عصر نکند و بعضی گفته اند که فایدهٔ این خلاف درین ظاهر میشود که اگر آن شش رکعت
نافلهٔ ظهر باشد قبل از آنکه سایه بقدمین برسد یا برابر شاخص شود ادا باید کرد و اگر نافلهٔ عصر باشد
بعد از آن نمیتوان کرد و کسی که نذر کند که نافلهٔ عصر را بجای آورده باشد آن شش رکعت را
به نیت وجوب بجا آورد یا به نیت سنت و اگر بجا نیاورد آثم است یا نه و سید در مدارک بعد از
آنکه نقل این دو فایده از بعضی کرده است گفته است که در هر دو نظر است اما در اول بواسطهٔ آنکه
آنچه از حدیث فهم میشود اینست که هشت رکعت را قبل از ظهر قبل از آنکه سایه بدو قدم یا برابر
شاخص برسد باید کرد و هشت رکعت بعد از ظهر را قبل از آنکه سایه بچهار قدم باید و مثل شاخص
برسد نگفته اند که آنچه نافلهٔ ظهر است در آن وقت باید کرد و آنچه نافلهٔ عصر است در این وقت تا
مناط فایده تواند شد و در ثانی بواسطهٔ آنکه در وقت نذر اگر دانسته بود که نافلهٔ عصر هشت رکعت و
یا ده البته قصد یکی از آن کرده خواهد بود و اگر ندانسته بود و مقرر شارع را قصد کرده بی آنکه
بداند که چند رکعت است صحت ندارد و در معرض توقف است چرا که مقرر شارع به ثبوت رسیده
است و تعیین نیافته و نذر بچیز غیر معین منعقد نیست منه و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره که
خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود باید دعا بخواند اللهم انه لا اله الا انت الحی القیوم العلی
العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدئ البدیع لک الحمد و لک العز و لک الکرم و

ولک الجود

ولک الجود و لک الامر وحدک لا شریک لک یا واحد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا
احد و لم یتخذ صاحبة و لا ولدا صل علی محمد و آل محمد پس حاجت خود خواهد و بعد از آن دو رکعت
دیگر نافلهٔ عصر بگذارد بطریق دو رکعت اول پس باید دعا بخواند اللهم رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و رب جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و رب السبع المثانی و القرآن العظیم و رب محمد خاتم النبیین صل علی محمد و آله و اسئلک
باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات و الارض و به تحیی الموتی و ترزق الاحیاء و تفرق بین المجتمع و تجمع
بین المتفرق و به احصیت عدد الآجال و وزن الجبال و کیل البحار اسئلک یا من هو کذلک ان تصلی
علی محمد و آل محمد پس حاجت خود بخواهد و دو رکعت دیگر را بگذارد به این طریق و بعد از آن باید دعا را
بخواند اللهم انی ادعوک بما دعاک به عبدک یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبت له و نجیته من
الغم و کذلک ننجی المؤمنین فانه دعاک و هو عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو عبدک
و انا اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تستجیب لی کما استجبت له و ادعوک بما دعاک
به عبدک ایوب اذ مسه الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبت له فکشفت ما به من ضر و آتیته اهله
و مثلهم معهم رحمة فانه دعاک و هو عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو عبدک و انا
اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفرج عنی کما فرجت و ان تستجیب لی کما استجبت
له و ادعوک بما دعاک به یوسف اذ فرقت بینه و بین اهله و هو فی السجن فانه دعاک و هو عبدک
و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک فهو عبدک و انا اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تفرج عنی کما فرجت عنه و ان تستجیب لی کما استجبت له فصل علی محمد و آل محمد پس حاجت خود را
بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر بگذارد پس باید دعا بخواند یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح
یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط
الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی و یا منتهی کل شکوی و یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا رباه یا رباه
یا رباه یا سیداه یا سیداه یا سیداه یا غایة رغبتاه یا ذا الجلال و الاکرام و اسئلک بحق محمد و علی
و فاطمة و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد صاحب الزمان
سلام الله علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تکشف کربی و تغفر ذنبی و تنفس همی و تفرج عنی
و تصلح شأنی فی دینی و دنیای و ان تدخلنی الجنة و لا تشوه خلقی بالنار و لا تفعل بی ما انا اهله

برحمتک یا ارحم الراحمین پس اذان و اقامت بگوید از برای نماز عصر حاشیه و میان اذان و اقامت
و در سجدهٔ بعد از اقامت دعائی که بعد در نماز ظهر گذشت بخواند و نماز عصر را به آدابی که در
کتاب مذکور شد بجای آورد و در رکعتاول اذا جاء نصر الله یا الهیکم التکاثر و امثال آن بخواند
بواسطهٔ حدیثی که در تهذیب شیخ بطریق صحیح روایت کرده است متن و بعد از گذاردن نماز عصر
تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم یا ذو الجلال
والاکرام اسئلک ان تتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه ضرا
ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا اللهم انی اعوذ بک من نفس لا تشبع و من قلب لا یخشع و من
علم لا ینفع و من صلوة لا ترفع و من دعاء لا یسمع اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر والفرج بعد
الکرب والرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنک وحدک لا شریک لک لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک و سنت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سورهٔ انا انزلناه فی لیلة
القدر ده نوبت بخواند حاشیه چه روایت شده است از امام جعفر صادق ع که هر کس بعد از نماز
عصر هفتاد مرتبه استغفار کند خدا تعالی هفتصد گناه او را می آمرزد و از امام محمد تقی ع روایت
شده است که کسی که بعد از نماز عصر ده مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند برو میکذرند روز قیامت
عمل مذکور و مثل اعمال سنی جمیع خلایق یعنی اعمالی که غیر از عمل مذکور باشد متن و بعد از آن سجدهٔ شکر
بجا آورد بطریقی که قبل این مذکور شد و باید که در آخر دعائی که بعد از نماز عصر میخواند باید عاباشد
اللهم انی وجهت وجهی الیک واقبلت بدعائی علیک راجیا اجابتک طامعا فی مغفرتک وطالبا ما
احییت به علی نفسک منتجزا وعدک اذ تقول ادعونی استجب لکم فصل علی محمد وآل محمد واقبل الی
بوجهک وارحمنی واستجب دعائی یا اله العالمین فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بتأخیر
متوجه نماز مغرب شود بجهت آنکه وقت آن مضیق است چنانچه قبل این مذکور شد حاشیه
و روایت بسیار از ائمهٔ اطهار در این باب وارد است از آنجمله در کلینی بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که جبرئیل ع از برای پیغمبر ص از جهة هر نماز دو وقت آورد بغیر از نماز مغرب که وقت
آن یکیست و آن وقت وجوب آنست که اول وقت مغرب باشد و روایت کرده است ابن بابویه در کتاب
امالی از ابی سلمه که گفت شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت کسی که تاخیر نماز مغرب کند تا
ستاره ها نمودار شوند من از وی بری ام و شیخ در تهذیب روایت کرده است بطریق صحیح از
امام جعفر صادق ع که با آنحضرت گفتند که جمعی از اصحاب ابی الخطاب قیام میکنند بنماز مغرب

وقتی که

وقتی که ستاره ها نمایان میشوند حضرت فرمودند بری الی الله عمن فعل ذلک متعمدا و نیز در
تهذیب روایت شده است بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند که جبرئیل ع
به پیغمبر ص از جانب خدا تعالی امر بنماز پنجگانه نمود پس از برای هر نماز دو وقت مقرر داشت سوای
نماز مغرب که از برای او یک وقت قرار داد و همچنین روایات متعددهٔ معتبره وارد است که دلالت
دارد بر آنکه همین که سرخی شفق مغرب برطرف شد وقت مغرب منقضی میشود نسبت بکسی که اختیار
داشته باشد و مانع شرعی از ادای نماز نداشته باشد و بعد از آن وقت مغرب کسی است که مضطر
باشد و مانع شرعی از ادای نماز داشته باشد نهایتش ظاهر اینست که آن وقت فضیلت باشد
و وقت ادا میکشد تا وقت خاصهٔ عشا داخل میشود و بر آنچه که امام ع اظهار فرمودند نسبت
بکسی باشد که تاخیر تا آن وقت واجب داند چنانچه مصنف رحمه الله در کتاب مفتاح الفلاح
تصریح به آن کرده است متن و بعد از آن که نماز مغرب را بگذارد و تعقیب را بطریقی که مذکور شد
بجا آورد سه نوبت بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره پس نافلهٔ مغرب را
بگذارد و ائمهٔ معصومین ع مبالغه و تاکید در گذاردن نافلهٔ مغرب بسیار است چنانکه از حضرت
امام جعفر صادق ع روایت شده است که آنحضرت فرمودند بحارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت
نافله را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگر چه گریخته باشی از اعدا و ایشان در عقب تو بشتابند
و مکروه هست حرف زدن میان چهار رکعت نافلهٔ مغرب حاشیه یعنی میان دو رکعت اول و دو رکعت
دویم چه حدیث از امام جعفر صادق ع روایت شده است که کسی که نماز مغرب را ادا کند و تکلم نکند
تا دو رکعت اول نافله را بگذارد مرتبهٔ او را در علیین مینویسند و اگر تکلم نکند تا دو رکعت دیگر را
نیز بگذارد ثواب حج مبرور وی در نامهٔ اعمال او مینویسند و شیخ مفید در مقنعه نقل کرده است
که اولی آنست که بعد از فراغ شروع در نافله کند قبل از تعقیب و شیخ شهید در ذکری میگوید که فضل
مبادرت بنافلهٔ مغرب قبل از هر چیز بواسطهٔ آنکه روایت شده است که وقتی که خبر ولادت
امام حسن ع به پیغمبر رسید دو رکعت نماز بجهة شکر آن گذاردند بعد از مغرب و چون خبر ولادت
امام حسین ع رسید دو رکعت دیگر بعد از آن گذارد و بعد از آن مشغول بخواندن تعقیب شدند
و از این دو روایت فهم میشود که بر تسبیح زهرا نیز مقدم داشتند نهایتش این روایت ضعیف است
و معارض است بحدیث صحیح دیگر که متضمن امر بتسبیح فاطمه زهرا است قبل از آنکه پاها را حرکت دهد
از نماز فریضه یعنی بهمان نشستن که سلام داده است قبل از آنکه تغییر وضع پاها را بدهد تسبیح بگوید

من وهرگاه فوت شود وقت نافلهٔ مغرب قضا کند آنرا همچو ساير نوافل وچون شروع در نافلهٔ
مغرب کند هفت تکبير افتتاحيه را با ادعيهٔ ثلثه بجا آورد ودر دو رکعت اول بعد از الحمد سورهٔ
قل هو الله احد سه نوبت بخواند ودر رکعت دويم سورهٔ انا انزلناه بگذارد واگر خواهد در دو رکعت اول
سورهٔ قل يا ايها الکافرون بخواند ودر رکعت دويم سورهٔ قل هو الله احد واگر هر دو رکعت با الحمد تنها
اکتفا نمايد جايز است همچنانکه در ساير نوافل وبايد که قرائت را در نافلهٔ مغرب ودر جميع نوافل
شب بلند بخواند وبعد از فارغ شدن از دو رکعت اول بايد دعا را بخواند اللهم انك ترى ولا ترى
وانت بالمنظر الاعلى وان اليك الرجعى والمنتهى وان لك الممات والمحيا وان لك الآخرة والاولى
اللهم انا نعوذ بك ان نذل ونخزى وان نأتي ما عنه تنهى اللهم انى اسئلك ان تصلى على محمد وآل
محمد واسئلك الجنة برحمتك واستعيذ بك من النار بقدرتك واسئلك من الحور العين بعزتك
وان تجعل اوسع رزقى عند كبر سنى واحسن عملى عند اقتراب اجلى واطل فى طاعتك ما يقرب منك
ويحظى عندك ويزلف لديك عمرى واحسن فى جميع احوالى واموري معرفتى ولا تكلنى الى احد
من خلقك وتطول على بقضاء جميع حوائجى للدنيا والآخرة وابدأ بوالدى وولدى وجميع اخوانى
المؤمنين فى جميع ما سئلتك لنفسى برحمتك يا ارحم الراحمين پس شروع کند در دو رکعت ديگر از
نافلهٔ مغرب ودر رکعت اول از اين دو رکعت اين چند آيه از سورهٔ حديد بخواند بسم الله الرحمن الرحيم
سبح لله ما فى السموات والارض وهو العزيز الحكيم له ملك السموات والارض يحيى ويميت وهو
على كل شئ قدير هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم هو الذى له ما فى السموات
والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء و
ما يعرج فيها وهو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير له ملك السموات والارض والى الله ترجع
الامور يولج الليل فى النهار ويولج النهار فى الليل وهو عليم بذات الصدور ودر رکعت دويم آخر
سورهٔ حشر را بخواند لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك الامثال
نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذى لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم
هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان
الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له ما فى السموات والارض وهو
العزيز الحكيم ودر سجدهٔ آخر اين دو رکعت هفت نوبت بگويد اللهم انى اسئلك بوجهك الكريم
واسمك العظيم وملكك القديم ان تصلى على محمد وآل محمد وان تغفر لى الذنب العظيم انه لا يغفر الذنب

العظيم الا العظيم حاشيه وعلامه در منتهى آورده است که سجدهٔ شکر نماز مغرب ميبايد بعد
از فراغ از چهار رکعت نافلهٔ آن بعمل آيد چنانچه در کتاب مذکور است بواسطهٔ آنکه شيخ از حفص
الجوهری روايت کرده است که امام رضا ع با ما نماز المغرب گذاردند وبعد از رکعت هفتم سجدهٔ
شکر کردند پس گفتم به آنحضرت ع که پدران شما بعد از رکعت سيم که بعد از فريضه باشد سجده ميکردند
امام ع فرمودند ما کان احد من آبائى يسجد الا بعد السبعة يعنى هيچيک از پدران من سجدهٔ شکر نکردند
الا بعد از رکعت هفتم که بعد از فراغ از نافله باشد نهايتش اين حديث ضعيف است وجهم ابن جهم
روايت کرده است که ديدم امام موسى ع را که بعد از رکعت سيم که آخر فريضه است سجده کردند
گفتم جان من فداى تو باد ديدم که بعد از سه رکعت فريضه سجده کرديد حضرت فرمودند ديدى
گفتم بلى ديدم فرمودند که لا تدعها فان الدعاء فيهما مستجاب يعنى وامگذار آنرا که دعا در آن مستجاب
وظاهر اينست که سجدهٔ مذکوره سجده شکر بود متن پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد وبگويد آنچه قبل از
اين در سجدهٔ شکر مذکور شد حاشيه ابن بابويه بطريق صحيح در کتاب من لا يحضره الفقيه از امام جعفر
صادق ع روايت کرده است که کسى که در سجدهٔ آخر نافلهٔ مغرب در شب جمعه واگر در همه شب
بگويد افضل خواهد بود هفت مرتبه اين دعا را بخواند از نماز منصرف شود وحال آنکه جميع گناهان او
آمرزيده باشد متن واگر در هريک شکرا شکرا بگويد کافيست بعد از آن دو رکعت نماز غفيله بگذارد
وکيفيت آن عنقريب مذکور خواهد شد وچون سرخى از جانب مغرب برطرف شود از براى نماز خفتن
اذان واقامت بگويد وادعيهٔ پيش از اقامت وبعد از اقامت به جا آورد وچون از نماز خفتن فارغ
شود وتعقيب بجا آورد واين دعا بخواند اللهم بحق محمد وآل محمد صل على محمد وآل محمد ولا تؤمنا مكرك
ولا تنسنا ذكرك ولا تكشف عنا سترك ولا تحرمنا فضلك ولا تحل علينا غضبك ولا تباعدنا
من جوارك ولا تنقصنا من رحمتك ولا تنزع عنا بركاتك ولا تمنعنا عافيتك واصلح لنا ما اعطيتنا
وزدنا من فضلك المبارك الطيب الحسن الجميل ولا تغير ما بنا من نعمتك ولا تؤيسنا من روحك
ولا تهنا بعد كرامتك ولا تضلنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب
پس هريک از فاتحه وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس را ده نوبت بخواند
وده نوبت بگويد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وده نوبت بگويد اللهم صل على
محمد وآل محمد وبعد از آن اين دعا بخواند اللهم افتح لى ابواب رحمتك واسبغ على من حلال رزقك
ومتعنى بالعافية ما ابقيتنى فى سمعى وبصرى وجميع حوائجى اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت

سنغفرك واتوب اليك يا ارحم الراحمين پس دو سجده شکر بجا آورد و بعد از آن دو رکعت وتیره
را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است و هفت تکبیر افتتاحیه با ادعیه ثلثه بجا آورد و در
رکعت اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره
توحید بخواند و بعد از فارغ شدن حاجت خود بخواهد فصل متن و دعای طویلی که در مصباح
مذکور است بخواند حاشیه در بیان آداب نماز شب حاشیه باید دانست که افضل نوافل
نماز شب را دانسته اند بواسطه آنکه در فضل او روایات بسیار وارد است از آنجمله بطریق
صحیح روایت شده است که حضرت پیغمبر ص در وصیتی که بعلی ابن ابی طالب ع کرده اند فرموده
علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل متن چون بنده مؤمن شب از
خواب بیدار شود اول چیزی که باید کرد آنست که سجده شکر کند پس بگوید در سجود بعد از
سر برداشتن از سجود الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور الحمد لله الذی رد علی
روحی لاحمده واعبده پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند باید دعا بخواند اللهم انی اتوجه
الیک بنبیک نبی الرحمة وآله واقدمهم بین یدی حوائجی واجعلنی بهم وجیها فی الدنیا والآخرة
ومن المقربین اللهم ارحمنی بهم ولا تعذبنی واهدنی بهم ولا تضلنی بهم وارزقنی بهم ولا تحرمنی
بهم واقض لی حوائج الدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر وبکل شیء علیم پس افتتاح کند رکعت اول
از نماز شب بتکبیرات سبعه با ادعیه ثلثه وافضل آنست که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره
قل هو الله سی نوبت بخواند و در رکعت دویم سوره قل یا ایها الکافرون و در شش رکعت دیگر از نماز
سوره های دراز مانند سوره انعام و کهف وانبیا و یس واگر وقت از سوره های دراز خواندن
تنگ شود کافیست خواندن الحمد وقل هو الله احد در هر رکعت و جایز است که اختصار بحمد تنها
کند همچو سایر نوافل حاشیه و سنت است که در تمام نماز شب قرآئت را بلند بخواند و کسی که شفا از
مرضی یا طلب داشته باشد میباید در سجده ثانی و در رکعت اول این دعا را بخواند یا علی یا عظیم
یا رحمن یا رحیم یا سمیع الدعوات یا معطی الخیرات صل علی محمد وآل محمد واعطنی من خیر الدنیا والآخرة
ما انت اهله واصرف عنی من شر الدنیا والآخرة ما انت اهله واذهب عنی هذا الوجع و نام خصوص
آن مرض را ببرد فانه قد غاظنی واحزننی و در طلب عافیت از مرض مذکور الحاح نماید و عجز و مسکنت
خود را ظاهر سازد که البته شفای عاجل از آن مرض خواهد یافت ان شاء الله تعالی و اگر دشمنی داشته
باشد که از شر او ایمن نباشد در سجده مذکور این دعا بخواند اللهم ان فلان بن فلان و نام او و پدر

او را مذکور سازد قد شهرنی ونوه بی وعرضنی للمکاره اللهم فاصرفه عنی بسقم عاجل یشغله عنی
اللهم وقرب اجله واقطع اثره وعجل ذلک یا رب الساعة الساعة و بعد از فراغ از دو رکعت مذکور
دعائی که در مصباح مذکور است بخواند متن و بدانکه علمای ما اتفاق کرده اند بر اینکه قنوت
همچنانکه سنت است در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت دوم از نوافل مکرر رکعت دوم
شفع که در او قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت سیم است که آنرا وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور
میشود و کافیست در قنوت اینکه بگوید اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة
انک علی کل شیء قدیر و سنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد و همچنین سنت است
تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای مختصر که سزاوار است که
در نماز واجب و سنت خوانده شود این دعاست الهی کیف ادعوک وقد عصیتک وکیف لا ادعوک
وقد عرفت حبک فی قلبی وان کان عاصیا مددت الیک یدا بالذنوب مملوة وعینا بالرجاء ممدودة
مولای انت عظیم العظماء وانا اسیر الاسراء وانا الاسیر بذنبی المرتهن بجرمی الهی لئن طالبتنی بذنبی
لاطالبنک بکرمک وان طالبتنی بجریرتی لاطالبنک بعفوک ولئن امرت بی الی النار لاخبرن اهلها انی
کنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان الطاعة تسرک والمعصیة لا تضرک فهب لی ما
یسرک واغفر لی ما لا یضرک یا ارحم الراحمین و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت
نماز شب این دعا بخواند اللهم انی اسئلک ولم یسئل مثلک انت موضع مسئلة السائلین ومنتهی
رغبة الراغبین ادعوک ولم یدع مثلک وارغب الیک ولم یرغب الی مثلک انت مجیب دعوة المضطرین
وارحم الراحمین واسئلک بافضل المسائل وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم وباسمائک الحسنی
وامثالک العلیا ونعمتک التی لا تحصی وباکرم اسمائک واحبها الیک واقربها منک وسیلة و
اشرفها عندک منزلة واجزلها لدیک ثوابا واسرعها فی الامور اجابة وباسمک المکنون الاکبر
الاعز الاجل الاکرم الذی تحبه وتهویه وترضی به عمن دعاک وبکل اسم هو لک فی التوریة والانجیل
والزبور والفرقان العظیم وبکل اسم دعاک به حملة عرشک وملئکتک وانبیائک ورسلک واهل
طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعجل فرج ولیک وابن ولیک وان تعجل خزی اعدائه
حاشیه و بعد از آن دعائی که در مصباح مذکور است بخواند متن و بعد از آن حاجت خود را
بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا ع بجا آورد حاشیه و هر دعائی که خواهد بخواند متن و بعد از آن سجده
شکر کند و در هر یکی از آن دو سجده این دعا بخواند که منسوب بحضرت امام زین العابدین ع الهی

وعزتك وجلالك وعظمتك لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتك دوام خلود
ربوبيتك بكل شعرة فی كل طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت مقصراً فی
بلوغ اداء شكر اخفی نعمتك علی ولو انی كربت معادن حديد الدنيا بانيابی وحرثت اراضيها باشفار
عينی وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والارضين دماً وصديداً لكان ذلك قليلاً فی كثير
ما يجب من حقك علی ولو انك الهی عذبتنی بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار
خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا يكون فی النار معذب غيری ولا يكون لجهنم حطب
سوای لكان ذلك بعدلك علی قليلاً فی كثير ما استوجبه من عقوبتك حاشيه یا دعائی که در
مصباح مذکور است بخواند و آن اینست اللهم انت الحی القيوم العلی العظيم الخالق الرازق المحيی المميت
البدئ البديع لك الكرم ولك الجود ولك الامر وحدك لا شريك لك يا خالق يا رازق يا محيی يا
مميت يا بدئ يا بديع اسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان ترحم ذلی بين يديك وتضرعی اليك
ووحشتی من الناس وانسی بك واليك متن پس ده نوبت بگوید یا الله یا الله پس این دعا بخواند صل
علی محمد وآله وارحمنی وثبتنی علی دينك ودين نبيك ولا تزغ قلبی اذ هديتنی وهب لی من لدنك رحمة
انك انت الوهاب حاشيه و بعد از آن هر دعائی که خواهد بخواند و بعد از آن برخیزد و دو رکعت دیگر
بجای آورد و بعد از حمد هر سوره که خواهد بخواند و بهتر اینست که در رکعت اول سوره عم بخواند و
در رکعت دویم یا ایها المزمل چون سلام دهد تسبیح زهرا بگوید و بعد از آن دعائی که بعد از هر دو
رکعت گذشت که باید خواند بخواند و بعد از آن دعائی که در مصباح مذکور است بخواند و بعد از
آن برخیزد و دو رکعت دیگر بگذارد و هر سوره که خواهد بخواند و بهتر اینست که در رکعت اول سوره
یس بخواند و در رکعت دویم سوره دخان و بعد از سلام تسبیح زهرا بگوید و دعائی که در مصباح
مذکور است بخواند و بعد از آن سجده شکر بجا آورد و در سجده صد بار بگوید ما شاء الله بعد از آن
بگوید یا ربنا انت الله ما شئت من امر یکون فصل علی محمد وآل محمد واجعل لی فیما تشاء ان تعجل
فرج آل محمد وتعجل فرجی وفرج اخوانی مقروناً بفرجهم و حاجتی که داشته باشد از خدا بخواهد و هر
دعائی که خواهد بکند بعد از آن برخیزد و دو رکعت دیگر بگذارد و هر سوره که خواهد بعد از حمد
بخواند و بهتر آنست که سوره اذا وقعت یا سوره یا ایها المدثر بخواند و چون سلام دهد تسبیح زهرا بگوید
بعد از آن دعائی که گذشت که بعد از هر دو رکعت باید خواند بخواند بعد از آن دعائی که مخصوص این
دو رکعتست و در مصباح مذکور است بخواند بعد از آن سجده شکر کند و در آن دوازده نوبت اللهم

صل علی محمد وآل محمد وصل علی علی وفاطمه والحسن والحسين وعلی ومحمد وجعفر وموسی
وعلی ومحمد وعلی والحسن والحجة عليهم السلام اللهم لك الحمد علی ما مننت له علی من معرفتهم
وعرفته من حقهم فبحق محمد وآل محمد صل علی محمد وآل محمد واقض بهم حوائجی و حوائج خود را مذکور
سازد و بعد از آن هفت نوبت بگوید الحمد لله شکراً بعد از آن برخیزد و دو رکعت دیگر بگذارد و چون
سلام دهد تسبیح فاطمه زهرا بگوید و دعائی که بعد از هر دو رکعت گذشت که باید خواند بخواند
و سنت است که در این دو رکعت در رکعت اول بعد از حمد سوره تبارك بخواند و در رکعت دویم
سوره هل اتی بخواند و در سجده آخر این دو رکعت این دعا را بخواند یا خير مدعو یا خير مسئول یا اوسع
من اعطی یا خير مرتجی ارزقنی واوسع علی من رزقك وسبب لی رزقاً واسعاً من فضلك انك علی كل
شیء قدير بعد از آن دعائی که مخصوص این نماز است و در مصباح مذکور است بخواند و بعد از آن
دعائی که از امام رضا مرویست که بعد از هشت رکعت باید خواند بخواند بعد از آن سجده شکر کند
و در آن این دعا بخواند یا عماد من لا عماد له یا ذخر من لا ذخر له یا سند من لا سند له یا ملاذ من لا ملاذ
له یا کهف من لا کهف له یا غياث من لا غياث له یا جار من لا جار له یا حرز من لا حرز له یا حرز الضعفاء
یا کنز الفقراء یا عون اهل البلاء یا اکرم من عفا یا منقذ الغرقی یا منجی الهلکی یا کاشف البلوی یا مجمل
یا منعم یا مفضل انت الذی سجد لك سواد الليل ونور النهار وشعاع الشمس وضوء القمر ودوی
الماء وحفيف الشجر یا الله یا الله یا الله لا شريك لك ولا وزير ولا عضد ولا نصير اسئلك ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تعطينی من كل خير سئلك منه سائل وان تجيرنی من كل سوء استجار بك منه
مستجير انك علی كل شیء قدير وذلك عليك سهل يسير متن و بعد از فارغ شدن از هشت رکعت
نماز شب و آداب وادعیه آن شروع کند به دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات آن ما بين فجر
اول و فجر دویم است و در هر رکعتی از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت
اول قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دویم قل اعوذ برب الناس بخواند چه در بعض روایات برین وجه مذکور است
و بعد از سلام دادن این دعا بخواند الهی تعرض لك فی هذا الليل المتعرضون وقصدك فيه القاصدون
وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك فی هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها
علی من تشاء وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها انا ذا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك
ومعروفك فان كنت يا مولای تفضلت علی احد من خلقك وعدت عليه بعائدة من عطفك فصل
علی محمد وآله الطيبين الطاهرين الخيرين الفاضلين وجد علی بطولك ومعروفك يا رب العالمين

وصلی الله علی محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد پس اشتغال
نماید بگذاردن مفرده وتر حاشیه وافضل آنست که تا مفرده وتر را بعد از شفع نگذارد از مکان
خود نقل نکند واگر ضروری پیش آید برود وقضای حاجت بکند وبرگشته بمفرده وتر قیام نماید
روایت شده است از پیغمبر ص که ایشان سه رکعت را بنه سوره ادا میکرده اند ودر رکعت اول بعد از حمد
الهیکم التکاثر وانا انزلناه واذا زلزلت ودر رکعت دوم والعصر واذا جاء نصر الله وانا اعطیناک
الکوثر ودر مفرده وتر قل یا ایها الکافرون وتبت یدا ابی لهب وقل هو الله احد متن وافتتاح کند بتکبیر
سبعه وادعیه ثلثه وبخواند بعد از حمد سوره توحید را سه نوبت ومعوذتین حاشیه بواسطه
آنکه بطریق صحیح روایت شده است که از امام جعفر صادق ع سؤال کردند از آنچه در نماز وتر بعد از
حمد باید خواند حضرت فرمود نه باید من یعنی امام محمد باقر ع هرگاه نماز وتر میگذاردند قل هو الله احد
میخواند وچون از آن فارغ میشد میگفت کذلک الله ربی کذلک الله ربی وهمچنین بطریق صحیح روایت
شده است از امام موسی کاظم ع که از او سؤال کردند از قرائت در نماز وتر وبه او گفتند که بعضی در هر
رکعت اول معوذتین را ودر رکعت سیم که مفرده وتر باشد قل هو الله احد را حضرت فرمودند بروایت
معوذتین وقل هو الله عمل کن متن پس بردارد دستها را برابر رو وقنوت کند در حالتی که بگرید یا بگریه
دارد خود را باین دعا لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات
والارض وانت الله زین السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض وانت الله عماد السموات
والارض وانت الله قوام السموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین وانت الله غیاث المستغیثین
وانت الله المفرج عن المکروبین وانت الله المروح عن المغمومین وانت الله مجیب دعوة المضطرین
وانت الله اله العالمین وانت الله الرحمن الرحیم وانت الله کاشف السوء وانت الله بک تنزل کل حاجة
یا الله لیس یرد غضبک الا حلمک ولا ینجی من عقابک الا رحمتک ولا ینجی منک الا التضرع الیک فهب
لی من لدنک یا الهی رحمة تغنینی بها عن رحمة من سواک بالقدرة التی بها تحیی جمیع ما فی البلاد وبها
تنشر میت العباد ولا تهلکنی غما حتی تغفر لی وترحمنی وتعرفنی الاستجابة فی دعائی واذقنی طعم العافیة
الی منتهی اجلی واقلنی عثرتی ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من رقبتی اللهم ان رفعتنی فمن ذا
الذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی وان اهلکتنی فمن ذا الذی یحول بینک وبینی او یتعرض

لک فی

لک فی شیء من امری وقد علمت ان لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة فانما یعجل من یخاف الفوت
وانما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت عن ذلک یا الهی فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتک
نصبا ومهلنی ونفسنی واقلنی عثرتی ولا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلة حیلتی استجیر
بک اللیلة فاعذنی فاجرنی بک من النار فاجرنی واسئلک الجنة ولا تحرمنی پس بخواند در قنوت هر
دعا که خواهد حاشیه خواه بواسطه مطالب آخرت باشد وخواه بواسطه مطالب دنیا چه بطریق
صحیح روایت شده است که سؤال کردند از امام جعفر صادق ع در آنچه در قنوت وتر باید گفت
فرمودند آنچه خدا تقدیر کرده باشد که بزبان تو جاری شود وبطریق حسن هم از آنحضرت روایت شده است
که سؤال کردند از قنوت وتر که دعای مقرری هست که در آن باید خواند فرمودند لا اثن علی الله
عز وجل وصل علی النبی وآله واستغفر لذنبک العظیم بعد از آن فرمودند وکل ذنب عظیم متن
وهفتاد نوبت استغفار کند باین طریق که استغفر الله واتوب الیه حاشیه واستغفار هفتاد
مرتبه از سنن مؤکده است وبطریق صحیح روایت شده است که از امام جعفر صادق ع شنیدند
که میفرموده اند در تفسیر قول خدا تعالی در قرآن مجید که وبالاسحار هم یستغفرون که مراد استغفار
هفتاد مرتبه است در آخر شب در نماز وتر ونیز بطریق صحیح روایت شده است از آنحضرت که هر کس
که نماز وتر بکند ودر آن هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله واتوب الیه وتا یکسال بر این مواظبت
نماید مینویسد خدا تعالی او را در خود از جمله مستغفرین بالاسحار وواجب میگرداند برخود
مغفرت او را متن وبعد از آن دعا کند از برای چهل شخص مؤمن یا بیشتر از برادران مؤمن حاشیه
چه بطریق صحیح روایت شده است از پیغمبر ص که دعای مرد بواسطه برادر مؤمن باعث ادای دین
وتوسعه رزق میشود ودفع مکروه میکند وبطریق حسن از او حضرت روایت شده است که
کسی که دعای چهل مؤمن را بر دعای خود مقدم دارد ودعای او البته مستجاب میشود متن به این طریق
که اللهم اغفر لفلان بن فلان واگر صد نوبت استغفار کند افضل است وثواب آن بیشتر پس هفت نوبت
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی نفسی واتوب الیه
پس بگوید رب اسات وظلمت نفسی وبئس ما صنعت وهذه یدی یا رب جزاء بما کسبت وهذه
رقبتی خاضعة لما اتیت وها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی
لا اعود پس سیصد نوبت بگوید العفو العفو حاشیه چه از امام زین العابدین ع روایت شده است
که در نماز وتر خود سیصد نوبت این کلمه را میگفته اند پس بگوید رب اغفر لی وارحمنی وتب علی

واسم ایشان را ذکر کند

انك انت التواب الرحيم وبدانكه قنوت در نماز وتر در ركعت سيم است پس در ركعت دويم شفع
قنوت نيست واگر وقت تنگ باشد از تطويل قنوت اختصار كند بر آنچه وقت وسعت آن
داشته باشد وبعد از سلام تسبيح فاطمهٔ زهرا بجا آورد حاشيه بعد از آن سه نوبت بگويد
سبحان ربي الملك القدوس العزيز الحكيم يا حي يا قيوم يا بر يا رحيم يا غني يا كريم ارزقني من التجارة
اعظمها فضلا واوسعها رزقا وخيرها لي عاقبة فانه لا خير فيما لا عاقبة له بعد از آن سه نوبت
بگويد الحمد لرب الصباح الحمد لناشر الارواح بعد از آن دعای حزين را كه در مصباح مذكور است
بخواند وبعد از آن تسبيح ماه رمضان كه ابو بصير از حضرت صادق ع روايت كرده است كه
در مصباح كبير است كه در سحر شبهای ماه رمضان بايد خواند بخواند يا آنچه تواند از ادعيه
كه در مصباح كبير مذكور است والله الموفق منه وبعد از آن سجدهٔ شكر كند وبايد دعا را بخواند
اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم ذلي بين يديك وتضرعي اليك ووحشتي من الناس وانسي بك
يا كريم يا كائنا قبل كل شيء يا مكون كل شيء يا كائنا بعد كل شيء لا تفضحني فانك بي عالم ولا
تعذبني فانك علي قادر اللهم اني اعوذ بك من كرب الموت ومن سوء المرجع في القبور ومن الندامة
يوم القيمة اسئلك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلبا كريما غير مخز ولا فاضح اللهم مغفرتك
اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي فصل على محمد وآل محمد واغفر لي يا حيا لا يموت
حاشيه روايت شده است از امام رضا ع كه چون رفع راس از آخر ركعت وتر ميكردند سر از ركوع
آن ركعت بر داشته راست مي ايستادند وميگفتند هذا مقام من حسناته نعمة منك وشكره
ضعيف وذنبه عظيم وليس لذلك الا رفقك ورحمتك فانك قلت في كتابك المنزل على نبيك
المرسل كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون فطال هجوعي وقل قيامي وهذا السحر
وانا استغفرك لذنوبي استغفار من لا يجد لنفسه ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا وبعد
از آن بسجده ميرفتند وزراره بطريق صحيح از امام محمد باقر ع روايت كرده است كه آنحضرت فرمودند
كه چون از نماز وتر فارغ شوی بگوی سبحان الملك القدوس العزيز الحكيم سه مرتبه بعد از آن بگوی
يا حي يا قيوم يا بر يا رحيم يا غني يا كريم ارزقني من التجارة اعظمها فضلا واوسعها رزقا وخيرها لي عاقبة
فانه لا خير فيما لا عاقبة له منه وبعد از فارغ شدن از مفردهٔ وتر وآنچه متعلق است به آن از ادعيه
وآداب دو ركعت نافلهٔ صبح را بگذارد حاشيه ما بين صبح كاذب وصبح صادق واگر فجر صادق
طلوع كند ونماز نكرده باشد تا وقتی كه سرخی در افق مشرق پهن شود ميتوان كرد واگر تا آن وقت

نكرده باشد

نكرده باشد فريضهٔ صبح را مقدم دارد وبعد از آن بگذارد منه ودر ركعت اول بعد از حمد قل
يا ايها الكافرون بخواند ودر ركعت دويم بعد از حمد سوره قل هو الله احد پس چون سلام دهد بر
پهلوی راست بخوابد رو بقبله وجانب راست رو را در دست راست بگذارد وبايد دعا بخواند
استمسكت بعروة الله الوثقى لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتين واعوذ بالله من شر فسقة العرب
والعجم وشر فسقة الجن والانس ربي الله ربي الله ربي الله امنت بالله وتوكلت على الله لا حول ولا
قوة الا بالله ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا حسبي الله ونعم
الوكيل اللهم من اصبح وله حاجة الى مخلوق فان حاجتي ورغبتي اليك وحدك لا شريك لك الحمد لله
رب الصباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل الليل سكنا والشمس و
القمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم اللهم صل على محمد وآل محمد واجعل في قلبي نورا وبصری
نورا وعلى لساني نورا ومن بين يدي نورا ومن خلفي نورا وعن يميني نورا وعن شمالي نورا ومن فوقي
نورا ومن تحتي نورا واعظم لي النور واجعل لي نورا امشي به في الناس واهتدي به في الظلمات ولا
تحرمني نورك يوم القيمة پس بخواند آية الكرسي وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
وپنج آيه از آخر سورهٔ آل عمران ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي
الالباب تا انك لا تخلف الميعاد پس تسبيح فاطمهٔ زهرا ع بجا آورد وبعد از آن صد بار بگويد سبحان
ربي العظيم وبحمده استغفر الله ربي واتوب اليه بعد از آن هفت نوبت بگويد بسم الله الرحمن الرحيم
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم حاشيه وبعد از آن بايد دعا بخواند اللهم افتح لي باب الامر الذي
فيه اليسر والعافية اللهم هيئ لي سبيله وبصرني مخرجه اللهم ان كنت قضيت لاحد من خلقك علي
مقدرة بسوء فخذه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن تحت قدميه ومن فوق راسه
واكفنيه بما شئت من حيث شئت وسنت است كه صد بار قل هو الله احد بخواند واگر تواند بيست نوبت
بعد از آن دست چپ را بجانب قبله بلند كند واز روی تضرع سه نوبت بگويد سبحان ربي الصباح
فالق الاصباح ودر نوبت آخر بگويد فالق الاصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا
ذلك تقدير العزيز العليم اللهم اجعل اول يومي هذا صلاحا وآخره نجاحا واوسطه فلاحا اللهم من
اصبح وحاجته الى مخلوق وانا حاجتي اليك وطلبتي منك لا اله الا انت وحدك لا شريك لك بعد
از آن آية الكرسي ومعوذتين بخواند وبعد از آن دعای طولی كه در مصباح مذكور است
بخواند منه پس سجدهٔ شكر بجا آورد بطريقی كه قبل از اين مذكور شد وبايد دعا را نيز بخواند اللهم رب

الفجر والليالي العشر والشفع والوتر والليل اذا يسر ورب كل شيء واله كل شيء وخالق كل شيء صل على محمد وآل محمد وافعل بي بفلان وفلان یعنی نام برادر مومن ببرد وما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله فانك اهل التقوى واهل المغفرة وسنت است که بعد از فراغ از نماز شب سه نوبت سورهٔ انا انزلناه بخواند وده نوبت صلوات بر محمد وآل محمد بفرستد وسه مرتبه سورهٔ توحید بخواند ودر آخر آن سه مرتبه بگوید کذلک الله ربی وسه مرتبه بگوید یا رباه بعد از آن بگوید محمد بین یدی وعلي من ورائي وفاطمة فوق راسي والحسن عن يميني والحسين عن شمالي وعلي ومحمد وجعفر وموسی وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة القائم صلوات الله عليهم حولي يا رب ما خلقت خلقا خيرا منهم فاجعل صلواتي بهم مقبولة ودعواتي بهم مستجابة وحاجاتي بهم مقضية وذنوبي بهم مغفورة ورزقي بهم مبسوطة وصل على محمد وآل محمد وحاجتی که داشته باشد از خدا بخواهد متن دوم از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه محمدی ص منسوبست وآن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه یکنوبت وانا انزلناه پانزده نوبت بخواند ودر رکوع نیز انا انزلناه پانزده نوبت بخواند وهمچنین در هر سر برداشتن از رکوع ودر هر سجود ودر هر سر برداشتن از سجود حاشیه وچون از نماز فارغ شود دعائی که در مصباح مذکور است بخواند وچون چنین کند گناهی نبوده باشد میان او وخدا الا انکه آمرزیده شود وباید که این نماز را روز جمعه بگذارد چنانچه در دو کوی تصریح به آن شده است متن سیم از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت امیر المومنین علی ع منسوبست وآن چهار رکعتست در هر رکعتی فاتحه یکنوبت وقل هو الله پنجاه نوبت حاشیه این نماز را در روز جمعه باید کرد ودعائی که در مصباح منقولست بعد از فراغ از نماز باید خواند واز حضرت صادق ع روایت شده است که من صلاها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وقضیت حوایجه متن چهارم از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت فاطمه ع منسوبست وآن دو رکعتست دو رکعت اول فاتحه یکبار وانا انزلناه صد بار ودر رکعت دوم فاتحه یکبار وقل هو الله احد صد بار حاشیه وابن بابویه نماز فاطمهٔ زهرا ع بر این وجه نقل کرده است وآنرا نماز اوابین نامیده اند که چهار رکعتست بدو سلام ودر هر رکعت فاتحه یکبار وقل هو الله احد پنجاه بار واز عبد الله بن سنان نقل کرده است که کسی که وضوی به آداب بجا آورد واین نماز را بگذارد بگناهی نباشد میان او وخدا مگر انکه آمرزیده شود متن پنجم از نمازهای سنتی نمازیست که منسوبست بجعفر طیار حاشیه واین نماز را حبوه ونماز تسبیح نیز می نامند وروایت شده است بسند صحیح از امام محمد باقر ع

که پیغمبر

پیغمبر ص روی بجعفر ابن ابی طالب خطاب کرده فرمودند یا جعفر بتو بخشم وبتو عطا کنم وبتو تعلیم کنم نمازی که چون به آن قیام نمائی اگر احیاناً از جهاد رو گردان شوی که از اعظم کبایر است وترا برابر کف دریا وبعدد ریگ عالج که نام ریگستانیست مشهور در بادیهٔ عرب گناه باشد ببرکت آن نماز آمرزیده شود پس گفت بلی یا رسول الله حضرت این نماز را به این کیفیت را به او تعلیم کردند فرمودند اگر میخواهی شب بگذار واگر میخواهی روز بگذار واگر میخواهی هفته یکبار واگر میخواهی در ماهی یکنوبت بگذار واگر خواهی در سالی یکنوبت بگذار وبر هر تقدیر تکفیر گناهان تو خواهد شد وثواب آنرا فراخور آن خواهی یافت ودرین روایت در هر رکعت قرائت حمد وسورهٔ فلق واقع شده است وتخصیص بسوره هائی که در کتاب مذکور است نیافته ودر کلینی بر این وجه از امام جعفر صادق ع روایت شده است وسوره تخصیص نیافته ودر هر دو روایت دعائی که در کتاب مذکور است که بعد از فراغ باید خواند نیامده وشیخ طوسی بسند خود از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که آیا جایز است که کسی برادر مومن خود در بر کشد حضرت فرمودند بلی وقتی که خبر فتح خیبر بحضرت پیغمبر ص رسید مقارن آن خبر آمدن جعفر نیز رسید حضرت فرمودند نمیدانم سرور وخوشحالی من از شنیدن خبر فتح خیبر بیشتر است یا خبر آمدن جعفر که در این اثنا جعفر بخدمت آنحضرت آمد حضرت برخواستند وجعفر را در بر کشیدند ومیان هر دو چشم او را بوسیدند وباز بر آن وجه خطاب کرده نماز مذکور به این کیفیت آن تعلیم کردند ودرین روایت نیز اختصاص سوره بسورهٔ مذکور ذکر نشده است ودعا بعد از نماز ایراد نیافته است بلی در حدیث دیگر مذکور است که ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم ع روایت کرده است کیفیت نماز جعفر را بدین وجه وسوره را در رکعات اربعه بر وجهی که در کتاب مذکور است نقل کرده وحدیث را به این ختم کرده اند که از امام ع پرسیدم که چه چیز است ثواب کسی که به این قیام نماید امام ع فرمودند لو ان له مثل رمل عالج ذنوبا غفر له بعد از آن نظر بمن افکندند وفرمودند انما ذلک لک ولاصحابک واسحق بن عمار روایت کرده است که گفتم به امام جعفر صادق ع که کسی که نماز جعفر را به این کیفیت بگذارد همین ثوابی که پیغمبر ص بجعفر گفته اند به او عاید میشود امام فرمودند که ای والله وعبد الله بن سنان از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت فرموده اند که اقرأ في صلوة جعفر بقل هو الله احد ودر روایت دیگر واقع است که اقرأ في ركعة بالاخلاص والجحد واز اختلاف روایات فهم میشود که خصوص سوره شرط صحت نماز نیست نهایتش اولی است که در رکعات اربعه سورهٔ اربعهٔ مذکوره خوانده شود یا سورهٔ اخلاص چنانچه در کتاب مذکور است

وحسن بن محبوب دعای مذکور را نقل کرده است اما بر نوجه که قال یقول فی آخر رکعة صلوة جعفر
و این ظاهر نمیشود که بعد از فراغ از نماز باید خواند فتدبر و ابی سعید مداینی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که در سجدهٔ رکعات اربعه از تسبیحات عشره فارغ شود دعائی که در کتاب
مذکور است بخواند و حاجت خود را از خدا بخواهد و از کلام ابن بابویه در مقنع ظاهر میشود که او را
اعتقاد اینست که این چهار رکعت بیک سلام است و این قول نادر است و بعضی را کمان شده است
که خطاب پیغمبر ص بر این وجه و تعلیم این نماز بعباس عم جعفر واقع شده است نه بجعفر و مستند آن
روایتی است که ترمذی نقل کرده است و هیچ شک نیست که هرگاه از ائمهٔ اهل بیت ع از وجه
منقول باشد روایت ترمذی از معرض اعتبار ساقط است و میتواند بود که از حضرت دو مرتبه
خطاب بر آن واقع شده باشد و در دو وقت یکمرتبه بعباس و یکمرتبه بجعفر والله اعلم منه و آن چهار
رکعت بدو سلام در رکعت اول بعد از حمد اذا زلزلة بخواند و در رکعت ثانی بعد از فاتحه
والعادیات و در رکعت سیم بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو
الله احد و قبل از هر رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت و در هر رکوع و در
هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه پس
این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود که در چهار رکعت هزار و دویست نوبت تسبیح
و تهلیل و تکبیر و تحمید گفته میشود و این نماز را اگر در هر شب گذارد ثواب عظیم دارد و اگر میسر
نشود در هفته یکنوبت و الا هر ماه یکنوبت و الا هر سال یکنوبت و اگر شخصی نوافل یومیه را به
این طریق گذارد ثواب هر دو را مییابد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیه را نیز به
این طریق میتوان گذارد و مصلی ثواب هر دو را در خواهد یافت و جایز است که در سه رکعت
اول این نماز بجای آن سه سوره قل هو الله احد بخواند و سنت است که چون از این نماز فارغ شود
این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح
الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والامر اللهم انی
اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک التامة
التی تمت صدقا و عدلا صل علی محمد و اهل بیته بعد از آن حاجت خود را بخواهد ششم نماز اعرابی
حاشیه روایت کرده است شیخ طوسی بسند خود از زید بن ثابت که اعرابی نزد حضرت رسالت
پناه ص آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول خدا ما در بیابان میباشیم و ما را میسر نیست که هر جمعه

بشهر آمده از آن نماز غایبیم تعلیم کن ما را عملی که چون در جای خود به آن قیام نمائیم ثواب نماز جمعه
دریابیم حضرت فرمودند چون روز جمعه آفتاب بلند شود ده رکعت نماز بکیفیتی که در کتاب
مذکور است بگذار بکسی که مرا به نبوت بخلق فرستاده است قسم که هیچ مؤمنی یا مؤمنه در روز
جمعه به این نماز قیام نماید مگر آنکه من ضامن باشم از برای او دخول بهشت را و از جای خود برنخیزد
تا خدا تعالی ببرکت ادای این نماز جمیع گناهان او و گناهان پدر و مادر او را بیامرزد منه و آن ده رکعت
دو رکعت اول بیک سلام و بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیک سلام و وقت آن چاشت
روز جمعه است و در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت بخواند و
در رکعت دویم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت بخواند بعد از آن هشت رکعت باقی
را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اذا جاء نصر الله یکنوبت بخواند و قل هو الله احد بیست
و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد بار بگوید سبحان الله رب العرش الکریم لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم هفتم نماز طلب باران و آن را نماز استسقا گویند حاشیه شرعیه آن
آن نماز مجمع علیه اهل اسلام است و قبل از زمان پیغمبر ما ص مشروع و معمول بوده است قال الله
تعالی اذ استسقی موسی لقومه و ابن بابویه روایت کرده است از امام جعفر صادق ع که آنحضرت
فرموده اند که بدرستی که سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام برآمدند روزی با اصحاب خود
تا طلب باران نمایند پس دیدند که موری قائمه از قوایم خود را بجانب آسمان کرده میگوید بار خدایا
بدرستیکه ما خلقیم که بدست قدرت تو مخلوق شده ایم و به رزق تو محتاجیم و ما را از آن گریزی نیست
پس ما را هلاک مگردان بسبب عصیانی که بنی آدم میکنند سلیمان پیغمبر چون این را شنید به اصحاب
خود گفت برگردید که سیراب شدید بدعای غیر خود و آن نماز سنت است وقتی که باران کم کند و رود
خانها روی بخشکی آورد و چاهها کم آب شود و در این حکم کسی از اهل اسلام خلاف نکرده است سوای
ابو حنیفه که گفته است دعا سنت است نه نماز و احادیث بسیار در طریق اهل بیت ع در این
باب روایت شده است که ناطق است به آنکه نماز مذکور به این آداب که در کتاب مذکور است
از پیغمبر و ائمه ع بوقوع آمده است منه و گذاردن آن بجماعت افضل است و سنت است که امام
در خطبهٔ روز جمعه مردم را امر بتوبه کند و آنکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و روز
سیم که روز دوشنبه است بصحرا روند و اگر میسر نشود روز چهارشنبه شروع در روزه کنند و
روز جمعه بنماز برآیند و شیخ مفید در مقنعه و ابو الصلاح در کتاب خود این سنت را ذکر کرده

اند و روز دوشنبه را ذکر نکرده‌اند گویا بواسطهٔ زیادتی شرفی که روز جمعه دارد بر سایر ایام است
وضعف روایتی که بخصوص روز دوشنبه وارد شده است و از ابن جنید و ابن ابی عقیل
و سلار نقل شده است که ایشان روز دیگر را بواسطهٔ آن تعیین نکرده‌اند و گفته‌اند هر روز را
که بواسطهٔ آن اختیار نمایند خوبست و شید در مدارک میگوید که هیچ شک نیست در جواز
برآمدن به نماز استسقا هر روز که واقع شود نهایتش اگر روز دوشنبه واقع شود بهتر خواهد بود
متن اگر در مکه نباشند و اگر در مکه باشند این نماز در مسجد الحرام گذارند و سنت است که پا
برهنه بخضوع و خشوع استغفارکنان بصحرا روند حاشیه نه بمساجد مگر در مکهٔ مشرفه
که در مسجد الحرام باید گذارد چنانچه در کتاب مذکور است و روایت شده است بطریق
معتبر از علی ابن الحسین ع که آنحضرت فرمودند که سنت بر آن جاریست که نماز استسقا به
آداب‌ش بجا آورند مگر در صحرا تا مردم نگاه بآسمان کرده طلب باران نمایند و استسقا نمینمایند
که در مسجد واقع شود مگر در مکه و در معتبر میگوید اگرچه به این طریق حدیث ضعیف است
اما علما همه اتفاق کرده‌اند بر عمل مضمون آن و ابن جنید مسجد مدینه را نیز به آن ملحق ساخته است
و گفته که در مدینه در مسجد پیغمبر ص نماز باید کرد متن و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را نیز ببرند حاشیه بواسطهٔ قول پیغمبر ص لولا اطفال رضع و شیوخ رکع و بهائم رتع لصب
علیکم العذاب صبا و تاکید شده است که پیر اختیار کنند که بهشتاد رسیده باشند بواسطه
قول پیغمبر ص که اذا بلغ الرجل ثمانین سنة غفر له ما تقدم من ذنبه متن و اطفال از مادر جدا سازند
حاشیه به این طریق که بغیر مادر حواله نمایند تا حزن مادران در مفارقت ایشان و گریهٔ ایشان
در جدائی از مادر باعث ترحم الهی شود متن و زنان جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند حاشیه
بواسطهٔ آنکه ایشان اعدای خدااند و دعای ایشان از اجابت دور است قال الله تعالی و ما دعاء
الکافرین الا فی ضلال و ابن بابویه روایت کرده است از امام جعفر صادق ع که اصحاب فرعون پیش او
آمدند و گفتند رود نیل رو بخشکی نهاده است و آبش فرو رفته و هلاک ما در آنست فکری در
باب باید کرد گفت امروز بروید تا به بینیم فردا چه میشود چون نصف شب شد دستهای خود را بسوی
آسمان برداشت و گفت بار خدایا تو میدانی که من میدانم که کسی غیر از تو قدرت از تو ندارد
که ما را آب دهد پس ما را این عطیه محروم مگردان و نیل را پرآب کن چون صباح شد دیدند که
دعا مستجاب شده است و نیل لب بلب شده است و آب جریان یافته و علامه در منتهی ذکر کرده است

که بنابرین روایت جایز است که کفار را از برآمدن منع نمایند چه رزق ایشان بر خداست و ایشان را
میرسد که طلب رزق خود از خدا نمایند و دور نیست که خدا تعالی دعای ایشان را بر دین مستجاب
کند و قول جمعی که گفته‌اند که ایشان را نگذارند همراه باشند بواسطهٔ آنست که بعد از آنکه
اثر اجابت ظاهر شود و باران بیاید خواهند گفت که بواسطهٔ دعای ما بود ضعیف است بواسطه
آنکه احتمال دارد که چون از برآمدن آن روز ممنوع شوند روز دیگر با جماعت خود بطلب باران روند
بر سبیل اتفاق اگر آن روز باران بیاید از بیرون آمدن مسلمانان باران نیامده باشد پس فتنهٔ ایشان
زیاده شود و بر مسلمانان شماتت خواهند کرد متن و مؤذنان پیش پیش باشند و در وقت نماز بجای اذان
سه مرتبه الصلوه بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعتست به طریق نماز
عید مگر دعای قنوت که در قنوتهای این نماز این دعا باید خواند که اللهم اسق عبادک و بهائمک وانشر
رحمتک واحی بلادک المیته و چون از نماز فارغ شود پیش نماز بر منبر بالا رود و ردای خود را
بگرداند یعنی آنچه بر دوش راستست بر دوش چپ اندازد و بر عکس و دو خطبه بخواند و چون از
خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند
و صد مرتبه سبحان الله بگوید و بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت لا اله الا الله
بگوید بعد از آن رو بجانب حاضران کند و صد الحمد لله بگوید حاشیه بعد از آن امام دستهای
خود را بسوی آسمان بلند کند و دعا کند و مردم نیز دعا کنند و آنچه در سرایر و قواعد و سایر کتب فقه
بنظر رسیده است اینست که اذکار صدگونهٔ مذکوره میباید بعد از فراغ از نماز و قبل از خطبه واقع
شود و در کتاب بر این وجه بر خلاف این مذکور است عینا اندک سهو بیست که بر قلم ناسخ جاری شده است
یا مصنف را مذهب اینست بواسطهٔ حدیثی که اطلاع بر آن متفردات و الله اعلم متن و همه حاضران
با او جمیع ذکرها را بآواز بلند بگویند حاشیه اما تعیین اذکار مذکور بر این وجه بواسطهٔ آنکه در حدیث
وارد است که امام جعفر صادق ع وقتی که تعلیم نماز استسقا محمد بن خالد میکرد بر این وجه بعمل آورد
و اینکه مردم مراد گفتن اذکار مذکور متابعت امام نمایند و اگرچه قوم ذکر کرده‌اند اما مستند آن نیست
والله اعلم متن هشتم نماز عید غدیر است و آن دو رکعتست در هر رکعتی فاتحه یکنوبت بخواند و هر
یک از آیة الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله احد ده نوبت بخواند حاشیه مشهور است که در
نماز آیة الکرسی تا هم فیها خالدون باید خواند و غیر کفعمی که در مصباح خود نقل کرده است نقل آن از
کسی دیگر بنظر نرسیده است و در مصباح کبیر و در منتهی المطلب و در مدارک و غیر آن چنانچه در

در کتابت آیة الکرسی مطلق مذکور است و در آیة الکرسی تا علی العظیم است به اتفاق و شیخ شهید
در ذکری نماز روز مباهله را از امام جعفر صادق ع بدین وجه روایت کرده است که انه تصلی فیهما
رکعتان بصفة صلوة یوم الغدیر الا انه قال فی آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و این صریح است
در آنکه در نماز غدیر تا هم فیها خالدون نیست متن و اول وقت آن قبل از زوال است به نیم ساعت حاشیه
در ذکری به این عبارت مذکور است که هذه الصلوة تستحب فی هذا الیوم و اشده تاکیدا قبل الزوال
بنصف ساعة و هم در کتاب مذکور نقل شده است که شیخ طوسی روایت کرده است از
امام جعفر صادق ع که من صلی فیه رکعتین ای وقت شاء و افضله قبل الزوال و هی الساعة التی
اقیم فیها امیر المؤمنین ع بغدیر خم علما للناس الحدیث و در کتاب مذکور است که سنت است که
بعد از نماز مذکور سجده کند و در سجده صد بار بگوید شکرا لله و بعد از آن دعائی که در مصباح مذکور است
بخواند متن و سنت است که بعد از نماز دعای طویلی که در مصباح مذکور است بخواند و بعد از
دعا حاجت خود را بخواهد و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت
امیر المؤمنین ع از دور و نزدیک درین روز سنت است و در حدیث آمده است که شهرت عید غدیر
در آسمان بیش از زمین است و ثواب یک درهم تصدق درین روز برابر ثواب تصدق هزار درهم است
و غسل کردن و روزه داشتن و روزه دار را اضیاف کردن درین روز ثواب عظیم دارد حاشیه
در مصباح کبیر آورده است که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که صوم یوم غدیر
خم کفارة ستین سنة و نقل کرده است که زیاد بن محمد گفته است که داخل شدم در وقتی بر امام
جعفر صادق ع گفتم مسلمانان را سوای روز جمعه و عید رمضان و عید قربان عیدی هست حضرت
فرمودند نعم الیوم الذی نصب فیه رسول الله امیر المؤمنین ع گفتم کدام روز است آن روز ای فرزند
رسول خدای فرمودند هجدهم ماه ذیحجه ینبغی لکم ان تتقربوا الی الله بالبر و الصلوة و الصوم و
صلة الرحم و صلة الاخوان فان الانبیاء کانوا اذا اقاموا اوصیاءهم فعلوا ذلک و امروا به و حدیث دیگر
بروایات مختلف بهمین مضمون نقل کرده است و در بعض روایات ثواب آن برابر ثواب شصت
ماه مذکور است و الله اعلم متن نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعت است در رکعت اول و آن
دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد سی بار و در رکعت دوم
فاتحه و انا انزلناه سی بار حاشیه روایت شده است از امام محمد باقر ع که چون ماه نو داخل شود در روز
اول ماه دو رکعت نماز بگذارد بر وجهی که در کتابت و تصدق کن بانچه توانی که به آن میخری

سلامتی

سلامتی خود را از جمیع آفات و امراض در آن ماه و در روایت دیگر قل هو الله احد و انا انزلناه هر
کدام یک مرتبه مذکور است و گویا آن وقتی است که بواسطه سفری یا مرضی نتواند سی مرتبه خواند حاشیه
ابن طاوس در کتاب دروع الواقیه نقل کرده است متن نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت
است حاشیه معظم اصحاب ما را استحباب این نماز در ماه رمضان رفته اند و گذاردن هزار رکعت را
زیاده بر نوافل مرتبه سنت میدانند و از ابن بابویه نقل شده است که گفته است در ماه رمضان
نافله زیاده برانچه در ماههای دیگر است سنت نشده است و از کلام او در من لا یحضره الفقیه نیز این
معنی فهم میشود بلکه بیش بدعت و تشریع در السنه است و حکم بجواز آن کرده است ظاهر این است
که در جواز آن کسی نزاع نداشته باشد شیخ در توظیف آنست یعنی پیغمبر ص از الخصوص بامت خود سنت
کرده است که در هر ماه رمضان بطریق مشهور که در کتاب مذکور است بعمل باید آورد یا نه اگر
چه احادیث متعدده که دلالت بر آن دارد وارد است اما همه ضعیف است و در مقابل آن بعض روایات
هست که دلالت بر خلاف آن دارد اما همه ضعیف است و در مقابل آن بعض روایات هست که دلالت
بر خلاف آن دارد از آنجمله روایت شده است از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند که پیغمبر ص
چون از نماز عشا فارغ میشدند آهنگ خوابیدن میکردند و نمازی نمیگذاردند مگر بعد از نصف شب
که بنماز شب برمیخواستند در ماه رمضان و در غیر ماه رمضان و هم از آنحضرت بطریق صحیح
روایت شده است که در جواب شخصی که از نمازی که در ماه رمضان باید گذارد که از آنحضرت سؤال
کرد فرمودند که سیزده رکعت که از آنجمله نماز وتر و دو رکعت نافله فجر است بعد از آن فرمودند
که پیغمبر ص بدین وجه میگذاردند و من بدین وجه میگذارم و اگر آن خوب بود پیغمبر ص ترک نمینمود
و بهمین مضمون بطریق صحیح دیگر از آنحضرت روایت شده است به اضافه این عبارت در آخر حدیث
که اگر این نماز فضیلتی میداشت به پیغمبر ص اولی بود بعمل آوردن آن و جمعی که آنرا سنت میدانند
تاویل این احادیث بدین وجه کرده اند که حضرت این نماز را در ماه رمضان بجماعت نمیکرده اند و این
منافات ندارد به اینکه در خانه خود تنها میکرده باشند و به آنکه میتواند بود که سؤال از نوافل الزام
باشد که البته باید کرد و تخلف از آن نباید نمود نه از مطلق نافله و این هر دو تاویل بغایت دور است
و این مسئله در معرض اشکال است و علما حکم بجواز آن کرده اند اگر این جهت است که منع از نماز نیست
هر وقت باشد گاهی جایز خواهد بود که بقصد استحباب مطلق بکند بقصد آنکه نافله ماه رمضان است
و سنت شده است که در ماه رمضان به این ترتیب گذارده شود و بالجمله جواز به این قصد تا وجود

احادیث صحیحهٔ مذکور خالی از اشکالی نیست والله اعلم منه و گذاردن آن بدو طریق واقع است طریق اول
آنکه در شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت گذارند هشت رکعت میانهٔ شام و خفتن
و دوازده رکعت بعد از خفتن حاشیه و سید در مدارک اصح تخییر مصلی را دانسته اند میان
آنکه هشت رکعت را بعد از مغرب بگذارد و دوازده رکعت را بعد از خفتن بگذارد و میان عکس
این که دوازده رکعت را بعد از مغرب بگذارد و هشت رکعت را بعد از خفتن بواسطهٔ اختلاف
روایت که درین باب وارد است منه و در شب نوزدهم صد رکعت افزاید و پانصد رکعت که
باقی میماند در ده شب آخر هر شب سی رکعت بگذارند هشت رکعت میان شام و خفتن و
بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت افزاید و همچنین در شب بیست
و سیم و طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بصد رکعت اکتفا
نماید و از هشتاد رکعت که میماند چهل رکعت در چهار روز جمعه بگذارد هر روز جمعه ده
رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین ع و دو رکعت نماز فاطمهٔ زهرا ع و چهار رکعت
نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه
هیچ نگذارند و اگر خواهد چند رکعت از آنجمله در جمعهٔ پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست
رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین ع در شب جمعهٔ آخر بگذارند و بیست رکعت نماز فاطمهٔ زهرا ع
در شب شنبه که بعد از جمعهٔ آخر است بگذارند حاشیه باید دانست که در عدد رکعات این نوافل
بر تقدیر ثبوت استحباب آن چند قول است در روایتی که درین باب وارد است مختلفست و در روایتی
بنظر نرسیده است که دلالت بر هزار رکعت بدین ترتیب کند که محل اعتماد باشد و شیخ شهید
در ذکری عدد هزار رکعت را باین ترتیب از جمیل بن صالح و علی بن حمزه و اسحق بن عمار و سماعة
بن مهران روایت کرده است و حال آنکه روایت سماعه دلالت ندارد که شب نوزدهم صد رکعت
باید کرد و روایت عمار دلالت دارد بر آنکه در لیالی افراد هر شب صد رکعت باید کرد و روایت
ابن حمزه دلالت ندارد بر استحباب زیاده کردن صد رکعت در لیالی افراد و روایت جمیل بن دراج
دلالت دارد بر استحباب نماز بسیار گذاردن در ماه رمضان در شب و روز و در همان روایت
مذکور است که علی بن ابی طالب ع در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذارد پس هیچیک از روایات
که او مستند خود ساخته است نص بر مطلب و که استحباب هزار رکعت است بترتیب مذکور
نباشد منه و اگر ماه رمضان از سی کمتر باشد نماز شب سی ساقط و قضای آن شرعی نیست و هر چه

عمر آن گذارده نشود قضای آن سنت است منه نهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه است
و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعت است در هر وقت از آن روز که خواهد
بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در
همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید سبحان الله لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله و سبحان الله
ولا حول ولا قوة الا بالله بعد از آن چهار نوبت بگوید الله اکبر ربی لا اشرک به شیئا بعد از آن
حاجت خود بخواهد حاشیه روایت کرده است کلینی بسند خود از امام جعفر صادق ع که کسی
که روز مبعث پیغمبر ص هر وقت از روز که خواهد دوازده رکعت نماز بگذارد بر وجهی که در
کتاب مذکور است هیچ حاجتی از خدا نخواهد الا آنکه بر آورده شود مگر حاجتی و ضرر رساند
بقومی یا برید نار خویشان باشد منه دهم نماز شب مبعث و این نماز دوازده رکعتست هر وقت
که خواهد از شب بگذارد و در هر دو رکعت یکبار سلام بدهد و در هر رکعتی فاتحه یکبار
و هر یک از سورهٔ ناس و سورهٔ فلق و قل هو الله احد چهار بار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا
که نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله و سبحان الله ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و بعد از آن حاجت خود بخواهد حاشیه چه روایت شده است از امام موسی
کاظم ع که هر کس در شب بیست و هفتم رجب هر وقت شب که خواهد این نماز را بهمین کیفیت
بگذارد هر دعا که خواهد بکند البته مستجاب خواهد شد منه یازدهم نماز روز مباهله است و آن بیست
و چهارم ذیحجه است حاشیه و بعضی گفته اند بیست و پنجم و اظهر روایات قول اولست و سنت است
که در روز مذکور نماز بسیار بکنند و در هر دو رکعت که سلام بدهد هفتاد مرتبه استغفر
الله ربی و اتوب الیه و دعاهائی که از ائمهٔ اطهار منقولست و در مصباح مذکور است بخواند
و از امام جعفر صادق ع روایت شده است که دو رکعت نماز بگذارد بطریق نماز عید غدیر
که برابری میکند نزد خدای تعالی بصد هزار حج و صد هزار عمره و ثواب نماز عید غدیر را که مذکور
شد در میابد و درین روز ابراهیم خلیل ع تولد یافته است و درین روز خدای تعالی او را
خلیل خود خوانده است و درین روز عقد فاطمه ع بعلی بن ابی طالب واقع شده است و ظاهر آنست
که درین روز نماز فاطمه ع که گذشت بخواند گذارده شود چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه ص
و باقی زیارت حضرات ائمهٔ معصومین ع و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت
حضرت امیر المؤمنین ع کند دو رکعت زیارت آدم ع کند و دو رکعت زیارت نوح ع بکند چون

مرده ودرآن مکان مقدس مدفون شوند وسنت است که نماز زیارت را در بالای سر بکند و
بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت
دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد و بعد از آن زیارت کند یازدهم نماز رغایب و آن را در شب
جمعهٔ اول ماه رجب میان نماز شام و خفتن باید کرد بعد از آنکه روز پنجشنبه را روزه بدارد
و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت الحمد یکبار و انا انزلناه
سه بار و قل هو الله احد دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة
والروح و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید رب اغفر لی وارحم و تجاوز عما تعلم انک
انت الاعز الاجل الاکرم باز بسجده رود و آنچه در سجدهٔ اول گفته بهمان طریق باز گوید و بعد از
آن حاجت خود را از خدا تعالی بطلبد حاشیه که بر آورده میشود و بهتر آنست که در سجود
حاجت خود را بخواهد چنانچه در مصباح کفعمی مذکور است و در حاشیهٔ کتاب مذکور
ایراد یافته است که سید بن باقی در کتاب خود نقل کرده است که از پیغمبر مرویست که غافل
میشوید از شب جمعهٔ اول رجب که آن شب را ملائکه شب رغایب می نامند بواسطهٔ آنکه چون ثلثی
از شب مذکور بگذرد ملائکهٔ آسمان و ملائکهٔ زمین بصحبت هم رغبت نموده در خانهٔ کعبه
با هم جمع شوند و خدا تعالی خطاب با ایشان کرده میگوید که آنچه خواهید از من طلب کنید
ایشان گویند حاجت ما آنست که روزه داران این ماه را بیامرزی بعد از آن حضرت فرمود
که کسی از شما که روزه بدارد پنجشنبه اول رجب را و این نماز را بکیفیت مذکور بگذارد خدا تعالی
گناهان او را بیامرزد اگرچه گناهان او مثل کف دریا باشد و ریگ بیابانها و سنگ کوهها و بعدد
برگ درختان باشد، و اذن یابد که شفاعت کند روز قیامت از خویشان و قرابتان خود هفتصد کس را
که همه مستوجب آتش دوزخ شده باشند و راوی مذکور اتقدر ثواب از برای این عمل مذکور
ذکر کرده است که اگر بذکر آن قیام رود کتاب بطول میکشد دوازدهم نماز نصف ماه رجب و آن سی
رکعتست و در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار بخواند حاشیه در مصباح کبیر
و مصباح کفعمی نماز شب نصف ماه رجب که روز استفتاح است دوازده رکعت از امام جعفر
صادق نقل شده است که در هر وقت از شب که خواهند بگذارند در هر رکعت و سوره که خواهند
بخوانند و چون از نماز فارغ شوند سورهٔ حمد و معوذتین و سورهٔ اخلاص و آیة الکرسی را هر کدام چهار

العلی الاعظم

بار بخوا

بار بخوانند بعد از آن چهار بار بگویند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر الله ربی ولا
شریک به شیئا ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم و در مصباح کبیر بروایت دیگر نقل شده
شده است که در هر رکعت از رکعات دوازده گانه سورهٔ حمد و معوذتین و اخلاص و سورهٔ جحد
هفت مرتبه بخواند بعد از آن بگوید الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له ولی من الذل وکبره
تکبیرا بعد از دعائی که در مصباح مذکور است بخواند و نماز سی رکعت باین کیفیت که در کتاب
مذکور است مخصوص شب مذکور در کتابهای مذکور نقل نشده است و مستند آن ظاهرا حدیث
معتبر آنکه سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که روز آخر جمادی الثانی بخدمت پیغمبر
رسیدم چون مرا دیدند بمن خطاب کرده فرمودند ای سلمان میخواهی که از من حدیثی بشنوی
گفتم بلی ای رسول خدای پدر و مادرم فدای تو باد حضرت فرمودند ای سلمان هیچ مؤمنی و هیچ مؤمنه
نگذارد در این ماه که می آید یعنی ماه رجب سی رکعت نماز مگر آنکه محو کند خدا تعالی از نامهٔ اعمال
او هر گناهی که کرده باشد خواه صغیره باشد و خواه کبیره و بدهد خدا تعالی به او ثواب کسی را که تمام
این ماه روزه داشته باشد ای سلمان خبر داده است بمن جبرئیل و گفته است یا محمد علامت میان مؤمنان
اصحاب تو و منافقان این نماز است چرا که منافقان را توفیق نمیشود که این نماز را بگذارند ای سلمان
ده رکعت این نماز در اول ماه باید گذارد و در هر رکعت سورهٔ فاتحة الکتاب یکمرتبه و قل هو الله احد سه
مرتبه و قل یا ایها الکافرون سه مرتبه و بعد از فراغ از آن هر دو دست را باید برداشت و باید گفت
لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل
شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و دستها را بر رو فرود
آورد و ده رکعت در میان ماه که روز استفتاح باشد بهمین کیفیت باید گذارد و بعد از فراغ دستها
برداشته همان کلمات را تا کل شیء قدیر باید گفت بعد از آن باید گفت الها واحدا فردا صمدا لم یتخذ صاحبة
ولا ولدا و دستها را بهمان طریق برو فرود باید آورد و ده رکعت دیگر آخر ماه بهمان کیفیت باید
گذارد و دستها را برداشته بعد از علی کل شیء قدیر باید گفت و صلی الله علی محمد و آل محمد ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و دستها را برو فرود آورد و حاجت خود را خواسته که البته روا
میشود و خدا تعالی میان او و جهنم هفت خندق میکند که گشادی هر خندق ما بین آسمان
و زمین باشد و هر رکعتی را از این سی رکعت هزار هزار رکعت حساب میکند و برات آزادی از آتش
جهنم و گذشتن از صراط به او میدهند سلمان میگوید چون حضرت از این حدیث فارغ شدند من

وبعد از آن بگوید

شریک فی الملک و لم یکن له

برو افتادم و سجدهٔ شکر الهی بجا آوردم متن هشتم نماز شب نصف ماه شعبان و آن چهار رکعت است
در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار حاشیه چه روایت کرده است ابو یحیی صنعانی از
امام محمد باقر و امام جعفر ع و همچنین روایت کرده اند از امامان مذکور ع سه نفر از ثقات که ایشان
فرموده اند که چون شب نصف ماه شعبان در رسد چهار رکعت نماز بکیفیتی که در کتاب مذکور است
بگذارند و چون از نماز فارغ شوند این دعا بخوانند اللهم انی الیک فقیر و من عذابک خائف مستجیر
اللهم لا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی و لا تجهد بلائی و لا تشمت بی اعدائی اعوذ بعفوک من عقابک و
اعوذ برحمتک من عذابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک جل ثناؤک و انت کما اثنیت علی نفسک
و فوق ما یقول القائلون و نماز دیگر هم درین شب باید گذارد و روایت کرده است ابو یحیی مذکور
از حضرت صادق ع که از امام محمد باقر ع پرسیدند از فضیلت شب نیمه شعبان آنحضرت فرمودند
که این شب افضل لیالیست بعد از شب قدر و حضرت عزت تعالی و عز هر عطیه که بندگان
خود را عطا میکند درین شب میکند و هر کس را که می آمرزد بکرم خود درین شب می آمرزد پس جهد
کنید درین شب بعبادت قیام نمائید که باعث قرب او بوده باشد بواسطه آنکه شبی است که حاجت
ایشان معصیت نباشد و این شبی است که گردانیده است او را از برای پیغمبر ص پس جهد کنید درین شب
بدعا و عبادت خدا قیام نمائید بواسطه آنکه کسی که درین شب صد مرتبه تسبیح خدا کند و صد مرتبه
تحمید و صد مرتبه تکبیر او قیام نماید یعنی هر یک از سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر را صد بار بگوید خدای تعالی
جمیع گناهان گذشته او را می آمرزد و جمیع حوائج دنیا و آخرت او را بر می آورد و جمیع مطالب او را
که میداند بحصول میرساند اگرچه طلب آن مکروه باشد ابو یحیی گفت عرض کردم به آنحضرت که افضل
عبادت درین شب چه چیز است فرمودند که چون از نماز عشا فارغ شوی دو رکعت نماز بگذار
در رکعت اول الحمد و قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دویم الحمد و سورهٔ توحید و چون سلام
بدهی بگوی سبحان الله سی و سه مرتبه و الحمد لله سی و سه مرتبه و الله اکبر سی و چهار مرتبه بعد از آن
سجده کن و در سجده هفت مرتبه بگوی یا رب یا الله و هفت مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و ده مرتبه ما شاء الله لا قوة الا بالله بعد از آن صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را از خدا بخواه
بخدا قسم که اگر بعدد قطرات باران حاجت خواهد خدا تعالی ببرکات این شب و این نماز همه را بکرم و فضل
خود بر می آورد بعد از آن دعائی که در مصباح مذکور است بخوان و همچنین روایت شده است از امام
محمد باقر ع که کسی که در شب نیمه شعبان صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد ده نوبت

قل هو الله

قل هو الله احد بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت نه بیند و از امام موسی کاظم ع روایت شده است
که کسی که درین شب چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد دویست و پنجاه نوبت قل هو الله
احد بخواند و بعد از سلام این دعا بخواند اللهم انی الیک فقیر تا آخر که مذکور شد و حاجت خود را از
خدا تعالی بخواهد بر آورده میشود انشاء الله و چند نماز دیگر درین شب بترتیب که از ائمه اطهار ع
روایت شده است و به ادعیه طویلی که بعد از آنها باید خواند در مصباح کبیر مذکور است کسی که خواهد
به آن عمل کند بکتاب مذکور رجوع نماید متن هشتم نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در
رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد هزار بار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و قل هو الله احد
یکبار این نماز برین وجه حاشیه جمال الدین احمد بن علی ابن الحسین در کتاب زبدة البیان در عمل شب رمضان
بسند خود از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که امیر المؤمنین ع در شب
فطر برین وجه میگذاردند کسی که بگذارد او را هیچ حاجتی از خدا نخواهد مگر آنکه بر آورده شود و
در روایت دیگر عدد قل هو الله احد در رکعت اول صد واقع است و از ابن راوی از مرتضی علم الهدی
نقل کرده است که آنحضرت در شب عید مذکور بعد از نماز مغرب و نافله مغرب میگذاردند و بعد از
آن فرمودند بکسی که نفس من در قبضه اختیار اوست قسم که هر که این نماز بگذارد هیچ چیز از خدا نخواهد
مگر آنکه بر آورده شود و جمیع گناهان او آمرزیده شود و اگرچه گناهان او برابر ریگ عالج باشد و عالج
وادیست در یکه در آن ریگ بسیار میباشد متن نوزدهم نماز ساعت غفلت و آن ما بین شام و خفتن است
و این نماز را نماز غفیله میگویند و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند که و ذا النون
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه تا نجی المؤمنین و در رکعت دویم بعد از فاتحه این آیه بخواند
و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو تا فی کتاب مبین بعد از آن دست بر دارد و این قنوت بخواند
که اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی حاجتی
بعد از آن حاجت خود را بطلبد حاشیه که بر آورده میشود بواسطه روایتی که هشام بن سالم از امام
جعفر صادق ع نقل کرده است که کسی که میان شام و خفتن دو رکعت نماز برین وجه بگذارد و بعد
از آن حاجت خود را از خدای خود درخواهد بر می آورد خدا تعالی حاجت او را و روایت شده است
هم از امام مذکور از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المؤمنین ع از رسول خدا ص که آن سرور فرمودند
که وصیت میکنم شما را یا معاشر امت بگذاردن دو رکعت نماز میان شام و خفتن که خوانده شود و
در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ اذا زلزلت ده نوبت و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو الله

احد یازده نوبت بخواند بدرستی که کسی که این نماز را در همهٔ عمر خود یکمرتبه بگذارد از جملهٔ مقربین
خواهد بود و کسی که در سالی یکمرتبه بگذارد در سلک محسنین خواهد بود و هر کسی که در هفته
یکمرتبه بگذارد در سلک مصلحین محشور خواهد شد و کسی که هر شب بگذارد مزاحم من خواهد شد
در بهشت یعنی با اکبر دسالت نخواهد شد و کسی که مقدار ثوابی که بازای آن خواهد یافت نخواهد
توانست شمرد الا خدا تعالی و دو سه نماز دیگر درین وقت بکیفیات مختلف با مقدار ثواب
هر یک در مصباح ایراد یافته است کسی که خواهد به آنها عمل نماید بکتاب مذکور رجوع نماید
متن بیستم نمازی که در وقت شروع در سفر بجای آورد و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه و
سوره که خواهد بگذارد بخواند و چون فارغ شود این دعا بخواند اللهم انی استودعک نفسی و اهلی
و مالی و دینی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی حاشیه از جمیع شرور و آفات سفر ایمن باشد چنانچه
حدیث به آن ناطق است و هم چنین سنت است که در هر منزل که فرود آید دو رکعت نماز بگذارد
بعد از آنکه گفته باشد رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و چون در مقام نقل از آن منزل
شود دو رکعت نماز بگذارد و دعای حفظ بخواند و آن منزل و اهل آن منزل را وداع کند فان لکل موضع
اهلا من الملئکه پس بگوید وقت رفتن از آن منزل السلام علی ملئکة الله الحافظین السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته بیست و یکم نماز توبه است و آن دو رکعت است در هر رکعت
فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه باید کرد و چون از نماز فارغ شود
دعای توبه را که در صحیفهٔ کامله مذکور است بخواند حاشیه که در قبول توبه دخل تمام دارد و شیخ طوسی
بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که کسی که چهار رکعت نماز بگذارد بعد از توبه و در
هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند از مکان خود نقل نکند و او را گناهی مانده باشد
که آمرزیده نشده باشد بیست و دوم نماز هدیهٔ میت است و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکنوبت
و آیة الکرسی یکنوبت بخواند و در رکعت دویم فاتحه یکنوبت و انا انزلناه ده نوبت حاشیه و در روایت
دیگر در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد ده نوبت و در رکعت ثانی بعد از حمد الهکم التکاثر
ده مرتبه و روایت دیگر صاحب کفعمی از پدر خود نقل کرده است که در رکعت اول بعد از حمد آیة
الکرسی یکمرتبه باید خواند و قل هو الله دو مرتبه و در رکعت دویم بعد از حمد الهکم التکاثر ده مرتبه
و روایت شده است از پیغمبر ص که بر میت سخت تر از شب اول قبر وقتی نمیگذرد و دریابید مردهای خود را
در آن شب بصدقه دادن و اگر بصدقه نتوانید دریافت دو رکعت نماز بگذارید یکی از روایات

مختلفه که مذکور شد که در همان ساعت برکت نماز مذکور هزار فرشته بقبر او فرستاده
میشود با هر فرشته جامه و حلهٔ از بهشت همراه و خدا تعالی تنگی قبر او را بفراخی بدل میکند
تا روز نفخ صور و نماز گذارنده را ثواب میدهند بعدد آنچه از موجودات که آفتاب بر آن میتابیده
باشد و چهل درجه بلند میگرداند والله الموفق و چون سلام دهد بگوید اللهم صل
علی محمد و آل محمد وابعث ثواب ما بین الرکعتین الی قبر فلان و نام میت ببرد و وقت این نماز شب اول
دفن میت است بیست و سیم نماز روز عاشورا است و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اولی
فاتحه یکنوبت و قل یا ایها الکافرون یکنوبت بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد قل هو الله احد
یکنوبت بخواند و در رکعت سیم بعد از فاتحه سورهٔ احزاب یکنوبت بخواند و در رکعت چهارم
فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقون یکنوبت و بعد از سلام زیارت حضرت امام حسین ع بکند
حاشیه روایت کرده است عبدالله بن سنان که داخل شدم بر امام جعفر صادق ع در روز عاشورا
که عاشر محرم باشد دیدم که تغییر در بشرهٔ آنحضرت بهم رسیده و آثار حزن و اندوه بسیار از او
ظاهر است و قطرات اشک از دیدههای مبارکش مانند مروارید بزیر می آمد پیش رفته دعا
کرده از سبب آن حال استفسار نمودم فرمودند یا عبدالله تو غافلی از آنچه درین روز بامام حسین ع
و فرزندان او رسیده است بعد از آن آنقدر گریه کردند که محاسن ایشان تر شد و خطاب بمن کرده
فرمودند یا عبدالله بهترین اعمال درین روز اینست که جامههای پاک خود را طلب کنی و بپوشی و بندها
و تکمههای آن را گشاده داری و ساق دستهای خود را مکشوف سازی همچنانکه اصحاب مصیبت میکنند
بعد از آن پای برهنه بیرون آئی که بجائی که در آن بر نشده باشد یا بمکانی که کسی ترا نمیدیده باشد یا بخانه
خالی یا خلوتی در منزل خود وقتی که آفتاب بلند شده باشد و چهار رکعت نماز بکیفیتی که در کتاب
مذکور است بگذاری و رکوع و سجود آنها را نیکو بجا آوری و بعد از سلام آخر روی خود را بجانب
قبر امام حسین ع کنی و حال او و فرزندان او را درین روز بنظر در آوری و زیارتی که مشتمل بر
و لعن بر قاتلان او و بر آنان از اعدای او باشد قیام نمائی که چون چنین کرده باشی خدا تعالی درجات
ترا در بهشت بلند گرداند و گناهان ترا بیامرزد بعد از آن از جائی که بوده باشی خواه صحرا و خواه
جای خلوت یا هر جا که نماز و زیارت کرده باشی چند قدم بردار و درین اثنا بگوی انا لله و انا الیه
راجعون رضینا بقضاء الله و تسلیما لامره و میباید در آن حال خود را با لم و حزن داری و بیاد خدا مشغول
باشی و بعد از آن در جائی که نماز کرده باشی بایست و دعائی که در مصباح مذکور است بخوان و بعد

از آن دستهای خود را بسوی آسمان بردار و اشاره به اعدای آل محمد کرده دعای طویلی دیگر که هم
در مصباح مذکور است بخوان بیست و دویم نماز روز نوروز است حاشیه بیان آنکه مراد بروز نوروز
که غسل و نماز مذکور در آن سنت دانسته‌اند کدام روز است و اختلاف اقوال در آن و رجحان
مذهب جمعی که روز انتقال آفتاب ببرج حمل را میدانند و ذکر فضیلت این روز و اموری که در آن
واقع شده است در حاشیه که بجهت اغسال سنتی نوشته است ایراد یافته و مستند استحباب
این نماز درین روز حدیثی است که معلی بن خنیس از امام جعفر صادق ع روایت کرده است و در
کتب حدیث مذکور است متن و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت
و سوره انا انزلناه ده نوبت و در رکعت دویم فاتحه یکنوبت و قل یا ایها الکافرون ده نوبت و
در رکعت سیم فاتحه یکنوبت و سوره قل هو الله احد ده نوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت
و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هر کدام ده مرتبه و بعد از سلام بسجده رود و در سجود این
دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین و علی جمیع انبیائک و رسلک افضل صلواتک
و بارک علیهم بافضل برکاتک و صل علی ارواحهم و اجسادهم اللهم بارک علی محمد و آل محمد و بارک لنا
فی یومنا هذا الذی فضلته و کرمته و شرفته و عظمت خطره اللهم بارک لی فیما اعطیتنی حتی
لا اشکر احدا غیرک و وسع علی فی رزقی یا ذا الجلال و الاکرام و وقت این نماز بعد از فارغ شدن
از نماز ظهر و عصر و نافله آن مطلب سیم در بیان خللی که در نماز واقع میشود و در آن سه مقصد است
مقصد اول در بیان خللی که موجب بطلان نماز است و آن بیست و سه امر است اول حدث کردن در اثنای
نماز حاشیه و مراد از حدث هر امریست که موجب وضو باشد مثل بول و غایط و بادی که از موضع
معتاد بر آید و امثال آن از موجبات وضو یا موجب غسل باشد مثل جماع و استمنی و امثال آن از
موجبات غسل و حدث مذکور در اثنای نماز اگر عمدا واقع شود هیچکس خلاف نکرده است در آنکه
نماز باطل میشود و اعاده آن واجبست در وقت بطریق ادا و در خارج وقت قضا و همچنین اگر حدث
موجب غسل باشد خواه عمدا واقع شود و خواه سهوا اما اگر حدث موجب وضو باشد وپس واز
روی سهو واقع شود از شیخ ابو جعفر و سید مرتضی نقل شده است که نماز باطل نمیشود و بر او واجبست
که وضو کند و نماز از جائی که گذاشته تمام کند و شیخ مفید گفته است که اگر نماز او به تیمم باشد
بعد از آنکه سهوا از او حدثی که موجب غسل و وضو باشد واقع شود و آب موجود شده باشد نماز را
قطع کند و وضو کند و نماز را از جائی که گذاشته است تمام کند و در غیر این قسم جای نماز را از سر گیرد

واضح

واضح آنست که در کتاب مذکور است و قول ابن بابویه که مصنف ذکر کرده است شاذ است
و موافق که باید متن خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو حاشیه یعنی غافل شود که در
نماز است و حدث کند متن و خواه از روی اختیار واقع شود و خواه از روی اضطرار و خواه قبل
از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد
از سر برداشتن سجده آخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجبست که وضو بسازد و نماز را به اتمام
رساند متن دویم پشت بقبله کردن بی ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم در برابر قبله
باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز باطل نمیشود اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو باشد و واقع
شود در این صورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر
رسد که پشت بقبله نماز گذارده آن نماز صحیح است چنانچه در بحث قبله مذکور شد حاشیه
آنچه در بحث قبله مذکور شده است اینست که اگر استدبار قبله از روی خطا واقع شود مثل آنکه
در جائی که قبله معلوم نباشد و وقت وفا نکند باینکه بچهار جانب نماز گذارد بالضروره یک جهت
اختیار شود و بعد از فراغ از نماز ظاهر شود که استدبار قبله شده است اگر وقت باقی باشد اعاده
کند و الا قضا کند و اگر صورت سهو نیز مثل آنست و هر دو در حکم شریکند تناقض در کلام علما
است و حکم سهو غیر حکم خطاست حواله صحیح نیست و الله اعلم متن سیم آنکه انحراف از قبله بجانب
یمین یا یسار از روی عمد بی ضرورتی واقع شود حاشیه خواه انحراف مذکور بروی تنها باشد و
خواه بکل و بعض مجتهدین انحراف مبطل نماز را به انحراف کل بدن مخصوص ساخته‌اند و انحراف بروی
تنها را بی آنکه جمیع بدن از قبله بگردد مبطل نماز نمیدانند و مشهور و معمول قول اولست متن
و اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل خواهد بود که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانچه
سابقا مذکور شد چهارم هر گاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته مثل آنکه ظاهر شود
که بعضی از اعضا نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده باشد یا شبیه
مضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا به آب یا بخاک غصبی یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا
غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصب یا اشتباه نباشد و
بعد از نماز ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نمازی که کرده صحیح است
حاشیه اما در آب و خاک نجس یا مشتبه بنجس مثل دو اناء پر آب که یکی نجس باشد و یکی پاک و معلوم
نباشد که پاک کدامست و نجس کدام و در خاک بر این وجه این حکم جاری نیست بلکه علم مذکور خواه

در وقت طهارت بوده باشد و خواه بعد از نماز بهم رسد خواه در وقت و خواه در خارج وقت
نماز را اعاده باید کرد مسئلهٔ پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت حاشیه یعنی شک کند میان
یک رکعت و دو رکعت خواه در نماز دو رکعتی باشد و خواه در سه رکعتی و چهار رکعتی مسئلهٔ ششم
شک کردن در عدد رکعات نماز مغرب حاشیه خواه میان یک و دو باشد و خواه میان دو و سه
مسئلهٔ هفتم رکنی از ارکان خمسهٔ نماز را که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع باشد و دو سجده زیاده یا کم کند
اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگر
چه سهواً باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب بیک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا
پس رفتن نماز باطل نمیشود حاشیه خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه فعل کثیر در اثنای
نماز مبطل نماز است هرگاه عمداً باشد و فعل قلیل مبطل نیست اما در تعیین کثرت و قلت تصریح
از شارع واقع نشده است و جمیع علما رجوع آن را بعرف و عادت کرده اند و بعضی گفته اند که هر فعلی
که بنقل صحیح بما رسیده باشد که از پیغمبر یا یکی از ائمه در نماز واقع شده باشد فعل قلیل است
چون کشتن کیک و مار و عقرب بیک ضرب و برداشتن طفل صغیر بر دوش و گذاشتن او و برداشتن
عصا و امثال آن که در بعض روایات منقول است و غیر آن فعل کثیر و مبطل نماز و بعض مجتهدین فرق
نکرده اند میان آنکه فعل کثیر عمداً واقع شود یا سهواً و هر دو را مبطل نماز میدانند و اگر در یک رکعت
فعل قلیل دیگر و در رکعت دیگر بر این وجه بحیثیتی که مجموع فعل کثیر شود آیا نماز باطل میشود یا نه
بعض مجتهدین بر آن رفته اند که باطل میشود چرا که بر مجموع فعل کثیر صادق است مسئلهٔ نهم سکوت طویل
کردن بطریق فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند دهم اگر یک رکعت یا زیاده فراموش کند و بخاطرش رسد
مگر وقتی که در ما بین امری از او صادر شده باشد که نماز را به آن باطل میشود عمداً و سهواً مثل حدث
یا پشت بقبله کردن اما اگر ما بین امری از او صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود نماز باطل میشود
و اگر بسهو صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و به
اتمام باید رسانید یازدهم هرگاه در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کند حاشیه در شرایع محقق
نماز بچهار رکعتی نکرده است و گفته است و کذا لو زاد فی صلوته رکعة او رکوعا او سجدتین اعاد عمداً
او سهواً و اطلاق آن تقاضای آن میکند که فرق نبوده باشد میان نماز چهار رکعتی و غیر آن و میان
آنکه در آخر رکعت آخر بقدر تشهد نشسته باشد و میان نه نشسته باشد و شیخ طوسی در جمیع کتب
خود بر عدم مذکور حکم کرده است و اضافهٔ رکعت را مطلقا مبطل دانسته و سید مرتضی و ابن ادریس

با او درین تعمیم موافقت کرده اند و استدلال کرده است شیخ در کتاب خلاف بر مذهب خود بآنکه برائت
ذمه بیقین موقوف بر اعادهٔ نماز پس اعاده واجب باشد و بحدیثی که بطریق حسن از امام جعفر
صادق ع روایت شده است که آنحضرت فرموده اند اذا استیقن انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد
بها و استقبل صلوته و در حدیث دیگر هم از آنحضرت روایت شده است که من زاد فی صلوته فعلیه
الاعادة و اطلاق که در این دو حدیث واقع است شامل زیادهٔ رکعت نیز هست و در کتاب مبسوط
گفته است جمعی از اصحاب ما گفته اند اگر زیادتی رکعت در نماز چهار رکعتی باشد و در آخر رکعت
چهارم بقدر تشهد نشسته باشد احتیاج اعادهٔ نماز نیست و نماز او صحیح است و این قول بمذهب
کسی درست میشود که ذکر در تشهد واجب نمیداند یعنی بمذهب کسی که ذکر او واجب میداند درست
نمیتواند بود و مراد شیخ ببعض اصحاب که قایل باین قول شده اند ابن جنید است و شیخ ابوالقاسم در معتبر
نیز در این صورت سهو اختیار این قول کرده است و استدلال کرده است به آنکه چون تشهد رکن نیست ترک
آن سهواً باعث بطلان نماز نمیشود و بحدیث صحیح که زراره از امام محمد باقر ع روایت کرده است که از
آنحضرت سؤال کردم از شخصی که نماز چهار رکعتی را پنج رکعت گذارد حضرت فرمودند ان کان جلس فی الرابعة
قدر التشهد فقد تمت صلوته و در حدیث دیگر که هم از آنحضرت منقولست بر این وجه است که از
آنحضرت سؤال کردند از شخصی که نماز ظهر را پنج رکعت بگذارد و بر او یقین شد که بر این وجه
بوده است حضرت فرمودند ان کان علم انه کان جلس فی الرابعة فصلوة الظهر تام و این دو روایت اگرچه
بحسب ظاهر اثبات مذهب ابن جنید است میکنند اما صریح نیست که علم بجلوس بقدر تشهد یا علم بعد
اتیان تشهد است پس میتواند که حکم بصحت نماز بواسطهٔ آن باشد که چون نادر است که جلوس بقدر
تشهد واقع شود پس حمل بر نادر و عدم باید کرد و حکم باید کرد که البته تشهد واقع شده است و شیخ در استبصار
تصریح به این توفیق کرده است میان این دو حدیث و اول که صریح بود در وجوب اعاده مطلقا پس چیزی
که ماند عدم وقوع سلام است بمذهب کسی که سلام واجب میداند میباید نماز باطل باشد و بمذهب
کسی که سنت میداند صحیح و در احادیثی که دلالت بر عدم وجوب سلام میکند اشعاری باشد بر استحباب
سلام مثل احادیثی که صریح است در استحباب و بر هر تقدیر وجه تخصیص حکم نماز چهار رکعتی ظاهر
نیست و تخصیص که از دو حدیث مذکور است ممکن است که بسبب آن باشد که سؤال سایل از نماز چهار
رکعتی بوده دلالت بر تخصیص حکم نداشته باشد با ظهور اشتراک علت وجوب اعاده بقدر متن بشرط آنکه
بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد نشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است

هرچند تشهد نخوانده باشد **دوازدهم** هرگاه کل نماز را پیش از وقت بجا آورد خواه عمداً و خواه سهواً
حاشیه به اجماع علما و بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح روایت شده است که از امام محمد باقر سؤال
کردند در باب شخصی که بگمان آنکه صباح شده است در شب نماز صبح گذارد و خوابید تا وقتی که طلوع
کرد و بعد از آن بر او ظاهر شد که نماز او در شب واقع شده است حضرت فرمودند یعید صلوته و
بطریق صحیح موافق از امام جعفر صادق ع روایت شده است که من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له
و جاهل حکم در این باب معذور نیست خواه جاهل وقت باشد و علم به اوقات نماز نداشته باشد و
خواه بوجوب مراعات وقت باشد و نداند که بر او واجبست که وقت را تعیین کند و بعد از آن نماز
کند **متن** اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت
نماز او صحیح است **حاشیه** چنانچه مختار شیخ طوسی است در اکثر کتب خود و جمعی دیگر از مجتهدین بواسطهٔ
آنکه او مکلف است که بظن خود عمل کند بیرون رفت آنکه تمام نماز در خارج وقت گذارده شود
به اجماع باقی بحال خود ماند و بواسطهٔ حدیثی که از امام جعفر صادق ع روایت شده است که
اذا صلیت و انت تری انک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلوة
فقد اجزأت عنک و سید مرتضی و ابن جنید و ابن ابی عقیل حکم بوجوب اعاده در این صورت نیز
کرده اند و علامه نیز در مختلف اختیار این قول کرده است بواسطهٔ آنکه او مامور است بآنکه
جمیع نماز را در وقت بگذارد پس هرگاه بعضی در خارج وقت واقع شود امتثال امر شارع نشده
خواهد بود سید در مدارک این قول را جید دانسته و شیخ ابوالقاسم در معتبر در این مسئله
توقف کرده است و گفته مختار شیخ طوسی متوجه است بر تقدیر تسلیم روایت مذکور و اگر
طرح روایت مذکور بکنیم مذهب سید مرتضی موجه است و سید در مدارک طرح راوی
دانسته بواسطهٔ آنکه ضعیف است **متن سیزدهم** کالسنه در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی نماز گذاردن
حاشیه در بطلان نماز در مکان غصبی هیچکس از علمای ما خلاف نکرده خواه غاصب نماز کند و خواه
غیر غاصب نماز کند و از سید مرتضی علم الهدی قولی نقل شده است که اگر زمین مغصوب از ارض
موات باشد مثل صحرا و آثار عمارت و منع و علامات منع از دخول در آن نباشد نماز در آن صحیح است
بواسطهٔ آنکه قبل از غصب شدن به اذن شاهد حال نماز در این صحیح بود پس بحکم استصحاب
میباید بعد از غصب شدن نیز صحیح باشد و بعد از تحقق اجماع بر آن که در مکان مغصوب نماز
صحیح نیست و در روایات احادیث صحیحه بر طبق آن به این دلیل حکم بصحت کردن نهایت اشکال دارد و

همچنانکه در مکانی که عین آن مغصوب باشد نماز صحیح نیست و در مکانی که منفعت آن مغصوب
باشد نیز صحیح نیست مثل آنکه در خانه که اجارهٔ شخصی باشد بی اذن مستاجر نماز کند و اگر در حال
غصب مالک اذن دهد غاصب را یا غیر غاصب را در نماز هیچکس خلاف نکرده است در آنکه نماز
او صحیح است و در کلام شیخ در مبسوط واقع است که و لا فرق بین ان یکون هو الغاصب او غیره ممن
اذن له فی الصلوة لانه اذا کان الاصل مغصوبا لم تجز الصلوة فیه بعضی اذن مذکور را در این کلام
بر اذن مالک حمل کرده اند که مذهب او نیست که با وجود اذن مالک در آن صحیح نیست و بعضی دیگر
مثل علامه اذن را بر اذن غاصب حمل کرده اند و چون جای توهم این نیست که کسی اذن غاصب را
مصحح نماز داند این حمل را دور دانسته اند همچنانکه حمل بعضی بر اذن مالک نیز دور است بواسطهٔ
آنکه با وجود اذن مالک نماز صحیح نباشد مستبعد است والله اعلم و همچنین در جامهٔ غصبی نماز
کردن خلاف نشده است در آنکه نماز باطل است و اما در ما لا یتم الصلوة فیه مثل قلنسوه و بند
ازار خلاف شده است بعضی باطل میدانند تا آنکه شیخ شهید گفته است که اگر بانج غصبی در جامه
دوخته شده باشد نماز در آن جامه صحیح نیست و بعضی مجتهدین گفته اند در جامه که ساتر عورت
نباشد اگر غصبی باشد نماز صحیح است و سید در مدارک این قول را معتمد دانسته است و دلیل آن را
تقویت کرده است و اگر صاحب جامه اذن دهد غاصب و غیر غاصب را دغدغه در صحت نماز
نیست اما اگر اذن مطلق بدهد و نام غاصب را تصریح بکند ظاهر اینست که غاصب نتواند در آن نماز
کرد والله اعلم **متن چهاردهم** کار جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانست که نجس است و بعد از آن فراموش
کرد نماز گذاردن **حاشیه** اگر به این عبارت ادا میشد که اگرچه فراموش کرده باشد نماز کردن بهتر
بود کما لا یخفی و نماز کردن در جامهٔ نجس به اتفاق صحیح نیست الا در شش موضع که در مبحث لباس
تفصیل یافته است **متن پانزدهم** عمداً بی تقیه دست در نماز بستن بطریق سنیان **حاشیه** یعنی دست
راست را بر بالای دست چپ گذاشتن و بعضی فعل مذکور را مبطل نماز ندانسته اند و ترک
آن را سنت دانسته و بعضی فعل آن را مکروه و قول معتمد آنست که در کتاب مذکور است **متن**
شانزدهم عمداً چیزی خوردن در اثنای نماز هرچند اندک باشد **حاشیه** و بعضی گفته اند اگر خوردن
مذکور بحیثیتی باشد که فعل کثیر شود از آن جهة نماز باطل میشود و الا نه و بعضی گفته اند اگر
چیزی در دهن باشد مثل نبات و قند و آب شود و مصلی آن را فرو برد نماز او باطل نمیشود چرا که
در عرف آن را خوردن نمیگویند اما اگر چه در بیخ دندان چیزی مانده باشد و در نماز جدا شود و آن را

مجتهدین

فرو برد به اتفاق نماز باطل نمیشود چرا که احتراز از آن مشکل است و حرج لازم می‌آید متن هفدهم
عمداً به دو حرف تکلم کردن حاشیه اما به یک حرف تلفظ واقع شود که افادهٔ معنی کند مثل ق که
صیغهٔ امر است از وقی یقی و افادهٔ معنی تام میکند خلاف شده است میان مجتهدین در آنکه
نماز به آن باطل میشود یا نه و مشهور آنست که میشود متن هیجدهم عمداً بقهقهه خندیدن حاشیه
که آواز از آن بر آید خلافی نیست میان علما در آنکه نماز به آن باطل میشود و همچنین خلاف نشده است میان
مجتهدین در آنکه تبسم که لب شیرین شود و آواز بر نیاید سبب باطل شدن نماز نمیشود و ابو
حنیفه میگوید که خندهٔ قهقهه هم نماز و هم وضو را باطل میکند و از مجتهدین شیعه کسی که بر
قول او اعتماد باشد با او موافقت نکرده است و در اشارهٔ کلک که بجای کلام اوست نیز خلاف
شده است و اصح اینست که نماز به آن باطل نمیشود نوزدهم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن
حاشیه بروجهی که آواز گریه ظاهر شود و اگر آواز ظاهر نشود بمجرد بر آمدن آب از چشم نماز را باطل
نمیکند چنانچه در مدارک تصریح به آن شده است متن بیستم عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن
اگرچه رکن نباشد اما اگر بجهة جهل مسئله عمداً ترک کند جهر را در جائی که جهر واجب است یا اخفات را
در جائی که اخفات واجب است آن نماز صحیح است بیست و یکم عمداً زیاده کردن واجبی از واجبات نماز
اگرچه رکن نباشد بیست و دوم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن تا اگرچه بحد یمین یا یسار نرسد حاشیه بسط
کلام درین باب و تفصیلی که باید داد در حاشیهٔ مبحث قبله گذشته است به آنجا رجوع باید کرد
متن بیست و سیم عمداً کشف عورت کردن حاشیه وجوب ستر عورت در نماز بر مرد و اینکه عمداً کشف عورت
کند نماز او باطل و باطل میشود و اعادهٔ آن واجبست و مجمع علیه اسلام است و کسی از علمای ما در آن
خلاف نکرده است و این حکم مشروط بامکان ستر است که اگر ستر ممکن نباشد مثل آنکه از بهر ستر بدن
ستر اگرچه برگ درخت باشد عاجز باشد بی ستر عورت صحیح است و وجوب آن ساقط میشود و احادیث
صحیحه درین باب وارد است مثل حدیثی که بطریق صحیح علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم ع
نقل کرده است که از آنحضرت پرسیدم از شخصی که رخت و اسباب او در سفر بتاراج رفته باشد
یا در دریا غرق شده باشد و قادر بر ستر عورت نباشد و وقت نماز حاضر شده باشد چه باید کرد
امام ع فرمودند ان لم یصب شیئاً یستر به عورته اومأ و هو قائم پس امام ع چون از کسی که ستر عورت
نتواند کرد رکوع و سجود را ساقط کرده امر بگذاردن نماز فرمودند معلوم شد که شرط بودن ستر عورت
در صحت نماز بر تقدیر امکان است اما باطل شدن نماز بکشف عورت بر تقدیر امکان ستر آیا مطلق است

یا گاهی است

یا گاهی است که مصلی عالم به آن بوده باشد که عورت مکشوف است شیخ ابو القاسم در معتبر و
علامه در منتهی شق ثانی را اختیار کرده اند و متمسک شده اند بحدیثی که علی ابن جعفر از برادر خود
امام موسی کاظم ع نقل کرده است که سؤال کردم از آنحضرت از شخصی که نماز میکرد و عورت او پیدا
بود و او به آن علم نداشت حضرت فرمودند لا اعادة علیه و قد تمت صلوته و شیخ شهید در ذکری و بیان
فرق کرده است میان آنکه ستر عورت را در ابتداء نماز فراموش کرده باشد یا در اثنای نماز مکشوف
شده باشد و او را بر آن علم بهم رسد و در شق ثانی نماز را صحیح دانسته است و در شق اول باطل مقصد
دویم در احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوع است نوع اول خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو
واجب نمیشود نوع دویم خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل
فصل اول در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجب
نماز است که قبل از فوت محل آن بیادش آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره
و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را اعاده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن
بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید بایستد و رکوع را بجای آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند
خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کم از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر آن حاشیه این حکم
بر تقدیری که فراموشی مذکور در حال قیام باشد و مجموع خم شدن او بقصد سجود بعمل آمده باشد ظاهر
است و جمیع علما بر آن اتفاق دارند چه خم شدن بقصد رکوع که بر او واجب بود از او بعمل نیامده است پس
تدارک آن باید کرد و بواسطهٔ حدیثی که ابن بابویه بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که
اذا نسیت شیئا من الصلوة رکوعا او سجودا او تکبیرا فاقض الذی فاتک سهوا اما اگر سهو مذکور بعد
از خم شدن بقصد رکوع یا در اثنای خم شدن بهم رسیده باشد حکم بوجوب قیام بواسطهٔ رکوع امکان خواهد
داشت چه آنچه باید بقصد رکوع واقع شود از او بعمل آمده است پس اگر بیادش آید که بعد از خم شدن بقصد
رکوع رکوع را فراموش کرده است و در محل رکوع درنگ نکرده و ذکر و طمانینه را بجای نیاورده و بقصد
سجود خم شده برگردد تا بمحل فراموشی برسد اگر آن حد رکوع باشد لوازم رکوع بجا آورد و بواسطهٔ سجود
راست بایستد و بسجود رود و اگر پیش از وصول بحد رکوع باشد باز از آنجا شروع در خم شدن بقصد
رکوع بکند و چون بمحل رکوع برسد ذکر و طمانینه را بجا آورده بقیام رود و از قیام بسجود رود
و اگر سهو مذکور بعد از رسیدن بحد مذکور واقع شده باشد باینمعنی که بذکر و طمانینه قیام
ننموده بقصد سجود خم شده باشد که اگر قیام نماید و باز برکوع رود تکرار رکن شده خواهد بود

چه آنچه از رکوع دیگر است خم شدن تا آن حد است و ذکر و طمأنینه واجبات اند نه جزء
رکوع نیستند چنانچه در مدارک تصریح به آن شده است پس درین صورت نماز او باطل خواهد
بود من واگر هر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش
آید و سجده را و تشهد را بجای آورد و نماز را به اتمام رساند حاشیه و شیخ مفید و ابن ادریس درین
حکم خلاف کرده اند و حکم به بطلان نماز و وجوب اعاده درین صورت کرده اند و حدیثی بر طبق مدعای خود نقل
کرده اند و در صورتی که منسی سجدهٔ واحد باشد قایل به آن شده اند و بر طبق آنچه در کتاب حکم
کرده بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که در باب کسی که
سجدهٔ دویم را فراموش کند و چون برخیزد بیادش آید ازو پرسیدند حضرت فرمود فلیسجد ما لم یرکع
و سید در مدارک عدم فرق میان سجدهٔ واحد و سجدتین را در صحت نماز و وجوب بعمل آوردن
آنچه در کتاب رجحان داده گفته است لما اقف علی نص یقتضی الفرق بین المسئلتین واگر بعد
از رکوع بیادش آید واگر رکوع بیادش آید واگرچه سوره را فراموش کرده باشد نماز را اتمام کند و بر وی چیزی
نیست نه قضای قرائت و نه سجدهٔ سهو به اتفاق علما و بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح از امام محمد باقر ع
روایت شده است که من ترک القرائة متعمدا اعاد الصلوة و من نسی القرائة فقد تمت صلوته و لا شیء
علیه و بطریق دیگر از منصور بن حازم نقل شده است که او گفت به امام جعفر صادق ع عرض کردم
که نماز واجب خود را گذاردم و فراموش کردم که قرائت کنم در تمام نماز خود حضرت فرمودند الیس
قد اتممت الرکوع والسجود گفتم بلی رکوع و سجود را بالتمام بجای آوردم حضرت فرمودند قد تمت صلوتک
اذا کان نسیانا و همچنین اگر ذکر رکوع یا طمأنینه در آن فراموش کند تا راست بایستد یا طمأنینه در حال
ایستادن بعد از رکوع فراموش کند تا بسجدهٔ دویم رود باین معنی که چون سر از سجدهٔ اول برداشت فراموش
کرد که میباید نشست و طمأنینه کرده بسجدهٔ دویم رود یا جبهه را بر محل سجود که بگذارد فراموش کند که
باقی اعضای سبعه را بگذارد و سهوا سجده بر باقی اعضا یا بعضی را ترک کند درین صورت نماز او
تمام است و تدارک نیست و سجدهٔ سهو واجب نمیشود چنانچه در شرایع تصریح به آن شده است
من واگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشسته و طمأنینه را بجا آورده احتیاج به
نشستن و طمأنینهٔ دیگر نیست والا بنشیند و طمأنینه را بفعل آورد و احتیاج بسجدهٔ سهو نیست
حاشیه واگر تشهد را بجا آورده برخواسته باشد واجبست که بعد از اعادهٔ سجده بنشیند و تشهد
اعاده کند و برخیزد بواسطهٔ رعایت ترتیب واگر بعد از سجدتین تشهد را فراموش کند و برخیزد و قبل

از رکوع

از رکوع بیادش آید میباید بنشیند و تدارک تشهد کند و برخاستنی که بعد از قیام از تشهد باید
کرد بکند و درین حکم کسی خلاف نکرده است و روایات صحیحه بر طبق آن وارد است و از آنجمله حدیثی است
که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت شده است که از آنحضرت سؤال کردند که شخصی دو رکعت
از نماز واجب گذارده فراموش کرده که بنشیند و تشهد را بجا آورد برخواست حضرت فرمودند
اذا ذکر و هو قائم فی الثالثة فلیجلس و در حدیث دیگر به این عبارت واقعست که فاجلس و تشهد و قم فاتم
صلوتک و میباید دانست که اگر فراموش سجود در رکعت آخر نماز یا در تشهد آخر واقع شود واگر قبل از سلام
و بعد از تشهد بیادش آمد میباید سجدهٔ پیشتر را بجا بیاورد و اعادهٔ تشهد کرده سلام بدهد واگر بعد
از سلام و خروج از نماز بیادش آید اگر هر دو سجده را فراموش کرده باشد چون ترک رکن عمدا و سهوا نماز
باطل میشود نماز او باطل است و اعادهٔ آن از سر واجبست واگر یک سجده را فراموش کرده باشد یا تشهد را
تدارک بکند نماز او تمام است و مستند این حکم حدیثی است که بطریق صحیح روایت شده است که اذا نسیت
شیئا من الصلوة رکوعا او سجودا او تکبیرا فاقض الذی فاتک و در حدیث دیگر واقع است در باب شخصی
که تشهد را فراموش کرده بود و از نماز فارغ شد و راهی شد حضرت فرمودند ان کان قریبا رجع الی مکانه
فتشهد والا طلب مکانا نظیفا فتشهد فیه و فرقی نیست پیش اکثر علما درین حکم میان آنکه قبل از
تدارک منسی ازو حدثی واقع شده باشد و وضوی باطل شده و میان آنکه بر طهارت خود باقی باشد
و ابن ادریس فرق کرده است و گفته است اگر حدث واقع شده است اعادهٔ نماز باید کرد بواسطهٔ
آنکه حدث او حقیقة در اثنای نماز واقع شده است چه سلام او که میباید در آخر نماز واقع شود در غیر
موضع خود واقع شده است واگر تشهد را فراموش بجا آورده باشد و اللهم صل علی محمد و آل محمد را فراموش
کرده باشد بعد از سلام قضا باید کرد بواسطهٔ آنکه بر او واجبست که بجا آورد پس بنا بر حدیثی که گذشت
قضا باید کرد من واگر پیش نماز فعلی از افعال نماز را شک کند و ماموم او را بر فعل آن یا بر عدم
فعل آن واقف سازد بر پیش نماز واجبست که عمل بقول ماموم نماید واگرچه ماموم یک کس باشد و
عادل نباشد حاشیه و همچنین اگر ماموم را شک واقع شود و امام را در یاد باشد بر ماموم واجبست متابعت
امام کردن و بشک خود عمل نکردن اما اگر اجنبی غیر امام و ماموم خبر دهد از فعل ایشان و ثقه باشد آیا
عمل بقول او باید کرد یا نه میان علما خلاف شده است علامه رحمه الله عمل بقول او را واجب دانسته است
گاهی که خبر او افادهٔ ظن بکند و شیخ ابو القاسم در معتبر تجویز نکرده است بواسطهٔ آنکه نص در باب امام
و ماموم واقع است تعدی بغیر ایشان نمیکند واگر هر یک از امام و ماموم یکی از طرفین شک را معلوم

خود داند جایز نیست که تابع دیگری شود بلکه هر یک میباید بمقتضای علم خود عمل کند مثلا اگر امام
رکعت خود را چهارم داند و ماموم سیم بر امام واجبست که تشهد و تسلیم بجای آورد و از نماز فارغ
شود و بر ماموم واجبست که یک رکعت دیگر کرده سلام بدهد چنانچه شیخ علی در جعفریه تصریح
بآن کرده است و ظاهر اینست که در این مسئله حکم علم داشته باشد چه هر کدام مکلفند
که عمل بظن خود کنند والله اعلم متن و در این صورت بر پیشنماز سجدۀ سهو واجب نیست و واقف ساختن
ماموم پیشنماز را جایز است که باشارۀ انگشتان باشد و اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن
مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و ماموم
داند که سه رکعت گذارده پس آیه سورۀ کهف سیقولون ثلثة بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز
کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک السهو گویند در این صورت تدارک آنچه نکرده بر او واجب نیست
هر چند محلش باقی باشد و سجدۀ سهو نیز بر او واجب نیست حاشیه بواسطه حدیثی که از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت شده است که اذا کثر علیک السهو فامض فی صلوتک و بعضی از مجتهدین
او را وفی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سهو کند یا در یک نماز سه سهو کند حاشیه و این
دو تفسیر شیخ شهید در دروس نقل کرده است و گفته است و مختار خود دانسته و شیخ علی نیز اختیار
این قول کرده است و گفته است و یحصل متوالیة ثلاثا فی ثلث فرایض او فی فریضة واحدة و کسی که کثیر
الشک بر او صادق آید جایز نیست که فعل مشکوک بعمل آرد اگر چه محلش باقی باشد بلکه میباید اگر که
انگاشته نماز را تمام کند متن و اگر شک کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر
چند محل باقی باشد و نماز او صحیح است و سجدۀ سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن
سوره قبل از رکوع بر او واجب است که ملتفت نشده و برکوع رود و سوره را نخواند و اگر سوره را در این
صورت بخواند آن نماز باطلست هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده بود فصل هم در بیان
خللی که دو سجدۀ سهو بسبب آن واجبست و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دوم
فراموش کردن شهادتین در تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر حاشیه یعنی شهادتین
را بفعل آورده باشد و صلوات را فراموش کند و بعض مجتهدین گفته اند در این صورت قضای صلوات
واجب نیست و بعضی گفته اند قضا میباید کرد و سجدۀ سهو حاجت نیست و مشهور آنست که در
کتاب مذکور است متن بشرط آنکه محل هر یک از این سه گذشته باشد پس در این صورت واجبست که
آن را بعد از سلام بفعل آورد و بعد از آن دو سجدۀ سهو بجا آورد حاشیه و اما آنکه اگر یک سجده فراموش

شده باشد واجب قضای آن بواسطه حدیثی که بطریق موثق از امام جعفر صادق ع روایت
شده است که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که فراموش کرد یک سجده را و بعد از آن که برخاست و
قرائت کرد و رکوع بجا آورد بیادش آمد حضرت فرمودند یمضی فی صلوته و لا یسجد حتی یسلم فاذا
سلم سجد مثل ما فاته و از عبارت کتاب و از اطلاق که در این حدیث واقعست ظاهر میشود که فرق نباید
میان آنکه سجده فراموش شده از دو رکعت اول باشد یا از دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و شیخ طوسی
در تهذیب فرق کرده است و گفته است اگر اخلال بسجده از روی سهو در دو رکعت اول باشد نماز را
اعاده باید کرد و استدلال باید کرد بحدیثی که بطریق صحیح از امام موسی کاظم ع نقل کرده است و گفته
که از آنحضرت پرسیدم از شخصی که دو رکعت نماز گذارد و در رکعت ثانی در رکوع بیادش آمد که یک سجده
رکعت اول را فراموش کرده است امام ع فرمودند اذا ترک السجدة فی الرکعة الاولی فلم یدر واحدة
او اثنتین استعیدت حتی یصح ثنتان و اذا کان فی الثالثة او الرابعة فترک السجدة بعد ان یحفظ الرکوع
اعاد السجدة و سید در مدارک در این مسئله اشکال کرده است و حق با اوست بواسطه صحت این حدیث
و احتیاط مقتضی آنست که عدم وجوب اعاده را مخصوص دو رکعت آخر داند و بر تقدیری که سهو در دو
رکعت اول باشد بقول مشهور عمل کرده نماز را تمام کند و بعد از آن قضای سجدۀ منسیه کرده دو سجدۀ
سهو را بجا آورد تا بهر دو مذهب عمل شده باشد و اما آنکه بعد از قضای سجده دو سجدۀ سهو باید
کرد علامه در تذکره دعوای اجماع بر آن کرده است و نص در آن باب بنظر نرسیده و ظاهر اینست
که اجماع مذکور اگر به ثبوت برسد در باب سجده باشد که در دو رکعت آخر فراموش شده باشد چه قولی
از شیخ طوسی نقل شده منافات دارد به آنکه اجماع در مطلق نماز باشد و اما آنکه اگر تشهد فراموش شده
باشد و بعد از رکوع رکعت ثالث بیاد آید بعد از سلام قضا باید کرد و دو سجدۀ سهو بجا باید آورد
و در وجوب سجدۀ سهو بعد از سلام کسی خلاف نکرده است و احادیث صحیحه دال بر آنست اما در قضای
تشهد منسیه اکثر علما بر آن رفته اند و استدلال کرده اند بحدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که اذا قمت فی الرکعتین الاولتین و لم تتشهد و لم تذکر حتی رکع فامض فی صلوتک
کما انت و اذا انصرفت سجدت سجدتین لا رکوع فیهما ثم تشهد التشهد الذی فاتک و شیخ مفید و محمد
ابن بابویه قضای تشهد منسی را واجب نمیدانند و میگویند همان تشهدی که در سجدۀ سهو است بدل
آن میشود و احادیث بسیار بر طبق مذهب خود نقل کرده اند با آنکه اصل با ایشانست که عدم
تکلیف به آنست و سید در مدارک تقویت این قول کرده است نهایتش احتیاط مقتضی عمل بقول اکثر

است که قضای آنها را بعد از سلام باید کرد چنانچه در کتاب و بعضی بر آن رفته اند که سجدهٔ منسیه
را قبل از سلام باید کرد بواسطهٔ حدیثی که بطریق صحیح از حضرت صادق ع روایت شده است که انا نسی
الرجل سجدة و تیقن انه ترکها فلیسجد بعد ان یقعد قبل ان یسلم و علامه در مختلف حمل این حدیث بر آن کرده
است که قبل از رکوع بیادش آید چه در حدیث تصریح به بعد از رکوع نشده است و شیخ مفید میگوید اگر
بعد از رکوع بیادش آید دو سجده که درین رکعت میکند میباید سه سجده بکند دو سجدهٔ اصلی و یکی بدل سجدهٔ
منسیه و ابن بابویه میگوید سجده که در رکعت اول فراموش شود و بعد از رکوع و بعد از رکوع رکعت دویم
بیادش آید میباید در آخر رکعت سیم بکند و سجده که در رکعت دویم فراموش شده باشد و بعد از رکوع رکعت
سیم بیاد آید در آخر رکعت رابع بکند و اگر در رکعت ثالث بیاد آید بعد از سلام بکند و مستند او درین
تفصیل معلوم نیست و شیخ شهید در ذکری بعد از نقل این تفصیل از و گفته است که حدیثی درین باب
بما نرسیده است منه و اگر دو چیز ازین سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجبست که اول بعد
از سلام دادن هر دو را به آن ترتیب که فوت شده باشد بجا آورد حاشیه اما اینکه میباید بعد از سلام و
فارغ شدن از نماز بکذارد و بجا آورد بواسطهٔ آنکه برین وجه میان علما مشهور شده است منه و بعد از آن
از برای هر یک دو سجدهٔ سهو بکند اما لازم نیست که قصد نماید که دو سجدهٔ سهو اول از جهت خلل اول
و دو سجدهٔ ثانی از جهت خلل ثانی پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را با یک سجده از رکعت سیم فراموش
کرده باشد اول تشهد را بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شدهٔ نماز ظهر بجای می آورم ادا واجب قربة
الی الله و اگر وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید حاشیه و همچنین اگر سهو مذکور در نماز قضا شده باشد واجب
که در نیت تدارک آن قصد قضا بکند و اینکه در نیت آن قصد وجوب و ندب و قصد ادا و قضا و قصد
قربت میباید کرد بواسطهٔ آنست که اینها جزء نماز است که سهوا ترک شده است پس آنچه در غایت آن در نماز
باید کرد در نیت آنها نیز باید کرد چه نسیان باعث نمیشود که آنچه در نماز واجب بود ساقط شود بالجمله جمیع
آنچه در نماز واجبست از طهارت و ستر عورت و استقبال و غیر آن در تدارک آنچه سهو شده است واجبست
چه اینها اگر چه در حقیقت جزء نماز نیستاما در حکم جزء نماز است و بدل جزء است پس هر چه در نماز واجبست
میباید در آن واجب باشد و درین حکم کسی خلاف نکرده است منها پس اگر بعد از سلام و قبل از ادای آن
حدثی واقع شود آیا نماز باطل میشود یا نه درین باب اشکال شده است بواسطهٔ آنکه ازین جهت که بمنزلهٔ
جزءاست میباید چنانچه حدثی که در اثنای نماز واقع شود مبطل نماز است در اینجا نیز مبطل باشد و از
این جهت که اطلاق جزء بر آن بطریق مجاز است و در حقیقت جزء نیست بواسطهٔ آنکه خارج نماز به نیت

علیحده

علیحده بعمل می آید میباید باعث بطلان نماز نشود باید دانست که اگر اعمال منسیه را عمدا بجا نیاورد
تا وقت نماز منقضی شود به اتفاق علما نماز باطل میشود و قضای آن میباید کرد بواسطهٔ آنکه بمنزلهٔ جزء است
و به انتفای جزء کل منتفی میشود و اگر سهوا بفعل نیاید تا وقت بگذرد هر وقت بیاد بیاید قضا میباید
کرد و اگر چه بعد از وقت بیاد بیاید و چون قضا کند نماز اصل صحیح خواهد بود و احتیاج بقضای
آن نخواهد شد منه و بعد از آن سجدهٔ فراموش کرده شده را همین طریق بکند و سجده های سهو را
نیز بعد از آن بجا آورد و اگر دو سجدهٔ سهو تشهد و دو سجدهٔ سهو مقدم دارد بهتر است اما واجب
نیست و نیت چنین کند که دو سجدهٔ سهو از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجای می آورم واجب
قربة الی الله و ذکر ادا و قضا لازم نیست و اگر در نمازی که به اجاره یا بجهت پدر میگذارد مثل این سهو
واقع شود چنین نیت کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده را بجا می آورم بجهت آنکه واجبست
بر او اصالة و بر من نیابة ادا قربة الی الله اما در نیت سجدهٔ سهو نام آن شخص را بردن واجب نیست و بعضی
از مجتهدین واجب میدانند و نیت سجدهٔ فراموش شده و سجدهٔ اول و دو سجدهٔ سهو را واجبست که مقارن
سازند به پیشانی بر زمین گذاشتن حاشیه و نیت دو سجدهٔ سهو را چنین کند که دو سجدهٔ سهو میکنم در
فرض ظهر یا عصر ادا اگر وقت نماز باقی باشد و سهو در نماز ادا واقع شده باشد یا قضا اگر در خارج وقت
نماز را قضا شود یا سهو در نماز قضا بوقوع آمده باشد بواسطهٔ آنکه واجبست قربة الی الله و در وجوب
ذکر در سجدتین مذکورتین خلاف شده و علامه در مختلف حکم بعدم وجوب کرده است بواسطهٔ تمسک
باصل که برائت ذمه است از تکلف به آن بواسطهٔ حدیثی که عمار ساباطی از صادق ع روایت کرده است
که از آنحضرت سؤال کردم از سجدهٔ سهو که آیا در آن تکبیری و تسبیحی هست حضرت فرمودند نه همین سجده
فقط و شیخ شهید در ذکری و علامه در کتاب دیگر خود که نهایه است حکم بوجوب کرده اند بواسطهٔ
روایتی که حلبی از حضرت صادق ع روایت نقل کرده است که یقول فی سجدة السهو بسم الله و بالله و صلی
الله علی محمد و آل محمد و فی المرة الاخری بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و بعضی
معنی این حدیث را برین وجه فهمیده اند که حضرت صادق ع در سجدهٔ سهوی که خود کردند یکمرتبه
عبارت اول را در ذکر گفتند و یکمرتبه عبارت دویم را در مقام قدح در حدیث شده اند بواسطهٔ آنکه
مخالفت دارد بمذهب امامیه که تجویز سهو بر معصوم نکرده اند خصوصا در افعال نماز و این قدح
ضعیف است بواسطهٔ آنکه میتواند بود که یقول که در کلام حلبی واقع شده است صیغهٔ استقبال
بمعنی باشد یعنی یکمرتبه بر آن وجه فتوی داده اند و یکمرتبه برین وجه نه آنکه حضرت خود سهو کردند و

و در سجده یکمرتبه آن ذکر را ادا نمودند و یکمرتبه این ذکر را و یقول به اینمعنی دو حدیث بسیار واقع شده است مثل سمعته یقول فی النفس المؤمنة مائة من الابل و لهذا معظم علما بمضمون این حدیث عمل کرده اند و از اکتفاء مصنف بعبارت اولی در ذکر کسی نفهمد که ذکر واجب یا مخصوص عبارت اولی میداند چه ذکرش نفی ما عدا نمیکند بلکه هر یک این دو عبارت مذکور که گفته شود بمذهب قائل بر آئمه ذمه حاصل میشود و شیخ طوسی در مبسوط و ابن ادریس در سرائر عبارت ثانی را ذکر کرده اند و ابو الصلاح عبارت اولی را و شیخ مفید تصریح بتخییر کرده است که هر کدام را که بگوید صحیح است پس صورت محمله صحیحه در ذکر سجدتی سهو چهار باشد فند بر من و ذکر دو سجده اینست بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چون سر از سجده دویم بردارد تشهد به این طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد حاشیه چه خواندن تشهد به این طریق واجب به اتفاق بواسطه حدیثی که از حضرت صادق ع روایت شده است که و اسجد سجدتین بغیر رکوع و لا قرائة یتشهد فیهما تشهدا خفیفا ثم تسلم بعدهما و اگر بعد از فراغ از نماز و پیش از سجده سهو یکی از مبطلات نماز مثل استدبار قبله یا تکلم زیاده بر دو حرف یا دو واقع شود باعث سقوط سجده سهو و بطلان نماز نمیشود بلکه نماز را بعد از آن سجده سهو بجا میباید آورد چه سجده سهو جزو نماز نیست و عبادتیست بر خود که میباید بعد از نماز بجا آورد بواسطه جبر نقصی که در نماز از روی سهو واقع شده است من و بعد از آن سلام بدهد و واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث حاشیه و نیت و سجود بر اعضای سبعه و طمانینه میان هر دو سجده و در سجده بقدر ذکر پس قائلین بوجوب و منتهی آن پیش جمعی که واجب نمیدانند و اباحت مکان و لباس و جمیع آنچه در نماز واجبست و نباید دانست که ترک آن عمدا یا سهوا باعث بطلان نماز نمیشود بلکه نماز صحیح است و دو سجده سهو در ذمه اوست اگر سهوا ترک کرده باشد هر وقت بیادش آید بکند و در تاخیر آن اثم نیست و اگر عمدا ترک کرده باشد تا نکرده است آثم است و هر وقت که بکند ذمه او بری میشود چنانچه در تذکره تصریح بدان شده است من چهارم از هفت موضع که دو سجده سهو در آن واجبست شک کردن میان چهار و پنج رکعات چنانچه در مبحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن نماز از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن زیاده از دو حرف غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب میدانند از برای هر زیاده و نقصان که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و وقت آن بعد از سلام دادنست خواه از برای زیاده و خواه از برای نقص حاشیه چنانچه مذهب اکثر علمای ماست و در تذکره به امیر المؤمنین علی ع

و ابن مسعود و عمار ساباطی نسبت داده است و در حدیث وارد است که لکل سهو سجدتان بعد ان تسلم و بعضی از علمای ما خواه از برای نقیصه باشد و خواه از برای زیاده پیش از سلام واجب میدانند بواسطه حدیثی که از حضرت صادق ع روایت شده است که هما قبل التسلیم فاذا سلمت ذهبت حرمة صلوتك و این حدیث ضعیفست و بعضی قائل بتفصیلی شده اند که در کتاب مذکور است بواسطه حدیثی که از امام رضا ع مرویست که اذا نقصت فقبل التسلیم و اذا زدت فبعده و این حدیث معارض است به احادیث بسیار که دلالت بر خلاف آن دارد پس اولی عمل بقول اکثر چنانچه در کتاب مذکور است و مذهب جمعی که میگویند که قبل از تسلیم میباید کرد مطلقا یا گاهی که از برای نقص باشد میباید که چون از تشهد فارغ شوند بکنند و بعد از فراغ از تشهد سجده سهو بسلام قیام نمایند و اگر موجب سجده سهو در نماز مکرر واقع شود از برای هر یک سجده سهو جدا میباید کرد و یک سجده سهو از برای همه کافی نیست خواه همه از یک جنس باشد مثل آنکه همه ترک یک سجده یا همه ترک تشهد باشد و خواه اجناس مختلف باشد مثل آنکه یکی ترک سجده باشد و یکی ترک طمانینه رکوع من و بعضی از مجتهدین آنچه از برای نقص است مقدم بر سلام میدانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بی فاصله بجا میباید آورد

مقصد سیم در بیان احکام شک و شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد رکعات

و احکام هر یکی در بحثی مذکور خواهد شد بحث اول در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن حاشیه خواه در دو رکعت اول باشد و خواه در دو رکعت آخر بنا بر قول معظم علمای ما و شیخ مفید در مقنعه قائل بفرق شده است و گفته است اگر شک مذکور در دو رکعت اول باشد نماز باطل میشود و اعاده آن باید کرد و شیخ ابو القاسم در معتبر قولی از شیخ طوسی بطبق قول شیخ مفید نقل کرده است و معتمد و مفتی بقول معظم علماست که فرق میان دو رکعت اول و دو رکعت آخر نیست و همه یکحکم دارد که در کتاب مذکور است و تفصیل که داده شده است بعمل باید آورد و وقتی که محل نگذشته باشد بواسطه حدیثی که بطریق صحیح از حلبی منقول است که گفتم بامام ع در باب شخصی که شک کرده باشد در حال قیام که آیا رکوع کرده است یا نه امام ع فرمودند فلیرکع و همچنین بطریق صحیح نقل شده است از امام جعفر صادق ع که از آنحضرت پرسیدند از کسی که سر از سجده بردارد و قبل از آنکه درست بنشیند شک کند که سجده دویم کرده ام یا نه حضرت فرمودند فلیسجد اما وقتی که محل آن گذشته باشد بواسطه حدیث صحیح که هم از آنحضرت روایت شده است که شخصی سؤال کرده که بعد از آنکه سجده کرده بودم شک کردم که رکوع کرده ام یا نه حضرت فرمودند مضی

وحدیث صحیح دیگر که باز از امام جعفر صادق ع روایت شده است که آنحضرت فرموده اند ان شك
فی الرکوع بعد ما سجد فلیمض وان شك فی السجود بعد ما قام فلیمض وکل شیء شك فیه مما قد جاوز
ودخل فی غیره فلیمض علیه ودر حدیث دیگر از زراره نقل شده است که گفتم بامام جعفر صادق ع
که اگر شخصی شك کرده باشد در اذان تا اقامت داخل شده باشد حضرت فرمودند بمضی گفتم اگر شخصی
شك کرده باشد در اذان واقامت هر دو که آیا قیام نموده است یا نه بعد از آنکه تکبیر احرام گفته باشد حضرت
فرمودند بمضی گفتم اگر شخصی شك کرده باشد در گفتن تکبیر احرام بعد از آنکه شروع در قرائت کرده باشد فرمودند
بمضی گفتم اگر شك کرده باشد در قرائت بعد از آنکه برکوع رفته باشد فرمودند بمضی گفتم اگر شك کرده
باشد در رکوع بعد از آنکه بسجود رفته باشد حضرت بمضی علی صلوته بعد از آن خطاب بمن نموده فرمودند
یا زراره اذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیره فشکك لیس بشیء واز این دو حدیث وچند حدیث صحیح
دیگر فهم میشود که فرق نباشد درین حکم میان رکن وغیر رکن ومیان دو رکعت اول ودو رکعت آخر بنابر
علامه در تذکرة الفقهاء فرق کرده است وگفته است اگر شك در رکن نماز واقع شود ودر دو رکعت اول
باشد اقرب بطلان نماز است بواسطه آنکه بترك رکن سهواً نماز باطل میشود واحتمال سهو نیز در حالت
شك میرود وشك در رکن ودر دو رکعت اول شك در عدد رکعات برمیگردد چه رکعت بی رکن
رکعت تمام نیست ودانسته شد که شك در عدد رکعات در دو رکعت اول مبطل نماز است وهر
دو مقدمه در معرض منع است واولی عمل بقول مشهور است منه پس اگر محل آن فعل نگذشته باشد
واجبست که آن فعل را بجا آورد مثل آنکه قبل از رکوع شك کند که قرائت کرده یا نه یا بعد از قرائت
وپیش از خم شدن بواسطه سجود شك کند که رکوع کرده یا نه یا قبل از درست نشستن بواسطه
تشهد یا راست ایستادن بواسطه قیام شك کند که سجده کرده است یا نه اگر محل آن گذشته باشد
وشروع در واجب دیگر کرده باشد بجای آوردن آن لازم نیست وشك مذکور از معرض اعتبار
ساقطست مثل آنکه در اثنای قرائت شك کند که تکبیر احرام بجای آورده یا نه حاشیه واگر در اثنای
قرائت سوره شك کند که الحمد خوانده است یا نه ظاهر وجوب اعاده است چه محل تجاوز نکرده است
بواسطه آنکه قرائت حمد وسوره یك فعل است از افعال نماز واو در محل قرائتست وابن ادریس گفته است
التفات به آن نباید کرد وسوره را تمام کرده برکوع باید رفت واز کلام شیخ ابو القاسم در معتبر نیز اختیار
این مذهب ظاهر میشود وبعض اخبار را مؤید خود ساخته اند وسید در مدارك بعد از نقل این
دو قول میگوید وهو غیر جید والاخبار علی ذلك والله اعلم منه یا در اثنای سجود شك کند که رکوع کرده

یا نه حاشیه وسید در مدارك نیز درین صورت اظهر عدم وجوب تدارك دانسته است بواسطه
حدیثی که بطریق صحیح از حضرت صادق ع روایت شده است که به او گفتند شخصی بقصد سجود خم
شده است وبعد میداند که رکوع کرده است یا نه حضرت بلفظ دربار فرمودند وقد رکع یعنی چنان داند
که رکوع کرده است والتفات بشك مذکور نکند وبعضی وجوب اعاده را درین صورت قوی دانسته
اند ما دام که بحد سجود نرسیده باشد واین قول ضعیف است منه یا در اثنای تشهد شك کند که
سجود کرده است یا نه یا در وقت شروع در قیام شك کند که سجود کرده است یا نه اما درین صورت
آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد حاشیه وسید در مدارك در صورت اول
با مصنف موافقت کرده وعدم التفات بشك را اصح دانسته ودر صورت ثانی گفته است والاقرب
وجوب الاتیان به کما اختاره الشهیدان بواسطه حدیثی که بطریق صحیح از حضرت صادق ع روایت
شده است که از او پرسیدند از شخصی که شروع در برخاستن کرده است وشك دارد که سجود کرده است
یا نه حضرت فرمودند یسجد منه وبدانکه هرگاه فعلی از افعال مشکوك فیه را در محل تدارك کند وبعد
آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکنست نماز باطل میشود واگر رکن نیست نماز صحیح
حاشیه وسید مرتضی گفته است اگر شك در سجده کرده باشد وآن سجده را بجا آورده باشد وبعد
از آن بیادش آمده باشد که سجده کرده بوده است نماز را اعاده نماید ودفع قول او میکند رعایت اصل
که عدم وجوبست وحدیثی که بطریق صحیح روایت شده است که لا تعید الصلوة من سجدة وتعید ها من رکعة
واگر بعد از انتقال بفعل دیگر که التفات دیگر بشك نباید کرد فعل مشکوك فیه را بجا آورد ظاهر
اینست که اگر از روی عمد کرده باشد نماز او باطل باشد خواه فعل مذکور رکن باشد وخواه غیر رکن بواسطه
آنکه فعل مذکور خارج نماز است که در میان نماز در آمده است پس میباید باعث بطلان نماز باشد
وشیخ شهید احتمال عدم به بطلان راه داده است بواسطه آنکه شارع که تدارك بر او واجب نکرده است
از قبیل رخصت ودلالت بر عدم جواز ندارد وفتوی بر قول مشهور است والله اعلم منه واگر بعد
از فوت محل تدارك کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد وخواه غیر رکن مبحث دویم در شك در عدد
رکعات بدانکه شك در رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است وهمچنین شك میان یك رکعت و
دو رکعت حاشیه در هر نمازی که باشد از نمازهای واجبی چنانچه در ضمن بیان اموری که مبطل نماز است
گذشت وبعض مجتهدین بر آنند که اگر شك میان یك رکعت ودو رکعت در نماز چهار رکعتی واقع شود نماز
او باطل نمیشود بلکه بنا بر یك رکعت گذارد ونماز را تمام کند ومشهور قول اولست وعلامه در مختلف

اجماع بر آن نقل کرده است و بر طبق آن احادیث صحیحه روایت شده است از آنجمله شیخ طوسی در تهذیب
روایت کرده است بطریق صحیح از حضرت صادق ع که اذا شککت فی المغرب فاعد واذا شککت فی الفجر
فاعد و مستند قول ثانی که ابن بابویه نقل کرده است دو حدیث ضعیف المسند است که معارض
احادیث صحیحه نمیتواند بود والله اعلم متن و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در عدد رکعات واقع
شود مشهور از آن دوازده صورت است اول شک میان دو و سه بعد از اتمام سجدتین حاشیه
و اگر قبل از اکمال سجدتین باشد در معنی شک خواهد بود میان یک رکعت و دو رکعت و نماز بمذهب
مشهور باطل خواهد بود متن و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ آخر است اگرچه سر از سجده برنداشته
باشد پس واجبست که بنا بر سه نهد و نماز را به اتمام رساند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط
ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته حاشیه مشهور میان علما اینست و استدلال کرده اند بر آن بعض
احادیث که درین باب وارد است لهذا بتن بعضی تصریح است در آنکه این حکم کاهی است که شک مذکور
بعد از شروع در رکعت ثالثه واقع شود یعنی بعد از آنکه برکعت ثالثه برخواسته باشد شک کند که آیا
گذارده شده است دو رکعتست که اینکه در آن شروع شده است رکعت سیم باشد یا سه رکعت است
که این چهارم باشد و این نیز مشوبست که اگر شک مذکور بعد از اتمام سجدتین و قبل از قیام رکعت ثالثه واقع شود
نماز باطل باشد و اعاده باید کرد و مؤید اینست حدیثی که بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع نقل شده
که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که نمیداند که دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت حضرت فرمودند
که اعاده کند گفتند که مشهور شده است که اعاده نباید کرد حضرت فرمودند انما ذلک فی الشک بین
الثلث والاربع یعنی رکعتی را که میگذارد شک کند که رکعت سیم است یا چهارم و ابن بابویه در کتاب
مقنع بر بنوجه فتوی داده است و از سید مرتضی علم الهدی نقل شده است که در مسائل ناصریه گفته
است که شک در عدد رکعات نماز بعد از آن که میان یک رکعت و دو رکعت نباشد در هر صورت که
باشد بنا بر اقل باید گذاشت و نماز را تمام کرد و از کلام ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه این چنین فهم
میشود و مؤید این حکم حدیثی است که بطریق صحیح از امام موسی کاظم ع روایت شده است که اذا شککت
فابن علی الیقین و حدیثی که شیخ طوسی بطریق صحیح نقل کرده است هم از امام موسی ع در باب سهوی
که در عدد رکعات نماز واقع شود فرمودند که یبنی علی الیقین و یاخذ بالحزم و ظاهر اینست که مراد بسهو
در کلام راوی شک است و علی بن بابویه در رساله خود گفته است اگر درین صورت احد طرفین شک
در ظن او رجحان نیابد و هر دو طرف مساوی باشد مخیر است میان آنکه بنا بر سه بگذارد و نماز احتیاط

بکند و میان آنکه بنا بر دو بگذارد و بعد از هر دو رکعت تشهد کرده نماز را باتمام رساند و میان
آنکه بنا بر سه بگذارد و بعد از فراغ از نماز احتیاط را بطریقی که در کتابت بگذارد و شیخ شهید
در ذکری بعد از نقل این حکم از او گفته است لم اقف علی ماخذه و سید در مدارک درین مسئله
اشکال کرده است و گفته است احتیاط مقتضی آنست که بنا بر سه گذاشته شود بعد از سلام نماز احتیاط
را بجا آورد و اگر شک او پیش از شروع در رکعت ثالثه واقع شده باشد نماز از اصل را اعاده بکند و باید دانست که
ظاهر عبارت علما چنانچه در کتابت دلالت دارد بر آنکه اگر شک مذکور پیش از اکمال سجدتین واقع
شود و اگرچه در اثنای سجدتین باشد نماز را اعاده باید کرد و از بعض مجتهدین نقل شده است که اگر بعد
از رکوع رکعت دویم واقع شود کافیست که همین که رکوع واقع شد مسمی رکعت بفعل می آید و شیخ شهید
در ذکری بعد از نقل این قول گفته است مستند این قول بر من ظاهر نیست بلی اگر در اثنای سجدهٔ
ثانیه پیش از آنکه سر بردارد شک کند دور نیست که این حکم داشته باشد چنانچه مصنف
تصریح به آن کرده است والله اعلم متن شک کردن میان سه و چهار حاشیه بعضی از مجتهدین بر آنند
که درین صورت مصلی مخیر است میان آنکه بنا بر چهار بگذارد و احتیاط را بطریق سابق بجا آورد یا بنا
بر سه نهد و نماز را اتمام کند و معتمد قول اولست لهذا بتن صاحب مدارک در احتیاط قول تخییر را
ضعیف دانسته است و وجوب دو رکعت نشسته را متعین میداند والله اعلم متن خواه سجدتین را
به اتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط را بطریق سابق بجا آورد
سیم شک کردن میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط

بگذارد حاشیه و بعضی مجتهدین درینصورت نیز مصلی را مخیر دانسته اند میان آنکه بنا بر چهار بگذارد
و دو رکعت نماز احتیاط بجا آورد یا بنا بر دو گذارد و نماز را اتمام کند متن و شیخ ابن بابویه شک
میان دو و چهار را مبطل نماز میداند حاشیه و بعضی کلام او را بر آن حمل کرده اند که شک مذکور در
نماز صبح یا مغرب واقع شود و بعضی بر استحباب اعاده چرا که بر بطلان نماز چهار رکعتی بشک مذکور
دلیلی قایم نیست متن چهارم شک کردن میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار نهد و دو
رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته حاشیه که اگر دو رکعت کرده باشد دو رکعت
ایستاده بدل دو رکعت دیگر بوده باشد و اگر سه رکعت کرده باشد دو رکعت نشسته که بدل یک رکعت
ایستاده است بجای رکعت دیگر شود و دو رکعت ایستاده نافله باشد و اگر چهار رکعت باشد
مجموع دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نافله باشد و موجب ثواب زیاده بر ثواب اصل و

وبعض مجتهدین تجویز کرده اند که بدل دو رکعت نشسته یکرکعت ایستاده بکند که مجموع احتیاط
سه رکعت ایستاده باشد بدو تشهد و دو سلام چه مقصود که بدایت بر هر یك از تقدیرات ثلثه
درین ضمن بر متحقق میشود و مناسبت آن برکعت منسیه بیشتر است و ابن بابویه و ابن جنید این قول را
اختیار کرده اند و شیخ شهید در ذکری تقویت آن کرده است و گفته است از ظاهر شیخ مفید
و سلار فهم میشود که ایشان این شق را متعین میدانند و تجویز دو رکعت نشسته نکرده اند و مستند
آن معلوم نیست و مستند قول مشهور حدیثی است که بطریق صحیح از امام موسی کاظم ع روایت شده است
که او از پدر خود ع نقل کرده است که از آنحضرت پرسیدم درین باب فرمودند یصلی رکعتین من
قیام ثم یسلم ثم یصلی رکعتین و هو جالس و حدیثی است که بطریق دیگر هم از حضرت صادق ع روایت
شده است که درین باب از آنحضرت سؤال کردند فرمودند یقوم و یصلی رکعتین من قیام و یسلم ثم
یصلی رکعتین من جلوس و یسلم فان صلی اربعا کانت الرکعات نافلة والا تمت الاربع و این حدیث اگرچه
مرسل است اما راوی آن ابن ابی عمیر است و مرسلات او را در قوت مسانید داشته اند و بعض مجتهدین
درین صورت شك مصلی را مخیر داشته اند میان آنکه بنا بر چهار گذاشته احتیاط مذکور را بجا
آورد یا بنا بر دو گذاشته نماز را تمام کند و بعد از هر رکعت تشهد را بجا آورد و این قول را به ابن بابویه
نسبت داده اند و مستند او بعضی احادیث است که در حواشی سابقه مذکور شد متن و مخیر است
بتقدیم هر کدام را که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت حاشیه
شیخ شهید در الفیه و سید در مدارك و جمعی دیگر برین تقدیر که بنا بر چهار گذاشته چهار رکعت احتیاط
باید کرد حکم بوجوب تقدیم دو رکعت ایستاده بر دو رکعت نشسته کرده اند بواسطه آنکه در جمیع روایاتی
که درین باب وارد است دو رکعت ایستاده بر دو رکعت نشسته در ذکر مقدم واقع شده است و در حدیث
صحیح حسنی که در حاشیه سابقه گذشت دو رکعت نشسته بر دو رکعت ایستاده بثم عطف شده است
و این صریح است در وجوب تقدیم ایستاده بر نشسته و قول بتخییر را که مصنف در کتاب اصل ساخته است
در مدارك بعنوان قیل ایراد نموده است و نسبت آن را بظاهر شرایع داده است که اول دو رکعت ایستاده را
ذکر کرده است و بعد از آن دو رکعت نشسته را بواو عطف که از برای مطلق جمع است نه بفاء و ثم که دلالت
بر ترتیب داشته باشد و قول بوجوب تقدیم دو رکعت نشسته را بر دو رکعت ایستاده که در کتاب
بعض مجتهدین نسبت داده اند مطلقا ذکر نکرده است و در اکثر کتب معتبره مثل تذکره و منتهی و مختلف
و امثال آن که رجوع شد مذکور نبود بلی شیخ زین الدین در شرح الفیه گفته است که شیخ شهید قول

مذکور را

مذکور را بشیخ مفید نسبت داده است و آنچه شیخ در ذکری بظاهر شیخ مفید نسبت داده است
وجوب تقدیم یکرکعت ایستاده است بر دو رکعت ایستاده چه او بنا بر آنچه در ذکری مذکور است
احتیاط را درین صورت سه رکعت ایستاده میداند بدو سلام و تجویز دو رکعت نشسته نکرده است
و این دلالت ندارد بر آنکه بمذهب جمعی که احتیاط را چهار رکعت میدانند تقدیم دو رکعت نشسته
بر ایستاده واجب باشد بلکه در حدیث ابن جنان دلالت واضحه بر خلاف آن داشته باشد
و بر هر تقدیر اگر مصنف بجای این قول قول بوجوب تقدیم ایستاده را بر نشسته که مختار شیخ
شهید و اکثر علماست ذکر میکردند بهتر میبود و محتمل که قصد مصنف آن باشد و ایراد نشسته
بدل ایستاده که در کتاب واقع است از سبق قلم یا سهو نساخ باشد و الا که قصد مصنف این
میبود البته ذکر آن قول که مشهور تر است و بصواب نزدیکتر بود میکردند متن پنجم شك کردن میان
دو و پنج بعد از اکمال سجدتین حاشیه چه اگر قبل از آن باشد شك بشك میان یکرکعت و دو رکعت
بر خواهد گشت و به اتفاق نماز او باطل خواهد بود متن ششم شك کردن میان سه و پنج بعد از رکوع
اما اگر قبل از رکوع این شك واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شك آن میانه دو و چهار باشد
شود و حکم آن مذکور شد اما برد و سجده سهو واجبست بواسطه زیاده کردن قیام هفتم شك کردن
میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین حاشیه چه اگر قبل از آن باشد شك او در واقع میانه
دو و چهار خواهد بود و حکم آن از پیش رفت هشتم شك کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از
از اکمال سجدتین درین صورت مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر اقل نهد و نماز را اتمام
کند و وجه دیگر آنکه نماز او باطل است حاشیه بواسطه احتمال زیاده شدن رکن قبل از اتمام
نماز و در شرح جعفریه سبب بطلان را برین وجه بیان کرده است و اگر بنا بر اکثر گذارد لازم
آید که نماز پنج رکعتی گذارده میشود و نماز پنج رکعتی باطلست و اگر بنا بر اقل گذارد و نماز را اتمام
کند احتمال این خواهد بود که یکرکعت یا دو رکعت یا سه رکعت مشکوك کرده باشد پس بر تقدیر
یکرکعت نماز خماسی خواهد شد و بر تقدیر دو رکعت سداسی و بر تقدیر سه رکعت سباعی و بر
هر تقدیر نماز باطل خواهد بود متن و در صورت آخر وجه دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادن است
و دو رکعت احتیاط بجا آوردن و دو سجده سهو کردن نهم شك کردن میانه دو و سه و چهار و پنج
بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد
یکرکعت بجای آن ایستاده بکند دهم شك کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد

ودو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوع است آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانهٔ سه و چهار
شود پس مخیر است در گذاردن یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بجا
آورد حاشیه بواسطهٔ قول صادق ع اذا کنت لا تدری اربعا صلیت او خمسا فاسجد سجدتی السهو
بعد تسلیمک ثم سلّم بعدهما و اگر میان هر دو سجده است نیز همین حکم دارد و بعضی از مجتهدین
درین صورت نماز را باطل میدانند و این مذهب ضعیف است متن و اگر بعد از رکوع است و
قبل از سجده نیز بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک قبل از رکوع میدانند حاشیه
صاحب این قول که مثل شک قبل از رکوع باشد معلوم نیست و آنچه در کتب مذکور است و صاحب
مدارک نقل کرده است که مثل شک بعد از سجود است که دو سجدهٔ سهو بجا باید آورد بعد از آنکه نماز را
تمام کند و سلام دهد متن یازدهم شک کردن میان سه و چهار و پنج حاشیه اگر قبل از رکوع باشد شک خواهد
بود میان دو و سه و چهار و حکم آن گذشت و اگر بعد از رکوع باشد و قبل از اتمام سجود شیخ علی در جعفریه
اصح بطلان نماز را دانسته اگرچه بنا بر پنج گذارد و سلام دهد احتمال نقص رکن دارد که آن سجده است
اگر بنا بر سه یا چهار گذارد و سجود را اتمام کند احتمال زیاده کردن رکن عمدا دارد و اگر بعد از سجود باشد حکم
آنست که در کتاب متن درین صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند
و این نماز را احتیاط ندارد و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده
بجا آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت سیم گیرد و درین صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطل است
حاشیه بواسطهٔ آنکه نصی درین باب در حدیث نیست و برائت ذمه بیقین حاصل نمیشود و
احتمال زیادتی رکن هست که عمدا و سهوا مبطل نماز است متن و بعضی از مجتهدین بر آنند که بنا بر
اکثر نهد حاشیه بواسطهٔ آنکه آن متیقن است و اصل عدم زیاده است و صوری که برین تقدیر محتمل است
که شک مذکور بر آن صورت واقع شود یازده صورتست چهار ثنائی و آن شک میان دو و شش است
و میانهٔ سه و شش و میانهٔ چهار و شش و میانهٔ پنج و شش در صورت اول و دوم و چهارم اگر بعد از رکوع
سجود واقع شود و در صورت اول و دوم اگر پیش از رکوع واقع شود نماز باطل میشود بواسطهٔ تعذر بنا بر
اکثر و اقل بنا بر آنچه سبق ذکر یافت و اما در شق دیگر که آن سیم است نماز صحیح است بواسطهٔ آنکه آن شک
میان چهار و شش است بعد از سجود میتوان بنا بر اقل گذاشت و سجدهٔ سهو کرد بواسطهٔ احتمال آنکه زیاد
شده باشد و در شق چهارم که آن شک میان پنج و شش است گاهی که قبل از رکوع باشد بواسطهٔ آنکه
در حقیقت شک میان چهار و پنج خواهد بود پس بنا بر چهار باید گذاشت و بواسطهٔ احتمال زیاده دو سجده

حاشیه و صاحب مدارک [illegible] تخییر میان یک رکعت [illegible] رکعت نشسته و [illegible] دو سجدهٔ سهو است و [illegible] درین صورت نقل کرده [illegible] والله اعلم

سهوکرد

سهو کرد و شش صورت ثلاثیست و آن شک میان دو و سه و شش و میان دو و چهار و شش و میان دو و
پنج و شش و میان سه و چهار و شش و میان سه و پنج و شش و میان چهار و پنج و شش است در صورت
اولی که شک میان دو و سه و شش است نماز باطلست بواسطهٔ آنکه اگر بنا بر اکثر گذارد نماز شش
رکعتی میشود و اگر بنا بر اقل گذارد که دو رکعتست گذارند و دو رکعت احتیاط بکنند بر تقدیر
چهار و پنج نماز شش رکعتی خواهد شد و بر هر تقدیر نماز او باطل خواهد بود و در صورت دوم
که شک میان دو و چهار و شش است هرگاه شک مذکور بعد از سجود باشد بنا بر سه باید گذاشت
و یک رکعت ایستاده بعد از نماز باید گذارد یا دو رکعت نشسته و بواسطهٔ احتمال زیاده دو سجدهٔ سهو
باید کرد و اگر قبل از سجود باشد نماز باطل خواهد بود چه در حقیقت شک است میان دو و سه
و پنج و گذشت که بیش اکثر باعث بطلان نماز است و در صورت سیم که شک میان چهار و پنج و شش
است اگر قبل از رکوع باشد نماز صحیح است چه بشک میان چهار و پنج برمیگردد و حکم آن گذشت
که دو سجدهٔ سهو باید کرد و در صورت چهارم که شک میان سه و چهار و شش است اگر شک مذکور
بعد از سجود است بنا بر چهار گذارد و یک رکعت ایستاده احتیاط کند بواسطهٔ احتمال سه و دو سجدهٔ
سهو بکند بواسطهٔ احتمال زیاده و اگر قبل از سجود است نماز باطلست چه شک مذکور بشک میان
میانه دو و سه و پنج برمیگردد و دانسته شد که شک میان دو و سه و پنج نماز را باطل میکند و در
صورت ششم که شک میانهٔ چهار و پنج و شش است اگر قبل از رکوع باشد یا در صورت ثانیه بعد
از سجود باشد نماز صحیح است چه در صورت پنجم شک خواهد بود میان دو و چهار و پنج بعد از سجود
پس بنا بر چهار باید گذاشت و بواسطهٔ احتمال دو رکعت ایستاده بعد از نماز باید کرد و بواسطهٔ احتمال
زیاده دو سجدهٔ سهو باید کرد و در صورت ششم مثل شک میان سه و چهار و پنج خواهد بود و باز بنا
بر چهار باید گذاشت و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته احتیاط باید گذارد و اگر درین دو صورت
شک بعد از رکوع باشد یا در صورت ثانیه قبل از سجود باشد نماز باطل خواهد بود بواسطهٔ آنکه در
خامسه شک او مشتمل خواهد بود بر شک میان سه و پنج و دانسته شد که آن مبطل نماز است و در
سادسه اگر شک قبل از سجود باشد شک او مشتمل خواهد بود بر شک میان چهار و پنج بعد از رکوع
و پیش از سجود و دانسته شد که اصح در آن بطلان نماز است و چهار صورت رباعی است اول شک
میان دو و سه و چهار و شش است اگر این شک بعد از سجود باشد بنا بر چهار باید گذاشت و احتیاط
بدو رکعت ایستاده باید کرد بواسطهٔ دو رکعت و دو رکعت نشسته باید کرد بواسطهٔ احتمال سه

و دو سجدهٔ سهو بواسطهٔ احتمال زیاده دویم شک میان دو و سه و پنج و شش در اینصورت مطلقا
نماز باطلست خواه بعد از سجود باشد و خواه قبل از سجود چرا که بنا بر شش گذارند نماز شش رکعتی
میشود و اگر بر پنج گذارند پنج رکعتی و اگر بنا بر سه یا دو گذارند و نماز احتیاط کنند احتمال زیادتی
رکن خواهد داشت سیم میان دو و چهار و پنج و شش بنا بر چهار باید گذاشت و دو رکعت ایستاده
کرد بواسطهٔ احتمال دو و دو سجدهٔ سهو کرد بواسطهٔ احتمال زیاده چهارم شک میان سه و چهار
و پنج و شش اگر قبل از رکوع باشد شک مذکور شک میان دو و سه و چهار و پنج خواهد بود پس
بنا بر چهار باید گذاشت و دو رکعت ایستاده کرد و دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو و اگر
بعد از سجده باشد مشتمل خواهد بود بر شک میان سه و چهار پس احتیاط آنرا یک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته باید گذارد و دو سجدهٔ سهو بواسطهٔ احتمال زیاده و یکصورت احتمال دیگر
و آن شک است میان دو و سه و چهار و پنج و شش و بواسطهٔ اشتمال آن بر شک میان دو و سه
و چهار احتیاط آنرا بجای باید آورد و دو سجدهٔ سهو کرد متن و حکم آن مثل حکم تعلق شک بر رکعت پنجم است
و هرگاه در عدد رکعات نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر اقل و اکثر و افضل آنست که بنا بر اقل گذارد
فصل در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجبست در نماز احتیاط نیز واجبست مثل
طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت و قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم
و چهار امر دیگر در نیت آن واجبست که در اصل نماز واجب نیست اول قصد نماز احتیاط متن تعیین
آنکه یک رکعتست یا دو رکعت حاشیه چه احتمال هر دو دارد بخلاف نماز اصل که چون زیاده بر
یک احتمال ندارد تعیین عدد شرط نیست دویم تعیین آنکه ایستاده گذارده میشود یا نشسته سیم
تعیین نمازی که احتیاط بجهت آنست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمیباید خواندن و فاتحه را
بلند خواندن جایز نیست و تسبیحات اربعه قایم مقام فاتحه نمیشود حاشیه بقول اصح و بعضی
مجتهدین تجویز کرده اند که تسبیحات اربعه بدل فاتحه خوانده شود بواسطهٔ آنکه نماز احتیاط بدل
دو رکعت آخر نماز است که اگر کرده نشده باشد بجای آن بنشیند پس چنانچه در اصل مصلی
مخیر است میان فاتحه و تسبیحات اربعه در نماز احتیاط که بدل آنست نیز میباید مخیر باشد اما
دلیل فرع بر اصل لازم نیاید بنابر آن بعد از آنکه در باب تعیین فاتحه احادیث صحیحه وارد شده
باشد به امثال این دلایل مخالفت نمیتوان کرد متن و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده
میگذارم جهت احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجبست ادا تقرب بخدا و اگر نشسته میگذارد

قصد نشسته

قصد نشسته کند و اگر بعد از وقت قصد قضا کند حاشیه و اگر در وقت قصد ادا و
همچنین اگر نماز اصل قضا باشد قصد قضا باید کرد و بعضی در اینصورت که نماز اصل قضا باشد
گفته اند قصد ادا و قضا لازم نیست بلکه سنتست بواسطهٔ رعایت تبعیت و اگر نماز اصل از
جانب غیر باشد که به اجاره بر خود لازم کرده باشد یا پسر بزرگ قضای پدر را میکرده باشد قصد
آن نیز در نیت لازم است به اینطریق که بگوید بواسطهٔ آنکه واجبست بر من بولایت پدر یا اجاره
از نیابت فلان متن و هرگاه میانهٔ نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار
قبله یا حدث یا فعل کثیر در اینصورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل نمیشود
حاشیه بواسطهٔ آنکه نماز احتیاط نمازیست بسر خود که نیت و تکبیر احرام جدا دارد و از اینکه
آن بدل رکعت نماز باشد لازم نمی آید که در جمیع احکام مساوی مبدل منه باشد و سند در
مدارک اصح عدم بطلان دانسته است چنانچه مختار ابن ادریس است و احادیثی که دلالت بر بطلان
دارد ضعیف است و اصل عدم بطلانست متن و اولی بطلانست حاشیه یعنی نماز اصل باطل
میشود و نماز احتیاط ساقط بواسطهٔ آنکه نماز احتیاط بواسطهٔ آنست که اگر نماز اصل ناقص باشد
به آن تمام شود پس آن بمنزلهٔ جزء نماز اصل است و چنانچه فعل منافی میان اجزای نماز باعث بطلان
نماز است میان نماز اصل و نماز احتیاط نیز میباید باعث بطلان باشد متن و هرگاه در اثنای
نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط را به اتمام رساند
و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعادهٔ آن باید کرد و قول
دویم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده به آن التفات
نکند و نماز صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در اینصورت
نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است میان قطع و اتمام آن و بدانکه هرگاه شخصی که نماز
احتیاط برو واجب شده باشد و ترک کند آنرا و نماز را از سر گیرد آن نماز از ذمت او ساقط نمیشود
حاشیه یعنی نماز احتیاط و ظاهر این حکم منافات دارد با آنچه بعد از این مذکور است که اگر نماز احتیاط
بعد از اعادهٔ نماز اصل بفعل آورد نماز اصل باطل میشود بواسطهٔ وقوع فعل منافی چه هرگاه
نماز اصل باطل شود نماز احتیاط ساقط خواهد بود و اعادهٔ نماز اصل واجب مگر آنکه مراد این باشد
که هرگاه ترک کند نماز احتیاط و خواهد که نماز را از سر گیرد میباید بداند که به از سر گرفتن نماز
اصل از ذمهٔ او ساقط نمیشود پس برو واجبست که نماز را از سر گیرد و احتیاطی که شارع فرموده

بعمل آورد تا نماز از ذمه او ساقط میشود نهایتش عبادت از ادای او بمعنی قاصر است متن و واجب
بر وکه احتیاطی را که شارع قرار داده بفعل آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بفعل
آورد نماز در ذمه او باقیست یعنی نماز اصل که اگر وقت باقیست اعاده باید کرد والا قضا بجهة
آنکه فعل منافی در مابین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که آنرا بخلاف شرع بفعل
آورده

خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است

فصل اول در احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت
فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز
بر او واجبست حاشیه و غیر یومیه هر نمازی که از او فوت شده است اگر واجب باشد قضای آن بشروطی
که مذکور شد واجبست و اگر سنت باشد و شارع وقتی از برای آن قرار داده باشد مثل نوافل یومیه
سنت است و اگر نتواند قضا کرد سنت است که بدل هر دو رکعت یک مد طعام بفقیر تصدق کند و اگر نتواند
بدل هر چهار رکعت و اگر از این نیز عاجز باشد بدل جمیع نوافل هر روز یک مد و بدل نوافل هر شب یک مد
چون بدین وجه عمل کند ثواب قضای آن نماز در مییابد متن پس اگر در وقت جنون یا حیض یا نفاس فوت
شده باشد قضا ندارد و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر را قضا نمیکند اما کافر
مرتد هرگاه مسلمان شود واجبست بر او قضای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت
مستی از شخصی فوت شود قضای آن نیز واجبست حاشیه و اگر در وقت بیهوشی که غیر مستی باشد
نماز از او فوت شود اکثر مجتهدین بر آنند که قضا بر او واجب نیست هرگاه سراسر وقت بیهوش باشد
و بعض احادیث صحیحه بر طبق آن روایت شده است و بعضی مثل ابن بابویه در بعضی مصنفات خود
بر وجوب قضای بر او رفته‌اند و بعض احادیث صحیحه نیز در باب وجوب قضا وارد است و در بعض
روایات امر بوجوب قضا تا سه روز واقعست و در بعضی تا اکثر و نهایتش معتمد قول اول است و دلایل
مذکوره بر استحباب قضا محمولست بواسطه آنکه موافق شود با احادیثی که در باب سقوط قضا وارد است
متن و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب طویل شود بحیثیتی که تمام وقت نماز در خواب باشد
پس اگر نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین خوابیست اما آنرا بواسطه معالجه مرض تناول نمود
و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در این صورت نیز قضای آن لازم نیست و همچنین
قضا ندارد اگر به اکراه بخورد او داده باشند اما اگر نه بواسطه معالجه مرض تناول نموده باشد یا بقول
طبیب غیر حاذق خورده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این صورت قضا بر او واجب است

حاشیه بباید دانست که وقت نماز قضا وقتیست که نماز اصل که فوت شده است بیاد آید
پس چون نمازی از کسی فوت شود اول قضای آن باید کرد بعد از آن اگر وقت حاضره داخل شده باشد
به ادای آن قیام باید نمود مگر آنکه وقت حاضره تنگ شده باشد که در آن صورت واجبست که حاضره را
مقدم دارد بعد از آن بقضای نماز فایته قیام نمایند و بعضی تقدیم فایته را بر حاضره مطلقا واجب
نمیدانند تا آنکه محمد بن بابویه و پدر او علی بن بابویه بر آن رفته‌اند که با وجود وسعت وقت سنت است
که حاضره را مقدم دارند و شیخ ابو القاسم صاحب شرایع گاهی که فایته یک نماز باشد تقدیم آنرا
بر حاضره واجب دانسته است و اگر نمازهای متعدده باشد تجویز کرده است که حاضره را مقدم
دارند و مستند او در حکم اول حدیثی است که شیخ طوسی بطریق صحیح از امام موسی ع روایت کرده است
که از آنحضرت ع پرسیدند از کسی که نماز ظهر را فراموش کرده باشد تا وقت مغرب داخل شود
و عصر را کرده باشد فرمودند اذا امکنها ان تصلیها قبل ان تفوته المغرب بدأ بها والا صلی المغرب
ثم صلیها و در حکم ثانی حدیثی که هم شیخ طوسی بطریق صحیح از امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که ان نام رجل او نسی ان یصلی المغرب والعشاء الآخرة فان استیقظ قبل الفجر فلیصل الصبح ثم المغرب
ثم العشاء چه امر از برای وجوبست اقل مراتب دلالت بر جواز که مقصود است خواهد کرد و ثم از برای
تراخی است و حمل این حدیث صریح است که قبل از طلوع بیادش آید و در حدیث دیگر وارد است
که از امام ع پرسیدند از کسی که نمازهای روز را فراموش کرده باشد تا شب داخل شود فرمودند
یصلیها ان شاء قبل المغرب وان شاء بعد العشاء و علامه در مختلف گفته است اگر فایته همان روز
باشد اقرب وجوب تقدیم آن بر حاضره است خواه فایته یک نماز باشد و خواه متعدده باشد و اگر قبل
از آن روز فوت شده باشد تقدیم حاضره جایز است و اگر چه وقت وسعت داشته باشد و اولی
سلوک طریق احتیاطست که با سعت وقت و طریق امکان فایته را مقدم دارند خصوصا که بعضی
نقل اجماع بر وجوب آن کرده‌اند و احادیث صحیحه و غیر صحیحه در آن باب نیز روایت شده است
چنانچه در مدارک و غیره مذکور است و اگر نماز فایته فراموش کند و حاضره را بگذارد و بعد از آن
بیادش آید اعاده آن لازم نیست و اگر در اثنای نماز بیادش آید قصد فایته کند و نماز را تمام کند ما
دام که در یاد بی رکوع لازم نیاید مثل آنکه فایته مغرب باشد و بعد از رکوع رکعت چهارم عشا بیادش
آید که در آن صورت تغییر قصد فایده نمیکند اما اگر بیادش آید و عمدا حاضره را بر فایته مقدم دارد
بمذهب جمعی که تقدیم فایته بر حاضره واجبست اعاده نماز باید کرد و در نماز قضا واجبست که آنچه

بیشتر قضا شده باشد مقدم دارند پس در نمازهای قضای ظهر و عصر تقدیم باید داشت و
عصر را بر مغرب و مغرب را بر عشا و شیخ ابو القاسم در معتبر گفته است که علما همه اتفاق دارند
بر آنکه ترتیب در نماز قضا واجبست یعنی آنچه پیشتر فوت شده باشد مقدم باید داشت بر آنچه
بعد از آن فوت شده باشد و شیخ شهید در ذکری از بعض علما نقل کرده است که رعایت ترتیب مذکور
بواسطهٔ آنکه چون بترتیب فوت شده است میباید بترتیب قضا شود بواسطهٔ آنکه در حدیث از
ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم نقل شده است که من فاتته فریضة فلیقضها کما فاتته و شیخ طوسی
بطریق صحیح از امام محمد باقر ع روایت کرده است که اذا نسیت صلوة او صلیتها بغیر وضوء وکان علیک
صلوة فابدا باولهن فاذن لها واقم ثم صل ما بعدها بالاقامة لکل صلوة و اگر ترتیب در فوت نمازهای
اصل فراموش شده باشد یا جاهل از آن باشد اصح اینست که در وقت قضا رعایت ترتیب در کار نباشد
بواسطهٔ آنکه روایاتی که دلالت بر وجوب رعایت ترتیب دارد متناول ناسی و جاهل نیست نه صریحا
و نه ضمنا پس وجوب رعایت ترتیب از آن ساقط باشد و علامه در تحریر و شیخ فخر الدین پسر او در ایضاح
و شیخ شهید و شیخ زین الدین قطع بآن کرده اند بواسطهٔ آنکه اگر به آن مکلف باشند تکلیف بمحال
لازم می آید و اگر تقدیر تکرار باید کرد که یقین حاصل شود که رعایت ترتیب در ضمن آن شده است حرج
لازم می آید و حرج در شرع ما منفی است و بعضی رعایت آنرا واجب دانسته اند بواسطهٔ آنکه تکرار تا
آن مرتبه ممکن است و لزوم حرج را قبول ندارند پس بنا برین رعایت آنچه در کتابت لازم باشد متن
و هرگاه شخص سنی شیعه شود برو واجب نیست که نمازی که در ایام تسنن کرده قضا کند و اما آن
که نمازی که در ایام تسنن برو واجب بوده و ازو فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و
تا آخر وقت نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز ازو ساقط میشود و اما در وجوب
قضای آن میان مجتهدین خلافست و اولی قضاست حاشیه بعضی مثل صاحب شرایع قضا را مثل
ادا ساقط میدانند اما سقوط ادا بواسطهٔ اتفاق علما بر آن و بواسطهٔ آنکه شرط نماز طهارتست بواسطه
حدیث صحیحی که زراره از حضرت صادق ع روایت کرده است که لا صلوة الا بطهور و طهارت درین
صورت متعذر است پس تکلیف به آن نخواهد بود و عدم تکلیف به آن لازم دارد عدم تکلیف بنماز را
که مشروط به آنست چه انتفای شرط مستلزم انتفای مشروطست و در شرایع قولی بوجوب ادای
در وقت و وجوب اعاده بعد از امکان طهارت نقل شده است و مستند آن معلوم نیست و قایل
به آن نیز معلوم نیست که کیست و گویا نقل مذکور از روی قول شیخ طوسی باشد در مبسوط که مکلف

مخیر است میان آنکه بی طهارت نماز کند و بعد از زوال عذر اعاده نماید و میان آنکه نماز نکند تا
عذر بر طرف شود و این حرف با وجود نهایت ضعفی که دارد دلالت بر مقصود که وجوب اداست با وجود
اعاده ندارد و از شیخ مفید نقل شده است که در رساله که به پسر خود نوشته است گفته است و
ان یذکر الله تعالی فی اوقات الصلوة بمقدار الصلوة و اما سقوط قضا که مختار شرایع و معتبر است و
شیخ مفید نیز در یک قول اختیار کرده است بواسطهٔ آنکه آن نمازیست که از مکلف ساقط شده است
بواسطه امری که ازالهٔ آن ممکن نبوده پس میباید قضای آن واجب نباشد مثل نماز حایض و وجوب
قضا بامر جدیدی باشد و درین باب امری به آن نشده است و بعضی حکم بوجوب قضا کرده اند چنانچه
مختار شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی در مبسوط و سید مرتضی در مسائل ناصریه و ابن ادریس
در کتب خود و از سید نیز در مدارک رجحان آن فهم میشود بواسطهٔ حدیث صحیحی که زراره از امام محمد
باقر ع روایت کرده است که متی ذکرت صلوة فاتتک صلیتها و بطریق صحیح دیگر باز زراره از امام محمد باقر ع
روایت کرده است که اربع صلوة یصلیها الرجل فی کل ساعة صلوة فاتتک متی ذکرتها ومنها الحدیث
و آنکه گفته شده است که هرگاه ادا ساقط شود قضا نیز میباید ساقط باشد دعوائیست بی دلیل
و حال آنکه بر ساهی ادا ساقطست و قضای آن واجب به اتفاق و بر حایض ادای صوم ساقط و قضای
آن واجب و لهذا مصنف اولی وجوب قضا را دانسته اند متن اما اگر از اول وقت بمقدار زمانی
گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا تواند آورد و عمدا نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد
درین صورت قضای آن نماز برو واجبست و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در
در آن وقت صحیح باشد و قادر بر قیام کل افعال متعلق نماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام
بیماری و عدم قدرت بر قیام و بعض افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر
ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد حاشیه و سنت نیز نیست و درین حکم خلاف نکرده است چه در آن
حال مکلف بقضا هست و تکلیف عاجز بچیزی که مقدور او نیست پیش عقل قبیح است و مبیح جایز
نیست که از شارع واقع شود پس بر آنچه مقدور است مکلف خواهد بود متن پس بیماری که قادر
بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا حاشیه و اگر قادر بر قیام مقرر نباشد
اما قادر بر راه رفتن ایستاده باشد بعضی مجتهدین گفته اند در حال راه رفتن نماز کند بواسطهٔ آنکه
برود و امر واجب بود قیام و طمانینه بقدر قرائت و ساکن بودن در یکجا به اینکه امر ثانی متعذر
باشد وجوب امر اول را ساقط شود و بعضی گفته اند نشسته نماز کردن را اختیار کند بواسطهٔ آنکه شارع

بدین وجه مفرد داشته است که اگر از قیام عاجز باشد نشسته نماز کند و تجاوز نا زمقرر شارع جایز
نیست و این قول را بصواب اقرب دانسته اند متن و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده
نماز کند و اگر از آن عاجز باشد بر جانب چپ حاشیه و بعضی مجتهدین مخیر دانسته اند عاجز از جلوس را
میان آنکه بجانب راست بخوابد و رو بقبله نماز کند یا بجانب چپ و گفته اند اختیار خوابیدن بجانب
راست با قدرت بر آن افضل است والله اعلم متن و چون از آن عاجز شود بر پشت بخوابد بطریق احتضار
و رکوع و سجود را به اشاره بسر بجا آورد حاشیه و همچنین اگر قایم یا جالس بواسطهٔ مانعی نتواند رکوع یا سجود
کرد واجبست که اشاره کند نهایتش او را اشاره بسر گاهی جایز است که نتواند که موضع سجده را بلند سازد
و جبهه را بر آن بگذارد چه اگر موضع جبهه را بلند کند و اگر چه تا نزدیک جبهه باشد تواند جبهه را بر آن
گذاشت و خود را بصورت سجده کند در آورد اشاره جایز نخواهد بود و برو واجب خواهد بود که بر آن
وجه بعمل آورد و بعض مجتهدین گفته اند که در صورت اشاره واجبست که در حال سجده چیزی که سجده
بر آن صحیح است بمقدار وقت ذکر واجب بر جبهه بگذارد چرا که سجود واجب عبارت از خم شدن و گذاشتن
جبهه است بر زمین یا آنچه از زمین روییده باشد بشروط مذکوره و اینکه یکی ازین دو امر که خم شدن است
متعذر باشد وجوب امر دیگر چرا ساقط شود و بعضی نقل مذکور را که گذاشتن ما یصح السجود علیه
بر جبهه است سنت میدانند نه واجب و گفته اند که نهادن جبهه بر ما یصح السجود علیه شرط سجود است
نه جزو سجود و هرگاه بواسطهٔ عذری مشروط ساقط شود شرط نیز ساقط خواهد بود نهایتش چون
رجحان آن از بعض احادیث فهم میشود حکم به استحباب آن کرده اند والله اعلم متن و اگر از اشاره بسر
عاجز باشد بچشم اشاره کند و درین دو صورت سجود را از رکوع منخفض تر سازد و قرآءت و باقی اذکار را
بجا آورد و اگر از همهٔ اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز
میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرآءت کند و اگر قرآءت را تمام کرده
باشد واجبست ایستادن جهة رکوع باشد در نگ کردن در قیام واجبست و اگر از قیام عاجز شود بنشیند
حاشیه بباید دانست که در کیفیت رکوع کسی که نشسته نماز میکرده باشد دو وجه ذکر کرده اند اول آنکه
آنمقدار خم شود که نسبت او بکسی که درست نشسته باشد مثل نسبت رکوع کنندهٔ ایستاده باشد بکسی
که راست ایستاده باشد و وجه دویم آنکه آنقدر خم شود که پیشانی او محاذی محل سجود او شود
و اقل مراتب که از آن کمتر جایز نیست آنست که پیشانی او محاذی زانوهای او شود و اگر کسی که قادر
بر رکوع باشد و قادر بر خم شدن بحد سجود نباشد بعد از آنکه سر از رکوع بردارد بواسطهٔ سجود زیاده

بر آن بقدر ممکن خم شود و اگر زیاده از مقدار اکمل رکوع خم نتواند شد بمقدار اقل رکوع بواسطهٔ
رکوع خم شود و زیاده را بواسطهٔ سجود بگذارد تا فرق شود میان رکوع و سجود او و اگر بقدر اقل
رکوع خم تواند شد و زیاده بر آن خم نتواند شد بمقدار اقل رکوع بواسطهٔ رکوع خم شود همان قدر بواسطهٔ سجود نیز خم
شود و آنمقدار از اقل رکوع جایز نیست که بواسطهٔ رکوع چیزی کم کند تا فرق مذکور بهم رسد و وجوب
فرق مذکور درین حال ازو ساقط است و سنت است کسی را که نشسته نماز میگذارد در حال
قرآءت مربع بنشیند و در حال رکوع و سجود دو زانو و مراد بمربع اینجا آنست که آلتین را با مرکوف
پا بر زمین گذارد و ساقهای پا را بلند کرده و راست نگاه دارد و در حال قرآءت و رکوع دستها را
بر سر زانو بگذارد متن اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرآءت نکند حاشیه
و بعضی از مجتهدین قرآءت را در هر دو صورت تجویز کرده اند و بعضی قایل بتفصیل شده اند و گفته
اند اگر در حال قیام از قیام عاجز شود و خواهد بنشیند در حال انتقال از قیام بجلوس قرآءت کند
و اگر در حال جلوس در خود قوت یابد و خواهد برخیزد در حال انتقال از جلوس بقیام قرآءت نکند
بواسطهٔ آنکه از حال ادنی بحال اعلی منتقل میشود بخلاف شق اول که حال او بر عکس آنست متن
و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که
بایستد و بعد از ایستادن بجهة سجود خم شود و درنگ در قیام لازم نیست و در همهٔ این احکام
میانهٔ ادا و قضا فرق نیست فصل در بیان ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست بر
از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد حاشیه از دو روز متن و نداند که اول کدام فوت شده است
درین صورت سه نماز بگذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر حاشیه چه بر هر
تقدیر ترتیب بعمل می آید و این ظاهر است متن و اگر یا ظهر و عصر و مغربی فوت شده باشد حاشیه
از دو روز دیگر متن درین صورت بشش نماز کردن ذمهٔ او بری میشود باین طریق که ظهری بگذارد یا
عصری یا مغربی یا عصری یا مغربی یا ظهری یا مغربی یا ظهری یا عصری حاشیه
بواسطهٔ آنکه برین تقدیر شش صورت محتمل است که آن سه نماز برین ترتیب ترک شده باشد هر کدام
در دو روز ظهر و عصر و مغرب عصر و مغرب و ظهر مغرب و ظهر و عصر عصر و ظهر و مغرب ظهر
و مغرب و عصر مغرب و عصر و ظهر و قضا چون بدین وجه که در کتاب گذارده شود بر هر صورت
از صور شش گانه که ترک شده باشد ادای واجب که رعایت ترتیب در قضاست میشود و ذمهٔ
مصلی بری میگردد متن و اخصر ازین آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری

بگذارد پس به هفت نماز ذمه او بری میشود و اگر با ظهر و عصر و مغرب و عشا فوت شده باشد
شانزده نماز بگذارد یکی این چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر را بگذارد و سه دیگر را
بعد از آن باز دیگری را و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از آن اینست که هفت نماز را که مذکور شد قبل
از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به پانزده نماز ذمه او بری میشود حاشیه چه صورت محتمله درین
فرض بیست و چهار است که از ضرب صور محتمله فرض سابق که شش است در چهار که عدد صلوة
متروکه این فرض است یعنی ظهر و عصر و مغرب و عشا بهم میرسد منه و اگر با آن چهار صبحی فوت شده
باشد بیست و پنج نماز بگذارد یکی از آن پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و
همچنین تا پنج نوبت حاشیه و صورت محتمله این فرض یکصد و بیست است که از ضرب صور محتمله فرض
سابق که بیست و چهار است در عدد صلوة متروکه این فرض که پنج است بهم رسد و ضابطه کلیه درین
باب اینست که صلوة متروکه مجهول الترتیب بهر عدد که رسد عدد صور محتمله فرض سابق بر آن را
یکعدد بر عدد صلوة متروکه آن فرض باید کرد حاصل ضرب عدد صور محتمله این فرض است مثلا از
فرض اول که ظهری و عصری فوت شده باشد و معلوم نبود که کدام مقدم است و کدام موخر صورت
محتمله دو صورت بود و از ضرب آن دو متروکات فرض دویم که سه است شش بهم رسد که عدد صورت
محتمله آن فرض است چنانچه مذکور شد و برین قیاس و لهذا مصنف بغایت ضابطه کلیه را که
قوم قرار داده اند منظور داشته اول عدد اکثر را ذکر کرده اند و چون اخصر از آن نیز ممکن بود بعد از
آن مذکور ساخته اند فتدبر منه و اخصر از آن آنست که چهار دور نماز را بترتیب بگذارد و بعد از
آن صبحی بجا آورد تتمه اگر شخصی را یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است
پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میان
ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است میان جهر و اخفات در هر
نمازی که اطلاق کند میان نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد
و دو رکعتی مطلق میان صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که (آن نماز) در حضر فوت شده یا
در سفر دو رکعتی بگذارد مطلق میان صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی بگذارد مطلق میانه ظهر
و عصر و عشا و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده باشد چهار
نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم
میانه عصر و عشا و مغربی میانه دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر

فوت شده باشد سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب
دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده
یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر بعد از آن چهار رکعتی مطلق
میان ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و بعد
چهار رکعتی مطلق میان عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده پنج
نماز یومیه بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده باشد چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه
صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر و بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق
میانه ظهر و عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده باشد یا در سفر هفت نماز
بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر بعد از آن ظهری و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق
میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا بعد از آن عشا را تمام
تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد
و پنج نماز مسافر اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که این چهار نماز در حضر فوت شده یا در
حضر هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهر تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد
از آن عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشائی تمام بعد از آن عشائی قصر و همچنین اگر پنج نماز
شبانروزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بگذارد
و بدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و نماز عید قربان و نماز عید
رمضان و اما نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی از قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج
وقت بر آن مطلع شده باشد و عمداً بجا نیاورده باشد یا فراموش کرده باشد بعضی از مجتهدین
قضای آنرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوبست و اگر همه قرص آفتاب یا
ماه گرفته باشد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد
و خواه قبل از آن و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد اما نماز زلزله در تمام
عمر اداست حاشیه جمیع این احکام در بحث آیات گذشته است گویا چون مقام را مناسبت بذکر آن
بود بجهة تکرار مصنف واقع شده است والا چون اختصار در مباحث پاره رعایت شده است
جای تکرار نبود منه فصل نهم در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر
و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت شرط شرط اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعیست حاشیه

اجماع علمای اسلام منعقد است در آنکه در قصر نماز مسافت شرطست و در تعیین مسافت خلاف
شده است علمای ما همه اتفاق دارند بر آنکه یکروزه راهیست که شتران باردار از طلوع فجر تا غروب
آفتاب در زمین هموار قطع آن کنند و بتجربه یافته اند که آن دو بریدست که هر برید دوازده میل باشد
که مجموع بیست و چهار میل باشد و روایات صحیحه نیز دلالت واضحه بر آن دارد از آنجمله روایتیست
که ابو ایوب بطریق صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که از آنحضرت سوال کردم از حد تقصیر
فرمودند بریدان ذاهبا سیرة یوم و بطریق صحیح دیگر از امام موسی ع روایت شده است که در باب کسی
که اراده سفر داشت از و پرسیدند فرمودند یجب علیه التقصیر اذا کان سیرة یوم و ابن بابویه رحمه الله
بطریق صحیح معتبر از حضرت امام رضا ع نقل کرده که آنحضرت فرموده اند که انما وجب التقصیر فی
ثمانیة فراسخ لا اقل من ذلک و لا اکثر لان ثمانیة فراسخ مسیرة یوم العامه والقوافل والاثقال فوجب
التقصیر فی مسیرة یوم و همچنین علما همه اتفاق دارند بر آنکه فرسخ سه میل است و بعضی احادیث نیز
بر طبق آن وارد است اما حدیثی صریح نیست در آنکه میلی چند کز است نهایتش علمای ما قطع کرده اند بر
آنکه میلی چهار هزار کز است که فرسخی دوازده هزار کز باشد و از کلام ائمه اهل لغت نیز فهم میشود و صاحب
قاموس در کتاب خود آورده است که المیل قدر مد البصر او مائة الف اصبع الا اربعة الاف اصبع
که نود و شش هزار اصبع باشد که چهار فرسخ است و در اثنا عشریه چون این تقدیر را بر شهرت نسبت داده
معلوم میشود که مرضی او نیست و او مقدار میل را مد بصر میداند و جزم ندارد به اینکه مد بصر نود و
شش هزار اصبع است و مد بصر را برین وجه ضبط کرده اند که در زمین هموار بصر تمیز تواند کرد میان سوار
و پیاده و چون ازین بگذرد زیاده بر مد بصر خواهد و اینکه مقدار اصبع هفت جو متوسطاست که
پشت یکی بر شکم دیگری گذاشته شود و قدر جو هفت موی یابوست که پهلوی هم گذارند باعتبار
اغلب است در اصبع مستوی الخلقه و اینکه از آن تخلف کند خلل در آن نمیکند و در مقدار اصبع
بعضی شش جو نیز گفته اند والله اعلم و میباید که قاصد هشت فرسخ که بنا بر مشهور مقدار مسافت
نماز قصد باشد تا مسافت هشت فرسخ قطع شود که اگر پیش از آنکه بحد هشت فرسخ برسد فسخ عزیمت
کند و کمتر از هشت فرسخ قصد کند بر و واجبست که نماز را تمام بجای آورد و نمازی که قبل از آنکه فسخ
عزیمت کند قصر کرده باشد چون در آنوقت قصد هشت فرسخ داشته صحیح است و اعادهٔ آن لازم نیست
و همچنین شرطست که ماند که در اثنای مسافت هشت فرسخ بوطن خود یا بملک خود که شش ماه
آنجا اقامت نموده باشد نمیرسد یا جائی که قصد آن داشته چون بآنجا رسد ده روز اقامت نماید

اگر این قسم جائی در میان راه او باشد و مسافت تا آنجه کمتر از هشت فرسخ باشد تا وصول به آنجا
و تا آنجا باشد نماز تمام باید کرد و بعد از بر آمدن از آنجا اگر مقدار مسافت هشت فرسخ باشد و در میان
راه باز جائی اینچنین نبوده باشد نماز را قصر باید کرد و الاتمام من با قصد چهار فرسخ بشرط آنکه اراده بازگشتن
در همان روز یا در همان شب داشته باشد حاشیه منشا خلاف اینست که در بعض روایات امر به
قصر نماز واقع شده است کاهی که مسافت چهار فرسخ باشد و تقیید به آنکه در همان روز برگردد نشده
است مثل حدیثی که اسامة بن زید نقل کرده است که شنیده ام از امام جعفر صادق ع که فرمودند
یقصر الرجل فی مسیرة اثنی عشر میلا و حدیث صحیحی که اسمعیل بن فضل روایت کرده است که سوال
کردم از امام جعفر صادق ع از حد نماز قصر در سفر فرمودند که چهار فرسخ و حدیث صحیحی که عبدالله
بن عمار روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق ع که اهل مکه بعرفات که میروند نماز را در عرفات
تمام میکذارند حضرت فرمودند ویلهم او ویحهم وای سفر اشد منه و عرفات چهار فرسخ از مکه دورست
و حدیثی که بطریق صحیح زراره از امام محمد باقر ع روایت کرده است که التقصیر فی برید و برید چهار فرسخ است
و بر طبق این احادیث حدیث بسیار حسن و غیر حسن روایت شده است و علما از در طریق جمع این احادیث
با احادیثی که دلالت بر آن دارد که مسافتی که در قصر نماز شرطست هشت فرسخ است چند وجه است
شیخ ابو القاسم و جمعی دیگر این احادیث را بر محمل کرده اند بر محمل خود بحدیثی که ابن بابویه بطریق صحیح
از امام محمد باقر ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم از حد قصر فرمودند برید ذاهبا و برید جائیا
وکان رسول الله ص اذا اتی ذباب قصر و ذباب علی برید و انما فعل ذلک لانه اذا رجع کان سفره بریدین ثمانیة
فراسخ و حدیثی که شیخ طوسی بطریق صحیح از معاویة بن وهب نقل کرده است که گفتم به امام جعفر صادق ع
از کمتر مسافتی که قصر نماز در آن باید کرد حضرت فرمودند برید ذاهبا و برید جائیا و از محمد بن مسلم نقل شده
است که از امام محمد باقر ع سوال کردم از حد تقصیر در نماز فرمودند برید گفتم یک برید فرمودند اذا ذهب
بریدا و رجع بریدا و شغل یومه و برین محمل وارد می آید اولا آنکه امر بقصر در مسافت چهار فرسخ در احادیث
صحیحهٔ مذکوره مطلق واقع شده است و اگر مشروط برجوع در آن روز میبود میبایست از حضرت اشاره
شود چه از حکیمی که بمرتبه امامت و هدایت خلق فایز دلیل ساخته اند دلالت واضحه ندارد اما
روایت معاویة بن وهب و زراره بواسطهٔ نهایتا آنچه از آنها فهم میشود وجوب قصر است در مسافت
چهار فرسخ و اصلا دلالت ندارد بر آنکه بشرطی که در همان روز رجوع واقع شود و اما احادیث محمد
بن مسلم اگر چه اشعاری بر آن دارد اما صریح در آن نیست چه احتمال آن هست که چون سائل از حکم

يريد الطهار تعجب كرد حضرت فرمودند كه اگر همان روز قصد برگشتن كند دو بريد ميشود واين صريح نيست در انكه رجوع در آن روز شرط قصر باشد والا حكم اول كه بريد است صحيح نمى بود وشيخ طوسى وجهى براى توفيق ميان اين احاديث واحاديثى كه دلالت بر هشت فرسخ دارد گفته است وآن آنست كه هشت فرسخ شرط وجوب قصر باشد وچهار فرسخ شرط جواز يعنى در صورت چهار فرسخ مصلى مخير است ميان قصر وميان اتمام چنانچه مذهب ابن بابويه است وسيد در مدارك توفيق بدين وجه را احسن دانسته وبجد خود شيخ زين الدين نسبت داده است كه او در كتاب روض الجنان اين توفيق را اوجه دانسته است وآن منافات ندارد بنهيى كه اهل مكه را از اتمام كردن در عرفات كرده است چه ميتواند بود كه نهى مذكور بواسطه مكروه بودن آن باشد بواسطه زيادتى مشقتى كه در سفر هست والله اعلم متن وفرسخى سه ميل است وميلى چهار هزار گز است بگز دست حاشيه ميبايد عدد فراسخ واميال بيكى از سه طريق معلوم باشد تا قصر نماز توان كرد اول گز كردن به اين طريق كه چوب بلندى يا ريسمانى اگر كنند وتمام راه را به آن بپيمايند دوم شهادت عدلين يعنى دو مرد عادل خبر دهند كه [illegible] شده است كه اينقدر فرسخ است سيم شياع يعنى اينقدر مردم خبر دهند كه عقل دور داند اتفاق ايشان را بر دروغ وبه اعتبار ايشان ظن غالب بهم رسد پس اگر بيكى از سه طريق معلوم نباشد نماز را تمام كند وقصر جايز نخواهد بود واگر در وقت برآمدن از وطن مسافت بيكى از سه طريق معلوم نباشد ودر اثناى راه معلوم شود كه مسافتى كه بقصد طى آن برآمده است هشت فرسخ است از آنجا كه معلوم او شده قصر بايد كرد اگرچه از راه مانده است كمتر از هشت فرسخ باشد ونمازى كه پيش از معلوم شدن تمام كرده است احتياج اعاده نيست واگر دو عادل گواهى دهند كه هشت فرسخ است ودو عادل ديگر بگويند كه هشت فرسخ نيست شهادت اولى را مقدم بايد داشت ونماز را قصر كرده بواسطه انكه گواهان دويم بر نفى گواهى ميدهند وشهادت بر نفى مسموع نيست واگر شهادت ايشان متضمن اثباتى باشد مثل انكه بگويند كه ما خود گز كرده ايم كمتر از هشت فرسخ است محل نظر است والله اعلم وگزى بيست وچهار انگشت است كه بعرض در پهلوى هم باشد وانگشت هفت جو متوسط است كه بعرض در پهلوى هم گذارند وجو هفت موى از موهاى يال اسب است كه بعرض در پهلوى هم باشد پس فرسخ شرعى بگز شرعى دوازده هزار گز است وبه انگشت دويست وهشتاد وهشت هزار انگشت وبجو يكهزار هزار وسيصد وشانزده هزار جو است وبموى يال اسب نود وچهار ده هزار هزار وسيصد ودوازده هزار موست واين هشت فرسخ با دو بريد برابر ميدانند بگروه

راهى كه سر

راهى كه شتر باردار آن راه برود بشرط انكه آن روز معتدل در درازى وكوتاهى وآن راه معتدل باشد در آسانى ودشوارى واگر موضعى باشد كه دو راه داشته باشد يكى هشت فرسخ وديگرى كمتر در اين صورت جايز است از راه دور رفتن بقصد نماز قصر كردن ولازم نيست از راه نزديك رفتن بقصد نماز تمام كردن وبدانكه اگر شخصى قصد مسافت نكند مثل انكه در طلب غلام گريخته خود از شهر بيرون رود بقصد انكه هر جا كه غلام را بيابد برگردد در اينصورت اين شخص را قصر كردن نماز جايز نيست هر چند از هشت فرسخ بيشتر رود اما در وقت برگشتن بشهر قصر كند اگر ميان او وشهر هشت فرسخ باشد شرط دويم از موضع اقامت آنقدر برود كه اذان را نشنود وديوارها را تميز نكند وآن مقدار را حد ترخص گويند حاشيه ظاهر عبارت كتاب آنست كه ميبايد كه اذان شنيده نشود وديوارها از هم تميز نتوان كرد تا حد ترخص باشد واكثر مجتهدين بر آنند كه يكى از اين دو امر كه متحقق شود كافى است وتحقق هر دو لازم نيست ومراد از اذان اذانيست كه در بلندى وپستى حد وسط داشته باشد ودر آخر شهر كه طرف سفر او باشد گفته شود وبعضى مجتهدين شنيده شدن اذان را اختيار كرده اند وعدم تميز ديوار را داخل نداده وبعضى فرق كرده اند ميان حال رفتن وحال آمدن وگفته اند در وقت آمدن شنيدن اذان را اعتبار بايد كرد ودر وقت رفتن احد امرين را واين گاهيست كه شهر در زمين هموار باشد كه اگر بر سر تپه واقع باشد كه از مسافت بعيد پيدا باشد يا در گودى باشد همين كه از شهر برآيند شهر پنهان شود تقدير بايد كرد كه اگر اين شهر در زمين هموار ميبود ديوار ديده نميشد واذان شنيده نميشد تا قصر توان كرد واگر شهر بسيار بزرگ باشد تا بحدى كه از منزل او تا كنار شهر مسافت بسيار بعيد باشد ظاهر اينست كه بجاى شهر را محله اعتبار بايد كرد وبعضى گفته اند در وقت آمدن تا رسيدن بمنزل قصر بايد كرد وقدر ترخص را داخل نداده اند وبعضى گفته اند تا وصول بحد ترخص قصر كردن واجبست وبعد از آن تا رسيدن بمنزل مخير است ميان قصر واتمام سبب اختلاف اقوال در اين باب اختلاف احاديث است واراده جمع ميان آنها والعلم عند الله متن شرط سيم انكه سفر معصيت نباشد حاشيه اعم از انكه واجب باشد مثل سفر حج يا سنت مثل زيارت پيغمبر وائمه عليهم السلام يا مباح باشد مثل سفر بواسطه تجارت يا ديدن شهرها واطلاقى كه در احاديث شده است دلالت دارد بر انكه فرق نيست ميان انكه سفر او بقصد معصيت باشد مثل سفر راه زنان ودزدان وميان انكه سفر خود معصيت باشد مثل كسى كه با خطرناك امر يا از جنگ امام ميگريزد يا از قرض خواهان ميگريزد با وجود قدرت بر او وامثال آن حتى انكه بعضى

کفته اند هر سفری که مستلزم ترک واجبی باشد مثل تعلم علم دین که واجب عینی است یا کفائی
سفر معصیت است متن پس غلام کریخته وزن ناشزه و شکار کننده که بمحض لهو ولعب شکار کند
حاشیه که اکر قصد او بهم رسانیدن قوت بواسطهٔ خود وعیال خود باشد سفر معصیت نخواهد
بود و همچنین اکر شکار او بقصد تجارت باشد و بعضی از مجتهدین در قصد تجارت کفته اند روزه را
بخورد ونماز را اتمام کند متن وشخصی که قصد او از سفر امر حرام باشد هیچیک از اینها را قصر نماز جایز
نیست شرط چهارم آنکه سفر همه وقت نماز را فرا کرفته باشد پس اکر بسفر رود بعد از آنکه از اول وقت
مقدار طهارت ونماز تمام کذشته باشد در این صورت این نماز را تمام بکذارد وقصر جایز نیست
حاشیه بواسطهٔ آنکه وقت وجوب نماز در حضر بوده وبعض مجتهدین کفته اند که چون وقت
اداء در سفر است قصر باید کرد و بعضی کفته اند در این صورت مخیر است میان آنکه وقت وجوب را اعتبار
کند ونماز را تمام کند و یا وقت ادا را اختیار کند وقصر نماید وبعضی کفته اند اکر وقتی که باقی مانده است
وسعت داشته باشد تمام کند واکر تنک شده باشد قصر وصاحب شرایع ومصنف مدارک
قول بعضی را اعتبار کرده اند واصح دانسته و آنچه در کتابست موافق قول شیخ جمال الدین مطهر است
در مختلف وابن بابویه در کتاب مقنع وتخییر مذهب شیخ ابو جعفر است در کتاب خلاف وقول آخر را
که تفصیل است ابن بابویه در فقیه نقل کرده وشیخ ابو جعفر در کتاب تهذیب واستبصار
و همچنین شق آخر که وقت داخل شدن وقت در سفر باشد وهنوز وقت باشد که داخل شهر شود
اقوال اربعه نقل شده است واصح آنست که در کتاب مذکور است والله اعلم متن وهمچنین
هرکاه از سفر بوطن آید واز وقت نماز مقدار طهارت ویک رکعت مانده باشد نماز را تمام بکذارد
شرط پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نکویند مثل مکاری وملاح حاشیه
وصحرا نشینان که بواسطه علف حیوانات خود هر چند روز جا را تغییر میدهند وبعضی تجار که
طالب بازار اند هر جا خرید و واج بازار میشنوند قطع مسافت کرده بآنجا میروند وامثال ایشان
متن وبعضی از مجتهدین بر آنند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند ودر ما بین این سه سفر
ده روز در خانه خود توقف نکند ودر غیر وطن خود بی ده روز بقصد توقف ننشیند حاشیه
یعنی در سه موضع قصد اقامت ده روز کند وده روز توقف نکند وچون یکماه قصد اقامت کند
وده روز مقام کند یا در وطن خود مقام نماید از کثیر السفر بودن بیرون می آید متن پس مادام که کثیر السفر
باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست شرط ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد حاشیه یعنی بشهری

یادهی که توطن خود آنجا قرار داده باشد واکرچه در آن ملک نداشته باشد وبعضی شرط کرده اند به
اقرار بوطن میباید شش ماه در آن مقام کرده باشد وبعضی بر آنند که تا ملک نداشته باشد ودر آن
ملک شش ماه توقف نکرده باشد وطن نمیشود ودرین قول این شرط عین شرط پنجم خواهد بود متن پس
اکر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را اتمام کند هرچند قصد اقامت ده روز ننماید
متن هفتم آنکه در اثنای سفر بموضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اکرچه یک درخت باشد
حاشیه بعضی از مجتهدین درخت را کافی ندانسته اند وکفته اند میباید منزل ملک خود داشته باشد
وبعضی شش ماه متوالی شرط کرده اند وشش ماه متفرق را کافی نمیدانند واقوال مذکور خالی از قوتی نیست
ودلیل آنچه در کتابست ضعیف است بنا بر آنچه در مدارک وغیر آن مذکور است متن وشش ماه در آن
موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد وخواه متفرق پس هرکاه مسافر به
چنین موضعی رسد واجبست که نماز را تمام کند اکرچه قصد این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر
در آنجا نباشد شرط هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه ومسجد مدینه ومسجد
کوفه وحایر کربلا نرسد حاشیه وبعضی این حکم را مخصوص مسجد ندانسته اند وکفته اند در شهر مکه
وشهر مدینه هر جا نماز کند جایز است که تمام کند وبعضی آن دو موضع دیکر را نیز شهر کوفه وشهر
کربلا دانسته اند وبخصوص مسجد کوفه وحایر حسین ع نمیدانند الا در مکه ومدینه بواسطهٔ
دلالت اکثر احادیثی که درین باب وارد است بر آن ودر حاشیهٔ آینده مذکور خواهد شد واما
مسجد کوفه وحایر حسین ع بواسطهٔ آنکه در روایت معتبری که در آن باب نقل شده است ومذکور
خواهد شد حرم امیر المؤمنین وحرم حسین ع وارد است وآن مجمل است ودلالت بر اختصاص مسجد
وحایر ندارد خصوصا که در کربلا ودر ضریح مقدس را تا چهار فرسخ حرم حسین میدانند چنانچه
شیخ شهید در ذکری ذکر کرده است واز شیخ ابو القاسم نقل کرده نهایتش شیخ ابو القاسم در معتبر
کفته است که از حرم امیر المؤمنین مسجد کوفه میباید خواست اخذا بالتیقن ومتعرض حرم حسین ع
نشده است نهایتش اخذا بالمتیقن که دلیل اختصاص آن ساخته است بمسجد در ماده حرم حسین نیز
جاری نیست مکر آنکه آنچه در باب حرم حسین ع نقل کرده است که تا چهار فرسخ یا پنج فرسخ است مستند
صحیحی داشته باشد متن ومراد از حایر زمینی است که متوکل عباسی آب فرا زاد در آن سر داده بود تا مرقد
مقدس حضرت امام حسین ع را خراب کند پس آب برد وآن زمین بر بالای هم ایستاد ویک قطره داخل
آن نشد وآنرا حایر بجهت آن کفتند که آب حیران وار بر کرد آن ایستاده بود ونتوانست که داخل آن موضع

شود و آن صحن استانهٔ مقدسه است با عمارتی که در آنست پس هرگاه مسافر بیکی ازین چهار
موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میان
قصر و اتمام حاشیه بواسطهٔ آنکه بعض احادیث دلالت بر وجوب تمام میکند مثل حدیثی که بطریق
صحیح روایت شده است از حضرت صادق ع که در جواب کسی که از آنحضرت پرسیدند از تمام کردن
نماز در مکه و مدینه فرمودند اتم وان لم تصل فیهما الا صلوة واحدة و حدیث صحیح که علی ابن مهزیار
روایت کرده است که به امام محمد باقر ع نوشتم در باب مذکور حضرت در جواب من بخط مبارک نوشتند
قد علمت یرحمک الله فضل الطهارت فی الحرمین علی غیرهما فانا احب لک اذا دخلتهما ان لا تقصر
وتکثر فیهما من الصلوة بعد از آن بدو سال بالمشافهه به آنحضرت گفتم که من بشما نوشتم و شما از جهت من
جواب نوشتید حضرت فرمودند نعم گفتم چه اراده کرده بودید بحرمین حضرت فرمودند مکه والمدینه
و چند حدیث دیگر و بعض احادیث دلالت بر وجوب قصر میکند مادام که قصد اقامت عشره نکند
مثل حدیث صحیحی که اسمعیل بن بزیع از امام رضا ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم از نماز
در مکه و مدینه که چون به آنجا برسم نماز را قصر کنم یا اتمام حضرت فرمودند تقصر ما لم تعزم علی مقام
عشرة پس بواسطهٔ جمع میان احادیث اختیار تخییر کرده اند که هر شق را که خواهد نماید و موید این جمع
ساخته اند حدیثی را که شیخ طوسی بسند خود روایت کرده است که از حضرت کاظم ع پرسیدند از نماز
در مکه و مدینه فرمودند که من شاء اتم ومن شاء قصر الحدیث و اما مسجد کوفه و حایر امام حسین ع
در باب وجوب اتمام در آنها احادیث بسیار روایت شده است اما همه ضعیف است و آنچه اعتماد
بر آن هست احادیثی است که شیخ طوسی بسند طویلی نقل کرده است از امام جعفر صادق ع که من مخزون
علم الله الاتمام فی اربعة مواضع حرم الله وحرم رسول الله وحرم امیر المؤمنین وحرم حسین بن علی ع و
این حدیث نهایت اعتماد هست چنانچه علامه در منتهی و مختلف حکم بصحت آن کرده است و ظاهر
اینست که مراد بمخزون بودن در علم خدا جواز اتمام باشد نه تعیین تا توفیق بهم رسد میان این حدیث و حدیث
سابق که نص در تخییر بودن در مکه و مدینه با وجود آن احتیاط مقتضی آنست که درین اماکن تا قصد
اقامت نکند قصر را اختیار نماید تا برائت ذمه بیقین حاصل شود والله اعلم متن و اگر نماز را اتمام کند ثواب
آن بیشتر خواهد بود و قول آنست که تخییر میان قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و سیند [illegible]
با بعضی از مجتهدین بر آنند که فرقی میان این چهار موضع و مشاهد مقدسهٔ ائمهٔ معصومین علیهم السلام
نیست حاشیه و شیخ شهید در ذکری این قول بمستند دانسته و حق با اوست چه در حدیث صحیح

حج کند و حجی که نایب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از آنکه حج کردن بر او واجب شده باشد و
قبل از آنکه در ذمهٔ او مستقر شود او را مانعی از رفتن بحج پیش آید درین صورت در وجوب نایب
گرفتن میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانع
بهم رسد و بعضی بر آنند که ازین شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی و نایب گرفتن واجب نیست
خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اولست فصل دوم
در بیان شرطی چند که در نیابت حج معتبر است اول آنکه نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت
غیر بالغ را جایز دانسته اند بشرط آنکه ممیز داشته باشد حاشیه و معتمد مذهب اولست چه بر اخبار
او به ایقاع حج اعتماد نیست بواسطهٔ علم او بآنکه مکلف نیست و اگر دروغ گوید بر او در آخرت مواخذه
نخواهد بود و بعضی که جایز دانسته اند وثوق بر صدق اخبار او را شرط کرده اند و بالجمله هیچ شک
نیست که نیابت او در حج سنتی جایز است همچنانچه استنابت فاسق جایز است متن دوم آنکه عادل
باشد پس حرامست که غیر عادل را نایب حج سازند و اما غیر عادل را اگر نایب کرده باشند و دانند
که حج را بفعل آورده درین صورت حج او کافیست و احتیاج بنیابت عادل گرفتن نیست حاشیه
نهایتش نایب سازنده فعل حرام کرده خواهد بود اما بر کسی که غافل نباشد نایب شدن حرام نیست
و چون حج صحیح از او بوقوع آید ذمت منوب عنه از حج و ذمه او از وجه اجرت که گرفته است بری میشود
و اما آیا چیزی که او را از حج خود دهد قبول میکنند و حاجت بتجدید حج دیگر نیست یا قبول نمیکنند و عادل را
نایب باید ساخت بعضی قول اول را اختیار کرده اند چه اصل در اقوال و افعال مسلمین صحت است
و بعضی قول ثانی را بواسطهٔ قول خدای تعالی در قرآن مجید که اذا جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا بواسطهٔ
آنکه سبب عدم جواز نایب ساختن فاسق آنست که چیزی که بوقوع حج صحیح از وی دهد قبول نمی افتد
و هرگاه اخبار بوقوع حج صحیح از او کافی باشد و مقبول چرا نایب ساختن او جایز نباشد متن و بعضی
از مجتهدین بر آنند که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجای آورد نایب کردانیدن او جایز
سیم آنکه در ذمهٔ نایب حج واجب نباشد حاشیه این شرط بر تقدیریست که وجوب حج که بر ذمهٔ او
فوری باشد مثل آنکه نذر نکرده باشد که درین سال حج بکند یا خود را بکسی باجاره داده باشد که درین
سال او حج باید رو استیجار او مطلق شده باشد قرینه نباشد بر آنکه تاخیر مراد نیست یا بر او حج اسلام
واجب شده باشد یا قدرت بر آن نکرده باشد چه بمذهب صحیح پیش ما وجوب حج بعد از تحقق شرایط
فوریست و تاخیر آن مطلقا جایز نیست اما اگر وقت آن موسع باشد مثل آنکه نذر کرده باشد که در

سال بعد این حج کند یا خود را به اجاره داده باشد که دو سال آینده بعد از آن برای او حج بکند که
در این مراد با وجود شغل ذمه به حج مذکور خود را به اجاره بدهد که در این سال که وجوب حج بر او متعین
نیست برای او حج کند و همچنین اگر بعد از وجوب حج بر و رفع استطاعت و عجز او از قیام به حج خود اگرچه
به مشقت باشد بهم رسد و دانند که درین سال قدرت قیام بر آن بهم نخواهد رسید و قدرت بر ادای
حج خود نخواهد یافت تجویز کرده اند که از جانب غیر نایب شود با وجود آنکه ذمه او مشغول
به حج باشد چنانچه سید در مدارک تصریح به آن کرده است و وجوب حج مذکور را با عجز از قیام
به آن تمام سال ساقط دانسته **منها** آنکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت
بجا آوردن هر فعل از و تعلیم گیرد **پنجم** آنکه در وقت نیت قصد کند که این فعل را به نیابت فلان بجا
می آورم **ششم** آنکه آن شخص نایب که به نیابت او حج میگذارد شیعهٔ اثنی عشری باشد پس نایب مخالف
مذهب شدن جایز نیست **حاشیه** این مذهب شیخ طوسی و شیخ مفید رحمهما الله و اتباع ایشان است
چه عبادات ایشان در واقع صحیح نیست و حکم عبادت کافر دارد پس چنانچه نیابت کافر جایز نیست
با آنکه بر و واجبست به اتفاق نیابت مسلم مخالف نیز جایز نباشد و شیخ ابو القاسم در معتبر عدم جواز را
مخصوص ناصبیان دانسته اند که حکم ایشان حکم کافر است و در باقی مخالفین که محکوم به اسلام اند
جایز دانسته است بواسطهٔ آنکه عبادات ایشان صحیح و لهذا بعد از آنکه به راه حق در آیند و شیعه شوند
به اتفاق علما قضای عبادات ایام مخالف حق بودن بر ایشان واجب نیست و اگر عبادات ایشان در آن
حال صحیح نمی بود و اجب میبود و سید در مدارک قول اول را که در کتاب احوط دانسته بواسطهٔ آنکه
بعض اخبار صریحست در آنکه مخالفین را اصلا در آخرت انتفاعی از عباداتی که در دنیا از ایشان بوقوع
آید نخواهد بود و اینکه بعد از هدایت یافتن و به دین حق در آمدن قضای عبادات آن بر ایشان لازم نیست
تفضلی است از جانب خدا تعالی که نسبت به ایشان واقع شده است همچنانچه بر کافران نیز بعد از اسلام
قضای عبادات ایام کفر لازم نیست به آنکه به اتفاق عبادات ایشان در آن حال صحیح نیست **منه** مگر آنکه
پدر نایب یا جد پدری او باشد که درین دو صورت نیابت کردن او جایز است با وجود آنکه مخالف
مذهب باشد و بعضی از مجتهدین **حاشیه** مثل ابن ادریس رحمه الله **منه** این دو صورت را نیز جایز ندانسته اند
حاشیه و نقل اجماع بر آن کرده اند بواسطهٔ حدیثی که درین باب وارد است که از امام جعفر صادق
پرسیدند که آیا میتواند کسی از نیابت ناصبی حج کند امام فرمودند لا گفتند اگر از جانب پدر
خود باشد امام فرمودند نعم و ظاهر اینست که مراد به ناصبی مخالف حق مسلم باشد چه ناصبی کافر

نیابت او مطلقا جایز نیست و کسی در آن خلاف نکرده است و صاحب شرایع نقل اجماع درین باب
کرده است و مدلول حدیث را معتمد دانسته و الحاق جد پدری را بأب که مصنف رحمه الله کرده
و مستند آن ظاهر نیست مگر آنکه اشتراک ایشان در ولایت باعث حکم به اشتراک درین حکم شده
باشد **منه** و جایز است که زن نایب مرد شود و بر عکس **حاشیه** بعضی در نایب شدن زن شرط کرده
اند که ضرورت نباشد که اگر ضرورت باشد یعنی حج نکرده باشد تجویز نکرده اند و مستند ایشان
حدیثی است که در سند آن بحث است و اولی حمل آنست بر کراهت **منه** و همچنین جایز است که غلام
یا کنیزی که عادل باشند برخصت آقای خود نایب شوند **حاشیه** درین حکم کسی خلاف نکرده است و
علامه در منتهی از شیبانی نقل خلاف در آن کرده است **منه** و اگر نایب در اثنای راه فوت شود
پس اگر فوت او قبل از احرام یا داخل شدن حرم واقع شود نایب بکر باید گرفت که از آنجا که فوت شده است
روانهٔ حج شود و ورثهٔ او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد و باقی به ورثه
صاحب مال میرسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال حج چیزی
بجا نیاورده باشد آنچه بعمل آورده باشد کافیست و احتیاج به نیابت گرفتن دیگری نیست **حاشیه**
و شیخ ابو جعفر و ابن ادریس احرام را کافی دانسته اند و دخول حرم را شرط نکرده اند و این قول ضعیف است
چرا که ذمه بری نمیشود مگر به قیام جمیع ارکان حج اینکه بعد از دخول حرم فوت شود به اجماع بری شود
دفت باقی بحال خود ماند **منه** اما سایر مجتهدین خلاف نیست بعضی بر آنند که درین وقت کل مبلغی که وجه
اجارهٔ اوست به وارثان او دهند **حاشیه** و این حکم منوط به صیغهٔ اجاره است اگر صیغهٔ اجاره برین
وجه گفته اند که برود و بجمیع افعال حج قیام نماید و بر گردد بعد از فوت به خاطر باید آورد آنقدر مسافت
که قطع شده باشد به ازای آن اجرت به ورثهٔ آن تعلق دارد و باقی به ورثهٔ میت و اگر اجاره برین وجه
شده باشد که حج بجای آرد پس اگر قبل از احرام فوت شود جمیع اجرت را به ورثهٔ میت رد باید کرد که
آنچه اجاره به آن واقع شده باشد بعمل نیامده است اما قصد مسافت حج شده باشد که مبری ذمه
اجیر شود حکم آنست که در کتاب مذکور است که اگر بعد از دخول احرام فوت شود مستحق کل
اجرت میشود و الا مستحق اجرت آنقدر مسافت که طی شده باشد فقد وقع الفراغ من تسویده بعون

الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی و خیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی و آلهما الائمة النجبا علیهم صلوات العلی الاعلی اما بعد چون همگی همت عالی نهمت بندگان همایون ارفع اقدس اعلی کلب آستانهٔ خیر البشر مروج مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین عدله و بره و احسانه بر احیاء معالم شریعت سید المرسلین و اعلاء اعلام مذهب حق ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور است و ارادهٔ خاطر ملکوت ناظرش معطوف بر آنکه شیعیان و محبان امیر المؤمنین بمذهب حق آنحضرت باشند لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتأخرین بهاء الملة والشریعة والدین محمد عاملی رحمه الله مأمور ساخته بود بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بر مسائل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان و مسائل ضروری که بیشتر اوقات به آن احتیاج واقع شود چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن و حضرت خاتم المجتهدین امتثالا للامر الاشرف شروع در تألیف آن کتاب نموده آنرا موسوم بجامع عباسی ساخت مشتمل والحقیقه

بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن کتاب در دوازدهم ماه شوال سال یکهزار و سی و یک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست و در ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که پانزده باب تتمه آن کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالا للامر الاشرف المطاع لا زال نافذا فی الاقطار والارباع شروع در اتمام آن نموده والله الموفق للاتمام والمیسر للاختتام امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد باب ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد کردن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن و در آن سه فصل است فصل اول در شروط وقف کردن بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقف دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاهی دیوانه و گاهی نه در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد میانهٔ مجتهدین خلاف است و اصح عدم صحت است و گویا آن جماعتی که گفته اند که وقف او صحیح است مستند شده اند بحدیثی که واقع شده در جواز صدقهٔ او و حمل کرده اند تصدق آن بر وقف آن چه وقف نیز صدقهٔ جاریه است و همچنین وقف قرض داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد و وقف غلام صحیح نیست دویم نیت واقف پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و قبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی مسموع نیست و خلافست میانهٔ مجتهدین که قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرط است پس وقف کافر صحیح نیست سیم آنکه مالک واقف باشد پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست اگرچه مالکش اجازه دهد بعد از وقف چهارم ایجاب چون وقفت و انچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن ایجاب در بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که ممکن باشد در وی قبول و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی با صرفه و غبطه کافیست و شرط نیست قبول در وقف بر فقرا چه قبول درین صورت ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مسلمین باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که درین صورت نیز قبول حاکم شرع لازمست ششم معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر وقف کند و معلق سازد بر شرط و صفت واقعی و عالم باشد بوقوع آن صحیح است مثل اگر گوید این را وقف کردم که امروز روز جمعه باشد هفتم دوام وقفست پس اگر مقارن بقید مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه او را حبس میگویند و به انقضای آن مدت باطل میشود و همچنین اگر شرط

کرده که هر وقت که خواهد رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که منقرض شود غالباً بعد از انقراض
او میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی گفته‌اند که راجع بواقف میشود در حالت حیوة او و بوارث منتقل
میشود بعد از وفات او و بعضی گفته‌اند که بورثهٔ موقوف علیه راجع میشود و بعضی گفته‌اند که
در ابواب بر صرف باید کرد و اصح قول اولست و اگر منقطع شود در اول همچون وقف بر معدوم
و انکاح بر موجود اقوی آنست که باطلست و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر معدوم زید
انگاه بر غلام شخصی انگاه بر فقرا درین دو احتمالست یکی صحت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل او
بواقف و وارثان او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول و اقوی بطلانست هشتم قبض موقوف
علیه از بطن اول در وقف اولاد و بطون دیگر شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر
کافیست پس بنا برین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطلست و در قبض فوریت شرط نیست
پس هر گاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرطست و هر گاه واقف تولیهٔ آن چیز را
که وقف بر فقرا کرده جهة خویش کرده باشد در مدت حیوة قبض فقرا شرط نیست بلکه قبض
او کافی است نهم آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر بر خود وقف
کند و بعد از آن بر فقرا درین مجتهدین را دو قولست و اصح آنست که باطلست و اگر وقف بر خود
و فقرا کند درین دو احتمالست یکی آنکه نصفش صحیح باشد و نصف باطل دوم آنکه باطل باشد و اگر شرط
کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقهٔ او در مدت حیوة از وقف باشد باطلست و اگر شرط
کند که نفقهٔ اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناهی و فاطمه ع
این شرط کرده اند پس درین صورت اگر ایشان اکتفا بوقف کنند واجب النفقه باشند نفقهٔ ایشان
آیا ساقط میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و همچنین در نفقهٔ زوجه خلافست دهم آنکه آنچه وقف
کرده میباید عینی باشد متشخص و از آن منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چیز
خوردنی از ماکولات زیرا که اصل او باقی نمیماند و خلافست میانهٔ مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز
باشد بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جایز نیست و اصح آنست که جایز است زیرا که جهة
زینت از آنها نفع میتوان گرفت که آنرا امالت شوند و اصح آنست که آنرا امالت [illegible] پس اگر شتر را
یا خوک را وقف کند صحیح نیست یازدهم آنکه صحیح باشد دوازدهم آنکه بیان مصرف بکند پس اگر بیان مصرف
نکند صحیح نیست سیزدهم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف پس اگر بر معدوم وقف
کند صحیح نیست و اگرچه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کند صحیح نیست بر آنچه از او بوجود آید

صحیح

صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کند بعد از آن بر موجود آیا صحیح است در حق موجود یا وقف با
طلست درین مسئله مجتهدین را دو قولست اصح آنست که وقف باطلست چهاردهم آنکه موقوف علیه را
صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب و بنده و اگرچه مدبر و مکاتب مشروط
باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست اما اگر وقف بر مشاهد و مساجد و جسرها و پلها کند
کند صحیح است زیرا که فی الحقیقه راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه متشخص باشد
پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کند یا بر یکی از دو مسجد وقف کند صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف کردن
بر موقوف علیه را جایز باشد بر او وقف کردن پس اگر وقف کند بر زناکنندگان و قطاع الطریق باطل
و همچنین باطلست اگر مسلمان وقف کند چیز را بر نوشتن توریه و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال
دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانهٔ یهود و نصاری و وقف کردن بر یهود جایز است
بمذهب جمعی از مجتهدین و درین مقام اشکال کرده اند چرا که بر یهود وقف جایز است و بر عبادتخانهٔ
ایشان جایز نیست و جواب این اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادتخانه معصیت محض است بخلاف
وقف بر یهود چه ازین حیثیت که ایشان مخلوقند و احتمال دارد که از ایشان فرزندان مسلمان در وجود
آیند جایز است اما وقف کردن یهود برینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر
آتشکده باطل میدانند و هر گاه شرطهای وقف متحقق شود که موقوف علیه مالک منافعی که بعد
از وقف کردن حاصل شود و در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و بر و
کوسفند خلافست میانهٔ مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بشرطی در آنچه واقف شرط کرده صرف
باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر برسد که ضایع شود یا آنچه میانهٔ موقوف علیهم در وقف
اولادی نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است
فروختن آنچه وقف باشد درین صورت و بقیمت آن چیزی مثل آن بخرند **فصل دوم** در بیان تصدق
نمودن بدانکه تصدق نمودن ثواب بسیار دارد و صدقهٔ پنهانی افضلست چنانکه در حدیث تصریح
بآن واقع شده مگر آنکه توهم کند که تصدق نمیکند چه درین صورت آشکارا باید داد و درین صدقه سه
چیز شرطست اول ایجاب چون تصدقت و آنچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سیم اقباض باذن مالک
چه بدون اذن مالک صحیح نیست سیم نیت قربت و حرامست تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر
بنی هاشم بر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلام
که بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جایز است بنی هاشم را که تصدقات

سنی گیرند و واجبی نیز جایز است هر گاه وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش و جایز است تصدق بر
جمود اگر چه بیگانه باشد و هر گاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات
سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که
رجوع میرسد هر گاه اجنبی باشد و اصح قول اولست فصل سیم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری
گوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرطست اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک
و رقبتک و آنچه بدینها ماند دویم قبول سیم قبض و هر گاه ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا
عمر ساکن یا مدة معینی باشد لازم میشود بقبض و بعد از موت هر کدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل
میشود پس اگر گوید مر تراست که درین خانه ساکن باشی تا زنده باشی هر گاه ساکن بمیرد منتقل بمالک
میشود و اگر درین صورت مالک بمیرد ورثه مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید درین
خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هر گاه بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد
مالک را نمیرسد که ورثه ساکن را در مدة حیوة خویش بیرون کند و اگر مقید بوقتی نکرده باشد هر گاه
خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد و هر چیز را که وقف کردن آن جایز بود سکنی و عمری او جایز است
و باطل میشود سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هر گاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و فرزندان
و اهل آن ساکن میشوند و اگر شرط باشد جماعتی دیگر را سوای اینها جایز است و هر گاه غلام خود را یا
اسب خود را در راه خدا تعالی حبس نماید یا گوید که غلام خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند لازم است
تا آنکه غلام و اسب زنده باشد و اگر گوید بخدمت شخصی کن و معین بکند آن شخص را و بمیرد بورثه خودش راجع
میشود مطلب دویم در بیان قرض دادن بدانکه در قرض دادن در آن دو موقف است موقف اول بدانکه در قرض
دادن ثواب عظیم دارد چنانچه از حضرت رسالت پناه منقولست که آنحضرت فرمودند که در شبی که
مرا بمعراج بردند در بهشت دیدم نوشته بود که صدقه دادن مثل آن اجر دارد و قرض دادن هشتده
مثل آن ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن ده مثل ثواب قرض دادنست
مراد از آن صدقه بر خویشان و بر علماست چه این صدقه افضل از قرض دادنست و در قرض دادن سه چیز
لابد است اول ایجاب چون اقرضتک یا تصرف فیه یا انتفع به و علیک رد عوضه و آنچه بدینها ماند دویم
قبول چون قبلت و آنچه دلالت بر رضای بر ایجاب کند سیم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از جایز
التصرف پس از دیوانه و مست و مفلس که حاکم او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته
باشد و اگر مرد باشد و نه سال نداشته باشد اگر زن باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز است و فرق

نیست میانه

نیست میانه ذکر و انثی و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته باشد دو
قولست و وعده در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلبد و
اگر چه متفرق داده باشد موقف دویم در بیان اموری که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن بیست
امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار امر سنت و چهار امر مکروه اما پنج امر واجب اول
رد کردن مثل آنچه گرفته دویم آنکه هر گاه قرض گیرنده همان آنچه گرفته یا مثل آن رد کند قبول کردن بر قرض
دهنده واجبست اگر چه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر مثل متعذر باشد قیمت او را در روزی
که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که بقرض گرفته بدهد سیم آنکه
قرض همیشه در خاطر باشد که او را بدهد هر گاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد که
سال بر آن بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم آنکه سعی
کند در دادن تا آن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر حرام اول شرط زیاده و نقصان کردن در چیزهائی
که زیاده و نقصان در آن حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل و وزن در آید یا آنچنان
نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را با او اجاره بکمتر از اجرة واقعی دهد یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه هدیه
بیاورد یا جهة آن کاری بکند جایز نیست اما اگر زیادتی بدهد بی شرط جایز است و در بعض احادیث
وارد شده که جایز است که عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهد یا بدل دراهم کهنه دراهم تازه بدهد و
اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط گروی یا ضامنی
کند جهة این قرض یا آنکه در شهر دیگر رد کند جایز است و اگر شرط کرد و ضامنی جهة قرض دیگر کند جایز است
دویم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بی آنکه بکشند سیم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه
باید که اکتفا بقلیلی کند چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه
میباید با او مدارا کند پنجم طلب کردن مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه در
حرم کعبه قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهد مشرفه را نیز بکعبه ملحق ساخته‌اند
ششم قرض کردن کسی که قادر بر دادن نداشته باشد هفتم انکار کردن قرض را در اول وقت اما آن
چهار امر سنت اول قرض دادن دویم ظاهر ساختن قرض گیرنده مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده
سیم وفا کردن بشرطی که کرده باشد چهارم آنکه اگر هدیه جهت دهنده بیاورد با مال خود حساب کند
و اما چهار امر مکروه اول مالدار را قرض کردن بی ضرورتی اما بضرورة مکروه نیست چه در احادیث
وارد شده که حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین ع در حین وفات

قرض گذاشته‌اند دوم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده بی آنکه بلفظ بگویند سیم
فرود آمدن قرض دهنده در خانهٔ قرض گیرنده چهارم زیاده از سه روز مهمان او بودن و بعضی مجتهدین
این را حرام میدانند مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است و در احادیث اهل
بیت وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از آن بنده عضوی از آن
کس از آتش دوزخ آزاد کند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او از آتش دوزخ آزاد
کرده اند و اقسام آزادی پنج است اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند آزادی
غلامی را یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند دوم سنت چون آزاد کردن بندهٔ
مؤمن که از خویشان او باشد که بخریدن او آزاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین سنت است آزاد
کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد سیم مکروه چون آزاد کردن بنده که
از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تغییر نکند چهارم حرام چون آزاد کردن بندهٔ کافر
مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی بچهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دوم
سرایت سیم مالک شدن چهارم عوارض و در آن چهار موقف است موقف اول در بیان مباشرت و آن بر
چهار قسم است قسم اول آزاد کردن بنده و در آن هفت چیز شرط است اول صیغهٔ آن چون انت حر یعنی
تو آزادی و اگر گوید اعتقتک یعنی آزاد گردانیدم ترا و قصد انشا کند و مجتهدین را در این دو قول است اصح
آنست که به این قول نیز آزادی واقع میشود و بغیر این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از کنایها و اشارها و اگر
چه به آن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در این صورت اشاره یا نوشتن
یا قرینه بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده جایز
التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بندگان از طفل اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و کسی که او را بر اکراه
بر آن دارند و مست و غافل و مفلس که حاکم شرع از مالش دور کرده باشد که مال او را بقرض خواهان
او دهند و بیماری که در بیماری زیاده از سه یک مالش آزاد کند واقع شود باطلست سیم آنکه مجرد
سازد آزادی را از شرط و صفت اما جایز است که شرط کند با آزادی چیزی را پس اگر آقا شرط خدمت غلام
کند جهت خود یا غیر خود زمانی معین جایز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمیشود و
بر غلام اجرت آن زمان لازم است و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود یا ورثهٔ او را میرسد که در آن
مدت از او خدمت فرمایند مجتهدین را دو قول است اصح آنست که نمیرسد و اگر شرط کند که اگر آنچه شرط
کرده با غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد همچنین مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که این شرط باطلست

اکرکی

چهارم آنکه اگر قصد قربتا الی الله کند پس اگر کافری بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند
و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت پیغمبر
یا فرائض است صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی است باطلست پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس
اگر غلام کافر باشد آزاد کردن آن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و بعضی دیگر
میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام کافر را جایز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام
دیگری را آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را دو قول است
اصح آنست که جایز نیست هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت آزاد کردن
او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من آزاد است صحیح
نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و میگویند مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام اما آن هفت
امر که تعلق به آزاد کردن دارد چهار امر مستحب و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول آزاد کردن غلام مؤمن
دوم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت کرده باشد سیم هرگاه غلام خود را حد بزند سنت است
که او را آزاد کند سیم یاری کردن غلامی که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز باشد و اما سه امر مکروه
اول آزاد کردن غلام سنی دوم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
سیم آزاد کردن غلامی که عاجز باشد از کسب قسم دوم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام
خویش بگوید که مبلغی معین در مدتی معین بده و آزاد باش و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است
که اقتصار بر صیغه و عوض و نیت و وعده کند و هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد
میشود قسم دوم مشروط و آن چنانست که آقا بغلام گوید که هرگاه از عوض عاجز شود همان بنده باشد
و شرط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید کاتبتک علی ان تؤدی الی کذا فاذا
ادیت فانت حر یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در
مشروط چنین گوید کاتبتک علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر و ان عجزت فانت رد
یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز
شوی همان بنده باشی دوم قبول غلام این معنی را سیم آنکه هر یک از غلام و آقا بالغ باشند پس اگر
طفلی باشد صحیح نیست و اگر چه ده ساله باشد و اگر چه ولی اذن دهد چهارم آنکه هر یک از این هر دو عاقل
باشند پس اگر دیوانه باشد که همیشه دیوانگی ایشان بیک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی اذن دهد
صحیح است و اگر دیوانگی ایشان دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است

واگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول
آقا مقدم است هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول اما غلام مقدمست پنجم قصد
پس اگر غافل یا مستی صیغه بگوید صحیح نیست ششم جواز التصرفست پس اگر سفیه و مفلسی که حاکم
شرع او را از مالش جهة قرض خواه دور کرده باشد صحیح نیست و بیماری که ثلث مالش وفا به آزادی
غلام نکند در زیاده از ثلث صحیح نیست مگر به اجازه وارث و از مرتد ملی صحیح نیست مگر به اذن حاکم شرع
و بعضی از مجتهدین گفته اند مراعات تا سلامتش باید کرد هفتم اختیار است پس اگر کسی کرا او را به اکراه بر آن
دارند صحیح نیست هشتم انکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در آن
حدیثی وارد شده نهم انکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف غلام را مکاتب سازد صحیح نیست
دهم انکه عوض که غلام میدهد میباید که دین باشد پس اگر عینی باشد صحیح نیست یازدهم انکه آن عوض
چیزی باشد که مولی مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست دوازدهم انکه آنچه که
غلام میدهد میباید که جنس و قدرش و وصفش معلوم باشد تتمه هرگاه بر آقا زکوه واجب باشد
واجبست بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را
مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه آقا چیزی به او دهد واجبست که قبول کند و سنتست که
اگر زکوه بر آقا واجب نباشد چیزی بغلام دهد هرگاه غلام عاجز آید صبر نماید تا انکه چیزی بهم رساند و
مکروهست کتابت غلام غیر امین و هرگاه غلام قادر بر کسب نباشد مکروه است مکاتب ساختن او و
مکروهست که مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دهد و خواص کتابت سیزده امر است اول
وقوع کتابت میانه آقا و غلام دویم انکه عوض و معوض ملک سیداست سیم بودن غلام مکاتب میانه
درجه استقلال و عدم استقلال چهارم انکه از میان غلام مکاتب مالک میشود و تصرفها و صحیح است
چون آزاد کردن و بیع نمودن پنجم انکه ثابت میشود جهت او ارش جنایتی که آقا بر او جنایت کرده باشد
و اگر بر آقا جنایتی از غلام واقع شده میگیرد ششم انکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد اگرچه آقا اذن دهد
اما از غیر مضاربه میتواند گرفت هشتم غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر با غبطه و صرفه نهم
تزویج نمیتواند کرد و خادمه بهم میتواند رسانید دهم وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد کسی را
که بر او آزاد شود یازدهم کنیز مکاتبه نمیتواند شوهر کرد دوازدهم کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن
الا باذن آقا سیزدهم انکه مکاتب میتواند غلام خود را تعزیر کرد بلکه بعضی از مجتهدین گفته اند که
هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز میتواند زد قسم سیم تدبیر است یعنی آقا بغلام خود

هفتم قرض نمیتواند داد اگرچه آقا اذن دهد اما میتواند گرفت

کوید که تو

گوید که تو آزادی بعد از مردن من و اما تدبیر نسبت بغیر آقا واقع نمیشود مثل انکه آقا بکنیز خود گوید که
تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و انچه در احادیث ائمه معصومین
وارد شده آنست که این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است قسم اول تدبیر واجب مثل انکه بصیغه
نذر گوید که لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدا راست بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من
و رجوع درین قسم تدبیر جایز نیست قسم دویم تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن
جایز است قسم سیم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و سنی و شروط تدبیر شش است اول صیغه چون انت
حر بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و انچه دلالت کند بر آن و اشاره اخرس بجای صیغه گفتن
اوست دویم انکه صیغه از بالغ و عاقل باشد پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیم انکه جایز
التصرف باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم انکه قصد کند پس از غافل و مست
و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم انکه قصد قربة الی الله کند پس تدبیر کافر صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند و میگویند که تدبیر وصیتست به آزاد کردن
نه آزاد کردن ششم انکه مجرد سازند تدبیر را از شرط پس اگر معلق سازد تدبیر را بر شرطی چون آمدن
زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبر همان بنده است میتواند آقا تصرف در آن کردن بفروختن و بخشیدن
و غیر آن و اگر بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اکثر بر
آنند که باطل میشود و اگر مدبر بگریزد تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی انکه
طفل او داخل باشد و عکس نیز جایز است و سنتست گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر قسم چهارم ام ولد
و او کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در او دو چیز شرط است شرط اول انکه از آقای خود حامله
باشد بطفل آزادی در حالی که ملک او باشد پس اگر وطی کند غلام باشد یا کنیز دیگری بشبهه دخول
کند و حامله باشد بعد از آن او را مالک شود ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت
غیر ام ولد میشود و اگر ولد بنده باشد مثل انکه کنیز شخصی را بنکاح در آورده و شرط کرده که ولد او
بنده آقا باشد انگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد ام ولد نمیشود و اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده
باشد انگاه خود وطی کند فعل حرامی کرده باشد اما کنیز حامله شود ام ولد میشود شرط دویم انکه فرزند
او کافر و قاتل و کسی که میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواص استیلاد داشت اول انکه جایز است که او را
مدبر سازد دویم انکه جایز است که او را مکاتب سازد سیم انکه فروختن او جایز نیست مگر در عوض

قیمت او و هرگاه آن شخص که او را خریده و دخول کرده و فرزندی از او حاصل کرده از قیمت او عاجز شود
چه میتواند فروخت او را و بعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز
داشته اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد موقف دوم سرایت است
یعنی هرگاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود و اگر غلام میانهٔ دو شخص باشد شراکت
حصهٔ شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آزاد کنندهٔ حصهٔ خود که قیمت حصهٔ شریک را بدهد و
در سرایت چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد آنقدر مالدار که زیاده از خانه و خادم و چهارپا و
جامهٔ معتاد و نفقهٔ یک روز او و عیال او باشد بمقدار حصهٔ شریک باشد و اگر مفلس باشد غلام خود
سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصهٔ شریک را میدهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس
باشد غلام خود سعی میکند و اگر غلام از دادن قیمت حصهٔ شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف
او بنده و کسبش نیز این حال دارد و خلافست میانهٔ مجتهدین که در وقت قیمت دادن بشریک آزاد میشود
یا بعد از دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصهٔ
شریکست دوم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر از میراث بدو منتقل شود سرایت در او
جاری نیست سیم آنکه متعلق نگردیده باو حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و نذر چهارم آنکه اول
حصهٔ خود را آزاد کند پس اگر اول حصهٔ شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سیم ملکست یعنی مالک شدن
مرد یازده کس را اول پدر دوم مادر سیم جد چهارم جده پنجم فرزندان خواه ذکر و خواه انثی ششم فرزند
فرزند هرچند پایین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله هرچند بالا روند دهم دختر برادر هرچند پایین رود
یازدهم دختر خواهر هرچند پایین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد میشود و بر آزاد شدن
محرمان رضاعی بر مرد خلافست میانهٔ مجتهدین اشهر آنست که آزاد میشوند و اگر نصف اینها بسبب خریدن
آزاد شود آیا نصف دیگر آنها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد یا نه اصح آنست
که اگر به اختیار مالک شود و مالدار باشد لازمست و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس شود لازم
نیست و غیر از پدر و مادر هرچند بالا روند و فرزندان هرچند پایین آید کسی دیگر بجز ایشان آزاد نمیشود
موقف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود اول آنکه جذام
بهم رساند دوم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین بدین آزاد میگردانند سیم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای
غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را قطع نماید چهارم آنکه غلام لنگ و زمین گیر شود پنجم آنکه غلام
پیش از آقای خود در دار کفار مسلمان شود ششم آنکه هرگاه شخص مالداری بمیرد و میراث خوار نداشته

باشد سوای بنده حاکم شرع او را از مال میت میخرد و آزاد میسازد و مال را باو میدهد و اگر مالک
نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هفتم آنکه هرگاه یکی از پدر و یا مادر آزاد باشد فرزند
آزاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند نکند هشتم آنکه غلام کور شود هرچه درین صورت آزاد
میشود مطلب چهارم در جهاد با کفار کردن و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب جهاد بدانکه از اعظم ارکان
اسلام است و در آیات قرانی مبالغهٔ بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آنکسانی که جهاد
نکنند بی مانعی واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابط یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان
بسیار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم منقولست که فرموده والذی نفسی بیده لغدوة
فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا و ما فیها یعنی قسم بآنکس که نفس بقدرت اوست که هر رفتنی
در راه خدا تعالی جل جلاله و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست و نیز از آنحضرت منقول است
که الخیر کله فی السیف و تحت السیف و لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنة و النار یعنی
تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایهٔ شمشیر است و مردمان راست نمیشود مگر بشمشیر و شمشیرها
کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوستر نیست
از قطرهٔ خونی که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام
شهرین یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان یکشب جهة رضای خدا تعالی جل جلاله بهتر است
از دو ماه روزه داشتن فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب
بودن آن کفائیست یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشد و متعهد
جنگ دشمنان شوند از دیگران ساقط میشود بشرطی که امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر امام
جماعتی را باسم طلبیده باشد جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا اجاره بر خود واجب
گردانید یا در وقت بهم رسیدن دو لشکر و صف بستن هر دو لشکر حاضر شود درین صورتها جنگ
کردن واجب عینی میشود هرگاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکند جهاد
واجب عینی است و هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجبست شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثای
مشکل جهاد واجب نیست شرط دوم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود شرط سیم
آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست شرط چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر
بنده که مولای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست
یعنی بر بنده که مولای او با او قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد باشد اگرچه اکثر او بسبب دادن

ان اکثر مبلغ آزاد شده باشد و اگر امام بنده های جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جایز است جهة انکه
از ایشان منتفع میتوان گشت شرط پنجم انکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوة جنگ کردن ندارند شرط ششم
انکه دانا باشد به اداب جنگ پس اگر دانا نباشد واجب نیست شرط هفتم انکه کور و لنگ نباشد بشرطی که
قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم انکه بیمار نباشد و اگر درین صورتها که عاجز است
از رفتن بجنگ امّا قدرت داشته باشد که به اجرة بگیرد کسی را آیا واجبست درین مسئله علما را دو قول است
شرط نهم انکه قادر باشد بر نفقه جهة خود در سفر و جهة عیال خود در حضر شرط دهم انکه قادر باشد بر
چهارپائی که بر و سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چهارپا شرط است و اگر کسی
نفقه و راحله بکسی دهد تا انکه جنگ کند درین صورة واجبست بجنگ رفتن و اگر به اجرت بگیرد واجب
قبول کردن شرط یازدهم انکه قرضدار نباشد که وعدهٔ او رسیده باشد و صاحب قرض طلبد و قدرة بر ادای
آن داشته باشد چه درین صورت بجنگ رفتن جایز نیست مگر انکه قرض را بدهد یا ضامنی و رهنی
بقرضخواه دهد و او را راضی گرداند و اگر او را امام به اسم طلبیده باشد واجبست که بجنگ رود و اگر
چه قرضخواه اذن ندهد امّا سنتست که متعرض مکانهای که گمان کشته شدن داشته باشد نشود
یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده و قادر بر ادا نباشد
علما را درین دو قولست اصح آنست که درین صورة قرضخواه را منع نیست شرط دوازدهم رضای والدین پس اگر حاکم
امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این دوازده
شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور امام خود بجنگ رود یا کسی را به اجرت بگیرد که بعوض او
بجنگ رود مگر انکه امام او را به اسم طلبیده باشد که درین صورة نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا
مذکور شد و هرگاه عاجز شود مثل انکه بیمار شود مخیر است در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر
رسیده باشند و خواه نرسیده باشند امّا اگر عذر غیر بیماری باشد مثل انکه آقای غلام از رخصت دادن
پشیمان شود و بنده را طلب نماید درین صورة اگر هر دو لشکر بیکدیگر رسیده اند واجبست که برگردد
و اگر بهم نرسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام م ین واجبست جهاد هرگاه دشمنان بسر دیار
مسلمان آیند و از ایشان بر اسلام آسیب رسد فصل سیم در بیان انکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام
جماعت واجبست بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طائفه اوّل حربی و ایشان
دو گروه اند اوّل مردان بالغ و جوان اند که غیر خدای سبحانه پرستش مینمایند چون آفتاب پرست و ستاره

پرست

پرست و بت پرست دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمینمایند چون ملحدان و دهریان و با هر دو
جماعت جهاد کردن در حال ضرورت و حضور امام لازمست تا انکه مسلمان شوند و ازین دو طایفه
جزیه قبول نمیتوان کرد طائفه ثانیه اهل کتابند و ایشان نیز دو قومند قوم اوّل جماعتی اند که کتاب
در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون جهودان که توریة کتاب ایشانست و موسی کلیم پیغمبر ایشان
قوم دوم انکه کتابی نداشته اند و پیغمبری نه امّا بشبهه کتاب و پیغمبری قایلند چون مجوسان که میگویند
کتابی داشته اند بنام زردشت نام و در احادیث وارد شده که کتابی داشته اند سوخته اند
و پیغمبری داشته اند کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی بر ایشان آورده بود بر پوست گاو نوشته بوده
و جهاد با این دو فرقه واجبست تا انکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است
شرط اوّل قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب هر ساله در آخر سال بر سرهای
مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند
و میانه مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب آنست که نمیدهد و بعضی
از مجتهدین فرق کرده اند میان بندهٔ جهودی که ملک مسلمان باشد و میانهٔ بندهٔ جهودی
که ملک جهودی پس بر اوّل واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانه مجتهدین
که آیا جزیه را مقداری معتبر هست چنانچه وارد شده که در حدیث که حضرت امیر المؤمنین
مقرر کرده بوده اند که فقیر ایشان هر ساله دوازده درهم بدهد و متوسط ایشان بیست و چهار
و مالدار ایشان صد و چهل درهم یا انکه مقدار جزیه غیر معتبر است و تعیین آن برای امام است و متوسطا
اصح قول دوم است چه او مناسبست بمذلة و خواری ایشان و انچه در حدیث مذکور از تعیین
او وارد شده محمولست بر انکه رای حضرت امیر المؤمنین در آنوقت چه مصلحتی بر آن قرار گرفته بود
و اگر در اثنای حال جمعی ازین دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط میشود شرط دوم التزام
نمودن احکام مسلمانانست شرط سیم انکه انچه منافات با امان دارد نکند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان
و معاونت و مدد مشرکان و به این سه شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه با امان
نکردن اینها را شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند خواه عمدا کرده باشند و خواه سهوا شرط چهارم
انکه زنا بر زنان مسلمانان نکنند و نکاح زنان مسلمانان ننمایند شرط پنجم انکه ترک فتنه کردن کنند به
انکه مسلمانان را از راه نبرند شرط ششم انکه ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم انکه جاسوسان کفار را
در خانه راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و بکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان

شرط هشتم انکه مردان مسلمانان وزنان مسلمان را نکشند واین پنج شرط را اگر در عقد جزیهٔ امام
شرط کرده باشند وبآنها عمل نکنند حربی میشوند شرط نهم انکه سب حقتعالی ورسول صلی الله علیه و آله نکنند واستخفاف
بدین وکتاب مسلمانان نکنند چه اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند واگر
استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف آن حربی میشوند شرط دهم انکه اظهار مسکرات در شهر
نکنند چون شراب وگوشت خوک خوردن ونکاح کردن مادر وخواهر وامثال اینها شرط یازدهم انکه احداث
عبادت خانها نکنند در دار اسلام واواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند وناقوس
نزنند وخانهای خود را بلندتر از خانهای مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست تر بسازند وبه این شروط
اگر خلل رسانند ودر عقد جزیه شرط کرده باشند که آنها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم انکه بطریقی
بگردند که از مسلمانان تمیز یابند که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد وچهارپای سواری ایشان غیر
چهارپای مسلمانان و بیکطرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بیکجانب آویزند واسب سوار نشوند
وبر زین سوار نشوند وشمشیر و سلاح نبندند ونصاری زنار بر میان ببندند وزنان ایشان نیز بنوعی بگردند
که از زنان مسلمانان تمیز شوند ودر جاده راه روند بلکه از جاده منحرف شوند ولقب وکنیت بر مولود
خود نگذارند واین شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست وجایز نیست کفار ذمی
را که در حجاز توطن کنند ومراد از حجاز مکه ومدینه وطایف وحوالی آنهاست واگر بگذرند وتوطن
نکنند جایز است وجایز نیست ایشان را مصحف خریدن واگر بخرند مالک او نمیشوند وبعضی از مجتهدین
احادیث را به آن ملحق کرده اند وبعضی از مجتهدین او را مکروه میدانند قوم سیم که قتال کردن با ایشان
واجبست باغیان وخوارج اند وایشان طایفه اند که از امام زمان روی گردان وباغی شده اند وقتال
ایشان واجبست تا انکه با امام زمان بگروند یا کشته شوند وهرگاه متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی
دیگر سوای آنهائی که بجنگ آمده باشند خواهد بود یا نه بر تقدیر اول واجبست که ایشان را بکشند وگریختگان
های ایشان را از عقب روند وبگیرند وبکشند وبر تقدیر ثانی احتیاج به اینها نیست بلکه در وقتی که شکست
خورند وگریختند کافیست وبه اجماع مجتهدین ذریهٔ این طایفه را وزنان ایشان را مالک نمیشوند وهمچنین
مالک نمیشوند چیزی از مالهای این طایفه را که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل وتحویل باشد وخواه
نباشد ودر مالهای ایشان که در لشکرگاهست میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا لشکری مالک او میشوند
یا نه اصح آنست که مالک آن نمیشوند فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه جهاد کردن با کفار
بیست وهفت امر متعلق است سه امر واجب وده امر حرام وشش امر سنت وهشت امر مکروه اما سه

واجب

واجب اول دعوه به اسلام کردن است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از انکه
امام علیه السلام یا نایب او ایشان را بشهادتین واقرار بوحدانیت خدا تعالی وعدل او ونبوة پیغمبر او وامامت امیر المؤمنین
واولادش صلوات الله علیهم اجمعین وجمیع شرایع واحکام آن دعوی کند واگر مسلمانی پیش از انکه امام علیه السلام
کفار را دعوه به اسلام نماید یکی از ایشان بکشد گناه دارد اما قصاص ودیه بر او نیست واین دعوه تمام
کفار را لازمست مگر جماعتی را که دعوه بایشان رسیده باشد وعالم به بعثت رسول صلی الله علیه و آله بوده باشند
اما جماعتی که دعوه به ایشان رسیده باشد وعالم به بعثت رسول صلی الله علیه و آله باشند لازم نیست لیکن سنت است
دویم مبارزت نمودن هرگاه امام علیه السلام الزام نماید بر آن سیم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر انکه
از دشمنان دورتر بیشتر باشند یا از دشمنان نزدیک امام علیه السلام بجهة مصلحتی صلح کرده باشند وبعضی آنرا
سنت میدانند اما آن ده امری که حرامست اول در چهار ماه قتال کردن وآن رجب وذو القعده
وذو الحجه ومحرم است وبدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام میگویند وحرام کردن در این ماهها
باجماعتی حرامست که حرمت این ماهها را بدانند پس اگر جماعتی که حرمت این ماهها را ندانند ویا مسلمانان
جنگ کنند با ایشان جنگ کردن در این ماهها حرام نیست دویم مبارزت نمودن با منع امام علیه السلام سیم
گریختن از جنگ دو دشمنی که زیاده بر دو مثل مسلمانان باشند واگر چه گمانش باشد که کشته میشود وبعد
از انکه صفها راست شده باشد مگر انکه قصد او داشته باشد که از دشمنان حیله کند مثل انکه پشت به
آفتاب کند یا بر بلندی بر آید یا خود را بمکانهائی که از دور باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گریختن
غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود واگر زیاده از دو مثل باشند به اجماع فقها ثبات
واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشد در این صورة جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار
اگر چه معاونت کفار کنند وهمچنین حرامست کشتن اطفال ایشان ودیوانهای ایشان پنجم کشتن
پیرمردان ایشان که از جنگ کردن وتدبیر کردن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هرگاه
جنگ کنند لازمست ششم گوش وبینی بریدن ایشان را هفتم غدر کردن یعنی بعد از انکه امام علیه السلام ایشان را
امان داده باشد کشتن هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار
بعد از صلح دهم زهر در آب عدو ریختن هرگاه بغیر آن ممکن باشد وبعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند
وبعضی گفته اند اگر گمان هست که در آن دیار مسلمان هست حرامست واما آن شش امری که مکروه
سنتاست اول انکه در وقت رسیدن در صف قتال باید این دعا بخواند اللهم منزل الکتاب سریع
الحساب مجری السحاب هازم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة المضطرین یا کاشف الکرب

العظیم اکشف کربی وغمّی فانک تعلم حالی وحال اصحابی فاکفنی بقوتک عدوی دویم آنکه قتال بعد
وقت زوال آفتاب باشد در حالت اختیار و بعد از گذاردن نماز پیشین و عصر چرا که در آن وقت
درهای آسمان گشاده است وفتح ونصرت ورحمت نازل میشود ونزدیک شب است وکمتر کشتن
واقع میشود ونزدیک بشب واگر کسی از جنگ بگریزد از مسلمانان خلاص میشود سیم آنکه امام در راه
رفتن لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا ببرد چهارم آنکه با صاحب تدبیر آن لشکر مشورت نماید پنجم آنکه اختیار
منزلگاهی نماید که آب وعلف در او بسیار باشد ششم آنکه اگر چارپایی از لشکری مانده شود بار ها
ایشان را بار کنند اگر چارپا نداشته باشد جایز است قتال کردن بهر نوع که ممکن باشد در وقتی چون خراب
کردن منزلهای کفار وقلعهای ایشان وسنگ انداختن بمنجنیق بر ایشان ومنع کردن از تردد قافله بسوی
ایشان وکشتن ایشان واگرچه در میان ایشان زنان واطفال وپیران واسیران مسلمانان کشته شوند و
ایشان را به آتش سوزانیدن وبریدن درختهای ایشان ومنع کردن آب از ایشان با احتیاج جایز است ودر
روایتی از حضرت امیر المؤمنین ع وارد شده که منع کردن آب حلال نیست ومجتهدین حمل کرده اند این روایت
بر آنکه حلال نیست در آب ایشان زهر ریختن بی احتیاج واما آن هشت امری که ع مکروهست اول بدست
خویشتن بد کافر خود را کشتن دویم شبیخون بر سر عدو بردن بغیر حاجت سیم چارپای خود را پی کردن
بی مصلحتی اگرچه از رفتن باز مانده باشد اما با مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن بی مصلحتی اگرچه چهارپای
کافر را جایز است چه آن سبب ضعف ایشان میشود چهارم مبادرت نمودن میان دو صف بی اذن امام و
بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند پنجم نگاه داشتن اسیر جهت کشتن وچیزی به او ندادن تا آنکه
بمیرد ودر حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی ص هیچکس را به این طریق نکشته الا عقبة
بن ابی معیط را ششم آنکه هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلعها ومنازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها
وآب بر ایشان سر دادن وایشان را به آتش سوختن وبریدن درختهای ایشان بی احتیاج خصوصا درخت
خرما نیز مکروهست هفتم کشتن چهارپای ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد اما در حال جنگ
جایز است چنانچه گذشت فصل پنجم در امان دادن کفار بدانکه آحاد مسلمانان را جایز است که آحاد
کافر را امان دهند واما امان دادن دیوانه ونابالغ ومسلمانی که به اکراه کافر را امان دهند وکسی
که عقل او بخوردن شراب یا خواب یا خوردن داروی بیهوشی رفته باشد صحیح نیست واسیر مسلمانان که
در دست کفار باشد وبی اکراه بعضی از کفار را امان دهند صحیح است وهمچنین امان دادن تاجر از مسلمانان
که بدیار کفار تردد نمایند ومسلمانی که کفار ایشان را باجره گرفته باشد مر کفار را صحیح بشرطی که امان

بیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت ۴

امان دادن در دیار کفار واقع شده باشد وهرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان
داده وممکن باشد یعنی پیش از آن باشد قولش مقبولست واگر بعد از آنکه گرفتار شود ادعا نماید قولش
مقبول نیست واما آن از دو لفظ است اول اجرتک یعنی امان دادم ترا دویم امنتک یعنی ایمن کردم ترا باید
تا او ایجه صریحا دلالت برین دو لفظ کند حکم این دو لفظ دارد مثل آنکه گوید ادمنتک یعنی امان دادم
ترا یا آنکه گوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو در امان اسلامی واگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه
نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه نوشته شده بلغت عربی باشد وخواه بفارسی مثل آنکه
نوشته باشد که مترس وهمچنین اگر اشاره کند بطریقی که امان از او مفهوم گردد هرگاه امان داده شود
واجبست وفا کردن بهر طریقی که شرط شده باشد بشرطی که متضمن شرط نامشروع نباشد واینچه کفار را
بگمان امان انداز وبسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشند وبگذارند که بمنزلهای
خویش روند ووقت امان دادن پیش از گرفتار شدن ایشانست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن
ایشان واقع شود صحیح نیست واما امام بعد از گرفتار شدن کفار وغلبه بر ایشان امان دادن جایز است
فصل ششم در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند وترک جنگ
را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند ومیباید که صلح کمتر از یکسال نباشد واگر مسلمانان
بسیار ضعیف باشند تا ده سال جایز داشته اند واصح آنست که آنمقدار وقت که امام ع مصلحت
در آن داند در صلح جایز است واگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آنچیز جایز است یا نه
میانه مجتهدین خلافست قول اقرب آنست که واجب نیست ومتولی عقد صلح غیر از امام ونایب او
کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانچه هر یک از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کفار را امان دهد صلح
همچنان نیست وهرگاه امام با کفار صلح کند واجبست بر وی که کفار را ومالهای ایشان را نگاه دارد و
هر شرط مشروع که در صلح واقع شود وفا به آن باید نمود واگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد
بر امامی که بعد از اوست لازمست که وفا بشرطهای او نماید وهرگاه کفار کاری کند که منافی
صلح باشد صلح باطل میشود وهرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت به ایشان صلح
باطلست وهرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد بود
جایز است که صلح را برطرف کند بشرطی که مجرد گمان نباشد بلکه ظن غالب او باشد وهرگاه میانه
کفاری که با ایشان امام ع صلح کرده نزاع واقع شود وبه امام رفع نمایند امام بطریق اسلام میانه ایشان
حکم نماید واگر جهودان ونصاری رفع دعوای خود به امام ع نمایند مخیر است که میانه ایشان حکم کند

بطریق اسلام یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت
قسمت آن میان جهادکنندگان بدانکه غنیمت مالیست که جهادکنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند
و این بر سه قسم است **قسم اول** آنکه قابل نقل و تحویل باشد چون اساس البیت و آنچه بدان ماند مانند رخت پوشیدنی
و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسپی که بر آن سوار باشند یا در معرکه در دست باشد
باشد یکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته و آیا انگشتری و میان بند و همیان کفار که تعلق بکشندهٔ
ایشان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که تعلق بکشندگان دارد و بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست والا داخل غنیمتست و غنیمت را
بعد از آنکه جمع کرده باشند اول میباید که امام ع اجرت جماعتی را که بجهة مصلحت گرفته باشد بدهد و
اجرت نگاه‌دارنده چهارپایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند آنگاه خمس آن را بمستحق آن رساند
آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافرانی که بمدد مسلمانان آمده باشند و در جنگ گاه حاضر باشند
آنچه صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصهٔ جهادکنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر
غلامان به اذن آقا بجهاد آمده باشند موافق جهادکنندگان حصه میبرد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که
اگر غلام اسپ داشته باشد یکسهم جهت اسپ آقای او دهند و کمتر از یکسهم بغلام دهند و غلامی که او را
مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت من او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای
او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و او نیز حصه از غنیمت مساوی
جهادکنندگان میبرد آنگاه امام ع غنیمت را میانه جهادکنندگان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند
و اگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت داخل شوند قسمت نماید به این طریق که کسی که صاحب
یک اسپ باشد اگرچه در جنگ محتاج به او نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم بدهد و اگر زیاده از
یک اسپ داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یکسهم بدهد و اگر جماعتی یک اسپ داشته باشند
و بنوبت بر او سوار شوند در جنگ هر یکی را سهمی دهد آنگاه یکسهم اسپ را میانهٔ ایشان قسمت نماید
و اگر اسپ شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی
بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلق بورثهٔ او دارد و سنتست که قسمت غنیمت در دیار کفار
واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه است و سنتست که امام ع در قسمت ابتدا بجماعتی کند که
نزدیک بحضرت رسالت پناه ص باشند و اگر همه در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که پیشتر
همه بجنگ آمده باشند و اگر در آن نیز مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد

وبعد از ایشان

و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن عرب را و بعد از آن عجم را و امام را میرسد که جهة خود
آنچه خواهد جدا کند چون کنیزان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته باشد
قسم دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دهکده‌ها و زمین و خانه و آنچه بدینها ماند و
بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از آن اخراج خمس از آنها یا از حاصل
آنها ما بقی تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص جهادکنندگان نیست و متولی آن امام ع یا نایب اوست که
حاصل او را صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و مؤنه جهادکنندگان
و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن
و هبه کردن اینها جایز نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا آنکه جنگ کنند بدست افتد
مخصوص به امام است و لشکر را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکری افتد که بی اذن امام بجنگ رفته
باشند آن نیز تعلق به امام دارد **قسم سیم** اسیرانند که در جنگ گاه بدست افتند و زنان غیر بالغ ایشان
بمجرد اسیر گشتن ملک کسی میشوند که ایشان را گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست و اما بالغهای
ایشان اگر در وقت بدست افتند امام ع مخیرست میان کشتن ایشان و بریدن دست و پای ایشان
و انداختن تا خون از ایشان برود تا بمیرد و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان
شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام ع میانهٔ منت نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن

خاتمه در بیان امر معروف و نهی منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجبست و بفعل نیک
سنت چون نماز سنتست و نهی کردن از فعل منکر چون زنا واجبست و نهی کردن از فعل مکروه سنتست
و در هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر معروف و واجب نهی از منکر اجماعیست و
هیچیک از مجتهدین را در وجوب هر دو خلافی نیست اما میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا وجوب آن بحسب
عقل است یا بحسب شرع اقوی قول دوم است و نیز میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا واجب کفاییست
که چون جمعی به آن قیام نمایند از دیگران ساقطست یا بر همه کس واجبست به این معنی که هرگاه کسی
داند که شخصی امر معروف و نهی از منکر کند و آن شخص قبول نکند بر دیگران واجبست تا آنکه قبول کند
اقوی قول دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود **اول** آنکه کسی که امر بفعل نیک و نهی از فعل
بد میکند میباید که بالغ و عاقل باشد **دویم** آنکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد بدست تا آنکه
ایمن باشد از غلط کردن **شرط سیم** آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی کند در آن شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر
نمیکند واجب نیست **چهارم** آنکه آن شخص که اراده داشته که بفعل نیک او را راغب سازد و یا نهی او کند

از فعل بد جازم که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند پس اگر توبه کرده باشد امر بالمعروف و نهی واجب نیست پنجم
آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرری یا مفسده او ضرر و مسلمانان نباشد پس اگر مستلزم ضرر
یا مفسده باشد واجب نیست و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی
ترک میکند واجبست و همچنین اگر داند که باظهار کراهت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او برطرف
میکند واجبست که دوری کند و اگر بداند که باینها برطرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان
اظهار کند بنا بنکه وعظ بگوید و نصیحت کند اول بنرمی و اگر بنرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه
ترک کند و اگر داند که به آن برطرف نمیکند واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن برطرف نمیکند و محتاج
به آنست که عضوی از او مجروح سازد یا بکشد آیا جایز است سید مرتضی رحمه الله برآنست که جایز است
بی اذن امام ع و اصح آنست که محتاج به اذن امام است و همچنین خلافست میانه مجتهدین که اقامت
حدود میتوان بی اذن امام ع جایز است یا نه اما در حال غیبت امام ع بعضی از مجتهدین برین رفته اند که آقا
غلام خود را میتواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان گواهی دهند که غلام
کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطی که بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و همچنین بعضی از
مجتهدین گفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد باشند
و خواه بنده یا یکی بنده و فرقی نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند و شرط
نیست در زن آنکه باو دخول کرده باشند و آیا میباید که زن بنکاح دایم باشد یا آنکه متعه نیز آن حکم
دارد میانه مجتهدین نیز درین خلافست اقرب آنست که در متعه نیز این حکم جاریست و میانه مجتهدین
خلافست که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرایط باشند میتوانند حد زد یا مطلقا
جایز است ایشان را اصح آنست که مطلقا جایز است چه این تخصیص معنی ندارد چرا که فقیه جامع الشرایط
چنانچه مذکور خواهد شد میتواند که مطلقا حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حال غیبت
امام ع مجتهد میتواند اقامت حد کرد اقوی آنست که میتواند بشرطی که مستلزم قتل و جرح باشد

باب هفتم از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و ائمه

معصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در آن سه
فصل است فصل اول در زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکد است حاجیان را و غیر ایشان زیارت
حضرت رسول ص در مدینه طیبه و در حدیث وارد شده که جبرئیل امر دارا بزیارت میدانند اگر ترک
کنند زیارت زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث وارد شده که آنکس که حج کند و زیارت من

در مدینه نکند بر من جفا کرده بعرصه محشر آید و جفا بر آن حضرت حرامست و فرمود که هر که زیارت
کند مرا روز قیامت واجب میشود شفاعت من او را و هر که شفاعت من او را واجب شود واجبست
که بهشت رود و هم آنحضرت فرمود که آنکسانی که زیارت قبر من کند بعد از فوت من چنانست که
هجرت کرده باشند بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور سلامی بفرستند
که بمن میرسد و هم از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین ع کرد که ای فرزند من هر کسی که
مرا در حیوة و ممات زیارت کند یا پدرت را زیارت کند یا برادرت را زیارت کند یا ترا که حسینی من او را روز
قیامت زیارت کنم و خالص سازم او را از گناهان و هم از آنحضرت منقولست که هر امامی را در گردن دوستان
عهدیست و از تمام وفای آن عهد زیارت قبر اوست پس هر یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت
او کند روز قیامت شفیع او باشد و هم از آنحضرت ع منقولست که وقتی که حضرت امام حسن ع سوال
از او کرده که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد آن حضرت فرمودند که هر کس مرا زیارت
کند در حیوة و ممات یا پدرت یا برادرت را یا ترا در حیات و ممات هر آینه بر من واجب میشود که او را
در روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم و هم از آنحضرت منقولست که بفاطمه زهرا ع خطاب
فرموده که هر کس بر من یا بر تو که فاطمه سلام کند سه روز واجب میشود مر او را بهشت پس از او سؤال کردم
که در حال حیات فرمود که در حال حیات و ممات و از حضرت امام ناطق جعفر صادق ع منقولست که
هر کس که زیارت کند حضرت امیر المؤمنین ع را پیاده خدای تعالی جل جلاله بنویسد عوض هر گامی حجی و عمره
و اگر پیاده از زیارت او برگردد هر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و آنحضرت ع فرمود که آنکس که آنحضرت را
زیارت کند و عارف باشد بحق او که مفترض الطاعه است بنویسد جهت او حج مقبول و عمره مبرور
و بخدا سوگند که آتش دوزخ نمی چشند قدمهائی که بخاک آلوده باشند در زیارت آنحضرت خواه در سواری
و خواه در پیاده رفتن و نیز از آنحضرت منقولست که فرموده که هر کس یکی از ما را زیارت کند
چنانست که پیغمبر را زیارت کرده و از حضرت علی ابن موسی ع منقولست که خطاب باحمد
بزنطی کرده که روز غدیر نزد قبر آنحضرت ع حاضر شو که خدای تعالی می بخشد در آن روز از هر مؤمن
و مؤمنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله ایشان را و آزاد میسازد ایشان را از آتش دوزخ
دو برابر آنچه در ماه رمضان آزاد میسازد و در شب قدر و شب فطر و درهمی تصدق در آن روز
برابر هزار درهم است در غیر این روز پس در این روز تصدق کن برادران مؤمن خود را و از حضرت امام
ناطق جعفر صادق ع فرموده در ثواب زیارت حضرت امام حسین ع که آنکسی که در مشهد آنحضرت

زیارت حضرت امام حسین ع

حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز گذارد در دیوان اعمال او حج مبرور بجهة او نوشته
شود و اگر چهار رکعت نماز بگذارد حج و عمره نوشته شود و همچنین است هر گاه هر امامی که اطاعت
او واجب شود زیارة کند و او را ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او
فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و ترک او ترک خدا و رسولست و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان
و واجبست بر هر مالداری هر سال بجا آرد و اگر کسی که یکسال برو بگذرد و زیارت او نکند یکسال از عمر
او کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود و بهر گامی حجی مبرور
و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند هست و بهر درهمی که در آن راه صرف کند ثواب دو هزار
درهم دارد و هر کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدای سبحانه گناهان پیشین و آینده او را
می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره است که با پیغمبر و امام کرده باشد و در
بعضی روایات وارد شده که زیارت او و عارف بودن بحق او مقابل هزار هزار حج مقبولست و هزار
هزار جهاد است در راه خدا با پیغمبر و امام ع و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهانست و در
نصف شعبان مصافحه میکند با او صد و بیست هزار پیغمبر و در شب قدر شب مغفرت گناهانست
و در یکسال جمع کردن زیارت او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره
مبرورست و قضای هزار حاجت دنیا و آخرة و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خدا
سبحانه در عرش او و مراد این کلام کنایه ثواب بسیار است و بزرگی بیشمار مثل کسی که خدا او را بعرش
برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت در هر ماه ثواب هزار
شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر سوی آسمان کند آنگاه توجه بقبر او کند و گوید
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته ثواب حج و عمره در دیوان اعمال در دیوان
او بنویسد و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار
عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جهاد در راه خدا تعالی با پیغمبر مرسل و یک نماز واجب که ادا کند
معادل حج است و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که میگفته هر کس
امام جعفر صادق ع را زیارت کند هرگز درد چشم نبیند و بیمار نشود و مبتلا نشود و حضرت صادق
خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت
امام رضا ع پرسیدند که زیارت پدرت مثل زیارت حضرت امام حسین ع است آنحضرت فرمودند
آری و فرمود که هر که پدر مرا زیارت کند ببغداد حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین ع را

زیارت کرده

زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی ع منقولست که فرموده که زیارت فرزندم علی پیش
خدا تعالی برابر هفتاد حج مبرورست یا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی ع پرسیدند که زیارت
پدرت افضلست یا زیارت امام حسین ع فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارة نمیکنند مگر
خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که قائلند بامامت دوازده امام ع و جماعت ناووسیه
تا امام جعفر صادق ع امام میدانند و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم ع امام میدانند و کیسانیه
که بامامت محمد بن حنفیه قائلند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین میکنند و زیارت
حضرت امام نمیکنند و بهتر آنست که زیارت حضرت امام رضا ع در رجب کنند چه از حضرت امام
رضا ع منقولست که به احمد بزنطی نوشته که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل
هزار حج مقبولست و هزار عمره مقبولست احمد بزنطی گوید که از حضرت امام محمد تقی ع پرسیدم که زیارت
پدرت مقابل هزار حج است آنحضرت فرمودند که مقابل هزار هزار عمره و حج است و از حضرت امام
رضا ع منقولست که هر که مرا درین راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم اول آنگاه
که نامه از چپ و راست پران شود دویم هنگام گذشتن بر صراط سیم هنگام سنجیدن اعمال فصل
دویم در آداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل پیش از دخول دوم
آنکه با طهارت باشد تا داخل شود پس اگر در میانه حدثی از و واقع شود اعاده غسل باید کرد سیم
آنکه جامه پاک نو بپوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در
آن حال رقت بهم رسد او را داخل شود و الا انتظار بکشد که هر گاه رقت بهم رسد داخل شود چهارم
چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن
پای چپ را پنجم خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است چه ادب
در آن بیشتر است و این غلط است چه از احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن
ضریح جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه بر آنند که جایز است
ششم رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت هفتم زیارت نامه بطریق منقول خواندن
چنانچه در کتب ادعیه چون مصباح کبیر و غیر آن مذکور است و قول السلام علیک کافیست و بعضی
از مجتهدین حاضر شدن آنجا را کافی میدانند هشتم جانب راست خود را به ضریح نهادن در وقت
فارغ شدن از زیارت دعا کردن نهم جانب چپ روی خود را بضریح نهادن و سؤال نمودن از خدا تعالی
بحق او و بحق صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم ببالین سر آمدن و رو بقبله

کردن و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت
رسول ص باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او گذارد و اگر زیارت حضرات
ائمه معصومین ع باشد در بالین سر باید کرد و درین نماز رخصت از ائمه معصومین ع وارد شده که
رو بقبر توان کرد و اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کند که رو بضریح و پشت
بقبله نکند بهتر است دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از
امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا از جهة جمیع خلایق کردن بهتر آنست چه آن با جابت نزدیکتر است
سیزدهم تلاوة قرآن نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن بصاحب ضریح چه نفع آن بازیه او
میرسد و سبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب
استطاعت و توبه کردن از جمیع پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاه دارنده های آن
مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم صاحب قبر است
هفدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک شود وداع بمنقول کند نوزدهم آنکه سؤال کند از خدا تعالی عود
بدان مقام بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید
بیست و یکم آنکه زود بیرون آید از آن مقام چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق زود تر هم
میرسد فصل دوم در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه
معصومین ع بطریق متعدد واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا درین رساله
اختصار رفت بر زیارت مختصره جهة هریک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب
من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر
وصغیر و غیر از اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده دعای زیارت حضرت رسالت پناه ص
بدان وفقک الله تعالی که هرگاه داخل شدن بمدینه کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت
پناه ص کنی و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل داخل مسجد آن حضرت شوی و در
بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ خود را بجانب ضریح مقدس آنحضرت و
پهلوی راست خود را بجانب منبر آنحضرت کند و این دعا که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت امام ناطق
جعفر صادق ع روایت کرده بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت
فی سبیل الله و عبدت الله حتی اتیک الیقین بالحکمة و الموعظة الحسنة و ادیت الذی علیک

تعظیم ایشان فی الحقیقه تعظیم ایشان
آنکه هرگاه از زیارت برگردید از زیارت رو دادن بهتر است

من الحق

من الحق و انک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین فبلغ بک اشرف محل المکرمین الحمد
لله الذی استنقذنا بک من الشرک و الضلالة اللهم اجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و
عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین و اهل السموات و الارضین و من سبح لک یا رب العالمین
من الاولین و الآخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و حبیبک و صفیک و صاحبک و صفوتک
و خیرتک من خلقک اللهم و اعطه الدرجة و الوسیلة من الجنة و ابعثه مقاما محمودا یغبطه
به الاولون و الآخرون اللهم انک قلت و قولک الحق و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا
الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و انی اتیت نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی و انی اتوجه
الیک بنبیک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله انی اتوجه الی الله ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی بعد از آن
نیت زیارت کند به این طریق که زیارت حضرت پیغمبر ص میکنم سنت قربة الی الله بعد از آن بگو السلام
علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله
و عبدته حتی اتیک الیقین فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما
صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید آنگاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را
در پشت خود گذاشته رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجت
کن که به اجابت مقرون خواهد گردید بعد از آن دعائی که حضرت امام زین العابدین ع میخوانده بخوان
اللهم الیک الجأت امری الی آخر آنگاه نزد منبر آنحضرت برود و چشمهای خود را بر آن بمالد چه در حدیث
وارد شده که مالیدن چشمها بر منبر آنحضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت جهة
مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناه ص منقولست که میانه منبر و قبر من
روضه ایست از ریاض جنان آنگاه دو رکعت نماز زیارت کرده بعد از فراغ نماز زیارت تسبیح فاطمه
زهرا ع گفته از جهة مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که به اجابت مقرون خواهد بود
آنگاه این دعا را بخواند اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی و مولای
محمد بن عبد الله رسولک و نبیک اللهم صل علیه و آله و تقبلهما منی و اجزنی علی ذلک جزاء
المحسنین اللهم لک صلیت و لک رکعت و لک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا یکون
الصلوة و الرکوع الا لک لانک انت الله لا اله الا انت اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل منی
زیارتی و اعطنی سؤلی بمحمد و آله الطاهرین زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه ع
در احادیث اهل بیت ع مختلف وارد شده و در بعضی از احادیث وارد شده که قبر آنحضرت

در قبرستان بقیع است و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانهٔ قبر حضرت رسالت
پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده
که صحیح آنست که آنحضرت در خانهٔ خود مدفون شده و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند
قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در بیت خانه که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس
آنحضرت نیست پس هرگاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت
حضرت فاطمه ع میکنم سنت قربة الی الله آنگاه بخوان السلام علیک یا بنت رسول الله السلام علیک
یا بنت نبی الله السلام علیک یا بنت خلیل الله السلام علیک یا بنت حبیب الله السلام علیک یا
بنت صفی الله السلام علیک یا بنت خیر خلق الله السلام علیک یا بنت افضل انبیاء الله و رسله و
ملائکته السلام علیک یا بنت خیر البریة السلام یا سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخرین
السلام علیک یا زوجة ولی الله و خیر الخلق بعد رسول الله السلام علیک یا ام الحسن و الحسین
سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة السلام علیک ایتها المظلومة
المعصومة السلام علیک ایتها المطهرة السلام علیک یا فاطمة بنت رسول الله و رحمة الله و برکاته
صلی الله علیها و علی روحک اشهد انک قد رضیت من ربک و ان من سرک فقد سر الله صلی الله علیه
و آله لانک بضعة منه آنگاه صلوات بر حضرت رسالت پناه بفرست و دو رکعت نماز زیارت
حضرت فاطمه ع بجای آورد و دعائی که مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام
حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع را زیارت کن و نیت زیارت چنین کند
که حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع زیارت میکنم سنت
قربة الی الله و آنگاه بگو السلام علیکم یا ائمة الهدی السلام علیکم یا حجج الله علی اهل الدنیا السلام
علیکم ایها القوامون فی البریة بالقسط السلام علیکم اهل الصفوة السلام علیکم اهل النجوی اشهد انکم
قد بلغتم و نصحتم و صبرتم و اشهد انکم الائمة الراشدون و ان طاعتکم مفترضة و ان قولکم صدق و انکم
دعوتم فلم تجابوا و امرتم فلم تطاعوا و انکم دعائم الدین و ارکان الارض طبتم و طاب منبتکم انتم الذین من بکم علینا
دیان الدین فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه و جعل صلواتنا علیکم و رحمة لنا و کفارة
لذنوبنا و اختارکم لنا و طیب خلقنا بما من علینا من ولایتکم و کنا عنده مسمین بعلمکم معترفین بفضلکم مقرین
بتصدیقنا ایاکم و هذا مقام من اسرف و اخطأ و استکان و اقر بما جنی و رجاء بمقامه الخلاص و ان یستنقذکم
مستنقذ الهلکی من النار فکونوا لی شفعاء فقد وفدت الیکم اذا رغب عنکم اهل الدنیا و اتخذوا آیات الله

هزوا و استکبروا عنها آنگاه سر و دستهای خود را سوی آسمان کن و بخوان یا من هو قائم لا یسهو و دائم
لا یلهو و محیط بکل شیء لک المن بما وفقتنی و عرفتنی ائمتی علیهم السلام اذ صد عنهم عبادک و جحدوا معرفتهم
و استخفوا بحقهم و مالوا الی سواهم و کانت المنة لک و منک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به
فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا و لا تحرمنی ما رجوت و لا تخیبنی فیما دعوت آنگاه
هر دعائی که خواهی بکن که مستجابست پس آنگاه دو رکعت نماز زیارت هر امامی بکن و بعد از آن زیارت قبر
عم رسول الله ص حمزه که در احد مدفونست از جمله مستحباتست پس چون بآنجا رسی بگو السلام علیک یا عم
الرسول و خیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله و اسد رسوله اشهد انک قد جاهدت فی الله و نصحت
لرسول الله و صبرت علیک بنفسک و طلبت ما عند الله و رضیت فیما وعد الله و چون بقبور شهدا
بگو السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتم لنا فرط و انا بکم لاحقون و چون خواهی که وداع حضرت
رسالت پناه ص کنی باید که غسل کنی و زیارت کنی بطریقی که مذکور شد پس بگو اللهم لا تجعله آخر العهد
من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیوتی ان لا اله الا انت و ان
محمدا عبدک و رسولک و انک اخترته من خلقک ثم اخترت من اهل بیته الائمة الطاهرین الذین اذهب الله
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم و فی زمرتهم و تحت لوائهم و لا تفرق بینی و بینهم فی الدنیا و الآخرة
یا ارحم الراحمین و چون خواهی که وداع ائمه بقیع ع کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کنی ایشان را آنگاه بگو
السلام علیکم ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته استودعکم الله و اقرأ علیکم السلام آمنا بالله و بالرسول
و بما جئتم به و دللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم و ارزقنی
العود ثم العود بدان وفقک الله و ایانا که هرگاه زیارت حضرت امیر المؤمنین ع

زیارت حضرت امیر المؤمنین

کنی در نجف اشرف کنی میباید که غسل کنی و به آدابی که در فصل مذکور شد متوجه مرقد مطهر آنحضرت
شده به آهستگی و سکینه و وقار تا آنکه بمرقد مطهر آنحضرت برسی روی خود را به آنحضرت کرده پا
پشت بقبله کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امیر المؤمنین ع میکنم سنت تقرب بخدا السلام علیک
یا ولی الله انت اول مظلوم و اول من غصب حقه صبرت و احتسبت حتی اتیک الیقین و اشهد انک جاهدت فی الله و
انت شهید عذب الله من قاتلک بانواع العذاب و جدد علیه العذاب جئتک عارفا بحقک مستبصرا
بشأنک معادیا لاعدائک و من ظلمک القی علی ذلک ربی ان شاء الله ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع لی عند ربک
فان لک عند الله تبارک و تعالی جاها و شفاعة قال الله عز و جل و لا یشفعون الا لمن ارتضی الحمد لله
الذی اکرمنی بمعرفته و معرفة رسوله و من فرض طاعته رحمة منه و تطولا و من علی بالایمان الحمد لله الذی

یسرلی فی بلاده وحملنی علی دوابه وطوی لی البعد ودفع المکروه عنی حتی ادخلنی حرم وصی
نبیه وارانیه فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان علیا عبد الله و
اخو رسوله اللهم عبدک وزائرک متقرب الیک بزیارة قبر اخو رسولک وعلی کل مأتی حق لمن اتاه و
زاره وانت خیر مأتی واکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن یا رحیم یا جواد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد
یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تجعل تحفتک ایای من زیارتی
فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النار واجعلنی ممن یسارع فی الخیرات بدعوک راغبا واجعلنی من الخاشعین
اللهم انک بشرتنی علی لسانک ولسان نبیک محمد صلی الله علیه وآله فقلت وبشر الذین آمنوا
ان لهم قدم صدق عند ربهم فانی بک مؤمن وبجمیع انبیائک آنگاه نزدیک ضریح مقدس آنحضرت
رفته بگو السلام من الله علی محمد عبد الله وامین الله ورسوله وعزائم امره ومعدن الوحی والتنزیل
والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهیمن علی ذلک والشاهد علی خلقه والسراج المنیر
والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی محمد واهل بیته المظلومین افضل واکمل وارفع
واشرف ما صلیت علی احد من انبیائک ورسلک واصفیائک اللهم صل علی امیر المؤمنین عبدک
وخیر خلقک بعد نبیک واخی رسولک الذی انتجبته من خلقک والدلیل علی من بعثته برسالاتک ودیان
الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته آنگاه دو رکعت نماز
در بالای سر آنحضرت بگذار و دعا کن جهة مطالب دنیوی واخروی که محل اجابتست بعد از آن
بگو اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی ومولای ولیک واخی رسولک امیر
المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابی طالب ع فصل علی محمد وآل محمد وتقبلهما واجزنی علی ذلک
جزاء المحسنین آنگاه زیارت کن آدم ونوح ع را چه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان
آدم ع وجسد نوح در آنمکان شریف مدفونست پس هرگاه خواهی که آدم را زیارت کنی نیت چنین کن
که زیارت میکنم آدم صفی الله را سنت برای رضای خدا بعد از آن بگو السلام علیک یا صفی الله السلام
علیک یا حبیب الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا خلیفة الله فی ارضه السلام علیک یا ابا
البشر صلوات الله وسلامه علیک وعلی روحک وبدنک وعلی الطاهرین من ولدک وذریتک
صلوة لا یحصیها الا هو ورحمة الله وبرکاته ودر زیارت نوح بعد از نیت زیارت بگو السلام علیک
یا نجی الله السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک

یا شیخ المرسلین السلام علیک یا امین الله فی ارضه صلوات الله وسلامه علی روحک وبدنک
وعلی الطاهرین من ولدک ورحمة الله وبرکاته آنگاه جهة هر یک از ایشان دو رکعت نماز زیارت
بگذارد و دعائی که مذکور شد بخوان وهرگاه اراده کنی که بوطن خود روی وداع کن حضرت امیر
المؤمنین ع را بطریقی که مذکور شد بعد از آن بگو السلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته
استودعک الله واسترعیک واقرء علیک السلام آمنا بالله وبالرسل وبما جاءت به اللهم فاکتبنا
مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی
ما شهدت علیه فی حیوتی انا الائمة علی بن ابی طالب والحسن والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی
وعلی ومحمد وعلی والحسن ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین واشهد ان من
قتلهم وحاربهم مشرکون وانهم حزب الشیطان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین **زیارت حضرت
امام حسین علیه السلام** بدان وفقک الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین ع کنی در کربلای
معلی میباید که در نهر فرات غسل کنی وجامه های پاک بپوشی وپای برهنه روی چه در حدیث وارد
شده که چون در حرم خدا ورسول خدا وحرم ابی عبد الله الحسین راه روی پای برهنه ودر راه تکبیر و
تهلیل وتسبیح بگو وصلوات بر محمد وآل محمد بفرست تا آنکه به حایر آنحضرت رسی ومراد بحایر دور
که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند بواسطه آن حایرش گویند که متوکل عباسی خواست که کسی
بزیارة قبر آنحضرت نرود آب را سر داد تا قبر آنحضرت خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر
جمع شده پیش نرفت وگویا حایر شد چون بدر حایر آنحضرت رسی بگو السلام علیک یا حجة الله وابن
حجته السلام علیک یا ملائکة الله زوار قبر الحسین بن نبی الله آنگاه داخل شو وبعد از آنکه ده گام
برداشته باشی توقف کن وسی مرتبه الله اکبر بگو آنگاه متوجه قبر آنحضرت شو ورو بقبر حضرت کرده
قبله را در میان هر دو کتف گیر وبگو السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا قتیل الله وابن قتیله
السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره السلام علیک یا وتر الله الموتور فی السموات والارض واشهد ان
دمک سکن فی الجنة فاقشعرت له اظلة العرش وبکی له جمیع الخلائق وبکت له السموات والارضون
وما فیهن وما بینهن ومن یتقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا وما یری واشهد انک حجة الله وابن
حجته واشهد انک قتیل الله وابن قتیله واشهد انک ثار الله وابن ثاره واشهد انک بلغت عن الله عز
وجل ونصحت ووفیت وجاهدت فی سبیل ربک ومضیت للذی کنت علیه شهیدا ومستشهدا وشاهدا
ومشهودا انا عبد الله ومولاک وفی طاعتک والوافد الیک التمس بذلک کمال المنزلة عند الله و

ثبات القدم والهجرة الیک والسبیل الذی لا یختلج دونک لعن الله امة قتلتکم وامة خالفتکم وامة جحدت ولایتکم وامة ظاهرت علیکم وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذی جعل النار ماویهم و بئس ورد الواردین وبئس الورد المورود والحمد لله رب العالمین وصلی الله علیک یا ابا عبد الله انا الی الله ممن خالفک بریء انا الی الله ممن خالفک بریء انا الی الله ممن خالفک بریء انگاه بپایین پای آن آنحضرت رفته فرزند او علی ابن الحسین که او را علی اصغر گویند زیارت کن و بعد از آن که نیت زیارت کنی بگو السلام علیک یا بن الحسن والحسین السلام علیک یا بن خدیجة وفاطمة صلی الله علیهما وعلیک لعن الله من قتلک انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء انگاه بسر قبور شهدا رفته بگوید السلام علیکم السلام علیکم فزتم والله فزتم والله یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما انگاه ببالای سر آنحضرت آمده نماز زیارت بگذار و دعائی که بعد از زیارت مذکور شد بخوان و دعا کن جهت مطالب دنیوی واخروی وخویش وبرادران مؤمن وعیال خویش که دعا در زیر گنبد حضرت امام حسین ع مستجاب است ورد نمیشود و بعد از آن که اراده کنی که از گنبد حضرت بیرون آئی چنان کن که پشت بحضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو انا لله وانا الیه راجعون تا آنکه قبر آنحضرت از نظر غایب شود آنگاه متوجه زیارت قبر عباس بن علی ابن ابی طالب ع شو و در وقتی که بآنجا رسی بگو سلام الله وسلام الملئکة المقربین وانبیائه المرسلین وعباده الصالحین وجمیع الشهداء والصدیقین الزاکیات الطیبات فیما تغتدی وتروح علیک یا بن امیر المؤمنین اشهد لک بالتسلیم والتصدیق والوفاء والنصیحة لخلف النبی صلی الله علیه وآله المرسل والسبط المنتجب والدلیل العالم فجزاک الله عن رسوله وعن امیر المؤمنین وعن الحسن والحسین افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک واستخف بحرمتک لعن الله من حال بینک وبین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما وان الله منجز لکم ما وعدکم یا بن امیر المؤمنین وافدا الیکم فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم وبایابکم من المؤمنین وبرئ الی الله ممن خالفکم وقتلکم بالایدی والالسن انگاه داخل گنبد شو و روی خود را بقبر آنحضرت نهاده بگو السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله ولرسوله ولامیر المؤمنین والحسن والحسین صلی الله علیهم السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته علی روحک وبدنک واشهد انک صلیت علی ما مضی به البدریون والمجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه فجزاک الله افضل الجزاء واوفر الجزاء احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحة واعطیت غایة المجهود فبعثک الله من الشهداء وجعل روحک

من الشهداء وجعل مع ارواح السعداء واعطاک من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذکرک فی العلیین وحشرک مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا فجمع الله بیننا وبینک وبین رسوله واولیائه فی منازل المحسنین فانه ارحم الراحمین وهرگاه خواهی که عباس را وداع کنی بگو استودعک الله واسترعیک واقرأ علیک السلام آمنا بالله وبما کتابه وبما جاء من عند الله اللهم اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعل آخر العهد منی لزیارة قبر ابن اخی رسولک صلی الله علیه وآله وارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی واحشرنی معه ومع آبائه فی الجنان وعرف بینی وبینه وبین رسولک واولیائک اللهم صل علی محمد وآل محمد وتوفنی علی الایمان بک والتصدیق برسولک والولایة لعلی ابن ابی طالب والائمة من ولده والبرائة من عدوهم فانی قد رضیت یا رب بذلک و بعد از آن دعا کن جهة خود و پدر و مادر و برادران مؤمن خود و هرگاه که خواهی که وداع حضرت امام ع بطریقی که در زیارت مذکور شد بکنی بگو السلام علیک ورحمة الله وبرکاته نستودعک وعلیک السلام آمنا بالله و بالرسول وبما جاء به ودل علیه واتبعنا الرسول یا رب فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد منا ومنه اللهم انا نسئلک ان تنفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا لا تنصر به دینک السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انگاه روی خود را بجانب شهدا کرده بگوید اشهد انکم شهداء جاهدتم فی سبیل الله وقتلتم علی منهاج رسول الله صلی الله علیه وآله وابن رسوله وسلم تسلیما انتم السابقون والمهاجرون والانصار اشهد انکم انصار الله وانصار رسوله وسلم تسلیما السلام علیکم یا ملئکة الله وزوار قبر ابی عبد الله انگاه طرف راست روی خود را بضریح مقدس بکنی تا آنکه قبر غایب شود

زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی

ببغداد وفقک الله تعالی وایانا که هرگاه ببغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام کنی غسل کن و رختهای پاک بپوش و متوجه زیارت شو و چون بمشهد مقدس ایشان برسی نزدیک قبر امام موسی ع رفته نیت زیارت بکن و بگو السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله الساطع فی ظلمات الارض اتیتک زائرا عارفا بحقک معادیا لاعدائک متوالیا لاولیائک فاشفع لی عند ربک انگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت است بعد از آن نزدیک قبر امام محمد تقی ع رفته نیت زیارت آنحضرت بکن و بگو اللهم صل علی محمد بن علی الامام البر التقی الرضی المرضی وحجتک علی من فوق الارض ومن تحت الثری صلوة کثیرة نامیة زاکیة مبارکة متواصلة مترادفة کافضل ما صلیت علی احد من اولیائک السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا امام المؤمنین ووارث النبیین

وسلالة الوصيين السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض اتيتك زايرا عارفا بحقك معاديا لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع لي عند ربك آنگاه حاجتی که داری بخواه که به اجابت مقرون خواهد گردید انگاه در بالین سر امام محمد تقی عجه هر یک دو رکعت نماز بگذار و دعائی که مذکور شد بخوان انگاه بگو السلام عليكما يا وليي الله واقرأ عليكم السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعل آخر العهد من زيارتي اياهما وارزقني مرافقتهما واحشرني معهما والسلام عليكما ورحمة الله وبركاته

زیارت حضرت علی بن موسی الرضا

بدان وفقک الله تعالی وایانا که هرگاه بمشهد مقدس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا عم کنی غسل زیارت بکن و در وقت غسل کردن اینده عا بخوان اللهم طهرني وطهر لي قلبي واشرح لي صدري واجر على لساني مدحتك والثناء عليك وانه لا قوة الا بك اللهم اجعل لي ماء طهورا وشفاء انگاه جامهای پاک بپوشید و پای برهنه بسکینه و وقار تکبیر و تهلیل گویان داخل شود و در حین دخول بگو بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان عليا ولي الله و چون بضریح مقدس آنحضرت رسی رو بقبر آنحضرت کن و قبله در میان هر دو کتف خود گیر و بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سيد الاولين والآخرين وانه سيد الانبياء والمرسلين اللهم صل على محمد عبدك ورسولك ونبيك وسيد خلقك اجمعين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على امير المؤمنين علي بن ابي طالب عبدك واخي رسولك الذي انتجبته بعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك وام السبطين الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة الطهر الطاهرة المطهرة التقية النقية الرضية الزكية سيدة نساء اهل الجنة صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي شباب اهل الجنة القائمين في خلقك والدال على من بعثت برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك اللهم صل على علي ابن الحسين عبدك القائم في خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على محمد بن علي عبدك وخليفتك في ارضك باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك وولي دينك وحجتك على خلقك والناطق بالحق اللهم صل على موسى ابن جعفر عبدك الصالح ولسانك في خلقك والحاكم والناطق بحكمك و

والحجة

والحجة على بريتك اللهم صل على علي بن موسى الرضا المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك والداعي الى دينك ودين آبائه الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي عبدك القائم بامرك والداعي الى سبيلك اللهم صل على الحسن بن علي عبدك القائم بامرك وحجتك في خلقك وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك عليه وعليهم اجمعين اللهم صل على محمد بن الحسن عبدك ووليك القائم بامرك وحجتك على خلقك صلوة تامة نامية وعجل فرجه وانصره واجعلنا معه في الدنيا والآخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واوالي وليهم واعادي عدوهم وارزقني بهم خير الدنيا والآخرة واصرف عني بهم شر الدنيا والآخرة واهوال يوم القيمة انگاه در بالین سر آنحضرت بنشین و بگو السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا وارث ابرهيم خليل الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد رسول الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي بن الحسين سيد العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق التقي السلام عليك يا وارث موسى بن جعفر السلام عليك ايها الصديق الشهيد السلام عليك ايها البار التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة الله وبركاته انگاه روی خود بضریح مقدس آنحضرت نهاده بگو اللهم اليك صمدت من ارضي وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبني ولا تردني بغير قضاء حوائجي وارحم تقلبي على قبر ابن اخ رسولك صلواتك عليه وآله جئتك بابي انت وامي اتيتك يا مولاي زائرا وافدا عائذا مما جنيت على نفسي واحتطبت على ظهري فكن لي شافعا الى الله تعالى يوم فقري وفاقتي فلك عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجيها في الدنيا والآخرة انگاه دست راست خود را بسوی آسمان بردار و دست چپ خود را بضریح دراز کن و بگو اللهم اني اتقرب اليك بحبهم وباتوسل اليك بولايتهم وتولي آخرهم بما توليت به اولهم وابرء من كل وليجة دونهم اللهم العن الذين بدلوا نعمتك واتهموا نبيك وسخروا بامامك وجحدوا باياتك وحملوا الناس على اكتاف آل محمد اللهم اني اتقرب اليك باللعنة عليهم والبراءة منهم في الدنيا والآخرة انگاه بپائین پای آنحضرت رفته بگو صلى الله عليك يا مولاي صلى الله عليك يا ابا الحسن صلى الله على روحك الطيب وبدنك الطاهر صبرت واحتسبت وانت الصادق المصدق قتل الله من قتلك ولعن الله من ظلمك بالايدي

والالسن علیک منی سلام یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبرکاته کن شفیعی وشفیع والدی بحمد
ونحو جدک وآبائک الطاهرین انگاه بیالین سر رونده دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت
اول بعد از فاتحه سوره یس بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره الرحمن واگر بجا طریدا شنید
باشد از روی قرآن میتوان خواند واگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ از نماز این
دعائی که مذکور شد بخوان وچون به پیش روی آنحضرت آئی وخواهی که وداع کنی این دعا بخوان
السلام علیک ایها المسموم السلام علیک ایها المغموم السلام علیک ایها المظلوم السلام علیک
یا مولای السلام علیک یا علی بن موسی الرضا ورحمة الله وبرکاته نشهد انک الامام الهادی والولی
المرشد وانت لناجنة من العذاب وهذا اوان انصرافی عنک غیر راغب عنک ولا مستبدل بک ولا
زاهد فی قربک فکن لی شافعا یوم حاجتی وفقری وفاقتی اسئل الله الذی قدر علی فرق مکانک
ان لا یجعله آخر العهد من زیارتک من رجوعی واسئل الله الذی علی قدر مکانک ان یحشرنی معک و
مع آبائک الماضین وان تعیننی یا رب فارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدیر استودعک
الله واسترعیک واقرأ علیک السلام امنا بالله وبما دعوه الیه فاکتبنا مع الشاهدین اللهم ارزقنی حبهم
ومودتهم ابدا ما ابقیتنی السلام علی ملئکة الله انگاه که بیرون آئی پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر پنهان

شود زیارت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بدان وفقک الله وایانا که چون بسامره رسی وخواهی که زیارت قبر امام

علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام کنی باید که غسل زیارت کنی جامهای پاک بپوشی چون بجای رسی که قبر حضرت
را مشاهده کنی بگو السلام علیکما یا ولیی الله السلام علیکما یا حجتی الله السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات
الارض اتیتکما عارفا بحقکما معادیا لاعدائکما وموالیا لاولیائکما مؤمنا بما امنتما به وکافرا بما کفرتما به
محققا لما حققتما مبطلا لما ابطلتما فسئل الله ربی وربکما ان یجعل حظی من زیارتی ایاکما فصل علی محمد و
آل محمد ان یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصالحین واسئله ان تعتق رقبتی من النار ویرزقنی شفاعتکما
ومصاحبتکما ویجمع بینی وبینکما ولا یحرمنی حبکما وحب آبائکما الصالحین وان لا یجعل آخر العهد من زیارتکما
وان یجعل محشری معکما فی الجنة اللهم ارزقنی حبهما وتوفنی علی ملتهما اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد
وآل محمد وانتقم منهم اللهم العن اعدائهم من الاولین والاخرین وضاعف علیهم العذاب انک علی کل شیء
قدیر انگاه دعا کن جهة خود و برادران مؤمن که محل اجابت دعاست انگاه جهة هر یک از امامین معصومین
دو رکعت نماز زیارت بگذار و دعای مذکور بعد از نماز زیارت بخوان و بعضی از مجتهدین داخل شدن
بگنبد این دو امام را جایز نمیدانند زیرا که هر دو امام چون در خانه خود مدفون اند و داخل شدن بخانه شخصی

بی اذن او جایز نیست و شیخ طوسی طاب ثراه فرموده که اگر داخل شود کناه ندارد چه در احادیث اهل
بیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده اند و هر گاه که وداع کنی ایشان را بگو
السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما واقرأ علیکما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودعوتما

علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین زیارت حضرت صاحب الامر بدان وفقک الله وایانا که چون زیارت حضرت صاحب

الزمان کنی در سامره باید که غسل کنی جهة زیارت و جامهای پاک بپوشی و در سرداب آنحضرت بایستی
بگوئی السلام علی الحق الجدید والعالم الذی لا یبید السلام علی محیی المؤمنین ومبید الکافرین السلام
علی مهدی المؤمنین وجامع الکلم السلام علی خلف السلف وصاحب الشرف السلام علی
حجة المعبود وکلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء ومذل الاعداء السلام علی وارث الانبیاء وخاتم
الاوصیاء السلام علی الامام المنتظر والغائب المستتر السلام علی السیف الشاهر والنور الباهر السلام
علی الشمس الظلام وبدر التمام السلام علی ربیع الانام وفطرة الایام السلام علی صاحب الصمصام
السلام علی صاحب الدین المأثور والدین المأثور والکتاب المسطور السلام علی بقیة الله فی ارضه
وحجته علی عباده والمنتهی الیه مواریث الانبیاء ولدیه موجود الآثار الاصفیاء السلام علی المؤتمن
علی السر والعلن ولی الامر السلام علی المهدی الذی وعد الله عز وجل به الامم وعلی یجمع به الکلم ویلم به
الشعث ویملأ الارض قسطا وعدلا ویمکن له وینجز به وعد المؤمنین اشهد انک والائمة من آبائک ائمتی وموالی
فی حیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد واسئلک یا مولای ان تسئل الله تبارک وتعالی فی صلاح شأنی
وقضاء حوائجی وغفران ذنوبی وذنوب جمیع اخوانی المؤمنین والمؤمنات انه غفور رحیم وصلی الله علی
سیدنا محمد رسول الله وآله الطاهرین انگاه دو رکعت نماز بگذارد و این دعا بخواند اللهم عظم البلاء وبرح
الخفاء وانکشف الغطاء وضاقت الارض ووسعت السماء والیک یا رب المشتکی وعلیک المعول فی
الشدة والرخاء اللهم صل علی محمد وآله الذین فرضت علینا طاعتهم فعرفتنا بذلک منزلتهم وفرج عنا
بحقهم فرجا کلمح البصر او هو اقرب من ذلک یا محمد یا علی انصرانی فانکما ناصری فاکفیانی فانکما کافی یا مولای
یا صاحب الزمان یا صاحب الزمان الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی فصل چهارم در بیان ایام مولود
حضرت رسالت پناه وامیر المؤمنین وفاطمه وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
وایام وفات ایشان اسم مبارکش محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه و
آله وکنیتش ابو القاسم مولود او در مکه روز جمعه طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل وانچه در
بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود آنحضرت روز دوازدهم ربیع الاول است وچون این موافق

سنیات و در حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بقولی
باید کرد که مخالف قول سنیانست لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند والدهٔ او آمنهٔ بنت وهب بن عبد
مناف حامله شد بد و از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است در خانهٔ ایشان بمنی نزدیک جمرهٔ وسطی و درین مقام بحثی هست
و جواب آن نیز در کتب مذکور است و روز بیست و هفتم رجبست که مبعوث شد و از سن مبارکش
چهل سال گذشته بود و در همان روز روزه و دوازده رکعت نماز و زیارت آنحضرت سنتست
و در بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شد و در سال سیزده از مبعث در شب پنجشنبه
از مکه هجرت بمدینه کرد و در همین شب حضرت امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابیده و نفس خود را
فدای آنحضرت نموده تا آنکه در قرآن بدین واسطه مدح آنحضرت وارد شده و در دهم ماه ربیع الاول
حضرت خدیجه مادر فاطمهٔ زهرا در حبالهٔ خویش در آوردند و حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله
بود و خدیجه چهل ساله بود و در روزی که عبد المطلب جد آنحضرت وفات یافت آنحضرت هشت
ساله بود و در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات روز
دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت او از مکه بمدینه واقع شده و بعضی از مجتهدین گفته
اند که وفات آنحضرت در هشتدهم ربیع الاول بوده سن شریفش شصت و سه ساله بود و امیر
المؤمنین علی ابن ابیطالب اسم مبارکش علی کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدر مادری عبد الله
پدر پیغمبر مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم و امیر المؤمنین و برادرش اول هاشمی اند که متولد شده اند
از دو هاشمی و ولادتش اندرون خانهٔ کعبه هفتدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد
شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه بسی سال روز نصب آنحضرت به امامت هجدهم ذیحجه
سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق بآنحضرت
بیعت کردند و در همین روز موسی بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابراهیم از آتش نجات یافت
و درین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمود و سایر اوصیای انبیا درین روز
تعیین شده اند و درین روز بیست و چهارم اینماه امیر المؤمنین و فاطمه بر مسکین و یتیم و اسیر
تصدق نمودند قرصهای خویش را با وجود گرسنگی و احتیاج خویش و در آنباب سورهٔ هل اتی نازل
شد و در بیست و ششم ماه مذکور عمر ملعون را زخم زدند و در بیست و هفتم اینماه سال بیست و سیم هجری
بجهنم واصل شد وفات او در مسجد کوفه شب بیست و یکم شهر شعبان و در همین شب عیسی به

آسمان بردند

آسمان بردند و درین شب موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون در
همین شب وفات یافت و در همین شب سال چهلم از هجرت وفات حضرت امیر المؤمنین واقع
شد و مدفن او بنجف اشرف کوفه سن شریفش شصت و سه سال و فاطمهٔ بنت رسول الله مولد
او در مکه بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او بمدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه به صد روز
و در مدفن او خلاف است صحیح آنست که در خانهٔ خود بود و بعد از آنکه بنی امیه مسجد پیغمبر را بزرگ ساختند
او داخل مسجد شده و در میان منبر و قبر حضرت رسالت پناهی و در بقیع نزدیک امام حسن و ائمه
زیارت او نیز باید کرد و در نصف رجب تزویج حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین واقع شد سال
پنجم هجرت و فاطمه ده ساله بود و در همین روز سال دوم هجرت قبله تغییر یافت بکعبه حضرت امام
حسن بن علی ابن ابی طالب مادر او فاطمه کنیتش ابو محمد سید شباب اهل الجنة مولود او بمدینه در
شنبه نصف ماه رمضان سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال سیم از هجرت گفته اند مدفنش
بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سنهٔ تسع و اربعین از هجرت و بعضی خمسین
گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته اند حضرت امام
حسین بن علی ابن ابی طالب سید شباب اهل الجنة مادر او فاطمهٔ زهرا کنیت او ابو عبد الله
مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سیم از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم
ماه رمضان و بعضی بیست و پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند مدفنش کربلا ایام وفاتش
محرم روز شنبه دهم و بعضی دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند سال شصت و یکم از هجرت
سن شریفش پنجاه و هشت سال امام زین العابدین علی ابن الحسین کنیت او ابو محمد مادرش
شاه زنان بنت شیرویه بن کسری پرویز و بعضی گفته اند دختر یزدجرد کسری مولدش مدینه روز
یکشنبه پنجم شعبان سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خویش
امام حسن روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال
حضرت امام محمد باقر کنیتش ابو جعفر والدهٔ اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی پس او علوی است که از
دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت
و آنچه مذکور شده علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند وفات حضرت امام حسین
در سال شصت و یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر چهار ساله
باشند چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی

پدر خویش ایام وفاتش دوشنبه هفتم ذیحجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده
گفته اند سن شریفش پنجاه هفت سال حضرت امام جعفر صادق ع کنیتش ابو عبد الله ع مادرش
ام فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش فاطمه است و لقب او ام فروه مولدش مدینه روز دوشنبه
هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرة مدفنش در بقیع پهلوی پدر خویش ایام وفاتش منتصف
ماه رجب و بعضی شوال گفته اند سال صد و چهل و هشت از هجرة سن شریفش شصت و پنج سال حضرت
امام موسی کاظم ع کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه مولدش ابواء منزلیست
مابین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه
گفته اند مدفنش مقابر قریش بغداد ایام وفاتش روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه
هجری و بعضی روز جمعه بیست و پنج رجب سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال
حضرت امام علی بن موسی الرضا ع کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه یازدهم
ذیقعده و بعضی بیست و سیم او گفته اند سال صد و هشت هجری مدفنش طوس خراسان ایام وفاتش
روز فلان جندم ماه فلان دویست و سه هجری سن شریفش پنجاه و پنج سال حضرت امام محمد تقی الجواد
کنیتش ابو جعفر پدرش امام رضا ع مادرش ام خوران ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه
در نصف ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش بغداد ایام وفاتش
آخر ذیقعده سال دویست و بیست هجری گفته اند سن شریفش بیست و پنج سال حضرت امام علی النقی
الهادی ع کنیتش ابو الحسن پدرش محمد جواد مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه منتصف ذیحجه و
بعضی بیست و ششم او گفته اند سال دویست و دو و اند هجری مدفنش خانه بسر من رای وفاتش روز
شنبه سیم ماه رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یکسال و نه ماه حضرت امام حسن عسکری ع
کنیتش ابو محمد پدرش امام علی النقی ع مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه دهم ربیع الاخر و بعضی
روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش خانه پدرش در سر
من رای ایام وفاتش روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری
گفته اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان
باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد و اصح آنست که جایز است دخول چه ائمه ع مال خود را بر
شیعیان خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شد حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات
الرحمن کنیتش ابو القاسم مادرش ام صیقل و لقبش نرجس و بعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش در سر

من رای

من رای در شب نصف شعبان و بعضی چاشت روز یازدهم گفته اند سال دویست و پنجاه و پنج
هجری و بعضی دویست و پنجاه و چهار گفته اند و این آنحضرت است که مستتر است و بر خواهد گردانید دنیا را بر
از عدل چنانچه از جور پر شده باشد باب هشتم از کتاب جامع عباسی در بیان نذر و عهد کردن و
سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلبست مطلب اول در نذر و عهد کردن و در آن دو فصل
است فصل اول بدانکه نذر آنست که شخصی جهة خود شکر نعمت یا دفع بلائی یا زجر نفس چیزی بر خود
لازم سازد و هشت چیز به آن متعلق است اول صیغه را بلفظ خواندن مثل آنکه گوید که خدا تعالی
مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم بر من تصدق ده مثقال طلا
باشد و اگر مطلق گوید که خدا راست بر من ده مثقال طلا آنکه جهة شکری یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد
میانه مجتهدین خلافست و اصح آنست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن به آن سنت است دویم
آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست سیم مختار باشد پس نذر کسی که او را
باکراه دارند بر آن صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس نذر مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه
قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود بعد از نذر وفا کردن به آن سنت است
ششم اذن پدر و شوهر و آقا پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آنچیزی که نذر
میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادی
باشد چون رفتن بر آسمان صحیح نیست هشتم آنچیز را که نذر میکند میباید که طاعت باشد چون نماز و
روزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح
باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب متابعت نذر است درین صورة بحسب دین و دنیا و یا مساوی
بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شده فصل دویم در احکام نذر
بدانکه نذر بطلاق زوجه و آزادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر کند طهارت را با وجود آب تیمم
جایز نیست و اگر نماز کند یک رکعت را نذر اند و رکعت جایز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی داشته اند
و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازمست که متوجه مکه مشرفه شود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که میباید که از محلی که حضرت رسالت پناه ص جهة احرام بستن مقرر فرموده چنانچه در کتاب
حج مذکور میباید که پیاده برود تا مکه و اگر درین صوره که راه او بر دریا واقع شود میباید که در کشتی بایستد
و اگر با قدرت پیاده راه شود واجبست که برگردد و آن راه را پیاده باز گردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که
در برگردیدن نیز پیاده برود اگر نذر بیت الله الحرام کرده باشد منصرف بکعبه میشود و اگر نذر بیت الله

خواه ممتنع

کرده او نیز بکعبه منصرف میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر روزه چند روز
معین کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی روزه بدارد یا متفرق کند مگر آنکه در صیغه نذر قصد
کرده باشد پی در پی را و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست نذر کسی که در منی باشد
روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است و همچنین صحیح نیست اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه
بدارد و همچنین نذر مسافر روزه ماه رمضان را در سفر و اگر نذر کند روزه در مکان شریفی لازمست
وفا کردن به آن نذر و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میانه مجتهدین در آن خلافست اصح آنست
که درین صورت نیز متابعت نذر لازم نیست و اگر نذر کند زمانی را که میباید که پنج ماه روزه بگیرد مگر
آنکه قصدش کمتر از پنج ماه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده
آزاد کند و اگر نذر کند که اول بنده که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند کس را بیکدفعه مالک شود
همه آزاد میشوند و اگر نذر کند که اول بچه کنیز من اول دفعه زاید آزاد باشد پس بیکدفعه دو طفل زاید هر
دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند
مال بسیاری آنچه در حدیث وارد شده آنست که هشتاد درهم یا بیشتر میباید که تصدق کند و اگر
نذر کند تصدق بجمیع مال و از آن ضرر باو رسد میباید که همه اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق
نماید و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط میشود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند همان واجب میشود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقتی که عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی از احادیث
اهل بیت وارد شده که هرگاه کسی نذر روزه کند بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی یک من تبریز
گندم تصدق کند و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق واست و عهد کردن در جمیع
شروط احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض لله علی در نذر عاهدت الله در عهد باید گفت

مطلب دوم در بیان سوگند و اقسام آن بدانکه سوگند خوردن را دو قسم است **قسم اول** سوگند خوردن

بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر دروغ قسم خورده او را غموس گویند و داخل کبیره است
قسم دوم سوگند خوردن بر چیزهای مستقبل و آن بر دوازده قسم است **اول** سوگند خوردن بر ترک معصیت
دوم بر فعل واجب **سیم** بر ترک مکروه **چهارم** بر فعل سنت **پنجم** بر فعل معصیت **ششم** بر ترک واجب
هفتم بر ترک سنت **هشتم** بر فعل مکروه **نهم** بر فعل مباح **دهم** بر ترک مباح **یازدهم** سوگند خوردن
بر مذکورات **دوازدهم** بکری را سوگند دادن بر مذکورات و شرط سوگند خوردن همنا است **اول** آنکه
بنام خدا تعالی باشد چون الذی نفسی بیده والذی فلق الحبة وبرء النسمة ومقلب القلوب والابصار

ومانند اینها

ومانند اینها یا اسمای مخصوص به آن چون والله وبالله والرحمن والقدیم والباری ومانند اینها یا به
اسمای مشترکه که اینها غالب بر خدا اطلاق کنند چون والرب والخالق والباری والرازق و بغیر از اینها
چون الموجود والخبیر والسمیع والبصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر سوگند بقدرة الله وعلم الله خورد
و قصد کند به اینها معانی را صحیح نیست و اگر قصد کند به اینها که خدا قادر است و عالم است صحیح است
و اگر گوید بجلال الله و عظمة الله و کبریاء الله ولعمر الله واقسم بالله واحلف بالله واقسمت بالله واحلفت
بالله او اشهد بالله سوگند منعقد میشود و اگر از این مذکورات بی لفظ الله واقع میشود منعقد نیست
و اگر گوید وحق الله منعقد میشود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورده براءت
از خدا و رسول و ائمه ع به آنکه گوید از دین محمدی بری باشم آیا آنکه سوگند منعقد میشود یا نه مجتهدین را درین
مسئله دو قولست اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی از مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی را جایز
میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین ع و بقرآن و بکعبه و کواکب منعقد
نمیشود و طلاق زوجه یا ظهار و آزاد کردن بنده **دوم** آنکسی که سوگند میخورد میباید که بالغ و عاقل باشد
پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوای احتلام کند تصدیقش باید کرد محتاج بقسم خوردن
او نیست چه احتیاج بقسم دور لازم می آید **سیم** آنکه مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بر آن داشته باشند
صحیح نیست **چهارم** آنکه قصد کند پس سوگند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست **پنجم** آنکه متعلق
سوگند میباید که فعل واجب یا مندوب یا مباح باشد یا ترک حرام و مکروه یا مرجوح بحسب دین
و دنیا **ششم** آنکه متعلق سوگند میباید که فعل مستقبل باشد چون سوگند ماضی خوردن صحیح
نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست و کفاره نیست و اگر چه دروغ باشد عمداً و این سوگند
را غموس میگویند و بعضی مجتهدین آنرا داخل گناه کبیره کرده اند آنکه متعلق سوگند میباید
که مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده از آن عاجز
شود ساقط است و سوگند خوردن بر پنج قسم است **اول** واجب چون سوگند خوردن بجهة خلاص نمودن
مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از او و اگر درین صورت توریه تواند کرد که آن دروغ
خلاص شود بهتر است **دوم** حرام چون سوگند خوردن بغیر آنچه مذکور شد از نامهای خدا تعالی چون
سوگند به اصنام و شبه آن و سوگند دروغ گفتن خوردن و سوگند فرزند بدون رضای پدر و سوگند
زن بی رضای شوهر و سوگند غلام بی رضای آقا در غیر واجبات و ترک محرمات **سیم** سنت است
چون سوگند بجهة چیزی که در او مصلحتی باشد چون اصلاح میانه دو خصم **چهارم** مکروه چون بغیر از اصنام

سوای خدای تعالی چون سوگند بمادر و پدر و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و سوگندی
که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز مکروه است بی احتیاج پنجم مباح بودن سوگند
خوردن بر فعل مباح مطلب سیم در کفاره دادن و در دو فصلست فصل اول در اقسام کفاره سوای
آنچه در محرمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسم است اول کفاره ظهار است یعنی کسی که با زن
خویش گوید انت کظهر امی یعنی تو بر من همچون پشت مادر منی و بعد از آنکه این بگوید حاکم شرع تا سه ماه
او را مهلت میدهد تا آنکه جبرش میفرماید بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره او آنست
که بنده آزاد کند و اگر عاجز باشد از آن دو ماه متوالی روزه دارد و اگر از آن عاجز شود شصت مسکین را
طعام دهد دویم کفاره کسی که مؤمنی را از روی خطا بکشد نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که کفاره ظهار واجبست بر کسی که برائت خدا و رسول و ائمه ع سوگند خورد و خلاف کند
و با عجز از کفاره ظهار کفاره یمین بر او لازمست و بعضی از مجتهدین بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را
در مصیبت و غیر مصیبت کفاره ظهار میدانند سیم کفاره افطار قضای رمضان پیش از زوالست
بر او واجبست که ده مسکین طعام و جامه دهد و اگر از آن عاجز باشد سه روز پی در پی روزه دارد چهارم
افطار کردن یک روز رمضانست و افطار نذر روز معین و کفاره او همه مخیر است که گذشت اما درین
هر یک از آن مخیر است و بعضی این را از مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن زن گیسوی خود را
در مصیبت نیز همین کفاره مخیر گفته اند پنجم کفاره خلاف کردن نذر است و در آن میانه مجتهدین
خلافست اصح آنست که مثل کفاره افطار رمضان مخیر است ششم کفاره خلاف سوگند خوردن
چه کفاره او آزاد کردن بنده است یا طعام دادن و جامه دادن ده مسکین و اگر از این هر دو عاجز آید سه
روز روزه داشتن کفاره خلاف عهد کردن نیز چون کفاره خلاف سوگند خوردنست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر عهد روزه است کفاره او چون کفاره افطار رمضانست و اگر غیر روزه است مثل کفاره
سوگند خوردنست هفتم کفاره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت
مثل کفاره سوگند خوردنست هشتم کفاره کسی که جامه خود را از برای فرزند خود یا زن خود پاره کند
همچون کفاره سوگند خوردنست و اگرچه زن متعه باشد اما اگر از برای کسی دیگر یا جهت غیر مصیبت
پاره کند کفاره ندارد و بعضی اینها را نیز حرام میدانند نهم کفاره جمع است که هر سه خصال کفاره
در او واجبست چون کفاره کشتن مسلمانی از روی عمد دهم کفاره افطار روزی از رمضان بحرام
نزد اکثر مجتهدین چه در آن نیز هر سه خصال کفاره واجبست یازدهم کفاره کسی که زن شوهردار را یا زنی

که در عده باشد نکاح کند آنست که از او مفارقت کند و پنج من گندم برآرد تصدق نماید و
بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند دوازدهم کفاره جماع کردن با زن خود در اول حیض
یک دینار یعنی یک مثقال شرعی طلا و در وسط نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از
مجتهدین این را نیز سنت میدانند و اگر با کنیز در حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد سیزدهم
کفاره کسی که سوگند برائت خدا و رسول و ائمه ع خورد خلاف آن سوگند ده مسکین طعام دهد
و استغفار کند چهاردهم کفاره کسی که نذر روزه روز معین کند عاجز آید از آن دو مد بمسکین
تصدق کند و با عجز از آن تصدق کند هرچه استطاعت داشته باشد و بعضی از مجتهدین کفاره را
درین صورت ساقط میدانند پانزدهم کفاره کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد
از نصف شب بیدار شود میباید که آن روز روزه دارد اگر عمدا نخواند و اگر سهوا نخواند یا نماز غیر خفتن
باشد این حکم ندارد چه روایت درین صورت وارد نشده شانزدهم کفاره کسی که غلام خود را زیاده
از حد بزند آنست که آزاد کند هفدهم کفاره غیبت کردن استغفار کردنست جهة کسی که غیبت او
کرده هجدهم کفاره خندیدن گفتن اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا دشمن مدار مرا نوزدهم کفاره
مصیبت از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت مسلمانان را برآورد بیستم کفاره از مجلس برخواستن
گفتن سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین بیست و یکم
کفاره کسی که بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از گلو کشیده باشند آنست که غسل کند
بیست و دوم کفاره کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص گرفته باشد عمدا ترک کند آنست که غسل کند
و قضا کند آن نماز را فصل دویم در شروط کفاره و آن یازده است اول نیت دویم آنکه قصد قربة الی
الله کند سیم آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اگر آزاد کردن باشد و شرط کند که چیزی بدهد صحیح
نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی پس اگر قصد آزاد کردن بر
کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اقسام آن اما باتفاق گفتن جایز نیست ششم آنکه بنده
که در کفاره او را آزاد میکند میباید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن
کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده کسی نباشد که بر آزاد کننده آزاد نشود و اگر کسی پدر خود را بخرد و
قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم سلامت بنده است از عیوبی که موجب آزادی او میشود چون
کور و لنگ زمین گیر و مجذوم و غیر آن اما اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است نهم سلامت
اوست از ملکیت غیر پس غلامی کسی جنایتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب باشد مطلق که چیزی داده

باشد صحیح نیست دهم انکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف بنده را در کفاره آزاد کند صحیح نیست
مگر انکه قصد سرایت کند یازدهم انکه آزاد کردن را تعلیق بشرطی ننماید پس مدبر و مکاتب از کفاره
مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میان غلام و کنیز و حاضر و غایب و گریخته هرگاه داند که زنده است
و کفاره که بنده باید بدهد در جمیع انچه مذکور شد نصف کفاره آزاد است و کفاره بنده دو ماه روزه
است نه آزاد کردن غلام و اطعام مگر انکه آقای غلام او را چیزی دهد در آنوقت میتواند آزاد کردن
یا اطعام دادن و در اطعام لازم نیست که مقرر از مساکین طعام دهند و اگر آن عدد یافت بانچه
یافت شود مکرر بدهد تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مکرر اطفال دو طفل را عوض یک
مسکین حساب کند و در اطعام سیر شدن عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و
افضل نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت طعام و لباس
مجزی نیست باب پنجم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع
و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیع کردن و تجارة نمودن و اقسام تجارة و کسب نمودن و در آن
چند فصل است فصل اول در بیان اقسام تجارة و کسب و آن پنج قسم است اول تجارت و کسب واجب و آن
وقتی واجب است که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف باشد بر آن و مطلق تجارت که
به آن نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائیست دوم تجارت و کسب سنت است و آن تجارتی است
که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان باشد سیم تجارت و کسبی مباح و آن
تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن مال باشد با استغنا چهارم تجارة و کسب حرام و آن تجارت و
کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن چهل و یک قسم است یکم خریدن و فروختن چیزهائی که
نجس باشد خواه نجاست اصلی باشد چون نجاست مرده و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده
باشد و حال اینها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی
که خون جهنده داشته باشد آید سوای خون دل که خریدن و فروختن آن جایز است و چون
نجاست خوک و سگ که خریدن و فروختن آنها جایز نیست اما بیع سگ شکاری و سگی که
محافظت گله میکند و سگی که محافظت باغ و زراعت و خانه احشام میکند جایز است و چون
نجاست عارضی باشد چون چیزهائی که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد مثل دوشاب
روانی که موش در او مرده باشد سوای روغن نجس که مجتهدین خریدن و فروختن او را جایز داشته اند
جهة سوزانیدن در جائی که سقف نداشته باشد و خلافست میانه مجتهدین که آب نجس را

خرید و فروخت میتوان کرد اقوی آنست که جایز است و همچنین جایز است خرید و فروخت چیزهائی
که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون لباس و جامه نجس دوم خریدن و فروختن تریاق
فاروق جهة داخل بودن شراب و گوشت افعی سیم خریدن و فروختن حیوانی که گوشتش حرام باشد و
میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرامست سوای بول شتر جهت شفا چهارم خریدن و فروختن
آلتهای قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره
و خرما که شراب کنند خریدن و فروختن چوب که بت تراشند ششم خریدن و فروختن سلاح
جنگ تیر و نیزه و شمشیر به اعدای دین و ساختن سلاح جهة ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند
که در وقت جنگ فروختن آنها حرامست نه در حال صلح و فروختن سلاح بکسانی که راههای
مسلمانان میزنند خلافست میانه مجتهدین اصح آنست که حرامست هفتم عمل صورتهای سایه
دار و اجرت گرفتن بر آن و در عمل صورتهائی که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانه مجتهدین
خلافست اصح آنست که حرامست هشتم عمل غنا و آن تحریر آوازست بطریق سرود مستان و اجرت
بر آن گرفتن و از ائمه معصومین ع وارد شده رخصت در جایز بودن خوش خواندن زنانی که در
عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان نشنوند و همچنین حرامست
هجو کردن مومنان و غیبت کردن در آن نهم عمل سحر و کهانه و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و
قمار باختن دهم قضاوت کردن بغیر یهود و نصاری یازدهم فروختن انچه در آنها نفع نباشد چون
حشرات و فضلات انسان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت مکیدن خون بر عضوی از
اعضای انسان میچسپانند و در زهر و میانه مجتهدین خلافست که فروختن آنها جایز است و
همچنین جایز است فروختن زنبور عسل بشرط آنکه ممکن باشد تسلیم آن و مشاهده آن توان کرد ع
دوازدهم خریدن و فروختن مصحفها اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و همچنین فروختن
مصحف بکافر حرامست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کافر مصحف بخرد آن بیع صحیح است و حاکم
شرع جبرش میکند بر فروختن بمسلمان سیزدهم خریدن و فروختن کتابی که حکم آن منسوخ باشد چون
توریه و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه داشتن آنها بغیر نقض چهاردهم خریدن و فروختن چیزهائی
که مغشوش باشد بچیزی که ظاهر نباشد چون آب در شیر پانزدهم خریدن و فروختن حیوانی
که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که از استخوانش منتفع میشوند و در حدیث وارد
شده که حضرت امام ناطق جعفر صادق ع شانه از استخوان فیل داشته شانزدهم خریدن و فروختن

جانوران درنده سوای آنچه بدان شکار توان کرد چون باشه و باز و غیر آن و در فروختن و خرید
شیر و پلنگ و گرگ خلافست اصح آنست که حرامست و بعضی از مجتهدین بر حرام بودن خریدن و
فروختن شیر و پلنگ اجماع نقل نموده اند و بعضی از مجتهدین فروختن درنده ها را جایز داشته اند
هرگاه قابل تذکیه باشند چه انتفاع از پوست ایشان میتواند یافت هفدهم خریدن و فروختن
مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف یکسال و موقوفات عامه و خاصه چون
وقف اولادی سوای موضعی که استثنا شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد و همچنین خریدن
و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جایز نیست هیجدهم فروختن کنیزی که
از او فرزند داشته باشد در غیر مکانهائی که استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث
استیلا مذکور شد نوزدهم خریدن و فروختن چیزهائی که مشترک باشد چون آب دریا و خاک
صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کند بیستم خریدن و فروختن زمینهائی که امام او را بقهر و غلبه گرفته
باشد و خانها و درختهائی که در آن زمینها باشد در وقت فتح کردن بیست و یکم خریدن و فروختن
نتاج بیست و دوم خریدن و فروختن آنچه در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها بی آنکه چیزی به آن ضم
کند بیست و سیم خریدن و فروختن بشرط دست مالیدن به این طریق که بایع گوید هر متاعی را که تو دست
بر وی نهی فروختم بتو بمبلغی معین بیست و چهارم خریدن و فروختن بشرط انداختن به این معنی که بایع گوید به
اینمعنی که بایع گوید بمشتری که هر متاعی را که من پیش تو اندازم فروختم بتو به این مبلغ بیست و پنجم خریدن و
فروختن بشرط سنگ زدن به اینمعنی که بایع گوید بمشتری هر متاعی را که سنگ تو بر او خورد فروختم بتو بمبلغی
معین بیست و ششم خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه درین صورت بیع صحیح است اما فعل آن
حرامست بیست و هفتم خریدن و فروختن چیزی که بکیل و وزن درآید پیش از آنکه قبض کند او را بغیر
آنکسی که از او خریده اند اما به او فروختن جایز است بمثل آنچه به او خریده و اگر بغیر مثل و بفروشند بزیاد
و کم فروختن به آن جایز است بیست و هشتم خریدن و فروختن دین و منفعت بیست و نهم خریدن و
فروختن آزاد سی ام بیع بنده گریخته و مرغ در هوا سی و یکم بیع دین بدین سی و دوم سلم و سلف خریدن
گوشت و نان و آنچه وصف او نتوان کرد سی و سیم زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق
که بکیل و وزن درآید سی و چهارم بیع میوه ها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
زیاده از یکسال باشد یا آنرا با چیزی دیگر ضم کند جایز است و خریدن و فروختن پشم که بر پشت حیوان
باشد تنها جایز نیست سی و پنجم بیع سبزها پیش از ظاهر شدن سی و ششم بیع مزابنه و آن بیع

میوه درخت

میوه درخت خرماست به آن خرمائی که از آن درخت باشد سوای عریه یعنی یک درخت خرما چه
در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد که آنرا بمیوه همان درخت
میتوان داد سی و هفتم بیع محاقله و آن بیع زراعتست بهمان جنس بشرط آنکه از زمین حاصل شود سی
و هشتم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را بر آن اکراه دارند و مفلس که او را
از مال منع کرده باشند سی و نهم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش شخصی گرو کرده باشد بی اذن
او چهلم خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیح است قسم پنجم تجارت
و کسب مکروه و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوع و آن بر بیست و هشت قسم است
اول گندم و جو فروختن دوم کفن فروختن سیم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین
مردمان کسی است که بنده میفروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت
کردن با شرط اجرت هفتم زنا بیند نان یعنی قابله شدن با شرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن
نهم معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که برص و جذام داشته
باشد دهم معامله کردن به اهل کتاب چون یهود و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن دوازدهم
زرگری کردن سیزدهم ولی طفل به آنچه طفل پیدا کردن تجارت کردن و همچنین مال کسی که از حرام
پرهیز نکند تجارت کردن حرامست چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین غلام و بعضی از
مجتهدین او را حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط و عشرهای قرآن را بطلا نوشتن
و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه خرید بمؤمن با احتیاج
هفدهم فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن املاک بهتر از آن بخرد هیجدهم فروختن کنیزی که حامله او
خریده باشد و بعد از چهار ماه او را دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بر او
بخریدن آزاد نشود چون برادر و عم و خال و بیستم فروختن زره و سلاح خود به اعدای دین در حال غیر
صلح بیست و یکم انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش نه بقصد شراب ریختن و بت تراشیدن
بیست و دوم نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که امام
جعفر صادق ع وصیت کرده بود که درهمی چند بنوحه گران دهند که در موسم حج در منی فضایل
ایشان را بخوانند بیست و سیم آرد خریدن جهت قوت خویش و کراهیت بیشتر است تا آن خریدن بیست و چهارم
فروختن هر یک از کنیز و فرزند او را تنها در مدت دو سال و بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی از
مجتهدین این را حرام میدانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و طفل و جد و برادر و خواهر

با باب یا بون مادر بیست و پنجم فروختن هر یک از دو مختلف را بدیگری نسیه و اگرچه در قدر متساوی
باشند هرگاه قابل کیل و وزن باشد بیست و ششم فروختن آب نهر و آبی که بدان احتیاج نداشته باشد
بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده
باشد بیست و هشتم سلف خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد شراب شده
باشد فصل دویم در آداب تجارت بدانکه شصت و هشت امر تعلق بتجارت دارد دو امر واجب و سی
یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام اما دو امر واجب اول آنکه متاع اگر مشتمل
باشد بر عیبی خفی آنرا بمشتری اظهار کند دوم آنکه هرگاه دو جنس زیاده در آن برود زیاده فروخته باشد
آن زیاده را بصاحب بدهد و اما سی و یک امری که سنت است اول دانا بودن که کدام بیع صحیح است
و کدام باطل دویم آنکه دو جنس لنگاه دار ایشان فروختن که زیاد را بصاحب بدهد و اگرچه بتقلید مشتری باشد
یا آنکه از ربا سالم ماند سیم استخاره کردن در خریدن و فروختن چهارم حلیم بودن پنجم در خرید و فروخت
تقاضا نکند و مسامحه کند خصوصا در متاعی که دوا و عبادت میکند ششم کم خریدن و زیاده فروختن
هفتم پیش از همه کس بطلب رزق رفتن هشتم دعای منقول خواندن پیش از مشتری خریدن دهم سه بار
تکبیر گفتن مشتری و شهادتین گفتن او در وقت خریدن یازدهم طلب برکت و خیر کردن در خریدن و
فروختن و سهولت در اینها دوازدهم ابتدا کردن فروشنده بفروختن سیزدهم برابر داشتن خریداران اما
اگر تفاوت نهند جهت فضیلت و علم جایز است چهاردهم آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان شود متاع خود را پس گیرد
و قیمت او را باز دهد پانزدهم آنکه اگر قسمی از اقسام تجارت برو دشوار باشد بقسمی دیگر انتقال کند
شانزدهم آنکه هرگاه خریدار پیدا باشد فی الحال بفروشد و منتظر انتظار بفرماید هفدهم آنکه بر اندک
فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوه یکروزه بر مشتریان قسمت نماید هشتدهم آنکه اگر در
متاع او عیبی باشد اظهار کند هرگاه آن عیب ظاهر باشد نوزدهم آنکه با کسی معامله کند که در
خیر نشو و نما کرده باشد بیستم آنکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیست و یکم آنکه در خریدن و فروختن
آنکه قوه سال را جمع کند بیست و دوم آنکه در معاش خود وسط نگاه دارد نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ
گیرد بیست و سیم آنکه در وقت نماز اول نماز گذارد و آنگاه مشغول تجارت شود بیست و چهارم آنکه اگر کسی
جهة او هدیه بیاورد عوض آن بدهد بیست و پنجم آنکه در دکان خود باز کند و طلب رزق کند اگرچه او را
مایه نباشد بیست و ششم پنهان کردن مال خود اگرچه از برادر باشد بیست و هفتم خریدن املاک بیست و هشتم
خواب مقرر خود را در شب کردن بیست و نهم آنکه بسبب تجارت کردن در شهری نقصان بامور دینی

هشتم
دعای منقول خواندن در آن
وقت که اراده دارد که داخل
بازار شود

اورند

اورسد چون تا باب بودن آب جهة وضو ساختن بشهر دیگر انتقال کند سیم آنکه در خریدن کنیز
و غلام تغییر اسم ایشان بکند سی و یکم آنکه شیرینی بخورد ایشان دهد سی و دوم آنکه چیزی جهة ایشان
تصدق کند و اما آن بیست و شش امر که مکروه است اول داخل شدن ببازار پیش از همه کس دویم
مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیم پوشیدن عیب ظاهر چهارم سوگند خوردن در وقت فروختن
پنجم خریدن و فروختن میانه طلوع صبح تا طلوع آفتاب ششم فروختن زیاده از آنچه خریده باشد
بر کسی که او را وعده احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع
بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید واجبست اظهار چنانکه گذشت هشتم کم کردن از قیمت
بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از یکدیگر جدا شدن باشد و خواه بعد از آن نهم فروختن در موضع
که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن در قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر
کند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم سمساری کردن در شهری جهة کسی که از غیر آن
باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن
کسی که عالم به آن نباشد تا آنکه از زیاده فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن وکیل جهة موکل چیزی که خود
داشته باشد و همچنین که موکل او را در فروختن وکیل کرده باشد جهة خود خریدن و حکم دلال حکم
وکیلست و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم
کاری که مستلزم دنائت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باید شد چون ملک خریدن و
بنده و شتر خریدن شانزدهم بی فایده در بازار گردیدن هفدهم متوجه کارها شدن جهة ظالمان هشتدهم
این ساختن شراب جواز بوزه نوزدهم برداشتن متاع بر آستین چه آن محل ضایع شدن متاع است
بیستم نسیه دادن فایده و سرمایه چنانچه گوید که اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار
یکدینار نفع میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهة تجارت هرگاه غالب ظن سلامت باشد یعنی در غیر
تلاطم امواج دریا بیست و دویم آنکه بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آنکسی که تفاوت جهة او واقع شده
قبول تفاوت کند بیست و سیم بسیار بیکار گردیدن بیست و چهارم تجارت کردن بمالی که احتمال حرام و حلال داشته
باشد مثل مال کسی که ربا خوار باشد یا جهالة آنمال بیست و پنجم آنکه غلام و کنیزی که میخرد قیمت خود را به بیند
بیست و ششم آنکه متاع خود را زینت دهد بقصد آنکه جاهل رغبت کند در آن اما اگر عادة آن شده باشد
نه بقصد مذکور جایز است و اما آن نه امر که حرامست اول زیاده خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن
در آید دویم مغشوش ساختن بچیزی که ظاهر نباشد سیم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسی

ارادهٔ خریدن او کرده باشد و عازم شده باشد بر صیغه کفتن تا انکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت
مثل انکه در زمان خیار بمشتری کوید که من مثل این متاع را کمتر از انچه خریده میدهم تا انکه مشتری پشیمان
شود و بعضی از مجتهدین کفته اند این مکروهست چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن
چیزی پنجم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع مرکسی را که ارادهٔ
خریدن نداشته باشد تا انکه مشتری حریص شود در خریدن و درین صورة بیع صحیح است اما مغبون اختیار
فسخ دارد هفتم پیش رفتن بمعامله جهة خرید و فروخت چهار فرسنک که باجماعی که عالم بنرخ شهر نباشد
و معامله کند اما اکر اتفاق افتد و چهار فرسخ بیشتر باشد جایزاست و بعضی از مجتهدین این را مکروه میداند
و میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا بیع درین صورة صحیح است یا نه هرکاه درین صورت غبن باشد بایع را دعوی
غبن میرسد هشتم نکاه داشتن کندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت کران شدن بشرطی که غیر او کسی دیکر
نداشته باشد و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت را الحاق باینها کرده اند و بعضی از
مجتهدین این را مکروه میدانند و در احادیث اهل بیت ع وارد شده که حد نکاه داشتن در کرانی سه روز است
و در ارزانی چهل روز و بعد از ان حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن و میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا
نرخ را حاکم تعین میکند یا نه اصح آنست که نرخ بدست صاحبست نهم سفر دریا جهة تجارت با خوف
هلاك یعنی در وقت طلاطم امواج آن فصل اول در بیع کردن و آن بر شش قسم است اول انکه متاع و قیمت
آن هر دو حال باشد و اینقسم را نقد کویند و در حالی که بیع مطلق کنند با شرط حال بودن قیمت متاع کشند
منصرف باین قسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون بعتك هذا بهذا یعنی فروختم تو
این کتاب را مثلا بصد دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول دارم این بیع را سیم انکه بلفظ کویند ایجاب
و قبول را پس با قدرت اشاره و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین که اکر بلفظ نکویند و اکتفا
بدادن قیمت و کرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع میکویند یا نه اکثر مجتهدین برآنند که این قسم را بیع
نمیکویند و هیچکدام مالك نمیشوند مکر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن چهارم انکه هر یك از
ایجاب و قبول را بصیغهٔ ماضی اداکنند چنانچه مذکور شد پس اکر بصیغهٔ مضارع یا امر کویند صحیح نیست
پنجم انکه هر یك از فروشنده و خریدار بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفل
اکرچه مرد ده ساله و دیوانه اکرچه ولی ایشان اذن دهد و مست و خفته و بیهوش اکرچه بعد از انکه
بهوش آیند اذن دهند و مفلس که حاکم شرع آنرا از مالش بواسطهٔ قرض خواهان منع کرده باشد
و کسی که او را باکراه بر او دارند صحیح نیست اما بعد از اکراه اکر اذن بدان بیع بدهد صحیح است ششم

انکه هر

انکه هر یك آزاد باشند که خرید و فروخت کنیز و غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم انکه مشتری
مسلمان باشد هرکاه متاع مصحف باشد یا بنده مسلمان باشد بلکه کفته اند این بیع صحیح است و حاکم
امین او را جبر میکند بر فروختن اینها بمسلمان چنانچه کذشت هشتم انکه فروشنده مالك باشد یا
در حکم مالك باشد مثل وکیل یا وصی یا حاکم شرع یا امین پس بیع کردن کسی که مالك آن متاع یا در حکم
مالك نباشد صحیح نیست و موقوفست بر رضای مالك انکه متاع چیزی باشد که مالك آن توان
شد پس خرید و فروخت شراب و خوك و فضلات و حشرات ایشان چون موی و ناخن صحیح نیست
و میانه مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جایز است نهم انکه آن متاع نجس
نباشد یا قابل پاك شدن باشد چه بیع نجس چنانچه کذشت صحیح نیست دهم انکه متاع عین باشد پس بیع
دین و منفعت صحیح نیست یازدهم انکه فروشنده قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ هوا
و ماهی دریا و بندهٔ کریخته صحیح نیست دوازدهم انکه متاعی که میفروشد میباید که وقف نباشد چه اکر وقف
باشد صحیح نیست مکر وقف اولادی بشرط انکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقی که سبب خراب
شدن وقف کردد که درین صورت بعضی از مجتهدین کفته اند که آنرا میتوان فروخت و بقیمت آن
ملك دیکر خرید سیزدهم انکه متاعی که میفروشد اکر قابل کیل و وزن باشد میباید که معلوم باشد بکیل
یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اکر مجهول باشد صحیح نیست و اکرچه مشاهده کند اما مشاهده
در جامه و زمین و ذکر ذرع و عدد در اینها کافیست و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر نسبت بیکی
از فروشنده یا خریدار مجهول نباشد صحیح است مثل انکه مشتری کوید ببایع که بفروش این متاع را
بمن بقیمتی که بدیکری فروخته و همچنین قیمت متاع میباید که معلوم باشد قسم دویم انکه متاع و هم
قیمت آن هر دو نسیه باشد اینقسم را بیع دین بدین کویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر ص از این قسم
بیع نهی فرموده قسم سیم انکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و این قسم بیع را نسیه کویند و شرطهای
اینقسم زیاده بر چهارده شرطی که مذکور شد در قسم اول مشخص بودن وعده قیمت آنست پس اکر قیمت
وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم انکه متاع نسیه
باشد و قیمت آن نقد و این قسم را سلم و سلف کویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط که مذکور
شد در قسم اول قبض کردن قیمت در مجلس است و ذکر وعده درین عقد لازمست و میباید که در موعد
وجود آن جنس ممکن باشد قسم پنجم انکه متاع را بفروشند بی انکه ذکر مایه کند و این قسم را مساومه کویند
و شرطهای آن چهارده شرطیست که در قسم اول مذکور شد قسم ششم انکه متاع را بزیاده از انچه خرید

بفروشند و این قسم را مرابحه گویند شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است تا زیادتی آن در عقد بیع اگر بوعده خریده باشد میباید بمشتری بگوید که من بوعده خریده ام و مکروهست درین بیع نسیه دادن فایده با اصل مایه مثل آنکه گوید که این متاع را خریده ام بصد دینار و میفروشم بتو زیادتی هر ده دینار یک دینار **قسم هفتم** آنکه متاع را بآنچه خریده بفروشد این قسم را تولیه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و آنکه بقیمتی که خریده بفروشد نه بزیاده و نقصان **قسم هشتم** آنکه متاع بکمتر از آنچه خریده بفروشد و این قسم را مواضعه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و مکروه است نسیه دادن نقصان درین قسم نیز با اصل مایه چنانچه در مرابحه مذکور شد **قسم نهم** آنکه دو متاع مساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیکدیگر فروختن و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصانست در قدر و در نقد و نسیه چنانچه اگر زیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست اگرچه آن زیادتی حکمی باشد مثل شرط کردن انگشتری جهة بایع مثلا و آنچه در بعضی احادیث از ائمه معصومین ع وارد شده که جایز است درهم تازه را بدرهم کهنه و شرط زرگری و مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرگری آن در برابر غش دیگری خواهد بود و زیادتی نخواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را بجنس خالص او نمیتوان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم نباشد و اگر معلوم بوده باشد بزیاده میتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر و آقا و غلام باشند ایشان اگر بزیاده و کم متاعی منقول را که قابل کیل و وزن باشد بفروشند صحیح است و آنکه یکی مسلمان و دیگری کافر باشد چه درین صورت نیز از جنس کافر میتوان میفروخت اما زیاده بایشان نمیتوان داد و آیا میانه مسلمانان و جهود باهست و در فروختن طلا و نقره که آنرا صرف زیاده برین شروط قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آنکه خریدار و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض صحیح است و اگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجبست بگیرنده آن که آنرا بصاحبان بازدهد اگر بشناسد و اگر و بعد از فوت او بورثه او میرساند و اگر نشناسد و را جهتا او تصدق کند و اگر مقدار زیاده نداند و صاحبش بشناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی حلال است و اگر جاهل باشد بحرام بودن تا آنرا استغفار کند و گناه ندارد آیا درین صورت زیادتی را بصاحب باید داد تا نه میانه مجتهدین درین مسئله دو قولست اقوی آنست که رد واجبست و میتوان خلاص شدن از ربا بآنکه بگرداند ناقص چیزی از غیر جنسش و بآنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشند و زاید بجز بآنکه

زیادتی را ببخشد **قسم دهم** آنکه دو جنس مختلف باشد چه او را بزیاده و کم نقد میتوان فروخت و اما اگر هر دو قابل کیل و وزن باشد نسیه فروختن مکروهست و اگرچه بی زیاده و نقصان بفروشند

فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخلست و قاعده کلی در آن آنست که هرچه در عرف داخل داند در بیع کردن داخل است و الفاظ آن شش است **اول** زمین و بقعه و عرصه و مسامه پس هرگاه عقد بیع برینها واقع شود و چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخلست و درختهائی که در آنجا باشد اگر زرع که شده باشد داخل نیست و اگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این را با آنچه در آن در برو بسته شود تا این زمین را با آنچه در وست درین صورت درخت و زراعت داخل است اما سنگهائی که در زمین مدفون باشد داخل نیست و بایع را در آن وقت لازمست که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگرچه زمانی بسیار باشد اما بر بایع لازمست که بعد از بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند **دویم** باغ و بستان پس هرگاه بیع بر هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخلست و آیا عمارتی که در باغ واقعست و جاهائی که چوب بر آن می اندازند و بر آن تاک می برند جهة مرغ رانیدن و محافظت انجیر و انگور داخلست یانه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست **سیم** خانه مگر آنکه هر یک بسر خود خانه باشد و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخلست خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقها و آنچه در را بدان بندند و خواه از اجزای خانه نباشد لیکن بواسطه آسانی ثابت ساخته باشند چون نردبانی که در جائی نشانیده باشند بنوعی که نتوان آنرا از جائی بجائی دیگر نقل نمودن و رفهای چوب که ثابت ساخته باشند و میخهائی که در او کوفته باشند اما دستاسها و خمها و جوها کاربری نشانیده و گنجهای مدفون و سنگهای مدفون و فرش خانه و چادر و رفهائی که بر میخهای کوفته گذاشته باشند و ریسمان و دلو خورد و قفل داخل نیست **چهارم** قریه و دهکده پس اگر بیع به این هر دو واقع شود عمارت و ساحتهائی که احاطه بخانه ها کرده و راهها داخلست و آیا درختهائی که در میان باشد داخلست میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست و مزرعه های حوالی قلعه داخل نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند **پنجم** درخت و داخل است در وی شاخها و برگهای تر و آیا شاخها و برگ خشک و برگ درخت توت داخلست میانه مجتهدین خلافست که آیا میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود و میوه درخت خرما که نر آن را در ماده نشانیده باشند داخل نیست مگر مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری درین صورت

لازمست که بگذارد که میوه برسد و اگر ضرر به درخت برساند اجرت آن زمان را نمیرسد که آنرا طلب کند و اگر بگذارد که باشد تا رسیدن میوه بدرخت ضرر میرسد مشتری میتواند قطع آنرا کرد و در آن خلافست ششم غلام داخل نیست در خریدن غلام مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنابر آن قول که گفته اند غلام مالک چیزی نمیشود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامهائی که پوشیده باشد آیا داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم به آن کند داخلست

فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدانکه اصل در بیع کردن لزومست و در شانزده موضع ترک کردن جایز است و اجتماع شانزده موضع مذکور از خواص این کتابست اول خیار مجلس و آن مخصوص بیع کردنست و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد در مجلس بچهار شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر شرط سقوط خیار مجلس کنند اختیار فسخ ندارند دویم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیم آنکه هر یک از فروشنده و خریدار از یکدیگر به اختیار متفرق نشده باشند و اگر متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما اگر باکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمیشود و اگر یکی از ایشان بمیرند آیا حکم جدا شدن دارد یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر هر یک از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشان با صرفه و غبطه ایشان را اختیار فسخ هست چهارم آنکه آنچه خرید و فروخت بر آن میشود یکی از آن یازده کس نباشد که مشتری آزاد میشود که اگر یکی از آن یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته اند اختیار فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود را جهت فرزند صغیر بخرد خیار مجلس ندارد دویم خیار حیوان یعنی حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع نیز مخیر است در آن سه روز که قیمت حیوان نیز حیوان باشد و بدو شرط ساقط میشود شرط اول آنکه در عقد بیع سقوط آن نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود شرط دویم آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد باجاره یا هبه و یا وجه تصرف خیار حیوان ساقط است و اگر عیبی در سه روز حیوان خیار حادث شود از غیر جهة شرعی مجتهدین را درین مسئله سه قولست اصح آنست که مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان عیب دار و تفاوت از میانه صحیح بودن و معیب بودن و گرفتن اگر در بین سه روز بی آنکه تقصیر کند و تلف شود از مال بایعست سیم خیار شرط و این خیار در جمیع عقود جایز است سوای عقد نکاح و وقف و در طلاق نیز جاری نیست و شرطهای خیاری شرط در بیع پنج است اول آنکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد دویم آنکه منافی شرع نباشد

جون شرط

جون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی آنرا بدزد در عوض آن بایع بدهد سیم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطلست چهارم آنکه شرط در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع شرط نکرده باشد اختیار فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده باشد و چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و بتلف شدن این متاع نیز خیار شرط ساقط میشود آنگاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتری نیست بلکه اگر هر یک از ایشان جهة خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر در فروختن شرط سکنی یکسال یا دو سال کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل میشود تتمه تکلیفها نسبت بقبول شرط چهار است آنکه قابل هیچ کدام نیست چون ایمان بخدا و رسول و ائمه ع و بواجبات قطعیه و بتحریم محرمات قطعیه اول آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد و نذر کردن و تدبیر کردن غلام و چون اعتکاف در مسجد کردن جهة آن قابل تعلیق است بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که رجوع کند در هر وقت خواهد دویم آنکه قابل است و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح نمودن و اجاره و رهن نمودن و چه انتقال بعد از رضای ایشانست و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست سیم آنکه قابل تعلیق خیار تاخیر و آن چنانست که بایع چیزی را بفروشد و آن متاع را یا بعضی آنرا تسلیم مشتری نکند و مشتری قیمت آنرا یا بعض آنرا به بایع ندهد یا آنکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز مخیر است در فسخ و صبر چهارم خیار چیزهائی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی همچنین چیزی را بفروشد تا شب صبر میکند اگر مشتری قیمت آنرا بیاورد مالک میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را ندهد آیا بایع مخیر است در فسخ کردن یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقرب آنست که اختیار ندارد و همچنین خلافست که اگر آنچه بوعده قرار داده در وعده ندهد پنجم خیار رؤیة و آن چنانست که شخصی متاعی را بی آنکه او را ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف صفت واقع شود تمام را رد میتواند کرد نه آنکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را بفروشد ششم خیار غبن و آن چنانست که شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد آنگاه ظاهر شود که در وقت عقد زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته باشد آنکسی که مغبون شده مخیر است در فسخ بسه شرط اول آنکه تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری که خریده متاع را و تلف شدن در دست آن و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز فسخ میرسد بایع را و الزام مشتری مینماید برد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را درین صورت میرسد که آن متاعی که مشتری فروخته از آن

شخصی که خریده بگیرد دویم آنکه در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم
باشد اختیار فسخ نیست سیم آنکه زیادتی و نقصانی نباشد که در عرف آن را زیاده و نقصان نگویند اختیار
فسخ نیست هفتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست
و هشت قسم است اول دیوانه بودن غلام و کنیز دویم برص داشتن سیم جذام داشتن چهارم قرن داشتن یعنی
در فرجش چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد پنجم برآمدن پشت یا سینهٔ غلام و کنیز ششم گریختن ایشان
بعادة نه آنکه از روی ترس جائی پنهان شود چه به آن گریختن رد نمیتوان کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی
بودن و اگرچه قیمت بدان زیاده شود نهم لنگ بودن دهم کور بودن و احول بودن و مرض سبل در چشم
داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از
مجتهدین سیزدهم نبودن موی بر پشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن حد یا تعزیری که سبب هلاک شود
یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم موی در سر نداشتن شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول
بعضی از مجتهدین هفدهم کردن ثقل و دردی زیاده بر عادت در روغن زیت هجدهم آبستنی در کنیز نوزدهم
بیمار بودن اگرچه تب یک روز باشد بیستم گند بودن دهن بر قول بعضی از بعضی مجتهدین بیست و یکم زنا کردن
غلام و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دویم بول کردن غلام بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست
سیم دزدی و خیانت کردن غلام و کنیز بشرط آنکه تمیز داشته باشد نه آنکه طفل باشد بیست و چهارم
احمق بودن ظاهری بیست و پنجم آنکه شراب خوار بیست و ششم آنکه متاعی باشد که خریده باشد نجس باشد و اگرچه
قابل پاک ساختن باشد یا مشقت یا نقصان در قیمت آن در پاک کردن بیست و هفتم ختنه ناکردن بودن غلام
و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده اند بیست و هشتم بی قوت بودن دست
راست غلام یا قوه داشتن و سست بودن پس مشتری هرگاه عالم شود به این عیوب اختیار فسخ دارد به
چهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرف رد نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت میانهٔ
قیمت بی عیبی و عیب داری است میگیرد دویم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول آنکه آن
چهار عیب از وقت عیب تا یکسال بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد دویم آنکه
مشتری پیش از بیع کردن عالم نباشد چه اگر عالم باشد رد نمیتواند کرد و ارش نیز نمیگیرد سیم آنکه در وقت
بیع کردن خیار عیب را ساقط کرده باشد رد نمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول هرگاه
مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک چنانچه گذشت دویم هرگاه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد
شود درین صورة نیز نمیتواند ارش گرفت سیم آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد

فسخ نکند

فسخ نکند ارش میگیرد چهارم آنکه هرگاه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده
باشد که هرگاه عیبناک شود ارش بدهد هشتم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیز را مثلا فروخته
باشد بشرط آنکه روی و جعد موی باشد روی او را سرخ کرده باشد بسرخاب و وصل کرده باشد موی
دیگر را بموی او چه درین صورة مشتری هرگاه عالم نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که
فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه گوسفندی را چند روز شیر او ندوشیده باشد و بفروشد بشرط
آنکه شیر او مقداری معین باشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده درین صورة نیز مشتری
مخیر است بشرط آنکه دیگر آن سه روز شیر کم نشود چه اگر در بیشتر از سه روز کم شود اختیار فسخ ندارد
و اگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود و عادة شود او را آیا مشتری اختیار
فسخ دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند
میرود یا چون حدیث در گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب
آنست که در غیر گوسفند نیز میرود و همچنین آب قنات یا آسیا را بند کردن در صورتی که در نظر مشتری
بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار فسخ نکند و راضی نگاه
تدلیس هرگاه
داشتن شود ارش نمیگیرد مگر در شرط بکارت چه هرگاه شرط کرده باشند که کنیز بکر باشد بعد از آن
ظاهر شود که بکارت نداشته درین صورة بنا بر قول مشهور ارش میگیرد و در فسخ حضور حاکم شرع
و بایع شرط نیست دهم خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی که بشرطی میفروشد سالم نباشد شرط
در وجه یا عدم آن شرط یا اشتراط آن موجب اختیار فسخ هست و چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد
معینی در ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد یازدهم خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را بکسی میفروشد اگر
ممزوج باشد بمثل آن بجنسی که جدا نتوان کرد از یکدیگر چه درین صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت
هر دو دارد دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را که گمان او این باشد که میتواند تسلیم
کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود بر او تسلیم آن مثل فروختن کبوتری که از عادة او این باشد که هر روز
باز آید مشتری مخیر است میانهٔ فسخ و طلب مثل یا قیمت او سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست
که کسی دو غلام را مثلا بیک عقد بخرد یا آنگاه ظاهر شد که یکی از آنها ملک دیگری بوده مخیر است میانهٔ
فسخ بیع هر دو غلام و یا نگاه داشتن یک غلام را بحصهٔ او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع
چهاردهم خیار تفلیس و آن چنانست که هرگاه منع جهت قسمت کردن مال او بر قرض خواهان چه درین
صورة صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود و میانهٔ امضا و شریک بودن با قرض خواهان

در مال آن مفلس یازدهم خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض
یا بعد از قبض در مدة خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ و همچنین اگر متاعی را
که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ و آیا
اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه درین مسئله خلافست اما اگر بایع در تسلیم تاخیر
کند اجرة مدة تاخیر بعهده او لازمست شانزدهم خیار اجاره و آن چنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد
که زمینی را که بایع به او فروخته در اجاره دیگری بوده اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد که
سنگهائی که در زمین مدفون بوده باشد از بایع است مخیر است در فسخ تتمه در بیان احکام بعد از بیع
بدانکه بعد از بیع تسلیم متاع بعد از گرفتن قیمت بمشتری لازمست و آن در چیزهائی است که قابل
نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرف
داشتن یا آنکه رخت خود را از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسیده باشد چیدن و در آنچه قابل
نقل باشد اگر قابل کیل و وزن باشد وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن
و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتریست و جایز است که بایع در بیع استثنا
کند آنچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و استثناء کله و پوست آن کند در آن مجتهدین را پنج قولست
اول آنکه بیع صحیح است دوم آنکه باطلست سیم آنکه اگر آن حیوان توان ذبح نمود صحیح است و الا باطل چهارم
آنکه در حیوانی که ذبح آن نتوانست شریکست بقیمة کله و پوست پنجم آنکه مطلقا بنسبه کله و پوست در
آن شریکست و اصح اقوال قول دویم است و اجرت کیل کننده آن و شمرنده متاع و فروشنده آن بر بایعست و
اجرة نقد کننده قیمت و وزن کننده و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتریست بشرط آنکه برضای خود نیامده
باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را آورده باشند و دلال امینست اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیر
فوت شود ضامن نیست و اگر میانه دلال و مالک اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن و در قیمت متاع
با تقصیر قول قول دلالست با قسم مطلب دویم در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در آن دو فصلست
فصل اول بدانکه گرو گذاشتن کسی که بر ذمه او دینی باشد بجهة اعتماد مشروعست خواه در سفر و خواه در
حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنابر غالبست چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم
نمیرسد که تمسک بنویسد اکتفا بگرو میکند و این رهن عقدیست لازم از طرف کسی که گرو میکند
به این معنی که دیگر نمیتواند تصرف در گرو کرد و او را از گرو کرده گرفت تا وقتی که دین او را ادا کند و در آن سه
شرطست شرط اول آنکه گرو کننده بالغ و عاقل باشد و جایز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و

کسی که اورا

کسی که اورا به اکراه بر آن دارند و بعد از اکراه اذن ندهد و مست و بیهوش و مفلس که حاکم او را از مال
منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند بجهة دینی که بواسطه
مصلحت طفل کرده باشد یا بجهة مال او گرو بگیرد دوم ایجاب چون راهنتک علی الدین الفلانی یعنی گرو
کردم این عین را پیش تو بجهة فلان دین سیم قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بر آن و میباید که قبول بعد
از ایجاب بیفاصله واقع شود چهارم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ گویند با قدرة و با عاجز بودن باشاره کتابة
نیز جایز است و بغیر عربی و غیر صیغه ماضی نیز جایز است پنجم قبض کردن و در قبض کردن باذن گرو
کننده شرطست پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل
میشود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استدامه قبض شرط نیست پس اگر قبض گرو کننده
بعد از
بدان تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت آن گرو کند تا
آنکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست هفتم آنکه گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض
او و صحیح باشد مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن پس اگر گرو دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت
غلام و گرو کردن ملک غیر بی اذن صاحب گرو و گرو کردن شراب و خوک اگر چه جهود باشد و نزد مسلمان گرو
کند و در دست جهود دیگر بگذارد صحیح نیست اما شیره انگور را گرو کنند صحیح است و در وقتی که شراب
شود از گرو بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرو میشود و اگر در حالتی که شراب شود صاحب او را بریزد
شخصی که نزد او گرو است آن را جمع کند آیا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان مالک کسی است که
گرو کرده درین مسئله مجتهدین را دو قولست اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک
آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع نموده باشد مالک آن نمیشود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف
و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی آن را جایز داشته اند و گفته اند واجبست که درین صورة بمسلمان بسپارند
و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد مسلمان مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز خوشروی
نزد فاسق مگر آنکه محرم باشد و میانه مجتهدین خلافست در آنکه گرو کردن چیزی که قبض او نتوان کرد
چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته آیا جایز است یا نه و همچنین خلافست میانه مجتهدین در گرو
کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو میتوان کرد آن را بجهة قیمت آن کنیز و گرو کردن
کنیز مکاتب و مدبر صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جایز نیست هشتم آنکه گرو بجهة دینی
باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست گرو کردن بجهة دینی که در ذمه ثابت نباشد چون گرو
کردن جهت دینی که خواهد گرفت و بجهة جنایتی که شخصی بکند و بر اجرة کسی که او را گرفته باشد که بنّا

گریخته او را از شهری بشهری برگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام جهت مال کتابت میانهٔ مجتهدین
خلافست اقوی آنست که جایز است نهم آنکه گرو جهة دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد
پس گرو کردن بر اجارهٔ متعلقه ببدن شخص معین چون خدمت او صحیح نیست چه او بگریزد میتواند که ورا
بفروشد و شخصی دیگر را جهة آن عمل اجاره کند فصل دویم عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی آن
نباشد جایز است مثل شرط کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گروگیرنده وکیل باشد در فروختن
گرو در وعده و در دست عادلی باشد یا آنکه گروگیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده و درین
صورة گروکننده او را نمیتواند از وکالت عزل کرد اما اگر گروکننده بمیرد گرو باطل میشود و اگر گروگیرنده
بمیرد گرو باطل نمیشود بلکه بورثهٔ او منتقل میشود و اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد و چون
شرط آنکه منافع گرو از گروگیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است
و بعد از آنکه گروکننده چیزی گرو کند و خواهد در آن تصرفی که منافی دین گروگیرنده باشد صحیح نیست
چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بآن مگر باذن گروگیرنده و دیگر وعده در گرو کردن شرط نیست
اما اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده گروکننده از دادن دین امتناع نماید و گروگیرنده وکیل در فروختن
باشد بفروشد و دین خود بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد برخصت او بفروشد و اگر غایب
باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع آنرا بفروشد و دین او را بدهد و اگر گروکننده را اجاره دهد که گرو را
پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کند چیزی را
که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که
فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گروگیرنده امانت است پس اگر بی
تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گروکننده است در
قیمت گرو و مقدار گرو دین و اگر گرو تلف شود گروکننده چیزی دیگر بدهد و محتاج بصیغهٔ دیگر نیست
اگر دو متاع جهت دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را بدهد هر دو را جهة یک دین نمیتوان نگاه داشت همچنین
اگر دو دین باشد یکی را گرو و یکی بی گرو و هر گاه دین با گرو را ادا نماید نمیتواند آن گرو را جهة آن دین دیگر
نگاه داشت و هر گاه گروکننده دین را بدهد گروگیرنده را نمیرسد که او را بفروشد و نمیرسد گروگیرنده را
تکلیف نمودن گروکننده که دین او را از غیر گرو بدهد و اگرچه قادر باشد و گروگیرنده را حاضر گردانیدن
گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگرچه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود
بعد از دادن دین از مال گروکننده و اگر گرو حیوانی باشد و بمیرد خرج او بگروکننده تعلق دارد و نفقهٔ

او براوست و در بعضی از احادیث واقع شده که اگر گرو قابل سواری باشد که بر آن سوار شوند و شیر
او بخورند نفقه بدهند و قول اصح آنست که تصرف در آن بی اذن گروکننده جایز نیست و نفقه
بر اوست و اگر گروگیرنده نفقه کند از گروکننده بستاند مطلب سیم در شفعه گرفتن و آن چنانست که
هر گاه یکی از دو شخص ملکی یا متاعی داشته باشد یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هر گاه
آن شخص دیگر حصهٔ خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگری قیمت میدهد
همان قیمت را او میدهد بدوازده شرط اول آنکه چیزی را که شریک فروخته باشد میباید که قابل نقل
نباشد بحسب عادة پس در آنچه قابل نقل و تحویلست شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه
در حیوان نیز هست و هر گاه زمین را بفروشد یا خانه را و درخت دولاب بتبعیت در آن شفعه میرود
دویم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد مثل حمام کوچک و دکانهای کوچک و نهر و راه
تنگ شفعه ندارد سیم آنکه آنچیز را قسمت نکرده باشند چه هر گاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر
آنچه در نهر یا شریک باشند چه درین صورة قسمت با شفعه دارد هر گاه هر دو را با هم بفروشد چه اگر زمین را
بی نهر و راه بفروشد و درین صورة شفعه ندارد چهارم آنکه زیاده از دو شریک نباشند و بعضی از مجتهدین
در زیاده از دو شریک نیز جایز داشته اند و بعضی از مجتهدین گفته اند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را
شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد پنجم آنکه حصهٔ شریک بخریدن و فروختن
منتقل شود بدیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه
نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هبهٔ معوضه شفعه دارد ششم آنکه کسی که شفعه میطلبد جهود
یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان پس هر گاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد
و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه میخواهد مرتد باشد آیا شفعه میرسد او را یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست
و همچنین خلاف میانهٔ مجتهدین است در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود هفتم آنکه حصهٔ شریک
که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هر گاه وقف باشد او را شفعه نمیرسد و سید مرتضی گفته که هر گاه
آنکسی که وقف بر او شده یک کس باشد او را شفعه میرسد و در صورتی که بیع وقف او لادی جایز است مجملا
در باب وقف گذشت شریک او شفعه میگیرد هشتم آنکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن چه هر گاه
هر دو بیکدفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد و همچنین در صورتی که یکی پیشتر خریده باشد متاخر را شفعه
نمیرسد نهم آنکه شخصی که شفعه میطلبد میباید که عالم بقیمت آن باشد و عالم باشد بقیمتی که شریک فروخته
باشد آنرا چه با جهالت هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست دهم آنکه قادر باشد بر قیمت دادن و گرفتن پس

پس اگر قادر نباشد و قیمت ندهد شفعه ساقطست اما اگر گوید که قیمت او را حاضر ندارم و غایب است
صبر کند تا حاضر سازم مهلتش دهند زمانی که حاضر سازد آن تا سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت
ضرر بمشتری رسد چه درین صورت شفعه ساقط است یازدهم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه
شفعه بطلبد تلف شده باشد شفعه ساقط است دوازدهم آنکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم
باشد بفروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریک حصهٔ خود را نیز
بفروشد شفعه درین صورتها ساقط است و اگر غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا
محبوس ساقط نمیشود شفعهٔ ایشان بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشان را و ولی طفل یا دیوانه با صرفه
و غبطهٔ ایشان شفعه میگیرد سیزدهم آنکه در وقت گرفتن باید بگوید که گرفتم این زمین را مثلاً بشفعه
چه این قول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد جدید نیست و اگر مشتری در آنچیز تصرف کرده باشد مثل آنکه
او را فروخته باشد شریک را میرسد که آن را باطل سازد و از آنکس بگیرد و آنچه منافع بهم رسد پیش از آنکه شریک
شفعه بطلبد مال مشتریست و ساقط نمیشود شفعه به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن بیع
بواسطهٔ عیب و شفیع میتواند رد کرد آن را بشریک جهة عیب یا جاهل بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت
قیمت او را نمیتواند گرفت از بایع مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر میانهٔ کسی که شفعه
میخواهد و مشتری نزاع شود در انتقال به او ببیع یا بمیراث یا هبه یا آنکه گواه نداشته باشد قول قول
مشتریست در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است
مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن چند فصل است فصل اول در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را
از مال ایشان منع نموده باشد بسبب تعلق حق غیری بمال ایشان یا جهة حفظ مال ایشان از ضایع
شدن و آن هشت قوم اند اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتی که بالغ و رشید شوند و بالغ
شدن در مردان بیکی از سه چیز است یا پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان
بر آمدن و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را آزمایش کنند به اینکه ببینند که مالهای خود را در
چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه دوم دیوانگان و ایشان از مال خود محرومند تا آنکه عاقل شوند و ولی
اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند بالا رود و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن
شریکند و هرگاه ایشان نباشند کسی که پدر و جد ایشان را وصی کرده و هرگاه او نیز نباشد حاکم شرع
و امینی که حاکم او را نصب نماید سیم سفیهان چه ایشان از مال خود محرومند تا آنکه سفاهت زایل شود
از مال خویش محرومند خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد اما هرگاه

سفاهت بر طرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مالش بر طرف نمیشود و بعضی از مجتهدین برین
رفته اند که هرگاه سفیه بیست و پنجساله شود دیگر در مال خود تصرف میتواند کرد و اگر چه سفیه
باشد و سفیه هرگاه پیش از سفاهت بر وی حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بفعل آورد به
شرط آنکه خرجی راه حج را بدیگری بسپارند و حج نیز میتواند کرد و هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف
کند سوگند یا نذر خود را کفارهٔ آن روزه روزه میدارد چهارم بیمارانی که در آن مرض فوت شوند چه ایشان
زیاده از سه یک مال خویش ممنوعند به این معنی که اگر کسی سی تومان داشته باشد مثلاً و بکسی بخشد ده
تومان او صحیح است و باقی باطلست پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند و او را تسلیم نکرده باشند چه از تصرف
در قیمت آن متاع ممنوعند تا آنکه متاع را تسلیم مشتری نمایند ششم جماعتی که متاع خریده باشند و قیمت
آن را نداده باشند چه ممنوعند از تصرف در آن متاع تا قیمت آن را بدهند هفتم غلامانی که آقای ایشان
به ایشان اقرار کرده باشد که مبلغی بدهد و آزاد شود از آنچه پیدا میکنند سوای نفقه و آنچه به آقا میدهند
ممنوعند تا آنچه آقا به ایشان قرار داده بدهند هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدرهای
ایشان کافر بوده باشند چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آنکه مسلمان شوند نهم جماعتی که مال خود را
پیش کسی گرو کرده باشند بجهة دین چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند دهم
دهم مفلسانی که مالهای ایشان از قرض خواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف در مال خود سوای نفقه
و جامهٔ خود و اهل و عیال واجب النفقه خود محرومند بچهار شرط شرط اول آنکه قرض خواهان پیش حاکم شرع
ثابت باشد شرط دویم آنکه وعدهٔ قرضهای ایشان رسیده باشد شرط سیم آنکه مالهای ایشان از قرض خواهان ناقص
باشد شرط چهارم آنکه قرض خواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را منع کند از مال ایشان چه بعد از این چهار
شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت مینماید به این طریق که مفلسان و قرض خواهان را حاضر میسازد
و قرض خواهانی که گروی داشته باشند گرو را بفروشد و به آنها بدهد و قرض خواهان دیگر را در آن دخل
نیست و صاحبان متاعی که موجود باشد مختارند که اختیار متاع خود کنند یا آنکه قرض خواهان شریک
باشند آنگاه جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشان را بدهد آنگاه حیواناتی که محتاج
بنفقه باشند اول بفروشد آنگاه متاع و قماش و منقولات را بفروشد آنگاه زمین را بفروشد و خدمتکار
مفلس و خانهٔ او را نمیتوان فروخت هرگاه محتاج به اینها باشد و اما بعد از فروختن چیزهای مفلس و
بقرض خواهان آن دادن منعی که حاکم شرع او را کرده که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاج است بحکم
حاکم میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که بمجرد قسمت منع بر طرف میشود و نمیرسد قرض خواهان را که بعد

که بعد از آنکه آنچه داشته باشد از او گرفته باشند و او را تکلیف نماید که جهة ایشان کار کند
واگرچه صاحب کسب بوده باشد یا آنکه اگر کسی چیزی به او بخشد تکلیف نماید شرکت قبول کند
یا قرض کند جهة ایشان و تکلیف نمیتواند کرد زن را شوهر خود جهة گرفتن مهر از ایشان و حبس
او کردن بعد از قسمت اموال جایز نیست بلکه مهلت او واجبست تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی
گرداند فصل دویم در ضامن شدنست و آن بر سه قسمت قسم اول متعهد مال شدن که بر ذمهٔ شخصی است
و شرط آن هفت است اول ایجاب چون ضمنت عنه یعنی ضامن شدم من از فلان به آنچه بر ذمهٔ اوست و
آنچه صریح دلالت کند بر آن و با قدرة کتابت اشاره کافی نیست و اشارهٔ اخرس کافیست دویم قبول کسی که او را
ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رضای او کافیست اگرچه بلفظ نگوید اما رضای کسی
که از جانب او ضامن میشود داخل ندارد ولیکن اگر برضای او ضامن شود رجوع میکند و اگر برضای
او ضامن نشود مالی که میدهد رجوع به او نمیتواند کرد و اگر کسی بواسطهٔ مال او ضامن شده باشد اگر
چیزی بضامن بخشد ضامن نمیتواند که از آنکس که بجهة او ضامن شده بگیرد و فوریه قبول شرط نیست
سیم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و
مست و بیهوش و خفته صحیح نیست چهارم آنکه ضامن میباید که آزاد باشد چه ضمان بنده بی اذن مولای صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صحیح است که بعد از آزادی بدهد و با اذن مولا ضمان صحیح است و
تعلق میگیرد بذمهٔ بنده نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند که تعلق میگیرد بمال مولی پنجم آنکه ضامن
مالدار باشد یا آنکه جهة مال او ضامن میشود عالم باشد بمفلسی او در هنگام ضامن شدن و اما استمرار
مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال تلف شود ضامن باطل نمیشود ششم
آنکه ضمان را تعلق بر شرط نسازد پس اگر معلق بر شرط سازد صحیح نیست اما اگر معلق نسازد بشرطی و دادن
مال را معلق بشرط سازد صحیح است هفتم آنکه مالی که ضامن و متعهد آن میشود میباید که ثابت باشد
در ذمهٔ او کسی که از او ضامن میشود پس اگر ثابت در ذمه نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال الجعاله
پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان امانت و ودیعت مال شرکت و مضاربه و بعد از آنکه شرطهای
ضامن بهم رسد منتقل میشود مال از ذمهٔ آن شخص که از جانب او ضامن شده بر ذمهٔ او و ضمان حال موجل جایز است
و در موجل اگر ضامن بمیرد ضمان موجل حال میشود و جایز است که شخصی که از او ضامن ضامن شود و همچنین
قسم دویم حواله و وجه حواله نیز اشتغال است از ذمتی بذمتی دیگر و شرطهای آن شش است اول ایجاب مثل احلتک
بالدین الذی علی فلان یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلان کس دویم قبول چون قبلت و قبول واجب نیست

از مالدار

از مالدار و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول از مالدار واجبست و احادیثی که وارد شده بدین مضمون
محمول بر استحبابست سیم رضای آنکسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی و کسی که او را حواله کرده و
کسی که بر او حواله کرده شده چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمهٔ کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی
که بعد از این خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر
دین و متفق باشند هر دو در وصف و در جنس و نوع و صفت و هرگاه شروط حواله متحقق شود منتقل
میشود از ذمه کسی که حواله میکند بر دو حواله کردن آنکسی که حواله کرده شده بر او بر کسی دیگر جایز است و
همچنین بر کسی دیگر جایز است و همچنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس جایز است چنانچه در ذمهٔ او دراهم باشد
دنانیر حواله کند قسم سیم کفالت و آن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حق غیری ثابت باشد و شروط
آن پنج است اول ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهة تو فلان را دویم قبول کسی که از برای او کفیل می شود
و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن آن میشود شرط کرده اند سیم تعین آنکسی که ضامن بدن
آن میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شود صحیح نیست و همچنین تعین مدت ضمان لازم است
چهارم آنکه ضمان را معلق بر شرط نسازد مکروه چه اگر معلق بر شرط سازد باطلست پنجم آنکه آنچه بر او باشد
حد نباشد و جه کفیل شدن کسی که بر او حد باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد کفیل شدن
صحیح است و کفیل شدن جایز است و بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه عقد کفاله مطلق
واقع شود منصرف بحال میشود و بتسلیم کردن آن شخص که ضامن بدن او شده بری الذمه میشود بشرطی
که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را رها کند چه درین وقت بتسلیم کردن بری الذمه نمیشود
و بری الذمه میشود بتلف شدن آن چیزی که بر ذمهٔ او باشد و اگر از حاضر ساختن آن امتناع نماید حاکم
شرع او را حبس مینماید تا او را حاضر کند یا آنچه در ذمهٔ اوست از عهده بر آید بعد از آن گرفتن آنچه از دست
ضامن رجوع میکند بر آنکسی که ضامن بدن او شده و اگرچه باذن او نشده ضامن باشد و اگر آن شخص بگریزد
یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن لازمست که آنچه بر ذمهٔ اوست بدهد یا نه
مجتهدین خلافست اقرب آنست که میباید داد و اگر غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد
اما بطریقی نباشد که منقطع منقطع باشد ضامن او را مهلت دهند تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن
شدنست رها کردن قرض دار کسی که از دست او از روی قهر و غلبه بگیرد چه درین صورة بر او لازمست
که او را رد کند یا آنچه بر اوست بدهد و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد چه
درین صورة دادن مال که بر ذمهٔ او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن بدن نیز بر او لازم نیست مگر آنکه

حاضر ساختن مرده او لازم است واگرچه دفن کرده باشند واگر ضامن بمیرد یا بورثه او لازم است که آن
شخص را حاضر سازند مجتهدین را درین مسئله خلافست فصل نهم در بیان صلح و آن عقدیست که شارع
وضع کرده جهة قطع نزاع و آن بر سه قسم است قسم اول میانه مسلمان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد
کردن با کفار مذکور شد قسم دوم میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد قسم سیم دو خصم در اموال
و صلح عقدیست لازم و شرط آن سه است اول ایجاب چون صالحتک هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را
بمبلغی معین مثلا دوم قبول چون قبلت و هرچه دلالت کند بر رضای بر ایجاب سیم انکه ایجاب و قبول
از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را به
اکراه وا دارند یا مست باشد یا بیهوش باشد یا کسی باشد که حاکم شرع بسبب افلاس از مال او منع کرده باشد
بواسطه قرض خواه صحیح نیست چهارم انکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض توان گرفت پس اگر عوض نتوان
گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زنی تا انکه اقرار کند بزوجیت آن در ینصورت اگر آن زن چیزی دهد که
او ترک دعوی کند جایز نیست پنجم انکه صلح با عوض واقع شود پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست و
همچنین با طلست اگر بر عوضی باشد که حق غیری باشد ششم انکه صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال
واقع شود چه همچنین صلح باطلست و بعد از انکه این شرطها بهم رسد لازمست چه عقد صلح عقدیست لازم
از هر دو طرف و صلح عقدیست ببر خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که تابع بیع است هرگاه در آن عینی
منتقل شود و فرع اجاره است هرگاه در آن منفعتی باشد و فرع هبه است هرگاه در آن عینی
منتقل شود بی عوض و فرع ابرئیست هرگاه در آن اسقاط حق شود و فرع عاریه است هرگاه در آن صلح با
و همچنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر شافعی را
که گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار لازم دارد و صحیح است صلح کردن بر عینی بعین و منفعت بر منفعت
و عین بجنس انچه دعوی میکند و بغیر جنس و جایز است صلح کردن بزیاده و بنقصان از قیمت متاعی که نزاع
کنند در آن و بکمتر از قیمت آن و همچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال که از چیزی که بوعده باشد و بوعده از چیز
حال باب دهم از کتاب جامع عباسی در بیان اجاره نمودن و عاریه نمودن و احکام غصب کردن و توابع
آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در شرطهای اجاره و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه اجاره
مالک شدن منفعت معلومه ایست مر شخصی را بعوضی معلوم و شرطهای آن یازده است اول ایجاب
مثل اجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین زمین را بمبلغی معین مثلا و بلفظ عاریه و بیع
صحیح نیست و اگرچه قصد اجاره دوم قبول چون قبلت و اگر انچه دلالت کند بر رضای به ایجاب سیم

انکه هر یک از موجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشند پس اجاره طفل و دیوانه
و غیر عاقل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست و مفلس اگر چیزی
به اجاره دهد صحیح نیست اما اگر بهر خود را به اجاره دهد صحیح است چهارم انکه انچه اجاره میکنند چیزی
باشد که توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که جهالت از دو طرف شود پس در اجاره دادن حمام
ناچار است از دیدن خانهای آن و بزرگی و کوچکی و تون و جائی که خاکستر ریزند و آب خانه و مصرف آب او
کردن آن حمام بنوعی که جهالت از دو طرف شود و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن و تعیین
منفعت بزراعت و غیر آن و تعیین مدت پنجم انکه انچه به اجاره میدهند چیزی باشد که اصل آن باقی ماند و
از او نفع گیرند پس اجاره درخت جهة خوردن میوه و هیمه جهة سوزانیدن و طعام جهة خوردن آن و گوسفند
جهت شیر آن صحیح نیست اما اجاره زن دایه جهة شیر دادن طفل اقرب آنست که جایز است و آیا جایز است که
گوسفند را اجاره کند جهت شیر دادن بره درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است
و همچنین اجاره کردن بویهای خوش جایز است و اگرچه بوئیدن کم شود و همچنین اجاره حمام جهة نشستن در آن
جایز است و در ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایز است میانه مجتهدین درین
مسئله خلافست ششم انکه چیزی که اجاره میکنند منفعت آن مستقل باشد و در اجاره کردن سیب
جهة بوئیدن و درخت نشانیدن جهة سایه آن میانه مجتهدین خلافست اما اجاره درخت جهة خشک
کردن رخت بر آن صحیح است هفتم انکه منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کند
صحیح نیست هشتم انکه منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد
صحیح نیست نهم انکه نفع کردن از آن چیزی که از آن اجاره میگیرند ممکن باشد پس اجاره زمین بی آب جهت
زراعت کردن صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهة شیار و زراعت کردن به آن بعوض گاو
یا جهت بار داشتن عوض شتر چه انکه انتفاع درین صورت ممکن نیست دهم انکه قادر باشد بر تسلیم آن پس
اجاره بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست یازدهم انکه منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع
و عرف محروم باشد از آن پس اجاره شخص جهة کندن دندانی که درد نمیکند یا جنب و حایض جهة جاروب
کردن و کافر با اجاره کردن مصحف جهة نظر کردن و مسلمان جهة خدمت صحیح نیست اما اگر اجاره کند
جهة کندن دندانی که درد کند صحیح است دوازدهم انکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس
اجاره کردن کسی که حج بر او واجب باشد جهة حج کردن از برای غیر صحیح نیست سیزدهم انکه منفعت معلوم
باشد چون خیاطی کردن قبای مشخص پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم انکه عوض منفعت معلوم

معلوم باشد بمشاهدهٔ آن یا بوصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و
وزن درآورد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست یازدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه
اگر عیب داشته مخیّر است میانهٔ فسخ و امضا یا ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شد اجاره لازمست
و فسخ آن نمیشود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین
در آب و کرفتن کسی که او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چون ساکن
شدن درد دندان در حال آمدن دلاک و باطل نمیشود بمنع کردن موجر مستاجر را در تصرف در عین
و غصب کردن عین بعد از قبض و مفلس بودن مستاجر و میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا اجاره بموت یکی
از موجر و مستاجر باطل میشود یا نه بعضی میگویند که باطل میشود و بعضی میگویند که باطل نمیشود
خواه پیش از استیفاء منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی برآنند که بموت مستاجر باطل میشود نه
بموت موجر و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انقضاء مده میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست و بعضی
برآنند که اقرب آنست که باطلست و مستاجر رجوع میکند ببقیهٔ اجره بر ورثهٔ موجر و در این مسئله
استاد فقیر یعنی شیخ الطایفه بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه مستوقف بود بجهة تعارض ادله و باطل نمیشود
اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل به اجاره باشد مخیّر است در فسخ و اگر اجیر معیّن بیمار شود اجاره باطل
میشود اما اگر معیّن نباشد یا معیّن باشد و مضمون باشد باطل نمیشود و الزام میکنند در اجاره کردن شخصی
جهة عمل و بمجرد عقد موجر مالک اجره میشود و مستاجر مالک منفعت میشود اما تسلیم اجرت موقوفست
بر تسلیم عین و اگر اجره بر عملی باشد بعد از انقضاء عمل اجرت لازمست و در حکم تسلیم عین است واندن موجر
آن نه عین بر و گرفتن مستاجر و هرگاه مده بگذرد که انتفاع از آن عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود
اجرت ثابت میشود و آیا نفقهٔ کسی که به اجرت میگیرند او را و نفقهٔ چاروای کرایه و آب دادن او بر کسی است
که او را اجاره گیرد یا بر صاحبش خلافست اقرب آنست که بر صاحب چارواست و بر آنکس که اجیر شده
و ما یحتاج چاروائی که باجاره میگیرند بر کسی است که به اجاره میگیرد یا زین و لجام و سنت است که
اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که بدهند و مکروهست که
که چیزی که در دست او فوت شده بتقصیر او به اجرت او حساب کنند فصل دویم در بیان آنکه اجاره
در چند موضع حرامست و در چند موضع مکروه است و در چند موضع بدانکه اجاره در پانزده موضع
حرامست و در هشت موضع مکروه است و در چهارده موضع جایز اما آن پانزده موضع که حرامست
اول اجارهٔ کسی جهة ساختن شطرنج و نرد و آلات دیگر قمار و لهو دویم اجارهٔ کسی که سرود باطل

کند سوای عروسی سیم اجاره کردن کسی جهة برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهة خوردن اما
اگر از برای سه که کردن باشد یا آنکه مرده را از جمله جهة بوی بد بردارد صحیح است و همچنین برداشتن
شراب جهة جهود چهارم اجارهٔ کتابت کند جهة نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهة
غیر نقص و حجت بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه بجهود که در او عبادت کنند یا شراب بگذارند و
همچنین اگر خانه بمسلمانان اجاره دهد جهة شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گیرنده و جوال
هفتم اجاره دادن خروسی که بنماز بیدار کند هشتم اجاره گرفتن کسی جهة بیماری و قضا و اذان
و غسل دادن و کفن کردن و دفن مردگان اما رزق از بیت المال گرفتن جایز است نهم اجاره دادن
زمین که آب بر و بکشند جهة زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین با انجا از آن زمین بروناید یازدهم
اجارهٔ طفل و مجنون و سفیه و مفلس دوازدهم اجارهٔ گوسفند نر که بر ماده اندازد اما اگر جهة صاحب
گوسفند هدیه بیاورند حلالست سیزدهم اجاره جهة ساختن صورتهای سایه دار چهاردهم اجارهٔ
شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن شخصی نفس
خود را جهت حج کسی که بر او حج باشد و آن هشت موضع که مکروه است اول اجارهٔ مسلمان جهة
خدمت یهود دویم اجارهٔ تعلیم قرآن غیر واجب و کفایت آن و نوشتن عشرهای آن بطلا سیم اجارهٔ حجامت
کننده با شرط اجرت چهارم اجاره جهة پاک کردن ادب خانه پنجم اجاره جهة گریه کردن بباطل اما نوحه
بحق جایز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زاییدن زنان بشرط اجره هفتم اجاره جهة ختنه
کردن هشتم اجاره دادن زمین بغیر امین و اما آن چهارده موضع که جایز است اول اجارهٔ مصحف جهة
نظر کردن و حفظ و همچنین اجارهٔ کتب فقه و حدیث و آداب دویم اجاره گرفتن کتابت کننده جهة تعلیم
غیر مباح و علم حساب خط سیم اجاره گرفتن کسی جهة هر عمل مباح که خواهد چهارم اجاره جهة حج پنجم
اجاره کردن جهة ساختن مسجد و پل ششم اجاره کردن جهة بنا زمینت هفتم اجاره کردن قنات جهة زراعت
کردن به آب آن هشتم اجارهٔ عقار نهم اجارهٔ زیور جهة زینت دهم اجارهٔ درهم و دینار جهت نظر کردن
و زینت یازدهم اجارهٔ درخت جهة خشک کردن رخت یا انداختن بر روی سایهٔ آن دوازدهم اجارهٔ چهارپایان
جهة خورد کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجاره کردن چاه جهة آب کشیدن از آن و بعضی از مجتهدین
این را جایز نمیدانند چهاردهم اجارهٔ سگ شکاری و باز و چرخ و یارس جهة شکار فصل سیم در احکام اجاره
کردن بدانکه مستاجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد
میشود و در هشت موضع ضامن است اول با تعدی و تقصیر و خلافست میانهٔ مجتهدین که ضامن

قیمتاست روز تقصیر یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمتاست روز تقصیر تلف دوم
گازر که جامه را جامه پاره کند ضامن است و اگر جامهٔ کسی جهة اشتباه بدیگری دهد ضامنست
سیم آنکه حمال چیزی را بشکند ضامنست چهارم ساربان ضامن است چیزی را که تلف کند پنجم ملاح
اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است ششم طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم اجیر اگر انچه عمل کرده
نگاه دارد جهة گرفتن اجرت و تلف شود ضامنست دهم معلم الاطفال اگرچه تادیب اطفال را بزند
اما بحدی بزند که بجنایة برسد یازدهم کسی که ختنه میکند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را
ختنه کند و سرایة کند بجنایت ضامنست دوازدهم اگر کسی را جهة کندن دندانی که درد کند اجاره
کند و او دندان صحیح را بکند ضامنست سیزدهم خیاط انچه ضایع کند چهاردهم طباخ انچه ضایع کند
پانزدهم جولاه انچه ضایع کند شانزدهم خباز اگر نان بسوزاند ضامنست هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب
کند و غافل شود و تقصیر کند ضامنست هجدهم حمامی اگر چیزی به بسپارند و تقصیر کند در حفظ
آن و تلف شود ضامن است و اگر میانهٔ موجر و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول
منکر اجاره است با قسم و در رد کردن قول قول مالکاست با قسم و در هلاک شدن متاع قول قول
مستاجر است با قسم و در کیفیت اذن در فصل قول قول مالکست و در قدر اجرت قول مستاجر است

مطلب دوم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل است فصل اول در عاریت
دادن و آن عقدیست جایز و هر یک از ایشان میرسد رجوع الا در دفن میت مسلمان چه در آن رجوع
بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرامست تا آنکه استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین
استثنا کرده اند چیزی را که در رجوع کردن ضرر رسد بکسی که عاریه گرفته او را چون پارچه چوب
که جهة رخنهٔ کشتی بعاریه گرفته باشد و در دریا رجوع نمیرسد در آن و همچنین استعار گرو
بعد از واقع گردانیدن عقد گرو و چنانچه گذشت و شروط آن هفتاست اول ایجاب و آن چیزیست
که دلالت کند بر عاریه گرفتن چیزی را از کسی و اشاره آنجا نیز کافی است دوم قبول و آن رضای به
ایجابست خواه قولی مثل آنکه گوید قبول دادم و خواه فعلی چون گرفتن عاریه سیم آنکه کسی که عاریه
میدهد و میگیرد بالغ و عاقل باشد و جایز التصرف باشد پس عاریهٔ طفل و مجنون بی اذن ولی
ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کسی که او را اکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی که عاریه
میدهد مالک باشد پس عاریهٔ مستاجر صحیح است و عاریهٔ غاصب صحیح نیست پنجم آنکه چیزی را
که بعاریه میگیرند میباید که عینی باشد که اصل باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریه گرفتن

سگ پارس

سگ پارس جهة شکار کردن و گربه جهة گرفتن موش و گوسفند نر جهة انداختن بر گوسفند ماده
و عاریه کردن طعام و میوه جهة خوردن صحیح نیست اما گوسفند را جهة شیر دادن اگر عاریه کنند
مجتهدین استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلافست اقوی آنست که مخصوص گوسفند است ششم
آنکه کسی که عاریه میکند میباید که اهلیت داشته باشد که به او توان داد پس اگر کسی احرام بسته
باشد جهة حج عاریهٔ شکار جایز نیست هفتم آنکه عاریه گرفتن جهة نفع حرام نباشد پس عاریه گرفتن
خانه جهة ریختن شراب در او جایز نیست و عاریه گرفتن کنیز جهة تمتع از او بغیر آنکه لفظ تحلیل یا اباحه
گویند و مکروه است عاریه کردن پدر و مادر جهة غلامی از برای خدمت کردن غلام و انچه
بعاریه میگیرند امانتاست در دست عاریه گیرنده اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و
اگرچه بسبب استعمال کردن ناقص شود مگر آنکه شرط ضمان کرده باشد یا تلف یا آنکه اگر بعاریه گرفته
طلا و نقره باشد چه بتلف اینها ضامنست خواه سکه داشته باشد و خواه سکه نداشته باشد و
اگر میانهٔ عاریه دهنده و گیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریه گیرنده است با قسم و اگر
دعوای رد کردن نماید قول قول عاریه دهنده است با قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شروط
آن نیز هفتاست اول ایجاب دوم قبول بطریقی که در عاریه گذشت سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ
و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر ایشان طفل یا دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی
باشد که بر اکراه او بر آن دارند یا غلامی بی اذن آقا باشد امانت نیست چهارم قبول امانت کردن
سنتاست و حفظ کردن آن واجبست بقدر امکان بعد از قبول و در آن بر مالک واجبست و وقت
رد کردن از گواه گرفتن سنتاست پنجم ممزوج ساختن امانت بمال خود و غیر جنس حرامست ششم
امانت گیرنده امین است اگر تلف شود ضامن نیست هفتم در هشت موضع امین ضامن است اول
بتصرف کردن در آن چون پوشیدن دوم ضایع گردانیدن چون جائی گذاشتن که ظالم ببیند و بقهر
و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند سیم
خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند مگر آنکه از تلف ترسد چهارم بکسی دیگر دادن به امانت
بی اذن مالک بی احتیاج و اگرچه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج او چون علف حیوان
ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن در دادن بصاحب و باطل میشود امانت بمردن
هر یک از ایشان و بجنون هر یک و ببیهوشی هر یک و اگرچه کم باشد و بعزل بنفس خود و اگر میانهٔ
امانت گیرنده و امانت دهنده نزاع شود در انکار امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول

با آنکه صاحب طلبد هشتم عازم بودن
بر ندادن بصاحب

مدعی قیمت است با تعدی و قول امانت گیرنده است در اینکه گوید رد کردم بکسی که امانت
داده بود اما اگر گوید رد کردم بوارث او قول قول وارث است مطلب سیم در اقسام غصب کردن
و در آن چند فصل است فصل اول فصل اول بدانکه غصب کردن گرفتن مال غیر است از روی تعدی
و غلبه و اگر کسی را از مال او منع کند و خود تصرف نکند او را غاصب نمیگویند و تصرف در آنچه قابل
نقل نباشد مثل چارپا و سوار شدن بر آن و در فرش نشستن بر آن یا آنچه قابل نقل نباشد مثل خانه
دخول در آن و بیرون کردن صاحب کافیست و غصب کردن حرامست بحسب عقل و کتاب
و حدیث و تصرف کردن غاصب در آن مال حرامست سوای رد کردن بصاحب چه رد آن واجبست
و اگرچه متعذر باشد چون چوب عمارت و لوح در کشتی و اگرچه محتاج بویران کردن باشد اما
در دریا باشد و لوح در پایین کشتی باشد رد آن بعد از اخراج بساحل واجبست و اگر رد کردن غیر
معصوب متعذر باشد واجبست رد مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجبست که قیمه اعلی بدهد و اگر
آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب امتناع نماید از دادن مثل
آن تا آنکه مثل آن موجود نباشد در وجه قولست اول قیمتا علی از روز غصب تا روز تلف دویم قیمت
اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سیم قیمه اعلی از روز غصب تا نایاب بودن چهارم قیمتا علی
از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمه روز اقباض و اگر پیش غاصب زیادتی بهم رساند منفصل چون
فرزند یا متصل چون فربهی بر غاصب واجبست که به اصل رد کند بمالک و اگر غاصب آن عین را
ندهد و بدل او را بدهد مالک صاحب بدل میشود و غاصب مالک آن عین نمیشود و گندم
و جو را هرگاه زراعت کند غاصب همان ملک مالکست و اگر غاصب در آن تصرف نکند چیزی
که قیمت آن زیاده شود چون آرد گندم کردن و تعلیم کاری غلام را غاصب مالک نمیشود بلکه لازمست
که رد کند آن عین را با آن زیادتی و اگر بسبب زیادتی غاصب قیمت ناقص شود رد کند آن عین را با
ارش نقصان و اگر غاصب ممزوج سازد آنرا بمساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالک و اگر در این
صورت حق مالک را اعلی بدهد واجبست بر او که قبول کند و اگر بکمتر از آن در قیمت ممزوج باشد مخیرست
مالک در گرفتن آن با ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از دون خواهد واجبست بر غاصب
که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرامست و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آن
چیز را تلف کرده پس درین صورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو تلف نیست بلکه
او را تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیگر و اگر بر او دشوار باشد قیمت بگیرد و اگر ریسمان غصبی را

قبا بدوزد واجبست شکافتن و بیرون آوردن ریسمان مگر آنکه بترسند که بسبب بیرون آوردن
قبا ضایع میشود چه درین صورة قیمت او را بدهد و همچنین قیمت میدهد اگر با آن ریسمان
جراحت باسد جوابرا دوخته باشد مگر آنکه از تلف و ناقص ماندن ایمن باشد چه درین صورة
میتوان شکافت و بیرون آورد و اما اگر آن حیوان میمیرد ریسمان را بشکافند و بیرون آورند میان
مجتهدین خلافست و اگر با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت رد
میکند کنیز را که غصب کرده با ده یک قیمت آن کنیز و اگر بکر نباشد بیست یک قیمت کنیز را با
کنیز رد میکند و بعضی از مجتهدین گفته اند لازمست غاصب را که رد کند که رد کند بصاحب کنیز
اکرامی ازادش و ده یک قیمت آن کنیز را در صورة اولی و اگر بکارة کنیز را به انگشت برد دیه بکارة را
با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت را به انگشت برده باشد دخول کند دیه بکارة و آنچه مذکور شد
از مهر المثل یا ده یک قیمت کنیز با کنیز و با اجرة المثل ایامی را که کنیز داشته باشد میدهد و اگر کنیز حامله
حامله شود فرزند درین صورة از غاصب است و قیمه فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز میشود
بصاحب کنیز میدهند با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله
باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل آن بیفتد غاصب از آنکس دیه جنین میگیرد و صاحب
کنیز از غاصب دیه جنین بنده میگیرد اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس
اگر به اکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر و فرزند و ارش و نقصان و اجرة ایامی که پیش غاصب
بوده با کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازمست و اگر کنیز در دخول اطاعت کرده باشد هر دو را حد میزنند
و در مهر خلافست میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند
حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند را غصب کند و بر گوسفند ماده کشد نتاج آن هر دو از
صاحب گوسفند ماده است و اگر حیوان از غاصب باشد غاصب اجرة و ارش و نقصان را بصاحب
گوسفند ماده است و اگر حیوان از غاصب باشد غاصب میدهد و اگر زمین کسی غصب کند
و زراعت کند مالک زمین را ازالة زراعت میرسد و اگرچه نزدیک چیدن باشد و اگر غاصب
آنچه غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازه مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و
اگر عالم به آن بوده باشد واجبست که او را رد کند بصاحب و رجوع بر غاصب درینصورة نمیکند و مالک
درین صورة مخیرست در رجوع کردن بر غاصب و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع
میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده و اگرچه مشتری بدیگری بفروشد و همچنین اگر چند مرتبه

بفروشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشد همه ضامن‌اند و مالک مخیر است که از هر کدام از ا
ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام
قیمت آنرا از غاصب میگیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن است
یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست درین مسئله فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن است
بدانکه غاصب عین و منفعت را ضامنست در دوازده موضع اول غصب کردن غلامی که صاحب
صنعتی باشد چه ضامنست او را با منفعت او و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرة صنعت اعلی
ضامنست دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامن است کنیز را و مهر المثل او را با ده یک قیمت
او اگر بکر باشد و بیست یک قیمت او را ضامنست اگر بکر نباشد سیم غصب کردن سگ شکاری و سگ
گله و سگی که محافظت زراعت میکند و سگی که محافظت باغ و خانه کند چه غاصب این سگها را
و منفعت آنها را ضامنست چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین ایشان را از
داخل شدن در آنها چه درین صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامنست پنجم غصب کردن
زیت و جوشانیدن آن بمثابتی که کم شود چه غاصب ضامنست او را و آنچه کم شده باشد از آن
ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد در
روزی که غصب کرده باشد هفتم غصب کردن غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیتین غلام را
با غلام ضامنست هشتم غصب طلا و نقره و زر کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست نقد
بلد و واجبست که زرگری کرده بصاحب بدهد اگر نشکند و قیمت زرگری آنها را نیز ضامنست نهم
غصب کردن شیرهٔ انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن است
و آیا لازمست که شراب را هم بدهد بصاحب آن درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست
که آنرا نیز بدهد و اگر شراب بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا رد مثل آن بر غاصب لازمست
درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اما اگر در دست غاصب سرکه شود رد کند سرکه را با تفاوت
قیمت سرکه و شیرهٔ انگور را که قیمت آن سرکه کمتر باشد از سرکهٔ انگور دهم غصب کردن جنسی و با کمتر از آن
در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت آنرا ضامنست یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد
غاصب تلف شود چه غاصب قیمت آنرا ضامن است دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که در پنهان
خورد فصل سیم در اسباب ضمان سوای غصب سی و دو امر است اول فوت کردن مال غیر را بنفس خود
و اگر غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمهٔ غلام ثابت میشود که بعد آزادی بدهد و بعضی از

مجتهدین

مجتهدین گفته‌اند که مولی از کسب غلام میدهد دوم سبب تلف شدن او چون کندن چاه در
غیر ملک خود بقصد افتادن چیزی در آن چاه یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی
رسد سیم به اختیار زیاده بقدر حاجت آب بستن در ملک خود با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد
چهارم آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد پنجم آتش بزراعت خود زدن با آنکه باد
که سرایت میکند بزراعت دیگری ششم باز کردن سر مشک یا ظرفی که در او روغن یا عسل یا دوشاب
باشد آنچه در او بریزد یا آفتاب آنرا ازم سازد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که محبوس
باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم انکار کردن عاریه کننده
دهم یا امانت گیرنده چه بعد از انکار اگر تلف شود ضامن اند یازدهم عازم بودن ایشان بر رد نکردن آن دوازدهم
سر دادن چارپای خود که ضرری بغیر رساند سیزدهم دلال اگر در محافظت تقصیر کند یا طلا یا نقره بشکند
چه تقصیر نیز ضامنست چهاردهم امانت گیرنده اگر در محافظت تقصیر کند یا آنکه خلاف قول امانت
دهنده کند پانزدهم تقصیر گرو گیرنده در محافظت گروکان شانزدهم تقصیر کردن باغبان و برزگران در محافظت
باغ و زراعت هفدهم تعدی شریک از آنچه شریک او از تصرف در مال شرکت اذن داده یا تقصیر
کند در محافظت مال شرکت اذن داده یا تقصیر کند هیجدهم تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدی از اذن
مالک چه با تلف درین صورة ضامنست نوزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بی جهت شرعی و تلف
شدن آن بیستم تعدی وکیل از آنچه موکل تعین کرده بیست و یکم تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ
آن و در تملک آن و در صورتی که کسی وصف آن کند به او دهد بی اذن حاکم آنگاه گواه بگذراند که ملک
دیگری بوده و تلف شده باشد بیست و دوم ضمان مدلس در نکاح مهر را بیست و سیم اگر صداق در دست شوهر
پیش از قبض زن فوت شود ضامنست قیمت آنرا از وقت مطالبه تا وقت تلف آن بیست و چهارم هر گاه زن نشوز
کند و شوهر آنرا بزند بنوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای آن مجروح شود ضامنست بیست و پنجم افساد
نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و ششم هر گاه عوض چیزی که زن در خلع کردن بدهد
تلف شود ضامن است عوض آنرا بیست و هفتم ضمان قیمت بهیمه را با دخول بر آن بیست و هشتم ضمان دیهٔ آدمی و اعضای
آن و ارش نقصان بطریقی که در آخر کتاب مذکور خواهد شد بیست و نهم حیوان ماکول اللحم یا غیر آنرا اگر کشتن
ضامن تفاوت میانهٔ کشته و زندهٔ اوست اگر تفاوتی باشد و اگر نباشد ضامن قیمت آنست سیام هر گاه
یکی از سگ شکاری و سگ گله و سگ باغ و سگ زراعت را بکشد قیمت آنرا ضامنست سی و یکم
خوک و شراب و کافر یهود مستتر تلف کردن ضامن قیمت آنست سی و دوم چهارپای کسی اگر در شب یا روز

نقصانی بزراعت یا غیر آن رساند ضامنست یا تقصیر کردن مطلب چهارم در توابع اجاره و غصب و در آن
چند فصل است فصل اول مزارعه یعنی برزکر کرفتن یا آنکه زراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شرط
آن نه است اول ایجاب مثل زارعتک یعنی برزکرم ترا یا آنکه در محصول شتوی یا صیفی شریک باشی
بحصهٔ معلومی دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای ایجاب سیم آنکه هر یک از
ایشان بالغ و عاقل باشند چه اکر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه جایز التصرف باشد چه
اکر مفلس یا مست یا بیهوش و خفته و غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدة زراعت و ضبط آن
بماه و سال ششم آنکه منتفع شدن به آن زمین ممکن باشد چه اکر زمین آب نداشته باشد از نهر یا چشمه یا
چاه برزکر مخیر است پس اکر فسخ کند اجرة آنچه کار کرده میکیرد هفتم آنکه برزکر حصه داشته باشد هشتم
آنکه قدر حصه مشخص باشد چه با اجمال آن صحیح نیست نهم آنکه حصه مشترک باشد چه اکر مقسوم
باشد صحیح نیست و مکروهست که مالک شرط کند با حصه غیری از طلا و نقره را و غیر طلا و نقره مکروه
نیست و هرکاه این شروط بهم رسد عقد مزارعت لازم میشود و هیچکدام را اختیار فسخ نمیرسد مکر
آنکه هر دو راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان و هرکاه عقد مزارعه مطلق
واقع شود برزکر مخیر است در زراعت هر نوع که خواهد و اکر معین کند نوعی از آن نوع متعین
میشود و درین صورة اکر خلاف قول مالک کند بچیزی که ضرر بمالک رسد مالک مخیر است
میانهٔ فسخ و امضا یا فسخ و اجرة المثل میکیرد و یا امضی تفاوت را و اخراجات زمین و خراج سلطان
بر مالکست مکر آنکه مالک شرط کرده باشد که برزکر بدهد و اکر شرط کند که از او زمین باشد و از دیکری
تخم و کاو و عمل جایز است و بعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم را برزکر
باید داد و بعضی از مجتهدین میکویند که مزارعه درین صورة باطلست و جایز است که شرط کنند که تخم
از هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف
و هرکاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرة زمین است و جایز است که مالک
حصهٔ برزکر را بخرص و تخمین او بچیزی قبول کند و قبول برزکر درین صورة لازم نیست پس اکر قبول کند
وقتی مالک را میباید که آنچه اقرار کند بدهد که بسلامت بماند زراعت از آفت سماوی چه اکر به آفت
سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک نیست و اکر زیاده شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلالست
و اکر نزاع شود میان مالک و برزکر در عاریه زمین یعنی برزکر کوید که این زمین عاریه است نزد من و مالک
منکر عاریه باشد و کوید باجره است قول قول مالکست در عدم عاریه و بر او است اجرة المثل یا قسم

برزکر

برزکر مادامی که آنچه دعوا کرده کمتر از اجرة المثل نباشد اما کوید که غصب کرده این زمین را درین صورة
قسم میخورد و اجرة ارش میکیرد یا نقصان و ازالهٔ زراعت میتوان کرد فصل دوم مساقات یعنی باغبان
کرفتن از میوهٔ باغ آنکه حصه در عوض کار کردن داشته باشد و شرط آن ده چیز است اول ایجاب چون
ساقیتک علی استیجاری یعنی باغبان کردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصه از حاصل آن ببری
دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب سیم آنکه بالغ و عاقل باشند چهارم آنکه
جایز التصرف باشد پنجم آنکه مدت معین باشد و در آن مدة وجود میوه ممکن باشد پس اکر مدتی باشد
که میوه در آن مدة ظاهر نشود باغبان درین صورة چیزی از آن میوه نمیبرد و اکر ظاهر شود میوه در آن مدة
و کامل نشود باغبان درین صورة شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن بر او لازمست خلافست
اقرب آنست که واجب نیست ششم آنکه حصهٔ حاصل معین باشد چه اکر معین نباشد صحیح نیست و اکر
شرط کند مالک با حصهٔ چیزی از طلا و نقره را مکروه است و غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه
در عوض عمل میوه باشد پس اکر شرط حصه از اصل یا میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت نشانده باشد
پس اکر درخت را نشانیده باشد یا قرار داده باشند که بنشاند و در درخت شریک باشد صحیح نیست
نهم کار کردن چه اکر محتاج انکار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسانیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درخت
باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلافست بعضی از مجتهدین بر آنند
که جایز نیست و هرکاه این شرط بهم رسد عقد مساقات لازم میشود و هیچکدام را فسخ جایز نیست مکر برضای
یکدیکر و هرکاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد و اخراجات بر مالکست
مکر بنای ناطور و نفقهٔ جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان حصهٔ خود
مالک میشود بظاهر شدن میوه و اکر عقد مساقات باطل شود مالک را لازمست که اجرت باغبان بدهد
و هرکاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بکریزد و کسی عوض او برضا و رغبت کار نکند اکر حاکم شرع
شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی بدهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اکر آن
بر متعذر شود مالک مخیر است در فسخ و باغبان امین است پس اکر دعوای تلف کند یا دعوای عدم
تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرة او بر مالکست و اکر نکاه
داشتن آن ممکن نباشد آیا میتواند مالک او را بیرون کردن میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست
که جایز است فصل سیم در شریک بودن و آن جمع شدن حقهای چند مالکست در یک چیز و اسباب
شرکت چهار است اول میراث دوم خریدن سیم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که همراه یکدیکر

شوند خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزها را و اقسام شر
چهار اول شرکت اموال دوم شرکت بدن در انچه کسب کند به اتفاق در کتب سیم شرکت در مقاوضه
و آن چنان است که دو کس با یکدیگر قرار دهند که انچه کسب کنند شریك باشند و انچه نقصان به ایشان
رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکة وجوه و آن چنان است که دو مفلس
متاعی را بنسیه بخرند و باسم شریك شوند در نفع یا انکه مفلسی متاع مالداری بفروشد بزیاده تا انکه
او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت که پیش شیعه معتبر است و شرط آن نه چیز است
اول انکه هریك از شریکان بالغ و عاقل باشد دوم انکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشند سیم ایجاب
چون اشترکنا یعنی شریك شدیم چهارم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب پنجم
انکه سرمایه باشد ششم انکه جنس و مقدار مایه معلوم باشد چه اگر مجهول باشد صحیح نیست هفتم انکه
نفع میانه ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کند
جایز است و بعضی گفته اند که اگر شرط تفاوت کند جایز است و بعضی گفته اند که اگر ~~شرط تفاوت~~ یا کسی
را کار کند و بردارد با شرط صحیح است هشتم انکه مدة قرار بدهند چه آن عقد نیست جایز هر وقت خواهند
قسمت میتوانند کرد نهم انکه سرمایه حاضر باشد اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست دهم انکه یکی
از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن دیگری در
مال ممزوج صحیح نیست و با اذن اقتصار بر آن کند که شریك گفته پس اگر تعدی کند از آن ضامنست و
در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هریك از شریکان هر وقت که خواهند دوم
دیوانه شدن هریك از ایشان سیم مردن هریك از ایشان و شریك امین است پس اگر تلف شود بی
تقصیر او ضامن نیست و قول او مقبولست در تلف هرگاه دعوای سبب ظاهری کند چون غرق
شدن و همچنین قول او مقبولست که اگر دعوی کند که انچه خریده جهة نفس خود خریده یا بشراکت
فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارة کند به آن و حصه
از نفع آن بردارد و شرطهای آن یازده است اول ایجاب چون ضاربتك یعنی مضاربه کردم این مال را
به انکه تجارت کنی و نفع بآن و نفع آن میانه من و تو دو نصف باشد دوم قبول و آن هر لفظیست که
دلالت کند بر رضای به ایجاب سیم انکه هریك از ایشان بالغ و عاقل باشند چهارم انکه جایز التصرف
باشند پنجم انکه کسی که مال را میدهد مالك باشد یا وکیل باشد ششم انکه سرمایه باشد هفتم انکه
سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم انکه سرمایه معلوم القدر باشد و آیا مشاهده

انکه

آن کافیست یا نه خلافست نهم انکه سرمایه نقره و طلای سکه دار باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس
مغشوش باشد صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست دهم انکه سرمایه در دست کسی باشد
که مضاربه به آن میکند پس اگر مالك شرط کند که در دست او نباشد صحیح نیست و اگر در دست هر
دو باشد آیا صحیح است یا نه خلافست یازدهم کار کردن چه حصهٔ نفع در برابر کار کردنست و آن
هر چیز نیست که مالك متولی آن میتوانست شد چون بار کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت
آن و در صندوق نهادن آن و انچه بدو ماند دوازدهم انکه عمل تجارت باشد پس مضاربه بر غیر تجارت کردن
صحیح نیست سیزدهم انکه فایده مخصوص عامل و مالك باشد پس اگر شرط کند که فایده را به اجنبی دهد صحیح نیست
اما اگر مالك جهة غلام خود چیزی شرط کند که فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست چهاردهم انکه
حصه معلوم باشد چه نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فایده صد دینار از تو باشد صحیح نیست
و عقد مضاربه عقد نیست جایز هر وقت که خواهد فسخ میتواند کرد خواه مال نقد شده باشد
و خواه نشده باشد و هرگاه فسخ کند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل بفروشد
و اگر مالك از فروختن امتناع نماید حاکم او را نیز بفروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن
هریك از ایشان و بدیوانه شدن هریك و هر شرط مشروعی که مالك کند در عقد صحیح است مثل
انکه در سفر تقصیر نکند یا مال یا از شخصی معین نخرد متاع را اما اگر شرط کند که چیزی از مایه نقصان
شود بر عامل بوده باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست و نفقهٔ عامل در سفر کمال نفقه از اصل
مالست و عامل چون صحیح است با غبطه و عالم بودن به اذن مالك و انکه از قیمه واقعی کمتر نفروشد
و بظهور فایده مالك حصهٔ خود میشود و عامل امین است و قولش مقبولست در مقدار مایه و
تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن و مقدار فایده و قول مالك مقبولست در رد کردن متاع
و انکه اذن در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصهٔ عامل از فایده فصل پنجم در وکیل کسی
جهة تصرف در چیزی بالذات و در آن چند موقفست موقف اول در شروط وکالت و شروط وکالت
ده چیز است اول ایجاب و آن لفظیست که دلالت کند بر ثابت گردانیدن شخصی دیگر را در تصرف
کردن در مال او دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای به ایجاب خواه قولی مثل قبلت
و خواه فعلی چون خرید و فروخت و مقارنه قبول و ایجاب را شرط نیست چه کسی که غایب است میتواند
وکیل کرد سیم انکه هریك از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه
و سفیه صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهة ایشان تعیین میتواند کرد و وکیل کردن کسی را که به اکرا

وکیلت و تصرفات او هم

بر وی دارند و مست و خفته باشد صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع
کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است مثل طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را
در چیزی که اذن مولی در و شرطست صحیح نیست اما آنچه در او اذن مولی شرط نیست چون طلاق
زوجه صحیح است اما غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم آنکه احرام بسته نباشد
چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد
اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند ششم آنکه وکالت معلق بر شرطی نباشد
چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت
شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آنچیز را که جهة آن وکیل تعیین میکنند می
باید که ملک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید یا طلاق زوجه
که خواهد نکاح کرد صحیح نیست هشتم آنکه آنچیز را که وکیل جهة او تعیین میکند میباید چیزی باشد که
مسلمان مالک آن شود پس وکیل کردن در خریدن و فروختن شراب صحیح نیست نهم وکیل کردن جهة
نماز در حال حیوة او صحیح نیست دهم آنکه آنچیزی که وکیل جهة او تعیین میکند میباید که معین باشد
پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست تا آنکه ذکر وصف او کند و هرگاه این شروط محقق
شود وکالت صحیح است و آن عقد نیست جایز و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل با علم
وکیل بعزل سوای وکالت گروگیرنده در فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل
نمیشود دوم انکار وکیل موکل را وکالت را سیم مردن هریک از ایشان چهارم دیوانه شدن هریک
از ایشان پنجم بیهوش شدن هریک از ایشان در حین وکالت ششم منع حاکم شرع موکل را جهة
سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر وکیل کرده باشد در طلاق زوجه
مفلس را مثلا بمنع حاکم وکالت او زایل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر
حربی باشد و مسلمانان او را بگیرند و بنده کنند چه وکالت درین صورة باطل میشود هشتم آنچیز را
که وکیل جهة آن تعیین کرده باشد موکل خود آنرا بفعل آورد نهم خاین شدن وکیل دهم گریختن غلامی
که آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهة فروختن آن وکیل تعیین کرده باشد
دوازدهم فعل موکل منافی وکالت آنچون فروختن غلامی که وکیل جهة فروختن آن تعیین کرده باشد میباید
که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده باشد چه با تعدی از آن ضامنست اگر تلف شود و هرگاه
وکالت مطلق واقع شود در فروختن تقاضا میکند فروختن را بقیمة در آن شهر بشرط آنکه کسی نباشد

که زیاده

که زیاده از قیمت وقت بخرد و با این صورة جایز است تسلیم متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد
خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در فروختن خریدن وکیل جهة
نفس خود حرامست و اگر وکیل کند او را در خواستن زن دختری خود را وکیل جهة او نکاح نمیتواند کرد
و وکیل بی اذن موکل تعیین نمیتواند کرد مگر آنکه وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه آنچیز بجماعتی محتاج باشد
اما با اذن جایز است و هرگاه موکل وکیل تعیین کند جهة وکیل پس وکیل ثانی وکیل موکلست و بمردن
وکیل و عزل او وکالة وکیل ثانی باطل نمیشود و اما اگر گفته باشد که ثانی [نیز] وکیل باشد بمردن اول و عزل
او باطل میشود و وکیل امین است ضامن نمیشود آنچه بی تقصیر و تعدی او تلف او شود و اگر او را به اجر
گرفته باشد یا تقصیر و تعدی او وکالة او باطل نمیشود و قول او مقبولست در دعوی نمودن به آنکه عالم
بعزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل نکرده در تلف مال قولا و مقبولست موقف دوم چیزهائی
که قابل نیابت نیست و آنها هشت چیزند اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرة چه با عدم قدرة جایز است
نیابت گرفتن جهة استعانة دوم نماز واجب در حال حیوة سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر
چه در آن نایب میتوان گرفت سیم روزه واجب اعتکاف واجب چهارم حج واجب با قدرة بر رفتن
چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن پنجم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت
او سوگند و نذر نمیتواند کرد ششم غصب کردن چه دیگری بعوض او غصب نمیتواند کرد هفتم میراث
چه میراث به نیابت کسی نمیگیرد هشتم سبب خوابیدن پیش زنان نهم ظهار کردن یعنی زنان خود گوید که
پشت تو همچون پشت مادر و خواهر منست چه درین نیابة جایز نیست دهم سوگند خوردن بر دخول کردن
با زن خود یازدهم لعان کردن با زن بطریقی که مذکور خواهد شد دوازدهم رضاع هرگاه زنی را جهت شیر
دادن گرفته باشد نایب نمیتواند گرفت سیزدهم انقضاء عده چهاردهم قسامه پانزدهم جنایه شانزدهم التقاط
و احتطاب و احتشاش هفدهم اقامه شهادة مگر بر وجه شهادة بر شهادة چه درین صورة حاکم جهة او
نایب میتواند گرفت فصل در چیزهائی که قابل نیابت هست سی و هشت چیز است اول اخراج زکوة
و خمس و قسمت تصدقات دوم خریدن و فروختن بنیابت کسی که احرام بسته باشد سیم قبض کردن ثمن
متاع گرو کردن و قبض کردن چهارم مصالحه کردن پنجم ضامن شدن ششم شریک شدن مضاربه هفتم
رد کردن هشتم اعیان گرفتن نهم وکیل گرفتن دهم عاریه و ودیعت یازدهم طلب شفعه کردن و گرفتن
آن دوازدهم اجاره کردن سیزدهم ابرا از حقی کردن چهاردهم نکاح کردن مگر نکاح جهة کسی که احرام بسته باشد
پانزدهم تعیین کردن صداق شانزدهم خلع رجعت کردن در عده رجعیه هفدهم طلاق هجدهم جعاله

نوزدهم بخشیدن و وقف کردن و قصاص کردن بستم قبض دیه بیست و یکم قبض حقوق چون میراث
و وصیت بیست و دوم عقد جزیه و قبض آن بیست و سیم جهاد با عدم تعیین آن بیست و چهارم کشتن گوسفند در هدی
بیست و پنجم حد زدن آدمی بیست و ششم اثبات حدود آدمی بیست و هفتم تیر انداختن و اسب دوانیدن
بیست و هشتم آزاد کردن بندهٔ مکاتب و مدبر ساختن بیست و نهم قصاص رسیدن سی ام دعوی نمودن سی و یکم
سی اثبات حجتهای مدعی و حقوق آن سی و دوم طوافات و رمی کردن سی و سیم جهة کسی که فراموش کرده
باشد سی و چهارم وکالة بر سه قسم است سی و پنجم وکالة حرام چون وکالت ذمی و وکیل شدن از جانب
مسلمان جهة فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک و اگرچه وکیل جهود باشد سی و ششم
وکالة مکروه چون وکالة مسلمان جهة ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز حرام میدانند
سی و هفتم وکالة جایز و آن بر هفت قسم است قسم اول وکالة از جانب حاضر در طلاق زوجه
و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمیدانند دوم وکالة از جانب سفیهان یا در حاکم سیم وکالة زنان جهة
نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالة فاسق در تزویج دختر یا پسر خود به ایجاب و قبول پنجم وکالت
غلامان به اذن آقا ششم وکالة کافر هفتم وکالة مفلس و سنت است که وکیل صاحب بصیرت باشد
و عارف باشد یعنی که به آن مکالمه میکند و واجبست بر او تسلیم کردن آنچه در دست اوست با طلب موکل
بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه در آن حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضامنست اما اگر تسلیم نکردن جهة
گواه گرفتن باشد جایز است و واجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکل و تسلیم متاع چه بی گواه
صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در ودیعت واجب نیست گواه گرفتن و حرامست وکیل خریدن آنچه
وکیل باشد در فروختن او جهة خود بی اذن موکل و حرامست بر او نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در
نکاح کردن جهة موکل و سنتست صاحب جاه و ثروة که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل
تعیین کند و ثبوت وکالت یکی از دو چیز میشود به اقرار موکل پیش حاکم شرع و بگواهی دادن دو گواه
عدل پیش حاکم شرع و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل اگرچه خبر دهنده یک مرد عادل باشد چنانچه در
روایت هشام بن سالم وارد شده فصل در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شروط اینها شانزده است
اول ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایز التصرف و بعضی از مجتهدین گفته اند که این جعاله است و ایجاب
کافیست دوم حیوانی که رو به پیش دستی تواند کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل و غیر اینها اما
نیست چون کبوتر و ساطر و کشتی گرفتن و برداشتن سنگ و آیا اگر اینها بی عوض باشد حرامست یا نه اختلاف است
میانه مجتهدین کشتی گرفتن بی عوض را جایز داشته اند سیم تعیین عوض یعنی آنچه که قرار میدهند که سابق

بگیرد

بگیرد میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه
مؤجل و جایز است که عوض از مسابقان باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا بیت المال چهارم تعیین جنس
آن حیوانی که پیش دستی میکنند بسبب آن چون دو اسب یا دو شتر بیکان دار بمشاهده اما تعیین آن دو شخص
لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلاً در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و
دیگری قوی ششم آنکه هر یک دو از یک جنس باشد پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست اما اگر در صفت
مختلف باشد چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو بیکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند
صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم گردانیدن عوض جهة سابق در اسب دوانیدن
یا محلل پس اگر بغیر ایشان دهند صحیح نیست نهم تعدد تیر انداختن در محاطه و مبادره خلافست تعدد
زدن تیر بر نشانه مثل آنکه بگوید هر که پنج تیر از جملهٔ بیست تیر بر نشانه بکند و یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه
بیفتد یا از جانب نشانه بخورد بهر طریق که باشد با اطلاق منصرف به آن چیز میشود دهم آنکه هر دو
در عدد تیر زدن و صفت زدن و سایر احوال مساوی باشند یازدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه
بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف میباشد دوازدهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست سیزدهم
پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بردور انداختن پس اگر بگوید که عوض آن کسی باشد که دورتر بیندازد
صحیح نیست چهاردهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن منحصر باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم
آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون از پانصد ذرع راه صحیح نیست فصل در اقسام
تیر انداختن و آن بر سه قسم است اول مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جملهٔ بیست تیر بیشتر
بزند او سابق است و عوض مال اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جملهٔ ده تیر بزند و دیگری چهار تیر بزند
از ده تیر اول سابق است و اکمال در این صورت لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر زنند مثل
آنکه گویند هر کدام بیشتر بزند از بیست تیر یک یا دو یا سه او سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند
می اندازند تا بیست کامل شود سیم مفاضله مثل آنکه هر کدام بیشتر بزند از بیست تیر یا دو یا سه او
سابق است و سبق در مایه باطل میشود بمردن اندازنده و آیا بمردن اسب دواننده باطل میشود یا آنکه
او اسب میدواند خلافست فصل در جعاله و آن مالیست که شخصی جهة آوردن غلام گریخته
یا چهارپای یاغی شده یا عملی تعیین میکند و شروط آن پنج است اول ایجاب و آن هر لفظیست که دلالت
کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست سیم آنکه بالغ و عاقل و جایز
التصرف باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد تا

گرفتن جهة آن وتعیین عامل وعوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بندهٔ گریختهٔ مرا برگرداند نصف آن
یا عوض از او باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر وقدر آن شرطست وبا جهالة منصرف به
اجرة المثل میشود وبعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر از شهری که مالک در آنست بیاورد یکمثقال طلا
میگیرد واگر از غیر آن شهر بوکر باید چهار مثقال طلا ومستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور است
واصح آنست که منصرف به اجرة المثل میشود واجرة بتسلیم آن بمالک پس اگر بدر خانهٔ مالک برساند وبگریزد
مستحق اجرت میشود واگر کسی گم شدهٔ کسی بیاورد پیش از آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود
ولازم است بر او رسانیدن آن بمالک واگر با صیغه زیاده از یککس بیاورند همه در اجرت شریکند برابر
مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد واگر در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس او
نزاع کنند هر دو سوگند بخورند وثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرة المثل واجه درین صورة زیاده معتبر است
واگر در اصل جعاله نزاع کنند قول مالک مقدم است فصل در لقطه وآن برداشتن چیزیست که اگر
برنداری ضایع میشود وآن بر سه قسم است اول انسان وآنرا لقیط ومنبوذ وملقوط گویند وآن هر طفل
ضایعیست که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند ومحافظت او نماید زیرا که کسی داشته باشد حاکم شرع
جبر میکند بر نفقه او ومحافظه او وچون پدر وجدی یا آقا در غلام جبر کردن ایشان لازمست وبرداشتن
آن لقیط واجب کفائیست هرگاه بترسند از تلف شدن او وبعضی از مجتهدین او را سنت میدانند یا
دو کس یا زیاده بر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولی به آنست واگر بیکدفعه بردارند آنکس که از شهر باشد
اولیست بمحافظت او از آنکسی که از دهکده باشد وآنکسی که در دهکده باشد اولیست از کسی که در صحرا باشد
منزل او ومالدار اولیست از مفلس وظاهر العدالة از مجهول الحال واگر در جمیع آنچه مذکور شده مساوی
باشند قرعه زنند نام هر کس بیرون آید از آن کس است وشروط آنکس که بر میدارد سه چیز است اول
آنکه بالغ وعاقل باشد دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر وقتی که بر طفل
بترسد وکسی نباشد سوای بنده چه درین صورة واجبست برداشتن بنده او را سیم مسلمان باشد هرگاه
طفل مسلمان باشد یعنی در دار الاسلام افتاده باشد یا در دار الحرب یا آنکه پدر ومادر او مسلمان باشد
وبعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض محافظتست وآن نیز از کافر نیز ممکن است وبعضی
از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده‌اند ونفقهٔ طفل اگر مال داشته باشد بر مال اوست واگر
مال نداشته باشد استعانه جوید بسلطان واگر نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه واگر
ایشان نباشند تا بدهند آنکسی که برداشته آن طفل را اگر از مال خود بدهد وقصد کند که رجوع کند

جایز است وبعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند وبعضی از مجتهدین گفته‌اند که طفل اگر غلام باشد
با جهة نفقه که داشته باشد او را با احتیاج میتوان فروخت به اذن حاکم شرع واگر ممکن نباشد استعانه
از غیر واز مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد ونفقهٔ آنکس که او را برداشته از مال طفل نمیتواند
بی اذن حاکم برداشت مگر با احتیاج وقول قول اوست در اصل نفقه ودر تقصیر نکردن وضامن نیست
اگر طفل تلف شود مگر با تقصیر در محافظت او واگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند منست وثابت
سازد ملحق میشود به او واگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند انکار او اعتبار ندارد ودو عاقلهٔ او امام
است هرگاه کسی میراث خوار وضامن جریرهٔ او نباشد پس خطای او بر امامست وحکم کرده میشود
به آزادی او واگر کسی دعوی بندگی او نکند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد واگر بنده او را بکشد
او را در عوض باید کشت واما اگر آزادی او را بکشد نمیتواند کشت در عوض آن چه احتمال دارد که طفل
بنده باشد واگر کسی زخمی بر او زند میرسد او را که بعد از بالغ شدن زخمی بر او زند دویم حیوان واو را
ضاله گویند واو هر حیوانیست که در دست کسی نباشد که اگر برندارند ضایع شود وبرداشتن او
او مکروه است وآنچه در احادیث وارد شده از برداشتن آن محمولست بر آنکه بردارنده بقصد تملک
بردارد چه اگر به آن قصد حرامست وشیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن را مخصوص حاکم شرع دانسته
وسنت است برداشتن حیوانی که اگر برندارند تلف شود در غیر آبادانی جهة نگاه داشتن اما اگر در
آبادانی بردارد حرامست وضامنست درین صورة اگر نفقه بدهد رجوع نمیرسد او را بر مالک سوای
گوسفند که او را میتوان برداشت ومخیر است درین صورة میانهٔ نگاه داشتن ودادن بحاکم شرع وضامن
نیست در این صورة اگر تلف شود واگر گوسفند را در صحرائی که آب نباشد بگیرد خوردن آن فی
الحال حلالست به اجماع مجتهدین وضامنست قیمت آن را هرگاه صاحب او پیدا شود وشتر وگاو را
نمیتواند گرفت اگر صحیح باشد یا در موضعی باشد که آب وگیاه باشد پس اگر درین صورتها بگیرد
ضامن میشوند وبری الذمه نمیشوند مگر بدادن آنها بصاحب یا بحاکم شرع واگر رها کند بری الذمه
هم نمیشود وخر را در صحرا میتوان گرفت چه صبر در تشنگی ندارد وبعضی از مجتهدین گرفتن او را منع
کرده‌اند وجایز است برداشتن سگ شکاری وسگ گله وسگی که محافظت باغ وزراعت کند وبعد
از آنکه یکسال تعریف کرد از آنها انتفاع گرفتن جایز است وضامنست قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب
پیدا شود واگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرد ولی ایشان یکسال تعریف میکند آنگاه مخیر است در نگاه
داشتن آن ومالک شدن با ضمان قیمت آن ونفقه دادن آن با صرفه وغبطه قسم سیم لقطهٔ اموال واز

برداشتن مالیست ضایع جهة نگاه داشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروه است و اگرچه
اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه ترسد که تلف شود چه درین صورة مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته
باشد برداشتن آن حرامست و نه بردارند، لقطهٔ حرم مکه عدالت شرطست پس اگر فاسق باشد برداشتن
آن حرامست و عادل مخیرست میانهٔ نگاه داشتن آن و بحاکم سپردن و اگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم اورا
ازاو میگیرد یا کسی همراه او میسازد یکسال آنگاه آن فاسق اگر قصد مالک شدن کند حاکم بعد از یکسال
به او میدهد بی آنکه ضامنی ازو بگیرد و آنچه از غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر یافته باشند و در
معموره نباشد و سکه اسلام نداشته باشد یعنی نشانهٔ نام پادشاهان اسلام برو نقش نکرده باشند
از کسیست که او را یافته باشد و اگر اثر اسلام در او باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد
مشهور میانهٔ مجتهدین آنست که اگر زیاده از یک درهم باشد تعریف آن یکسال لازمست آنگاه اگر قصد
تملک کند مالک آن میتواند شد و اگر صاحب پیدا شود ضامنست و آنچه در بلاد اسلام در ملک
شخصی پیدا شود صاحب او را خبردار کند پس اگر دعوی کند که از اوست به او دهند و اگر گوید که از
او نیست که اثر اسلام بر او نباشد از کسیست که او را یافته است و اگر اثر اسلام بر او باشد حکم لقطه بر او
جاری میشود و آنچه مذکور شد از طلا و نقره اگر در دیار کفار پیدا شود از کسیست که می یابد خواه در
معموره باشد و خواه در غیر آن و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد و آنچه در شکم
حیوان یافت شود از طلا و نقره و جواهر اگر از کسی خریده باشد او را واقف سازد اگر گوید که از من نیست از
آنکس است که یافته است هرگاه اثر اسلام درو نباشد اما آنچه در حرم کعبه بیابد بی تعریف یکسال
نمیشود و اگرچه کمتر از درهم باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حرم مکه نیز دو درهم مطلسی بیابد و بعد
از تعریف از یابنده است و اگر بندهٔ کسی لقطه حیوان یا لقطهٔ مال را بردارد و بعد از یکسال تعریف تلف کند
ضمان تعلق برقبهٔ او میگیرد بعد آزاد شدن بدهد تتمه احکام لقطه چهار چیز است اول آن تعریفیست
یعنی شناسانیدن بکسی که او را برداشته با نشانیها و به آنکه فریاد کند هفت روز تا سه آنگاه هر روز یکبار تا دو
بار آنگاه هر ماهی یکبار بحیثیتی که فراموش نشود تا یکسال واقع گرداند او را در مکانهایی که آنجا مردم در آن جمع شوند
چون بازارها و درهای مسجدها و صباحها و شامها و روزهای عید و جمعه ها و در وقت داخل شدن
قافله بشهر و در فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر
خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف میکند
و آنچه باقی نماند بر نفس خود قیمت نماید و بدیگری بفروشد و قیمت آنرا نگاه دارد و ضامن نیست بالکه منتفع

شود و ضامنست و اگر در سال تعریف فوت شود ضامن نیست اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون
فرزند و خواه متصل چون فربهی درین یکسال از مالکست و بعد از یکسال از ملتقط است بعد از نیت تملک
دوم ضمان تا تملک و تقصیر در حفظ بدون تملک امانت است سیم مالک شدن و آن بعد از تعریف یکسال
است تا قصد مالک شدن چهارم رد بمالک و آن واجبست هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک اوست
و بیک گواه ثابت نمیشود و وصف کردن او کافی نیست و اگرچه ظن صدق او داشته باشد بلکه درینصورت
رد کردن جایز است و اگر درینصورة از رد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمیکند و اگر در صورة وصف
رد کند آنگاه گواهی دهد که ملک غیر بوده عین انتزاع عین میکند و با تلف رجوع میکند بر هر کدام که خواهد
و اگر بر آنکسی رجوع کند که بوصف کننده داده آنرا رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن
اقرار بملکیت او نکرده باشد چه درینصورة رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه به اول
داده باشند و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتواند داد قرعه زند بنام هر یک از ایشان که بیرون آید به او
دهند پس اگر اسم دوم بیرون آید انتزاع میکند از اول و اگر تلف شود ضامن نیست که تاوان داده اگر بحکم
حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامنست تتمه التقاط بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن برداشتن
طفلیست و اگر برندارد ضایع شود و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند مباح است قسم دوم حرام و آن وقتی است که
شخصی که برمیدارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد لقطه برداشتن برو حرامست قسم سیم سنت و آن
برداشتن مالیست که اگر برندارد ضایع شود قسم چهارم مکروه و آن بر چند قسم است قسم اول مطلق برداشتن و
دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سیم برداشتن مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزی که قیمت او کم باشد
و منفعت او بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره
و تازیانه را حرام میدانند پنجم کمتر از یک درهم در حرم برداشتن ششم لقطهٔ مباح و آن کمتر از یک درهم در
غیر حرم و آنچه بر یابنده لقطه واجبست دو چیز است اول گواه گرفتن در لقطهٔ مال و حیوان دوم آنکه بشناسانید
بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فایدهٔ گواهی حاصل میشود و آنچه برو مکروه است تعریف کردن در مسجد
است و آنچه بر صاحب لقطه شده واجبست آنست که هرگاه باشد آنچه یافته باشد رد کند با او قبول کند و اگر
در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد و عیب ناک شود آنرا با ارش نقصان رد کند قبول کند
فصل در احیاء موات و آن زمینهائیست که کسی متصرف آنجا نباشد و معطل باشد یا بواسطهٔ منقطع شدن
آب از آن زمینها یا جهة مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امامست پس اگر مسلمانی تصرف کند در
آنها بعمارت کردن مالک میشود به هفت شرط شرط اول آنکه امام ظاهر شود به اذن او عمارت کند و یا غیبت

و هر کس عمارت کند اولیست در تصرف بر آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد شرط دوم آنکه مملوک مسلمان باشد
یا کسی که با امام صلح کرده باشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالک او
صحیح نیست و اگر مالک غایب باشد و کسی او را عمارت کند تا آمدن غایب اولیست از دیگری تا آنکه عمارت
او قایم باشد و اگر عمارتش خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولیست و تصرف در آن زمین کند شرط سیم
آنکه کسی که عمارت میکند میباید که مسلمان باشد و اگر جهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در این
دو قول است شرط چهارم آنکه شخصی که ارادهٔ عمارهٔ زمین موات دارد میباید که کاری کند که آن زمین را در عرف عادت
گویند که احیا کرده پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها و بستن مرزعها در آن کافی نیست چه اینها
افادهٔ ملکیت آنها نمیکند بلکه افادهٔ اولویت او میکند و اگر او زمین منتقل شود از او بدیگری آن دیگر اولیست از او
و اگر بفروشد آن زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن
و سنگ چیدن و مرزعه بستن افادهٔ ملکیت میکند شرط پنجم آنکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون
عرفات و مشعر و منی شرط ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه جهت مصلحت مسلمانان مخصوص
چیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته بود بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بود جهت چریدن
چهارپای زکوة و تصدقات و جزیه و همچنین است حکم زمینهائی که آنحضرت مقاطعه کرده باشد با جماعتی
چنانچه عقیق را با بلال بن الحارث قطع کرده بود بچیزی و کسی از صحابه در آن تصرف نداشت تا زمان خلافت
عمر و او منع کرد بلال را از آن شرط هفتم آنکه حریم عمارت نباشد چه هر چیز که در مباح حریمی دارد و بر چند قسم
اول آنکه خانه و آن بمقدار خاک ریز و برف انداز اوست و جائی که آب باران از ناودان بر آن ریزد و ممر داخل شدن
به آن خانه دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آن دیوار است هرگاه خراب شود سیم حریم شهر و آن
حوالی شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسب دوانیدن و خاکریز و محل چریدن چهارپایان اهل آن
شهر چهارم راههائی که در زمین موات احداث کنند و آن هفت ذرع است پنجم حریم نهر و آن بمقدار ریختن
خاک آن نهر است و آنمقدار که بر دو جانب آن نهر راه روند ششم حریم چاهی که شتر را آنجا آب میدهند
چهل ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمیتواند کند
و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه ص فرمود که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده
و در اسلام بیست و پنج ذرع هفتم حریم چاهی که بشتر آب میکشند جهت زراعت کردن به آن چاه شصت
ذرع است هشتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع است و در زمین سخت پانصد ذرع پس دیگری را نمیرسد
که در این مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمهٔ دیگر احداث کند و در بعضی از احادیث جهت حریم قناة نیز

همین مقدار وارد شده و این حریمها همه در زمین مواتست زیرا که حریم در زمین معمور نیست فصل
در مشترکات بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسم است اول راهها و فایده های آن رفتن در آنست و نشستن
که ضرور رساند بجائی که در راه میروند و اگر در راه بنشینند جهت خرید و فروخت که راه مترددین
وسیع باشد که بمترددین ضرور نرساند جایز است اما با ضرر جایز نیست و اگر خود از آنجا برخیزد و متاع
آنجا باشد دیگری نمیتواند آنجا نشست اما اگر متاع خود را بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان
عود نماید خلافست میانهٔ مجتهدین در آن اقرب آنست که حق او از آنمکان باطل میشود به برخاستن و بنای
که در راه میسازد جایز نیست و اگر در راه سایه کند بچیزی چون بوریا بشرطی که ضرر نرساند بمترددین
جایز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که قرعه زنند بنام هر کدام
که بیرون آید او اولیست از دیگری و سوای راههائی که تردد میشاید در آن حکم زمین موات دارد هر کس
احداث چیزی میتواند کرد بشرطی که ضرر بمترددین نرسد اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث
چیزی نمیتواند کرد مگر به اذن ایشان قسم دویم در مسجدها و فایدهٔ آن معلومست و هر کس سبقت کند
بگرفتن محلی او اولیست از دیگری به آنمکان و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولیست اگر چه بقصد
وضو ساختن برخواسته باشد مگر آنکه رخت خود واگذاشته باشد قسم سیم موقوفات چون مدرسها و
رباطها و فایدهٔ آنها نزول طلبه و فقراست در آنها پس هر کس که ساکن حجره شود از آنها از آنجا [illegible]
اهلیت سکنی آنجا داشته باشد او اولیست از دیگری تا در آنجاست و بیرون کردن آن جایز نیست و
اگر چه بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در این صورة به انقضای
آن مدت بیرون میتوان کرد و اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم مشغول باشند و آنکس که به
آن مشغول نباشد که واقف شرط کرده باشد و هرگاه از حجره بیرون رود حق او از آن مکان باطل
میشود و اما اگر رخت او آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه خلافست قسم چهارم معدنها و کانها و
آن بر دو قسم است اول کانهای ظاهر که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و
مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص
امام میدانند و اگر کسی از آنها چیزی بردارد منع او نمیتوان کرد تا حاجت او تمام شود دیگری نمیتواند
گرفت و اگر دو کس یا زیاده سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه زنند و احتمال قسمت
و تقدیم محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمکزار چاهی در زمین موات کند و آب بآنجا آرد و نمک
کند مالک آن میشود و غیری با او در آن عمل شریک نیست قسم دویم معدنها و کانها و آن بر دو قسم

اول کانهای ظاهر که محتاج بخرج و عملست چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزه
و آن نیز مشترکست میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر
باشد که باحیا مالك آن میشود و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آنرا ظاهر کند و احیا کند اگر در ملك
او باشد مالك آن میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که عامل بیدا احیا کرده ملك او ست خواه
ظاهر باشد و خواه مخفی تعلق باحیا کننده دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملك آن نمیشود اما اگر حفر
بکند و بمعدن رساند همان مشترکست میانهٔ مسلمانان و مالك نمیشود قسم پنجم آبها و آن بر شش قسم است
اول آنکه در ظرفی کرده باشند یا حوضی و آنها ملك کسی است که ظرف و حوض از او ست اگرچه
از مباح گرفته باشند و جایز است فروختن آب آنها دوم آب چاهی که در ملك خود بکند یا در زمین
مباح چه در بنصورة مالك میشود و کسی را بی اذن در آن تصرف جایز نیست و فروختن آن بکیل و وزن
جایز است باکراهیت و فروختن همهٔ آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و چاه قدیم هر گاه بر از مال
شود و کسی او را پاك کند مالك آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد ملك شدن بلکه
جهت نفع گرفتن او اولیست بآن در وقتی که آنجا باشد و هر گاه مفارقت کند از آنجا هر که سابق باشد در
آنجا او اولیست و هر گاه با نتفاع از آن چاه مخصوص احدی نیست و هر گاه کسی در ملك خود چاهی بکند
منع همسایهٔ خود نمیتواند کرد از چاه کندن دیگر عمیق تر از چاه او و اگرچه آب چاه آن به آن چاه سرایت کند
سیم آب چشمه باران و آب آبها نبار در زمین مباح نه از روی مالك شدن مشترکست میانهٔ مسلمانان
و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کسی از آنجا آب بردارد مالك نمیشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون
آب فرات و دجلهٔ بغداد میانهٔ مسلمانان مشترکست[2] و اگر آب آن کم باشد و فا بهمه نکند ابتدا اول بکسی کند
که نزدیك دهنه باشد اگر جهة زراعت باشد تا بند نعلین آب باو دهند و اگر جهة درخت غیر خرما
باشد تا قدم بدان دهند و جهة درخت خرما تا ساق بعد از آن سر دهند آنجا عنا آنرا بکسانی که در پهلوی
ایشان باشد و سر دادن بیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست و اگرچه بمتاخر رسد پس اگر از اول
چیزی باقی نماند ما بقی را حق نیست ششم آب نهر مملوك که جدا کرده باشد از مباح آنکه کسی نهری از فرات
منشعب کرده باشد مالك آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کار کرده شریکست در آن بعدد نفقه و عمل اگر
همه وفا کند و الا بعدد حصه نصیب خود قسمت کند باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن
بدوام و متعه و تحلیل و ملك یمین و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه ایست مقدمه در بیان فضیلت
نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر

نهرهای بزرگ که ملك کسی نباشد ان نهرها بین مسلمانان مشترک است

آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار میرود از آنجمله در حدیث ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین آمده که بهترین فایده که مسلمان را بعد از اسلام حاصل شده باشد بهتر از زن صالحه نیست که هر گاه
او را ببیند خوشحال شود و هر گاه از او غایب شود حفظ ناموس خود و مال او کند و هم در حدیث ائمهٔ
معصومین وارد شده که دو رکعت نمازی که صاحب زن را بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی
که عزب بگذارد و هم در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آنکسانی اند که عزب مرده باشند و
اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنجست اول واجب و آن وقتیست که نفس او مشتاق باشد که اگر نکاح نکند
در زنا افتد دوم سنت و آن وقتیست که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد سیم حرام چون
زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد آزاد و زیاده بر دو زن آزاد یا چهار کنیز خواستن بنده و نکاح
کردن کافر و سنی زن مسلمان را چهارم مکروه و آن وقتیست که نفس مشتاق نباشد و عاجز باشد از نفقه
بر قول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بمنکوحه نیز پنجست
اول واجب چون نکاح زن یا کنیزک که بر ایشان ترسند از افتادن بزنا دوم مستحب چون نکاح خویشان بجهة
صلهٔ رحم سیم حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرامند و زن کافره غیر یهودیه یا اهل کتاب را به عقد
دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرم چون مادر یا خواهر دخول کنند باشد چه
نکاح جمع آنها حرامست چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنی که عقیم باشد یعنی از او فرزند بهم رسید
و نکاح دختر زنی که نکاح کرده باشد او را پنجم مباح و آن نکاحیست ما عدای چهار قسم مذکور و باز نکاح
منقسم میشود بر چند قسم قسم اول نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث از یکدیگر شوند و این قسم را نکاح
دایمی گویند قسم دوم نکاح کردن زنی آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر نمیشوند و این قسم را نکاح متعه
گویند قسم سیم نکاح کردن کنیز و آن بر سه وجه است اول کنیز غیر را بعقد خواستن دوم کنیز غیر را بتحلیل خواستن
چنانچه مذکور خواهد شد سیم خریدن کنیز چه بخریدن وطی او حلال میشود مطلب اول در بیان نکاح متعه
بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه اجماعیست و مشروعیت آن بنص قران و احادیث
موافق و مخالف ثابت است خلاف امر مخالفین و اگر ایشان دعوی میکنند که مشروع بود اما نسخ شده
و احادیثی که در باب نسخ شدن آیهٔ کریمهٔ قرانیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگر اند و قول عمر که دو متعه
در زمان حضرت رسالت پناه حلال بوده و من نهی از آن میکنم دلالت بر آن میکند که نسخ نشده بود و بواسطه
قول عمر آیهٔ صریح قرانیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که عمر باجتهاد خود حرام کرده و اجتهاد در مقابل
نص قرانی خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه کرده چگونه بر جمیع صحابه تا زمان خلافت

آنها

او چنین حکمی مجهول بوده باشد و در صحاح مروی که از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از
اهل شام از عبدالله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده عبدالله عمر در جواب شامی گفته که اگرچه
پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه حلال کرده و کاری که آنحضرت کرده باشد بجهة قول پدرم
ترک نمیتوان کردن و آن بر سه وجه است اول سنت چون متعه کردن مومنه عفیفه دوم حرام چون متعه کردن
زن بت پرست و دشمن اهل بیت و سنی با متعه کردن زن مومنه حرامست سیم مکروه چون متعه
کردن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است اول ایجاب چون انکحتک
او متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم اگر زن و شوهر خود صیغه گویند و اگر وکیل ایشان لفظ
گوید چنین گوید متعت موکلتی من موکلک یعنی متعه کردیم وکیل کننده خود را جهة وکیل کننده تو دوم
قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی در صورت دوم سیم ذکر مدت و کمی و زیادتی مدت
معتبر نیست پس اگر مدت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که عقد باطل
میشود و بعضی گفته اند که نکاح دایم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطلست بخلاف نکاح
دایم که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی او را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین گفته که بکمتر
از یک درهم نباید عقد کرد پنجم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه اشکالست ششم آنکه زن
اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشان را از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال محرمات و عقد
متعه قابل شرط مشروع است چون شب یا روز پیش آمدن او یکمرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان
او مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت
تمام شود جدا میشود از شوهر و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث نمیدهد و نمیبرد و اگر در
عقد متعه شرط میراث بردن کنند آیا میراث میبرد یا نه خلافست و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه در
دایمی هست بطریقی که مذکور خواهد شد و آیا متعه را ظهار میتوان کرد یعنی به او میتوان گفت
تو همچون پشت مادر منی چنانچه تفصیل او خواهد آمد خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست
چنانچه در نکاح دایم سنت است اما اگر ترسد که او را گویند که زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت است
که متعه را از حالش سوال کنند هرگاه به او بدگمان باشند و خلافست میانه مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه
کردن جایز است یا مثل نکاح دایم زیاده از چهار حرام است و اولی آنست که زیاده از چهار متعه نکند مطلب دوم
در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسم است اول عقد است و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه مجتهدین
که عقد کردن آزاد بر کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند جایز است بدو شرط یکی ترسیدن از وقوع

در زنا دوم مفلسی که قدرة نداشته باشد بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد
آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد به آنکه فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا به این شرط فرزند بنده
میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست قول مشهور آنست که بنده میشود و شرطهای آن شش است
دوم ایجاب سیم قبول بطریقی که مذکور شد چهارم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا صحیح نیست
و موقوف بر اجازه آقاست و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطلست و فرزندی که بهم رسد بنده است اگر
آزاد برا شوهر کند یا آزادی بنده را بخواهد هرگاه با علم دخول کند پنجم آنکه زن آزاد چه اگر کسی بی اذن زن
آزاد کنیز را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد دیوانه یا کوچک یا پیر باشد جایز نیست ششم آنکه زیاده از دو کنیز
نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی و بعضی زیاده از یک کنیز جایز نمیدانند هفتم آنکه از چهار کنیز زیاده نباشد
اگر شوهر بنده باشد قسم دوم مالک شدن کنیز چه جایز است بملک کنیز را دخول کردن و عقد و ملک جمع نمیشود
چه هرگاه کنیز غیر را عقد کند آنگاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملک دخول میکند و این قسم منحصر در عددی
نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز را دخول کرد بخلاف عقد و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند
جایز نیست مر او را دخول کردن مگر بعد از طلاق و هرگاه شوهر کنیز غلام او نباشد اما اگر شوهر غلام او باشد
تفریق میانه ایشان میتواند کرد و سنت است مر آقا را هرگاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد
از مال خود که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیز دادن را واجب میدانند و هرگاه غلام یا کنیز را
بدیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد او و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند و بروز خدمت
آقا کند بر او لازم است که شب بگذارد کنیز را که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر
او خواهد که همراه او بسفر رود آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانه دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو
زن آزاد که خوابیدن در میان ایشان مکروه است و همچنین جایز است دخول کردن هرگاه طفلی در آنجا باشد
که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن جایز است
و همچنین از دو شریک او را وطی کردن مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافست قسم سیم اباحه تحلیل است و آن
چنان است که شخصی به دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه
است و خلافست میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اولست یا داخل قسم ثانی سید مرتضی این را داخل قسم
اول میدانند و شرطهای این قسم شش است اول ایجاب چون احللت وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو
دخول کردن فلان کنیز را و آیا بلفظ اباحه جایز است خلافست چون دوم قبول چون قبلت سیم
آنکه کسی که تحلیل میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک

کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد و مفلس نباشد که حاکم شرع او را از مال منع
کرده باشد بجهة قرض خواهان پنجم انکه کسی را که کنیز به او میدهد میباید شخصی باشد که وطی کردن
او حرام نباشد مثل انکه کنیز مسلمان را بکافری تحلیل کند چه اینها جایز نیست ششم انکه آن کنیز شوهر
نداشته باشد و هرگاه این شرطها بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحب که دخول کردن او را
بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدة شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه
کردن آن کنیز یا خدمت او را حلال کند دخول کردن او جایز نیست اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسه
اما خدمت کردن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد اگرچه او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط
نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است مطلب سیم در بیان نکاح دایمی و مقدمات و شروط آن و
در آن چند فصل است فصل اول در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است یک
امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما آن یک امر واجب اجابت کردن
مومنی که خواستگاری کند زنی که قادر باشد بر نفقه دادن و اگرچه در نسب موافق نباشد و در این
صورة ولی زن اگر او را زن ندهد گناه دارد اما آن سی و چهار امری که سنت است اول خواستگاری کردن
پیش از عقد دوم پیش از عقد دو رکعت نماز گذاردن سیم استخاره کردن چهارم بعد از نماز استخاره دعای
منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعای برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر
بکر کردن هشتم اختیار زنی کردن که در شان او زاییدن باشد مثل انکه مادر و خویشان او زاینده باشند
نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او مومن و صالح باشند دهم
اختیار کردن زن صاحب جمال که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار کردن زنانی که خویش
باشند بجهة صله رحم خلاف مرسنیان که ایشان نکاح خویشان را مکروه میدانند دوازدهم اختیار کردن مومنه
زیرا که نکاح زن سنی جایز نیست سیزدهم عقد را ظاهر کردن در این نکاح چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم
خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که خطبه مشتمل باشد بر حمد خدا تعالی و صلوات بر حضرت رسالت
پناه و ائمه معصومین ع و گفتن الحمد لله کافیست و بعضی از سنیان خطبه خواندن واجب میدانند
شانزدهم شب عقد کردن خلاف مرسنیان که ایشان در روز جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی
و دستهای زنی را که اراده نکاح کردن او داشته باشد و ایستادن و نشستن و برخاستن او را دیدن
هجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مومنان یک روز یا دو روز و بعضی از سنیان این طعام دادن را واجب
میدانند و سنت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن

طعام آن

طعام آن مجلس و اگرچه روزه داشته باشد خصوصا اگر داند که اگر افطار نکند صاحب طعام آزرده
میشود اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر کردن فعلهای حرام رفتن به آنجا حرامست مگر انکه کسی باشد
که تواند منع کرد یا انکه بواسطه خاطر او فعلهای حرام را برطرف کنند و اگر قدرت نداشته باشد واجبست
که از آن مجلس برخیزند و بروند و اگر رفتن دشوار باشد در نشستن در آنجا نگاه دارند و اگر مجلس عروسی مشتمل
باشد بر صورتهای سایه دار بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آن صور نهاده در قالی و فرش باشند جایز است
رفتن به آن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز جایز است رفتن به آن مجلس و اگر دو کس بیکدفعه
کسی را بعروسی طلب کنند بخانه آنکس رود که بخانه او نزدیکتر باشد بیستم رخصت گرفتن دختر بکر از پدر او بجهة
عقد کردن بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بیست و دوم اختیار کردن عقد
برادر بزرگ اگر هر یک از برادران او بجهة شخصی علیحده عقد کرده باشند او را بیست و سیم دو رکعت نماز کردن
هر یک از شوهر و زن پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول خواندن هر یک از ایشان بعد از نماز بیست و پنجم
امر کردن مردمی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن به آنکه دعا کنند بیست و ششم دست بر پیشانی زن
نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح
تمام خلقت و موزه های زن را از پای او کندن و پاهای او را به آب شستن و در در و در خانه آب ریختن
بیست و هفتم شب دخول کردن بیست و هشتم در وقت دخول کردن و بعد از دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر در وقت دخول سی ام غلام خود را رخصت نکاح
دادن اگر نکاح خواهد سی و یکم منی را در خارج ریختن از فرج هرگاه کنیزی که حامله باشد و بعد از چهار
ماه خواهند که به او دخول کنند سی و دوم مشخص کردن مهر را اگر در حال عقد کردن مشخص نکرده باشد
پیش از دخول سی و سیم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن
و اما آن هشت امری که حرامست اول خواستگاری کردن بعد از انکه دیگری خواستگاری کرده
باشد و اجابت کرده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زنی که
در عده رجعیه باشد خواه بصریح خواه بکنایه و در عده وفات خواستگاری کردن بصریح حرامست
اما بکنایه جایز است سیم عقد کردن وکیل زن او را بجهة خود چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته
باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمان کافر را ششم کا غارة کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند
که صاحب راضی نیست و اما آن بیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن بجهة ترسیدن از پریشانی
و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از ائمه معصومین ع وارد شده که

ششم
تزویج مومنه بجهة سنی و بعضی
از مجتهدین این را مکروه میدانند
هفتم تزویج کردن زن مسلمان کافر را

که اگر کسی زنی را بقصد سنت مال یا جمال نکاح کند محروم میشود از او واگر بقصد سنت پیغمبر
نکاح کند حضرت حق سبحانه وتعالی مال وجمال او را روزی میکند سیم عقد کردن هرگاه قمر
در برج عقرب باشد چهارم زفاف کردن در سه روز اول ماه ونیم ماه وآخر ماه پنجم ترک بسم الله کردن
در حالت دخول کردن ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و به
اندرون فرج نگاه کردن باشد کراهت است وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ودر حدیث آمده که
اگر فرزندی درین حال حاصل شود کور خواهد بود هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصا شوهر مگر ذکر
خدا بتعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گوید وفرزندی حاصل شود گنگ شود خواهد بود
نهم مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی بمالداران اما اگر بعضی مفلس وبعضی مالدار باشد جایز است
دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه ندانند که صاحب راضی نیست
دوازدهم شوهر کردن زن مؤمنه مرد فاسق را خصوصا شراب خوار خواه سنی و مستضعف سیزدهم
نکاح کردن کردان و زنانی که سیاه باشند سوای زنان لولی چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفیه واحمق باشند
پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه توبه نکرده باشند شانزدهم نکاح کردن
زنان دیوانه وسلیطه وبدخلق وعقیم هفدهم زنی که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماع کردن
که تو راضی میکند نزد من است یا بکنایت گوید که ای بسا جماعی که ترا راضی کند هیجدهم عقد کردن زنی که او را
زاینده باشد وتربیت کرده باشد وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را
زاینده باشد وتربیت کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد وبعد از
آنکه پدر او طلاق داده باشد وشوهری دیگر کرده باشد وآن دختر هم رسیده باشد بیست ویکم نکاح کردن
زنی که با مادر او یکشوهر کرده غیر از پدر او بیست ودویم نکاح کردن دختر بکر بی اذن پدر آن وبی بیست وسیم
نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق داده باشد بنابر قول بعضی از مجتهدین بیست وچهارم منع کردن زنان از عیادت
خویشان و تعزیه ایشان بیست و پنجم ریختن منی را در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی
اذن آن زن وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه این عمل کند سنت است که دو مثقال طلا دیه نطفه
به آن زن دهد اما در متعه وشیر دهنده وعقیم وزنان مسن وسلیطه وکنیز بی اذن ایشان جایز است
بیست وششم خوابیدن در میان دو زن آزاد اما در میان دو کنیز میتوان خوابید فصل دویم در بیان شرطهای
عقد نکاح دایمی وآن شانزده است اول ایجاب چون زوجتک یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا بخود دویم
قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید قبول دارم نکاح را وقبلت گفتن بی آنکه نکاح را به او ضم کند نیز کافیست

واگر در لفظ ایجاب وقبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است ومقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم
نیست واگر هر یک از زن وشوهر دیگری را وکیل کنند خود را جهة وکیل کننده تو وکیل مرد گوید قبلت لموکلی
یعنی قبول کردم نکاح را جهة وکیل خود جایز نیست سیم آنکه هر یک از ایجاب وقبول را بصیغه ماضی چنانچه
مذکور شد بگویند پس اگر بصیغه مضارع بگویند جایز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین
او را جایز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کند یعنی قصد ماضی نکند چه اگر قصد ماضی کند
صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب وقبول را بصیغه عربی بگویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند
اما اگر قادر نباشند بر آن بهر لغت که دانند جایز است ششم آنکه هر یک از ایجاب وقبول را بلفظ بگویند پس
اگر اشاره کند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن بلفظ نباشد اشاره کافیست هفتم آنکه عقد را معلق
بر شرط نسازند اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی کند صحیح است هشتم
آنکه ایجاب وقبول در یک مجلس واقع شود بیفاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد واگرچه
اندک باشد صحیح نیست اما اگر فاصله متعارف باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از زن وشوهر بالغ باشد پس اگر
طفل باشد عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشد
عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کند عقد را پس اگر مست یا بیهوش یا خفته باشد صحیح
نیست واگرچه بعد از آنکه بخود آید اذن بدهد دوازدهم آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر
باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد وشوهر سنی صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح
نیست چهاردهم آنکه زن یکی از اقسام نباشد که بر او حرامست پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر
ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول
موکل نکند چه مثلا اگر زنی شخصی را وکیل کند که او را بپانصد درم نقره عقد کند پس اگر آن شخص به دویست
درم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین وآیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه ومهر خلافست میان
مجتهدین خلافست اقرب آنست که شرط است واگر از نفقه دادن بعد از عقد عاجز شود زن اختیار فسخ
ندارد فصل سیم در جماعتی که ولی عقد انکحه اند فرمودند اول پدر وجد پدری چه ایشان ولی طفل و
دیوانه وسفیه اند تا وقتی که بالغ وعاقل باشند وبا وجود ایشان کسی ولی نیست وخلافست میانه
مجتهدین که جد در حالة موت پدر ولی است یا آنکه در ولی بودن او زندگی پدر شرطست اقرب آنست که
جد ولی است اگرچه پدر مرده باشد یا زنده واگر پدر وجد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت نکاح
طفل هست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که او را ولایت نکاح هست واگر

طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح میتواند کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهة
ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول انکه او را باجبر
نکاح کرده باشد دوم انکه بکسی تزویج کرده باشد که آلت مردی نداشته باشد سیم انکه زنی بجهة او نکاح
کرده باشد که صاحب عیب باشد چهارم انکه جهة طفلی کنیزی خواسته باشد یا دختر خود را بغلامی
داده باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا بر مذهب
بعضی از مجتهدین که در حال بودن کنیز خواستن ترسیدن در زنا افتادن را شرط میدانند چه برین مذهب
ایشان را بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و هرگاه پدر و جد هر یک او را علیحده جهة دیگری عقد کنند کسی که
پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو بیکدفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر
ولایت پدر و جد ساقط میشود اول انکه پدر و جد بنده باشد چه ولایت بنده بی اذن آقا صحیح نیست دوم
انکه ناقص عقل باشد سیم انکه کافر باشد و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما فرزند
ولایت بر کافر نیست چهارم انکه احرام نبسته باشد جهة حج و عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست
و هرگاه ازین چهار امر یکی حادث شود ولایت پدر و جد ساقط میشود و منتقل به امام میشود قوم دوم آقای
کنیز چه آقا را ولایت نکاح کنیزکان هست و بندگان را بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست و اگر ایشان بنکاح
راضی نباشند بتعدی آقا ایشان را میتواند عقد کرد با وجود آقا دیگری ولی نمیتواند شد قوم سیم حاکم شرع اگر پدر
و جد نباشد یا طفل بی عقل بالغ شود درین صورة نیز حاکم شرع ولی است اگر چه جد و پدر داشته باشد و همچنین اما
ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج و صرفه او بنکاح میتواند جهة او نکاح کرد فصل
چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرامند و ایشان بر سه قسم اند اول جماعتی که ایشان را نمیتوان خواست
مطلقا و ایشان دو صنف اند صنف اول جماعتی از زنان که بواسطهٔ خویشی صحیح نسب حرامند و هرگز حلال
نمیشوند و آنها هفت قوم اند اول مادر و هرچند بالا رود دوم فرزند و هرچند پائین رود سیم خواهر پدری و
مادری چهارم دختر خواهر و دختر برادر پدری و مادری هرچند پائین رود پنجم عمه هرچند بالا رود چون عمهٔ
پدر و عمهٔ مادر و عمهٔ جد و عمهٔ جده هرچند بالا رود اما عمهٔ عمه گاه هست که حرام نیست ششم خاله هرچند
بالا رود چون خالهٔ پدر و مادر اما خالهٔ خاله گاه هست که حرام نیست بر زنان نیز هفت جماعت حرامند اول
پدر و هرچند بالا رود دوم فرزند سیم فرزند فرزند زاده هرچند پائین رود چهارم برادر پدری و مادری
پنجم پسران خواهر و پسران برادر هرچند پائین رود ششم عم هرچند بالا رود بطریقی که در مردان مذکور شد
هفتم خال هرچند بالا رود بطریقی که گذشت صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده

و سبب آن شده که نکاح کردن ایشان اصلا جایز نیست و آنها یازده قوم اند اول مادر زن هرچند بالا رود
و اگر چه مادر رضاعی باشد چه هرگاه کسی زنی را بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر زن هرچند
بالا رود حرام میشود و همچنین مادر کنیزی که به او دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود و اگر زنی را عقد
کند و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبد میشود یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرام
میشود و آیا عقد کردن دختر میباید که لازم شود یا از هر دو طرف یا از یکطرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم
نیست بلکه اگر عقد فضولی کند مادر حرام میشود خلافست میانهٔ مجتهدین قوم دوم دختر زن بدخول هرچند
پائین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هرچند پائین رود حرام مؤبد میشود و اگر دختر رضاعی
باشد خواه آن دختر بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول کردن و آیا دخول کردن بشبهه
یا زنا نیز همین حکم دارد میانهٔ مجتهدین خلافست اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر مادر را حرام نمیسازد — درین مسئله
قوم سیم زن پدر هرچند بالا رود اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد میشود اگر چه پدر دخول نکرده
باشد و همچنین است کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین است حرام مؤبد زنی که پدر کسی یا پسر او با
ایشان دخول کرده باشد قوم چهارم زن فرزند هرچند پائین رود اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام مؤبد است
اگر چه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد و آیا اگر هر یک از پدر و پسر زن
یکدیگر را بشبهه دخول کند آیا بر دیگری حرام میشود درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که
حرام نمیشود و همچنین خلافست که کنیزی که پدر یا پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجائی که
غیر از آقا کسی دست نتواند مالید و نگاه نتواند کرد آیا بمجرد دست مالیدن یا نگاه کردن حرام مؤبد میشود بر
دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که اگر پسر دست
مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر
حرام میشود فصل جماعتی از زنان اند که بواسطهٔ رضاع شیر خوردن طفلی حرام میشود و شرطهای شیر
خوردن ده است اول انکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفلی شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم انکه هر
از شیر دهنده و خورنده زنده باشند حاله شیر خوردن پس اگر مرده باشند رضاع نیست سیم انکه شیر آن
زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر بی انکه حامله شود شیر بهم رساند و طفلی بخورد رضاع بهم نمیرسد
چهارم انکه طفل شیر خالص از پستان زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و آن طفل بخورد
رضاع بهم نمیرسد پنجم انکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد رضاع بهم میرسد و آیا شیری که از
دخول کردن بشبهه بهم رسد و طفلی بخورد رضاع بهم میرسد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست

قربا آنست که رضاع بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز
شخصی بی رخصت شوهر و آقا طفلی را شیر دهند رضاع بهم میرسد و همچنین زائیدن زن حامله در شیر
دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین
دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعهٔ شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق
داده باشد طفل را شیر دهد رضاع بهم میرسد ششم آنکه طفل بمقدار شیر بخورد که استخوان آن سخت شود
و گوشت آن بروید یا آنکه یک شبانروزی شیر بخورد یا پانزده مرتبه شیر بخورد بمقداری که سیر شود بسیاری از اکابر
و بعضی از مجتهدین گفته اند ده مرتبه کافیست هفتم آنکه طفل در میان پانزده مرتبه شیر زن دیگر را نخورد
هشتم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو سال شدن او باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر دهنده
میباید که دو ساله نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد نهم آنکه صاحب شیر
یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده
بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ علی طبرسی برین رفته که آنها بر یکدیگر حرام میشوند و شیخ گفته که اگر این شرطها
بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر میشود و فرزندان
که از ایشان حاصل شده باشد یا شیر ایشان را خورده باشند برادر و خواهر میشوند و بسبب شیر خوردن
هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر او هر چند بالا روند حرام مؤبدانند و همچنین هر
زنی که از طرف پدر و مادر و اجداد طفل شیر دهنده باشد حرام مؤبدانند بجهت آنکه اینها همه بمنزلهٔ مادر
اند در نسب دوم هر دختری که زن او شیر دهد چه آن دختر بمنزلهٔ دختر دختر اوست در نسب سیم هر
دختری که از زن شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دخترانی که آن زن شیر دهنده
زائیده باشد بر آن طفل حرامست چه اینها همه بمنزلهٔ خواهرند در نسب چهارم فرزندان فرزند نسبی و رضاعی
شوهر شیر دهنده چه اینها همه بمنزلهٔ پسران برادر و خواهر اویند در نسب پنجم برادر شوهر شیر دهنده
چه او بمنزلهٔ عم اوست در نسب ششم برادران زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خال اوست در نسب هفتم
خواهر زن شیر دهنده چه اینها همه بمنزلهٔ خالهٔ اوست در نسب و پسران و دختران ایشان برادر و خواهر اویند
در نسب و اما مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی که از غیر آن شیر خورده باشد و عم و خالهٔ رضاعی
او و خواهر و دختر و برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده
بر پدر طفل شیر خورنده خلافست شیخ طبرسی برین رفته که حرام میشود و خواهران آن طفل که از آن شیر
نخورده باشند میتوانند که دختر شیر دهنده و دختران شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین برآنند

حرام میباشد در رضاع و حرام میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلا اگر شخصی زن او را شیر دهد
آن حرام مؤبد میشود بر پسر آن زن و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام
میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود قوم ششم زنانی
که شوهر داشته باشند یا در عدهٔ رجعیه باشند جماعتی با ایشان زنا کنند درین صورت آن زنان بر آنها
حرام میشوند و کنیزی که آقای بدان دخول کرده باشد اگر شخصی دانسته به او دخول کند آیا بر آن شخص
آن کنیز حرام مؤبد میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست قوم هفتم زنانی که ایشان را شوهرهای ایشان
طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی دانسته ایشان را عقد کنند درین
صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد میشوند اگرچه دخول به آنها نکرده باشند
اما بر پدر و پسر او حرام نمیشود و اگر ندانسته آن زنان را عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه دخول کنند
پس اگر دخول کنند حرام میشوند اما اگر کسی کنیزی را مالک شود میباید که آن کنیز یک حیض بیند بعد از آن
با کنیز دخول کند و اگر کسی دخول کند کنیز را و به آزادی یا بموت از آن کنیز جدا شود و دیگری دانسته
قبل از عدهٔ آن کنیز را عقد کند آیا بر آنکس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن کسی که در عده باشد یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر کسی زن شوهر داری را یا معتدهٔ کسی را دانسته عقد کند آیا بمجرد
عقد بر او حرام مؤبد میشود در آن نیز خلافست قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند
ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان
حرام مؤبد میشوند بر ایشان درین مسئله میانه مجتهدین خلافست قوم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان
لعان کرده باشند و لعان آنست که هرگاه شخصی بزن خود گوید که فلان مرد با تو زنا کرده و گواه
نداشته باشد حاکم شرع ایشان را امر میکند به آنکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقی که انشاء الله زود باشد
که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران حرام مؤبد میشوند قوم دهم زنان کر و گنگ که
شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده درین صورت بمجرد این گفتن شوهران آن
زنان بر شوهر از ایشان حرام مؤبد میشوند قوم یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه بعمه و خاله زنا کنند دختران
ایشان بر آنکسانی که زنا با ایشان کرده باشند حرام مؤبد میشوند و اگر دخول کردن عمه و خاله بشبهه
باشد یا عقد دختران ایشان پیش از زنا با ایشان باشد حرام نمیشوند قوم دوازدهم مادران و خواهران و دختران
پسرانی که با ایشان لواطه کرده باشند و ختنه یا بعضی از حشفه در دبر آن پسر غایب شده باشد چه
مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبد میشود هرگاه عقد ایشان پیشتر از لواطه

کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد دخول کردن به او لواطه کنند حرام میشود یا نه
خلافست میانهٔ مجتهدین و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر و دختر خواهر او حرام نمیشود
قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان سه مرتبه طلاق عدی دهند حرام مؤبد میشوند قوم چهاردهم
کنیزانی که شوهر ایشان شش مرتبه طلاق عدی گویند چه بعد از آن بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشوند
قوم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود
حرام مؤبد میشود بر شوهر و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج یکی شود و نیک شود
حلال میشود و اگر دختری که نکاح نکرده باشد دخول کند و این حال او را بهم رسد آیا حرام میشود یا نه
اقرب آنست که حرام نمیشود قسم دوم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بواسطهٔ مانعی حرام شده اند
چون جمع میانهٔ دو صنف از ایشان یا غیر آن و آنها هفده اند اول جمع کردن میانهٔ دختر و مادر بشرطی که
دخول بمادر نکرده باشد و مادر را طلاق دهند چه دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میان هر
دو حرامست دوم جمع کردن میانهٔ دو خواهر و اگرچه بعقد متعه باشد حرامست تا آنکه خواهری را طلاق ندهد
خواهر دیگر را نمیتوان خواست تا آن خواهر از عده بیرون رود اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در عده رجوع
تواند کرد و در اثنای طلاق باین خلافست میانهٔ مجتهدین اصح آنست که جایز است سیم جمع کردن میانهٔ
عمه و خاله هرچند بالا رود و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد اگرچه متعه باشد
حرامست اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانهٔ مجتهدین و استاد بنده یعنی
افضل المتاخرین بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه درین مسئله متوقف بود زیرا که درین باب حدیثی
بنظر شریفش نرسیده بود چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن زن آزاد حرامست و آیا به اذن او
جایز است خلافست میانه مجتهدین درین مسئله پنجم جمع کردن مرد زیاده بر چهار زن دایمی و متعه بر
قول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد آزاد زیاده از دو کنیز و دو زن آزاد و بعضی از مجتهدین جمع میانهٔ دو
کنیز را جایز نمیدانند هفتم جمع کردن بنده میانهٔ سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز
نیست هشتم جمع کردن بنده پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرامست نهم نکاح کردن زن بت
پرست چه کفر مانع است از حلال بودن آن بر مسلمان دهم نکاح زن مسلمانی که مرتد شده باشد چه مرتد
شدن مانعست از خواستن آن یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن اما متعه کردن ایشان جایز است
بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزاد را هرگاه سه مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر آن شوهر حرامست
تا آنکه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال میشود اگرچه طلاق دهنده بنده باشد

سیزدهم زن آزاد که شش مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر شوهر حرامست تا آنکه دیگری او را بعقد در
آورد و طلاق دهد آنگاه حلال میشود اگرچه طلاق دهنده باشد چهاردهم کنیز را هرگاه شوهر او را دو مرتبه
طلاق گوید حرام میشود تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگرچه طلاق دهندهٔ
او آزاد باشد پانزدهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را
بعقد دخول کند و طلاق دهد اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد شانزدهم آنکه هریک از دو شخص دختر خود
بدیگری دهد که مهر هریک فرج دیگری باشد حرامست و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح باطل است
هفدهم هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان محارم باشد چون مادر و
خواهر مشتبه باشد نکاح آن جماعت بالتمام حرامست فصل پنجم در اقسام دخول کردن و آن بر پنجاه و یک
وجه است سه وجه واجب و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه اما سه وجه
واجب اول دخول کردن بعد از چهار ماه چه اگر چهار ماه بگذرد و بزن خود کسی دخول نکند و در سفر
نباشد واجبست که دخول کند دوم هرگاه قسم بخورد که با زن خود دخول نکند آن زن بحاکم شرع معامله
خود را عرض میکند حاکم شرع آن شخص را مهلت میدهد تا چهار ماه و مخیر میسازد میانهٔ دخول کردن
و طلاق دادن بعد از چهار ماه واجبست دخول کردن و کفارهٔ یمین دادن یا طلاق گفتن چنانچه انشاء
الله در بحث ایلا خواهد آمد سیم آنکه هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچون پشت مادر مراست آن
زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد آنگاه واجبست یا
دخول با کفارهٔ ظهار یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد اما آن شانزده وجه حرام اول
دخول در حالت حیض داشتن زنان دوم دخول در حالتی که زنان نفاس داشته باشند سیم دخول در حالتی
که هریک از زن و شوهر احرام حج یا عمره بسته باشند چهارم در حالتی که هریک از ایشان روزهٔ واجب مثل
رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلافست پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد
ششم هرگاه یکی از ایشان اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان در مسجد باشند
هشتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از آنکه کفاره بدهد دخول
کردن حرامست نهم در حالتی که شخصی زن خود را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن به آن زن
حرامست مادامی که از عدهٔ آن دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول کردن دختر غیر بالغ مخرج
بول و غایط با مخرج حیض و بول یکی شود دخول کردن به او حرامست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یازدهم دخول بیکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی

اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم روقتی که زن نگذارد که شوهر دخول کند
جهة گرفتن مهر خود اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرامست سیزدهم در حالتی که زن را از طلاق رجعی گفته
باشند که شوهر را رجوع رسد پیش از آنکه از عده بیرون رود دخول کردن غیر از شوهران با ایشان حرامست
و همچنین دخول کردن بی آنکه عقد کند چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از آنکه چهار
ماه از آبستنی او بگذرد پانزدهم دخول کردن بزنی که عاجز باشد از دخول کردن با او بواسطهٔ بیماری یا بزرگی
آلت شوهر شانزدهم هرگاه کنیز را بخرد پیش از آنکه آن کنیز را حیض بیند تا چهل و پنج روز از وقت خریدن
نگذرد دخول کردن به آن کنیز حرامست آیا درین مده چنانچه دخول کردن حرامست بوسیدن آن کنیز و دست
مالیدن به او حرامست یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اما آن پنج وجه سنت اول مطلق
دخول کردن با زن خود بی آنکه ضروری به او برسد و قدرة به او داشته باشد سنتست دوم دخول
در شب دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از عشا سیم دخول در روز پنجشنبه وقت نماز
چهارم دخول در روز جمعه بعد از عصر پنجم در شب اول ماه رمضان اما بیست و شش امر مکروه
اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده
آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد دخول کند با زن خود و وضو ساخته یا غسل نکرده فرزندی
که حاصل شود دیوانه باشد دوم برهنه دخول کردن سیم در کشتی یا در جائی که سقفی نباشد میانهٔ او
و آسمان و در زیر درختهای میوه دار دخول کردن چهارم از وقت طلوع صبح تا آفتاب دخول کردن پنجم
دخول کردن در وقت طلوع آفتاب هرگاه زرد طلوع کند ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز
پنجشنبه که سنتست چنانچه مذکور شد هفتم دخول کردن در آخر روز وقتی که آفتاب زرد شود
هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول ماه
رمضان که سنتست چنانچه گذشت و همچنین مکروهست دخول کردن در اول ساعت شب دهم
دخول کردن در میان هر ماهی چه در حدیث آمده که اگر فرزندی بعد از دخول کردن در اول ماه یا میان
ماه یا آخر ماه صورة بندد از شکم برود و اگر از شکم نیفتد دیوانه خواهد بود یازدهم دخول کردن در وقتی که
آفتاب و ماه گرفته باشد یا بادهای سیاه ترسناک یا زمین بجنبد دوازدهم دخول کردن در جائی که طفل او را
ببیند چه در حدیث آمده که اگر فرزندی بهم رسد درین حالت اگر پسر باشد زانی شود و اگر دختر بوده باشد
زانیه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکروهست و حدیث مطلق واقع شده همچنین
مکروهست دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه کند سیزدهم رو بقبله و پشت بقبله و ایستاده و روبه

آفتاب دخول کردن چهاردهم دخول کردن در سفر هرگاه آب نباشد و اگر در حضر هم آب نباشد آیا دخول
کردن مکروهست یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست پانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را
متعه کرده باشد چه سنتست که درین حالت بکارت او را نبرد شانزدهم دخول کردن در دبر زنان
و مالک بن که یکی از علمای سنیانست برین رفته و بعضی از مجتهدین دخول کردن را حرام میدانند
هفدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد هجدهم دخول کردن
بزنی که از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد و خواه بخریدن نوزدهم دخول کردن پیش از دادن مهر

۲۰ دخول کردن بزنی که آزاد در وقت عقد کردن ذکر مهر کرده باشد پیش از آنکه مشخص شود

بیست و یکم دخول کردن بزنی که از حیض و نفاس پاک شده و غسل نکرده باشد بیست و دوم دخول کردن در شب عید
رمضان و عید قربان بیست و سیم دخول کردن میانهٔ اذان و اقامه بیست و چهارم دخول کردن در شبی که روز آن
از سفر آمده باشد بیست و پنجم دخول کردن در شبی که روز آن بسفر میرود بیست و ششم دخول کردن بزنی به اشتهای
غیر آن زن فصل دخول کردن بشبهه بر سه قسم است اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی
زنی در جامهٔ خواب خود ببیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دوم نسبت بکسی که دخول با او واقع
شده باشد چون دخول کردن بکنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد سیم نسبت بما خذ حکم جهة اختلافی در آن
چون دخول کردن زنی که از زنا مخلوق شده باشد چه میانهٔ مجتهدین در حرام بودن او خلافست پس اگر
بواسطهٔ این اختلاف اگر دخول کند شبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج است اول ساقط
شدن حد از دخول کننده و در کنیز مشترک شرط است که گمان حلیت داشته باشد که اگر گمان حلیت نداشته
باشد حد بقدر حصهٔ شریک لازمست دوم ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر شخصی زنی داشته
باشد و گمان آنکه زن اوست دخول کند فرزندی که حاصل شود فرزند او است اما اگر دانسته دخول کند
نسبت بهم نمیرسد سیم عده داشتن زنی که بشبهه به او دخول کنند جهة محافظت نطفهٔ دخول کننده از
ممزوج شدن بنطفهٔ شوهر آن زن اما اگر دانسته دخول کند عده ندارد و اگر زن جاهل باشد آیا عده دارد
یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست چهارم مهر دادن چه برکسی که زنی را بشبهه دخول کند مهر دادن لازم است
بشرطی که زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر آن بر کسی که به
شبهه به آن زن دخول کرده باشد بشرطی که زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف
کرده اند و بر تقدیر حرام شدن مخیر نیست در نکاح مادر یا دختر آن زن به اجماع مجتهدین و در هر موضعی که
نگاه کردن بزنی حرام باشد دست مالیدن به او نیز حرامست اما زنی را که دست مالیدن آن حرام باشد نگاه
کردن آن لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن اجنبیه جهة گواه شدن بواسطهٔ او ملاحظه و دست

مالیدن آن حرام است اما گناهی هست که زن مالیدن آن جایز است و نگاه کردن به او مکروه چون دست مالیدن
بزن خود و نگاه کردن بفرج آن چه مکروه هست نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد فصل سیم در بیان
آنچه در عقد کردن زن بزن و تمکین دادن آن شوهر را بر دخول کردن و دخول کردن به او مترتب میشود
و آن صد و هفتاد امر است سی امر از آنها واجب و بیست امر حرام و دو امر سنت اما سی امر واجب اول
غسل کردن جهة نماز یا تیمم کردن جهة نماز هرگاه آب نباشد دویم قضا کردن روزه واجب اگر دخول در حال
کند سیم تیمم کردن جهة نماز هرگاه آب نباشد چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه در اثنای آن دخول
واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب هرگاه شرط تتابع کرده باشد و دخول کردن در اثنای دو
اعتکاف واقع شود ششم تمام کردن افعال آن حج که بسبب دخول کردن باطل میشود هفتم قضای حج و عمره
واجب هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعر از روی عمد دخول کرده باشد هشتم کفاره دخول کردن در روزه
واجب و اعتکاف واجب و حج واجب آنچه در بحث روزه اعتکاف و حج مذکور شد نهم نفقه دادن زنی
که دخول به او کرده باشد و زاد و راحله او بر دخول کننده واجبست از سال دویم که حج کند هرگاه فاسد
کرده باشد حج آن زن از جانب شوهر بوده باشد و زن اطاعت او نکرده باشد دهم تفرقه کردن میانه زن و شوهر
از سال دویم هرگاه به آن موضع که در سال اول دخول کرده باشند برسند به این طریق که شخصی که با ایشان
باشد میان زن و شوهر تفرقه کند تا افعال حج هر کدام بجا آرند بعد از آن بگذارد که با هم خلوه کنند یازدهم
هرگاه دخول در حالتی که زن حیض دار باشد واقع شود کفاره واجبست و بعضی از مجتهدین این کفاره سنت
میدانند دوازدهم عده داشتن هرگاه بشبهه دخول کرده باشد هرگاه آن زن در سن زمانی باشد که حیض می
بیند و همچنین عده لازمست هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول به او کرده باشد سیزدهم هرگاه زن را عقد
نکرده باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع سنگسار کند زنا کننده را و اگر زن نیز شوهر داشته باشد او
نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی داشته باشد و زنا کند موجب صد تازیانه آن
و موی سر آن زن را باید تراشید و آن مرد را یکسال از شهر بیرون باید کرد چنانچه خواهد آمد چهاردهم هرگاه شوهر
زن آزادی سه طلاق گوید شوهر آن را واجبست که شخصی دیگر نکاح کند و دخول کند و طلاق دهد تا بر آن
شوهر حلال شود و همچنین اگر شش طلاق گوید محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود و اگر کنیز باشد در طلاق
دوم و چهارم محتاجست بکسی که دخول کند و طلاق دهد تا حلال شود پانزدهم تعزیر کردن مردی که زن
مرده خود را دخول کند شانزدهم هرگاه کنیز را بخرد بشرط آنکه بکر است و دخول کند آنگاه ظاهر شود که بکر
نبوده یک قیمت آن کنیز با کنیز واجبست که بفروشنده بدهد هفدهم هرگاه کنیز را خریده باشد آنگاه

ظاهر شود

ظاهر شود که آبستن است بعد از آنکه دخول کرده باشد قیمت آن کنیز با کنیز بفروشنده باید داد هیجدهم
هرگاه شخصی مرتد شود بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند بزن خود مهر لازمست که بدهد نوزدهم
هرگاه کنیزی را که آقای او به او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد که یک حیض ببیند آنگاه
دخول کند و اگر حیض نه بیند و در سن زنی باشد که حیض بیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند آنگاه
دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت دخول میتوان کرد بیستم زنی که عقد کرده باشند
پیش از دخول طلاق دهند نصف مهر واجبست بر شوهر که به آن زن دهد و اگر دخول کرده باشد
تمام مهر او را باید داد بیست و یکم آنکه در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد مهر المثل واجبست که
شوهر به آن زن بدهد بیست و دویم هرگاه آن زن مقدار ساختن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد
واجبست بر شوهر که مقدار مهر زن را مشخص بکند بیست و سیم مهر المثل واجبست بر شوهر در موضعی که
مهر مسمی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجبست در وطی بشبهه و بتعدی بزنی زنا کردن بیست و چهارم
نفقه دادن بزنی که او را عقد دایمی کرده باشد واجبست و اگر چه زن را طلاق داده باشد تا از عده بیرون
رفته باشد و جامه که بدن خود را بپوشد و خانه که در و بنشیند و خادمی که خدمت او کند هرگاه
آنجماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند و همچنین واجبست فرش دادن به آن زن و آلتهائی که بدن
به آن پاکیزه کند و ازاله بوی بد بدان کند و آلتهائی که بدان طعام پزد و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت
آبی که غسل کند بر قول بعضی از مجتهدین بیست و پنجم خوابیدن هر چهار شب یکشب پیش زن واجبست
بیست و ششم اگر ظلم کرده باشد بر آن زن و پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست بیست و هفتم اگر منی را در بیرون
فرج زن دایمی بریزد بی اذن او واجبست که ده مثقال طلا به آن زن بدهد بیست و هشتم هر زنی که شوهر او مرده
باشد واجبست که بعد از فوت او چهار ماه ده روز ترک زینت کند بیست و نهم واجبست بر زن هیله بجه
دخول کردن و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بر آن سیام هرگاه زنی نفس خود را بشوهر واگذارد تمام
مهر بر دو شوهر او را طلاق بدهد یا فسخ نکاح ایشان شود پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر واجبست
بر آن شوهر اگر مالدار باشد که جامه اعلی که قیمت آن ده مثقال طلا باشد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا
باشد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد
یا پنج مثقال قیمت او بدهد و فرقی نیست در این میانه بنده و آزاد سی و یکم حیوانی که ماکول اللحم باشد و دخول
کند واجبست قیمت آن را دادن بمالک و بعد از آن او را کشتن و سوزانیدن و اما آن بیست امر حرام اول
نماز کردن ایشان پیش از غسل دویم طواف کردن ایشان پیش از غسل سیم روزه داشتن ایشان چهارم

سجدهٔ تلاوت وسجدهٔ سهو کردن از ایشان پنجم خواندن چهار سوره که در خواندن آنها سجده واجبست
وخواندن بعضی از آنها چون خواندن بسم الله الرحمن الرحیم بقصد این چهار سوره ششم داخل شدن از ایشان
بمسجد مکه ومدینه هفتم درنگ ایشان در مساجد سوای آن دو مسجد هشتم مادر زنی که عقد
کرده باشد حرامست نهم دختر زنی که به او دخول کرده باشد حرامست خواستن مادر او دهم فرزند
شوهر آن زن برای مادر همان دختر حرامست یازدهم خواستن خواهر زنی که عقد کرده باشد در حالتی که آن زن
در نکاح او باقی باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد حرامست دوازدهم مقصودهٔ هر یک از پدر و پسر بدیگری
حرامست چهاردهم مرد آزادی که چهار زن آزاد داشته باشد زیاده از ایشان خواستن وهمچنین حرامست
بر بنده زیاده از دو وکنیز خواستن پانزدهم زیاده از دو زن آزاد وچهار کنیز خواستن بی اذن ایشان
هرگاه آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد یا کنیز را بی رخصت او آزاد میتواند خواست میانهٔ مجتهد
درین مسئله خلافست اقرب آنست که نمیتواند وبعضی از سنیان این را جایز میدانند شانزدهم
فرزندی زنی که دخول به او کرده باشد رد کردن وگفتن که از من نیست حرامست هفدهم منی را در غیر
فرج زنی که بعقد دوامست ریختن بی اذن او حرامست اما در متعه وکنیز جایز است هجدهم حرام
بودن زنی که عقد کرده باشد وغیر شوهر بمجرد عقد حرام میشود نوزدهم امتناع نمودن زن از دخول کردن
شوهر به او وبعد از آن دخول کردن حرامست اما دو امر سنت اول وضو ساختن کسی که دخول کرده جهت
خواب کردن هرگاه غسل نکرده باشد وخواهد که بخوابد سنتست واین وضوئیست که مجتهدین گفته‌اند
الا که او را بول وغایط نمیشکند وهرگاه در آن حال آب نباشد تیمم سنتست جهت خواب کردن دوم
برابر داشتن زنان در گشاده روئی وقسمت روزها میانهٔ ایشان اما پنجاه وپنج امر باقی اول باطل شدن تیمم
بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سیم باطل شدن روزه اگر عمداً دخول کرده باشد چهارم
باطل شدن تتابع در روزه های نذری که در آن شرط تتابع کرده باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده
باشد وهمچنین باطل میشود در کفارهٔ رمضان وغیر آن هرگاه دخول در اول ماه روزه واقع شده باشد
پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج وعمره هرگاه پیش از وقوف بعرفه ومشعر
عمداً دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه یا اعتکاف واجب دانسته دخول
کند هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن به او پس احکامی که مخصوص بکر است از او ساقط میشود
مثل آنکه در بکر جهة نکاح سکوت کافی بود ودر غیر بکر میباید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد
بیرون رفتن از منی سبب بودن تا آنجا بسبب دخول کردن نهم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه

دختر برادر یا دختر خواهر
زنی که نکاح او کرده باشد
خواهد که نکاح کند بی اذن
او حرامست سیزدهم

تا بیشتر بباید بدخول کند واگرچه دخول او بشبهه باشد هرگاه آن از شوهر خالی باشد دهم در عدهٔ رجعیه
دخول کردن بسبب دخول یازدهم لعان کردن با زن مدخوله چه هرگاه نفی ولد کند دوازدهم ساقط شدن
امتناع کردن زن از دخول کردن شوهر جهة گرفتن مهر بعد از دخول سیزدهم سقوط شوهٔ طلاق سنت و
بدعت چهاردهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه پانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترک شانزدهم کردن کنیز بسبب
دخول کردن چه به این مضمون روایت وارد شده شانزدهم قطع عده هرگاه از زنا حامله باشد هفدهم
ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد هجدهم اجازهٔ بایع اگر مشتری کنیز دخول کرده باشد
کنیز نوزدهم ثبوت فسخ بسبب دخول کردن در کنیزی که بخشیده باشد بکسی در حالتی که رجوع کردن جایز
باشد بیستم فسخ بیع هرگاه در قیمت عیبی یابد بسبب او بیست ویکم دلالت کردن بر اختیار کردن هر
گاه شخص مسلمان باشد وزیاده از چهار زن داشته باشد لازمست که اختیار یکی از چهار زن کند
از جملهٔ آنها هرگاه دخول کند مشخص میشود که اختیار کدام کرده وهمچنین در طلاق مبهم وعتق مبهم دلالت
بر تعیین میکند بیست ودوم موقوف بودن انقضاء عده هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده
مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود یا دخول کننده مسلمان شود ومدخولهٔ او بت پرست باشد بیست و
سیم مانع شدن دخول کردن از رد کردن بکر جهة آبستن بودن کنیز وغیر کنیز بکر بودن در این دو صورت
دخول مانع نیست از رد بیست وچهارم ساقط شدن به اختیار بعد از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد
خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر آزاد باشد وخواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین
بیست وپنجم ممنوع بودن بسبب دخول کسی که زیاده از چهار زن کافره داشته باشد وخود مسلمان
شود تا انقضاء مدت عدهٔ ایشان از نکاح کردن زنان دیگر که احتمال دارد در عدهٔ ایشان مسلمان شوند
اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال زن دیگر خواست وهمچنین ممنوعست از اختیار کردن کنیز هر
گاه مسلمان شود وزن آزاد کافره داشته باشد تا آنکه زن از عده بیرون کند بیست وششم واقع شدن ظهار
معلق بدخول بیست وهفتم واقع شدن آزادی معلق بدخول بنده بیست وهشتم باطل شدن اختیار زن وشوهر بسبب
دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول مگر بوانکی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیان شود
بیست ونهم تقسیم مهر بحسب روزها در متعه سی‌ام قرار یافتن وصحیح بودن نکاح بدخول کردن چه بیمار اگر
زن را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر آنکه دخول کند واگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود سی و
یکم ثبوت نخستین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام وخواه بعقد تملیک سی ودوم نشر حرمت
رضاع اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت میکند سی وسیم محرم شدن دختر بسبب دخول بمادر ومحرم

شدن مادر بسبب عقد دختر سی و چهارم متاع فسخ کردن زن یعنی شدن شوهر بعد از دخول سی و پنجم
منع کردن از خوردن چیزهایی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بد و امر کردن بپاک
ساختن بجد طبیعت از آن متنفر باشد چه دادنه مهر تقاضای آن میکند که آنها را تواند کرد سی و ششم
الزام نمودن زن جهود بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن آن از مجاورت
نجاست و شراب سی و هفتم منع مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عبادتها و سفر واجب سی و هشتم وفا کردن
کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند بقصد کردن چه وفا بنذر خود کرده باشد و همچنین خلاف نذر
و سوگند کرده باشد اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند بمجرد عقد خلاف نذر و سوگند
کردن سی و نهم بیرون آمدن دخول کننده از عزب بودن بسبب عقد چهلم تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن
بجمیع بدن او و نظر کردن زن بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و یکم مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا
و لعان بسبب عقد بثبوت فسخ هر یک با عیب چهل و دوم سفر کردن و دور شدن از زن که او را خواسته باشد
چهل و سیم ساقط شدن ولی از صداق چه پیش از دخول منع او میتواند کرد چهل و چهارم ثبوت میراث بر زن و شوهر
از یکدیگر بسبب عقد چهل و پنجم در صحیح و دخول در بیماری چهل و ششم جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هر یک را از
زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هر گاه عقد دایمی باشد چهل و هفتم مالک شدن نصف صداق را بمجرد عقد
هر گاه طلاق دهد چهل و هشتم برانگیختن حاکم شرع در وقتی که میانه زن و شوهر نزاع باشد و کس از خویشان
ایشان که میان ایشان اصلاح کند چهل و نهم قبول کردن قول شوهر هر گاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول
زن در نگرفتن مهر پنجاهم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر تا اختلاف ایشان پنجاه و یکم منع
کردن زنان از سوگند خوردن و نذر کردن و عقد کردن و شیر دادن هر گاه مستلزم منع حقی از حقوق
شوهر باشد پنجاه و دوم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر زاید بدخول کننده اگرچه دخول او بشبهه
باشد هر گاه آن زن از شوهر خالی باشد پنجاه و سیم بدانکه جمیع احکامی که مذکور شد قبل و دبر در آنها شریکند
الا در پنج موضع اول حلال شدن زن آزادی که سه طلاق او را داده باشند یا کنیزی که او را دو طلاق داده
باشند چه موقوفست حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول شخصی دیگر در قبل آن زن دویم کسی که قسم خورده
باشد که با زن خود دخول نکند وقتی که دخول کند در قبل آن زن ایلا بر طرف میشود سیم احصان یعنی
زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن
لازم میشود بدخول در قبل پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین
اما از دبر بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بدخول کردن مترتب میشود میباید که در آن معتاد

که حشفه

که حشفه غایب شود یا بعض آن و آیا این احکام نسبت بکسی که او را حشفه بریده باشند و بمقدار حشفه
غایب شود مترتب میشود یا نه میانه بعضی از مجتهدین درین مسئله خلافست ظاهر آنست که این احکام
در آن جاری نیست مگر حرام بودن مادر و خواهر و دختر کسی که به او دخول کند تکمله شش از خواص بکارت
اول ولایت پدر و جد در نکاح بکر دویم اختیار کردن بکر جهة تزویج کردن سیم وصلت کردن بجاریه بکر
چه از عهده بیرون نمی آید مگر بدون بکر چهارم وکیل کردن در خریدن کنیز بکر چه خریدن کنیز بکر صحیح نیست مر
وکیل را پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن گوید ششم مخصوص بودن در وقت
زفاف هفت شب خوابیدن بکر بخلاف غیر بکر که شب زفاف یکشب است و بکارت همچنانچه بسبب وطی
بر طرف میشود بغیر وطی نیز زایل میشود چون جستن دختر از جایی بجایی یا بسبب زدن چیزی بر او یا بسبب
بیماری یا بواسطه بسیاری سن آن زن و آیا خواص بکارت زایل میشود از بکری که بغیر جماع بکارت
آن رفته باشد چون احتیاج آن بحرف زدن در نکاح و مخصوص بودن او نسبت به هفت شب خوابیدن
نزد او در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص دختریست که بکارت آن بجماع رفته باشد درین مسئله میانه
مجتهدین خلافست و بعضی از ستایان گفته اند که این چنین زن نه داخل بکارت و نه داخل غیر بکر هفتم
عادت مجتهدین امامیه آن شده که در نکاح خصایص حضرت رسالت پناه را ذکر کنند و اگرچه بعضی
از آنها دخلی بنکاح ندارد بنا بر این بنده دعاگو نیز اقتدا بایشان کرده درین کتاب آنها را مذکور ساخته
بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت است اول حلال بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست مگر
بدو شرط قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن و ترسیدن از افتادن در زنا دویم حلال بودن زنان یهود و نصاری
بعقد چه غیر او را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین سیم حرام شدن زنانی که آنحضرت بسبب اتفاق
نظر بر ایشان می انداخته و میخواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق شوهران ایشان چهارم
حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده بر چهار زن جایز نبوده و این حکم بسبب آنحضرت
بر طرف باشد پنجم مخیر بودن زنان او میانه مجتهد با او و مفارقت او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی لفظ
طلاق نمیتوانند مفارقت کرد ششم حلال بودن نکاح کردن او بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه
غیر آنحضرت را جایز نیست هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجبست که از چهار
پیش زنان بخوابند هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بر غیر آن نهم واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت دهم
واجب بودن قربانی کردن آنحضرت یازدهم واجب بودن شب برخاستن و نماز شب بر آنحضرت دوازدهم
واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروعی کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود اگرچه داند

که دبکری را و انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن کرفتن تصدقات بر قول بعضی از مجتهدین چه تصدقات
سنتی نیز بر وی حرام است چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر آوردن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت
که حرام نیست بر کسی مکر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابه کردن شانزدهم حرام بودن شعر
هفدهم کفتن هشتدهم حرام بودن کندن زره از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن ببیند نوزدهم
حلال بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد از غنیمتی که لشکر در جنگ بکیرند چون کنیزان خوش شکل
و چارپای نیکو و جامه خوب و غیر او چنانچه در بحث جهاد مذکور شد بیستم حلال بودن روزه وصال
داشتن و آن چنانست که کسی یک روز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آن
حضرت حرامست بیست و یکم حلال بودن کرفتن نان و آب از کرسنکان و تشنکان چه غیر آن حضرت را حرامست
بیست و دوم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارپاهای آنحضرت چه غیر او را حرامست
بیست و سیم حلال بودن غنیمت بر آنحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیکر را حلال نبوده بلکه جمع میکرده‌اند
و آتشی هم میرسیده و آنها را میسوخته بیست و چهارم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران
سابق را جایز نبوده سجده کردن بخاک و بغیر از آب وضو و غسل جایز نبوده بیست و پنجم برانکیختن آنحضرت بر تمام
عالم بیست و ششم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا ایام قیامت بیست و هفتم کردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران بیست و هشتم
نصرت کردن آنحضرت بملائکه و ترسیدن دشمنان از او در جنگ از یکماه راه بیست و نهم نکاه داشتن امت او را
از منع شدن و فرو رفتن بزمین سی‌ام مخصوص بودن آن روز قیامت بشفاعت عام سی و یکم مخصوص بودن
آنحضرت بدیدن از پی سر چنانچه از پیش رو میدید بدین معنی که آنچه در پشت سر او میکردند میدانست
سی و دوم مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او بدین معنی که اکر آنحضرت
در خواب باشد و کسی چیزی کوید در می‌یابد آنرا سی و سیم مضاعف شدن ثواب زنانش و عذاب آنها
سی و چهارم حلال بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر او را حرامست فصل هفتم در بیان صداق بدانکه
ذکر صداق کردن در نکاح دایمی شرط نیست بلکه سنتست پس اکر در عقد ذکر صداق نکنند عقد
صحیح است و مهر المثل لازمست با دخول اکر بفرض کردن مهر راضی نشوند لیکن سنتست که دخول
نکنند تا مهر مشخص نکنند اما اکر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیحست یا نه مجتهدین
را درین مسئله دو قولست و سنتست که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروهست که زیاده
از پنجاه مثقال مهر کنند و جایز میباشد و سنتست که اکر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی آن مهر را
عفو کنند و مکروهست که خویشان زن بعد از مردن او طلب صداق زن کنند هرکاه زن در حالت

زندکی خود

زندکی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هرکاه صداق در حال عقد کردن مذکور شود شش
است اول آنکه چیزی که صداق میکنند مسلمان مالک آن میشود خواه عین باشد و خواه منفعت چون
تعلیم سوره از قرآن و تسلیم منفعتی پس اکر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و
کوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین کفته‌اند که نکاح درین صورة باطل میشود و بر تقدیری
که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل میدهد یا قیمت شراب و خوک را میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
اقرب آنست که مهر المثل میدهد اما اکر جهود شراب را صداق کند صحیح است و هرکاه مسلمان شوند
و قبض نکرده باشند قیمت شراب را میدهند دوم آنکه صداق معلوم باشد بدیدن و اکر چه وزن
او معلوم نباشد چون پارچه طلا و نقره و خرمن کندم یا آنکه وصف کنند آنرا که جهالت آن برطرف
شود پس اکر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهند سیم در صداق شرط
نکند که مخالف نکاح باشد پس اکر وعده بنهد جهت دادن صداق و شرط کند که اکر در آن وعده
ندهد باطل باشد و آیا درین صورت شرط صحیح نیست یا صداق میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
چهارم آنکه صداق چیزی نباشد که وجود شوهر را لازم داشته باشد پس اکر صداق این چنین چیزی باشد
صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام جهت آن غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعض او آزاد باشد و آن غلام را
صداق آن زن کند چه درین صورت صداق باطلست و مهر المثل میباید داد پنجم صداق مقداری
باشد که زن به آن راضی باشد پس اکر صداق مقداری باشد که زن به آن راضی نباشد صحیح نیست ششم
آنکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق نکند
چه اکر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و آیا درین صورة صداق باطلست یا نکاح میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست و صحیح است که آقای کنیز کنیز خود را آزاد کند و آزادی آن کنیز را مهر
آن کنیز کند و آیا درینصورة ابتدای به آزادی میکند یا بنکاح میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که
بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلام است فصل در بیان آنکه بدخول کردن مهر مسمی
واجبست بدانکه مهر مسمی بدخول کردن در قبل یا در بر زن بعقد صحیح و شبهه واجب میشود و ممکن
نیست که دخول بی مهر باشد و دخول بی مهر در چهار موضع میشود اول آنکه شخصی کنیز خود را بعقد
خود عقد کند و دخول کند چه درینصورت دخول بی مهرست لیکن سنتست که آقا بغلام چیزی
بدهد که بصورة مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن درینصورة بر آقا واجب میدانند دوم آنکه زن
کافره حربیه باشد و نفس خود را بر شوهر کافر خود واکذاشته باشد به اعتقاد نکاح و دخول کرده باشد

بعد از آن مرد و مسلمان شوند چه درین صورة مهری نیست سیم انکه زن سفیه را لسنه بی اذن ولی
شوهر کند و دخول به او کند چه درین صورة مهر نیست چهارم انکه آزاده که غلام شخصی را دانسته بی حضور
آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه درین صورة مهری ندارد و واجب نیست صداق دادن و جائی که بدخول
کردن صداق متعدد میشود و آن در پنج موضع است اول انکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و
در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تمام شدن دخول در ملک آقای دوم باشد چه
بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد یکی به آقای اول و یکی به آقای دوم دوم
انکه زن پسر یا پدر را بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر دو مهر و یک جریمه میدهد
یک مهر زن و یک جریمهٔ دخول به آن زن و یکی مهر به پسر خود فسخ نکاح میانهٔ پسر و زن سیم انکه شخصی زنی را
نکاح جهة خود کند و دختر او را جهة پسر خود چون نکاح واقع شود دختر را پدر وطی کند بشبهه و مادر را
پسر چه درین صورة هرکدام پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زن را که بشبهه دخول کرده میدهد و نصف
مهر زن خود را و کسی که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهری میدهد و در نصف مهر رجوع
میکند بکسی که پیشتر دخول کرده باشد پس انکسی که پیشتر دخول کرده دو مهر میدهد چهارم انکه دو زن را
هرگاه در دو وقت عقد کرده باشند و با زنی که آخر عقد کرده باشد دخول کند انگاه ظاهر شود که یکی
مادر و دختری دیگر بوده چه درین صورة آن زنی که دخول به او واقع شده بشبهه مهر میگیرد و آن زنی
که پیشتر عقد او کرده نصف مهر میگیرد پنجم انکه با زنی که از حیض مایوس شده باشد دخول کند و
در اثنای دخول کردن او را طلاق دهد درین صورة مهر مسمی و مهر المثل به آن زن میدهد و اگر در
ثانی الحال عقد کند مهر مسمی میدهد فصل هشتم در بیان انکه در چند موضع فسخ نکاح میشود بدانکه در
بیست و هفت موضع نکاح برطرف میشود اول انکه طلاق دهد دوم انکه میانهٔ زن و شوهر بجنس بهم
رسد و زن چیزی در عوض دهد و این را خلع گویند سیم انکه ولی آن در حال طفولیت او بغیر المثل
خود نکاح کرده باشد چه درین صورة بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد چهارم انکه ولی طفل او را بدیوانه
یا خصی نکاح کرده باشد چه بعد از بلوغ اختیار فسخ دارد پنجم انکه زن کافر اگر مسلمان شود پیش از دخول
چه فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوفست به انقضای عده پس اگر شوهر او مسلمان
نشود فسخ میکند عقد را ششم انکه زن جهود از دین جهود بدین غیر اسلام انتقال کند پیش از دخول چه
نکاح او فسخ میشود اما بعد از دخول موقوفست بر انقضای عده پس اگر عده منقضی شود و بدین زن رجوع
نکاح او فسخ میشود هفتم انکه زن و شوهر را در جنگ بگیرند یا انکه شوهر صغیر گرفتار شود یا شوهر بالغ زن را

بنده کند

بنده کند مثل انکه کافر باشد و گرفتار شود چه درین صورت فسخ نکاح زن میشود هشتم انکه آقای غلام
و کنیز در میانهٔ ایشان فسخ نکاح میتواند کرد نهم انکه هریک از زن یا شوهر راضی بنکاح شوند به ادعای
انکه آن دیگری از طایفهٔ مشخص باشد انگاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده درین صورة فسخ میرسد بر
قول بعضی از مجتهدین دهم انکه جدهٔ هریک از زن و شوهر یکی یا شش از ایشان را شیر دهد بر یکدیگر حرام میشوند
و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن میشود یا خال و اگر دختر باشد یا عمه
یا خالهٔ شوهر میشود یازدهم انکه با مادر زن زنا کند چه نکاح دختر باطل میشود دوازدهم خریدن زن شوهر خود را
چه درین صورة نکاح برطرف میشود سیزدهم فروختن آقای کنیز کنیز را چه موجب آن میشود که آقای دوم
مخیر میشود در رضای بنکاح اول و فسخ آن و پیش از دخول و بعد از دخول و خواه یکی از ایشان بنده باشد
و خواه آزاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کسی بندهٔ بحر را
فسخ نکاح زن آزاد نمیتواند کرد چهاردهم انکه هریک از زن و شوهر پیش از عقد دیوانه باشند خواه دیوانگی
او دایمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ میتواند کرد اما اگر بعد
از عقد دیوانگی حادث شود نکاح او را نمیتواند فسخ کرد اما مرد را اختیار فسخ پانزدهم انکه مرد خصی باشد
یعنی خواجه سرا باشد پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ
نمیتواند کرد و همچنین است حکم در کسی که خصیهٔ او را کوفته باشند یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد
از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قولست و اگر بعضی یا کوفته یا بریده باشند و بعضی باشد
اختیار فسخ ندارد شانزدهم انکه مرد عنین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه درین صورة
زن بحاکم شرع حال خود را عرض میکند حاکم او را یکسال مهلت میدهد اگر چنانچه درین یکسال دخول
توانست کرد و الا بعد از آن زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را
فسخ نمیرسد هفدهم انکه هریک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از
مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند
کرد هجدهم انکه هریک از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص را
در مرد عیب نمیدانند و بعضی از مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند و برص در عیوب مردان ذکر
نکرده اند و حال انکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح جلی است و در برص نیز مذکور است نوزدهم
انکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح میتواند کرد بیستم انکه زن زمین
گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند بیست و یکم انکه زن قرن داشته باشد و قرن

بفتح قاف وسکون راء مهمله چیزیست مثانه باستخوان که در فرج زن بهم میرسد ومانع میشود از
دخول کردن به او چه درین صورت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم آنکه زن عفل داشته باشد و
عفل چیزیست که در فرج زن بهم میرسد بمثابهٔ گوشت که مانع دخول میشود به آن زن چه درین صورت
بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح آن زن میرسد بیست و یکم آنکه زن رتق داشته باشد بفتح راء مهمله
وسکون تاء منقوطه وقاف بهم آمدن فرج است و روییدن گوشت در او بنوعی که دخول کردن با او دشوار
باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد درین صورة فسخ نکاح زن میتواند کرد بیست و دوم آنکه مخرج بول وحیض
یا مخرج بول وغایط یکی بودن زن چه به این حال مرد فسخ نکاح این چنین زن میتواند کرد بیست و سوم آنکه هر یک
از زن وشوهر خنثی باشند چه درین صورة بعضی از مجتهدین گفته اند که آن یکی که خنثی نباشد
اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یکصورت که فسخ نمیتواند و آن درو قتیست که شخصی صد درهم
داشته وکنیزی داشته باشد که قیمت او صد درهم بوده باشد وعقد کرده باشد او را بدیگری به
صد درهم و در حال مرض او را آزاد کند چه درین صورة کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که اگر فسخ کند آزاد
نمیشود بیست و چهارم خواستن دختر برادر و دختر خواهر بدون اذن عمه وخاله نکاح کرده باشد چه درین صورة
عمه وخاله فسخ نکاح خود میتواند کرد بیست و پنجم خواستن کنیزی که زن آزادی داشته باشد بی اذن زن
چه درینصورت زن آزاد فسخ نکاح خود میتواند کرد تتمه خیار فسخ فوریست پس اگر بعد از دانستن عیب
فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح بعیبها اذن حاکم شرع شرط نیست وثبوت عیب در چیزها
ظاهر باشد چون برص وجذام و آن بدو گواه عادلست و در چیزهایی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی
زنان بگواهی زنان واقرار ایشان ثابت میشود فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل لازمست
بدانکه زن در بیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد با دخول اول آنکه ذکر مهر نکرده باشد چه درین صورت
مهر المثل میگیرد با دخول واگر درینصورة آن زن را خواهد که طلاق دهد پیش از دخول متعه باید داد آن
زن ومتعه آنست که اگر شوهر او مالدار باشد جامه اعلی یا اسب اعلی یا ده مثقال طلا بدهد واگر مفلس
باشد انگشتری طلا یا نقره بدهد واگر متوسط باشد پنج مثقال طلا بدهد واگر مفارقه بغیر طلاق واقع شود
چون فسخ ولعان وانچه مذکور شد از متعه دادن سنت است وبعضی از مجتهدین این متعه دادن را درین صورت
نیز واجب میدانند وفرقی نیست در متعه گرفتن میانهٔ زن آزاد وکنیز دوم آنکه عقد کفته باشند که اینجا
یکی از زن وشوهر یا اجنبی بعد از عقد مشخص کند آنگاه اگر بمیرد پیش از آنکه مشخص سازد مهر او دخول کرده
باشد چه درین صورة مهر المثل میگیرد خواه با او دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد سیم آنکه صداق چیزی

کرده باشد

کرده باشد که مسلمان مالک آن نشود چون شراب وخوک با آنکه یکی از زن وشوهر مسلمان باشد چه
درین صورت مهر المثل میگیرد چهارم آنکه صداق مجهول باشد چه درینصورت مهر المثل میگیرد پنجم آنکه
صداق مشتمل بر عیب باشد چه درین صورة مهر المثل باید داد وبعضی از مجتهدین گفته اند مثل آنچیز
باید که بی عیب باشد ششم آنکه زن وشوهر در قدر مهر اختلاف کنند ومهر مرد سوگند بخورد چه درین
صورت زن مهر المثل میگیرد هفتم آنکه شخصی زیاده از چهار زن با دخول ایشان مسلمان شود مهر المثل
میگیرد وبعضی از مجتهدین مهر مسمی را درین صورت واجب میدانند هشتم آنکه صداق پیش از قبض کردن
زن تلف شود ومقدار آن را ندانند چه درین صورت مهر المثل باید داد نهم آنکه صداق مغصوب باشد یا
آنکه عالم بغصب باشد چه درینصورت مهر المثل باید داد اگر جاهل بغصب باشد مثل آن را یا قیمت باید داد
وبعضی از مجتهدین درینصورت نیز مهر المثل گفته اند دهم آنکه در صداق هرگاه شرط نامشروعی کند درین
صورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم آنکه صداق چیزی کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون
صداق قرار دادن غلام جهة زنی شوهر او را که غلام او باشد یعنی غلام زن چه درین صورت مهر المثل بدهد
دوازدهم آنکه ولی طفل بکمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند چه درین صورة متصرف بمهر المثل میشود
سیزدهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع شده باشد چه درین صورة مهر المثل باید داد چهاردهم
آنکه سفیه باشد بی اذن ولی زیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه متصرف بمهر المثل میشود
پانزدهم آنکه شخصی هرگاه بدیگری گوید که تزویج کرده من تو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را و آن
کنیز را صداق کنند چه درین صورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه بشبهه با زنی دخول کرده باشد چه در
اینصورت مهر المثل میدهد هفدهم هرگاه کنیزی پیش کسی گرو کرده باشد وآنکس دخول کند به آن کنیز نکاح
آنکه جایز است آنکس مهر المثل بایدش داد بدخول کردن هیجدهم هرگاه کنیز کسی را بیرحصت آقا کسی دخول کند
مهر المثل بایدش داد نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و دخول کند مهر المثل باید داد بیستم
هرگاه زن بزرگ مدخولهٔ شخصی زن کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن کوچک را میدهد هرگاه دایه
شیر داده باشد بیست و یکم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داد و آن زن بشوهر رود
بعد از دخول کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل میدهد به آن شوهر ورجوع میکند بر گواهان و باز
همچنانست حکم درصورتی که دو گواه گواهی دهند که میانهٔ زنی وشوهر آن زن رضاع واقع شده و
آن زن بر آن شوهر حرامست وحاکم شرع میانهٔ ایشان تفریق کند و آن زن شوهر دیگر کند آنگاه ظاهر شود
که گواهان دروغ گفته اند چه درین صورة شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن همان شوهر اولست

مبهم

بیست و دوم هرگاه دو کس دعوی کنند بر شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن میباید
که قسم بخورد بجهة ساقط شدن دعوای آن شخص دیگر پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد آنکه قسم
نخورده مهر المثل بایدش داد بیست و سیم آنکه هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از آنکه آن زن بشوهر رفته
باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمیکنند و غرامت مهر المثل میکشد
بیست و چهارم آنکه زن دعوی نماید که مهر من مقدار معینی است و او گوید که نمیدانم زیرا که وکیل من عقد کرده
و وکیل مرده باشد یا آنکه مرد گوید مرا فراموش شده مرد سوگند میخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی
از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زن است بحسب شرف و جمال بشرطی که از پنجاه مثقال زیاده نباشد
که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا را باید داد مع فضل فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست
بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان
شدن کافری که زیاده از چهار زن داشته باشد آنها مهر ندارد و همچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود
پیش از دخول سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشد چه
در اینصورة مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخوله اوی آنکه زن بزرگ عاقل
باشد مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن
آزادی غلام شخصی را بی اذن آقای آن دانسته چه در اینصورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیزی آزادی
بی رخصت آقا دانسته مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب عیبها که مذکور شد که موجب
فسخ نکاحست چه با وجود عیب فسخ نکاح پیش از دخول در آن مهر ندارد هشتم فسخ کردن نکاح را بسبب حرام
مؤبد بودن آن زن بر مرد چه در اینصورة مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی گرفته باشد
همینجا بجهة گرفته مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که به ادعای
آزاد بودن آن زن را نکاح کرده باشد بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه بدین صورة فسخ کردن پیش از دخول
آن زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی را که به ادعای آزاد بودن آنمرد
را نکاح کرده باشد آنگاه ظاهر شود که بنده بوده چه در اینصورة با فسخ کردن پیش از دخول مهر ندارد یازدهم
فسخ کردن مرد نکاح زنی را که به ادعای آنکه دختر زنی بوده که او را شوهر کرده اند نکاح کرده باشد آنگاه
پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزی که پیش از
دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در اینصورت با فسخ مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد پیش
از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن کنیزی چه بی اذن او چه در اینصورت با فسخ مهر ندارد چهاردهم

فسخ کردن

فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را بجهة خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت
ایشان چه در اینصورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر
لازمست بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن پیش از دخول اگر متعه باشد و مدت
به آن زن ببخشد نصف آنچه بنا و قرار داده میدهد و اگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد با شوهر خود بچیزی
آنگاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر مسمی آن زن از شوهر میگیرد نه نصف آنچیزی که به
آن صلح کرده دوم فسخ کردن نکاح یکی از چیزهائی که در زنان عیب است پیش از دخول موجب نصف
مهر است سیم عنین بودن شوهر پیش از عقد چه در اینصورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی از
مجتهدین در اینصورت تمام مهر واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر پیش
از دخول نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن بر قول بعضی از مجتهدین
زن نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر چه در اینصورت پیش از دخول زن نصف مهر
میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول بر قول
بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند مهر ندارد هشتم طلاق دادن بالفخذ یعنی در میان هر دو ران
زن منی ریختن چه با این عمل زن نصف مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل منی بفرج زن
رسد و زن حامله شود با نصف میگیرد درین مسئله خلافست اقرب آنست که نصف میگیرد نهم
شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را چه در اینصورت کل مهر لازمست فصل دوازدهم در بیان
اختلاف میانه زن و شوهر در عنین بودن به اینکه زن ادعای آن کند که شوهر عنین است و شوهر
منکر باشد و گواه عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند
که شوهر او عنین است قبول نمیکنند اول آنکه شوهر آن طفل باشد دوم آنکه دیوانه باشد چه احتمال
دارد بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده بودم سیم آنکه کنیز باشد بر قول جماعتی
از مجتهدین که شرط کرده اند و صحیح بودن نکاح کنیز ترسیدن از زنا را که اگر قول کنیز مسموع باشد لازم
می آید که نکاح باطل باشد و اگر اختلاف شود میانه شوهر و زن در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول
قول اوست با قسم هرگاه گواه نباشد و پیش از دخول باشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول
مشهور و اگر اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه
پیش از دخول و خواه بعد از دخول و خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد هرگاه هر یک از زن
و شوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشند گواهان مقدم است و اگر شوهر دعوی کند که مهر را

ون داده ام و زن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول
و در بعضی از احادیث وارد شده که بعد از دخول قول قول شوهر است و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه
زن گرفته مهر او بوده و زن دعوای هبه کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانهٔ ورثهٔ زن و شوهر
اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوای دخول کند و شوهر منکر دخول باشد پس اگر زن بکر باشد
و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد قول قول شوهر است با قسم و اگر گواهان عادل
نداشته باشد مجتهدین را درین مسئله دو قولست و اگر زن دعوی کند که شوهر او را دو وقت عقد کرده
و دو مهر لازمست او را و شوهر دعوی کند که دو مرتبه مکرر یک عقد کردم یک مهر لازمست برمن قول قول
زنست با قسم و اگر اختلاف کنند در بکشیدن مرض و زن منکر بکشیدن باشد قول قول زنست با قسم
خاتمه در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان شب خوابیدن پیش زنان
بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا واجبست یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند
که واجب نیست مگر آنکه ابتدا تقسیم کند میانهٔ ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کسی یک زن داشته
باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد زیاده از یک زن دایمی داشته باشد
بر او لازمست که در چهار شب یک شب پیش هر یک از ایشان بخوابد پس اگر دو زن داشته باشد دو شب
پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هرجا خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان
بخوابد و یک شب هرجا خواهد بخوابد و اگر چهار زن داشته باشد و همه زن دایمی باشند واجبست که هر شب
پیش یک زن بخوابد و تا ضرورتی نداشته باشد بیرخصت زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرامست
و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که چون شب پیش زنی بخوابد صباح
پیش او چاشت کند و محدثین حمل کرده اند این حدیث را بر آنکه سنتست با آن زن چاشت کردن و در شب
خوابیدن میانهٔ زنان ابتدا بزنی کند که نام او بقرعه بیرون آید و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانهٔ
زنان بدون رضای ایشان جایز است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلافست آیا اکثر از یک شب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست درین شب خوابیدن شوهر
میان بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر اینها و در زن میانهٔ بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها
زیرا که شب خوابیدن پیش اینها جهة انس است و غرض دخول کردن و متعه و کنیزی که عقد کرده
باشد و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد و زنی که سرکشی از شوهر کرده باشد و از اطاعت
او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن میانهٔ زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی نیست در شب

خوابیدن

خوابیدن میانهٔ زنان آزاد الا خواستن دختر بکر که در وقت آمدن او بخانهٔ شوهر هفت شب پیش او باید
خوابید و اگر بکر نباشد سه شب پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میانهٔ مجتهدین کنیز و زن آزاد
این قسمت میبرد پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش آزاد میخوابد و یک شب پیش کنیز
و پنج شب دیگر هرجا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود
و آیا قضای شب خوابیدن شب زنی که در سفر واجب مثل حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج سنتی
که برضای شوهر باشد بر شوهر واجبست یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و زنی که شب
نوبت خوابیدن پیش او باشد میتواند شب خود را بزن دیگری بخشد مگر برضای شوهر و اگر بخشد رجوع
میتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جایز است که عوض شب خوابیدن چیزی بگیرد پس اگر چیزی
گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد زن دیگر را نمیتواند دید مگر بواسطهٔ عیادت
زن اما اگر تمام شب آنجا باشد جهة زن صاحب نوبت قضا کند و واجب در شب خوابیدن آنست که
نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان
ظلم کند بر بعضی از ایشان واجبست که قضا کند جهة ایشان بمقدار آنچه پیش او نخوابیده باشد و مخیرست
شوهر در خوابیدن پیش زنان که بخانهٔ ایشان رود یا ایشان را بخانهٔ خود طلبد و کسی که شب نتواند خوابید
پیش زنان چون پاسبانان روز او بجای شب است **فصل دوم** در بیان رنجشی که میانهٔ شوهر و زن بهم رسد
بدانکه میانهٔ زن و شوهر که رنجشی بهم رسد اگر چنانچه زن از اطاعت شوهر بیرون رفته باشد هرگاه
شوهر از او ببیند روی درهم کشیدن یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد میباید که شوهر نصیحت
کند او را و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر او فایده نیز
نکند کناره کند از او در جامهٔ خواب دیگر بخوابد و اگر آن فایده نیز نکند بزند او را تا آنچه بعد از آن میانهٔ
ایشان اصلاح کند و میباید که آن زدن چنان نباشد که عضوی از اعضای زن را مجروح کند چه اگر جراحت
کند اعضای او را بسبب زدن تلف شود ضامنست و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد به آنکه منع کند
بعضی از حقوق زن را حاکم شرع به امتناع شوهر از دادن آن حقوق جبر میکند شوهر را بر دادن حقوق
آن زن و اگر شوهر بیگناه زن را بزند حاکم شرع او را منع کند و اگر زن در صورت رنجش مهر را یا بعضی از حقوق
خود را به شوهر ببخشد که شوهر میل باو پیدا کند حلالست شوهر را قبول کردن آن و اگر سرکشی از هر دو
جانب باشد و ترسند که میانهٔ ایشان جدائی کند حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان
زن را امر کند که میانهٔ ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو متفق شوند صحیح است آنچه حکم کنند و اگر متفق

نشوند بر جدائی میانهٔ زن و شوهر صحیح نیست مکر به اذن شوهر در طلاق دادن و زن در بخشیدن
صداق و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اکر خلع باشد فصل سیم در بیان لاحق کردانیدن اولاد
بپدر بدانکه هرکاه از دخول کردن شش ماه یا بیشتر بکذرد فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است بشرطی
که از اقصی مدة آبستنی بکذرد میانهٔ مجتهدین در اقصی مدت آبستنی خلافست بعضی از ایشان کفته
اند که نه ماه است و بعضی از ایشان ده ماه کفته اند و بعضی یکسال تمام کفته اند و بعضی از ایشان دو
ماه کفته اند و اکر کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد ممکن باشد لاحق کردانیدن او به پدر و بجز آنکه
زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند کفت که فرزندی که از وی حاصل شده باشد فرزند او نیست و فرزندی
او فرزند بر طرف شود و اکر زن دایمی باشد مکر آنکه میانه زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود
باشد که کیفیت لعان مذکور شود اما اکر آن زن متعه باشد یا کنیز بمجرد کفتن شوهر فرزندی آن فرزند
بر طرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین جایز نیست نفی کردن فرزند بمجرد آنکه منی را
در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکنست که منی بی شعور ریخته باشد فصل چهارم در بیان احکام
ولادت فرزند بدانکه بیست و نه امر تعلق بولادت فرزند دارد دو امر واجب و بیست و یک امر سنت
و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول مدد کردن او زنان قابله و اکر نباشد شوهر بوقت زائیدن
و اکر زن و شوهر متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ
شدن او و اما آن بیست و یک امری که سنت است اول غسل مولود دادن در وقت ولادت دوم
اذان در کوش راست او کفتن و اقامت در کوش چپ او پیش از بریدن ناف و چه از حضرت امام ناطق
جعفر صادق ع منقولست که بعد از آن آفتی بوی نمیرسد و از امراض خصوصا مرض ام صبیان محفوظ است
و شیطان برو دست ندارد سیم خاک کربلا بکام آن طفل مالیدن و اکر خاک کربلا نباشد از آب دجله
فرات بکام او مالیدن و اکر او نیز نباشد آب شیرینی بکام او مالیدن و اکر آب شیرینی نباشد خرما یا
عسل در آب ریزند تا شیرین شود و بمالند و اکر عسل نباشد خرما کافیست چهارم تراشیدن موی سر طفل
در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن برابر موی آن بطلا یا نقره ششم کذاشتن نام طفل روز
هفتم بهترین نامها و بهترین نامها آنست که در وی بندکی خدای تعالی باشد چون عبد الله اکر پسر باشد و
بعد از آن بهتر آنست که محمد یا احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و اکر دختر باشد فاطمه هفتم
کنیت و لقب بر طفل کذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او نهم سوراخ کردن
کوش راست طفل از پائین و کوش چپ او از بالا دهم عقیقه کردن جهة طفل در روز هفتم یعنی کوسفند

یا شتر کشتن و قیمت او مجزی نیست و اکر طفل پیش از پیشین در روز هفتم بمیرد عقیقه ساقط میشود
یازدهم آنکه کوسفند یا شتر که میکشند جهة طفل مثل طفل باشد یعنی اکر فرزند پسر باشد کوسفند
و شتر نر بکشند و اکر دختر باشد ماده دوازدهم آنکه در آن کوسفند صفتهائی که در کوسفند قربانی
شرطست باشد یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و لنک و لاغر نباشد سیزدهم آنکه چهار ربع آن کوسفند
و شتر بقابله دهند و اکر قابله نباشد تصدق کنند چهاردهم آنکه کوشت را طعام کنند و به درویشان
دهند و اقل آن ده درویش است پانزدهم آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در روز هفتم باشد
شانزدهم آنکه در وقت کشتن کوسفند دعای منقول بخوانند هفدهم آنکه اعضای آن کوسفند و شتر
از هم جدا کنند چه شکستن استخوان آنها مکروهست هیجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن
او اکر چنانچه پدر جهة او عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارکباد کفتن کسی را که فرزند بهم رسد بیستم
خوردن زن حامله به را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوب روی و خوش
طبع باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن خون نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که فرزند او درین حالت از حکما شود و در بعضی احادیث وارد شده که اکر زن در آن
حالت رطب خورد فرزند حکیم میشود و طفل را بعد از شستن در خرقهٔ سفیدی پیچیدن سنت است
و اما آن شش امر مکروه اول کنیت کردن ابو القاسم طفلی را که نام او محمد باشد دوم نام طفل حکم یا حکیم
یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن سیم کنیت طفل ابو الحکم یا ابو المالک یا ابو عیسی کردن
چهارم پارهٔ موی سر طفل را تراشیدن و پارهٔ را کذاشتن پنجم از کوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که
عیال او باشند خوردن ششم استخوان کوسفند و شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنرا از هم
جدا باید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه کرفتن از جهة او بدانکه
نه امر بشیر دادن طفل و محافظت و دایهٔ او تعلق دارد دو امر واجب و شش امر سنت و یک امر مکروه
اما دو امر واجب اول آنکه مادر شیری که از پستان او بعد از زائیدن طفل بیرون می آید بخورد
طفل دهد چه اکر طفل آن شیر نخورد زنده نمیماند دوم اجرت آن شیر پدر از مال خود واجبست که به
مادر یا بدایه دهد اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اکر طفل مال نداشته
باشد بر پدر واجبست و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیر شیر مادر است
و اکر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لازمست مکر آنکه زن بیکانه بی اجرت شیر دهد چه درین
صورت اجرت بمادر دادن لازم نیست و اکر مادر نیز اجرت بطلبد اولی از بیکانه است و اکر مادر

زیاده از زن بیگانه اجرت خواهد لازم نیست و اگر پدر دعوی کند که زن بیگانه هست که بی اجرة
شیر دهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دویم آنکه دو سال تمام شیر دهد و
اگر کمتر از دو سال بده و سه ماه جایز است اما ظلمست بر طفل و زیاده از دو سال نیز جایز است اما
زیادتی اجرت ندارد سیم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه
باشد ششم آنکه خوش شکل باشد اما شش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر
مضطر باشد زن یهودیه میتواند شیر داد اما او را منع میباید کرد از خوردن شراب و گوشت خوک
دویم آنکه شیر دهنده با قدره زن یهودیه باقدره بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه سخت است
سیم دادن طفل بزن یهودیه که بخانه خود برد و شیر دهد چهارم آنکه شیر دهنده ولد الزنا باشد پنجم
آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی احادیث وارد شده که اگر کنیزی زنا کرده باشد و شیر
دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال میشود ششم آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان بد خلق باشد
و احمق پس محافظت کردن طفل در دو سال که شیر میخورد مادر او لایقتر از پدر و اگرچه طفل پسر
باشد و بعد از دو سال تا هفت سالگی طفل محافظت پسر پدر را اولی است از مادر و بعضی گفته اند محافظت
اولی است از پدر و بعضی از مجتهدین تا ... سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند تا مادر شوهر نکرده
است او لایقتر از پدر و قول اول اقویست و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن
مادر محافظت او اولیست از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار دارد اما سنت است که دختر که شوهر
بکند از مادر جدا نشود و اگر پدر و مادر طفل بمیرد محافظت به اقرب خویشان پدری یا مادری
تعلق دارد و هرگاه یکی بمیرد محافظت تا وقت بلوغ بدیگری متعلق است و هرگاه هیچیک از ایشان
یعنی پدر و مادر نباشد محافظت او بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت
او تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع
محافظت مادر ساقط میشود و تعلق به پدر میگیرد اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان
دویم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سیم آنکه مادر مأمونه نباشد و پدر مأمون باشد چهارم
آنکه مادر از محافظت امتناع نماید چه درین صورت محافظت به پدر متعلق است و اگر پدر نیز
امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند پدر را پنجم آنکه مادر شوهر کند چه درین صورت پدر بمحافظت
او اولی است ششم آنکه پدر خواهد که بسفر رود و درین صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که
محافظت مادر ساقط میشود و پسر پدر را همراه میبرد هفتم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم

کذاعث

در بیان نفقه و کسوه دادن بدانکه سه چیز است واجب شدن نفقه و کسوه میشود اول خویشی
چه نفقه پدر و مادر هرچند بالا رود و فرزند هرچند پائین رود واجب است هرگاه قادر بر نفقه
و کسوه نباشند و آزاد باشند و سوای پدر و مادر چون خواهر و برادر و فرزندان ایشان
و عم و خال و عمه و خاله واجب نیست بلکه سنتست و بعضی از مجتهدین نفقه آنها را نیز واجب
میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق باشند نفقه
ایشان به آنکه مفلس باشند واجبست و نفقه پدر و مادر در وقتی واجبست که زیاده از قوت
یکروز و یکشب جهة خود و عیال خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید
حاکم شرع جبر میکند بر نفقه دادن و آنمقدار نفقه به ایشان دهد که ایشان را کافی باشد و جامه
ایشان را بپوشاند و خانه که در او ساکن شوند نیز لازمست که به ایشان دهد اما نکاح کردن جهة
ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه سنتست و نفقه زنان ایشان بهمرسانیدن با احتیاج
جهة ایشان و نفقه خدمتکاران ایشان لازم نیست و اگر نفقه ایشان را مدتی نداده باشد قضای
آن واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهة آنکه فرزندان ایشان
غایب شده باشد دادن آن قرض واجبست و هر پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس
باشد نفقه جد بر پسر زاده لازمست هرچند جد بالا رود و اگر جد پدری موجود نباشد بر
اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدمست
در نفقه از آن خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند دویم
زن بودن چه نفقه زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول آنکه زن دایمی باشد چه نفقه
متعه واجب نیست و نفقه زنی که طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد
لازمست و آیا در عده وفات نفقه زن واجبست مجتهدین را درین مسئله دو قولست دویم آنکه
قدرة کامله بدهد شوهر خود را بر دخول کردن پس اگر تمکین تمام نکند بر دخول نفقه او واجب نیست
و همچنین نفقه زنی که سرکشی کند واجب نیست سیم آنکه زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر
بالغ واجب نمیباشد چهارم آنکه زن مرتد نباشد چه نفقه مرتد ساقطست و اگرچه حامله باشد
بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه جهة غیر حمل لازم نمیدانند و هرگاه چهار شرط بهمرسد هشت چیز
بر شوهر واجبست اول آنکه شکم او را از نان سیر کند دویم آنکه نان خورش به دهد و اگر مدتی نان
و نان خورش بزن نه دهد قضای آن مدت لازم نیست و نمیتواند شوهر تکلیف زن کرد که با من چیزی

چیزی بخورند و هر صباح نفقهٔ خود میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در
اثنای روز طلاق دهد اورا طلاق با نفقهٔ آن روز از و باز نمیگیرد اما در اثنای روز اگر کسی
کند آیا در بعض نفقه رجوع میکند درین مسئله خلافست میانهٔ مجتهدین و زن زیاده از یک روز
نفقه نمیتواند طلبید اگر شوهر مفلس باشد مهلت دهد اورا تا خدای تعالی اورا وسعت بدهد
و زن درین صورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار باشد شود نفقهٔ سا
میگیرد ازو و بشرطیکه در مفلسی بقدر طاقت او نفقه کرده باشد سیم آنکه جامه باو دهد
که اورا بپوشاند و آن پیراهنست و زیر جامه و مقنعه و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جامهٔ جهت غیر
خانه از برای او لازمست و در زمستان زیادتی جامه جهت دفع سرما لازمست و در جنس نان و
نانخورش و جامه رجوع بزنانی که مثل آن زن باشند در آن شهر رجوع میکنند چهارم خدمتکار جهت آن زن اگر
از اهل خدمتکار باشد لازم نیست که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار بر زن و شوهر لازم
نیست و اگر زن خدمتکاری داشته باشد و شوهر راضی به آن باشد خوبست والا شوهر میتواند
اورا بیرون کرده و دیگری بجای او آورد و اگر آن زن بشوهر گوید که اجرت خدمتکار را بمن ده که من خود
خدمت میکنم اجرة بر شوهر لازم نیست و اگر زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از
یک خدمتکار میکند و منع میتواند کرد پدر و مادر آن زن را از داخل شدن بر او و آیا منع میتواند کرد اورا از
چیزهای بد بو درین مسئله مجتهدین را دو قولست اقرب آنست که اورا منع میرسد و همچنین منع میرسد
اورا از خوردن چیزهائی که سبب بیماری او شود و از سمیات خود منع تواند کرد اورا پنجم خانه که
زن آنجا ساکن گردد و غیر شوهر به آن تردد نکند ششم فرش که بر بالای آن بنشیند روز و لحاف
و بالش جهت خواب و لحاف و بالش جهت خدمتکاران لازم نیست هفتم ظرفی که زن طبخ کند در او
و ظرفی که در و طعام بخورد و کوزه که آب از و بیاشامد و کاسه که از چوب یا گل باشد هشتم
آلتهائی که به آن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و حمام لازم
نیست مگر آنکه سرما باشد چه درین صورت حمام لازمست و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا
جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سیم مالک بودن چه در نفقهٔ بنده و علف حیوانات تا آنکه
علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجبست و اگر بنده کسب داشته باشد جایز است که آقا نفقهٔ
او را از کسب او بدهد اگر کسب او وفا بنفقهٔ او کند و اگر وفا نکند تتمهٔ او را لازمست که آقا بدهد
و در نفقهٔ بنده رجوع میکند به بندگان مثل آن آقا و هرگاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن

امتناع

امتناع نماید حاکم شرع اورا جبر میکند به نفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیوانی که قابل کشتن
باشد باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در طلاق دادن زنان و عده داشتن ایشان و خلع و مبارا و ایلا
و ظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلبست مطلب اول در طلاق دادن و در آن چند فصل است
فصل اول در اقسام طلاق دادن و آن بر چهار قسم است اول طلاق دادن شوهر زن را که با او باشد
و به او گوید که پشت تو همچون پشت مادر منست چه درین صورت حاکم شرع اورا سه ماه مهلت
میدهد آنگاه واجبست بر او طلاق گفتن یا دخول کردن یا کفاره دوم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم
خورده باشد که با او دخول نکند چه درین صورت حاکم شرع اورا چهار ماه مهلت میدهد آنگاه
طلاق گفتن یا دخول کردن یا کفاره واجبست سیم طلاق دادن خویشان زن و خویشان شوهر در
حالتی که اصلاح میانهٔ زن و شوهر ممکن باشد به اذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم طلاق را سنت
میدانند قسم دوم طلاق دادن حرام و آن بر چهار قسم است اول طلاق دادن زنی که حیض و نفاس
داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر باشد دوم طلاق دادن بالغی که حیض بیند و حامله
نباشد و با او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض بیند و پاک شود سیم زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن
در یک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافیست و دوم و سیم حرامست اما در مذهب
سنیان جایز است چهارم طلاق زنی که شب خوابیدن نوبت او باشد در آن شب بر قول بعضی از مجتهدین
قسم سیم طلاق مکروه و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را در میانهٔ ایشان التیام
باشد چه در حدیث وارد شده که خدای تعالی دشمن میدارد طلاق را دوم طلاق دادن بیمار زن خود را
قسم چهارم طلاق سنت و آن در حالتی است که قدرة شوهر نرسد که از عهدهٔ حقوق زن بیرون آید یا
شکی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین طلاق سنت میگویند و مقابل طلاق بدعت
میخواهند و این طلاق سنت بمعنی اعم میگویند و مراد ایشان آنست که طلاق دهند زن را و بشرایط طلاق
بعد از آن بگذارند که آن زن از عده بیرون رود آنگاه عقد کند و این را طلاق سنت گویند یعنی اخص و طلاق
سنت بمعنی اعم بر دو قسم است قسم اول طلاق باین بمعنی این یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغهٔ
طلاق گفتن رجوع نمیرسد و آن بر هفت قسم است اول طلاق دادن زن را که به او دخول نکرده باشد
دوم طلاق دادن زنی که از خون حیض مایوس شده باشد سیم طلاق زنی که بالغ نشده باشد چهارم
طلاق دادن زنی که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آنچیز طلاق او گفته باشد چه در بعضی صورت
مادامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر در آن رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زنی

آزاد مرتبه سیم و از کنیز مرتبه دوم چه درین صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد طلاق باین
آزاد مرتبه سیم چه با آنکه شخص دیگر آن زن را نکاح کند و دخول کند ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه
ششم چه درین صورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام مؤبد نمیشود
و اگر عدی باشد محتاج به آنست که شخص دیگر او را نکاح و دخول کند هفتم طلاق دادن آزاد مرتبه
نهم و در کنیز مرتبه ششم چه درین صورت شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام
مؤبد نمیشود و اگر غیر عدی باشد محتاج به آنست که شخصی دیگر او را نکاح و دخول کند دوم طلاق
رجعی و آن بر دو قسم است اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ما
سوای طلاق باین است دوم طلاق عدی و آنچنانست که بشرایط طلاق دهند و در عدهٔ آن زن
رجوع کند و باز دخول کند انگاه بگذارد که حیض ببیند و دیگر طلاق دهد آنگاه در عدهٔ دیگر رجوع
کند و باز دخول کند و دیگر طلاق دهد نیز سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را بعد ازین رجوع نمیرسد
و بر او دخول حرامست تا آنکه شخصی دیگر آن زن را بنکاح دایمی دخول کند و در مرتبه ششم در زن آزاد
و چهارم در کنیز نیز حرام میشود تا دیگری دخول نکند بنکاح دایمی و در مرتبه نهم زن آزاد و ششم
در کنیز بر شوهر حرام مؤبد میشود تا آنکه شخصی بنکاح دایمی با او دخول کند وسرد ها حلال میشود
و فرقی نیست که آن شخصی که درین مراتب میانهٔ زن و شوهر بنکاح در می آید بنده باشد یا آزاد و اگر این
شخص در حالت حیض یا نفاس دخول کند به آن زن بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود یا آنکه
شرطست که در حالتی که زن از حیض پاک باشد دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین را درین مسئله
دو قولست و شرطست که آن شخص دخول کند در فرج پس اگر منی او را در فرج آن زن بریزد حلال نمیشود
و همچنین حلال نمیشود اگر در غیر قبل دخول کند فصل دویم در بیان شرطهای طلاق بدانکه شرطهای طلاق
یازده است صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود گوید انت طالق یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره بزن خود کند
و گوید هذه طالق یعنی این طالق است یا آنکه زوجتی طالق یعنی زن من طالقست و سوای این سه طریق بهیچ
صیغه طریقی دیگر صحیح نیست پس اگر بزن گوید انت طالق یعنی تو طالقی یا انت مطلقة یا تو مطلقه
و مثل اینها طلاق واقع نشده و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید که تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها
زیرا که این لفظ صریح در دلالت بر طلاق ندارد و اگرچه بقصد طلاق باشد دوم آنکه صیغهٔ طلاق را بعربی
بگویند هرگاه قدرت بر عربی داشته باشد و اگر قدرت بر عربی نداشته باشد بهر طریقی که قدرت
بر آن داشته باشد صحیح است سیم آنکه صیغه را بلفظ بگویند هرگاه قادر بر گفتن باشند پس اگر درین

صورت بلفظ نگویند بلکه بنویسند طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر غایب شود نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد
اشاره کافیست و در حدیث آمده که درین صورت بر سر آن زن اندازد یا دلالت کند بر آنکه زن را لازم
که بعد ازین رو بپوشاند ازو و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر زن را مخیر سازد میانهٔ طلاق و
غیر طلاق و قصد طلاق کند و زن اختیار کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسازد صیغهٔ طلاق را بر
شرطی یا صفتی چون نا آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد بر شرطی یا صفتی صحیح نیست پنجم آنکه
بعد از صیغهٔ طلاق چیزی نگوید که منافی باشد مثل آنکه بعد از آن که گوید انت طالق نگوید انت
طلقه ششم آنکه در صیغهٔ طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و استقبال و حال نکند پس اگر
این قصدها کند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد و ولی او را اذن داده
باشد و اگرچه ده سال داشته باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند
هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی دیوانه که تمام وقت دیوانه
باشد ولی او را طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی ادواری باشد صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده — طلاق ولی
به اختیار طلاق دهد پس اگر او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند
پس طلاق مست و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام زنی طالق باشد و در صیغهٔ
طلاق گفتن قصد نام آن زن کند یازدهم آنکه آن زن که طلاقش میگویند زن دایمی باشد چه طلاق متعه و
کنیزی که با او دخول کرده باشد بسبب مالک شدن و زنی که بشبهه با او دخول کند صحیح نیست دوازدهم
آنکه زن در وقت طلاق دادن پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشد با او و حیض بیند و حامله
نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر با آن زن دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم باشد
که از پاکی بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن باشد طلاق آن زن در حالتی که حیض و نفاس داشته
باشد صحیح است سیزدهم آنکه آن زنی که او را طلاق میدهند میباید که معین باشد در لفظ یا در قصد پس اگر
مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق درین حالت
صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین کند چهاردهم آنکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر
باشند و بشنوند بیکبار پس اگر حاضر نباشند یا آنکه حاضر باشند و نشنوند یا آنکه بشنوند و عادل نباشند
یا آنکه هر دو بیکبار نشنوند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری در طلاق کافی میدانند پانزدهم
آنکه دو عادل هر دو مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان فصل سیم

در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه جایز است رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی و این رجوع
دو قسم است قسم اول قول مثل آنکه شوهر بزن گوید راجعتک وارتجعتک یعنی رجوع کردم در نکاح در تو
یا آنکه انکار طلاق کند واگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا گرفتن مقنعه او کافی است و فهمیده شود بجای گفتن
دوم فعلی چون دخول کردن به آن زن یا بوسیدن آن یا دست بشهوت برو مالیدن واگر آن زنی را که طلاق
رجعی گفته و در عده رجوع کند آیا عقد کردن رجوع است یا نه درین مسئله دو قول است و همچنین خلاف است
میانه مجتهدین در صحیح بودن معلق بودن رجوع بشرطی و شرط نیست در رجوع کردن بشرطی و شرط نیست
در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عده رجوع کنند
صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است و در احرام بودن و حیض داشتن
آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی که حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است
واگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در رجوع یا دخول و زن منکر دخول کند باشد قول قول زن است
با قسم واگر زن دعوی کند بر شوهر که عده او تمام شده در زمانی که احتمال داشته که راست گوید مثل
آنکه گوید بیست و شش روز و لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول اوست با قسم و ظاهر بعضی
از احادیث دلالت میکند که قول زن را قبول نمیکنند در چیزهائی که معتاد نباشد مگر بگواهی دادن
چهار زن عادل که بر باطن امر زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن
ایشان مدتی معین که شارع جهة ایشان قرار داده باشد که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن
بر ده قسم است قسم اول اول جماعتی از زنان که وعده ایشان سه مرتبه پاک شدنست از حیض و ایشان
جماعتی از زنان باشند که عادت داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین ببینند و با ایشان دخول کرده
باشند و حشفه در قبل ایشان غایب شده باشد اگرچه منی نیامده باشد و طلاق دهند ایشان را چه
میباید که این طائفه سه مرتبه از حیض شوند واگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و خصیه
او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است واگر این قسم
زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول
میکنند و کمتر زمانی که زنان سه مرتبه حیض ببینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است
چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میان
دو حیض ده روز پاک باشد و خلاف است میانه مجتهدین که آیا لحظه اخیره داخل عده است یا آنکه علامت
بیرون رفتن زنانست از عده اصح آنست که لحظه اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن

ایشان

ایشانست از عده قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عده ایشانست و ایشان چند قومند اول زنانی
که عادت در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض ببینند و در سن زنانی باشند
که حیض می‌بینند و ایشان را طلاق دهند چه عده ایشان سه ماهست اگر در وقت دیدن ماه طلاق
دهند والا دو ماه هلالی و سی روز عده ایشانست دوم زنانی که بالغ نباشند چه بر قول بعضی
از مجتهدین بعد از طلاق ایشان سه ماه عده میدارند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عده ندارند
سیم زنانی که از حیض دیدن مایوس شده باشند و مایوس شدن در زنانی که قریشی و نبطی نباشند در
پنجاه سالگی بهم میرسد و در زنان قریشی و نبطی در شصت سالگی بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین
عده ایشان سه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عده ندارند چهارم زنان حامله که حمل
ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته چه عده ایشان سه ماه است پنجم جماعتی از زنان که
عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان اول کنیزانی که ایشان را عادتی باشد و بعقد دخول
کرده باشند با ایشان چه بعد از طلاق دادن ایشان عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست اگرچه
شوهر ایشان آزاد باشد و کمتر زمانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است دوم
زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند چه عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هرگاه
ایشان را عادت مستقیم باشد قسم چهارم جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است و ایشان بر دو
قومند اول کنیزانی که ایشان را بعقد دخول کرده باشند دوم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده
باشند و حیض نه بینند و در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عده ایشان نیز چهل و پنج روز است
قسم پنجم جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماه است و ایشان زنانی اند که یکمرتبه یا دو مرتبه حیض
بینند و دیگر نه بینند چه بعد از طلاق عده ایشان نه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده
این قسم زنان شش ماه است قسم ششم جماعتی از زنان که عده ایشان بزاییدن ایشان منقضی میشود
چه زنان حامله را هرگاه طلاق دهند بزاییدن ایشان از عده بیرون میروند واگرچه بعد از طلاق
دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه حمل از کسی باشد که بجهة او عده نگاه میدارند یا احتمال داشته
باشد که از او باشد چون فرزند پدری که شوهر او لعان کرده باشد با او و بعضی از مجتهدین
گفته اند که عده حامله در طلاق کمتر از سه ماه و زاییدن نیست پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه
باشد عده او زاییدن اوست واگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عده او سه ماهست واگر حمل زنان
از زنا باشد عده ندارد واگر زن را در طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده بر چهار

زن بعد از طلاق دیگری در سفر نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم
جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی اند از زنان که شوهرهای
ایشان مرده باشد و اگرچه شوهر آزرده باشند چه بر ایشان لازمست که چهار ماه و ده روز عدهٔ نکاح
دارند و ترک زینت کنند در چهار ماه و ده روز یعنی جامهٔ نیکو نپوشند و بوی خوش بر خود نریزند
سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا کند شب سرمه بکشند و در روز پاک کنند و حنا نه بندند
و سفیداج بر روی نمالند و هرچه در عرف و عادت آن را زینت دانند حرامست بر آن زنان اما پوشیدن
لباس مخصوص لازم نیست زیراکه آن بسبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف میشود پس هر جامه که
در عرف و عادت از زینت گویند نپوشند اما موی سر خود شانه کردن و پاک گردانیدن بدن و مسواک
کردن و ناخن گرفتن و در خانه های عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین حرام
نیست زینت کردن فرزندان و کنیزان زنانی که شوهرهای ایشان مرده باشد و نیز آنچه مذکور شد
فرق نیست میانهٔ زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ و خواه در حیض دیدن عادت
داشته باشد و خواه نداشته باشد و همچنین کنیزانی که با ایشان دخول کرده باشند و حامله نباشند
بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عدهٔ نکاح میدارند قسم هشتم کنیزانی که شوهر ایشان مرده باشند
اگرچه شوهرهای ایشان آزاد باشند عدهٔ ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روز است
نصف عدهٔ زنان آزاد و آنچه در زنان آزاد مذکور شد از ترک زینت بر کنیز نیز واجبست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که عدهٔ کنیزان نیز بعد از مردن شوهران چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عدهٔ آزاد
شود عدهٔ او عدهٔ آزاد است اما اگر عدهٔ باین باشد همان عدهٔ رجعیهٔ کنیزان تمام میکند قسم نهم جماعتی از
زنان که حامله باشند و شوهرهای ایشان مرده باشد چه عدهٔ ایشان دورترین دو مدت است از چهار
ماه و ده روز و زائیدن یعنی هر کدام از این دو مدت که دورتر باشد آن عدهٔ ایشان است پس اگر زودتر
از چهار ماه و ده روز حامله بزاید عدهٔ او چهار ماه و ده روز است و اگر زائیدن او زیاده از چهار
ماه و ده روز باشد عدهٔ او زائیدنست قسم دهم زنانی که شوهرهای ایشان گم شده باشد و خبری
از ایشان ظاهر نباشد و خویشان نداشته باشند که نفقه بزنان ایشان دهند و اگر نفقه بدهند
آن زنان صبر نکنند میباید که بحاکم شرع حال خود را عرض کنند حاکم شرع چهار سال آن زنان را انتظار
میفرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهد و در آن چهار سال در آن جهتی که شوهرهای ایشان
گم شده اند ایشان را طلب میکنند پس اگر خبری از ایشان بهم نرسد ولی گمشده ایشان را طلاق میدهد

وعدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول بعضی و اگر ولی ایشان را طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق
میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود او اولیست بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا
شود زن از او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد تتمه واجبست بر کسی که کنیزی میخرد
با آنکه دخول به آن کنیز کرده باشد یا میخرد کنیز را یا مالک شود کنیز را بهر نحو که باشد و آن کنیز جوان
باشد و حیض بیند میباید که انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند اگر حیض بیند و پاک شود آنگاه دخول کند
با او و اگر حیض نه بیند و در سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد
آنگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول
کند و آیا در مدت استبرا غیر دخول کردن نیز از بوسیدن و غیر آن حرامست درین مسئله مجتهدین را دو
قولست اقوی آنست که جایز است و اگر در ایام استبرا دخول کند آیا بعد از آن استبرا ساقط میشود
یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقوی آنست که استبرا لازمست و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک
اول استبرا کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مال
او زنی بوده باشد استبرا درین صورتها واجب نیست و در مدت عدهٔ رجعیه نفقه بر شوهر لازمست
بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرامست بر آن زن بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته اند او را بغیر
از عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از آن خانه حرامست مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن
باشد چه او را جهت حد زدن میتوانند بیرون کرد یا آنکه اهل او را آزار میکند چه درین صورت جایز است
که او را از آن خانه بیرون کنند و بخانهٔ دیگر بفرستند و همچنین نفقهٔ کنیز در عدهٔ رجعیه لازمست و در
عدهٔ باین لازم نیست مگر آنکه حامله باشد مطلب دوم در بیان خلع و مبارات و آن چنان است که میان
زن و شوهر بخشش بهم رسد و زن مهر خود را یا بعضی از آن بشوهر ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید
و فرق میانهٔ خلع و مبارات آنست که خلع بخشش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف
و اقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح اما خلع حرام و آن وقتی است که شخصی زن خود را به اکراه بر
آن دارد که خلع کند و همچنین حرامست که هرگاه شخصی زن را از بعضی حقوق او منع کند و اما خلع سنت آنست
که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو داخل سازم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین درین وقت خلع را
واجب میدانند و اما خلع مباح و آنگاهیست که زن از مرد آزرده شده باشد و مالی دهد بشوهر و خلع
کند و شرطهای خلع و مبارات زیاده بر شرطهائی که در طلاق مذکور شد شش چیز است اول ایجاب
چون خالعتک یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردیم با تو و آیا بعد از صیغه بفاصله

طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب آنست که محتاج به طلاق نیست اما اگر لفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع است دوم
قبول زن بی فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سیم آنکه خلع با آزردگی زن واقع شود و مبارات
به آزردگی زن و شوهر هر دو و اگر خلع و مبارات بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و اگر احیاناً
بصیغهٔ طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده رجوع میرسد چهارم آنکه چیزی را
که زن در عوض طلاق بشوهر میرسد میدهد میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد
پس اگر شراب یا خوک باشد صحیح نیست و آن عوض مقدار نیست معین بباید بلکه آنچه در عوض میدهد
جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که زیاده از مهر نباشد و خلع کردن کنیز
بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که آزاد میشود میدهد و اگر بنده
شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقاست و خلع صحیح است پنجم آنکه صیغهٔ خلع و مبارات
را دو مرد عادل بیکدفعه بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو عادل نشنوند صحیح نیست
ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته
باشد چون شرط آنکه هرگاه زن رجوع کند در آن عوض شوهر در زن رجوع کند چه این شرط صحیح است
زیرا که هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر
داده در عدهٔ رجعیه رجوع کند چه درینصورة رجوع میرسد شوهر را در عده اما اگر زن طفل باشد
یا غیر مدخوله باشد یا زنی باشد که از حیض مایوس شده باشد رجوع نمیتواند کردن زن نیز در عوض
و اگر اختلاف کنند شوهر و زن در قدر عوض یا جنس آن قول زن مقدم است یا قسم مطلب سیم در بیان
ظهار و ایلا کردن با زن خود و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام ظهار کردن و شرطهای آن بدانکه
ظهار بر دو قسم است قسم اول آنکه کفارهٔ او پیش از دخول کردنست و آن چنانست که شخصی بزن خود گوید
که پشت تو همچون پشت مادر من است قسم دوم آنکه کفاره دادن در و بعد از دخول باشد و آنچنانست که
شخصی بزن خود گوید که پشت تو همچون پشت مادر منست اگر با تو دخول کنم پس درین صورة اگر دخول کند
به آن زن ظهار بهم میرسد و کفاره برو لازم میشود و شرطهای ظهار نه است اول صیغه مثل انت علی
کظهر امی یعنی تو بر من همچون پشت مادر منی و درین حکم غیر مادر چون خواهر و دختر اند یا نه محرم خواه
نسبی و خواه رضاعی مساویند با مادر چون خواهر و دختر یا این حکم مخصوص مادر است درین مسئله میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که همه درین مسئله مساویند و اگر گوید شخصی بزن خود که پشت تو همچون

درین

پشت زن فلانکس است ظهار واقع نمیشود دوم آنکه ظهار میکند میباید که بالغ باشد پس اگر طفل
باشد صحیح نیست سیم آنکه ظهار کننده میباید که عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم
آنکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسی باشد که او را بنا
اکراه بر آن بدارند صحیح نیست پنجم آنکه دخول به آن زن کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار
با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضیل بن یسار از امام ابو جعفر صادق ع وارد شده و بعضی از
مجتهدین این را شرط نمیدانند و اول اصح است و کافیست در دخول کردن دخول در دبر ششم آنکه معلق
نسازد ظهار بر صفتی پس اگر معلق سازد بر صفتی چون آفتاب برآمدن یا فرو رفتن مثلاً صحیح نیست و اگر
ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که
صحیح است هفتم آنکه صیغهٔ ظهار را دو مرد عادل یکبار بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد
پس اگر دو مرد عادل نشنوند صحیح نیست هشتم آنکه زن در حالتی که شوهر صیغهٔ ظهار گوید میباید که
پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه شوهر او حاضر باشد و زن حامله نباشد و در آن پاکی دخول با زن
نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتی که آن زن حیض یا نفاس داشته باشد
یا حامله باشد یا در آن پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع کرداند
پس اگر بگوید بزن خود که دست تو همچون دست مادر منست ظهار نیست و آیا اسلام شرطست در ظهار
یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و آیا نکاح دایمی شرطست در زن پس متعه را ظهار نمیتوان
کرد درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست و آیا صحیح است که ظهار را معلق دارند بمدتی معین مجتهدین
درین مسئله دو قولست اقرب آنست که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قولست در این که آیا مکرر میشود
حکم ظهار کردن یا آنکه همه در حکم یکمرتبه ظهار کردنست اقرب آنست که مکرر میشود و کفارهٔ ظهار وقتی
واجب میشود در قسم اول که ارادهٔ دخول کردن کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجبست و جایز نیست
دخول کردن پیش از کفاره از روی علم و عمد دو کفاره واجب میشود و اگر مکرر دخول کند کفارهٔ دخول
کردن نیز مکرر میشود نه کفارهٔ ظهار اما اگر دخول کند و طلاق دهد و بگذارد که از عده بیرون رود
آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد اگر با کنیزی ظهار کند آنگاه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین
و اگر شوهر از دخول کردن زنی که ظهار کرده باشد با او امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند
حاکم او را سه ماه مهلت میدهد تا آنکه کفاره بدهد و دخول کند یا طلاق بدهد و بعد از سه ماه صبر
میکند او را بر یکی از اینها باین طریق که آب و طعام را بر او تنگ میگرداند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند

مطلب دوم در ایلا کردن وایلا آنست که شخصی قسم بخورد که با زن دایمی مدخوله خود دخول نکند مطلقا
یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بآن زن وشرطهای ایلا کردن هشت است اول انکه آن شخص
که سوکند میخورد بالغ باشد چه سوکند طفل صحیح نیست دوم انکه عاقل باشد چه اکر دیوانه باشد صحیح
نیست سیم انکه قصد کردن ومختار باشد پس اکر غافل ومست یا خفته باشد یا کسی باشد که او را به اکراه
بر آن دارند صحیح نیست چهارم انکه آن زن که سوکند میخورد که دخول به او نکند زن نکاحی باشد چه اکر کنیز او باشد
وبملکیت دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم انکه دخول به آن زن کرده باشد چه اکر دخول نکرده باشد صحیح نیست
ششم انکه سوکند به اسم خدا تعالی بخورد چنانچه در بحث سوکند مذکور شد پس اکر بغیر اسم خدا تعالی
سوکند خورد صحیح نیست وبعربی کفتن لازم نیست پس اکر بزن خود بفارسی بکوید که والله که با تو دخول نکنم
ایلا واقع میشود وسوکند خوردن بطلاق زن وآزادی بنده صحیح نیست خلافست مر سنیان را که ایشان
میکویند صحیح است هفتم انکه صریح بکوید که والله که من فرج خود را در فرج تو غایب نکنم پس اکر کنایه کوید
والله که با تو سر بیک بالین نکذارم ودر زیر یک لحاف ویکسقف نباشم صحیح نیست چه اکر اینها قصد ایلا کند
واکر کوید که والله جماع نکنم یا وطی نکنم وقصد ایلا کند صحیح است هشتم انکه مجرد سازد سوکند خود را از شرط
وصفتی پس اکر معلق سازد بشرط وصفت صحیح نیست وبعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند وهر کاه
این شرطها بهم رسد زن درا ینحال خود را بحاکم شرع عرض میکند وحاکم شوهر او را چهار ماه مهلت میدهد
ومخیر میسازد او را میانهٔ دخول کردن وکفاره دادن یا طلاق کفتن وبعد از چهار ماه اکر از اینها امتناع
نماید جبرش میکند بر اینها واکر طلاق بابن دهد حکم ایلا باطل میشود واکر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد
شود ایام مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست واکر بنده یا خواجه سرا یا زن خود ایلا کند صحیح است وهر
کس اعتقاد بخدا تعالی داشته باشد وایلا کند صحیح است واکر کسی سوکند خورد بر ترک دخول مدت
معین وآن مدت منقضی شود انکاه دخول کند کفاره ندارد واکر کسی ایلا کند با کنیزی انکاه بخرد وآزاد کند
وعقد کند حکم ایلا باطل میشود وآیا حکم ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود یا نه میانهٔ مجتهدین درین
مسئله خلافست اکر چند مرتبه ایلا کند آیا کفارهٔ آن مکرر میشود یا همه یکحکم دارد میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلافست اقرب آنست که مکرر نمیشود مکر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل انکه کوید
والله که ششماه با تو دخول نکنم وبعد از ششماه کوید والله که ششماه دیکر با تو دخول نکنم وکفاره یا دخول
کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمداً واقع شود واکر سهوا دخول کند یا بشبهه یا جبر واقع شود
کفاره ندارد بلکه ایلا بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست

واکر امرأة

واکر اختلاف شود میانهٔ زن وشوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدم است که دعوی باقی
بودن او میکند واکر اختلاف در زمان واقع شود کر یانیدن ایلا واقع شود قول کسی مقدم است که
دعوی مؤخر بودن ایلا میکند واکر میانهٔ جهود ونصاری ایلا واقع شود بحاکم شرع حال خود را عرض
نماید حاکم شرع مخیر است که میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا انکه بطریق مذهب ایشان رجوع
فرماید مطلب چهارم در لعان یعنی لعنت کردن شوهر وزن بطریقی که مذکور میشود ودر آن سه فصل است
فصل اول در چیزهائی که سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میکردد اول انداختن شوهر زن
خود را بزنا ودرین صورت پنج امر لازمست اول انکه هر یک از زن وشوهر عاقل باشند چه لعن طفل
ودیوانه صحیح نیست واسلام وآزادی وعدالت شرط نیست پس لعان کافر وفاسق وبنده صحیح است
وبعضی از مجتهدین این را شرط میدانند دوم انکه آن زن که شوهر او دعوا مینماید که زنا کرده بعقد دایمی
خواسته باشد او را چه اکر متعه باشد لعان واقع میشود سیم انکه زن عفیفه باشد چه اکر مشهور
بزنا باشد لعان او صحیح نیست چهارم انکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی کوید که من دیدم که شخصی
با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اکر کمان کرده باشد یا جماعتی به او کفته باشند اکر
چه بحد شایع رسد لعان صحیح نیست پنجم انکه زن کر یا کنک نباشد چه اکر زن کر یا کنک باشد بی
لعان کردن شوهر بر آن حرام مؤبد میشود هر کاه شوهر دعوی مشاهدهٔ زنا کردن به آن زن کند آیا
دخول کردن شوهر با آن شرطست مجتهدین را درین مسئله سه قولست بعضی از ایشان دخول شرط
میدانند وبعضی شرط نمیدانند وبعضی از ایشان کفته اند که اکر سبب لعان دعوی زنا کردن
دخول شرط نیست واکر انکار ولد باشد دخول شرطست سبب دوم انکار فرزند زن خود کردنست
چه درین صورت پنج امر شرط لعان لازمست اول انکه زن بعقد لا دایم باشد چه انکار فرزند
متعه وزن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود وبعضی از مجتهدین کفته اند
که اکر انکار فرزند متعه جهة بر طرف شدن حد باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود وآیا
در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را درین مسئله چند قولست بعضی میکویند مطلقا موجب
لعان نمیشود وبعضی کفته اند مطلقا موجب لعان میشود وبعضی کفته اند بسبب انداختن او بزنا
لعان واقع میشود یا ما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود وقول اقرب آنست که در کنیزی که بملک
دخول کند لعان واقع نمیشود واکر بعقد دخول کرده باشند لعان واقع میشود دوم انکه به آن زن
دخول کرده باشند چه اکر دخول نکرده باشند انکار فرزند او موجب لعان نمیشود سیم انکه لعان

از دخول کردن با آن زن شش ماه زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت
آبستنی است نگذشته باشد چه اگر اینچنین نباشد انکار فرزند سبب لعان نمیشود چهارم
آنکه در وقت زائیدن تا آخر آن فرزند را اقرار بفرزندی او نکرده باشد و صادر نشده باشد مثل آنکه شخصی
گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدای تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد یا قول انشاء الله گفته
باشد اما اگر در حالت زائیدن زن ساکت بوده باشد انکار انکار کند فرزندی آن فرزند را بعد از زائیدن
مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که انکار او درین صورت موجب لعان میشود
فصل دویم در کیفیت لعان کردن و شرطهای آن بدانکه هرگاه شخصی زن خود گوید که من دیدم
که شخصی با تو زنا کرده یا انکار فرزند او کند بشرطهائی که مذکور شد و گواهی بر مدعای خویش نداشته
حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انه لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا
یعنی گواهی میگیرم خدای تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را انداخته ام به آن از زنا کردن بعد
از آنکه چهار نوبت بگوید ان لعنة الله علیه ان کنت من الکاذبین یعنی بدرستی که لعنت خدای تعالی بر من باد
اگر من اندر دروغ گویان باشم و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این قول را بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت
بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که شوهر
من از دروغ گویانست در آنچه انداخته مرا به آن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را امر کند او را
که چهار نوبت دیگر این قول را بگوید که ان غضب الله علی ان کان من الصادقین یعنی غضب خدای سبحانه
بر من باد اگر شوهر من درین دعوا از راست گویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر
ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش از لعان کردن زن بمیرد
لعان ساقط میشود و آن مرد از آن زن میراث میبرد و حد درین صورت بر او لازمست و جایز است که
جهة اسقاط حد با وارث او لعان کند و اگر وارث نباشد مانع میراث بردن او نمیشود و در بعضی
احادیث وارد شده که میراث درین صورت نمیبرد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث
میبرد و فرزندی که آن شوهر انکار او کرده بود نیز میراث میبرد و اگر زن اقرار نکند چهار مرتبه یا از
لعان کردن امتناع نماید حد زنا نسبت به او ثابت میشود و اگر حامله باشد حد نمیرسد او را تا آنکه بزاید
و اگر شوهر پیش از تمام کردن لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت میشود نسبت با او و اگر بعد از
تمام شدن لعان او پیش از لعان کردن اعتراف کند بدروغ گفتن خود میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
و اگر شوهر بزن گفته باشد که فلان مرد با تو زنا میکرد حد بر او لازم میشود یکی زن و یکی جهة آن مرد

وهرگاه

وهرگاه لعان واقع شود حدی که جهة زن بر او لازم بود ساقط میکردد اما حدی که جهة آن مرد
بر او لازم بود ساقط نمیشود بلعان کردن دویم زایل شدن علاقه زنا شوهری میانه ایشان سیم حرام
شدن زن به آن شوهر بسبب لعان چهارم بر طرف بودن فرزند بسبب لعان هرگاه بسبب انکار
فرزندی فرزند آن زن باشد فصل سیم در بیان آنچه تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق بلعان
کردن دارد دوازده امر واجب و هشت امر سنت اما دوازده امر واجب اول واقع کردانیدن لعان
در حضور امام یا در حضور کسی که امام نصب کرده باشد او را جهة حکم کردن میانه خلایق یا جهة
لعان کردن بخصوص و اگر شوهر و زن بیکی از مجتهدین راضی شوند در لعان کردن جایز است اگرچه
امام یا نایب موجود باشند دویم آنکه شهادت را بطریقی که مذکور شد بگوید پس اگر بجای اشهد احلف
یا اقسم یا شهدت بالله بگوید لعان واقع نشده سیم آنکه لفظ الله را بگوید پس اگر او را بر حمن یا رحیم بدل
کند لعان نیست و همچنین اگر بعضی کلمات آنرا بگوید و بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را
بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده پنجم آنکه در هر مرتبه
که مرد را شهادة را ذکر میکند میباید که بگوید که فرزندی که ازین زن بهم رسیده از من نیست اما در زن
ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقی که مذکور شد بخواند بگوید پس اگر
گوید که انی صادق یا کاذب و مانند آنها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نشده هفتم آنکه
آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرة و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز
جایز است و درین صورة حاکم شرع را دو عادل لازمست که غیر عربی را دانند کافی نیست هشتم ترتیب
بطریقی که مذکور شد به آنکه شوهر اول ابتدا بسوگند و شهادة کند چهار مرتبه انکار لعن کند بعد از آن
زن ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه انکار بغضب نهم آنکه شوهر و زن در وقت ذکر کردن شهادت و لعن
و غضب میباید که هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که شوهر در آنحال میباید که ایستاده
باشد اگرچه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب میباید که ایستاده باشد و
اگرچه شوهر در آنحال نشسته باشد دهم مشخص ساختن بآنچه نام او را ذکر میکند و نام پدر او را یا وصف
کند او را بنوعی که احتمال غیر نداشته باشد یا آنکه اشاره کند به او پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نشود
یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را بی در پی بگویند دوازدهم آنکه هر یک از زن و شوهر شروع
در آن کلمات وقتی کند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید پس اگر ایشان پیش از آنکه حاکم شرع ایشان را تلقین
نکند بگویند صحیح نیست و اما هشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و روبه ایشان

دوم آنکه شوهر بر دست راست حاکم بنشیند و زن بر دست چپ او سیم آنکه جماعتی از مردمان در آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند چهارم آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر کردن لعن وعظ بگوید و نصیحت کند و بترساند او را از عذاب خدای تعالی در آخرة و این آیه بخواند ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا تا آخر پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در شوهر گفته شد ششم آنکه لعان را در مکان شریفی چون میانه رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم ع واقع کرده‌اند اگر در مکه باشد و در میانه منبر حضرت رسالت پناه ص و قبر او واقع کرده‌اند اگر در مدینه باشد و در زیر صخره واقع کرده‌اند اگر در بیت المقدس باشد در مشاهد حضرات ائمه معصومین ع واقع کرده‌اند و در شهرهای دیگر در مسجد جامع واقع کرده‌اند هفتم آنکه در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع کرده‌اند هشتم آنکه مردمان بسیار از ایشان جمع کند باب سیزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان شکار کردن و اقسام آن و شروط آن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن بر یازده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما آن یک وجه واجب آنوقتیست که نفقه شخصی که شکار میکند و نفقه عیال او موقوف باشد بشکار کردن چه درین صورت شکار کردن واجبست و اما یک وجه سنت آنوقتیست که آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند در شکار کردن چه درین صورت شکار کردن سنت است و آن هفت وجه حرام اول شکار کردن به آلتی که از دیگری بقهر و تعدی گرفته باشد خواه آلت سگ شکاری باشد یا سلاح یا دام چه درین صورت شکار کردن به آن آلت حرامست اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت را بصاحب آن واجبست که بدهند دوم شکار کردن به آلتی که از شکار بدکنز باشد و بعضی مجتهدین این را مکروه میدانند سیم شکار کردن در خانه غیری بی اذن او و شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرخ و یارس و کمان و گلوله و کندن چاه و بابند و تفنگ کشتن و سید مرتضی رضی الله عنه نقل اجماع بر آن کرده بر حرام بودن شکاری که بغیر از سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آنچه درنده‌ها چون یارس و پلنگ بکشند حلالست و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا ع واقع شده که آنحضرت فرموده که اگر یارس شکار بکشد حلالست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که سوای سگ شکاری بهرچه شکار کنند حرامست و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان و گلوله مکروه میدانند چهارم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری که آنها بکشند حرامست خوردن او پنجم شکار کردن محرم

درحالتی

درحالتی که احرام بسته باشد چه درین صورت که شکاری کند حکم مرده دارد حرامست خوردن او ششم شکار کردن در حرم مکه و مدینه و اما آن شش امر مکروه اول شکار کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که آنحضرت میفرمود که گوشت شکاری را که سگ سیاه او را گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه ص امر بکشتن سگ سیاه کرد سیم گشتن شکار کردن بشب و بچه جانوران را از خانهای ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم شکار کردن در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه بحرم مکه باشد فصل دوم در شرطهای شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن شرطست اول آنکه سگی که به آن شکار میکنند میباید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند او را بدود و هرگاه منع کنند او را باز ایستد پس اگر سگی که تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرام میشود دوم آنکه آن سگ شکار را نخورد مگر نادر پس اگر عادة آن سگ باشد که شکار را بخورد آن شکاری را که آن سگ کشته باشد حلال نیست سیم آنکسی که سگ را سر میدهد یا تیر می‌اندازد یا به نیزه و شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد و چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست اگرچه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود یا ترسا باشد آیا حلالست میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که حلال نیست و اگر سنی باشد آیا حلالست درین نیز میانه مجتهدین خلافست بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر سنی عداوة اهل بیت داشته باشد حرامست و اگر نه حلالست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آن شخص که سر میدهد سگ را اگر مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته‌اند که اینچنان کوری باشد که تواند شکار کرد حلالست و اگر با سگبان غیر مسلمان باشد و هر دو مسلمان سگ بکشند آن شکار حلال نیست چهارم آنکه آنکس که سگ سر میدهد یا به تیر می‌اندازد یا شمشیر و نیزه میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هرچه ذکر خدا باشد در آنوقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمداً ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و اگر غیر آنکس که سر میدهد بسم الله بگوید همچنین حلال نیست اگر دو سگ آن شکار بکشند و در وقت سر دادن یکی از آنها بسم الله گفته باشند و در وقت سر دادن دیگری عمداً بسم الله را نگفته باشد اما اگر فراموش کرده باشد آن شکار حرام نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشد و پیش از آنکه

سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر به آن شکار برسد بسم الله بگوید حلال میشود اما اگر عمداً باشد آیا حلال میشود
اگر پیش از رسیدن به شکار بسم الله گویند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر جاهل حکم باشد
آیا حکم کسی دارد که فراموش کرده درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست و آیا نام خدا تعالی بعربی لازمست
گفتن یا بهر زبانی که گوید جایز است میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و بجای بسم الله اگر اللهم اغفر
لی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد اگر بگویند شکار حلال میشود درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست
پنجم آنکه بقصد شکار کردن سر دهند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر بی آنکه سر دهد او را یا تیر از کمان
بجهد بی قصد اندازد شکار را حلال نمیشود اما اگر در اثنای رفتن سگ او را طلبند و نگاه دارند
آنگاه سر دهند حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکاری کند پس اگر در وقت سر دادن و انداختن
تیر و نیز قصد جنس شکار نکند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت دندان
سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد در جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از
اعضای او را که جراحت کرده باشد و به آن بمیرد حلالست اما اگر به آن جراحت نمیرد بلکه بواسطه
تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی آنرا بگیرد بی آنکه جراحت کند
بمیرد یا درندهٔ غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه درین صورت جراحت سگ
کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری که مجروح شده باشد و از آب بمیرد و اگر سر
آن از آب بیرون باشد یا آنکه آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون اردک حلالست هشتم آنکه
آن شکار مجروح از نظر غایب نشود و در وجوه باشد که ممکن باشد که بماند اگرچه ضعف بکرور باشد
پس اگر پنهان شود و درین صورت از نظر و او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب
شود سگ بر سر او باشد و خواه بر سر او حاضر نباشد نهم آنکه آنکس را که سگ سر داده و به تیر انداخته
و نیزه زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آنمقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازمست
که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار
بآن تواند کشت درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که حرامست و بعضی گفته اند که
درین صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره کند دهم آنکه آن شکار میباید که چنان باشد که تواند گریخت خواه
وحشی باشد و خواه اهلی پس اگر کوچک باشد یا قدرة گریختن نداشته باشد حلال نیست قسم دوم
در احکام شکار کردن بدانکه واجبست که موضعی را که سگ بدندان گرفته باشد از شکار به آب بشویند
و بعضی از مجتهدین شستن او را واجب نمیدانند و شرط نیست در تیرانداز و نیزه و شمشیرزن که تنها

باشد اگر جماعتی شکاری را به تیر یا شمشیر زنند حلالست و همه در آن شکار شریک باشند و همچنین شرط نیست که دیگری
مدد نکند اگر مدد کند او را حلالست و همچنین حلالست اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته بر شکار خورد
و بکشد و اگر شخصی شکاری را بشمشیر زند و دو نصف کند بشرطهائی که مذکور شد حلالست خواه دو نصف
مساوی باشد و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند مگر آنکه نصفی که سر او باشد
حرکتی کند چه درین صورت محتاج بکشتن اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی که دو نصف
کنند مختلف نصف بزرگتر حلالست و بعضی گفته اند که اگر دو نصف کنند و یکی حرکت کند آن نصف که
حرکت میکند حلالست و در هر شکاری که کسی بدست آید یا دام بگیرد مالک آن میشود و اگر از دست
او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک آن نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آنکسی که
گرفته بوده اول در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آنکسی که در
ثانی الحال آن شکار را میگیرد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانهٔ کسی رود در آید یا در خانهٔ کسی
مکان کند یا ماهی از کشتی کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس بگرفتن آن از دیگری اولیست پس اگر کسی
بیرخصت او بخانهٔ او در آید و او را بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرامی کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی
آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشد یا شکار کردن آن یا مرغی به آن خانه یا کشتی در آید مالک میشود صاحب
خانه و کشتی آن شکار را میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت
ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود
شود و طلب کند واجبست که بصاحب دهد باب چهارم از کتاب جامع عباسی در ذبح حیوانات و حلال
و حرام و غیر آن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم
چهار قسم حرام و یکقسم مکروه و یکقسم سنت و شش قسم مباح و اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر
و دشمن اهل بیت و خارجی و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که
حرامست دوم ذبح کردن دیوانه سیم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یکقسم مکروه و آن ذبح
کردن شتر است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج به آن شود اما یکقسم سنت و آن ذبح کردن بسلاح است چون
شمشیر و نیزه و تیر اما شش قسم مباح اول سگ شکاری بشرطهائی که در باب شکار کردن مذکور شد
دوم ذبح کردن طفلی که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد کردن باشد چون ذبح کردن او ذبح کردن مادر است
هرگاه خلقت او تمام باشد یعنی موی بر او روییده باشد خواه روح در او داخل شده باشد و خواه نشده
باشد اما اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نباشد که او را بکشند حلالست اگر بمیرد و درین قول اشکالست

اگر حلقتا و تمام نشده باشد حرام است سیم ذبح کردن ماهی و آن بیرون آوردن اوست زنده از آب
و در بیرون آوردن ماهی از آب در مسلمان بودن الشخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت است
پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمان به بیند که زنده او را بیرون آورد
اما اگر مسلمان او را نه بیند حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی
مرده بغیر آن احتیاط آنست که اجتناب از همه کند چهارم ذبح نمودن ملخ و آن گرفتن اوست بدست
زنده یا به آلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن
ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را بآتش بسوزانند حلال نیست خوردن آن و ملخهائی
که نتوانند پریدن حلال نیست خوردن آن پنجم ذبح کردن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا در صحرائی
بگریزد و ممکن نباشد کشتن آنها بطریق معهود از شارع ذبح کردن آنها بهر طریق که ممکن باشد مشروع
فصل دویم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر
واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسی که ذبح میکند میباید که
تمیز داشته باشد چون ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دویم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد
حلال نیست سیم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و دیوانه و خفته و بیهوش حلال نیست
چهارم آنکه مسلمان یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد
حلال نیست و اگرچه در کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است
اصح آنست که حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آن حیوان قابل ذبح کردن باشد چون سگ و خوک به
ذبح کردن پاک نمیشود و حیوانی که بخورند بذبح کردن پوست آن پاک میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند کوشت آن
که پوست ایشان تا دباغی نکنند پاک نمیشود و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس
و غیر اینها آیا بکشتن پوست ایشان پاک میشود یا نه میانه مجتهدین خلاف است ششم آنکه چهار عضو
آن حیوان را ببرند جائی که آب و طعام میرود و راه نفس و دو رگ گردن را چه اگر این چهار را نبرند حلال
نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافیست هفتم آنکه اعضای آن حیوان را اگر میسر شود
که ذبح کنند به آهن چون کارد و شمشیر و نیزه اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر وجه که مقدور باشد
ببرند چون آبگینه و سنگ سر تیز و امثال اینها و اگر اینها نباشد بناخن و دندان ببرند حلال میشود در این
مسئله مجتهدین را خلافست و بعضی از مجتهدین گفته اند که بدندان و ناخن متصل است با ایشان و اگر کنده
جایز است اما اگر جدا شده باشد جایز نیست هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله بگوید در اینجا بسم الله گفتن

شرط باشد

شرط باشد در آن نهم آنکه در وقت کشتن روی بقبله کند و بعضی از مجتهدین محل ذبح را گفته اند
که بقبله باید کرد پس اگر عمداً رو بقبله نکند حرام است و اگر فراموش کند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد
رو بقبله کردن شرط نیست و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که در صورتی که ممکن نباشد آن حیوان را
رو بقبله کردن آنکس که ذبح میکند خود رو بقبله کند دهم آنکه اعضا را بیکدفعه ببرد پس اگر بعضی
را ببرد و بعضی را بگذارد که در زمان دیگر ببرد آیا حلالست مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقرب
آنست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را ببرد باشد حیوة داشته باشد که ممکن باشد که
زنده بماند آنگاه بکشند حلالست یازدهم آنکه حیوان بعد از ذبح حرکت کند یا خون معتدل از وی بیرون
آید پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل بیرون نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن او بکشتن او باشد پس اگر
چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان
شتر باشد نحر کند آن را یعنی نیزه بزند او را و محل نحر کردن گودی گردن شتر است و اگر گاو و گوسفند باشد
سر او را ببرد پس اگر شتر را سر ببرد و گاو و گوسفند را به نیزه بکشد حلال نیست و اما پنج امر سنت
اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که او وابسته باشد میانه نعل و سر پای او دویم بستن هر دو دست
و هر دو پای گاو را در حال ذبح کردن و رها کردن دم او سیم بستن دو دست و یکپای گوسفند در وقت
کشتن و یکپای او را رها کند چهارم سر دادن پرنده ها را در وقت بریدن گلوی آنها پنجم زود کشتن و اما هفت
امر مکروه اما اول بریدن نخاع یعنی مغز مهره های پشت در وقت ذبح نمودن دویم پوست کندن پیش از سرد شدن
سیم جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت
او را حرام دانسته اند چهارم چهارم گردانیدن کارد را در وقت ذبح نمودن که به بالا بریده شود و در
بعضی احادیث نهی از این عمل واقع شده پنجم ذبح نمودن بی احتیاج ششم ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال
فصل سیم در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات و آن بر چهل قسم است شش قسم آنها حلال و بیست
قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما آن شش قسم حلال اول شتر و بعضی از سنیان گفته اند که مذهب
امامیه آنست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه ابو الخطاب ملعون را مذهب آنست که گوشت
و او امامی بود انکار غالی دویم گاو اهلی و وحشی سیم گوسفند و بز کوهی چهارم خر گور پنجم مرغی
که بر هم زدن بال او بیشتر از صف زدن او باشد یا چینه دان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی
باشد مانند خاری پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلالست ششم
ماهی که فلس دار باشد پس کفشک و ربیثا و اوزمان و طمر و طبرانی از اقسام ماهی حلالست چه ایشان

ملس باشند اند واما بیست قسم حرام اول سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری سیم گربهٔ اهلی و
وحشی چهارم درنده ها تمام چون شیر و پلنگ و گرگ و یارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال
وانچه بدینها ماند پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار ششم خز و سنجاب و سمور و فنک هفتم انچه مسخ
شده اند چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها هشتم حیوانی که عادت بخوردن فضلهٔ آدمی کرده باشد
چه او حرامست تا انکه او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آنحیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند
و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین گفته اند در گاو نیز چهل روز و
بعضی از ایشان سی روز گفته اند و بعضی چهارده روز گفته اند و بعضی گفته اند یکهفته و اگر مرغ
خانگی باشد سه روز و اگر ماهی باشد یکروز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته اند و در
بعضی روایات شش روز واقع شده و اگر غیر اینها باشد واجبست که آنمقدار ایشانرا ببندند و علف
دهند که آن اسم از وی برطرف شود نهم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفندی که شیر خوک بخورد
آنقدر که استخوان او سخت شود حرام میشود و هرچه از وی آید حرامست دهم حیوانی که گوشت او را
خورند و آن شخصی دخول کرده باشد چه آن حیوان و نسل او حرام میشود و واجبست سوزانیدن آن
حیوان چنانچه زود باشد که در بحث حد مذکور شود و اگر اینچنین گوسفندی در میان گلهٔ گوسفند
مشتبه شود و قسم کنند و قرعه بزنند تا انکه یکی بماند یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب داشته باشد چون باز
و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها دوازدهم کلاغ بجمیع اقسام او سوای کلاغی که در زراعت میباشد
و زاغی که برنگ خاکستر باشد که این هر دو مکروه است سیزدهم خفاش و طاوس و بعضی از مجتهدین
این هر دو را مکروه میدانند چهاردهم مرغی که او را نشانه تیر میسازند تا انکه میمیرد و همچنین حیوانی که
مجروح سازند و بگذارند تا بمیرد پانزدهم ماهی که فلوس نداشته باشد چون جریت و ماهی که در آب
مرده باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی مرده بماهی زنده بعضی از مجتهدین گفته اند که در آب اندازند
اگر بر پشت افتد حرامست و اگر برو افتد حلالست شانزدهم سگ پشت هفدهم خارپشت هشتدهم خرچنگ
بری نوزدهم گوشتی که در زیر شیر زیربان کشند آن گوشت حرام میشود بشرط انکه شیر زیر را شکافته باشند
و همچنین حرام میشود اگر ماهی حلال و ماهی حرام باهم بریان کنند و ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد
اما اگر ماهی حلال بر بالای حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوانست بیستم بیضهٔ طیور
اگر مشتبه باشد هر کدام که هر دو طرفش مختلف باشد حلالست و هر کدام که متفق الطرفین باشد
حرامست و انچه فاسد شده باشد حرامست اما چهارده قسم مکروه اول اسب دوم خر سیم استر و بعضی

از مجتهدین

از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که بکوبه باد و نوبت شیر خوک خورده باشد
و شستن است اینها چنین حیوانی هفت روز و اگر آنحیوان علف بخورد و اگر نخورد نه روز شیر
حیوانی خورند که گوشت آنرا خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت آن حرام نمیشود بلکه انچه در
شکم اوست بشویند پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی زراعت میباشد
و زاغی که برنگ خاکستر باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلعم نهی کرده است از گوشت هدهد
هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی از مجتهدین
آنرا حرام میدانند و مؤید این قول است انکه بال بر هم زدن او بیشتر از صف بستن بال اوست نهم
قبره چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و بطفلان نباید که بازی بدان کنند زیرا که همیشه او تسبیح
میگوید و لعن بر دشمنان اهل بیت م میکند فاخته چه در حدیث آمده که شامست نگاه داشتن
دهم فاخته یازدهم حاری دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آنمرغیست دراز گردن گرد آلود رنگ که در درخت خرما
میباشد چهاردهم شقراق وجه کراهیت کشتن او انچه در حدیث آمده که او باز را میکشد فصل چهارم در بیان
انچه از حیوانات و غیر آنها حرامست و مکروه و آن سی و دو وجه است بیست و چهار چیز از آنها حرامست
و هشت امر مکروه اما بیست و چهار چیز حرام اول هر چیز روانی که مست کند چون شراب که از شیرهٔ
انگور میگیرند و بتع که از عسل میگیرند و نقیع که از مویز میگیرند و مزر که از ذرت میسازند و فضیخ که
از خرما میسازند و جعه که از جو میگیرند و غیر اینها از هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار
و حکم فقاع که از مویز یا جو میگیرند حکم شراب دارد باجماع مجتهدین ما هرچیزی که از وی بوی شراب
آید چون رب سیب و رب به و اترج و انچه بدینها ماند حلالست و در حکم شرابست شیرهٔ انگور که
بجوشد و کف زاید و حصهٔ آن ناقص نشود و اما که کف زاند و حصهٔ آن ناقص شود و اگرچه بغیر آتش باشد
حلالست و اگر شیرهٔ مویز آفتاب آنرا بجوشاند آیا حلالست یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست
اصح آنست که حلالست زیرا که آفتاب زیاده اند و حصهٔ او را ناقص کرده و همچنین کشمش و مویزی
که در طعام کنند حلالست بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج چون نمک
انداختن و خواه بی علاج و خواه انچه بسبب آن شراب سرکه شود مستهلک شود در وی و خواه نشود
و اما اگر چیزی نجس در شراب اندازند که آنمقدار سرکه که او را مستهلک سازد حلال نمیشود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند جایز نیست استعمال آن تا انکه آن شراب سرکه
شود دوم خونی که از گردن حیوانی آید حرامست خواه جهندگی داشته باشد و خواه نداشته باشد چون

خون کیک و غیر آن و در حلال بودن خون دل خلافست میانهٔ مجتهدین سیم بول و آن حرامست
از هر حیوانی خواه گوشت آنرا خورند و خواه نخورند سوای بول شتر جهة شفا و بعضی از مجتهدین
بول حیوانی که گوشت او را خورند جایز میدانند و همچنین حرامست منی و غیر منی از اعیان نجسه همچو
فضلات انسان و حیوان ماکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها
حرامست چهارم شیر حیوانی که گوشت آنرا نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان
مرده باشد میانهٔ مجتهدین خلافست پنجم هر چیز روانی که نجاست به او عارض شود خوردن او حرام
چون آب نجس ششم طعام غیر بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیهٔ کریمه استثنا واقع شده
که بی اذن میتوانند خورد و اگر ایشان نیز دانند که راضی نیست آنکس بر ایشان نیز حرامست هفتم
اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست یا کافر برطوبت
پس اگر آنچیز قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرامست و همچنین نانی که آنرا به آب
نجس خمیر کنند حرامست خوردن او و روغن که بسته باشد هرگاه نجاستی ببعضی از اجزای او رسد
همانچه نجاست به او رسیده حرامست و باقی حلال هشتم مرده و در حکم اوست هر پاره که از زنده
پاره کنند چه او نیز حکم مرده دارد خوردن آن و استعمال کردن او حرامست سوای پشم و موی گوسفند
و موی پر مرغ و اگر ببرند یا بکنند و اگر بکنند آن موضعی که متصل است به آن باید شست و شاخ و سم
و ناخن و دندان و استخوان و تخم هرگاه پوست بالائین را سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه چه بعضی
از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز داشته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند و خواه
نخورند دهم فرج خواه ظاهر آن و خواه باطن آن از هر حیوان یازدهم سپرز هر حیوان دوازدهم زهرهٔ هر
حیوان سیزدهم انثیان از هر حیوانی یعنی هر دو خایه که منی در او جمع میشود چهاردهم مثانهٔ هر حیوانی
یعنی محل هر بول پانزدهم شیمه یعنی جائی که بچه در او قرار میگیرد شانزدهم نخاع و آن مغز پشت سفید
که در مهره های پشت میباشد و عوام آنرا مغز حرام میگویند هفدهم علبا و آن دو عصب است
عریض و زرد که از پس سر تا فرج کشیده هیجدهم غدد یعنی گرههائی که در میان گوشت و پوست میباشد
و بفارسی دوشید میگویند نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل بعصب کف دست و پاست بیستم
حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بدان چیزی می بینند و آنرا مردمک میگویند بیست
و یکم خرزهٔ دماغ و آن مغزیست که در کلهٔ سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون
و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیان و مثانه چیز دیگر را از حیوانات حرام نمیدانند بلکه سوای آنچه

مذکور شد

مذکور شد مکروه میدانند بیست و دوم خاک و گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت
حضرت امام حسین ع که بمقدار نخودی جهة شفا میتوان خورد و گل ارمنی نیز جهة دوا میتوان خورد
بیست و سیم زهرهای کشنده اما چیزهائی که بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن
آن حرامست و هرگاه کسی را احتیاج به این چیزها بهم رسد مثل آنکه در صحرائی واقع باشد و چیزی
نباشد که بخورد سوای چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از راه
باز بماند و ترسد که بکشند او را یا مال او را ببرند و در این صورت جایز است که آنقدر بخورد که سد
رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطی که آن شخص بجنگ نرود و راه زن مسلمان نباشد چه اگر چنین
شخصی باشد خوردن چیزهای حرام او را حرامست و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی نداشته باشد
و ترسد که از گرسنگی بمیرد و طعام کسی داشته باشد واجبست بر آنکس که بدهد و اگر ندهد بقهر و غلبه
از او میتوان گرفت بیست و چهارم آنکه در صحرائی تشنه باشد و ترسد که بمیرد بآن مقدار شراب میتوان خورد که نمیرد
و اگر محتاج بخوردن بول باشد از تشنگی میتواند خورد و فرقی نیست میانهٔ بول خود و غیر و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بول خود را نخورد بلکه از دیگری را و خوردن تریاق فاروق حرامست مگر با احتیاج و اما
آن هشت امر مکروه اول گوشتهای دل حیوانی که گوشت آنرا خورند و رگهای آنرا دوم کردهٔ حیوانی که
گوشت آنرا خورند سیم گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر ایشان پنجم چیزهائی که جنب و حائض و
کسی که پرهیز از نجاست نکند دست بر آن نهد برطوبت خوردن آنها مکروه است ششم پیاز و سیر
خوردن کسی که ارادهٔ داخل شدن مسجد داشته باشد یا در شب جمعه خوردن هفتم آبهای گرم
خصوصا آبی که از او بوی کبریت آید بقصد شفا هشتم شرابی که بعلاج آنرا سرکه کرده باشند خوردن
و بعضی از مجتهدین خوردن آنرا حرام میدانند باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام
خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام خوردن پنج است اول
واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن از
عتق رقبه دوم حرام بودن چون طعام مایده که در آن شراب خورند سیم سنت چون طعام عروسی و خانه
نو ساختن و از حج آمدن و ختنهٔ پسر کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام خانهٔ نوحه
یعنی صاحب عزا پنجم مباح و آن ما عدای طعامهائیست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام
خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هشتاد و چهار امر است یازده امر واجب و چهل
و چهار امر سنت و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یازده امر واجب و آن ذکر نامیدن

امام عادل

دهنشتن موضع نقره یعنی اگر از ظرف نقره کوب طعام خورند واما چهل و چهار امر سنت اول
دست شستن پیش از طعام خوردن دوم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از
طعام چه در حدیث ائمه معصومین ع وارد شده که تا آن تری که در دست باشد برکت در آن طعام است
سیم نشستن در جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسر انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان
خود را لیسیدن بعد از طعام خوردن ششم طعام پیش خود خوردن هفتم لقمه را کوچک برداشتن
هشتم بسیار خاییدن نهم بمردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن دهم پیش از طعام خوردن بسم الله
گفتن و همچنین سنتاست بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر لونی از طعام یا ظرفی و اگر در ابتدای
طعام خوردن بگوید که بسم الله علی اوله و آخره از برای هر طعام کافیست و اگر بسم الله فراموش کرده
باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت ع آمده که اگر یکی از اهل مجلس بگوید
بسم الله کافیست یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حالا آنچه متعارف شده
میانه مردمان از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست دوازدهم مکرر
الحمد گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن این دعا بخواند الحمد لله الذی فی جایعین و
سقانا فی ظمانین وکسانا فی عارین وایدنا وآوانا وانعم علینا الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم ویجیر ولا یجار
علیه ویستغنی ویفتقر الیه چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه بیکی طعام خورده باشد پانزدهم
مالیدن هر دو دست بعد از شستن بر ابروهای خود چه در حدیث آمده که کلف که در روی میباشد
زایل میگرداند شانزدهم آبهای که از دست شستن بهم برسد در ظرفی جمع کردن هفدهم دست شستن
پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آنگاه کسی که در دست راست او نشسته و
در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست چپ صاحب طعام نشسته آنگاه آخر از
همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی از احادیث واقع شده که در دست شستن
ابتدا بکسی کند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد و خواه بنده هجدهم اول صاحب
خوان طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن
کشیدن بیستم دعا کردن جهة صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه ص منقولست که آن
حضرت بعد از طعام میگفتند بصاحب طعام طعم عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار و
صلت علیکم الملائکة الاخیار بیست و یکم اول نماز کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود
و اگر وقت نماز وسعتی نداشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار او کشند بیست و دوم بعد از طعام خوردن

برپشت

برپشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن بیست و سیم بعد از هر سه روز یکبار گوشت
خوردن بیست و چهارم چوب خلال دندان از جهت مهمانان آوردن بعد از طعام خوردن و لقمه که در بن
دندان مانده باشد بیرون آوردن بیست و پنجم سبزی با طعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت
امیرالمومنین ع چنین میکرده اند بیست و ششم پیش از طعام ابتدا به نمک کردن و بعد از طعام خوردن
ختم بسرکه یا بنمک کردن بیست و هفتم دهن را بعد از طعام بسعد یعنی بندق شستن چه در حدیث آمده
که درد دندان را دفع میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در او دستارخوان ریخته باشد اگر در خانه خورده
باشند و در صحرا گذاشتن آنچه در سفره جمع شده باشد بیست و نهم خوردن آنچه در سفره جمع شده باشد
سی ام خوردن آنچه چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی بر طرف میشود
و فرزندان زیاده میگرداند و مرض ذات الجنب را بر طرف میسازد سی و یکم شب سیر خوردن و خواب
مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که شب
بخوابد و بوی او نیک شود سی و دوم ضیافت کردن و اگر بخواهند آب خوردن و آب جهة وضو ساختن
آوردن سی و سیم اعزاز و احترام مهمان نمودن سی و چهارم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن چه
در حدیث آمده که دست بسیار در طعام موجب برکتست سی و پنجم آنچه در خانه حاضر باشد
جهت مهمان آوردن سی و ششم تکلف نکردن جهة مهمان اگر خود آمده باشد و تکلف کردن اگر او را
طلبیده باشد سی و هفتم بسیار طعام آوردن اگر مقدور باشد سی و هشتم دو روز مهمان را روی خوش
نمودن و آنچه خواهد جهة او حاضر ساختن چه روز سیم مهمان چون اهل خانه آنکس میشود سی و نهم
خوردن صاحب طعام خود با مهمان چهلم اجابت کردن دعوت نمودن مسلمانان و طعام خوردن
اگرچه بمسافت پنج میل باشد اما اگر کافر طلبد اجابت او لازم نیست چهل و یکم باشتهای عیال خود خوردن
چهل و دوم آنکه انتظار چیزی دیگر کشند یا حاضر شدن نان چهل و سیم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده
که هر نانی برکتی است چهل و چهارم بعد از نماز خفتن چیزی خوردن چه آن عادت پیغمبرانست چهل و پنجم
خوردن باقیمانده نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس آن را بخورد حسنه در دیوان
عمل او مینویسند و اگر نجس باشد و بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان عمل او نوشته میشود اما
چهار امر حرام اول بسیار خوردن که ضرر رساند و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که
سیر باشد موجب برص میشود دویم رفتن بمجلس جهة طعام خوردن که او را نطلبیده باشند و بعضی
این را مکروه میدانند سیم خوردن طعام در مایده که در آن شراب باشد یا هر چه مست کننده باشد و

طعام

خوردن چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن اما بیست و پنج امر مکروه اول شکم را از طعام سیر خوردن
ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سیم هرگاه آروغ زند سر سوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن
در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد پنجم غیر خود را
همراه بردن هرگاه او را تنها طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم طعام خوردن
در حالتی که راه رود هشتم اجابت کردن طعامی که جهة ختنه دختران بچه باشد نهم نان را بکارد پاره
و در زیر کاسه نهادن دهم خالی کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جن را در آن نصیبی هست
پس اگر تمام گوشت را بخورند در آن خانه آنچه بهتر است میبرند یازدهم هر روز گوشت خوردن و در روزی
دو مرتبه گوشت خوردن کراهت بدو بیشتر است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک گوشت خوردن کردن سیزدهم
گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم شب گرسنه خوابیدن پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش کرد هرگاه
مفلس باشد شانزدهم خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام چیزی خوردن را چه در حدیث
آمده که موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس شب شنبه و یکشنبه شام نخورد
قوتش نمیرود تا چهل شبانه روز هیجدهم بدست چپ به اختیار و بدو انگشت طعام خوردن
نوزدهم در ظرفهای نقره کوب چیزی خوردن بیستم خلال کردن مخصوص درخت خرما و نی و ریحان
چه خلال کردن به وریحان سبب مرض جذام میشود و نیز خلال کردن بچوب مورد بیست و یکم ماهی خوردن
چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت را میبراند بیست و دوم سپرزی معز کرده کان و کرده کان پی پنیر خوردن
بیست و سیم گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود بیست و چهارم چیزی که موش از آن خورده
باشد خوردن فصل دوم در بیان منافع طعامها و میوه ها بطریقی که از حضرات ائمه معصومین ع منقولست
بدانکه نان جو خوردن در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نمیگیرد الا آنکه هر مرضی که در او باشد بیرون
کند و قوه پیغمبرانست و نان برنج در حدیث آمده که جهة مبطون و مخلول نافع ترین دواهاست و دباغت
معده میکند و گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت میرویاند گوشت را در بدن و سید طعامهاست
در دنیا و آخرت و حضرت رسول ص گوشت سرد سر را دوست میداشته و گوشت قالجه بدترین گوشتهاست
چه بمحل بول نزدیکتر است و گوشت کبک ساقهای پا را قوی میکند و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست
که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که گوشت قطا مبارکست
و صاحب یرقان کباب آنرا نافع است و از حضرت امام موسی ع منقولست که گوشت حباری درد بواسیر
و درد پشت را نافع است و قوه میدهد و از حضرت امام رضا ع منقولست که گوشت میش بینائی

وشنوائی

وشنوائی را زیاده میگرداند و گوشت گاو را با سلق خوردن برص را برطرف میسازد و هریسه در حدیث
آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوه میشود و قوه تخم مرغ در حدیث آمده که سبب فرزند بسیار میشود
و عسل شفای بیماریست که سبب آن بلغم باشد و عدس بریان کرده تشنگی را می نشاند و قوه معده
میدهد و شفای هفتاد مرض است آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن آن گوشت را
میرویاند و استخوان را سخت میسازد و قوه میدهد پنیر با مغز گردکان هر دو با هم شفاست و هر یک
تنها مرضی است و شکر انفع اشیاء همه چیزها و ضرر ندارد سرکه و زیت طعام انبیاست و نفع آن
بسیار است چه ذهن را روشن میکند و عقل را زیاده میکند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده میکند
و جانورانی که در شکم آدمی باشد میکشد و شهوت زنا را برطرف میسازد و زیتون بادها را میشکند
و روغن آن دواست خصوص درد پستان و شیر گوسفند سیاه نافع تر است از شیر گوسفند سرخ و شیر
گاو سرخ بهتر است از گاو سفید و سیاه و شیر و عسل جهة آب پشت نافع است و بتان هازم طعام
و برنج بهترین چیزهاست جهة کوفت بواسیر و نخود بریان کرده جهة درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر
دعا کرده عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میکند باقلا مغز سر را زیاده میکند و فربه
میسازد آنرا و زیاده میگرداند دماغ را و اگر با پوست بخورد دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم
میراند ماش برص و بهق را زایل میگرداند که باعث زیادتی دماغ میشود انجیر بهترین میوه هاست
بمیوه های بهشت و بعضی مرضها را نافع است و قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوه هاست و حضرت
رسول ص او را بهترین میوه ها گفته و سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میکند و در هر اناری
دانه ای از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات انار را تنها میخورده اند و دانه او را با پیه او خوردن
دباغت معده میکند و وسوسه شیطان را از دل بیرون میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه
چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه
انار بخورد صد و بیست روز پس از وسوسه شیطان خلاص میشود و دود کردن چوب انار جانوران را
میگریزاند سیب نافع است جهة زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون از بینی آمدن
را برطرف میکند و بکر را نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او نیکو روی میشود و غم
را میبرد و کسی که آنرا بخورد کلام او تمام حکمت و شجاعت می آورد و امرود دل را جلا میدهد و معده
دباغت میکند خصوص در وقتی که طعام خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن
میسازد و خشک آن خون را ساکن میکند و مرض را میبراند ترنج بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت

پیغمبر ص دوست میداشته سیر را غیب دباغت معده میکند و بواسیر را زایل میکند و ساق
را قوی میکرداند و تقطیر بول را نافع است هند با کاسنی امانست از قولنج هفت ورق از آن برهم
و ورق از آن قطره از آب بهشت است و باه زیاده میکند و فرزندان نیک میسازد و در و شفای
هزار مرض است بادروج سده ها را میکشاید و اشتهای طعام می آورد و سل را میبرد و هضم طعام
میکند و نیز حضرت امیر المؤمنین ع دوست میداشتند و اکرات جهت سیر را نعت و اکر سداب
بخورند بوی را خوش میکند و بادها را دفع میکند و قطع بواسیر میکند و امانست از جذام و برص و
حضرت امیر المؤمنین ع او را با نمک میخورده کرفس طعام الناس و یوشع و یسع پیغمبر است و باعث
زیادتی حافظه میکردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام و برص را برطرف میسازد سداب عقل را زیاده
میسازد و سلق دفع جذام میکند و شفای مرضهاست و استخوان را سخت میکند کماه آب آن شفای
درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که در او سه خصلتست ورق
آن بادها را میبرد اصل او بلغم را برطرف میسازد تخم او امانست از قولنج و بواسیر و باه را قوی
میکرداند شلغم جذام را میبرد و طبیعت را با صلاح می آورد بسیار قوت باه میدهد و بلغم را
میبرد و پشت سخت میکرداند و تب را برطرف میکند سعتر خوردن پیش از طعام رطوبتها
را دفع میکند مطلب سیم در آداب آب نوشیدن بدانکه در او بیست و سه امر است که به آب نوشیدن
متعلق است یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب
کردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اکر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد اما سیزده امر سنت
اول انکه در وقت آب خوردن باید بخواند الحمد لله الذی انزل الماء من السماء و منصرف الامر کیف
یشاء بسم الله خیر الاسماء دوم انکه بعد از فراغ آب خوردن باید بخواند الحمد لله الذی سقانی ماء
لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی فاروانی و اعطانی فارضانی و عافانی و کفانی
سیم انکه آب را بمکد چهارم انکه آب را بنوشد بهر دوست پنجم انکه بسه نفس آب بنوشد اکر دهنده
غلام باشد ششم انکه بیکنفس خورد اکر دهنده آزاد باشد هفتم انکه آب بسیار ننوشد چه بسیار
نوشیدن آب صحت جمیع امراض است هشتم انکه از نزدیک کوزه جای شکسته آب نخورد
نهم انکه در وقت آب خوردن حضرت امام حسین ع را یاد میکند و قاتلان او را لعن کند صد
هزار حسنه در نامهٔ اعمال او نوشته میشود و صد هزار کناه از نامهٔ اعمال او محو میشود و صد هزار
درجهٔ او را بلند میکرداند دهم آب زمزم نوشیدن چه سبب شفای مرضهاست یازدهم آبی که

از ناودان

که از ناودان خانهٔ کعبه آید خوردن چه آن نیز شفای مرضهاست دوازدهم آب باران خوردن سیزدهم
هدیه بردن آب زمزم بشهرها اما یک امر حرام در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن اما هشت امر
مکروه اول آب رود نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده که آب رود نیل دل را میمیراند دوم
بیکنفس آب نوشیدن اکر آب دهنده بنده باشد سیم بسه نفس آب خوردن اکر آب دهنده آزاد
باشد چهارم بیکبار فرو بردن آب چه باعث مرض کباد میشود و آن مرض در جکر میباشد پنجم شب ایستاده
آب خوردن ششم از نزدیک دستهٔ کوزه و شکستهٔ آن آب نوشیدن هفتم بسیار خوردن آب هشتم
تکرک خوردن فصل اول در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انکشتر در دست کردن و کفش
و نعلین در پای کردن و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام رخت پوشیدن بجهت تجمل پنج
قسم است اول رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرکاه شوهر او را خواهد
و رخت پوشیدن والی هرکاه باعث خوف و ترس عدو شود دوم سنت چون رخت خوب پوشیدن
زن جهت شوهر خود اول دفعه واجب پوشیدن مرد جهت زن خود و رخت خوب پوشیدن والی
جهت تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم سیم رخت پوشیدن حرام چون
پوشیدن حریر محض مرد را در غیر جنک و ضرورت چنانچه مذکور خواهد شد چهارم مکروه چون
پوشیدن رخت خوب زن در وقت عده هرکاه ارادهٔ زینت بکند پنجم مباح و آن رخت خوب پوشیدن است
سوای انچه مذکور خواهد شد چه رخت خوب پوشیدن مباح است فصل سیم در آنچه برخت پوشیدن
متعلق است چهل و سه امر است یک امر واجب و شش امر حرام و بیست و هفت امر سنت و نه امر مکروه
اما یک امر واجب انکه پاک باشد در حالتی که نماز میکند چه در جامهٔ نجس نماز درست نیست
اما شش امر حرام اول پوشیدن مرد را حریر محض را در غیر جنک دوم پوشیدن زنان حریر در حالت
احرام سیم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشد پنجم رخت پوشیدن
زن اجنبیه بقصد انکه زنا کند باو ششم انکشتری طلا در انکشت کردن اما آن بیست و هفت
امر سنت اول انکه رختی که میپوشد قیمتی باشد بجهت زینت دوم انکه سفید باشد و از پنبه
باشد و در حدیث آمده که جامهٔ پنبه پوشیدن طریق حضرت رسالت پناه و ائمهٔ معصومین ع
بوده سیم انکه کوتاه باشد چهارم انکه آستین آن جامه از انکشتان دراز تر باشد پنجم انکه جامهٔ خانه
غیر جامهٔ بیرون باشد ششم انکه آن جامه نو باشد هفتم انکه در حالت پوشیدن جامهٔ نو کوزهٔ نو را
پر آب کند و سورهٔ انا انزلناه دو بار بخواند و بر آن آب دمند و بر آن جامه ریزند چه از حضرت رسالت

امام جعفر صادق ع منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادام که آن جامه جدید باشد هشتم
آنکه در حالت جامهٔ نو پوشیدن این دعا بخواند که از حضرت امام محمد باقر ع منقولست اللهم اجعلها
ثوب یمن وتقوی وبرکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتك وعملاً بطاعتك واداء شکر نعمتك الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و
اتجمل به فی الناس نهم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اللهم سومنی بسیماء الایمان
وتوجنی بتاج الکرامة وقلدنی حبل الاسلام ولا تخلع ربقة الایمان من عنقی دهم آنکه نشسته عمامه
نبندد یازدهم آنکه همیشه تحت الحنك داشته باشد دوازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا
بخواند اللهم استر عورتی وآمن روعتی واعف فرجی ولا تجعل للشیطان نصیبا فی ذلك ولا له
الی ذلك وصولا فیصنع الی المکائد ویهیجنی لارتکاب محارمك سیزدهم آنکه زیر جامه رو بقبله بپوشد
چهاردهم آنکه موزه و نعلین نشسته بپوشد پانزدهم آنکه در وقت پوشیدن موزه و نعلین ابتدا بپای
راست کند و در وقت بیرون آوردن ابتدا بپای چپ کند شانزدهم آنکه در وقت پوشیدن موزه و
نعلین این دعا بخواند بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد ووطئ قدمی فی الدنیا والآخرة و
ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام هفدهم آنکه نعلین و موزه زرد باشد چه در حدیث آمده که
از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که کسی که همیشه نعلین زرد بپوشد خوشحال خواهد
بود تا کهنه شود هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که
کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آن نعلین نیاید و نعلین زرد از لباس پیغمبرانست نوزدهم
پوشیدن پیراهن کتان اینکس را فربه میکند چه در حدیث آمده که پوشیدن پیراهن اینکس را
فربه میکند بیستم آنکه انگشتری عقیق باشد چه در حدیث آمده که امانست از هر بلائی بیست و یکم
انگشتری که نگین او یاقوت باشد در دست کردن چنانچه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست
و دوم انگشتری که نگین او فیروزه باشد در دست کردن بیست و سیم انگشتری که نگین او جزع یمانی باشد
و بلور باشد در دست کردن اما نه امر مکروه اول پوشیدن موزهٔ سرخ در حضر اما در سفر مکروه
نیست دویم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند وغم می آورد اما
کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست سیم پوشیدن جامهٔ که در آن صورة باشد و در آن نماز کردن
چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون حقتعالی وحی
فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که بمؤمنان بگوی که لباس دشمنان میپوشید یعنی جامهٔ سیاه پنجم
جامهٔ پوشیدن که انگشت نما شد بسبب آن جامه چه در حدیث آمده که کسی که جامه بپوشد

که مشهور باشد بسبب آن جامه آتش دوزخ را خدا تعالی در آن بپوشاند ششم جامهٔ سرخ نو پوشیدن
مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامهٔ که زرد باشد و بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه
در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر ع فرموده که رنگ کردن جامه بزعفران خاصهٔ بنی امیه
است و در حدیث آمده که وقتی آنحضرت قبائی زرد پوشیده بوده است و عذر گفته که من عروسی
کرده ام وقبای زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعلین بپوشد مگر آنکه یکی داده باشد
که بدوزند چه در حدیث آمده که هر کس که بیک نعل راه برود اگر از شیطان ضرری به او برسد
کسی را ملامت نکند الا نفس خود را نهم انگشتری از آهن در دست کردن باب شانزدهم از کتاب
جامع عباسی در بیان قضا رسیدن و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام قضا رسیدن
و آن بر دو قسم است قسم اول در قضا رسیدن عام یعنی حکم کردن میانهٔ مسلمانان و آن وظیفهٔ
امامست یا نایب خاص امام و بر امام واجبست که هر قطری از اقطار و هر مصری از امصار قاضی
نصب کند و هر قاضی جامع الشرایط که امام تعین کند جهة قضا رسیدن بر او واجب عینی است
و بعضی از مجتهدین واجب عینی نمیدانند تا تعین هر گاه جماعتی باشد و اگر امام تعین نکند واجب کفائیست
مگر آنکه منحصر در شخصی چه درین صورت عدم تعین امام نیز بر آنکس واجب عینی است و اگر امام
غائب نباشد بر آنکس واجبست که حال خود را به امام عرض کند تا امام عالم شود بحال او و در حال غیبت
امام فقیه جامع الشرایط راست حکم کردن و واجبست رجوع کردن قضاهای خود به او چنانچه در قاضی
منسوب از جانب امام لازم بود و بعضی مجتهدین گفته اند در حال غیبت امام و نبودن فقیه جامع
الشرایط قضا بفقیه امامی عادل رجوعست اگر چه مجتهد نباشد و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط
و هر گاه جماعتی که اهلیت قضا داشته باشند بسیار باشند آیا قضا سنتست میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلافست اقرب آنست که اگر بر خود اعتماد داشته باشد که به آن قیام نماید سنتست
و بعضی گفته اند که اگر مفلس باشد سنتست که قضا برسد و از بیت المال روزی بگیرد و اگر مشهور
نباشد بفضل که مرتکب قضا گردد تا مشهور گردد بفضل و اگر مشهور باشد بفضل یا آنکه محتاج
نباشد مکروهست قضا رسیدن و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هر گاه داند که احکام
شرع را بطریق حق جاری میتواند ساخت و حکمی که قاضی منسوب از جانب ظالم کند صحیحست
اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع جهة ضرورت به آن قاضی جایز است و اگر آن قاضی
حکمی کند جهت شخصی گرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن و جایز است متعدد بودن قاضی

دریکشهر ودرین صورة مخیراند مردمان در رفع کردن قضاهای خود هر کدام که خواهند هر
کاه که مساوی باشند والا رفع باعلم لازمست وبامساوی دوعلم باورع واکرچه یکی اعلم باشد
ویکی اورع اعلم مقدمست واکر درین صورت میانه مدّعی ومدّعی علیه نزاع واقع شود دو هر
یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدّعی خواهد مقدمست وجایزاست که امام در هر
محلّه قاضی نصب کند یا انکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص کرداند مکر انکه یکی را بکیر اجهة قضا
برسیدن مردمان تعین کند ویکی را جهة زنان وآیا جایزاست که شرط نماید که هردو مثلاً دو حکم
واحد متفق شوند درین مسئله میانه مجتهدین خلافست وکسی که جاهل باشد باحکام شرعیه
وشرایط قضا نبود ومتحقق نباشد قضا برسیدن حرامست چه در حدیث ازحضرت امیر المؤمنین
منقولست که قاضی برچهار قسم اند سه قسم ایشان در دوزخ اند یکی انکه دانسته بباطل حکم کند
دوم انکه حکم بباطل کند ونداند که باطلست سیم انکه حکم بحق کند ونداند که حق است این سه قسم بدوزخ
میروند وانکه حکم بحق کند وداند که حق است ببهشت میرود قسم دوم قضا برسیدن خاص وآن در
صورتیست که مدّعی ومدّعی علیه بشخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم کند وحکم این شخص
برایشان جاریست اکرچه امام یاکسی که ازجانب او جهة قضا برسیدن عام منصوب باشد وشرط
است درین قاضی انچه در قاضی ازجانب امام منصوب شرطست وشرطست از صفتهائی که مذکور
خواهد شد وآیا رضای مدّعی ومدّعی علیه بعد ازحکم این قاضی شرطست میانه مجتهدین درین
خلافست واکر یکی از ایشان پیش ازحکم یا در اثنای حکم رجوع کند بآن حکم قاضی نافذ نیست وحکم این
قاضی از مدّعی ومدّعی علیه تعدی نمیکند پس اکر حکم بدیه کند در خطا عاقله دیه را نمیدهد فصل
سیم در صفات قاضی بدانکه بیست وهفت صفت در قاضی میباید باشد دوازده صفت واجب
وپانزده صفت سنّت اما دوازده صفت واجب اول انکه بالغ باشد چه قضای طفل صحیح نیست
دوم انکه عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست سیم انکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست
وبعضی کفته اند که قضای زن در صورتی که کواهی او مسموع باشد صحیح است چهارم انکه مؤمن
باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست پنجم انکه عادل باشد یعنی کناه کبیره نکند وکناه صغیره بسیار
نکند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم انکه حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست
هفتم انکه قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم انکه آزاد باشد بر
قول بعضی از مجتهدین نهم انکه کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اکر کر باشد صحیح است دهم

انکه فراموشی او زیاده از یاد او نباشد چه اکر فراموشی او غالب باشد صحیح نیست قضای او یازدهم
انکه کسی باشد که کواهی او بر مدّعی علیه مسموع باشد پس اکر چنین نباشد صحیح نیست چون قضای
فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو دوازدهم در احکام شرعیه واصول آن اجتهاد کرده باشد
واجتهاد بدانستن هفت علم حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه اجمالی کافی نیست وآن
هر علمیست که بحث میشود در او از شناختن خدای تعالی وصفات ثبوتیه وسلبیه وعدل وحکمت
او وثبوت پیغمبر وامامت امیر المؤمنین علی وائمه معصومین و معاد اما معرفت انچه در حکمت مذکور
میشود از جواهر واعراض ودفع شبهات که کرده اند وکتند واجب کفائیست دوم علم اصول فقه
وآن علمیست که بحث میشود در واند لیلهای حکمهای شرعی از امر ونهی وعموم وخصوص وتقیید و
اطلاق واجمال وبیان وغیر اینها سیم علم نحو ضروری وآن علمیست که بحث میشود در آن از احوال آخر
کلمه وکلام از حیثیت اعراب وبنا چه استقصای مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروری
وآن علمیست که بحث میشود در آن از احوال بنای کلمه پنجم علم لغت عرب باین قدر که قرآن واحادیث
حضرت رسالت پناه وائمه معصومین را تواند فهمید ششم علم منطق وآن علمیست که فهم را
از خطای در فکر نکاه میدارد واز علم منطق دانستن شرایط حد وبرهان ومعرفت اشکال
اقترانیه واستثنائیه کافیست هفتم دانستن چهار اصل اول آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه
وائمه معصومین که از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود ودر دانستن بیست وپنج امر لازمست
وآن دانستن ناسخ ومنسوخ آنهاست وعموم وخصوص وامر ونهی وتقیید واطلاق ومحکم ومتشابه
واجمال وبیان وظاهر ومأول وقضیة الفاظ وکیفیت دلالت ومفاسد الفاظ ومتواتر و
آحاد ومسند ومرسل ومقطوع وحال روات وتعارض ادله وقوة استخراج وآیات قرآنیه که
از آن احکام شرعیه مستنبط میشود قریب به پانصد آیه است وشرط نیست از آنها حفظ بلکه هم
فهمیدن ومعنی آنها واستحضار آنها هرکاه که محتاج به آنها شود کافیست ودر احادیث اعتماد
بر اصل صحیح از چهار اصل مشهور که آن کافی ومن لا یحضره الفقیه وتهذیب واستبصار است
که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده باشد کافیست سیم احاطه بمسایل اجماعیه
با انکه اجتهاد بخلاف آن نکند اما معرفت مسایل اجماعی وخلافی لازم نیست چهارم دلیل عقلی
از استصحاب وبرائة اصلی ودر جائی محتاج بدلیل عقلی میشوند که آیات قرآنیه وحدیث نباشد و
دانستن پیش امامیه سنت نیست اما زدستیان سنتست ومراد بدانستن علوم انکه او را قوت

باشد که رد فرع به اصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند کرد چه تحصیل این علوم
که درین زمان متعارفست سهل است اما آن قوه بهم رسانیدن بغایت مشکل است تا آنکه توفیق
الهی شامل حال کدام دولتمند کردد واما یازده صفت سنت اول آنکه قاضی زاهد و متورع و امین
باشد دوم آنکه اعمال صالحه بسیار کند سیم آنکه شدید العفه باشد از هوای نفس چهارم آنکه
حریص باشد بتقوی پنجم آنکه صاحب قوه باشد بی آنکه عنف و تعدی کند و ملایم باشد بی
ضعف تا آنکه طمع نکند قوی در باطل و مایوس نشود ضعیف از عدل او ششم آنکه حلیم باشد
هفتم آنکه فهیم باشد برای امور هشتم آنکه ضابط باشد نهم آنکه چیزها را زود بشنود دهم آنکه قوت
در بصیر و بصره او باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان اهل آن شهری که در آنجا قاضی باشد دوازدهم
آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق القول باشد چهاردهم آنکه صاحب رای متین باشد پانزدهم
آنکه جبار نباشد تتمه قاضی بودن شخصی بسبب تعیین امام ثابت میشود به سه طریق اول آنکه
بشنوند از امام که بشخصی بصیغه ماضی کوید کر ولیتک الحکم یعنی والی کردانیدم ترا در حکم کردن
میانه مسلمانان یا کوید استنبتک یعنی نایب کردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر چون احکم بین
الناس یعنی حکم کن میان مسلمانان دویم کواهی دادن دو عادل بقول امام در تعیین او سیم کواهی
دادن جماعتی که از کواهی ایشان ظن حاصل شود و بشیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام
بی این سه طریق کافی نیست اکرچه قرینه دلالت کند بر آن و آیا کافیست خط امام در قبول کردن
قول او میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول
دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او و نسیان غالب شدن برو و در بصورة
اکر زایل شود اینها قضا عود نمیکند دویم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده سیم ساقط شدن
ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن او یا بیهوش شدن او چهارم عزل کردن امام
او را جهة مصلحت و آیا بی مصلحت او را میتواند عزل کرد یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل آن شرطست پس اکر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد
صحیح است و اکر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول
نمیکنند مکر بکواه کذرانیدن و اکر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست فصل سیم در آنچه تعلق بقضا
رسیدن دارد شصت و شش امر شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام اما
شانزده امر واجب اول حاضر ساختن مدعی علیه جهة مدعی اکرچه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف

غایب که

غایب که تکلیف حضور وفی لازمست که از ولایت او باشد و اکر در ولایت دیکر باشد
بعد از ثبوت حکم میکند و کواه میکیرد و اکر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نیامده
باشد قاضی کسی پیش او فرستد که وکیل تعیین کند اکر وکیل تعیین نکرده باشد و اکر حکم قسم خوردن
باشد امین خود را با دو کواه بفرستد که او را قسم دهد و اکر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع
نماید قاضی حکم میکند و اکر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جایز است و اکر قاضی معزول بیند مدعی
علیه را بطلبد لازمست رفتن واما اولی آنست که تحریر دعوی کند آنکاه مدعی علیه را بطلبد
دویم برابر داشتن مدعی و مدعی علیه را خواه هر دو مسلمان باشند و خواه کافر و در نظر کردن
و کوش کردن سخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جا دادن و تعظیم کردن و عدل کردن
در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اکر یکی از ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل
کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم سازند چنانچه امیر المومنین ع در مجلس
شریح پهلوی نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلبی واجب
نیست سیم مقدم داشتن کسی که پیشتر آمده باشد بدعوی مکر آنکه متاخر ضرر و زنی داشته باشد
چون مستعجل و کسی که بسفر رود یا زن باشد چه اینها را مقدم دارد و اکر در آمدن مساوی باشند
قرعه زنند تا هر کس بیرون آید دعوی او را مقدم دارند چهارم شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن
کند از خصمین و اکر هر دو ابتدا کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ
طوسی درین مسئله نقل اجماع کرده اند و بعد از آن قرعه زنند خلافست [illegible] از ایشان
کفته اند که هر دو قسم بخورند که کدام مدعی اند و کدام مدعی علیه و صرف دعوای ایشان کنند تا
صلح کنند و حاکم شرع درین صورت مخیر است در تقدیم داشتن پنجم زجر کردن کسی که از طریق
شرع در مجلس او تعدی کند به آهستکی و نرمی و اکر به آن متنبه نکردد درشتی کند اکر محتاج بزدن
باشد بزند اما اکر حق از قاضی باشد سنت است که عفو کند مادامی که بفساد نکشد ششم تعیین
نکردن یکی از مدعی و مدعی علیه چیزی که ضرر دیکری در آن باشد و هدایت کردن یکی از ایشان
را بحجت او هفتم رشوه نکرفتن پس اکر کرفته باشد واجبست که اعاده آن کند بر صاحبش یا عوض
آن و بدل آن با تلف شدن آن هشتم آنکه قاضی در میان کواهی دادن کواه یا بعد از آن چیزی نکوید
که ~~باعث انکار کردن~~ که کواه آن را وسیله سازد که کواهی ندهد و کواهی خود را بدآن دست سازد
یا آنکه ترغیب کند بر کواهی دادن هر کاه او را چیزی نکوید که باعث انکار کردن او شود مکر در حد

نهم حکم کردن هرگاه مدعی التماس کند حکم را و موجب حکم ثابت شده باشد پیش او و پس در بعضی صور
بگوید حکمت بالا نمدت یا قضیت و انجدید بینهما ماند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه حق مدعی را
تسلیم او کند یا امر کند مدعی را بگرفتن آن عین یا فروختن آن کافیست و کافی نیست که بگوید که پیش من
ثابت شده مقتضای تو یا دعوای تو چه در این صورت نقض آن جایز است بخلاف امر کردن بگرفتن عین چه
نقض آن جایز نیست دهم حکم خویش را بر طرف کردن هرگاه که خلاف آن ظاهر شود بقرآن یا حدیث متواتر
یا اجماع یا خبر واحد صحیح خواه او حاکم باشد و خواه غیر آن و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل به آن
و خواه تنفیذ آن نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین واجبست نوشتن تمسک جهت اقرار کننده
و هرگاه او التماس کند و معروف باشد یا کسی باشد که او را بشناسد و قیمت کاغذ تمسک از بیت
المال باید داد و با متعذر بودن آن کسی که التماس میکند بدهد دوازدهم حبس کردن محکوم علیه به بیرون
آمدن از عهده حق او اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند و اصل مال ظاهری نداشته باشد یا آنکه
اصل دعوی مال نباشد سوگندش بدهد و سرش بدهد و اگر چنین نباشد او را حبس کند تا مفلسی
او ظاهر شود بگواه مطلع بر او یا آنکه خصم تصدیق کند او را و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند تا
او را بفروختن یا آنکه بنیابه او بفروشد سیزدهم سؤال کردن از گواه هرگاه منکر حق باشد پس اگر دعوی
گواه کند او را امر کند بحاضر کردن ایشان و هرگاه نداند خصم او را اعلام کند و بعد از آنکه گواه را حاضر
کند سؤال نکند حاکم از او و مگر به التماس مدعی یا آنکه بگوید پیش هر کس که گواهی هست بگوید و امر کند
ایشان را که هر دو گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت باشد
حکم به التماس مدعی و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بی اذن مدعی میتواند حکم کرد ولیکن واجبست
که بر خصم عرض کند گواهان را تا آنکه خصم داند و فسق ایشان را ظاهر کرداند پس اگر خصم جهة جرح کردن
ایشان مهلتی طلبد سه روز مهلت دهد او را و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال آن گواهان را نداند
معدل از مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خواطر نشان مدعی کند که قسمی میرسد
او را بر مدعی علیه پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم دهد او را چهاردهم سؤال کردن از حال
گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان اگرچه مدعی علیه ساکت باشد و موقوف
نیست واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان و آیا ساقط میشود وجوب تفحص حال گواهان
به اقرار کردن مدعی علیه بعدالت ایشان مجتهدین را در این مسئله دو قولست پانزدهم آنکه در
حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم بگرتبه به او بگوید که اگر قسم نمیخوری

مدعی قسم میخورد و حق را از یافت مینماید و همچنین واجبست بر حاکم که قسم دادن مدعی بر غایب و
غیر اینها شانزدهم آنکه یکی از مدعی و مدعی علیه حاضر نباشد حکم نکند و اگر اینها حاضر نباشند
و حکم کند حکم او صحیح نیست اما سی و ششم امر سنت اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر
و دو رکعت نماز تحیة مسجد کردن و سؤال نمودن از خدا تعالی رفق و عصمت و اعانت و سلام کردن
بر آنکسی که اول پیش رو آید دویم نزول کردن در میان شهر سیم گرفتن صورة تمسکات و محضرها
و مالها از قاضی معزول چهارم سؤال کردن از احوال آن شهر و شناختن آن که محتاج بشناختن
باشد پنجم منادی کردن به آمدن او در وقت آمدن بشهر و خواندن خبری که امام جهة او
نوشته ششم آنکه ابتدا کند به احوال آنهائی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند
جهة خصم نگاه دارند او را تا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سؤال کند از خصم پس اگر خصم اعتراف
کند یا آنکه او را بغیر حق حبس کرده باشند رها کنند او را و اگر محبوس گوید که مرا خصمی هست اما نمیشناسم
نگاه دارند تا خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم و بمنادی تحقیق کند و اگر بعد از منادی
کردن خصم او ظاهر نگردد او را و اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شد میان مجتهدین بر دو
مسئله دو قولست اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح در قاضی اولست بلکه
تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد و قید الذمه بودن او آنگاه سر دهد او را و آیا کفیل در این صورت
لازمست یا نه خلافست و اگر گوید خصمی ندارم و مرا بظلم حبس کرده در این مسئله نیز خلافست
و حکم آن مثل حکم مذکور است هفتم نگاه کردن در مالهای اطفال و دیوانگان پس حکم کند
میانه ایشان یا آنکه نظر کند که اطفال اگر بالغ شده باشد مال ایشان را با ایشان تسلیم کند و ولی ایشان
اگر از ولایت معزول شده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین نظر کند در حال اوصیا
و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل
کند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند ضم کند با ایشان دیگری را هشتم نظر
کردن در امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس هرگاه امینان خائن باشند امانتهای مسلمانان از ایشان
بگیرد و لقطه و ضاله که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه ایشان برابر قیمت ایشان باشد آنها را
بفروشد و ما عدای آنها را نگاه دارد یا آنکه آنها را بکسی بدهد که یافته باشد نهم مکر کردن در حال
محرران و قسمت کنندگان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانی که قاضی اگر
کر باشد سخنان مدعی و مدعی علیه را بقاضی بفهمانند پس اگر هر یک از آنها فاسق شده باشند

مدعی قسم

کند بدیکری دهم نشستن جهة قضا در قضائی که سهل باشد آمدن پیش او یازدهم انکه رو بقبله
بنشیند و بعضی از مجتهدین کفته اند که قاضی پشت بقبله نشیند و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه فرشی
جهة او بیندازند دوازدهم انکه وضو بسازد و جامهٔ نیکو بپوشد سیزدهم انکه بسکینه و وقار از خانه بیرون
آید چهاردهم انکه بسیار کشاده روئی نکند که مردم جرات کنند در سخن کفتن پیش او و کرفته نباشد که مانع
سخن کفتن باشد در پیش پانزدهم انکه خالی باشد از انچه او را مشغول سازد و باعث تفرقهٔ خاطر او کردد
چون کرسنکی و تشنکی و خوشحالی بسیار و غم بسیار و بیماری و خواب و انچه بدینها ماند شانزدهم
حاضر کردانیدن علما در مجلس قضا بر سیدن تا انکه او را اکاه کردانند بر ماخذ حکم و خطائی که قاضی
کند هفدهم حاضر کردانیدن در مجلس قضا بر سیدن جماعتی از عدول را جهة ثبت خصوم در دعوی
و جماعتی که کواه شوند بر اقرار کردن مردمان و حکم کردن قاضی و کاتبی عدل و قاسمی امین هشتدهم ترغیب
کردن قاضی مدعی و مدعی علیه را بصلح کردن پس اکر از صلح امتناع نمایند حکم کند و اکر آن مسئله
بر و مشتبه باشد مهلت طلبد تا ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل او کند نوزدهم متفرق ساختن کواهان
و وعظ کفتن ایشان هر کاه در قضیهٔ ایشان شک و ریبی داشته باشد اکر کواهان از اهل فضل و علم
نباشند بیستم انکه کسی اقرار بحدی کند او و اجبار کند که شاید انکار کند و از حد خلاص کردد چنانچه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسبت بماعز کرده بیست و یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعی علیه در برابر او
و جایز است که هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مکر انکه کافر باشد و مسلمان
نشسته بیست و دوم انکه در وقت قضا بر سیدن دربان نداشته باشد بیست و سیم انکه قاضی خود متوجه
خرید و فروخت جهة خود نشود بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی و مدعی علیه و
ضیافت نکردن یکی از ایشان بیست و پنجم انکه هر کاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند
به ایشان بکوید که سخن کوئید یا مدعی شما سخن کوئید بیست و ششم انکه قاضی پیش ساقط کردانیدن حق یا
ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عیادت بیمار مدعی و مدعی علیه و حاضر شدن بجنازهٔ ایشان
بیست و هشتم اجتهاد کردن در انکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اکر ممکن باشد بیست و نهم سؤال
کردن از عدالت کردن کواهان در پنهان چه آن از تهمت دورتر است و هر کاه مدعی بکذرد که در
کواهان تغیر حال ممکن باشد مجددا از احوال ایشان سؤال نماید و بعضی از مجتهدین کفته اند که هر
شش ماه یکبار از حال او سؤال باید کرد سی ام انکه قاضی وعظ کوید در وقت قسم دادن سی و یکم انکه قضایا
هر روز و هفته و ماه و سال را هر یک در جائی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا انکه از تغییر محفوظ باشد

اکر کسی

سی و دوم انکه حکم کردن در هر قضیه کواهان عدل بکیرد سی و سیم عفو کردن قاضی از کسی که درشتی
به او کرده باشد سی و چهارم ترک کردن قاضی کرفتن چیزی را از بیت المال جهة رزق اکر احتیاج نداشته
باشد و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قران و مدرس آداب و غیر آن و صاحب دیوان
و کیال و کواهان که کواهی دهند مکر انکه جهة سفر کردن و مؤنت سفر محتاج باشد چه درین
صورت چیزی کرفتن جهة مؤنت سفر جایز است سی و پنجم انکه سه نوبت کسی که قسم متوجه اوست
بکوید که اکر قسم نمیخوری حکم میکنم بحق جهة دیکری سی و ششم سوکند مغلظه دادن در اموالی که زیاده
از ربع دینار باشد و اما چهار امر حرام اول دادن چیزی جهة قاضی شدن و بعضی از مجتهدین کفته اند
که انکسی که ارادهٔ قاضی شدن دارد اکر مشهور نباشد در میان مردمان سنت است که چیزی دهد
و قاضی شود تا انکه مشهور شود بعلم و فضل دوم رشوه کرفتن در قضا بر سیدن و رشوه دادن
نیز بر قاضی حرامست مکر انکه داند که اکر رشوه ندهد مالش فوت میشود درین صورت جایز است که
بدهد سیم اجرت کرفتن قاضی با عدم تعین و احتیاج از مدعی علیه و غیر ایشان اما با حاجت مکروهست
چهارم تلقین کردن قاضی مدعی یا مدعی علیه را بچیزی که مستلزم ضرر دیکری باشد و اما یازده امر
مکروه اول دربان نکاه داشتن قاضی در وقت قضا بر سیدن و بعضی از مجتهدین کفته اند حرامست چه
انحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی از آن کرده دوم قضا بر سیدن در وقت کرسنکی و غضب سیم خریدن
و فروختن قاضی بنفس چیزی جهة خود چهارم بسیار کشاده روی بودن قاضی که سبب آن شود که هیبت
او ساقط شود از نظرها پنجم بسیار مقبوض بودن قاضی ششم تعین کردن جماعت متخص جهت کواه شدن
هفتم شفاعت کردن قاضی جهة اسقاط حق یا ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن کواهان هر کاه فاضل
باشند و وعظ کفتن ایشان نهم با یکی از مدعی و مدعی علیه سخن کردن و بعضی از مجتهدین حرام میدانند
دهم رزق کرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعین از بیت المال یازدهم در بیان تحقیق دعوی و جواب
و کیفیت حکم حاکم و در آن چند فصل است فصل اول در تحقیق دعوی بدانکه مدعی کسی است که هر کاه
او ترک دعوی کند کسی به او کاری نداشته باشد یا انکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی نماید چه
و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرطست اول انکه بالغ باشد چه دعوی طفل غیر بالغ
مسموع نیست دوم انکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیم انکه مختار و جایز التصرف باشد
چه دعوای غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم انکه دعوی
بجهة نفس خود کند یا جهة کسی که ولی یا وصی باشد یا وکیل او یا حاکم شرع امین او باشد پس اکر غیر اینها

دعوی کشتن پنجم آنکه آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس دعوی شراب و گوشت
خوک کردن مسلمان صحیح نیست اگرچه دعوی بوجوه باشد ششم آنکه دعوی او لازم باشد بحسب شرع
پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشیده و بتصرف من داده چه در بخشیدن
تا بقبض ندهد لازم نمیشود و جواب مدعی علیه بر سه قسم است اول آنکه اقرار کند به آنچه مدعی دعوی
کند پس درینصورت هرگاه مدعی علیه بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم میشود برو
ادای آن حق و اگر درینصورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه
بگیرد حاکم چیزی بنویسد یا گواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند
که بر حاکم ظاهر شود حال مدعی علیه چنانچه گذشت و اگر گواه بر مدعا نباشد و مدعی التماس چیزی
نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده
چیزی ننویسد اگر مدعی قصد دغا و کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهة لازم
ساختن حقی بر غیری و اگر مدعی علیه درصورتی که اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواه
آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی پیدا کند و اگر مفلسی خود را ثابت نتواند حاکم او را حبس نماید
تا آنکه حال او معلوم شود قسم دویم آنکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس درینصورت اگر
حاکم شرع عالم نباشد طلب گواه از مدعی میکند پس اگر گواهان عادل بگذراند که حال آنها بر حاکم
مجهول باشد حاکم شرع طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی نماید و جرح در ایشان از مدعی
علیه و اگر مهلت خواهد سه روز ایشانرا مهلت دهند پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند
مخیر میسازد حاکم او را میانه قسم دادن مدعی علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر سازد درینصورت
بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدعی گوید گواه ندارم حاکم شرع خاطرنشان او نماید که
او را بر مدعی علیه قسمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم دهد و حاکم بی رضای مدعی
قسم نمیتواند داد و مدعی علیه نیز بی رضای مدعی یا حاکم شرع قسم بخورد اعتباری ندارد و بعد از آنکه
مدعی علیه قسم بخورد دعوی مدعی ساقط میشود و بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی
مدعی ساقط میشود و بعد از آن اگر مدعی علیه بیاید حرامست که بعوض مال خود بردارد مگر آنکه
مدعی علیه بعد از قسم گوید که قسم بدروغ خورده ام و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذراند آیا حق او درین
صورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اصح آنست که ثابت نمیشود و در صورتی
که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم

کند بآن

کند بآن حق جهة مدعی هرگاه مدعی قسم بخورد حکم جهة او میکند درین مسئله نیز خلافست اقرب
آنست که مدعی باید قسم بخورد و اگر درینصورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی
او بالکلیه ساقط میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله نیز خلافست مشهور آنست که دعوی
او بالکلیه ساقط میگردد مگر آنکه بر مدعای خود گواهان عادل بگذراند و اگر مدعی درینصورت
از قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش بدهند بخلاف مدعی علیه که اگر مهلت طلبد در قسم خوردن
مهلتش نمیدهند و درصورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر کردن بینه
حق خود کند یا نه خلافست اقرب آنست که لازم نیست و قسمی که باعث اسقاط دعوی میشود آنست
که به اسم خدای تعالی باشد یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند مذکور شد و اگر حاکم داند
که جهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او دهد مگر آنکه مشتمل باشد
بمذهب او و قسم دادن بفعل حرامی و سنتست که حاکم سوگند خورنده را وعظ گوید پیش از سوگند
خوردن و قسم خوردن میباید که در مجلس حاکم باشد مگر آنکه متعذر باشد چون زنی که عادت او
نباشد که از خانه بیرون رود و بیماری که نتواند بمجلس حاکم حاضر شد و سوگند خوردن گنگ باشاره
اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که دست او را بر اسم خدای تعالی نهند و بعضی گفته اند که صورت
قسم را بر چیزی نویسند و بشویند و بگنگ دهند که بخورد یا اگر خورد دعوی ساقط میشود و اگر
نخورد آنچه مذکور شد و رد حکم میکنند و کافیست منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی
اگرچه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن بر قطع باید کند و در فعل نفس
خود و در ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو قسم است
اول بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد قسم دویم در اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی
در آنها قسم میخورد جهة اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود سیم لعان بمذهب جماعتی از
مجتهدین اکثر لعان را قسم دانند قسم چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه یک گواه داشته باشد پنجم قسم
خوردن مدعی هرگاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد ششم
قسم استظهاری هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدعی درینصورتها قسم
میخورد جهة اثبات مال خود هفتم آنکه مدعی دعوی کشتن با لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص
مذکور خواهد شد چه قسم درینصورت نیز متوجه مدعیست و در سه موضع رد قسم بر مدعی
ممکن نیست اول آنکه هرگاه دعوی کند وصی یتیم مالی را بر شخصی و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن

امتناع نماید چه درین صورة رد قسم بر وصی نیز ممکن نیست دویم انکه وصی بر وارث دعوی نماید
که میت بر فقرا وصیت کرده باشد بچیزی یا وصیت کرده باشد بخمس یا زکوة یا حج و وارث منکر باشد
و از قسم خوردن امتناع نماید چه درینصورت بحبس منکر لازمست تا انکه سوکند خورد یا اقرار کند
سیم انکه امام وارث میت باشد چه سوکند خوردن امام نامشروعست بلکه حبس میکنند تا انکه
سوکند خورد یا حکم میکنند بنکول کردن او و در پنج موضع قسم نمیتوانند داد اول انکه شخصی منکر باشد
تمام شدن سال را در مال او در زکوة دویم انکه شخصی منکر باشد رسیدن مال او بزکوة بنصاب سیم انکه شخصی
دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم انکه شخصی دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند هشتم انکه جهود
دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا انکه از دادن جزیه خلاص شود هم انکه مدعی علیه از جواب
ساکت باشد و سبب آن اگر آفت کنکی باشد حاکم او را بهر طریقی که باشد عالم کرداند تا انکه جواب او
از اقرار و انکار او معلوم شود و اگر سبب سکوت او از عناد و عداوت باشد حبس کنند او را تا جواب
مدعی بدهد یا انکه حکم بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن او بعد از انکه حاکم او را ظاهر کند جواب انکار
اگر جواب نکوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهة مدعی بحق
فصل دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود میتواند کرد و در حقوق الله و حقوق
الناس و غیر امام از قاضیان در حقوق الناس بعلم خود میتوانند حکم کرد اما در حقوق الله بعلم خود آیا
میتواند حکم کرد یا نه درین مسئله خلافست اقرب آنست که میتوانند حکم کرد اما بمجرد خط خود حکم نمیتواند
کرد هرگاه در خاطر ش کیفیت آن حکم نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را در چهار موضع بعلم
خود جایز داشته اند و در ماسوای چهار موضع منع کرده اند اول اول عدالت کواهان و جرح ایشان
چه قاضی اگر عالم باشد بعدالت ایشان یا فسق ایشان دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگرچه غیر او نشود
سیم اعلم بیقین بخطا کردن کواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که بی ادبی کند در مجلس قضا
اگرچه غیر آن عالم بآن نباشد و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم میتواند
کرد و آن در صورتیست که در واقعه یک کواه باشد و قاضی خود کواه دیگر باشد چه درینصورت
قاضی حکم میتواند کرد و حکم میکند قاضی در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه
نزدیک بشرط انکه مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود چه درینصورت قسم دادن مدعی واجبست
هرگاه مدعی جهة خود دعوی نماید اما اگر از جهة موکل ماءمول علیه باشد قسم نیست بلکه مال را
تسلیم او میکنند یا کفیل تا انکه حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم نیست

واما اگر دو

واما اگر در شهر باشد و از آمدن بمجلس حاکم متعذر باشد یا حکم میکند اما اگر بعد از انکه حاضر
شود دعوی ادای آن حق یا ابرای آن کند و بکواهان عادل ثابت کند رد میکند حاکم جهة آن آنچه حکم
کرده باشد و قاضی در حق الله حکم بر غایب نمیتواند کرد اما اگر چیزی که مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس
چون دزدی کردن غایب حکم کند برد مال اما در دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته
قاضی که بقاضی نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگرچه مهر کرده اما اگر قاضی بحکم کردن قاضی دیگر را خبر
دهد انفاد حکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر کوید که پیش من ثابت شده انفاد آن بر دیگری
لازم نیست فصل سیم در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعی علیه دعوی کنند
چیزی را که در دست هر دو باشد و کواه نداشته باشند حاکم هر یکرا بر نفی استحقاق سوکند میدهد
و بالسویه آنچیز را میان ایشان قسمت مینماید و همچنین است حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند
و اگر یکی از ایشان قسم خورد و دیگری نخورد حاکم بآن کسی دهد که سوکند خورده پس اگر سوکند خورند
انکس بعد از سوکند نخوردن آن دیگر باشد حاکم آنرا یک قسم میدهد و جمع میکند میانه نفی و اثبات
و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگر باشد حاکم شرع آنرا قسم دیگر میدهد جهة اثبات و همچنین بالسویه میان
ایشان قسمت میکند و اگر هر دو کواه داشته باشند آنچه در دست هر یک باشد حاکم از او میکیرد
و بدیگری میدهد و اگر از ایشان کواه داشته باشند آنچیز تعلق بآن دارد یا قسم پس اگر یکی از ایشان
خانه متصرف باشد و دیگری را کواه نباشد قسم متوجه اوست خواه کسی که متصرف است کواه داشته
باشد و خواه نداشته باشد و کواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد
دعوی جمع آنچیز بکند و دیگری دعوی نصف آن بکند و کواه داشته باشد نصف را بکسی میدهد
حاکم که دعوی کل میکند بی منازعی و نصف دیگر را قرعه بزنند باسم هر کس که بیرون آید داده شود
بعد از انکه قسم بخورد جهة نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد
و اگر آن نیز امتناع نماید نصف را میانه ایشان دو قسم سازند پس مدعی کل سه ربع را میبرد
و مدعی علیه نصف یک ربع و اگر ایشان کواه نداشته باشند بالمناصفه قسمت میکند حاکم
بعد از انکه مدعی نصف را قسم بدهد بخورد و اگر هر دو متصرف باشند و کواه نداشته باشند
حاکم بدو قسم میسازد آنچیز را میانه ایشان و مدعی قسم میخورد و بر مدعی علیه هیچ قسم نیست و اگر
درینصورة هر دو کواه داشته باشند نصف را حاکم بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون
کواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی باشند مجتهدین در آن خلاف کرده اند جهة انکه

یا کواهان داخل معتبرست یا کواهان خارج پس بمذهب جمعی از آنجماعت که کواهان داخل را
اعتبار کرده اند نصف را بمدعی نصف باید داد ودر صورتی که کواهان متعارض شوند حاکم
حاکم عمل بقول عدل کواهان میکند واکر در عدالت مساوی باشند اکر تاریخ کواهان مختلف
باشد انچه در تاریخ مقدم باشد حکم به آن مقدم است واکر مساوی باشد قرعه زنند وهرکاه
کواهان بعد از کواهی دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم نمیتواند کرد واکر بعد از حکم کردن
رجوع کنند باطل نمیشود ولیکن اکر دعوی مال باشد کواهان تمام را ضامن اند خواه آن عین باقی
باشد وخواه نباشد وبعضی کفته اند که اکر آن عین باقی باشد عین را میکیرد واکر دعوی کشتن یا زخم
کردن یا بریدن یا جراحت کردن باشد ورجوع کردن کواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفا لازم
نیست ودر قصاص بعضی از مجتهدین کفته اند که متصل بدیه میکیرد وبعضی کفته اند که ساقط می شود
واکر رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفای آنها باشد واعتراف کنند که عمدا بدروغ کواهی
داده اند او کواهانرا قصاص میتواند کرد اما زیادتی دیه ایشان باید داد یا قصاص بعضی از ایشان و باقی
ایشان بورثه آن دیکر تتمه دیه آن میدهند واکر بعضی کویند که عمدا کواهی داده ایم وبعضی کویند که خطا کرده ایم
بر آنهائی که عمدا کواهی داده اند قصاص است وآنهائی که خطا کرده اند تتمه دیت آنها را میدهند واکر
دعوی طلاق زن باشد بعد از شوهر کردن رجوع کنند درین مسئله میان مجتهدین خلافست وبعضی
از ایشان کفته اند که بشوهر اول رد کند حاکم آنرا کواهان غرامت مهری که شوهر ثانی داده میکشند
وبعضی از مجتهدین کفته اند که اکر بعد از دخول رجوع کرده اند غرامتی نمیکشند بلکه شوهر ثانی بسبب دخول
مهر را میدهد وزن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند واکر پیش از دخول رجوع
کنند غرامت میکشند کواهان نصف مهر را واکر دروغ کفتن کواهان بحاکم یقین شود حکم او باطل است
در جمیع صورتها وتعزیر ایشان میکند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد وخواه بعد از حکم وکواهان
ضامنند عوض ما ضرند ودر صورتهای مذکوره بتفصیلی که مذکور شد فصل چهارم در بیان قسمت کردن
میانه شریکان وآن تمیز کردن حصه یکی از شریکانست از حصه دیکری بدانکه سنتست بر حاکم که شخصی
تعیین کند در هر شهری که میانه شریکان چیزهائی که مذکور شد مشترک باشد قسمت نماید وروزی
قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد وشرطهای قسمت کننده پنج است اول انکه عاقل باشد
دویم انکه بالغ باشد سیم انکه مومن باشد چهارم انکه عادل باشد پنجم انکه عالم باشد بمعرفت حساب
واکر شریکان متفق شوند بر شخصی که میانه ایشان قسمت کند غیر آن شخص که حاکم شرع تعین کرده باز را

تعین

ودرین شخص که شریکان به او راضی شده باشند سوای انکه مکلف باشد از شرطهائی که مذکور شد
چیزی لازم نیست چه اکر بقسمت کردن کافر راضی شوند صحیح است وقسمت کردن بر دو قسم است قسم اول
اجباری یعنی اکر یکی از شریکان از قسمت کردن امتناع نماید حاکم شرع بجبر وقهر میان ایشان قسمت
میکند وآن بر دو قسم است اول انکه چیزی که میان شریکان حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصه
هریک مساوی باشد یا مختلف باشد اما توان مساوی ساخت ودر قسمت کردن ضرر بدیکری
نرسد ومراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رساند وبعضی از مجتهدین
کفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اکرچه اندک باشد بی رضای شریک حاکم نمیتواند قسمت
کرد وبعضی از مجتهدین کفته اند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصه خود منتفع نشود لازم
نیست وبعضی کفته اند که قسمت وقتی لازمست که شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از
حصه خود میبرد وبعد از قسمت نیز همانا انتفاع بکیرد وبهترین اقوال قول اولست دویم انکه شریکی که به او
ضرر رسد بسبب قسمت کردن راضی بقسمت شود چه درین صورت نیز حاکم بقهر میانه آنها قسمت کند
قسم دویم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر وقهر حاکم نمیتواند کرد بلکه تا شریکان راضی نشوند به آن قسمت
صحیح نیست وآن نیز دو قسم است قسم اول انکه بقسمت کردن ضرر بشریک رسد واز آن منتفع نشود چون
قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا انکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که در
میان دو شخص مشترک باشد قسم دویم انکه قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیکری
بدهد تا حصه تا مساوی شود پس درین هر دو صورت حاکم شرع تا ایشان راضی نشوند بقهر نمیتواند
میانه ایشان قسمت کردن ودر صورت قسمت اجباری وغیر اجباری اکر یکی از شریکان طلب قسمت
کردن یا اجزای نمار کند جایز است اما اجابت او بر دیکری واجب نیست بلکه هر یک را فسخ میرسد ودر
قسمت غیر اجباری هرکاه شریک را اجزا قسمت کنند ودر صورتی که اجزا مساوی باشد ومتفق شوند
بحصه خود لازم میشود بقرعه واکر متفق نشوند قرعه زند حاکم میانه ایشان به این طریق که اسمهای ایشانرا
یا حصهای ایشان بر رقعها بنویسند وبکسی دهند که مطلع بر آن نباشد وامر کند او را به بیرون آوردن
اسم هریک را یا حصه یا حصه را بر اسم یکی از ایشان انچه بیرون آید بدان عمل بکنند واکر بر حاکم ظاهر شود
که در قسمت کردن غلطی واقع شده باشد آن قسمت باطل میشود واکر یکی از ایشان دعوی غلط نماید
وبکواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیکر را قسم باید داد پس اکر قسم بخورد قسمت صحیحست واکر قسم نخورد
مدعی قسم بخورد قسمت باطلست واکر حصه بعضی از شریکان ظاهر کردد که مال غیری بوده وجزء

آن مساوی باشد قسمت باطل میشود مطلب سیم در شهادت یعنی کواهی دادن و در آن سه فصلست
فصل اول در واجب بودن و شرطهای آن بدانکه کواهی دادن واجب کفائیست به اجماع مجتهدین
با قدرت بر آن خواه او را جهة کواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند مکر با خوف ضرر بر خود
و بعضی از مومنین و اجرت کرفتن بر آن حرامست مکر مونت سفر جهة اداء شهادت و کاه هست که واجب
عینی باشد و آن در صورتیست که کواه منحصر بر او باشد و اکر کواه سه واجب کفائیست یا نه میانه مجتهد
بن خلافست اقرب آنست که واجبست و شرطهای کواهی دادن یازده است اول انکه بالغ باشد پس کواهی
دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که کواهی طفل در جراحتی که سرایت بردن نکند مقبولست
بشرط انکه ده سال داشته باشد و متفرق کواهی دهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی مجتهدین
کواهی طفل را مطلقا مقبول میدانند دویم انکه عاقل باشد چه کواهی دیوانه صحیح نیست سیم انکه مسلمان
باشد چه کواهی دادن کافر صحیح نیست و اکر یهودی کافری کواهی دهد و بعضی مجتهدین کفته اند که کواهی
یهود جهت یهود مقبولست و بعضی از مجتهدین کواهی اهل ذمه را در حق یکدیکر جایز داشته اند
اکرچه در مذهب مختلف باشند چه کواهی دادن یهود جهة ترسا و کواهی دادن غیر یهود با اجماع
مجتهدین جایز نیست و کواهی دادن یهود جهة ترسا مسلمانان نیز صحیح نیست مکر در وصیت کردن
هرکاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین کفته اند که کواهی ایشان را وقتی در وصیت مقبول
میدانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت چهارم انکه مومن باشد یعنی قایل به امامت دوازده
امام باشد پس کواهی غیر مومن صحیح نیست پنجم انکه عادل باشد و عدالت هیاتیست نفسانی
که باعث ملازمت تقوی و مروه میکردد و زایل میشود عدالت بکردن کناهان کبیره و به بسیار
کردن کناهان صغیره و مجتهدین در کتب خود عدد کناهان کبیره را مختلف ذکر کرده اند و
بعضی از ایشان بیست چیز را ذکر کرده اند اول شریک انباز کردن جهة خدا تعالی دویم کشتن مسلمانی
بغیر حق و زخم زدن او بغیر حق سیم زنا کردن چهارم کواطه کردن پنجم کریختن از جنک کافر دشمن که
کمتر از دو مثل باشد مکر بر طریقی که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم زنا خوردن
هشتم زن شوهردار را زنا الداختن نهم خوردن مال یتیم بغیر حق دهم غیبت کردن مسلمانان یازدهم
سوکند دروغ خوردن دوازدهم کواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هرچه مست کننده باشد و بنک
خوردن چهاردهم سخلال کعبه معظمه یعنی ترک کردن احرام در وقت داخل شدن جماعتی و اکه
استثنا کرده اند و در حکم این هر دو است اعتراض کردن بر قضا الهی و قدر او پانزدهم دزدی کردن

بعزا

شانزدهم بیعت را شکستن هفدهم کافر شدن و بد باز کفر رفتن بعد از مسلمان شدن هجدهم
از رحمت خدا تعالی نومید بودن نوزدهم از مکر خدا تعالی ایمن افتادن بیستم عاق شدن یعنی از
الطاعت پدر و مادر در هر موضعی که اطاعت ایشان لازمست بیرون رفتن و بعد از انکه این
بیست چیز را ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بیست در احادیث مذکور است صریحا که اینها کناه
کبیره اند و بعضی از مجتهدین کفته اند که زیاده بر آنچه مذکور شد هجده چیز دیکر ذکر کرده اند اول
قیاده یعنی میانه زنان و مردان وسیله شدن بر سید نا ایشان بحرام بیکدیکر دویم دیوث بودن
سیم بیرون آوردن آنچه پناه بحرم مکه و مدینه برده باشند استثنا کرده اند چهارم غصب کردن
مال مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم کشیدن و زیاده فروختن
هشتم نفع رسانیدن به اهل ظلم نهم ترک نماز و زکوة در سالی که واجب شده باشد کردن دهم
ظهار کردن با زن خود یازدهم خوردن کوشت مرده و خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان زدن
سیزدهم شنیدن سرود مستان و خواندن آن طرب چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو کردن مسلمانان
شانزدهم مردان حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مومنان داشتن هجدهم وصیت
کردن جهة غیری بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین کفته اند که عدد آنها هفتاد
است و در بعضی احادیث آمده که عدد کناه کبیره به هفتصد نزدیکتر است که هفتاد و بعضی کفته اند
که کناه کبیره آنست که شارع جهة کردن آن حدی قرار داده باشند و هرچه نداشته باشد کناه کبیره
نیست و بعضی از مجتهدین کفته اند که کناه کبیره هر کناهیست که کننده او را در قرآن یا حدیث وعده
داده باشند بعقاب سخت و بعضی از مجتهدین کفته اند که کناه کبیره آنست که در کردن آن فهمیده شود
که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین کفته اند که جمیع کناهان کبیره اند
اما نظر بیکدیکر کرده بعضی از آنها نسبت ببعضی دیکر صغیره است نسبت بپوشیدن ایشان و پوشیدن
ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن با ایشان و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده
که نکاه بخوردی کناه مکنید بلکه نکاه به بزرکی کسی کنید که نسبت به او کناه واقع میشود و در احادیث
آمده که هر کناهی که عظیم است زایل میسازد عدالت را مروت کردنست و آن چیزیست که سبب سبکی
شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه براه رفتن و بسیار چیزهائی که
خنده شود کردن و پوشیدن علما لباس لشکری را و غیر اینها و عدالت کواه به سه چیز ثابت میشود اول
علم حاکم شرع به آن بمعاشرت باطنی دویم کواهی دادن دو عادل بعدالت آن و میباید که تعریف

کند آن شخص را بنام او و بنام پدر او در حضور مدعی و مدعی علیه چه ممکنست که میانه شاهد
و مدعی شرکتی باشد یا میانه او و مدعی علیه عداوتی باشد سیم شیاع بمذهب بعضی مجتهدین
و بعضی مجتهدین شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان
غیر آن متعارض شوند اما گواهان فسق مقدم است هرگاه مطلق گواهی دهند و سبب آن را مذکور
نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین بر آنند که گواهان جرح مقدم اند و بعضی گفته اند که
گواهان عادل و آیا ثابت میشود عدالت گواه باقرار کردن مدعی بعدالت او میانه مجتهدین درین
مسئله خلافست و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکی بهم رسد سنتست
که میانه گواهان تفریق کند هرگاه فضلا نباشند شرط سیم آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا
مقبول نیست و در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زنا را در چیزهای اندک قبول
میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردودست که حال او بحسب شرع متحقق باشد پس اگر میانه مردمان
بخلاف آن مشهور باشد گواهی او مقبولست شرط چهارم آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی دادن
نفعی یا دفع ضرری منظور باشد چون شهادت شریک جهت شریک خود در چیزهای مشترک و شهادت
وصی در آنچه جهت او وصیت است و شهادت قرضخواهان جهت مفلس بمالی و شهادت او جهت غلام خود
و شهادت عاقله بفسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگری را و شهادت قرضخواهان مفلس بفسق
گواهان قرضخواه دیگر شرط پنجم آنکه میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست
اما جهت عدو صحیح است هرگاه متضمن فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن
مومن بر جمیع ملتها صحیح است شرط ششم آنکه گواهان بسیار سهو نکنند بحیثیتی که ضبط آنچه گواه شده باشد
بواسطه آن نکند شرط هفتم آنکه پسر خود گواهی ندهد در حقوق الناس تا آنکه حاکم شرع گواهی از و نطلبد
پس اگر پسر خود گواهی بدهد گواهی او مقبول نیست در آن معامله که پسر خود گواهی جهت آن داده اما در
معامله دیگر مقبولست اگر پسر خود گواهی بر آن بدهد اما اگر گواهی دادن او به پسر خود در حقوق الله
باشد مسموعست شرط هشتم آنکه گواهی بلفظ بگویند با قدرت چه اشاره کافی نیست اما در گنگ اشاره
که دلالت کند بر مقصود کافی نیست و شرط نیست در گواه که بیگانه باشد چه گواهی خویشان مقبول
و آیا گواهی پسر بر پدر مقبولست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقوی آنست که صحیح نیست
و این شرطها که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی دادن متصف شوند به آنها گواهی ایشان
مقبولست مگر در گواهان طلاق که در وقت گواه شدن میباید که باین شرطها متصف باشند

فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن میشود بدانکه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد
به آنچه گواهی بر آن گواهی دهند و آن بدو چیز حاصل میشود اول دیدن آنچه اگر چیزی باشد که آن را توان
دید چون غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا و لواطه کردن و
گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموع است هرگاه شرطهائی که مذکور شد در آن باشد
و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهت گواه شدن بر او مگر آنکه آواز او را شناسد چه
در این صورت دیدن روی او جایز نیست دوم شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن
عقود و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود اگر چه عادلی گواهی دهد و آنچه سنیان نسبت کرده اند
به امامیه که ایشان قائلند بجواز آنکه شخصی بجهت برادر مومن خود گواهی بدروغ دهد غلط است زیرا
که امامیه اجماع نقل کرده اند بر آنکه گواهی دادن جایز نیست و تصریح کرده اند که این قول مذهب محمد
بن علی شلمغانی است که داخل غلاة بوده است و سبب غلط افتادن سنیان این بوده که ایشان وقتی
مذهب امامیه دانسته و بعد از آن داخل غلاة شده و گواه تا آنکه نسب شخصی را و عین او را نشناسد
گواهی جهت او نمیتواند پس انتساب او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آنمرد بر گواه مجهول باشد
اگر دو عادل حال او را بر او مشخص کنند صحیح است فصل سیم در تفصیل حقوقی که بگواهان عادل ثابت
میشود و آنها بر پنج قسمست قسم اول که بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیز است
اول زنا دوم لواطه سیم سحق چهارم که بگواهی چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دو زن ثابت میشود
و آن زنا موجب رجم است چه آن بگواهی سه مرد و دو زن نیز ثابت میشود قسم دوم که بگواهی دو مرد
عادل ثابت میشود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا انداختن سیم خوردن هر چه
مست کند باشد چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفاره
نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولاء عتق دوازدهم تعدیل و جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص
چهاردهم طلاق پانزدهم عده زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هیجدهم وصیت کردن بشخصی بغیر مال نوزدهم
نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب
قصاص باشد یعنی عمداً باشد قسم پنجم که بگواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت میشود
و آن هر چیزیست که مال باشد یا غرض از و مال باشد و آن هجده چیز است اول دین و قرض دوم غصب
سیم قراض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم
وعده کردن در بیعها دوازدهم وصیت بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن شانزدهم

گرفتن مال کتابت هفدهم هبهٔ معوضه هیجدهم کشتن خطا که موجب دیتست و دیهٔ جراحتها و همچنین است
کشتن پدر پسر خود را و کشتن کافر مسلمانرا یا آزاد بنده را چه درین صورتها دیه ثابت میشود و خلافست
میانهٔ مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص به این قسم ثابت میشود یا نه اقرب آنست که بیکمرد و دو زن
ثابت میشود و همچنین خلافست در وقف اقرب آنست که هرگاه وقف خاص باشد ثابت میشود قسم ششم
که بگواهی مردان تنها و زنان تنها و به اجتماع هر دو ثابت میشود و قاعده در و آنست که در هر موضعی که
اطلاع مردان بر آن دشوار باشد غالبا گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت دوم
زائیدن سیم در وقت طفل زائیدن آواز دادن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت
بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت و بگواهی سه زن ربع وصیت ثابت
میشود و آیا بگواهی یکزن نصف وصیت ثابت میشود یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست و اشکال
در حق اقویست و آیا اگر زن داند که شخصی جهة شخصی وصیت بمال کرده آیا جایز است که او وصیت را
در گواهی دادن زیاده گوید تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافست میانهٔ مجتهدین درین مسئله
و بیک گواه مرد عادل چیزی ثابت نمیشود مگر دیدن ماه بمذهب سلار که یکی از مجتهدین امامیه است
هفتم انقضای عده هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنچه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن ماه هرگاه
آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنچه بگواهی یک کس ثابت میشود بمذهب بعضی از مجتهدین
دیدن ماه قسم یازدهم که بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن چه هرگاه مدعی گواه نداشته باشد بنجاه قسم خوردن
ثابت میشود فصل چهارم در تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را
کافی میدانند و شیاع اخبار جماعتی است که حاکم شرع را ظن غالب حاصل شود و در ذکر تفصیل حقوقی
که بشیاع ثابت میشود میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسب پدر
و مادر دوم مردن شخصی سیم ملک مطلق چهارم وقف و صدقات پنجم نکاح آزادی و بندگی ششم
ولایت و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور یازده چیز دیگر بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم
ولای عتق سیم رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم مجروح ساختن گواه هفتم مسلمان
بودن هشتم کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایت
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم همت در کشتن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین بیست و دو چیز پنج
چیز دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن چیزی دوم دین سیم آزاد کردن بنده چهارم مفلس بودن پنجم
دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که ثابت میشود بگواهی دادن گواهان بر گواهی دادن عادل و این

از گواهان

قسم دو

قسم را گواهی بر گواهی گویند و آیا درین گواهی دادن گواهی زنان بر مردان مقبولست یا نه میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلافست اقرب آنست که مسموع نیست اگرچه در مکانهائی باشد که گواهی دادن زنان مقبول
باشد در آنها و به این قسم گواهی یازده چیز لازم میشود اول قصاص دوم طلاق سیم نسب چهارم آزادی پنجم
قرض و دین ششم عقود و معاقصات هفتم عیوب زنان هشتم زائیدن نهم فریاد زدن طفل در وقت
زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن مال و غیر آن و قاعدهٔ کلیه درین قسم آنست که هرچه حق
الناس است ثابت میشود اما حق الله به این گواهی ثابت نمیشود و شرط گواهی دادن گواهان بر گواهی
دادن گواهان چهار است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از
گواهان اصل دو گواه گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند به این که مریض
باشند یا در سفر باشند یا بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد چه اگر
ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سیم آنکه شرطهائی که در گواهان
اصل مذکور شد در گواهان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم
آنکه گواهان اصل را حاضر سازند در وقت گواهی دادن یا آنکه نام ایشانرا ذکر کنند پس اگر نام ایشانرا
مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان اصل بر گواهان فرع گواهی دهند و ایشان
منکر باشند درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که گواهی گواهان درین صورت مسموع
نیست و بعضی گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن
گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموعست و مراتب این
قسم گواهی دادن سه است اول اعلی و آن چنانست که گواهان اصل بگواهان فرع گویند که گواه باشید
که گواهیم که فلان شخص نزد فلان شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول را از گواهان اصل در حضور
حاکم شرع بشنوند سیم آنکه گواهان این قول را از گواهان اصل بشنوند در غیر مجلس حاکم شرع در قسم
سیم میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموعست و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که
گواه گرفتند ما را فلانیان و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سیم
شنیدیم که فلانیان چنین گفتند

باب هفتم از کتاب جامع عباسی در بیان اقرار کردن و وصیت نمودن

و در آن دو مطلبست مطلب اول در اقرار و آن بر دو قسم است قسم اول اقرار بحق کردن قسم دوم اقرار خویش بودن
و در آن چند فصلست فصل اول در اقرار بحق کردن و شرطهای آن بدانکه شرطهای اقرار بحق کردن چهار ده
اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار ببلوغ یا احتلام و امکان آن صحیح است

بدو گواه وقسم اما اگر اقرار به بلوغ کند بسال درین صورت تا گواه ثابت نسازد مقبول نیست دویم
آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست واگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است
سیم آنکه اقرار را بچیزی معلق نسازد چون مشیت زید و شهادت عمر پس اگر بچیزی معلق سازد صحیح نیست
و صحیح است اقرار بصیغهٔ عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصدی نداشته
باشد چون اقرار مست و خفته و بیهوش و سهوکننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که اگر مستی مست بسبب خوردن چیزی حرام باشد اقرارش صحیح است و به اقرار خود مؤاخذ است پنجم
آنکه اقرارکننده آزاد باشد چه اقرار بنده بآنچه تعلق بمولی داشته باشد از نفس او و مال او صحیح نیست
بلکه آنچه اقرار او واقع شود بر او لازم است که در آزاد شدن او از عهده بیرون آید اما اگر بنده مأذون
از آقای خود در تجارت کردن و آنچه متعلق باشد پس اگر اقرار بدانچه واقع شود بچیزی که متعلق بتجارت
باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار اگر بغیر مال باشد چون طلاق زوجه ششم آنکه مختار باشد
پس اقرار کسی که او را اکراه بر آن باشد صحیح نیست هفتم آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر چیزی
که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح و اقرار مفلسی که حاکم شرع او را جهة قرضخواهان از مالش
منع کرده در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار بدر زیاده از سه یك مالش جهة اجنبی یا تهمة
ورثه صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهة وارث باشد از اصل بیرون میرود هشتم آنکه کسی که اقرار جهة
او میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد که چیزی جهة او اقرار کند جهة ملك یا دیوار و زمین صحیح
نیست و اگر اقرار کند جهة چهارپائی خلافست در آن بعضی از مجتهدین گفته‌اند که احتمال بطلان
دارد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که احتمال استفسار دارد و اگر گوید بسبب آن دابه و بعضی گفته‌اند
که بمالك آن متعلق است و اقرب استفسار است پس اگر اقرار کند به ارش جنایت بر شخصی قبول میکنند
از او و اگرچه تعیین نکند بر قول اقرب و طلب تعیین از او میکنند و احتمال درین صورت میرود و اگر اقرار
کند جهة بنده متصرف بمولی او میشود و اگر اقرار کند جهة مسجدی یا مدرسه و ذکر سبب ممکن آن
کند چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است و اگر سببی محال ذکر کند سبب لغو است بر قول
بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را درین صورة باطل میدانند و اگر اقرار کند جهة حمل همچنین است و اگر
مرده بیفتد باطلست و اگر وصیت کرده باشد از باقی ورثه است اگر سبب به ارث داده باشد و اگر حمل
متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث نهم آنکه کسی که اقرار جهة او میکند تکذیب اقرارکننده نکند
و اگر تکذیب او کند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب او اقرار را جهة غیر یا از آدمی غلام الان

داشته باشد

داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی اقرار کند بنده را جهة شخصی و او منکر شود آزاد میشود دهم
آنکه آنکسی باشد که مالك شود چیزی را که جهة او اقرار میکند پس اقرار جهة مسلمان بخوك یا شراب یا
جهة کافری بمصحف یا بندهٔ مسلمان صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت آخر جایز داشته‌اند
و گفته‌اند که حاکم جبر میکند ایشان را بفروختن آنها یازدهم آنکه آنچه به آن اقرار میکنند میباید که چیزی
باشد که مالك آن تواند شد پس اگر اقرار کند به آزادی جهة کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضلهٔ
انسان یا پوست مرده کند مگر آن پوست را جهة حلال دانند مر یا را اقرار کند چه درین صورت صحیح است
و اگر اقرار کند جهة شخصی حبهٔ از گندم یا پوست جوزی لازمست که به آنکس دهد و اگر چه آنرا مال
نگویند دوازدهم آنکه آنچیز ملك اقرارکننده نباشد پس اگر گوید که ملك من از فلانست صحیح نیست سیزدهم
آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر کسی بحسب شرع ثابت شده باشد چیزی را
رو وقف کرده باشند پس اگر اقرار کند به آنچیز جهة غیری صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که اقرار میکند
بدان بود دست او باشد پس اگر اقرار کند بمال غیری جهة غیری صحیح نیست فصل دویم در اقرار کردن بخویش
بودن بدانکه شرطهای این اقرار کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه ممکن باشد الحاق
مقر به پس اگر اقرار کند ببنوت معروف بنسبی یا ببنوت بزرگتر از خود یا مساوی یا اقصی که عادت بر آن جاری
نباشد باطلست و همچنین باطلست اقرار بنسبت کسی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد لعان اگر
چه درین صورة فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که این ولد من است از زنا خلافست که اقرار به این از
قبیل تعقیب بمنافیست قبول نمیکنند و اول آنرا قبول میکنند دویم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر
و مجنون و میت چه در صغیر انکار اعتبار ندارد سیم عدم منازع چه اگر بعد از بلوغ باشد و اگر دو
شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب از غیر ولد آن صحیح است و تعدی نمیکند از متصادقان بورثهٔ ایشان
در نسب پس اگر دو کس نزاع کنند در آن فرزند اعتبار بگواهست و اگر زن اقرار کند برادری برای او میدهد
مال میت را و اگر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیق کنند مال را بفرزند میدهند و اگر
تکذیبش کنند زیاده از هشت یك نصیب خود را بفرزند میدهد و اگر برادران گویند که فرزندی هست
و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران بفرزند آن میدهند و اگر فرزند بفرزندی دیگر اقرار
کند نصف با او میدهد و اگر هر دو ثالثی اقرار کنند ثلث را به او میدهند و با عدالت هر دو نسب
و میراث هر دو ثابت میشود چهارم اقرار به اسمای اجناس چون زیت و ذهب و فضه و قول قول مقر است
در تفسیر اینها با قسم پنجم اقرار بصیغهٔ جمع و حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من دو میخواستم

که اقل جمع منطقی است خلاف است اقرب آنست که قبول میکند **ششم** اقرار بصیغهٔ عدد چون صد
و هزار و تفسیر او تعلق بمقر دارد اگرچه بحبهٔ گندم کند **هفتم** ابهام در صله چون له علی من واحد الی
عشرة یعنی فلانرا است بر من از یک تا ده چیز احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد
هشتم ابهام وصف چون له علی درهم ناقص و همچنین اگر گوید له علی مال جلیل عظیم نفیس **نهم** ابهام در
جزء چون نصف مثلا و تفسیر میکند بنصف آنچه متمول باشد و اگر اقرار کند بدرهمی و نصفی بعضی
از مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود **دهم** ابهام کذا پس اگر گوید له علی کذا مثل آنست که
بگوید له علی شیء پس اگر گوید علی کذا درهم برفع یا نصب یا جر اقرب آنست که مراد او واحد است چه رفع
بدلیت و نصب بتمیز و جر باضافه و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند بر نصب احتمال
بیست دارد و در جر صد احتمال دارد چه اقل عددی که تمیز او مجرور است صد است و اگر در کذا درهما باشد
مثل اولست و در حالت نصب و جر بعضی گفته اند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد
در جانب نصب بیست و یک است **یازدهم** ابهام بعطف و مانند آن چون له علی درهم و درهم چه احتمال دارد
که مراد سه درهم باشد و اگر گوید مراد ثانی تاکید اول است صحیح است **دوازدهم** ابهام بظرفیه و مانند
آن چون له زیت فی جره او سمن فی غلة او قماش فی عیبة او الف فی صندوق و ظرف داخل نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هرچه بظرف نمیباشد اقرار به او اقرار بظرف و اقرار بجار و اقرار بزین او است اما
اقرار به بنده که عمامه و جامه که در سر و تن دارد اقرار بعمامه و جامه نیست **سیزدهم** ابهام در اعیان چون
له هذا البیوت او هذا العبد مطالعه تعین میکند پس با تعین اگر مقر له منکر باشد سوگندش میدهند
و انتزاع میکند حاکم مقر به را از دست مقر میگذارد پس اگر مقر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند
چهاردهم ابهام مستخرج بطریق استخراج مجهولات و این وقتی معتبر است که مقر له عالم باشد به آن عبارت
پس اگر عامی را تعین کند حاکم حکم مرتب نمیشود و آن مثلا بطریق جبر و مقابله و اگر گوید زید وارث من مال کل
و نصف مال عمرو عمرو را از من مال بیت و نصف مال زید پس هر یک چهار است بطریق جبر و مقابله و بهر
از ایشان شش باید داد و در تغیر جنس رجوع به اقرار کننده باید کرد **پانزدهم** ابهام ممکن استخراج اولی حساب
و رجوع بمقر به چون له علی من الفضة بوزن هذه الصخرة او بقدر ثمن عبد زید **شانزدهم** ابهام از حیثیت
عموم چنانچه گوید راست جمیع آنچه در دست منست و اگر گوید فلان شخص را زیاده بر من از فلان نقد
مال او زیاده باید داد و اگر صاحب مال در این صورت دعوی کند که من او را هم بنداشتم سوگندش میدهند
و اقرار تعین دین صحیح است پس اگر گوید که دینی که در ذمهٔ بکر است تعلق بزید دارد و نام من در تمسک

عاریة است صحیح است و اگر گوید بر تو است هزار درهم و در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم به
آن لازم است در اینصورت هزار درهم و اگر گوید در جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرم و نگوید
به آن در اینصورت ~~هزار درهم و اگر~~ لازم نیست و اگر گوید لازم نیست چه در اینصورت در عرف در دو صورت اول
احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم به آن حق جهة توباد بگری **فصل سیم**
در منافی اقرار و آن بر دو قسمست **قسم اول** مقبول بدو شرط **اول** آنکه بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا نماید
و آنچه مساوی آن نکند بلکه بکمتر از آن استثنا کند مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم الا دو درهم
چه در این صورة اقرار به هشت درهم کرده **دویم** آنکه استثنا متصل باشد چه اگر بفاصله گوید الا سه
درهم در مثال مذکوره صحیح است اما اگر بعد از مدتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفی
است به اجماع و از نفی اثبات خلافست مر ابو حنیفه را که برین رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و
اگر به استثنا متعدد باشد بحرف عطف یا آنکه استثناء سیم زیاده از دویم باشد هر دو استثنا از دل
بیرون میرود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من هفت درهم الا سه درهم پس در این صورة چهار درهم
اقرار کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثنا اگر از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه منفرق نباشد و اگر
استثنا بزید باشد مثل آنکه گوید فلانیرا است بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در
این احتمال است احتمال شش و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید فلانیرا است بر من درهمی بلکه درهمی میانهٔ
مجتهدین در این قول خلافست اقوی آنست که اقرار بیکدرهم کرده مگر آنکه گوید مراد من دو درهم است
و اگر بعد از جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه گوید فلانیرا است بر من درهم و جامهٔ الا درهمی میانهٔ
مجتهدین خلافست بعضی از ایشان برین رفته اند که عاید بجملهٔ اخیره است و بعضی گفته اند که عاید بهر
دو جمله است **قسم دویم** مردود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک
یا متاعی را که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهة مسلمانی بشراب یا خوک چه در اینصورت منافی اقرار مقبول
نیست **مطلب چهارم** در وصیت نمودن و در آن سه فصلست **فصل اول** در وصیت کردن بمال و شرطهای
آن بدانکه وصیت مالک گردانیدن عین یا منفعتیست بعد از مردن مر شخصی را و بعضی مجتهدین گفته
اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی بعد از مردن و مشروط آن سیزده است
اول ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا و افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص بفلان
چیز مثلا یا آنکه گوید فلان مبلغ تصدق کنید و بفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفاة من و آنچه بدین
ماند و صیغهٔ عربیه در وصیت لازم نیست اگر قادر باشد بر آن و وصیت کند و کسی که عاجز باشد

از نطق به اشاره و کنایه است اما اگر قادر باشد بر نطق نبوید با اشاره کند عمل به آن واجب نیست اگر
چه در حال نوشتن او باشد دوم قبول خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل باشد چون تصرف کردن
در آن و این در جایی شرطست که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره
قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال به ایجاب
شرط نیست پس اگر قبول بعد از وفات واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت در حیوة موصی
آیا بعد از وفات او رجوع میتواند کرد و قبول کرد خلافست مشهور آنست که جایز است اما اگر بعد از وفات
و پیش از قبول رد کند باطلست و اگر بعد از قبول و قبض رد کند لغو است به اجماع و اگر بعد از قبول موصی
له را بمیرد وارث او قبول را میرسد خواه مردن پیش از موصی باشد و خواه بعد از موصی و بعضی از مجتهدین
گفته اند که درین صورت وصیت باطلست و بعضی گفته اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد
باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث
او میگیرد و اگر پیش باشد باطلست و در قبول رد ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته
باشد راجع میشود بورثه موصی و بعضی گفته اند بامام میرسد سیم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت
طفل غیر ممیز صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز که ده ساله باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
از ده ساله را وصیت او در ابواب البر صحیح است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مراهق است وصیت هشت
ساله صحیح است و اگر نیست هفت ساله و بعضی از مجتهدین گفته اند که مطلقا وصیت غیر بالغ صحیح
نیست چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه
صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح میدانند و همچنین کسی
که خود را زخم زده باشد و در آن خوف مرده باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت
مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی له موجود باشد در حال وصیت و آزاد باشد
اگر وصیت کند جهة حمل وجود او در حال وصیت معتبر است و اگر مملوك باشد در وجود آن چون ماهی
در دریا و مرغ در هوا و بنده گریخته صحیح نیست مگر آنکه بنده موصی باشد چه در این صورت وصیت منصرف
بآزادی او میشود و اگر زیاده بر قیمت او باشد زیاده را مالك میشود هشتم آنکه موصی له را جایز باشد وصیت
برو و تصرف در آن پس اگر وصیت بر ظالمین و کتابت توریة و کتب ضلال یا عود لهو یا طبل یا نی صحیح نیست
نهم آنکه صحیح باشد که مالك آن شود چه وصیت جهة ملك و جدار و دابه صحیح نیست مگر آنکه در دابه
قصد علف او کند دهم آنکه موصی آزاد باشد چه وصیت بنده صحیح نیست اگر چه قابل شویم بدانکه مالك

چیزی میشود

چیزی میشود و آیا بعد از آزادی وصیتی که در حالت رقیت کرده باشد نافذ است خلافست و اولی
نفوذ اوست هرگاه معلق ساخته باشد وصیت را بآزادی خود یازدهم آنکه موصی له را غیر حربی باشد پس
وصیت بحربی صحیح نیست اگر چه ذی رحم باشد و بعضی در ذی رحم جایز داشته اند اما اسلام شرط نیست
پس وصیت کافر جهة مسلمان صحیح است بچیزی که مسلمان مالك آن شود پس اگر شراب باشد جهة مسلمان
صحیح نیست و در وصیت جهة کسی که او را زخم زده باشد بعد از زخم زدن صحیح است اگر چه زخم کشنده
باشد اما اگر زخم زدن بعد از وصیت باشد خلافست دوازدهم آنکه موصی بچیزی باشد که ملك آن توان
شد پس وصیت بمرد آزاد و وقف و ام ولد و گوشت میته و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح
نیست و بشراب و خوك در وصیت مسلمان اما اگر هر دو جهود باشند صحیح است سیزدهم آنکه ثلث مال
که در حال وفات باشد وفا به آن کند پس اگر زیاده از ثلث مال مذکور باشد آن زیاده باطلست مگر آنکه
وارث اجازه بدهند و اجازه وارث معتبر است بعد از وفات به اجماع و قبل از آن بنابر قول اکثر و
بعضی از مجتهدین اجازه پیش از وفات را منع نموده اند و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازه وارث تنفیذ
آنچیزیست که موصی وصیت کرده یا ابتداء عطیه است فصل دویم در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت
مطلق بدانکه وصیت بر سه قسم است قسم اول وصیت واجبه چون وصیت جهة ادای حقوق واجبه
باشد خواه حق الله و خواه حق الناس دویم وصیت مستحبه و آن بر چند قسم است اول وصیت بمال
کم کردن پس وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و بربع بهتر است بثلث و ثلث بهتر است از نصف
و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با استغنای وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد
وصیت ربع را بهتر میدانند و بخمس را با فقر بهتر میدانند سیم وصیت بشهادتین و اقرار به نبوت پیغمبر
و امامت ائمه معصومین ع و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده چهارم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب
و گوشت خوك و غیر آن پنجم وصیت کردن مکروه چون وصیت بمال بسیار کردن و هرگاه وصیت
مطلق واقع شود تقاضای تسویه میکند مگر با نص کردن بر تفاوت و در بعضی احادیث صحیحه وارد
شده که در عم و خال بطریق میراثست و وصیت جهة خویشان و موالی و مستحق زکوة و سبیل الله
بطریقیست که در بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول غیر موجود صحیح است و تعیین آن بوارث
متعلق است بعد از وفات پس اگر وصیت بمال یا نصیب یا قسط یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث
هرگاه بدانند از مورث قدر معینی را و مراد بجزء عشرات چنانچه در روایت حسنه ابان بن تغلب از امام
ناطق جعفر صادق ع روایت شده و در بعضی روایات وارد شده که مراد بجزء سبع است و در بعضی روایات

صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در روایات ضعیفه وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیت کند بمال بسیار پس بعضی از مجتهدین هشتاد است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در ند چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهة شخصی بشمشیری در بعضی احادیث وارد شده که غلاف و زیورهای آن داخلست و در وصیت بصندوق آنچه در او باشد از اموال داخلست در کشتی آنچه در او باشد از طعام داخلست فصل سیم در وصی ساختن کسی و آن ولایتیست در اخراج حقی یا استیفای حقی بر طفل یا مجنون و پدر و جد طفل بالاصاله مالک ولایت‌اند و وصی که پدر و جد تعیین کنند جهة طفل صحیح است و اگر اذن دهند وصی را بوصی کردن جایز است و اگر نهی کنند وصی را از وصی کردن نمیتواند کرد و با اطلاق خلافست و مکاتبه صغار از امام حسن عسکری ع مؤید جواز است و شروط وصی هشتاست اول آنکه عاقل باشد پس وصی کردن دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رسد وصی بودن باطل میشود و اگر برطرف شود آیا عود میکند یا نه میانه مجتهدین خلافست و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز خلافست اقرب آنست که در وقت عدم دیوانگی صحیح است دوم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها بر وصی کردن طفل منفرد یا آنکه ضم کند با او بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا بلوغ طفل آنگاه هر دو شریکند و وصایه خنثی با اجتماع شرایط جایز است سیم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصی بر اطفال مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطلست اگرچه فاسق شود بعد از فوت موصی و بعضی گفته‌اند که در این صورت باطل نمیشود پنجم اذن مولی اگر بنده باشد شخصی را وصی کند و آیا بنده خود را وصی میتواند کرد یا نه خلافست ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون پدر و جد پس اگر وصی کرد اند غیر پدر و جد صحیح نیست هفتم آنکه وصی تواند از عهده بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطلست یا آنکه صحیح است و حاکم ضم کند با او در این مسئله میانه مجتهدین خلافست و اگر عجز بهم رسد اثنا بهم رسد حاکم ضم میکند با او هشتم آنکه صیغه بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع کردم یا بعوض فلان طفل خود بتو وصیت کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال حیوة معتبر است یا حین فوت پس اگر خلل رساند بیکی از این شروط وصایه باطلست و بعضی گفته‌اند که حال وصیت کافیست و بعضی گفته‌اند که تا حین وفات میباید و شرط نیست ذکوریه پس زن را وصی میتوان کرد و شیخ طوسی اجماع سبعه را بر این نقل کرده و بغیر شرط نیست و آنچه در روایت سکونی وارد شده از منع محمول بر کراهت تابعینه و اتحاد وصی شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرف کنند و جبر میکند با امتناع

حاکم ایشانرا

الحاکم ایشانرا بر اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد در حیوة موصی بشرط آنکه برسد این خبر بموصی و اگر نرسد و بمیرد مشهور آنست که لازم است وصی را قیام به امور وصایه مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرکه عالم نباشد بوصیت یا آنکه بمیرد رد میتواند کرد و وصی امینست و ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط و در جائی که عادت جاری بتوکیل باشد جایز است که وکیل بگیرد و در غیر آنچه جاری باشد به آن عادت خلافست اقوی آنست که جایز است و جایز است مر وصی را استیفای دین خود از آنچه در دست او است بی اذن حاکم و قضای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد بعد از آنکه قرضخواه را سوگند دهد و بعضی گفته‌اند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند و این اقویست و اقتصار کند وصی بر آنچه تعیین کرده اند جهة او پس اگر بر مال موجود وصی کرده باشند او را در مالی که بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد هم داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهة اطفال خود تعیین نکند حاکم وصی تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی است هرگاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعنا جایز است مر آحاد مؤمنین عدول را تصرف در آنچه صلاح باشد از باب معاونت بر بر و تقوی جایز است موصی را رجوع در وصیت مادامی که زنده باشد و وصایت و رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل

باب هشتم از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالیست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه او بسبب یکی از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرط که یکی از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در ایشان نباشد و در آن شش مطلبست مطلب اول در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود و آن بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن و آن متصل بودن شخصیست بدیگری بولادت یا بانتهاء هر دو بدیگری بوجه شرعی و آن بر سه قسم است قسم اول دو قومند که با یکدیگر میراث اول پدر و مادر دوم فرزندان هرچند پائین روند و این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او تعلق به پدر دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه مال میت تعلق بمادر او دارد و تتمه تعلق بپدر و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از پدر و مادر ششر یک مال میبرد و تتمه آن تعلق به پسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه دیگر میان ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو

خواهر یا چهار خواهر پدر مادری یا پدری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمهٔ مال میان
دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند
دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث آن تعلق به پدر دارد و هرگاه یکی از ایشان با دختران جمع شوند
دختران نیز ثلثان میبرند و ششیک از پدر یا مادر است و تتمهٔ میانهٔ ایشان به پنج سهم میشود یا چهار سهم
منقسم میشود و هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از پسر است و اگر متعدد باشند
مال را میانهٔ خود بالسویه قسمت میکنند و اگر دو پسر و دختری جمع شوند دختر نصف پسر میراث
میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال و از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را
میانهٔ ایشان بالسویه قسمت کنند و هرگاه فرزند نداشته باشد و فرزندزاده داشته باشد آن فرزند
زادهها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد خواه تنها باشد و خواه با پدر و مادر میت
جمع شوند و هریک از ایشان حصهٔ کسی را میبرد که به او میرسند پس دختر حصهٔ دختر و پسر پسر حصهٔ
پسر میبرد و ذکور و اناث هریک از ایشان بطریق میراث میبرند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد
دختر ذکور و اناث در میراث بردن مساوی اند قسم دویم نیز دو قوم اند اول برادران و خواهران و اولاد
ایشان با عدم ایشان دویم جد و جده هرچند بالا روند و این دو قوم وقتی میراث میبرند از میت که دو قوم
مرتبهٔ اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزندزاده کان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر
داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق به او دارد اگرچه برادر پدری یا مادری
باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانهٔ ایشان بالسویه منقسم میشود و همچنین اگر یک خواهر
یا زیاده داشته باشد و اگر جمع شوند برادر و خواهر برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه چنانچه در میراث
پسر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر یا خواهر پدر مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند
و اگر برادر یا خواهر مادری جمع شوند با پدر مادری و اگر واحد باشد ششیک مال تعلق به ایشان دارد و تتمه
آن از خواهران و برادران پدر مادری است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه یا خواهر پدر مادری خواهر
مادری جمع شود نصف از خواهر پدر مادری است و ششیک از خواهر مادری و باقی میانهٔ ایشان بچهار حصه
میشود سه حصه از خواهر پدر مادری است و یکحصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر
گاه برادر و خواهر مادری با برادر و خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد میشود بر همه و هرگاه جد و جده
میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر میراث میبرد و جده مساوی خواهر و جد
و جدهٔ پدری چون برادر و خواهر پدری است و جد و جدهٔ مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن

جد پدر

جد پدر و مادری جد پدری از میراث منع نمیکند چنانچه برادر و خواهر در وقتی که پدران و مادران
ایشان موجود نباشند با جد و جده حصهٔ پدران و مادران خود را میگیرند و اگر شخصی بمیرد و از او
جد پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق به او دارد خواه
جد پدری باشد و خواه جد مادری و همچنین است حکم در جده و هرگاه جد و جده جمع شوند جد یکحصه
میبرد و جده نیم حصه هرگاه پدری باشند برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر از هر دو میانه
جد یا جدهٔ مادری اگر تنها باشد ششیک میبرد و تتمه تعلق بجد و جدهٔ پدری دارد و بعضی از مجتهدین گفته
اند که اگر کسی مادر مادری بگذارد و مادر پدری مال ایشان میانهٔ ایشان بچهار حصه میشود
یکحصه مادر مادری میبرد و سه حصه مادر پدر و جد قریب میت منع میکند جد بعید را پس جد
بعید با وجود قریب میراث نمیبرد و میت را در مرتبهٔ اولی چهار جد ممکنست که باشد پدر و مادر پدر او
و پدر و مادر مادر او و در مرتبهٔ دویم هشت جد و جده ممکنست و در سیم شانزده و در مرتبهٔ چهارم
سی و دو و همچنین هرچند بالا روند پس اگر شخصی هشت جد و جده داشته باشد اجداد و جدات مادری
ثلث مال را میبرند بالسویه و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق است به این طریق که ثلث هم پدر و مادر مادر
پدر متعلقست ذکر دو مثل انثی و دو مثل تتمه به پدر و مادر پدر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی پس
سهام اجداد و جدات پدری نه است پس اگر فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم میگردد جهة تباین
چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث پدر و مادر
مادر مادر میرسد بالسویه و ثلث دو ثلث باقی به پدر و مادر پدر پدر تعلق دارد و ذکر دو مثل
انثی میبرد و در این صورت سهام خویشان مادری شش است و سهام خویشان پدری پس فریضهٔ
ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد جهة تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است بالسویه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر پدر است و ذکر دو
مثل انثی میبرد و این مسئله نیز از پنجاه و چهار منقسم میشود و قول اول اقرب است قسم سیم نیز دو قومند
اول عم و عمه هرچند بالا روند دوم خال و خاله هرچند بالا روند و این دو قوم با عدم دو مرتبهٔ سابق
میراث میبرند پس اگر شخصی بمیرد و از او عم بماند میراث به او متعلق است و همچنین است عمه و اگر جمع
شوند یکحصه عم میبرد و نیم حصه عمه بشرط آنکه عم و عمه پدر مادری یا پدری باشد اما اگر مادری
باشد بالسویه میراث میبرند و اگر جمع شوند عم و عمهٔ مادری ثلث مال از خویشان مادری است هرگاه
زیاده از واحد باشند و سدس اگر واحد باشد و تتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر دو مثل انثی

واگر شخصی بمیرد و از و خال بماند تمام مال تعلق بخال دارد و همچنین است خاله خواه پدری و خواه مادری
و فرقی نیست میانهٔ خال و خاله در میراث چه هر دو میراث برابر میبرند و اگر خال و خالهٔ مادری جمع شوند
خویشان مادری ثلث میبرند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی از خویشان
پدر و مادر است و اما ذکر ایشان درین صورت دو مثل انثی میبرد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است
اصح آنست که برابر میراث میبرند و اگر متفرق باشند سدس تعلق بخال یا خالهٔ مادر دارد و ثلث ثلث
با تعدد و تتمه بخال و خالهٔ پدر متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند ثلث با واحد بودن ایشان
متعلق است و اگر متعدد باشند بالسویه و تتمه بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود
ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود نباشند میراث میبرند و اعمام و اخوال میت اولیست
بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خالهٔ پدر میت با عم و عمه و خال و خالهٔ مادر
میت جمع شوند ثلث ترکهٔ متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر
تعلق بخویشان پدری دارد به این طریق که ثلث دو ثلث بخال و خالهٔ پدری متعلق است بالسویه و دو
ثلث دیگر بعم و عمه متعلق است و ذکر دو مثل انثی میبرد پس اگر فریضهٔ ایشان را از صد و هشت منقسم
میگردد و بعضی گفته‌اند که خال مادر و خالهٔ او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث را عم
و عمهٔ مادر است پس اگر درین صورت فریضهٔ او از پنجاه و چهار قسم منقسم میگردد و بعضی گفته‌اند
که اخوال اربعه ثلث را بالسویه میبرند و ثلث و ثلثان را عم و عمهٔ مادری میبرند بالسویه و دو ثلث
ثلثان بعم و عمهٔ پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد و از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی گفته
اند که خال مادری و خالهٔ او ثلث ثلث میبرند بالسویه و دو ثلث ثلث را عم و عمهٔ مادری است پس
اگر درین صورت فریضهٔ ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد و بعضی گفته‌اند که اخوال اربعه را ثلث بالسویه
میبرند و ثلث و ثلثان را عمه و عم مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان بعم و عمهٔ پدر متعلق است ذکر
دو مثل انثی میبرد و از صد و هشت منقسم میگردد و تتمهٔ اقرب بمیت از هر صنفی منع میکند ابعد
آن صنف را از اصل میراث و آن بر شش وجه است اول منع طبقهٔ اولی طبقهٔ ثانیه را لکن سنت است
پدر و مادر را که سدس بجد و جده بدهند با نصیب اصلی خواه جد و جدهٔ پدری باشند و خواه مادری
و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند این دادن سنت نیست دوم منع طبقهٔ ثانیه ثالثه را سیم نزدیکتر
از هر مرتبه بید و مادر چهارم خویشان پدری تنها را در آن مرتبه پنجم منع طبقهٔ ثالثه معتق را
ششم منع معتق ضامن جریره را منع ضامن جریره غیر او را و اقرب از هر صنفی منع ابعد را از صنف

دیگر

دیگر نمیکند خواهران مادری و جد قریب پدری میت چه درین صورت جد قریب دو ثلث مال میبرد
و خواهران مادری ثلث را و چون جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه درین صورت
جد را حاجت نیست و مزاحمت برادر پدری نمیرساند پس میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف نمیکند
مگر در هشت موضع اول میراث بردن پدر و مادر با فرزندزاده چه پدر و مادر بمیت نزدیکترند
از فرزندزاده دوم میراث بردن اجداد با فرزندزاده بر قول محمد بن بابویه و مستند شده بحدیثی که از
امام موسی نقل کرده‌اند که هرگاه شخصی بمیرد و از او دختران دختر بماند جد و جده سدس مال را
میبرند و باقی از ایشان است سیم میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدر و مادری بر قول بعضی
از مجتهدین چه درین صورت گفته‌اند که چون درصورت پسر برادر پدر و مادری دو سبب جمع
شده و در برادر مادری و این قول ضعیف است چه همین علت در برادر پدری و برادر پدر و مادری
برادر پدر برابر بمذهب صاحب این قول چهارم درصورتی که هرگاه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری
بگذارد و عم پدری چه به اجماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را در او
دخلی نیست و این حکم تغییر نمییابد بمتعدد بودن یکی از پسر عم و عم یا هر دو و همچنین حکم تغیر نمییابد بموجود
بودن زوج و زوجه با ایشان آیا بذکوریه و انوثیه تغیر مییابد حکم مثل آنکه دختر عم پدر و مادری
با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمهٔ پدری جمع شوند درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است
اجود آنست که تغیر مییابد و مال درین صورت تعلق بعم یا عمه دارد و همچنین خلاف است میانهٔ مجتهدین
درین مسئله که هرگاه با پسر عم و عم مذکور خال جمع شود بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مال تعلق بعم
و خال دارد بطریق میراث و بعضی از ایشان گفته‌اند که میانهٔ ابن عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث
و بعضی گفته‌اند که تعلق بخال دارد و قول اول اقوی است و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشند یا هر دو
خنثی باشند احتمال تغیر حکم بهم نارد و احتمال دارد که ذکر فرض کنیم اینها را پنجم میراث بردن اجداد
پدری و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند فرزند را
بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن عم خاله مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین هشتم
تکمله هرگاه با پدر و مادر فرزند جمع شوند منع میکند پدر و مادر را از زیاده از دو سدس مال مگر آنکه
فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمیکند بلکه با یکدیگر میبرند بطریقی
که مذکور شد و همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزند شوهر و زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف
و ربع است منع میکند و هرگاه برادر میت با مادر جمع شوند منع میکنند مادر را از زیاده از سدس

میراث بردن عم مساوی جد
هرگاه جمع شوند بر قول بعضی
از مجتهدین

هفت شرط اول انکه پدر ایشان موجود باشد چه اکر موجود نباشد پدر ایشان منع نمیکنند مادر را
دوم انکه دو برادر باشد یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشد چه اکر اینچنین باشد منع
نمیکنند مادر را و خنثی درین صورة چون انثی است و احتمال فرع در اینجا قوی نیست سیم انکه برادر
پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیکنند چهارم انکه برادران یکی
از چیزهایی که مانع ارث است در ایشان موجود نباشد چه اکر موانع ارث در ایشان موجود
باشد مادر را منع نمیکنند پنجم انکه برادران میت در آنوقت زاییده باشند اینها را چه اکر در شکم
مادر باشند منع نمیکنند مادر را از زیاده از سدس ششم انکه زنده باشند چه اکر مرده باشند
منع نمیکنند و همین حکم دارد و اکر برادران میت و میت در یکزمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشتبه باشد
و بعضی از مجتهدین کفته اند در غرقی و مهدوم علیهم توقف است هفتم انکه میباید حاجب و
محجوب مغایرة باشد چه اکر متحد باشند منع نمیکنند مثل انکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه
در میراث مجوس خواهد یا در وطی شبهه اتفاق افتد چه اکر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند مادر خود
هم مادر و هم خواهر پدری فرزند خواهد بود وجه دوم که سبب میراث بردن میشود زن و شوهر است
که بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مکر انکه شخصی در حال بیماری زن را
عقد کند چه درین صورة اکر دخول نکرده باشد بمیرد میراث نمیبرد و ایشان با اصحاب مراتب ثلثه
سابقه میراث میبرند هرکاه مانعی از موانع میراث بردن در آن نباشد ایشان را دو نصیب است
اول اعلی و آن در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک اکرچه متعدد باشند هرکاه میت فرزندی
نباشد دویم ادنی و آن در شوهر چهار یک مالست و در زن هشت یک اکرچه متعدد باشند هرکاه
میت را فرزندی باشد وجه سیم ولاء عتق یعنی آزادی چه اکر شخصی بندهٔ خود را آزاد کند از او میراث میبرد
بچهار شرط اول انکه او را برضا و رغبت آزاد کند یعنی آزاد کردن برو واجب نباشد چون کفاره چه درین
صورة میراث نمیبرد دوم انکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب آن آزاد شود چون بریدن کوش و بینی او
چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اکر چنین کرده باشد میراث نمیبرد از آن بنده و بندهٔ آزاد کردن میراث
از آقا نمیبرد بولا مکر در ولاء امامت شیخ ابن بابویه فرموده که در ولاء عتق اکر بنده آزاد کرده باشد از آقا میراث
میبرد سیم انکه از کناهان و جنایاتی که از بنده صادر شود در وقت آزاد کردن او بری نساخته باشد
خود را چه درین صورت میراث نمیبرد چهارم انکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اکر میراث
خواری سوای او داشته باشد میراث نمیبرد و هرکاه باین شرطها مردی بندهٔ آزاد کند و آن بمیرد آزاد

ودختر زاید

کنند ازاد

آزاد کننده از آن میراث می برد و اکر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق باولاد آزاد کننده
دارد خواه ذکور باشد و خواه اناث و اکر اولاد نباشد میراث برادران و خواهران پدری و اجداد
و جداه و اعمام و اخوال و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری درین صورة میراث نمیبرند و اکر آزاد
کننده خویش نداشته باشد خویشان کسی که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث آزاد میبرند همچنین
هرچند بالا روند و اکر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدم او خویشان پدری میراث میبرند
و اما فرزندان آن زن از آن زن میراث نمیبرند مکر انکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند پس درین
صورة بسبب خویشی پدر آن زن میراث میبرند و هرکاه بنده کنیزی که آزاد کرده باشد نکاح کند ولاء
اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشان آزاد کرده پس اکر بعد از ایشان کسی جد ایشان را آزاد
کند ولاء اولاد بکسی منتقل میشود که جد را آزاد کرده و اکر بعد از آن پدر ایشان را آزاد کند ولاء ایشان
بکسی منتقل میشود که پدر ایشان آزاد کرده وجه چهارم ولاء ضامن جریره و آنچنانست که کناهان و ارش
جنایتهای آزادی ضامن شود و شرط میراث بردن کند از و میراث میبرد و آزاد هرکاه میراث خواری
نداشته باشد و آن آزاد از آنکس میراث نمیبرد مکر انکه او نیز ضامن شده باشد وجه پنجم ولاء کسی که بر دست
او کافری مسلمان شده باشد چه هرکاه آن کافر که مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتی ضامن
جریره کسی که او را مسلمان کرده از و میراث میبرد وجه ششم ولاء مستحقین زکوة چه هرکاه بنده را از
زکوة بخرند و او را آزاد کنند و او بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث از مستحقین زکوة است
وجه هفتم ولاء امامت چه هرکاه کسی بمیرد و هیچیک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او
از امامست و بعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه شخصی بمیرد و از او یک زن بماند چهار یک آن از آن زن است
و تتمهٔ آن در حال حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین ع میراث کسی را که میراث خوار نداشته
در زمان خود بفقیران شهر و همسایه های مفلس خود میداد و اکر امام غایب باشد در آن چند قول است
بعضی کفته اند که آنرا نکاه میدارند تا ظهور امام و وصیت بورثهٔ خود میکنند در رسانیدن آن بامام
و بعضی کفته اند در زمین دفن میکنند و بعضی کفته اند که قسمت میکنند بر فقرا و استاد بنده اعنی افضل
المتاخرین بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه ترجیح این قول نکرده بود و اکر ظالمی او را بتعدی بکیرد کسی ضامن او
اما دادن آن بظالم بی خوف جایز نیست و کافر حربی یا ذمی اکر بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او
نیز از امامست مطلب دوم در بیان آنچه مانع میشود میراث خوار را از میراث بردن از مال میت بدانکه بیست
و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود اول بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت آزاد باشد

آزادی مادر

وخواه بنده و میراث میت درین صورت تعلق بمیراث خوار آزاد دارد اگرچه دور باشد چون ضامن جریره
شدن و اگر بعضی آزاد باشد و بعضی بنده بمقدار انچه آزاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی
داشته باشد و نصف بنده نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان عم آزادی باشد
چهار یک تتمه را او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد
سوای بنده حاکم شرع آن بنده را میخرد و او را آزاد میسازد و تتمهٔ مال میت را باو میدهد خواه آن بنده
پدر و مادر و فرزند باشد و خواه غیر اینها باشد از خویشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای مادر و پدر
و فرزند کسی دیگر میخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد اگرچه نزدیک باشد تا آنکه ضامن
جریرهٔ مسلمان اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و منع میکند ورثهٔ کفار را اگرچه
نزدیک باشند اما اگر ورثهٔ مسلمان موجود نباشد ورثهٔ کافر میراث میبرند و فرقی نیست میانهٔ کافر حربی
یا ذمی و خارجی و ناصبی و غالی در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین گفته اند که ناصبی و غالی از غیر
خود از کفار میراث میبرند و بر عکس میراث نیست اما مبتدعه از مسلمانان میانهٔ ایشان و اهل حق توارث
جایز است و بعضی گفته اند که مؤمن از اهل بدعت میبرد و اما در عکس میراث نمیبرد و ورثهٔ کافر اگر پیش
از قسمت ترکه مسلمان شوند شریک‌اند اما اگر مساوی شوند تمام مال را میبرند اگر اولی باشد خواه میت مسلمان
باشد و خواه کافر و ورثهٔ اطفال تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر پس بحیثیت اسلام میراث میبرد سیم
کشتن چه کشنده را از مال میت میراثی نیست و اگر جمعی در مال قتل شریک باشند همه ممنوع‌اند هرگاه عمد
و ظلما کشته باشد و هرگاه خطا باشد خلاف مشهور آنست که از دیهٔ او ممنوع‌اند و اگر شبیه عمد باشد
در آنحال نیز خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی پسر خود را جهة ادب بزند و بسیار بزند و بمیرد
میراث از او میبرد اما اگر جراحت خویش را ببندد باید و زد و بمیرد میراث میبرد و همچنین میراث میبرد اگر
جاروانی که میکشیده باشد لگد بزند و بکشد و اگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص
قاتلست پس فرزند قاتل میراث میبرد مگر در یکصورت که هرگاه آقای غلامی را آزاد کند انگاه غلام او را بکشد
او را و آقا را پسری باشد چه درین صورت خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر مولی میراث نمیبرد
چه انتقال ولایه بپسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شد و بعضی گفته اند
که درین صورت نیز میراث میبرند زیرا که ولا منتقل میشود از اقرب باعبد یا عدم او و درین حال معتق در حکم
عدم است و همچنین خلافست هرگاه معتق بگریزد و کافر حربی باشد بدار حرب و او را بگیرند و بنده کنند
و او را فرزندی باشد انگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد و بعضی گفته اند که ولد معتق از او میراث

نمیبرد بلکه

نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد چه معتق درین صورت در حکم معدوم
و دیهٔ مقتول را کسی میبرد که وارث مالست و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از مجتهدین
منع خواهران پدری کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و
فرزندی که بسبب انکار او لعان واقع شود از پدر و پدر از او میراث نمیبرد از مادر و مادر از او میراث
میبرد و فرزند او از او میراث میبرد و خویشان مادری و زوج و زوجه میراث میبرند و بعضی روایات
وارد شده که او از خال میراث نمیبرد و خال از او میراث میبرد و اقرب آنست که میراث میبرند و اگر پدر بعد
از لعان اعتراف بولد کند ولد از او میراث میبرد تا پدر از او میراث نمیبرد خلافست پنجم زنا کردن چه
فرزند زنا میراث نمیبرد از پدر و پدر و خویشان او نیز میراث نمیبرند اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره
و امام از او میراث میبرند و در بعضی روایات وارد شده که مادر او و برادران مادری و خویشان مادری
از او میراث میبرند ششم بری شدن پدر نزد حاکم شرع از گناهان پسر چه مانع میراث بردن از پسر بر قول
بعضی از مجتهدین و اکثر بر آن رفته اند که منع نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه درین
صورت از ثلث ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه مولی یا شوهر دخول کند و اجنبی
نیز دخول کرده باشد در طهر واحد چه درین صورت فرزندی که حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود چه
پدر از پسر و پسر از پدر درین صورت میراث نمیبرد از او و میراث او از فرزندان اوست و پدر را سنت است
که پیروز کند جهة او حصهٔ از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده اند نهم غیبت منقطعه
یکی از میراث خوار چه آن مانع است از تقسیم ترکه میانهٔ ورثهٔ موجود تا آنکه دانسته شود مردن آن
بگواه یا بگذشتن مدتی که زنده نتواند بود درو کسی و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت
چهار سال او را نگاه دارند و درین چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانهٔ
مجتهدین ورثه قسمت کنند دهم فرضی که تمام ترکه فرو گرفته باشد یازدهم دو کس بیکدفعه مردن
یا آنکه مشتبه باشد تقدم و تاخر هر یک بغیر از غرق یا حرق یا هدم چه درین صورت زود باشد که نیا
میراث از یکدیگر نمیبرند و مال هر یک از ورثهٔ احتمال دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم بیرون
نیاید میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میبرد سیزدهم بعد درجه با وجود اقرب یا از کل میراث
یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن در عقد زوجه و دخول نکردن و مردن در آن مرض چه بر
قول مشهور میراث نیست پانزدهم طفلی که از شکم افتد از نقص میراث مثل آنکه جمعی که بگواهی ایشان ثابت
نشود گواهی دهند چون بگویند که کودک طفل آواز داد چه درین صورت میراث نمیبرد سوای چهار یک مال

شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد به بنده و در بعضی روایات وارد شده که هرچه آزاد را بیرون آورند
و میراث به او دهند هفدهم قدر کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث نمیبرند هجدهم
وصیت کردن میت جهة کسی به سه یک مال خود چه درین صورة ورثه از سه یک مال او میراث نمیبرند
نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد از آن بر میراث نمیبرند بیستم جنابت کردن بنده از روی عمد
بر کسی چه درین صورة اگر او را بکشند از وارث قیمت او محروم است اما اگر جنابت بنده خطا باشد
محروم نیست چه درین صورت مخیرست میان دادن غلام و دیه جنایتی که در شرع جهة آن جنایت
مقرر باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه آن زن از زمین و آب میراث نمیبرد بیست و دوم حرام مؤبد شدن
زن مدخوله بر شوهر بواسطهٔ شیر دادن زن کوچک چه درین صورت میراث نمیبرد و در عیب اگر
طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث نقل کرده اند
و از خواص این رساله است بیست و سیم قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگ دارد و دیگران از آن محرومند و حبوه
در لغت عرب بمعنی عطیه است و آنچنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشتری و شمشیر و مصحف و رختهای
بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات وارد شده که زره و کتابها و راحله و سلاح
او نیز از پسر بزرگست و اما اگر این اجناس متعدد باشد از پسر بزرگست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب
آنست که چون تمامها بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد
شده یکفرد از آن تعلق به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه لازم است بر پسر بزرگ که نماز و روزه که از
پدر فوت شده بسبب بیماری یا سفر قضا شده باشد قضا کند و قدرت بر قضای آن داشته باشد و اهمال
کرده باشد و این خاصه مذهب امامیه است و در مذهب سنیان سنت نیست و شروط حبوه شش است
اول آنکه پسر بزرگ موجود باشد چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ میت متعدد
باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که حبوه میانهٔ ایشان منقسم میشود دوم آنکه پسر بزرگ فاسد
العقل و سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین سیم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه
غیر از حبوه چیزی دیگر میت داشته باشد چه اگر چیزی دیگر نداشته باشد حبوه نیست پنجم آنکه میت قرض
نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق باشد چه اگر آن چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست اما اگر بعضی
از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق بپسر بزرگ دارد یا نه خلافست میانهٔ مجتهدین اقرب
آنست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی که میت قرض مستغرق ترکه داشته باشد و پسر بزرگ قرض را
از مال خود بدهد که حبوه را متصرف شود آیا جایز است یا نه خلافست اقرب آنست که جایز است ششم آنکه

قضای نماز و روزهٔ پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلق به او ندارد و خلافست
میانهٔ مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین برین رفته اند که واجبست و اگر فرزند
بزرگ میت دختر باشد حبوه به پسر بزرگ میت متعلق است و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا قیمت حبوه را
پسر بزرگ از حصهٔ میراث کم میکند یا نه خلافست اکثر مجتهدین بر آن رفته اند که قیمت آن را از حصهٔ میراث او
کم نمیکنند و اگر میت بحبوه وصیت کرده باشد جهة دیگری یا جهة مصلحتی از مصالح مسلمانان میانهٔ مجتهدین
خلافست اقرب آنست که اگر ثلث ترکه باشد صرف در آنچه تعیین کرده باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست
بر اذن پسر بزرگ و اگر نصیب هر وارثی از حبوه کمتر باشد میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که ممنوعست
پسر بزرگ از حبوه و بعضی گفته اند که ممنوع نیست مطلب سیم در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابه و سهام
ایشان و در دو فصل است فصل اول در تفصیل صاحبان فروض و قرابه بدانکه آنچه در قرآن مجید وارد
شده از تصریح بحصهٔ هریک از میراث خواران آنرا فرض ایشان گویند و آنچه بعموم قرآن استنباط کرده اند از
حصهٔ قرابت ایشان آنرا قرابه گویند پس بدین دو سبب وارث منقسم میشود قسم اول جماعتی که بفرض تنها میراث
میراث میبرند چون مادر و برادران و خواهران پدر مادری یا مادری و شوهر در صورتی که فریضه متضمن
ردی نباشد و زوجه بنابر قول مشهور که برا او رد نمیشود قسم دوم جماعتی که گاهی بفرض و گاهی بقرابه میراث
میبرند چون پدر و دختران و خواهران پدری فصل دوم جماعتی که بقرابه تنها میراث میبرند و آنها سوای جماعتی
اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس دو مرتبهٔ اولی اصحاب فروضند
سوای پدر با عدم فرزند و پسر هرگاه با او دختر باشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبهٔ
ثالثه که بقرابه میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند و آنچه از میت میماند صاحبان
فرض فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشد هریک حصهٔ خود را میبرند و آنچه زیاده میشود بر ایشان رد میشود باعتبار
فرض چنانچه زود باشد که بیاید و در رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصح آنست
که رد بر او میشود و در رد بر زن خلافست اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام
و خواه در حضور امام هرگاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که به آن میراث
برند جمع شوند بهمه میراث میبرد هرگاه هریک مانع دیگری نباشد و آن بر هشت قسم است قسم اول آنکه در شخصی
دو امر نسبی جمع شود که بهر دو میراث برد چون عم که خال باشد قسم دوم آنکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود
که بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد قسم سیم آنکه در شخصی دو امر نسبی
جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند بیک امر میراث میبرد چون برادری که پسر عم باشد برادری میراث میبرد

چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی را آنها را مانع باشد
چون شوهری که پسر عم باشد و نیز برادری یا پسر برادری باشد چه درین صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع
از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف دیگر از برادر یا پسر برادر قسم پنجم آنکه دو نسب در یک شخص
جمع شود یکی بسبب دیگری چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی بهر دو نسب میراث میبرد
و آن دیگر بیک نسب قسم ششم آنکه دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع دیگر نباشد هر دو میراث میبرد
چون شوهر که معتق یا ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب در شخصی باشد و دو شخصی نسبی باشد که منع کند
یکی از ایشان را چون شوهری که معتق باشد و نیز پسری یا برادری باشد چه درین صورت شوهر بشوهری میراث
میبرد اما بمعتق بودن میراث نمیبرد قسم هشتم آنکه دو سبب جمع شود در شخصی و یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن
چون امام که غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد چه بولاء عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولاء امامت فصل
دوم در تفصیل سهام مفروضه صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر شش قسم است اول نصف و آن
نصیب سه قوم است اول نصیب شوهر هرگاه فرزند و فرزندزاده نداشته باشد دوم نصیب یک دختر هر
گاه با او پسری نباشد سیم نصیب یک خواهر پدر و مادری یا پدری با عدم خواهر پدر و مادری هرگاه برادر
نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو قوم است اول نصیب شوهر هرگاه میت فرزند یا فرزندزاده داشته باشد
دوم نصیب زن هرگاه فرزند یا فرزندزاده نباشد قسم سیم ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زن است هرگاه فرزند
یا فرزندزاده موجود باشد قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا
برادران نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری خواه ذکر باشند و خواه انثی قسم پنجم ثلثان
و آن نصیب دو قوم است اول نصیب دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر با ایشان نباشد دوم نصیب دو خواهر یا
بیشتر هرگاه برادر با ایشان نباشد قسم ششم سدس و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر هرگاه
فرزند یا فرزندزاده موجود باشد دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار
خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد سیم نصیب یکی از خویشان مادری و ترکیبات فروض سته هر یک
با دیگری بعد از سقوط مکررهای آن بیست و یک وجه است چهارده ترکیب آن ممکنست اول جمع شدن نصف
با نصف مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد دوم جمع شدن نصف
با ثمن مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و زنی داشته باشد سیم جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت عول نمیشود بلکه
نقص بر خویشان پدری میشود مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد
چه درین صورت نصف از شوهر از آن است و باقی از دو خواهران و چهارم جمع شدن نصف و ثلث مثل آنکه

شخصی

شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد پنجم جمع شدن نصف و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و
دختری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن ربع و ثلثان مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر و
مادری یا پدری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و مردی داشته
باشد هشتم جمع شدن ربع و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر داشته باشد نهم جمع شدن ثمن با ثلثان
مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختر داشته باشد دهم جمع شدن ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی
و فرزندی و پدری داشته باشد یازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر و مادری
یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر
پدر و مادری یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد سیزدهم جمع شدن سدس و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد
و پدر و مادر و فرزندی داشته باشد و اما هفت ترکیب ممتنع اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه
شوهر است با فرزند و فریضه زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند
و ثمن فریضه اوست با وجود فرزند سیم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زنست با وجود فرزند و ثلث
فریضه مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث و ثلث ششم جمع شدن
ثلث و سدس چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند و سدس فریضه اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن
ثمن و ثمن مطلب چهارم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج به آنها میشود و در آن دو فصل است فصل
اول در بیان نسبتهایی که میانه عددهای غیر واحد ممکنست که منحصر در چهار قسم است اول تماثل که دو عدد
مثل هم باشند دوم تداخل و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند
یک مرتبه یا چند مرتبه عدد اکثر را فانی سازد و میباید که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و
شش و این قسم را متداخلین میگویند سیم توافق و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون
از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد تا عددی ثالث را غیر از ایشان هر دو را فانی سازد و این عدد ثالث
مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد در آن موافقند چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج
نصف است که هر دو را فانی میسازد و گاه هست که فقها جهت یکی عدد فریضه متداخلین را متوافقان
بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلین در کسری متوافق هستند و این را میانه رؤس و سهام اعتبار
میکنند چنانچه زود باشد که در مسائل آن کسان مذکور گردد چهارم تباین و آن چنانست که دو عدد بر وجهی
باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج فصل دوم در بیان
کسرهایی که در فریضه باشد و مخارج مشترکه آنها بدانکه کسر آنست که واحد را به اجزای معینه قسمت

کنند و تمام آن اجزا را مخرج میگویند و بعضی از آن اجزا را کسر میگویند و کسر پنج قسم است اول کسر مفرد
چون ثلث دویم کسر مکرر چون ثلثان سیم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد
چون نصف سدس ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر از آن
صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج
ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج سته فریضه پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و
سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن
بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف است در مخرج کسر
معطوف علیه اگر میانهٔ ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق
باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در جزء وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان
دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان
هشتست و قاعدهٔ مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست که نظر کنی در نسبت میانهٔ مخرج کسر معطوف ثانی
و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج هر سه است و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی
و حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر کنی چنانچه مذکور شد و همچنین هر چند که معطوف
زیاده باشد همین قاعده باید کرد پس مخارج فروض سته بیست و چهار است زیرا که میانهٔ مخرج نصف کردیم
و مخرج ثلث و ثلثان که شش است چون تباین بود نصف احدهما را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر
کردیم میانهٔ دوازده و هشت پس توافق بربع بود ربع احدهما را در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار شد و
چون میانهٔ بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم **مطلب پنجم** در بیان دانستن نصیب
هر وارثی از ترکه بعلم صاحب و آن پنج طریق است طریق اول آنکه در میان ورثه صاحب فروضی نباشد و همه در
یک مرتبه باشند عدد رؤس ایشان سهام خواهد بود مثل آنکه شخصی بمیرد و پنج پسر داشته باشد چه اصل فریضه
از پنج خواهد بود و اگر دختران با ایشان باشد جمع شوند هر دو دختر را مثل پسری حساب کنند و بر ایشان قسمت
کنند و اگر در میانهٔ ورثه صاحب فروض باشد طلب عددی باید کرد که سهام مفروضهٔ صاحبان فروض را
داشته باشد و قسمت باید کرد بر ایشان و ترکهٔ میت نسبت بسهام ورثه بر سه قسم است قسم اول آنکه ترکه بعدد
سهام ورثه باشد و آن بر پنج وجه است وجه اول آنکه منقسم شود بر ورثه بی آنکه کسری واقع باشد مثل آنکه شخصی
بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان از آنکه دو
است بپدر و مادر تعلق دارد و چهار باقی بچهار دختر وجه دوم آنکه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که بر یک

منکسر

منکسر است پس در این صورت اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس را در
اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر
و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چنانچه میانهٔ سهام و عدد رؤس ایشان قسمت کردیم سه را در
شش هجده شد پس پدر و مادر شش سهم می برند و هر دختری چهار سهم و اگر میانهٔ عدد رؤس و سهام
توافق باشد جزء وفق عدد را بجزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر
و شش دختر داشته باشد حصهٔ پدر و مادر دو سهم میشود و حصهٔ شش دختر چهار سهم و میانهٔ چهار
و شش توافق بنصف است نصف عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب کردیم هجده شد
شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران دو سهم میرسد و اگر زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی
از آن نیست که انکسار متفرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانهٔ رؤس
هر فرقهٔ منکسر و سهام ایشان توافق است رد باید کرد رؤس ایشان را بجزء وفق و اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان
توافق نیست بحال خود باید گذاشت تا آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ سهام و رؤس
بعضی توافق نباشد پس آن بعضی که میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق باشد رد کنند رؤس ایشان را بجزء وفق و
آنچه میانهٔ ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارند آنگاه نظر کنند میانهٔ عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میانهٔ
ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر ایشان باید کرد
و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد رؤس فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه و
همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس هر فرقهٔ
دیگر و حاصل در عدد رؤس فرقهٔ ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد
ظاهر میشود که مسائلی که در انکسار سهام بر ورثه دایر باشد بیست و چهار است دوازده صورت آن که منکسر
جمیع فرق است و امهات مسائل انکسارات در این رساله مذکور میگردد سیم آنکه میانهٔ سهام جمیع فرق
و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میانهٔ رؤس جمیع فرق تماثل باشد باشد رؤس موافق را بجزء وفق رد باید
کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و دو
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم
نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران مادری پدری و چون میانهٔ سهام زوجات و رؤس
ایشان توافق بثلث بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو بود میانهٔ سهام خواهران مادری و رؤس
ایشان توافق بربع بود بمعنی اعم بود و رؤس ایشان را بربع که دو بود کردیم و میانهٔ رؤس خواهران پدری و

وسهام ایشان توافق بخمس که دو بود وچون روس جمیع فرق بعد از زدن آنها بجزء وفق متماثل شد یکی از آنها
را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست وچهار شد حصهٔ هریك از زنان دو سهم شد وحصه هریك
از خواهران مادری وخواهران پدری یکسهم شد چهارم انکه میانهٔ روس وسهام جمیع فرق توافق نباشد
ومیانهٔ مجتهدین روس ایشان تماثل باشد همان روس یکفرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل انکه
شخصی بمیرد وهفت زن وخواهر مادری وهفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضهٔ ایشان
دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است بر روس ایشان منکسر ومیانهٔ آنها تباین وچون روس جمیع
تماثل روس یکفرقه را در اصل فریضه زدیم هشتاد وچهار سهم شد حصهٔ هریك از زنان سه سهم شد وحصهٔ
هریك از خواهران مادری چهار سهم شد وحصهٔ هریك از خواهران پدری پنج سهم پنجم انکه میانهٔ روس
وسهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانهٔ روس وسهام بعض دیگر توافق نباشد ومیانه روس جمیع فرق
متماثل باشد روس آن بعضی را که میانهٔ سهام وروس آن توافق باشد بجزء وفق رد باید کرد وهمان روس یك
فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وسه زن ونه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یکسهم است وحصهٔ خواهران سه سهم وچون میانهٔ سه ونه توافق
بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان بثلث که دو سهم است وچون میانهٔ دو وچهار تداخل بود چهار را
در اصل فریضه ضرب کردند شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم وحصهٔ هریك از خواهران پدری دو سهم
شد ششم انکه میانهٔ روس جمیع فرق وسهام توافق بمعنی اعم باشد ومیانهٔ روس ایشان توافق روس ایشان را
بجزء وافق رد باید کرد وچون وفق روس فرقه را در فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد وحاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه وحاصل
در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد ودوازده زن وبیست وچهار خواهر مادری وپنجاه خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضهٔ آن دوازده سهم است حصهٔ زنان سهم ۳ است وچون میانهٔ روس وسهام ایشان توافق
بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشان را بربع یعنی سه وحصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود ومیانهٔ روس وسهام
ایشان توافق بخمس بود رد کردیم روس ایشان را بخمس یعنی ده وچون وچون میانهٔ روس فرقهٔ اولی وثانیه توافق
بثلث بود وضرب کردیم دو را در شش دوازده حاصل شد ومیانهٔ وحاصل فرقهٔ ثالثه توافق بنصف بود
ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد انگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده ضرب کردیم
هفتصد وبیست سهم شد حصهٔ زنان صد وهشتاد سهم شد وحصهٔ خواهران مادری دویست وچهل
سهم وحصهٔ خواهران پدری سیصد سهم شد هفتم انکه میانهٔ روس سهام جمیع فرق توافق نباشد و
میانهٔ روس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقهٔ اولی در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد وحاصل را در اصل فریضه

مثل انکه

مثل انکه شخصی بمیرد وچهار زن وده برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ
زنان یکسهم وحصهٔ برادران پدری سه سهم وچون میانهٔ ایشان روس توافق بنصف بود رد کردیم روس
ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد وبیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ
زنان بیست شد وحصهٔ برادران پدری شصت هشتم انکه میانهٔ روس بعضی از فرق وسهام ایشان توافق
باشد ومیانهٔ سهام وروس بعضی توافق نباشد روس ایشان متوافق باشد روس آن بعض را که توافق هست میانهٔ
روس وسهام ایشان باشد رد باید کرد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه وحاصل را در فرقهٔ ثالثه همچنین
انگاه حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد وشش زن ودوازده خواهر پدری داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان چهار است حصهٔ زنان یکسهم وحصهٔ خواهران پدری سه سهمست ومیانهٔ سهام وروس
ایشان توافق بثلث است بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بثلث که چهار است وچون میانهٔ روس هر دو فرقه
توافق بنصف بود سه را در چهار ضرب کردیم وحاصل که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل
وهشت سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم وحصهٔ خواهران پدری سی وشش سهم شد نهم انکه میانهٔ سهام
وروس ایشان جمیع توافق باشد ومیانهٔ روس آنها تباین باشد روس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد وضرب باید
کرد روس هر فرقه را در دیگری وحاصل را در عدد روس فرقهٔ ثالثه وحاصل را در اصل فریضه مثل انکه
شخصی بمیرد وشش زن ودوازده خواهر مادری وبیست وپنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دو
وازده سهم است سه سهم حصهٔ زنان وچون میانهٔ روس ایشان وسهام ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم
روس ایشان را بثلث که دو است وحصهٔ خواهران مادری چهار است وچون میانهٔ روس وسهام ایشان
توافق بثلث بود رد کردیم روس ایشان را بثلث یعنی چهار وحصهٔ خواهران پدری پنج است وچون میانهٔ روس
وسهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم روس ایشان را به پنج انگاه دو را در سه ضرب کردیم وحاصل را در دوازدهم
که اصل فریضه است زدیم سیصد وشصت حاصل شد حصهٔ زنان نود سهم شد وحصه خواهران صد
وبیست سهم وحصهٔ خواهران پدری صد وپنجاه سهم شد دهم انکه میانهٔ سهام وروس جمیع فرق توافق نباشد
ومیانهٔ روس جمیع فرق تباین باشد روس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد وحاصل را در عدد روس فرقهٔ
ثالثه وحاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد ودو زن وپنج خواهر مادری وهفت خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است وحصهٔ خواهران مادری
چهار سهم وحصهٔ خواهران پدری پنج سهم ومیانهٔ سهام وروس جمیع فرق توافق نبود پس ضرب کردیم دو را
در پنج وحاصل را در هفت وحاصل را در اصل فریضه هشتصد وچهل سهم میشود حصهٔ زنان دویست وده سهم

میشود وحصهٔ خواهران مادری دویست وهشتاد سهم وحصهٔ خواهران پدری سیصد وپنجاه سهم
یازدهم آنکه میانهٔ سهام ورؤس بعضی از فرق موافقت باشد ومیانه رؤس وسهام بعضی توافق نباشد ومیانهٔ
رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس متوافقین را بجزء وفق رد باید کرد ورؤس فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب
باید کرد وحاصل در فرقهٔ ثالثه وحاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد وچهار زن وشش خواهر
مادری وهفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است حصهٔ زنان سه سهم
وحصهٔ خواهران مادری چهار سهم چون میانهٔ سهام ورؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشانرا
بنصف که سه باشد وچون میانهٔ رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه وحاصل را در هفت
وحاصل را در اصل فریضه هزار وهشت سهم حاصل شد حصهٔ زنان دویست وپنجاه ودو سهم شد وحصهٔ
خواهران مادری سیصد وسی وشش سهم وحصهٔ خواهران پدری چهارصد وبیست سهم قسم دوم آنکه ترکه
زیاده باشد وسهام مفروضهٔ صاحبان فروض را پس زیادتی را رد باید کرد بر صاحبان فروض سوای زوجه
که اصح آنست که بر او رد نمیشود مطلقا ودر زوج خلافست واصح آنست که رد میشود چنانچه مذکور شد سوای
مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان میگویند که آنچه از حصه صاحبان فروض زیاده میماند از
خویشان پدر میت واین را تعصیب میگویند وتعصیب پیش شیعیان باطلست واز عادت فقهای امامیه
رضوان الله علیهم اجمعینست که هرگاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد نزول قسمت فرض ایشان
میکنند آنگاه تتمه را بر ایشان نیز رد میکنند وحضرت سلطان المحققین وبرهان المدققین نصیر الملة والدین
محمد طوسی قدس سره در رسالهٔ میراث خویش بیکدفعه قسمت میکند بر صاحبان وطریقهٔ سلطان المحققین
با وجود آنکه اخصر است در احادیث ائمهٔ معصومین ع نیز مذکور است چنانچه محمد بن مسلم از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده که گفت حضرت امام محمد باقر ع صحیفهٔ میراثی که بخط حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب ع واملای حضرت رسالت پناهی بود من خواندم نوشته بود که شخصی مرده ودختری ومادری
داشته حصهٔ دختر نصفست وحصهٔ مادر سدس قسمت باید کرد بر چهار سهم پس سه حصهٔ مال
تعلق به دختر دارد ویکحصه تعلق بمادر دارد وهمچنین محمد بن مسلم نقل کرده که دیدم در آن صحیفه که بخط
حضرت امیر المؤمنین واملای حضرت رسالت پناه بود ونوشته بود که مردی فوت شده ودختری ویکی
ومادری داشته حصهٔ دختر نصفست سه سهم وهریک از حصهٔ پدر ومادر سهم قسمت باید کرد مال را
به پنج حصه سه حصهٔ آن تعلق بدختر دارد ودو حصهٔ آن به پدر ومادر وفصل جمیع مسائلی که مشتمل
بر رد بر صاحبان فروض است در طبقهٔ اولی وطبقهٔ ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقهٔ ثانیه اورا

جابز

جابز میدانند یازده قسم است قسم اول آنکه شخصی مرده باشد ودختری ویکی از پدر ومادر داشته باشد بر نحو
سلطان المحققین اصل فریضهٔ او از چهار سهم منقسم میشود قسم دوم آنکه شخصی مرده باشد ودختری ویکی
ومادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود قسم سیم آنکه شخصی مرده باشد و
سه دختر یا بیشتر ویکی از پدر ومادر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود
قسم چهارم آنکه زنی مرده باشد ویکی از پدر ومادری وشوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از سیزده
سهم منقسم میشود قسم پنجم آنکه مردی مرده باشد ودختر ویکی از پدر ومادر وزنی داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان از سی ودو سهم منقسم میشود قسم ششم آنکه مردی مرده باشد ودختری وپدری ومادری
وزنی داشته باشد از اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میشود قسم هفتم آنکه شخصی مرده باشد و
دو دختر یا بیشتر ویکی از پدر ومادر وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از چهل سهم منقسم میشود
قسم هشتم آنکه شخصی مرده باشد ویکخواهر مادری ویکخواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار
سهم منقسم میشود قسم نهم آنکه شخصی مرده باشد ویکخواهر مادری ودو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود قسم دهم آنکه شخصی بمیرد ودو خواهر مادری یا بیشتر ویکخواهر
پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج قسم منقسم میشود قسم یازدهم آنکه شخصی مرده باشد ویکخواهر
مادری ویکخواهر پدری وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از سهم منقسم میشود واگر درین یازده صورة
اصل فریضهٔ ایشان صحیحا منقسم نشود ورعایت نسبتهائی که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا منقسم
شود بر ایشان ورد نیز بر دو قسم است اول اخماسی که آنچه از فرض صاحبان فروض زیاده می آید بر پنج سهم
منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد ودختری ومادر وپدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شش سهم
است دو سهم تعلق بپدر ومادر دارد وسه سهم تعلق بدختر دارد وتتمه را بر ایشان رد میشود به پنج قسم
دوم رد رباعی وآنچنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میگردد مثل آنکه شخصی بمیرد وجماعت مذکوره
دو برادر یا یک برادر ودو خواهر یا چهار خواهر پدر ومادری یا پدری داشته باشد چه درین صورة بر مادر
رد نمیشود بلکه تتمه میانهٔ دختر وپدر بچهار سهم منقسم میشود وبعضی از مجتهدین درین صورت بر پنج
حصه میکنند وحصهٔ مادر را بپدر میدهند پس پیش ایشان رد بر یکقسم است قسم سیم آنکه ترکه ناقص
باشد از سهام صاحبان فروض وسبب آن دو امر است امر اول داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد ودختری
وپدر ومادر وشوهری داشته باشد اصل فریضهٔ او دوازده است چهار سهم حصهٔ پدر ومادر است
وسه سهم حصهٔ شوهر است وپنج سهم باقی ماند وسهام مفروضهٔ دختر شش است چون آنجا شوهر داخل

شد حصهٔ او ناقص شد و نقص بر او واقع شد هر جا که در ترکه نقصی بهم رسد بر دختران و خواهران
پدر مادری است یا پدری و خلافست مر مخالفانرا که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع
نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حق امامیه باطلست امر دوم داخل شدن زن مثل آنکه
شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
دوازده است ثلث آن که چهار است حصهٔ خواهران مادریست و ربع آن که سه است حصهٔ زن است
و پنج باقی حصهٔ خواهر پدر مادری یا پدریست و سهام مفروضهٔ ایشان نقص شد و اینجا نقص را واقع
میشود طریق سیم آنکه نسبت دهند سهام هر وارثی را از فریضه پس آن نسبت از ترکه میگیرند و این ترکیب
هرگاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد از سر زنی و پدر مادری و مادر حاجت نداشته باشد
چه فریضهٔ ایشان از دوازده منقسم میشود زن ربع ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است
و باقی که پنج است ربع و سدس ترکه است به پدر متعلق است و گاه هست که نسبت واضح است و آسان
نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند چه محتاجست که ضرب
کنند پنج را در عدد سهام فریضه تا شصت حاصل شود پس هر دیناری را دوازده جزء باید کرد تا منقسم
شود پس زوجه را پانزده جزء میرسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزء میرسد که یک دینار
و خمس دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزء میرسد که دو دینار و سدس دینار باشد طریق سیم آنکه قسمت کنند
ترکه را بر فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این
نزدیکتر بفهم چه قسمت درین صورت سهل است چون فریضهٔ مزبوره و ترکه شش دینار باشد بعد
از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار رسد در سهام زوجه که سه است یک دینار و نصف بهم رسد
و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود طریق چهارم مستعمل میانهٔ
دو فریضه و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثی را
از هر فریضه باید گرفت و ضرب کرد در ترکه آنچه حاصل شود قسمت کرد بر اصل فریضه پس خارج قسمت
نصیب آن وارثست مثل سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر چه فریضهٔ ایشان بیست و چهار است
منکسر میشود و نصیب اولاد بر پنج و وفق نیست پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل
میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود ضرب میکنی او را در دوازده که اصل فریضهٔ اصلیات شصت شد
آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار خارج قسمت اوست نصیب هر یک از زوجات و سهام
هر یک از پدر و مادر بیست است چون ضرب کنند در دوازده دویست و چهل میشود و بعد از قسمت

برصد و بیست

برصد و بیست خارج قسمت دو دینار میشود و آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسری بیست
و شش است چون ضرب کنند در دوازده قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار و خمس دینار
میشود و نصیب هر دختری دیناری و سه عشر دینار قسم دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد یا
از جنس کسر که زیاده بر کسر را عمل اکنند در آن آنچه در طریق مذکور میکردند پس در مثال مذکور
میکردند پس در مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد آنرا بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث
باشد سی و هفت باید کرد و همچنین هرگاه ممکن باشد قسمت بقیراط و حبه وارز عمل کنند و دینار بیست
قیراطست و قیراط سه حبه است و حبه چهار ارز و بعد از آن اسم خاصی نیست طریق پنجم مناسخات
و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده باشد و یکی از ورثهٔ او بمیرد چه در این صوره قسمت
هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسمست قسم اول آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش
برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر
و همچنین اگر یک خواهر و یک برادر بمیرند تا آنکه یک برادر و یک خواهر بماند مال میت میانهٔ ایشان اثلاثا حصه میشود
و اگر خواهران و برادران پدری باشند بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران مادری باشند قسم دوم آنکه
مختلف باشد وارث و استحقاق یا یکی از اینها پس اگر منقسم شود نصیب میت ثانی بر ورثهٔ ایشان هر دو
مسئله از مسئلهٔ اولی منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه
شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد و فریضهٔ اولی هشت است حصهٔ شوهر چهار است و بر ورثه منقسم
میشود و اگر منقسم نشود پس اگر قسمت میانهٔ نصیب میت ثانی و سهام ورثهٔ او توافق باشد وفق فریضهٔ
ثانیه را نه وفق نصیب را ضرب میکنند در فریضهٔ اولی مثل آنکه کسی بمیرد و پدر و مادری و پسری داشته
باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر بماند فریضهٔ اولی شش است نصیب پسر چهار است و
سهام ورثهٔ او شش و میانهٔ سهام ورثه و رؤس ایشان توافق بنصف ضرب میکنند سه را در شش هجده میشود
و اگر تباین باشد ضرب میکنند فریضهٔ ثانیه را در اولی چون پدر مادری و پسری و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر
از او بماند فریضهٔ اولی شش است و حصهٔ پسر چهار است و سهام ورثهٔ او پنج است و میانهٔ رؤس و سهام
ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد
است و همچنین کثیره شایع کند مطلب ششم در لواحق میراث و در آن چند فصلست فصل اول در میراث جماعتی که
یکدفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان آمد و همه بمیرند از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط اول
آنکه هر یک مال داشته باشد چه میراث در مالست پس اگر در میانهٔ ایشان کسی داشته باشد میراث

میبرد واز او میراث نمیبرند دویم آنکه از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر
غرق شوند و یکی از ایشان فرزندی داشته باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمیبرد سیم آنکه تقدیم و تأخیر
مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تأخیر مشخص باشد متقدم میراث نمیبرد چهارم آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم
باشد پس اگر دو کس بیکدفعه به اجل خود بمیرند میراث نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر سببی که باعث
اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث
میبرند و هرگاه این شروط بهم رسد از یکدیگر میراث میبرند از جمیع چیزهای یکدیگر سوای آنچه از یکدیگر میراث
میگیرند چه از آن میراث نمیبرند زیرا که لازم می آید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محالست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که از آن میراث میبرند و خلافست میانه مجتهدین که آیا درین صورت تقدیم میراث بردن کسی
که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند
اول فرض مردن پدر کنند و حصه پسر را از متروکات پدر بیرون کنند سوای آنچه از پسر میراث برده اند بمیراث
خوار زنده ایشان میرسد و اگر یکی از ایشان میراث خوار زنده داشته باشد مال کسی که میراث خوار ندارد بکسی
میرسد که با او غرق شده و از او بوارث زنده او میرسد فصل دویم در میراث خنثی یعنی کسی که هم فرج مردی و هم فرج زن داشته
باشد و قاعده در تحقیق او چنانست که به بینند که بول از کدام فرج بیشتر بیرون می آید حکم بر آن کنند و اگر از هر
دو بیکدفعه بیرون آید به بینند از کدام آخر منقطع میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر کسی کنند که اول
منقطع میشود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند درین صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه
مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هفده ضلع داشته باشد زنست و اگر
هفده ضلع داشته باشد به این طریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت ضلع از جانب چپ او
مرد است و بعضی گفته که اگر علامتی باشد از لحیه یا بول یا احتلام یا جماع با آن عمل کنند و اگر اینها نباشد میراث
رد به او دهند و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن میگیرد یا آنکه ترکه را
بر تقدیر ذکوریه منقسم سازند و بر تقدیر انوثیه مرتبه دیگر آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزء
وفق یا در توافق یا در اکثر یا در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را آنگاه هر وارثی را
نصف آنچه حاصل میشود در دو فریضه بدهند پس هرگاه میت پسری و دختری و خنثی بگذارد فریضه ایشان
از چهل سهم منقسم میشود چه فریضه ذکوریه پنج است و انوثیه چهار و چهار در پنج بیست میشود و بیست را در دو
ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریه خنثی شانزده میشود و حصه او بر تقدیر انوثیه خنثی بیست میشود
و نصف هر دو هیجده است و حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریه شانزده است

و بر تقدیر انوثیه ده و حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریه خنثی هشت میشود و بر تقدیر
انوثیه او ده میشود و اگر درین صورت مذکوره شوهر یا زن جمع شود مخرج ایشان را در فریضه ضرب باید
کرد و نصیب او را بیرون باید کرد و آنگاه تتمه را قسمت باید کرد بر چهل هر سهمی سه سهم و اگر شوهر باشد هفت
سهم اگر زن باشد و اگر جمع شود با پدر و مادر خنثی فریضه ذکوریه شش است و فریضه انوثیه پنج است و حاصل
ضرب پنج در شش سی است و هرگاه در دو ضرب کنیم شصت میشود پدر و مادر بیست و دو میبرند چه
حصه او بر تقدیر انوثیت بیست و چهار و خنثی سی و هشت میبرد و بر تقدیر انوثیت سی و شش و اگر با پدر و
مادر و خنثی جمع شود اکتفا بشش باید کرد درین هر دو صورت و اگر یکی از پدر و مادر و خنثی جمع شود فریضه
ذکوریه شش است و فریضه انوثیت چهار و میانه ایشان توافق است ضرب کردیم نصف هر یک را در دیگری
دوازده شد و در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پنج حصه یکی از پدر و مادر و خنثی نوزده میبرد و
اگر دختر و خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با خنثی است که مذکور
شد اما شصت را در دو ضرب میکنیم صد و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر و خنثی
یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئله انوثیت را در هشت مسئله ذکوریه ضرب کردیم نود میشود و در دو
ضرب کردیم صد و هشتاد میشود حصه یکی از پدر و مادر سی و سه میشود چه بر تقدیر ذکوریه سی و شش
میبرد و بر تقدیر انوثیت سی و حصه دختر شصت و یک میشود و حصه خنثی هشتاد و شش پس درین صورت
از حصه پدر نصف دانه افتاده زیرا که مرد بر تقدیر انوثیت هر دو ششر است که فاضل است بر تقدیر ذکوریه
و اگر جمع شود با پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی با احتمال ذکری یعنی برادری نصیب مادر را ایشان و فرض
مادر ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر و یا پدر و مادری خنثی باشد چون
اولاد اند و اما برادران مادری مساویند و اعمام همچون برادران پدری اند و اخوال چون برادران مادری اند
فصل سیم در بیان میراث کسی که فرج نداشته باشد و کسی که دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که
در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او یا مادر او لعان کرده باشند و میراث ولد الزنا اما میراث کسی که فرج
ذکر و انثی نداشته باشد یا آنکه هیچکدام نداشته باشد و آنچه بخورد دفع کند یا آنکه بول و غایط او هر دو از یک
موضع بیرون آید میراث اینها هم بقرعه بیرون می آید به این طریق که بر کاغذی بنویسند عبد الله و بر دیگری
بنویسند امة الله و بگذارند در سهام مبهم و ایشان دعا بخوانند اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا المولود کیف یورث ما فرضت له فی کتابک
بعد از آن سهام را مشوش سازند و بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون آید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله

بیرون آید میراث دختر و میراث کسی که دو سر و دو بدن در یک کمر داشته باشد به اینطریقست که
یکی از ایشان را بیدار میکنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شدند میراث یک کس میبرد و اگر یکی بیدار شد میراث
دو کس میبرد و میراث فرزندی که در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند
حرکت احیا اما احتیاطاً حصهٔ دو پسر میباید گذاشت پس اگر زنده مرده زاید بر ورثه قسمت کنند و میراث
ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجه است و با عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسویه و او
از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجه است و پدر و مادر
او میراث نمیبرند و نه کسی که با ایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشند ضامن
جریره میراث میبرند و با عدم او امام و ولد الزنا یکطرف منع مخصوص به آن طرفست دون طرف دیگر
فصل پنجم در بیان میراث مجوس بدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست در میراث ایشان بعضی گفته اند که
میراث میبرند بنسب صحیح و بنسب فاسد نمیبرند و بعضی گفته اند که هر دو میبرند خواه صحیح و خواه فاسد و
بعضی گفته اند که بسبب صحیح و فاسد میراث میبرند و بنسب صحیح میراث میبرند نه بنسب فاسد و آنچه در
حدیث وارد شده مؤید قول دویمست و چه در روایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین ع وارد شده
که مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد از جهت آنکه مادر اوست و زن اوست و حضرت امام
ناطق امام جعفر صادق ع بکسی که دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود گفته که نمیدانی
که این پیش مجوسی نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند وازو دختری بهم رسد زوجهٔ او نصیب
دختری و زنی را میبرد و نصیب دختری و زنی را میبرد و نصیب دختر را آن دیگر میبرد و اگر خواهر مادری
خود را که جدهٔ پدری او باشد بخواهد یا خواهر پدری را که جدهٔ مادری باشد بخواهد هر دو میبرند
و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث بمانع میبرد چون دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد
و عمه که دختر عمه باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوسی حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان
بنسب فاسد میراث نمیبرند باجماع اما بنسب فاسد چون وطی شبهه میراث میبرند باب نوزدهم از کتاب جامع
عباسی در بیان حدودی که در شرع مقرر است جهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن و تعزیرهائی که
جهة بعضی از گناهان شارع مقرر کرده بدانکه حد در لغت بمعنی منع آمده و بحسب شرع عقوبت قاضی است
که متعلق باز از بدن کسی که گناهی ازو صادر شده و شارع جهة آن مقداری معین کرده بحسب مراتب افراد
اما افراد حد و در آن سه مطلبست مطلب اول در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و در آن چند فصل
است فصل اول در بیان قسم اول از اقسام حدود و آن بریدن دست راستست در مرتبهٔ اولی و پای چپ

در مرتبهٔ ثانیه و حبس مخلد در مرتبهٔ سیم و کشتن در مرتبهٔ چهارم و این دزدی کردنست و شروط
اول آنکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در
مرتبهٔ اولی دزدی را از طفل عفو باید کرد و در مرتبهٔ دویم تادیب باید کرد و در مرتبهٔ سیم سرهای انگشتان
او را باید تراشید باندازه ای که خون آلود شود و در مرتبهٔ چهارم سرهای انگشتان او را باید برید و در مرتبهٔ
پنجم دست راست او را بطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد اگرچه مکرر
دزدی ازو صادر شود اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند حد از او ساقط
نمیشود سیم آنکه مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بر آن دارند بر وحدی نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد
و اگرچه جامهای او زیاده از ربع یکمثقال طلا باشد اگر بالغی را بدزدد و جامه های او ربع مثقال طلا باشد
حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه در خواب
باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرق نیست میانهٔ جامه و طعام و میوه و آب و نمک و برف و خاک
و کل آدمی و حیوان و غیر آن چهارم آنکه آن مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک یکمثقال شرعی
طلای خالصست که مضروب باشد بسکهٔ معامله و آیا هرچه قیمت او ربع مثقال طلا باشد پس دزدیدن
چیزی که کمتر از این باشد حد ندارد پس اگر انگشتری را که وزن او شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک
مثقال باشد اگر بدزدد حد دارد و اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شش یک مثقال حد ندارد
و اگر مالی که قیمتش ربع مثقال طلا باشد بدزدد و گمانش آن باشد که ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه
بدزدد که قیمت او کمتر از ربع مثقال طلا باشد و در جیب او ربع مثقال طلا باشد و عالم به آن نباشد و بعد
از دزدیدن آن جامه بر وظاهر شود آیا حد دارد یانه میانهٔ مجتهدین درین مسئله نیز خلافست اقرب آنست
که شرطست و آیا اگر دو شخص ربع یکمثقال بدزدند قطع بر ایشان هست یانه درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین
خلافست اقرب آنست که بر ایشان قطع نیست پنجم آنکه آن مال مال فرزند و آقای غلام نباشد چه اگر
پدری مال فرزند خود را بدزدد درین هر دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع هست
و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد ششم آنکه آنچه دزدیده طعام در سال قحط نباشد چه اگر طعام در
سال قحط بدزدند قطع نیست هفتم آنکه تمام آن مال مال غیر باشد چه اگر مال خویش را که باجاره داده
از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را بدزدد و همچنین است حکم اگر مال
خود را بگمان آنکه مال دیگریست بدزدد و همچنین قطع نیست هرگاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن
از حرز و پیش از آنکه بحاکم عرض کنند و حکم بقطع آن کند مالک آن شود یا بهبه یا بمیراث یا بخریدن و همچنین

قطع نیست در دزدیدن چیزی که در دزد در وحقی داشته باشد چون بیت المال و مال زکوة هشتم
انکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد قطع نیست مثل انکه کسی توهم کند که مال او ست انچه
برده واگرچه مجرد دعوی نهم انکه آن مال دزدیده مال محترم باشد پس در دزدیدن شراب وگوشت خوک
باعث قطع نمیشود اگرچه از جهود باشد لیکن درین صورة غرامت آنجهود باید کشید واگر سگی را قیمت
آن ربع دینار باشد بدزدند در بریدن مجتهدین را خلافست اقرب آنست که سبب قطع میشود واگر آلات
چون طنبور و یا ظروف طلا و نقره را بدزدند بقصد شکستن قطع نیست واگر بقصد دزدیدن باشد و ربع
دینار باشد در آن خلافست اقرب آنست که قطع هست و مال کافر حربی را اگر بدزدند باعث قطع نشود
واگر مال جهود را بدزدند باعث قطع میشود دهم انکه آن مال را از حرز بدزدند و مراد بحرز جائیست که بواسطه
نگاه داشتن آنچیز را در آن بگذارند وآن مختلف است به اختلاف اموال پس حرز زر و جواهر صندوقست
با قفل و دکاکین دربسته جهة متاع و غیر آن وخانهٔ باغ جهة میوه وطویله جهت چاروا و قبر جهة
کفن واگر در دکان گشاده باشد و صاحب نگاه کند آیا اگر چیزی بدزدند موجب قطع میشود یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست و درخت حرز میوه نیست پس اگر از درخت بدزدند قطع نیست واگر
در مسجد بدزدند یا کفن را از قبر بدزدند قطع است و آیا شرطست که قیمت ربع یکمثقال طلا باشد یا
درین مسئله خلافست واگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند و کسی آنرا بدزدد قطع نیست و در دزدیدن
جامهٔ کعبه یا پارهٔ از آن میانهٔ مجتهدین خلافست واگر چیزی را از غیر حرز چون صحرا و آسیا و راهها و مسجدها
بدزدند قطع نیست یازدهم انکه دزد به بیرون آوردن آنمتاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را بشکند و
دیگری بیرون برد بر هیچکدام قطع نیست دوازدهم انکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس بر چاروائی بار
کند یا انکه طفلی را همراه ببرد که بردارد قطع نیست سیزدهم انکه دزد نهانی ببرد چه اگر بظاهر ببرد بقهر و غلبه
یا غیر آن قطع نیست و مسلمان بودن وآزادی و ذکوریت و بینائی دزد شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا
زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع هست و بعد از انکه شرطهای مذکور متحقق شود واجبست بر دزد که آنچه
دزدیده بصاحب باز دهد یا مثل آن یا قیمت آنرا با تلف و قطع کردن دست او مانع نیست از رد کردن مال
دزدیده بصاحب او و حد او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ اول چهار انگشت راست او ببرد و کف
دست و شصت او را بگذارد و در مرتبهٔ دویم پای چپ او را ببرد تا عقب و عقب بگذارد و در مرتبهٔ سیم او را
حبس مخلد کند و در مرتبهٔ چهارم اگر دزدی کند مثل انکه در حبس چیزی بدزدد او را حاکم میکشد و غیر حاکم را
جایز نیست قطع واگر دست راست دزد بعد از دزدی تلف شود یا شل شود باشد دست چپ او بعوض

دست راست

دست راست او میتوان برید وسنتست که بعد از بریدن دست و پای دزد بر روغن زیت داغ کنند
فصل دویم از اقسام حد و در آن دست راست و پای چپ است با عکس و کشتن و بگلو کشیدن و خلافست
درین حد میانهٔ مجتهدین که امام میان آنها مخیرست یا ترتیب همه را بفعل آورد و بعضی از مجتهدین ترتیب
گفته اند و همچنین خلافست در این که آیا زنده بگلو باید کشید یا او را بکشند آنگاه بگلو بکشند واین محاربت
وآنکسی است که یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا روز برهنه کند بقصد ترسانیدن مسلمانان خواه مرد باشد
وخواه زن وخواه قوی وخواه ضعیف وخواه از جماعتی باشد که گمان برند که راه مسلمانان زنند یا نه و بعضی
از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی کشته باشد و مال او را برده باشد
دست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون باید کرد و چیزی باید نوشت که از مصاحبت و مجالست
و نکاح کردن با او اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن در بلاد شرک واگر ایشان او را در بلاد خود
جای دهند قتال کردن با ایشان لازمست تا انکه او را سر دهند و از شهر خود بیرون کنند واگر جراحت کرده
باشد قصاص بر و لازمست واگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده باشد و کسی را نکشته باشد و جراحت نکرده
باشد و مال کسی را نبرده باشد حد او آنست که او را از آن شهر بیرون کنند واگر آنشخص محارب پیش از گرفتن او
توبه کند حد از و ساقط میشود اما اگر مال کسی را برده باشد غرامت از او میگیرند واگر کسی را جراحت کرده
باشد قصاص بر و لازمست واگر کسی که سلاح ظاهر کرده طلیع باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خود بترسد
وهمیشه جهة دفع او با سلاح برهنه باشد او را حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین رده یعنی کسی که مدد
محارب کند اما باعث کشتن وابتداء مردمان نشود چه بر او حدی نیست و سنتست که بعد از بریدن دست و پای
محارب را بروغن داغ کنند فصل دویم در بیان هشت قسم از اقسام حدود وآن حد زناست و شرطهای آن هشت است
اول انکه هریک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیر کنند دویم انکه عاقل باشند چه
بر مجنون حدی نیست بر قول قوی سیم انکه مختار باشند چه بر کسی که به اکراه او را بر آن دارند حدی نیست
چهارم انکه آن زنی که با او دخول کرده اند بر آن مرد حرام باشد پس اگر حلیلهٔ او باشد حدی ندارد پنجم انکه عقد
نکرده باشند یا مالک نباشد چه اگر عقد کرده باشند یا مالک باشد حدی نیست ششم انکه با آن زن بشبهه
دخول نکرده باشد بلکه بتحریم باشد پس اگر بشبهه دخول کند حدی نیست هفتم انکه فرج خود را در فرج آن زن
غایب ساخته باشد خواه در پیش و خواه در پس او و غایب شدن حشفه کافیست پس اگر در فرج او غایب
نسازد حد زنا ندارد و در اول اسلام حد زنا در بکری که زنا میکرد آن بود که او را سرزنش کنند و سخنان درشت
گویند واگر غیر بکر بود حبس مخلد میکردند آنگاه نسخ شد و اقسام حد زنا هشتست قسم اول رجم کردن یعنی

تاکه در زمین نشانیدن و سنگسار کردن و آن حد هر یک از مرد بالغ عاقل است که زن مدخوله بعقد
صحیح یا ملک داشته باشد که هر صبح و شام به آن زن برسد و زن جوان اجنبیه که شوهر داشته باشد و
زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار کردن باید کرد و اگر
یکی از مرد یا زن زن و شوهر داشته باشد این حد تعلق به او دارد و دیگری حد دیگر دارد چنانچه خواهد
آمد و همچنین است حد زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه به او دخول کند قسم دوم جمع میانه صد تازیانه
و سنگسار کردن و آن حد دو قوم است اول حد مرد پیر آزاد بالغ عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح
یا ملک داشته باشد و زن اجنبیه که شوهر داشته باشد زنا کند پس درینصورة ابتدا تازیانه کنند
آنگاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد این حد تعلق به او دارد دوم حد مردی که در
میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد در اینها فرقی نیست میان بنده و آزاد و
مسلمان و کافر محض و غیر محض قسم سیم صد تازیانه است و آن حد پنج قوم است قوم اول حد مرد و زن آزادی
که شوهر و زن نداشته باشند دوم حد زن آزادی که شوهر به او دخول نکرده باشد اگر چه عقد او واقع شده
باشد سیم حد مردی که زنا بزن صغیری یا دیوانه کند چهارم حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی به او زنا کند
برضا و رغبت او پنجم حد دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کنند قسم چهارم
صد تازیانه است و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن و آن حد مرد آزادیست که بکر باشد یعنی زن
نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن را عقد کرده باشد و دخول نکرده باشد
چه حد او آنست که صد تازیانه بر او بزنند و سر او را بتراشند و یکسال او را از آن شهر بیرون کنند و بیرون
تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم پنجم پنجاه تازیانه است و آن حد بنده یا کنیز است که زنا
کند خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد و بر بنده کان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن
نیست قسم ششم هشتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن حد دو گروه است اول حد جماعتی که نصف
ایشان آزاد باشد و نصف بنده و زنا کنند چه درین صورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف
حد بنده که بیست و پنج تازیانه است بر او میزنند هرگاه زن و شوهر بطریقی که در آزاد مذکور شد نداشته
باشد دوم حد جماعتی که زنا را وصلت دهند بمردان یعنی زنان را با مردان و مردان را با مردان جهة لواطه قسم هفتم ضغث است
یعنی جمع صد تازیانه را بیکبار زدن جمیع آنها را بر آنکس که زنا کرده و آن حد بیماریست که طاقت تازیانه
نداشته باشد قسم هشتم حد یا زیادتی تعزیر و آن حد جماعتی است که در ماه رمضان یا در کعبه فصل چهارم
در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است یعنی مردان با یکدیگر جماع کردن و شروط

وشروط آن سه چیز است اول آنکه بالغ باشد چه غیر بالغ را حدی نیست بلکه تعزیر لازم است دوم
آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تعزیر باید کرد و اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حد
صحیح نیست و حد بر بالغ و عاقل است و تعزیر بر طفل و دیوانه سیم اختیار پس اگر کسی را به اکراه بر آن دارند
حد بر او نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد حد لواطه آنست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند
یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان اندازند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و امام مخیر است که دو
چیز از اینها جمع کند که یکی آنها سوختن باشد و فرقی نیست در اینها یا این عملها میانه آزاد و بنده و میانه مسلمان
و کافر و میانه آنکه ایشان زن داشته باشند و میانه فاعل و مفعول و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ایشان
زن داشته باشند سنگسار باید کرد بطریق زنا و اگر اینچنین نباشند صد تازیانه باید زد و بعد از آنکه نزد
حاکم شرع بگواهان ثابت شود لواطه توبه کنند امام مخیر است میانه عفو کردن و حد زدن فصل پنجم در بیان
قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد تازیانه است و آن حد دو قوم است اول حد کسی که دشنام
دهد باینطریق که شما زنا میکنید یا لواطه میکنید و هر چه بدینها ماند و شروط آن هفت است اول
آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد سیم آنکه
کسی که دشنام میدهد مسلمان باشد چهارم آنکه عفیف باشد چه اگر زانی باشد یا کسی را که بفسق
مشهور باشد دشنام بانچه در وست دهند حد ندارد پنجم آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدین معنی
که میدهد چه اگر بلغتی دشنام دهد و معنی او نداند او را حد نمیزنند و هرگاه این شرطها متحقق شود
آنکس را که دشنام داده هشتاد تازیانه باید زد و مشهور سازند او را تا گواهی او را قبول نکنند
و فرقی نیست درین حکم میانه آزاد و بنده و بعضی گفته اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد
اوست و اگر دشنام دادن متعدد باشد بجماعتی حد متعدد میشود و اگر جماعتی را دشنام دهند بکلمه
جمع شوند در طلب حد یک حد باید زد و اگر متفرق بطلبند حد متعدد میشود و اگر شخصی گوید که این پسر
زانی و زانیه درینصورة دو حد بر او لازمست و اگر بکسی بد بوت گوید اگر در عرف دشنام دهند این لفظ
دشنام باشد او را حد میزنند و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر بکافری که مادر او مسلمان باشد گوید که این
پسر زانیه حد بر او لازم است اما اگر آن زن بمیرد حد از و ساقط میشود اول بتصدیق مقذوف دوم
بگواه گذرانیدن سیم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود و اگر بعضی از ورثه
عفو کنند ساقط نمیشود هرگاه سه مرتبه حد بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم او را میکشند و هرگاه
قذف مکرر شود و حد نزده باشد یک حد باید زد قوم دوم جماعتی که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورند

آنکه عاقل باشد چه حد بر دیوانه نیست سیم

وشیره انگور که بجوشد و دو ثلث با سرکه نشود خوردن آن حکم شراب دارد و شرطهای آن چهار است
اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدی نیست دوم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را به اکراه شراب
دهند یا آنکه بخوردن شراب مضطر باشد مثل آنکه در جائی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد
شراب بمقداری میتوان خورد که آن لقمه را فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بحرام بودن و نجاست او چه اگر
جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شروط متحقق شود حد آن هشتاد تازیانه است و فرقی نیست میانه آنکه
که بظاهر شراب بخورد و مسلمان و آزاد و بنده و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند
و اگر حد مکرر به او بزنند و باز بخورند در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین برین رفته اند که در
مرتبه سیم او را باید کشت و اگر مکرر شراب بخورند و حد نزده باشند یک حد لازم است و اگر پیش از آنکه نزد
حاکم شرع بگواه شراب خوردن او ثابت شود توبه کند حد ساقط نمیشود و اگر ثبوت آن به اقرار خود باشد
امام مخیر است در حد زدن بر او و عفو کردن از او و اگر شرابخوار اعتقاد حلال بودن شراب داشته باشد
و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد و توبه کردن او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی
از مجتهدین گفته اند که توبه او در این صورت مقبولست و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد
و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال نداند فروختن شراب را تعزیر کنند و کشتن بر کسی
که غیر شراب را حلال داند نیست و کسی که شراب خورده باشد و دعوی نماید که جماعتی به اکراه بمن داده اند
حد از و ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بحرام بودن شراب
نبودم قولش مقبولست چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم
از اقسام حدود و آن حبس مخلدات و کشتن اما حبس مخلد و آن حبس چند جماعت است اول حد کسی که امر کند
بکشتن کسی دوم حد کسی که در مرتبه سیم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند
سیم حد زنی که مرتده شده باشد و اما کشتن حد بیست و پنج قوم است اول حد دزدی که در مرتبه چهارم
بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسی که با مادر یا دختر یا خواهر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله
زنا کند سیم حد یهودی که با زن مسلمان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه نباشد و خواه زن طوعا
کرده باشد و خواه به اکراه زنا کرده باشد چهارم حد کسی که با زنی به اکراه زنا کند پنجم حد کسی که زنا کند بزن
پدر و کنیزی که پدر با او دخول کرده باشد ششم حد کسی که او را جهة تفخیذ یعنی منی ریختن در میان پای مرد
سه مرتبه تعزیر کرده باشند هفتم حد زنانی که جهة سحق ایشان را سه مرتبه حد زده باشند هشتم حد کسانی که
جهة دشنام دادن انبیا را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه

حد زده

حد زده باشند دهم حد کسی که شراب را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد یازدهم حد کسی که فروختن
شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند اگر پدر او مسلمان باشد
سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی آید و اگر ممکن نباشد حد کسی که بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن
دفع او ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که پیغمبر را و امیر المومنین و ائمه معصومین را دشنام کند چه او را باید
کشت اگرچه بی اذن امام باشد مادامی که متضمن فتنه نباشد پانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و منکر
نبوت پیغمبر ما شده باشد شانزدهم حد کسی که تصدیق کند دعوی آنکس را که دعوی پیغمبری کند هفدهم
حد مسلمانی که ساحر باشد و سحر کند هجدهم حد کسی که با زن کسی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است
و بدین کشتن شوهر گناه ندارد اما اگر بحسب شرع ثابت سازد قصاص برو لازمست نوزدهم حد مردی که
پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد و اینکس را مرتد فطری گویند بیستم حد مردی که پدر او کافر باشد
و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد و اینکس را مرتد ملی گویند چه او را توبه باید داد و تا سه روز
مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر اینچنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در
مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت کند بر آنکه کافر است
یا بفعل چون سجده بت کردن و مصحف را در نجاست انداختن بقصد استهزا و استخفاف و شرطهای مرتد
فطری و ملی چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد
چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازمست سیم آنکه مختار باشد چه اگر به اکراه او را مرتد سازند چیزی برو
لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد پس اگر بی قصد از و واقع شود چیزی برو لازم نیست
و مرتد فطری توبه اش بحسب ظاهر شرع مقبول نیست و تصرفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست
و زن او فی الحال عده وفات نگاه میدارد و اگرچه دخول با او نکرده باشد بر قول اقوی و میراث خوار او
ترکه او را میانه خود منقسم میسازند اگرچه او را نکشته باشند و اگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت
بلکه او را حبس مخلد باید کرد و در اوقات نمازها او را باید زد و لباس خشن در او بپوشانید تا آنکه توبه کند
یا آنکه بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند و این قسم مرتد را تا نکشند
ورثه او میراث قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا آنکه مسلمان نشود و زن او عده طلاق نگاه میدارد
پس اگر در عده توبه کند زن همان زن اوست و اگر بعد از عده توبه کرد زن زن او نیست و توبه مرتد آنست
که اقرار کند به آنچه انکار کرده بود و تبرا کردن او کافی نیست و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز
نیست و ولایة او جهة مرتد شدن ساقط میشود پس صغیر خود را نمیتواند که جهة دیگری عقد کند یا جهة

پسر صغیر خود زن خواسته و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که کنیز
خود را بشوهر میتواند داد بیست یکم حد کسی که بخانهٔ کسی نگاه کند و بعد از آنکه او را منع کند متنبه
نشود او را میتوان کشت بیست و دوم حد آقائی که بکشتن غلامان خود عادة کرده باشد بیست و سیم حد مسلمانی
که بکشتن جهود عادة کرده باشد بیست و چهارم حد کسی که مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض
او قصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد مطلب دوم درانچه تعلق بحدود دارد و در آن دو
فصل است فصل اول درانچه تعلق بحدود دارد و حدود بآن ثابت میشود بدانکه دزدی بسه چیز ثابت
میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع دوم بگواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال
سیم به اقرار کردن دزد دو مرتبه و محارب و منی بدست آوردن و با بهیمه دخول کردن بدو چیز ثابت میشود
اول بگواهی دادن دو مرد عادل دوم یکمرتبه اقرار کردن و لواطه بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن چهار
مرد عادل دوم به اقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن بدو چیز ثابت میشود
اول بدو گواه عادل دوم به اقرار کردن دو مرتبه و بوی شراب کردن دهن شرابخوار ثابت نمیشود چه احتمال
دارد که مضمضه کرده باشد و زنا بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل یا سه مرد عادل
و دو زن عادله یا دو مرد عادل و چهار زن عادله دوم به اقرار کردن چهار مرتبه و شرطی که در گواهان زنا
و لواطه میباید سه است اول آنکه گواهان دعوی مشاهده کنند بطریق میل در سرمه دان دوم آنکه گواهان
متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت سیم اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق
گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه ثابت شود بطریق مذکور پیش حاکم شرع اقامت حد بر آنهائی که بر ایشان
لازم شده میکند و متولی حد غیر امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد و میانهٔ مجتهدین خلافست در اقامت
کردن آقا بر غلام و کنیز خود حد را هرگاه به بیند و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در اقامت نمودن پدر و جد
حد را بر پسر و زن خود هرگاه به بیند اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر برخصت امام
و امام مختارست در حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام و میانهٔ دادن ایشان باهل ملت خود تا بطریق خود
حد بر و زنند و در اقامت کردن حد حضور گواهانی که به آن ثابت شده لازم نیست چه اگر ان گواهان بمیرند
یا غایب باشند حد میتوانند زد و سنتست مر امام را که تلقین کند کسی را که اقرار میکند انکار کردن را چه مکروه
است حریص ساختن اقرار کننده بر اقرار مرکسی را که عالم باشد بحال او فصل دوم درانچه تعلق بحدود دارد بدانکه
سی امر تعلق بحدود دارد دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و شش امر مکروه اما دوازده
امر واجب اول اقامت حدود در حق الله و حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی

حاضر شدن

حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند جهة اقامت حد و اقل از ایشان یک کس و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند ده کس است و بعضی از ایشان سه کس نیز گفته اند و بعضی از مجتهدین
این حاضر شدن را سنت میدانند سیم امر کردن کسی که میخواهد او را سنگسار کنند یا بکشند بغسل کردن
میت و کفن پوشیدن را که غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم او را غسل دهند و کفن کنند چهارم
دفن کردن او و نماز کردن بر او بعد از کشته شدن پنجم آنکه گواهان که بزنا کردن ایشان گواهی داده اند اول
ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم آنکه بر کسی حد و رجم واجب شود اول او را تازیانه بزنند
انگاه او را رجم کنند هفتم آنکه در سنگسار کردن زن تا سینه و مرد را تا کمر بند در زمین پنهان کنند و بعضی
از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند بگریزند اگر ثبوت
آن بگواه شده باشد ایشان را بر گردانند و اگر به اقرار خود ثابت شده باشد اگر سنگ بر و خورده باشد بر گردانیدن
لازم نیست هشتم آنکه زانی را برهنه بزنند بر قول بعضی و بطریقی که زنا کرده بقول بعضی دیگر نهم پوشیدن
عورتین واجبست دهم آنکه زن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم
اجتناب کردن از سر و روی و فرج و اما پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن کسی که او را سنگسار کرده باشند دوم
اقامت حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امتداد یک شدن او یا شد یا زنی که استحاضه و نفاس بینند چه ازین
هر دو بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر آنکه بتعجیل جهة او مصلحت باشد حد ضغث باید زد چنانکه مذکور شد
سیم اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا بچه زاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که او را محافظت
نماید شیر بدهد چهارم اقامت حد در حرم کعبه بر کسی که ملتجی بحرم شده باشد پنجم گذاشتن کسی که از گلو کشیده
باشند او را زیاده از سه روز و اما هفت امر سنت اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر کند بحاضر شدن
ایشان جهة اقامت حد دوم آنکه سنگهائی که می اندازند بزرگ نباشد که زود بکشند او را و بسیار کوچک
نباشد که دیر بکشند او را سیم آنکه مردان را ایستاده حد بزنند و زنان را نشسته و زنان مخدره را در خانه حد بزنند
چهارم آنکه حد بریدن متفرق کرده باشند پنجم آنکه در بریدن دست و پای بنوعی برند که آسان باشد ششم آنکه بعد
از بریدن داغ کنند بروغن زیت هفتم آنکه دست بریده او را در گردن او اندازند تا یکساعت و اما شش امر مکروه
اول حاضر شدن کسی که حدی بر و باشد دوم اقامت حدود در مساجد سیم اقامت حد در سختی گرما و سرما
پس در تابستان صبح و شام حد باید زد و در زمستان میانه روز چهارم ضامن شدن کسی که حدی بر وست
پنجم شفاعت کردن در اسقاط حد و ششم مؤخر داشتن حد بعذر مطلب سیم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت
عرب بمعنی تادیبست و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی است که بجماعتی تعلق دارد که گناهانی که مستوجب

حد نباشد کرده باشند و مقدار آنها شارع معین نساخته باشد مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار آنها را مقدر ساخته اند بدانکه گناهانی که سبب تعزیر کننده آنها میشود بر سی و پنج قسمست اول کسی که

در روز رمضان با زن خود جماع کند چه بر او سه امر لازم است اول قضای آن روز دوم کفاره سیم بیست

و پنج تازیانه دوم کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی رخصت او عقد کند و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف باید زد به این طریق که نصف تازیانه را بدست گیرد و به نصف دیگر بزند سیم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف بخوابند چه ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد چهارم مردی و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین گفته اند در این صورت حد لازمست پنجم کسی که بکارت دختر بکری را به انگشت ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی از سی تازیانه تا هشتاد تازیانه گفته اند و بعضی از سی تازیانه تا نود تازیانه گفته اند ششم کسی که اقرار بحدی کند تا بمقدار تازیانه او را بزنند که خود بگوید که تمام شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسی که اقرار بلواطه کردن یا سحق کردن یکمرتبه کند هشتم کسی که پسر را بشهوة بوسه کند نهم دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند دهم کسی که دشنام بشخصی دهد که در عرف گویند دشنام نباشد یازدهم کسی که بکنایه گوید که من حرام زاده نیستم دوازدهم کسی که بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم دو مرد که زن داشته باشند و یکدیگر را دشنام دهند پانزدهم کسی که ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوط است بشرط آنکه از حد بنده و آزاد نگذرد شانزدهم کافری که سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورد هجدهم کسی که شراب بفروشد و حلال نداند نوزدهم کسی که حرامی کند و حلال نداند بیستم کسی که بظاهر مال کسی را بقهر و غلبه بگیرد و ببرد بیست و یکم کسی که خفیه مال مردم را بردارد و ببرد بیست و دوم کسی که حیله کند و مال مسلمانان را بسبب تزویرها و کتابها و نوشتها ببرد بیست و سیم کسی که بنگ بخورد و کسی دهد یا داروی بیهوشی بیست و چهارم کسی که منی بدست بیاورد چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین ع چنین شخصی را بمقدار تازیانه بر کف دست زده بود که سرخ شده بود و او را از بیت المال کدخدا کرد بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد بیست و ششم مسلمانی که جهودی را بکشد بیست و هفتم طفل و دیوانه که مرتد شوند بیست و هشتم کسی که در مجلسی که شراب یا چیزی مست کننده باشد خورند به اختیار در آنجا بنشیند و طعام خورد بیست و نهم کسی که ماهی که فلوس نداشته باشد بخورد سی ام کسی که حیوان درنده پرنده را بخورد سی و یکم کسی که سر و زهره حیوانات بخورد سی و دوم کسی که پسر خود را بکشد سی و سیم طفل و دیوانه که زنا کند سی و چهارم دزدی کردن طفل و دیوانه سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه در این صورت بر وی پنج

امر لازم

امر لازم است اول تعزیر به اجتهاد رای امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که بیست و پنج تازیانه باید زد او را و بعضی صد تازیانه که حد است گفته اند و بعضی کشتن گفته اند دوم قیمت آن را ضامنست که بصاحب دهد سیم حرام شدن گوشت او و گوشت فرزندان او اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت او را خورند پنجم بیرون بردن آنرا از آنجائی که دخول کرده بشهر دیگر و فروختن اگر گوشت آن حیوان را نخورند اما قیمت آنرا بصاحب میدهد یا خود متصرف میشود یا تصدق میکند میانه مجتهدین در آن خلافست و اگر حیوان بحیوان دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه زنند تا آنکه یکی بماند تتمه فرق میانه تعزیر و حد به ده امر میشود اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف قلة مگر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن بنده و آزاد در تعزیر سیم موافق بودن گناهان در بزرگی و کوچکی چه در حد مستثنی نقل کا نیست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است اگرچه معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است پنجم آنکه هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر باید کرد اگرچه فایده نکند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمیدهد و کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از آنها بتوبه نیست هرگاه بعد از توبه بگواهان ثابت شد هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود که در آنها تخییری نیست مگر در محارب و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود که مختلف نمیشود به اختلاف آنها نهم آنکه اگر مختلف شود بسبب تعزیر بدو شهر رعایت کنند در هر شهری بعادت آن شهر بخلاف حد دهم آنکه تعزیر بر چند قسم است حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن و فحش دادن و حق هر دو چون دشنام صلحائی که مرده باشند بخلاف حد که حق الله است مگر حد قذف که در آن خلافست باب بیستم از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای کشتن آدمی و خونبهای اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و کسی که محافظت

باغ و زراعت کند و در آن هفت مطلبست مطلب اول در بیان موجب آن که کشتن است و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی بر پنج قسم است اول واجب چون کشتن کافر هرگاه مسلمان

نشود و جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام بدوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد مسلمان نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانی که کفار اسیر خود کرده باشند در جنگ و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان دوم حرام چون کشتن مؤمنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست که التزام بدوازده شرط مذکور کنند و کشتن کافرانی که امام با ایشان عهد کرده

باشد جهة مصلحتی مدتی معین وکشتن کافری که امام با ایشان عهد کرده باشد مدتی معین وکشتن
کافری که اورا امان داده باشند وکشتن زنان اهل حرب واطفال ایشان مکر با ضرورت وکشتن
اسیرانی که بعد از جنک بدست آیند وکشتن کافر در ماههای حرام هرکاه حرمت آنها را داند سیم
مکروه چون کشتن کسی که بجهاد میرود پدر کافر خود را اجهاره سنت چون کشتن شخصی جهة قصاص هرکاه
ترسد که اکر قصاص نکند اورا ایدا کند چه درین صوره ممکنست که مستحب باشد پنجم مباح چون کشتن
کسی که بسبب حد یا بسبب قصاص در جراحت عضوی وکشتن آدمی باعتبار سببها منقسم میشود
به پنج قسم اول آنکه موجب خونبها وکفاره وکناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانی که
کفار در جنک اسیر کرده باشند چون در آن کشتن مباح کفاره هست دوم آنکه موجب خونبها وقصاص
وکفاره نباشد اما کناه داشته باشد چون اسیری که از راه رفتن عاجز آید وکشتن جهاد کننده کسی را که بی
اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشانرا دعوة باسلام کرده باشد سیم آنکه موجب قصاص وکفاره باشد
چون کشتن مومنی را از روی عمد بغیر حق چهارم آنکه موجب خونبها وکفاره باشد چون کشتن پدر پسر خودرا
وکشتن مومنی مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانچه مذکور خواهد شد پنجم آنکه موجب خونبها
باشد وموجب کفاره نباشد چون کشتن جهود وترسا وآتش پرست ششم آنکه موجب کفاره باشد و
موجب خونبها نباشد چون کشتن بندهٔ خود هرکاه مسلمان باشد وکشتن آدمی خود را و باز منقسم میشود
کشتن بسه قسم اول خطای محض که کشنده در فعل وقصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری
اندازد خطا شد وبر آدمی خورد وکشت دوم شبیه بعمد که کشنده قصد کرده باشد آنکار را اما بقصد
کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهة تادیب بچیزی که غالبا نکشد سیم عمد محض که کشنده بقصد کسی را
بکشد واین قسم موجب قصاص است یعنی آنکه کشنده را در عوض باید کشت مطلب دوم دربیان احکام
قتل عمد وجراحتی که بر کسی زنند ودر آن چند فصلست فصل اول دربیان مواضعی که در آن قصاص لازم است
بدانکه در شانزده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مومنی بغیر حق از روی عمد دوم جراحت کردن هرکاه
داند که آن جراحت سرایت بکشتن میکند اما اکر بسحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص میشود یا نه
میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که درین صورة خونبها لازمست مکر آنکه کشنده
اقرار کند که من اورا بسحر کشتم سیم بسیار زدن که احتمال شوان کرد چهارم اندک زدن که بسبب آن بیمار
شود وبمیرد پنجم تیری یا سنک سر تیزی زدن که آن بمیرد ششم کلوی کسی را کرفتن ونکاه داشتن تا آنکه
بمیرد هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن وکشتن اورا یا اورا از بلندی انداختن هشتم کسی را در آتش یا

دریا

بادر دریا انداختن بشرطی که داند که شنا کردن بیرون نمیتواند آمد نهم طعام زهردار بخورد کسی دادن
که بداند که زهردارست اما اکر آنکس خود دانسته باشد یا بر خصت بخانه او آید وبخورد قصاص نیست دهم
آنکه کسیرا در دریا اندازند وماهیان وجانوران اورا بخورند اکرچه قصد نکرده باشد بقول بعضی از
مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه وطلبیدن جماعتی را ودر چاه افتادن ومردن دوازدهم سک درنده را بر
کسی حریص کردن تا آنکه اورا بکشد بشرطی که آنکس را خلاص شدن ممکن نباشد سیزدهم کسی را پیش
شیر انداختن بشرطی که مذکور شد چهاردهم پیش مار انداختن کسی را تا آنکه اورا بکزد وبکشد پانزدهم
در چاه انداختن کسی ومردن در آنجا شانزدهم کواهی دروغ دادن بکشتن کسی جهة قصاص وکشتن آنکس به
کواهی آن بشرط آنکه ولی قصاص کرده نداند که او دروغ کفته اما اکر داند قصاص بر ولیست فصل دوم
در شرطهای قصاص کردن بدانکه در قصاص هفت امر شرطست اول مساوی بودن هردو در آزاد بودن
وبنده بودن چه مرد آزاد بعوض بنده نمیکشند مکر آنکه آزاد بسیار بنده را بکشد که درین صورت اورا می
کشند ومرد آزاد را جهة مرد آزاد میکشند وعوض زن آزاد زن آزاد نیز میکشند بشرط آنکه رد کنند نصف خونبهای
اورا بورثهٔ او وزن آزاد را بعوض زن آزاد ومرد آزاد میکشند ودر روایتست بر قول اقوی وقصاص میکنند بنده را
جهة آزاد وغیر آزاد دویم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهة کافر قصاص نمیکنند بلکه اکر جهود را کشته
باشد تعزیر میکنند وخونبها میدهد چنانچه خواهد آمد واکر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازم است
چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی دیهٔ مسلمان را رد کند وذمی را جهة ذمی میکشند وجهة ذمیه
نیز میکشند یا زدمیه را جهة ذمیه وذمی میکشند وروا نیست وذمی را جهة مسلمان میکشند ومال
وفرزندان کوچک آن تعلق بولی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین واکر کافری را بکشد ومسلمان شود
قصاص از و ساقط میشود بلکه خونبها میدهد واکر مقتول ذمی باشد وذمی اکر مرتدی را بکشد قصاص
میکنند سیم آنکه کشنده پدر وجد نباشد چه پدر وجد را جهة پسر وپسرزاده نمیکشند بلکه تعزیر و
کفاره وخونبها بر ایشان لازمست واکر پدر وبیکانه در کشتن پسر شریک باشند بیکانه را میکشند و
نصف خونبهای بیکانه را بورثهٔ او میدهند چهارم آنکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و
خونبها بر عاقلهٔ ایشانست چه عمد ایشان خطاست ودرین مقام حضرت شیخ شهید قدس سره اشکال
کرده که اصحاب کفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست وتصریح کرده اند که جواز آنکه طفل ممیز بکشد
وشکار بر آنکه او برید حلالست وحال آنکه درین هردو قصد شرطست پس چون آنها را در کشتن اعتبار
نکرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد چه اکر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اکر عاقل باشد آنکاه دیوانه

شود قصاص میکنند ششم آنکه کشنده را کشتن جایز نباشد پس اگر مباح باشد کشتن او بحسب شرع
یا واجب باشد قصاص نیست هفتم آنکه بنفس خود یا بشراکت دیگری بکشد چه اگر امر کند بکشتن دیگری
قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد فصل سیم در بیان آنچه قصاص بسبب آن ثابت میشود بدانکه
بیکی از سه چیز قصاص ثابت میشود اول اقرار کردن بالغ عاقل مختار آزاد و خلافست میانه مجتهدین
که بیکمرتبه اقرار کردن قصاص ثابت میشود یا دو مرتبه میباید و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او
تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیح است و اما آنچه موجب
خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخصی دیگر گوید که من کشته‌ام
این مسئله ایست که حضرت امام حسن ع حضرت امیر المؤمنین ع مامور ساخته بجواب و آنحضرت چنین
جواب فرموده که قصاص از هر دو ساقطست و خونبهای مقتول را از بیت المال بدهند و اکثر مجتهدین
باین روایت عمل کرده اند و بعضی دیگر گفته اند که درین صورة ولی مقتول مخیر است در تصدیق
هر یک از ایشان که خواهد دویم گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته
قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یکمرد ثابت نمیشود و این قول ضعیفست و میباید در
گواهی دادن گواهان متفق باشند بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد بحسب
زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گوید که دیدم که جراحت کرده بود او را قصاص ثابت نمیشود
سیم قسامه و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی کند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشد میباید که
پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبه عمد خلافست اقوی
آنست که در آن نیز پنجاه قسم است و بعضی بیست و پنج قسم در قتل خطا گفته اند و این قسم خوردن وقتی درست
که توان گفت که راست میگوید مدعی مثل آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاح آن خون آلود
باشد که کس ما را تو کشته یا در دو خانه او افتاده باشد یا در میان دو ده که غیر مردم آن دو ده از آنجا تردد
نکنند افتاده باشد و کشته در میان حقیقی آن ده افتاده باشد چه اگر یکی از آن دو ده نزدیکتر باشد نزدیکتر
اولیست بگمان بردن به او یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یکعادل یا جماعتی فساق گواهی دهند بشرط آنکه
سبب ظن آن شود که مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن راه
تردد کنند یا در صحرائی افتاده باشد یا در مکانی که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا جسری باشد قصاص
نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال میدهند و آیا با اعلام صدق مدعی تفصیل دعوی چون تعیین
قاتل و نوع قتل شرطست میانه مجتهدین درین مسئله خلافست هرگاه مدعی درین صورة جهل و نه کس

خویش

خویش داشته باشد هر یک قسمی میخورند تا پنجاه قسم تمام شود که فلانی خویش ما را کشته است قصاص
ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس باشد به پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول
درین صورة مخیر است میانه تعیین خوردن قسم خورنده و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن
امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان قسم نخورند یا خویش نداشته باشد
مدعی خود پنجاه قسم میخورد و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم بخورند
دعوی ساقط میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدعی علیه قسم نخورد درین صورت قصاص
ثابت میشود و بعضی درین صورة گفته اند که مدعی یکقسم بخورد قصاص ثابت میشود و سنتست
که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ بگوید و آیا درین قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرطست یا نه
میانه مجتهدین در مسئله خلافست و حاضر بودن مدعی علیه وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط
نیست و شرطست در قسم خوردن ذکر کردن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه
عمد فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن بدانکه هرگاه در کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را
بکشد قصاص برو لازم است و اگر چه کسی او را به اکراه بر آن داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز دیوانه را
به اکراه بر کشتن کسی مامور سازند درین صورة قصاص بر امر کننده است و اگر جماعتی در کشتن شخصی
شریک باشند ولی مقتول همه ایشان را میتواند کشت و زیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان میدهد
و اگر دو زن یکمرد را بکشند هر دو را بعوض او میکشند چه دو زن بعوض یکمرد حساب میشود و اگر یکزن
مردی را بکشد آن زن را بعوض آن مرد میکشند و آیا نصف خونبهای مرد را میگیرند یا نه خلافست اقوی آنست
که از او نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای مرد را بورثه ایشان
میدهند و اگر یکمرد و یکزن مردی را بکشند هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای مرد را بورثه او باید
داد و اگر درین صورت مرد را بکشند نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهند و اگر زن را بکشند بعد
از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او بدهند و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازمست
درین صورة روا نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی بکشند ولی مقتول همه را میتواند کشت و زیادتی
قیمت ایشان را و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده به آقای ایشان میدهند و بنده را در عوض
بنده قصاص لازمست و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرطست یا نه درین مسئله مجتهدین را
خلافست و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشند و نصف خونبهای آزاد را
بورثه او میدهند و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبهای او به آقای او میدهند و سنتست حاضر

ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت که زهرآلود نباشد خصوصاً در قصاص
عضو پس اگر قصاص آلت زهرآلود نباشد ضامنست و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت
استیفای قصاص کردن را باید برید نه جای دیگر را و اگر جنایت کننده سر او را بریده باشد تا سر او را جدا
میتوان کرد اگر سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که نمیتواند و جایز نیست
گوش و بینی بریدن یا به آب غرق کردن یا به آتش سوزانیدن اگرچه جنایت به آن طریق واقع شده باشد بلکه
بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که بطریقی که کشته میتواند کشت و حرامست کشتن به
شمشیر کند جهت دشواری اما چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست و قصاص زن حامله جایز نیست
تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی دیگر نباشد که او را شیر دهد و اجرت کسی که قصاص میکند
از بیت المال باید داد اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضرورات دیگر شود از مال ولی
مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را
قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدر است و مادر
و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفته اند که ایشان را مطلقاً دخلی نیست و ولی بی اذن امام قصاص میتواند
کرد و اما اذن امام سنتست خصوصاً در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب
میدانند و اگر ولی متعدد باشد محتاج به اذن جمیع آنهاست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حاضر را
قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص نمیتوانند
کرد بلکه صبر میکنند تا بالغ شود و بعضی گفته اند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد
چه ممکن است که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا به قصاص راضی شوند و بعضی بخونبها
آن بعض را قصاص میرسد بشرط آنکه حصه جماعتی که بخونبها راضی شده اند بدهند و در قصاص کردن
شرط نیست که در دار اسلام باشد قصاص کنند چه اگر در دار الکفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص
لازمست و جایز است محجور و مفلس را استیفای قصاص هرگاه بالغ باشد و قرض خواهان ایشان را
نمیرسد که مانع شوند از قصاص و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر عزل کنند او را و پیش از آنکه
عالم بعزل شود قصاص کند چیزی بر او لازم نیست فصل سیم در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب
قصاص اعضای آدمی تلف کردن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد بچیزی که غالب تلف
باشد اگرچه قصد تلف نداشته باشد یا بغیر آنکه آنچه تلف کند غالب باشد یا قصد تلف کردن و
ثبوت آن بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهت قصاص

اعضا

اعضا میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که در جائی که در آن خونبها ثابت شود شش قسم باید
خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بشش قسم باید کرد یعنی اگر نصف دیه باشد چون یک دست سه
قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا باشد و کمتر از شش یک خونبها باشد چون یک انگشت یک قسم
باید خورد و بعضی گفته اند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه خونبها در آن ثابت
شود و اگر کمتر از خونبها باشد بیست و پنج قسم باید خورد و شرطهای قصاص همان شرطهای قصاص
نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحیح بودن و عدم آن پس دست صحیح را
بعوض دست شل نمیتوان برید اما صاحب دست صحیح راضی شود که دست صحیح او را بعوض دست
شل او ببرند جایز است بشرطی که از سرایت نترسد چه با خوف جایز نیست و اگر قصاص کنند و سرایت
کند ضامنست و بعوض دست راست دست چپ نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته
باشد پای چپ او را باید برید و اگر کسی که یکچشم داشته باشد یکچشم کسی را که دو چشم داشته
باشد کور کند چشم او را بعوض چشم او کور میتوان کرد و در عکس این یکچشم صحیح را بعوض او کور
باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که نصف خونبها نیز باید داد زیرا که یکچشم او بجای دو چشم است
پس در کور کردن او کل خونبها لازمست و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد
و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده آنست که پنبه را تر
کند و بر پشت چشم او بگذارد و او را در برابر آیینه گرمی که رو به آفتاب باشد بدارند تا آنکه بینائی
چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص درین صورت آنست که بهر طریقی که ممکن باشد
جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر باید برید و بینی صحیح را بعوض بینی کسی که بو نشنود میتوان
برید و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر میتوان برید و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده باید برید و دندان
کسی را که دندان دیگری را کنده مثل آن باید کند بشرطی که دندان کنده اند بیرون نیاید اما اگر بیرون آید
قصاص نمیتوان کرد و در این صورت رجوع به اهل خبرت باید کرد و اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده
بیرون نمی آید و بعد از قصاص بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست و اگر دندان کسی را که اهل
خبرت گویند که بیرون می آید کنده باشد ارش لازمست و دندان طفل را اگر کنده باشد انتظار بیرون
آمدن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازمست و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی
که دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید ارش میگیرد و اگر طفل بمیرد پیش از آنکه مایوس شوند از
بیرون آمدن دندان او نیز ارش لازمست و دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین

نمیتوان دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد کندن و اگر شخصی انکشت کسی را
بریده باشد و دست دیگری را پس انکشت او را باید برید انکاه دست او را اگر بریدن انکشت سابق باشد
و اگر بریدن دست سابق باشد خونبهای انکشت را بصاحب انکشت دهد و هر عضوی که واجب
باشد در آن قصاص هرکاه یافت نشود خونبهای او را باید داد و ثابت میشود قصاص در خارصه
یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد و در باصعه یعنی زخمی که از کوشت کذشته باشد و به پوستی
که بر استخوان سر چسبیده رسیده باشد و در استیفای اینها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر
نزول اعتبار ندارد چه تفاوت اعضا در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت نمیشود در زخمی
که استخوان را شکسته باشد یا از جائی بجای دیگر نقل کرده باشد جهة انکه استیفای آن ممکن نیست
برای انکه ممکن نیست البته زیاده و نقصانی واقع میشود در قصاص و در حال قصاص هر دو طرف زخم را
نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید و در هوای معتدل تا انکه از سرایت محفوظ باشد
و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی هم رسد ضامن است و جایز است قصاص کردن
پیش از نیک شدن جراحت جهة انکه احتمال سرایت بمردن دارد چه درینصورة داخل میشود در قصاص
نفس و هرکاه شخصی زخمی زند بر عضو شخصی و از آن زخم بمیرد و مشتبه شود مردن او بواسطهٔ زخم یا مرض دیگر آن
قصاص نیست بلکه قصاص عضو ثابت است در خونبهای آدمی و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد اول کشتن آدمی
هرکاه از روی خطا واقع شود مثل انکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد و بر آدمی خورد و بکشد دوم
کشتن آدمی از روی شبیه بعمد مثل انکه شخصی را بواسطهٔ ادب کردن بزند بچیزی که غالب کشنده نباشد
و اتفاقا بکشد او را سیم کشتن از روی عمد هرکاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند زیرا که در اصل
شرع درینصورت قصاص لازمست اما اگر از هر دو جانب بخونبها راضی شوند و بعضی کفته اند که
ولی مقتول مخیر است میانهٔ قصاص و خونبها کرفتن یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه
ولی مقتول بخونبها کرفتن راضی شود بر قاتل واجبست خونبها دادن چهارم در صورتی که کسی چاهی
بکند و دیگری نداند که چاه هست و او را در چاه اندازد آنکس که چاه کنده خونبها میدهد پنجم هرکاه
دو سبب جمع شود و یکی سابق باشد سابق ضامن خونبهاست مثل انکه کسی سنکی جائی بگذارد و دیگری
چاهی بکند پای کسی بر سنک خورد و در چاه افتد سابق ضامنست و اگر یکی از ایشان در ملک خود
سنک کذاشته باشد یا چاه کنده باشد ضامن خونبها بر دیگریست ششم طبیب ضامن خونبهاست

ازمال خود آنچه تلف کند بعلاج از نفس و عضو اگرچه احتیاط کرده باشد و اگرچه بیمار اذن داده باشد
و بعضی کفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار ابرای
ذمهٔ طبیب کند پیش از مردن آیا خونبها ساقط میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست هفتم
کسی که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقلهٔ او ضامن خونبها اند و بعضی از مال
اینکس کفته اند هشتم برندهٔ متاعی هرکاه بر کسی کیرد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامنست از
مال خود نهم کسی که زن خود را به بغل کیرد یا جماع کند و بواسطهٔ آن آن زن بمیرد ضامن خونبهاست
ازمال خود دهم کسی که غافل فریاد کند و بواسطهٔ آن طفلی یا بیماری یا دیوانه یا صحیح المزاجی بمیرد
خونبهای او را ضامنست ازمال خود و بعضی کفته اند که عاقلهٔ او ضامن اند یازدهم کسی که بر سر کسی افتد
و او را بکشد ضامن خونبهای اوست ازمال خونبهای و اگر خود بمیرد خون او هدر است و بعضی
کفته اند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر او بیندازد خون هر دو هدر است
دوازدهم هرکاه کسی طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالب آن انداختن موجب
کشته شدن نباشد و اتفاقا بکشد ضامن خونبهای اوست ازمال خود سیزدهم هرکاه شخصی در راه
تنکی بایستد در جائی که مکان ایستادن نباشد و کسی بر خورد و بکشد او را ضامن خونبهای اوست
چهاردهم هرکاه شخصی کسی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته بیابند ضامن خونبهای اوست
هرکاه کواه نداشته باشد که باز او را بخانه آورده یا دیکری او را کشته و اگر مرده بیابند او را آیا خونبهای
او لازمست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و اگر بیرون آوردن به التماس کشته باشد بیرون آورنده ضامن
نیست و بعضی کفته اند که درین صورت نیز ضامنست اما اگر شخصی را بطلبد و دیکری و دیکری از
خانه بیرون آید ضامن نیست پانزدهم زن شیر دهنده هرکاه در خواب بر سر طفلی افتد و او را بکشد
عاقلهٔ او ضامن خونبهای طفلست و بعضی از مجتهدین کفته اند که اگر شیر دهندکی جهة افتخار قبول
کرده ازمال خود بدهد و اگر جهة احتیاج قبول کرده خونبهای آن طفل را عاقلهٔ او میدهد اقوی آنست
که در هر دو صورة عاقله میدهد شانزدهم اگر شیر دهنده طفل کسی را بکیرد که شیر دهد و در وقت
رجوع نزاع شود میانهٔ ولی طفل و آن زن در انکه آن شخص کوید این فرزند من نیست و شیر دهنده کوید فرزند
تست انکاه ظاهر شود که دروغ کفته درینصورة هرکاه فرزندی که ایشان بشناسند حاضر سازند
ضامن خونبهای آن طفل است هفدهم هرکاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان بدندان
بکزد و او نفرت کند و سوار را بیندازد و بکشد درین مسئله مجتهدین را سه قولست اول انکه خونبها

برانکس است که کزنده واین از حضرت امیر المؤمنین منقولست دوم انکه هر یک از کزنده وکسی که برو سوار
بوده ثلث خونبها بدهند وثلث دیکر ساقط است چه او خود بعث سوار شده سیم انکه اکر کزنده
ملجا کرده باشد که انکس را انداخته بحیثیتی که بی اختیار تقرب کرده خونبهای بر کزنده است واکر چنین
نباشد خونبها بر کسی است که او را انداخته است واین قول سیم اقوی است هشتدهم هرکاه زن شخص دیکر را
در خانه پنهان کرده باشد وبر شوهر ظاهر شود وآن شخص را بکشد وزن شوهر را در عوض بکشد خونبهای
آن شخص را زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین واقوی آنست که خون هدر است نوزدهم هرکاه شخصی
طفلی را به اذن ولی خواهد که شنا یاد دهد پس غرق کند او را ضامن خونبهای آن طفل است خواه تقصیر
کرده باشد وخواه نکرده باشد وبعضی از مجتهدین کفته اند که اکر تقصیر نکرده ضامن نیست بیستم هرکاه
کسی در راه مسلمانان چاهی احداث کند یا سنکی بکذارد وراه تنک شود وشخصی بسبب آن کشته شود
ضامن خونبهای آن شخص است هرکاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اکر راه وسیع باشد وامام اذن
داده باشد ضامن نیست بیست ویکم هرکاه دیوار کج وسنک شده بر سر کسی افتد وبکشد وانکس عالم
باشد وممکن باشد که اصلاح کند او را واصلاح نکند ضامن خونبهای اوست بیست ودوم هرکاه ناودان
یا بخاری که بر راه مسلمانان ~~چاهی احداث کند یا سنکی بکذارد~~ باشد وباعلم صاحب بیفتد وکسی را تلف
کند میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که ضامن نیست بیست وسیم هرکاه کسی آتشی در ملک
خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد زیاده بقدر احتیاج وسرایت کند بتلف دیکری ضامن
خونبهای کسی است که بسوزد وهمچنین اکر در روز باد در ملک خود آتش روشن کند وسرایت کند بدیکر
بیست وچهارم هرکاه تقصیری کند در حفظ چاروای خود وآن چاروا کسی را تلف کند ضامن خونبهای اوست
که آن چاروا او را تلف کرده چه واجبست بر صاحبان چاروای مست شده ودرنده محافظت آنها بیست و
پنجم هرکاه کسی شخصی را بضیافت طلبد وسک درنده آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست اکرچه نداند
که سک او درنده است بیست وششم هرکاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا آن چاروا را در دست داشته باشد
وشخصی بکشد وصاحب چاروا همراه آن چاروا باشد وآن چاروا بسر ودستها کسی را بکشد ضامن خونبهای
اوست اما آنچه بپاها تلف کند ضامن نیست بیست وهفتم هرکاه سواری یا کسی اسبی در دست داشته
باشد وایستاده باشد وبدست یا سر یا پا آن چاروا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست واکر دو کس سوار
باشند هردو مساوی باشند در ضامن بودن خونبها هرکاه یکی طفل یا بیمار باشد بیست وهشتم هرکاه صاحب
چاروا کاری کند که چاروای او رم کند وکسی را بکشد ضامن خونبهاست بیست ونهم هرکاه کسی کاری

کند

کند که عقل کسی بر طرف شود ضامن خونبهای اوست واکر بعد از کرفتن خونبها عقل او بحال خود باز آید
خونبها باز نمیتوان کرفت هرکاه کسی کاری کند که کوشهای کسی چیزی نشنود بشرطی که مایوس
شوند از شنیدن او چیزی بر او خونبهای او باید داد واکر مایوس نباشد شنیدن بلکه ممکن باشد که
بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی ام هرکاه کسی کاری کند که هر دو چشمهای انکس چیزی
نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد وخواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی ویکم هرکاه کسی
کاری کند که کسی هیچ بوئی را نشنود ضامن خونبهای اوست واعتبار حال او ببویهای خوش و
بد میتوان کرد واکر به اینها معلوم نشود بقسم عمل کنند ودر بعضی احادیث وارد شده که حضرت
امیر المؤمنین فرموده که کهنه سوخته پیش دماغ او برند اکر چشم او پر آب شود دروغ میکوید سی و
دوم انکه کسی کاری که نایقه بر طرف شود بقول بعضی از مجتهدین سی وسیم انکه کسی کاری کند که شخص
در حال جماع منی او بدشواری آید سی وچهارم انکه کسی کاری کند که زن حامله نشود سی وپنجم انکه کسی
کاری کند که همیشه بول شخصی منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین سی وششم انکه کسی کاری کند
که شخص حرف نتواند زدن وزبان داشته باشد واکر بعضی حروف را نتواند کفت وبعضی را تواند قیاس
بر بیست وهشت حرف باید کرد سی وهفتم انکه کسی هر دو استخوان که دندانهای آدمی بر آن نشانیده
وریش بر آن روئیده بشکند هرکاه دندانها به آن نباشد سی وهشتم انکه کسی کردن شخصی را بشکند
وهمچنان کج بماند سی ونهم انکه کسی کاری کند که چیزی بکلوی شخصی فرو نرود چهلم انکه کسی هر
دو دست کسی را از بند دست که آنرا زند کویند ببرد چهل ویکم انکه کسی دو استخوان دست کسی را که ذراع
کویند تا مرفق جدا از دست ببرد چهل ودوم انکه کسی هر دو بازوی یا دوش جدا از دست ببرد چهل وسیم
انکه کسی پشت شخصی را بشکند وهمچنین است حکم اکر کسی را کوژپشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن
نباشد چهل وچهارم انکه کسی زخمی زند بر دیکری که مغزی که در مهرههای پشت است بریده شود چهل و
پنجم انکه کسی هر دو پستان زن یا مرد ببرد وهمچنین است حکم در بریدن سرهای پستان ایشان بقول
بعضی از مجتهدین چهل وششم انکه کسی ذکر کسی را از بیخ حشفه ببرد اکرچه عنین باشد چهل وهفتم انکه کسی
خصیه کسی را ببرد چهل وهشتم انکه کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیحه باشد آن زن وخواه علت
دار چون رتقاء وخواه بکر باشد وخواه پیر وخواه کوچک وخواه بزرک چهل ونهم انکه کسی زنی را دخول کند
وموضع بول وغایط یا مخرج حیض او بدراند ویکی کند خواه شوهر باشد وخواه اجنبی وخواه بالغ وخواه
غیر بالغ اما در بالغ هرکاه شوهر باشد خونبها ساقط است پنجاهم انکه هر دو نشستنکاه کسی را ببرد

که به استخوان رسد پنجاه و یکم انکه کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق پنجاه و دوم انکه انکشتان
هر دو دست شخصی را ببرد و کفها را بکذارد پنجاه و سیم انکه انکشتان پاهای کسی را ببرد و باقی را بکذارد پنجاه و
چهارم انکه کسی هر دو ساق پاهای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و پنجم انکه کسی هر دو زانوی کسی را ببرد اما اکر با
ساقین برد در هر یکجون بها دادن لازمست پنجاه و ششم انکه کسی استخوان کون آدمی را بشکند که همیشه
غایط آید پنجاه و هفتم انکه بکارت بکر را به انکشت برد و مثانه او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین پنجاه و هشتم
انکه کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود پنجاه و نهم انکه کسی کاری کند که موی سر کسی دیکر بیرون نیاید
شصتم انکه کسی کاری کند که موی ریش کسی دیکر بیرون نیاید شصت و یکم انکه کسی پلکهای هر دو چشم
کسی ببرد شصت و دوم انکه کسی مژه های هر دو چشم کسی را بریزاند و دیکر بیرون نیاید شصت و سیم انکه کسی هر دو لب
کسی را ببرد شصت و چهارم انکه کسی زبان کسی را ببرد از بیخ شصت و پنجم انکه کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند شصت و
ششم انکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و هفتم انکه شخصی را
در ماههای بکشد چه درین صورة خونبها باید داد جهة کشتن و ثلث خونبها جهة کشتن در ماههای حرام

و همچنین است حکم در حرم مکه بر قول بعضی از مجتهدین مطلب چهارم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر

سی و پنج قسمت اول انچه سبب نصف خونبها میشود و آن بیست امر است اول انکه کاری کند که موهای
هر دو ابروی شخصی برود دوم انکه یکچشم او را کور کند سیم انکه یکدست کسی را ببرند تا زند یا انکه یکذراع کسی را
ببرند تا مرفق چهارم انکه یک بازوی کسی را ببرند تا کتف هر کاه اینها را تنها ببرند پنجم اکر یک انکشت آنرا تا کتف
ببرند هم موجب نصف خونبهاست بر قول بعضی از مجتهدین ششم انکه یکپای کسی را ببرند تا مفصل ساق
هفتم انکه یکساق پای کسی را ببرند تا زانو هشتم انکه یکزانوی کسی را ببرند و اکر یکدفعه یکبار ببرند تا زانو
هم موجب نصف خونبهاست نهم انکه یک استخوان رو را که دندانها در وست بشکنند یا ببرند دهم انکه
یکی از لبهای شخصی را ببرند بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم انکه یکپستان زن را ببرند دوازدهم انکه یکخصیه شخصی را
ببرند بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم انکه یکطرف فرج را ببرند چهاردهم انکه یکطرف نشستنکاه کسی را ببرند پانزدهم
انکه کاری کند که یک کوش کسی چیزی نشنود شانزدهم انکه یک کوش کسی را ببرند هفدهم انکه کاری کند که یک
چشم کسی را چیزی نه بیند هجدهم انکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بو نشنود نوزدهم انکه کاری کند
که مژه های یکچشم کسی برود بیستم انکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیکر خورند و هر دو
کشته شوند ورثه هر یک نصف خونبها را از یکدیکر میکیرند بیست و یکم انچه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست
و آن در صورتیست که کسی پشت دیکری را بشکند و سبب آن شود که بهر دو پا شل شود بیست و دوم انچه در دو

درخونبها

در سر که پوست را بشکافد قسم بیست و دوم انچه در آن دو شتر است چون دامیه و آن زخمیست در سر که از پوست
کذشته باشد و بکوشت رسیده باشد و بسیار فرو رفته باشد قسم بیست و سیم انچه در آن سه شتر لازمست
چون متلاحمه و آن زخمیست در رکه در کوشت فرو رفته باشد قسم بیست و چهارم انچه در آن چهار شتر لازمست
چون سمحاق بکسر سین مهمله و سکون میم و آن زخمیست در سر که از کوشت کذشته باشد و به پوست
نازکی که بالای استخوانرا پوشیده رسیده باشد قسم بیست و پنجم انچه در آن پنج شتر لازمست چون موضحه و آن
زخمیست در سر که به استخوان رسیده باشد و استخوانرا ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم انچه در آن ده شتر لازم است
چون هاشمه و آن زخمیست که به استخوان رسیده باشد و استخوانرا شکسته باشد و استخوان از جای خود
بجای دیکر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم انچه در آن پانزده شتر لازمست و آن زخمیست در سر که به استخوان
رسیده باشد و استخوانرا شکسته باشد و استخوان از جای خود بجای دیکر نقل کرده باشد قسم بیست و هشتم
انچه در وسی و سه شتر لازمست چون مامومه و آن جراحتیست در سر که بخریطه که دماغ آدمی در آنجاست
و آنرا آلة الراس میکویند رسیده باشد و بعضی از مجتهدین سی و سه شتر و ثلث شتر کفته اند که ثلث خونبها
باشد قسم بیست و نهم انچه در آن سی و سه شتر و زیادتی ارش لازمست چون دامغه و آن زخمیست در سر که
خریطه دماغ را بشکافد و دور است که آدمی با این زخم زنده بماند قسم سیام انچه در خونبها قیاس باید کرد
به آنچون حارصه دست چه در آن نصف شتر باید داد قسم سی و یکم انچه در آن ده مثقال طلا لازمست
و آن سه امر است اول شکستن ضلعی که نزدیک بانو باشد دوم منی را بی رخصت زن دائمی بیرون فرج او بریزد
چه در بنصورت بر آنکس لازمست که ده مثقال طلا به آن زن بدهد سیم انکه کسی کاری کند که سبب آن
شود که منی خود را در خارج فرج زن بریزد قسم سی و دوم انچه در آن بیست مثقال طلا لازمست و آن آنست
که کسی کاری کند که مضغه بعد از آنکه در رحم مادر قرار کیرد بیفتد قسم سی و سیم انچه در آن چهل مثقال
طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه علقه شده یعنی خون بسته
شده باشد بیفتد قسم سی و چهارم انچه در آن شصت مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند
که از شکم زنی نطفه که مضغه شده باشد یعنی مانند کوشت خاییده شده باشد بیفتد قسم سی و پنجم
انچه در آن هشتاد مثقال طلا لازمست و آن چنانست که شخصی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان
داشته باشد و تمام خلقت شده باشد و متحرک نشده باشد بیفتد و اکر مادر طفل خود را انداخته باشد
خونبها و هر قسمی که مذکور شد لازمست که به پدر بدهد مطلب پنجم در بیان آنکه در چند موضع خونبها
کرفتن ساقطست و در چند موضع نصف خونبها باید کرفت بدانکه در بیست و پنج موضع خونبها ساقط میشود

اول انکه ولی مقتول عفو کند قاتل را از خونبها و اگر مقتول ولی نداشته باشد امام ولی اوست و آیا امام را
میرسد که عفو کند میانهٔ مجتهدین خلافست دویم انکه شخصی تیری اندازد هرگاه شخصی گوید که بر حذر
باش و آنشخص حذر نکند و تیر باو خورد و بکشد سیم انکه دو بندهٔ پیاده یا سوار در اثنای دویدن بر یکدیگر
خورند و هر دو بمیرند چهارم باد کسی را بیندازد و در زیر کسی بکشد پنجم انکه کسی خود را بر سر کسی اندازد و خود
کشته شود ششم انکه کسی بدزدی بخانهٔ کسی آید و کشته شود هفتم حامی که بر سر راه مسلمانان آیند و کشته
شوند هشتم انکه کسی را جهة قصاص بکشند نهم انکه مقتول کافر حربی باشد یا ذمی که بشرط جزیه عمل نکند
دهم انکه مسلمانی باشد که کفار اسیر کنند و ممکن نباشد مگر بکشتن یازدهم انکه زن شخص دیگری را بخانه برده
پنهان کند و شوهر او واقف شود و آنمرد را بکشد دوازدهم انکه کسی در راه وسیع باذن امام بنائی احداث کند
یا سنگی نصب کند و بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم انکه ناودان و پنجرهٔ خانهٔ شخصی که بر سر راه نصب کرده
باشد بی علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم انکه کسی در روزی که باد نباشد در ملک خود آتش بقدر احتیاج
کند و سرایت کند بسوختن کسی پانزدهم انکه جاروای شخصی پر و سوار باشد یا میکشیده باشد یا کسی را بکشد
شانزدهم انکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد انگاه آنکس او را عمداً بکشد هرگاه در بنصورت عفو کند
خونبها ساقط میشود هفدهم انکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض او ببرند و سرایت کند
بکشتن چه ولی مقتول اگر عفو کند خونبها ساقط میشود هیجدهم انکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد
انگاه سرایت کند بمردن ولی مقتول او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود نوزدهم انکه شخص
دستهای کسی را ببرد انگاه دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت بما و کند و ثانی سرایت نکند چه در بنصورت
ولی او را میتواند کشت اما اگر بمیرد پیش از کشتن ولی خونبها از مال او میتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین
بیستم هرگاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال طلا باشد ببرد انگاه غلام آزاد شود انگاه بمیرد قصاص
میتواند کرد ورثهٔ غلام و اگر عفو کند خونبها نمیتواند گرفت زیرا که خونبهای دستها مال آقای غلام است
بیست و یکم هرگاه کسی خود را بکشد بیست و دوم هرگاه کسی بعداً بظلم کسی را کشته باشد و بمیرد و مال نداشته
باشد بنا بر قول بعضی از مجتهدین و اما آن دو موضع که خونبها ساقط میشود اول انکه دو مرد آزاد سوار یا پیاده
که در دویدن بیکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه ورثهٔ هر یک نصف خونبها بورثهٔ دیگری میدهد
دوم انکه زنی دست مردی را ببرند و بعوض آن هر دو دست زن را ببرند انگاه سرایت کند بمردن و بمیرد انگاه
ولی مرد از کشتن زن عفو کند نصف خونبها ساقط میشود مطلب ششم در بیان خونبهای در قتل عمد و خطا
و شبه عمد و آن بر هفت قسم است اول خونبهای مرد مسلمان اگرچه طفل باشد بدانکه خونبهای مرد مسلمان

کرد نصف ع

دو مرد

دو خونبها باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوان که دندانها در وست یا دندانها دوم هرگاه
پشت کسی را بشکند و از جماع بیفتد گردد سیم هرگاه چیزی بر سر شخصی زنند و عقل او برود چهارم هرگاه کسی
چیزی بر گوش کسی زند و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود پنجم هرگاه بینی کسی را ببرند که
بویها نشنود قسم چهارم انچه موجب خونبها و زیادتی ارش است و آن وقتیست که پستان زنرا ببرند و
شیر او منقطع شود قسم پنجم انچه سبب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن لب پائین شخص
بر قول بعضی از مجتهدین دوم انکه هرکاری کند که دو لب شخصی سست شود و از خلقت طبیعی باز رود
سیم هرگاه پلکهای بالای چشم را زائل کند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم انچه موجب ثلث خونبهاست
و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی از مجتهدین دوم زائل ساختن پلکهای پائین چشم
شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سیم برطرف کردن حائلی که میان دو سوراخ بینی است چهارم زبان کنگ لال
بریدن پنجم تیر از هر دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که دیگر سوراخ آن بهم نیاید ششم هرگاه پشت کسی را
بشکند انگاه نیکو شود هفتم بریدن ذکر عنین هشتم بریدن خصیهٔ راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین

انکه کاری کند که بول کسی منقطع نشود انگاه نیکو شود نهم

دهم هرگاه بکارت زنی را به انگشت ببرد و بول و غایط آن بند نشود یازدهم هرگاه چیزی بر شکم شخصی زند
که بول و غایط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت بزرگ خواه از دست و خواه از پا بقول
بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بکسی زند که بخریطهٔ دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین
قسم ششم انچه موجب ربع خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر دو
پستان قسم هفتم انچه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول هرگاه تیری از دو سوراخ بینی کسی
بگذرانند و بعد از آن جراحت بهم آید دوم شش کس هرگاه در آبی شنا کنند و یکی غرق شود بر هر یک از آن
پنج کس خمس خونبهای آن غرق شده واجبست بر قول بعضی از مجتهدین قسم نهم انچه سه خمس خونبها در آن
لازمست چون شکستن دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آن دندان نیش باشد و انتهای
آن دندان نیش و شش از پائین بطریق مذکور قسم دهم انچه دو خمس خونبها لازمست و آن دو امر است
اول شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کاری کند که هر دو خصیهٔ
کسی بزرگ شود قسم یازدهم انچه دو چهار خمس خونبهاست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که
هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود که قادر بر آن نباشد که در رفتن پاها را نزدیک بگذارد قسم دو
وازدهم انچه موجب سدس خونبهاست و آن در صورتیست که از یکسوراخ بینی شخصی چیزی بگذرانند
و انگاه جراحت آن نیکو شود قسم سیزدهم انچه عشر خونبهاست و آن پنج امر است اول بریدن یک انگشت خواه از

یا خواه از دست دوم چیزی کند راندن از یکسوراخ بینی و بعد از آن جراحت آن نیک شود سیم انکه کاری
کند که طفلی که خلقتا و تمام باشد و متحرک نشده باشد از شکم بیندازد و خواه مرد باشد و خواه زن
و خواه جهود و خواه نصاری و خواه بنده و خواه آزاد چه درین صورتها عشر خونبهای اینها دادن
لازمست چهارم بریدن سر مسلمان مرده را قسم انکه زخمی به آدمی زند که به استخوان رسیده باشد قسم
چهاردهم انچه در آن نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دندانها که ابتدای
آن دندان بیشتر باشد و انتهای آن دندان بیشتر قسم پانزدهم انچه در آن نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج
مثقال طلا باشد و آن دو امر است اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد
دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد قسم شانزدهم انچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن ده
امر است اول انکه کاری کند که چشم کور کسی فرو رود چه در و ثلث خونبها صحیح است دوم بریدن نرمی
هر دو گوش چه در و ثلث خونبهای گوشهاست سیم شل ساختن بینی شخصی چهارم کندن دندان زیادتی
شخصی چه در آن کندن ثلث خونبهای دندان اصلی است هرگاه تنها کنده باشد اما اگر با دندان اصلی
کنده باشد چیزی در آن لازم نیست پنجم بریدن انگشت بر قول بعضی از مجتهدین ششم بریدن انگشت
زیادتی چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است هفتم شل کردن انگشت کسی چه در آن ثلث
خونبهای انگشت صحیح است هشتم کوفتن استخوان هر عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست
نهم شکافتن هر دو لب آدمی بطریقی که دندانها نمایان شود چه در آن ثلث خونبهای هر دو لب لازمست
خواه تمام لبها شکافته باشد و خواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها و در آن ثلث خونبهای یک لب لازمست
قسم هفدهم انچه در آن ثلث خونبهای عضو لازمست و آن چهار امر است اول شل کردن انگشتان صحیح خواه
از دست و خواه از پا دوم کندن ناخن انگشتان و بیرون نامدن آن سیاه سیم هرگاه استخوان عضوی را بشکند
و آن عضو باطل شود چهارم هرگاه کاری کند که شخصی را نصف روز بول منقطع نشود قسم هیجدهم انچه در
آن خمس خونبهای آن عضو است و آن چهار امر است اول شکستن هر عضوی از اعضا دوم هرگاه زخمی بزند بر
عضوی از شخصی که استخوان ظاهر شود چه در آن خمس خونبهای آن شکستن لازمست سیم انکه کاری کند
که لبها شکافته شود و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای لبهاست قسم نوزدهم انچه در آن چهار یک خمس
هر عضوی لازمست و آن دو امر است اول هرگاه استخوان عضوی را بشکند انگاه نیک شود دوم هرگاه استخوان
عضوی را بکوبد و انگاه نیک شود چهار خمس خونبهای آن عضو نیز لازمست قسم بیستم انچه در آن هشت یک
خونبها لازمست چون بریدن سر پستان مرد قسم بیست و یکم انچه در آن بکثیر لازمست چون خارصه و آن زخمی است

چهارم شکافتن یک لب است چه
که بعد از آن نیک شود چه
در آن خمس خونبهای لب است

در صورتی که کسی او را عمداً بغیر حق کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش چیز است
اول صد شتر که پنج ساله باشد یا بیشتر که علت نداشته باشد و لاغر نباشند و قیمت هر شتری ده
مثقال طلا باشد یا پانصد و بیست درهم باشد دوم دویست گاو که در عرف آنها را گاو گویند سیم
دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمانی است و معتبر است که اسم جامه بر آن صادق آید چهارم
هزار گوسفند بطریقی که در زکوة مذکور شد و میباید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا
باشد یا صد و بیست درهم پنجم هزار مثقال شرعی طلای خالص ششم ده هزار درهم نقره و فرقی نیست
درین شش چیز میانه قتل عمد و خطا و شبیه بعمد مگر نسبه چیز اول سن شترها چه درین صورة انچه
بخطا کشته شده صد شتر میدهد بانطریق که در حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده که بیست شتر ماده
یکساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد انچه در حدیث
صحیح وارد شده چهل شتر پنجساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله است دوم انکه در صورتی که
بعمد یا شبه عمد کشته باشد عاقله او میدهند و زود باشد که معنی عاقله در خاتمه مذکور شود سیم
انکه در قتل عمد خونبها را در یکسال میگیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است و در آخر سال و بیش از
یکسال دادن جایز نیست مگر برضای ورثهٔ مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها
را از عاقله باید گرفت در آخر سال و در خونبهای ولد الزنا هرگاه اظهار اسلام کند خلافست بعضی از
مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای جهود است هشتصد درهم قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف
خونبهای مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا صد حله یا پانصد گوسفند یا پانصد مثقال طلا یا پنج
هزار درهم نقره و در خونبهای اعضا چنانچه مذکور شد تفاوتی میانه زن و مرد نیست تا آنکه خونبهای
آن عضو بثلث خونبهای مرد برسد انگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود قسم سیم
خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است قسم چهارم خونبهای زنی که طفلی در شکم او باشد چه در آن
خونبهای زن و سه ربع خونبهای مرد لازمست قسم پنجم خونبهای مرد جهود و آن هشتصد درهم شرعیست
قسم ششم خونبهای زنان ایشان و آن چهار هزار درهم شرعی است قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت اوست
بشرط آنکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای آزاد مذکور شد پس هر چه در سبب نصف
خونبهای آزاد میرسد در غلام نصف قیمت میشود و همچنین در عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبها
مقرر نباشد قیاس بغلام باید کرد و قیمت او پس انچه در غلام قیمت کند در آزاد آنرا باید داد و اگر غلام
شخصی از روی خطا زخمی بر کسی بزند که خونبهای او مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که

غلام را بدهد و قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگاه دارد و چیزی نطلبد مطلب هفتم در بیان آنچه سبب ارش
یعنی تفاوت میانهٔ صحیح بودن و معیب بودن عضو آدمی میشود بدانکه در شانزده موضع ارش لازمست
اول آنکه کسی کاری کند که بسبب آن چیزی بگلوی شخصی فرو رود دوم آنکه کسی پشت دیگری را بشکند اگر
نیک شود سیم آنکه کسی کاری کند که موی مژهٔ کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی در این صورت
خونبها گفته اند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان کف کسی را ببرد پنجم آنکه کسی بعد از بریدن دست کسی
از استخوان زند چیزی ببرد ششم آنکه دست زیادتی کسی را ببرد هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی
از مجتهدین هشتم بریدن رکب و آنچه نیست در زن که مثل پشت زهار است در مرد نهم آنکه چیزی بر شکم
کسی بزند که بول یا غایط او بیرون آید دهم هرگاه کاری کند که گوش او نشنود اگر نیک شود یازدهم
آنکه کاری کند که بول کسی منقطع نشود اگر نیک شود دوازدهم هرگاه پستانهای زنی را ببرد و شیر از او منقطع
شود یا بیرون آید چه درین صورت خونبها را زیادتی ارش باید داد سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی بزند که زخم
دماغ او را بشکافد چه درین صورت ثلث خونبها با ارش باید داد چهاردهم هرگاه سیلی بر روی کسی زند
که روی او سرخ یا زرد یا سیاه شود بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که اگر سرخ شود یک مثقال
و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد شود سه مثقال و بعضی گفته اند که اگر اینها در
بدن واقع شود نصف آنچه مذکور شد باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زن است پانزدهم آنکه حیوان
کسی را عیبناک سازند چه درین صورت تفاوت عیبناکی او را میدهد شانزدهم هرگاه حیوانی را بکشند
و آن بر دو قسمست اول آنکه قابل کشتن باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه گوشت آنرا خورند چه درین
صورت تفاوت میانهٔ کشته و زنده باید داد و آیا مالک را میرسد که بگوید کشته را بردار و قیمتی که من او را
خریده ام بده مجتهدین را درین مسئله دو قولست و اگر تفاوت نداشته باشد مثل آنکه گوسفندی را در صحرا
بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد دوم آنکه گوشت او حرام باشد چه قیمت آنرا
میدهد در روزی که او را کشته بشرطی که قیمت از مرده قیمت دارد چون موی و پشم و کرک و پر و مانند
آنرا کم کنند اگر غاصب باشد و اگر نباشد بعضی از مجتهدین گفته اند که قیمت اعلا را از روز غصب تا روز
تلف میدهد قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است اول سگ شکاری و در آن چهل درهم
باید داد دوم سگی که گله را محافظت کند و در آن یک بز لازمست و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند
سیم سگی که محافظت باغ میکند و در آن بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی قیمت آنرا لازم
میدانند چهارم سگی که محافظت زراعت میکند و در آن قفیزی از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ

چیزی

چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی را که حلال داند خوردن گوشت آنرا چه قیمت آنرا باید داد و همچنین
قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد خاتمه در بیان کفارهٔ قتل و تحقیق عاقله و در آن دو بحث است
بحث اول در کفارهٔ قتل بدانکه در کشتن مسلمانی بغیر حق و آنچه در حکم مسلمان باشد چون اطفال ایشان
اگرچه در شکم باشد و دیوانگان ایشان و غلام ایشان از روی عمد یا خطا یا شبه عمد واجبست که
کفاره بدهد هرگاه که کشنده بالغ و عاقل باشد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد اگر ولی بخونبها
بخونبها راضی شود و اگر او را بکشند آیا کفاره برو واجبست یا نه خلافست اقرب آنست که واجبست و
از مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره واجبست هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن کار شخصی کشته
شود مثل آنکه سنگ در جائی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن و اگر جماعتی در کشتن
شخصی شریک شوند بر هریک از ایشان کفارهٔ علیحده واجبست و واجبست کفاره در کشتن مسلمانانی
که در میان کفار باشند و ندانسته کشته شوند و واجب نیست کفاره در کشتن جهودان و ترسایان و غیر
ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه کردن هند و خواه نه هند و همچنین کفاره نیست اگر کاری کند
که زن حامله آنچه در شکم دارد بیندازد بشرط آنکه آنچه در شکم اوست حرکت نکرده باشد و خلقت او تمام
نباشد بحث دوم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان باشد و از روی
خطا کشته باشد میدهند چون پدر و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله ده است اول آنکه خویشان
پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادر بر او خونبها دادن واجب نیست دوم آنکه مرد باشند چه بر زنان
واجب نیست سیم آنکه عاقل باشد چه بر دیوانه واجب نیست پنجم آنکه مالدار باشد در وقت دادن
انکه بالغ باشد چه بر طفل واجب نیست چهارم
خونبها پس اگر در آن وقت مفلس باشد واجب نیست بر ایشان اگر در وقت کشتن مالدار باشد ششم آنکه قتل
کشتن را بگواهان ثابت ساخته باشد پس اگر کشنده اقرار کند یا صلح کند خونبها بر عاقله واجب نیست هفتم
آنکه بخطا باشد پس اگر بعمد کشته باشد خونبها بر عاقله نمیدهند هشتم آنکه کشته آزاد باشد چه اگر بنده باشد
عاقله چیزی نمیدهند نهم آنکه کشنده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست دهم آنکه کشنده آزاد باشد چه
بنده را عاقله نیست و مولای او مخیر است در دادن خونبها یا دادن غلام بدست ولی مقتول و هرگاه این
شروط متحقق شود خونبها را در کشتن ایشان میدهند اگرچه ایشان در آنحال از قاتل میراث نبرند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هرکس از قاتل میراث میبرد خونبها را میدهد و هرگاه خویشان موجود نباشند
عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتی که از او سر زند او ضامن باشد و اگر او نیز موجود
عاقلهٔ او امامست و در عاقله در کشتن عمد و شبه عمد چیزی از خونبها لازم نیست مگر آنکه کشنده مرده

باشد یا کر بچه باشد پس در ینصورت بعضی از مجتهدین کفته اند که خویشان نزدیک او میدهند هر گاه
مالی نداشته باشند و همچنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هر گاه چارپای کسی یا غلام او کسی را بکشد
بلکه در ینصورت ها از مال قاتل باید داد و یهودان عاقله ندارند بلکه قاتل متعهد خونبهای کسی است
که کشته است خواه عمد و خواه خطا و اگر یهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است زیرا
که جزیه امام از ایشان میگیرد و خونبها را امام بر عاقله قسمت میکند بحسب رای خویش و بعضی از مجتهد
کفته اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب آنست که قسمت
میکند امام آنرا بحسب رای خویش بر عاقله بطریق مراتب میراث پس اگر فرزندان قادر باشند ایشان میدهند
و همچنین اگر عاجز آیند اعمام میت و اولاد ایشان میدهند و اگر ایشان نیز عاجز آیند اعمام پدر او و اولاد
ایشان میدهند و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد ایشان میدهند و اگر نباشند آزاد کننده و اگر نباشند
ضامن جریره و اگر نباشند امام میدهد و شریکند خویشان حاضر و غایب پس در ینصورت حاکم شرع
آنشهر چیزی بنویسد بحکم کننده شهر غایبان که بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع خطا کند در حکم یا اجتهاد
از بیت المال خونبها میدهد و در غیر حکم از روی خطا عاقله او میدهند نکته داعی دولت قاهره نظام
ساوجی کوید که از استاد خویش اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة والحقیقه والشریعة والدین محمد عاملی
طاب ثراه استماع رفت که روزی نواب اعلی هزار جان کرامی فدای نامش باد بمجلس درس ایشان حاضر شده بودند
و بحث عاقله در میان بود نواب اعلی پرسیدند که عاقله چه معنی دارد فرمودند که عاقله جماعتی اند
که هر گاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی پرسیدند که
حکمت درین چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جماعتی دیگر خونبها دهند ایشان در جواب فرمودند که
ظاهرا حکمت درین آنست که چون خویشان دانند که خویش ایشان هر گاه کسی را بکشد خونبها میدهند
نگذارند که هرزه کردی نموده همیشه محافظت او نمایند و سبب آن شود که دیگر کسی را نکشد نواب اعلی فرمودند
که حکمت دیگر آن خواهد بود که آنشخص همیشه شرمنده خویشان خود باشد و دیگر اینچنین کاری نکند ایزد
کار ساز تعالی فوایح و خواتیم این پادشاه جوان بخت سرافراز تخت را بیامن برکات بی انتهای خویش به انواع
نصرت و ظفر و خرمی و سرسبزی و کامرانی مقرون داراد و ربع معمور از بسیط زمین این پادشاه مسلم
کرداناد بحق النبی و آله الامجاد یارب دعای خسته دلان مستجاب کن و ختم این کتاب بر دعای دوام دولت
ابدقرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب رفیع اقدس اعلی کردیده و سبب حصول مطالب اینداعی
کشته در باقی عمر از فواصل انعامات او بهره مند کردیده در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت و عبادت

الهی و وظیفه

الهی و وظیفه دعا کویی دوام دولت ابدقرین قیام تواند نمود صورة خط الجامع و لله الحمد علی فواضل
نعمائه و کوافل مبراته و حسناته و جزائل الائه قد فرغت من تحریر هذا الکتاب فی سابع شهر شوال
المکرم من سنة سبع و عشرین و مائتان بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة
صلی الله علیه و آله و سلم علی ید المذنب القاصر الفقیر الحقیر
المحتاج الی الله الباطن والظاهر ابن ابو الفتح محمد طاهر
اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
برحمتک یا ارحم
الراحمین

کتابخانه آستان قدس
رضوی
سال ۱۳۱۰ خورشیدی
بازدید شد
بازبین شد
۱۳۷۱ ش

بازبین شد
۱۳۵۴ ش
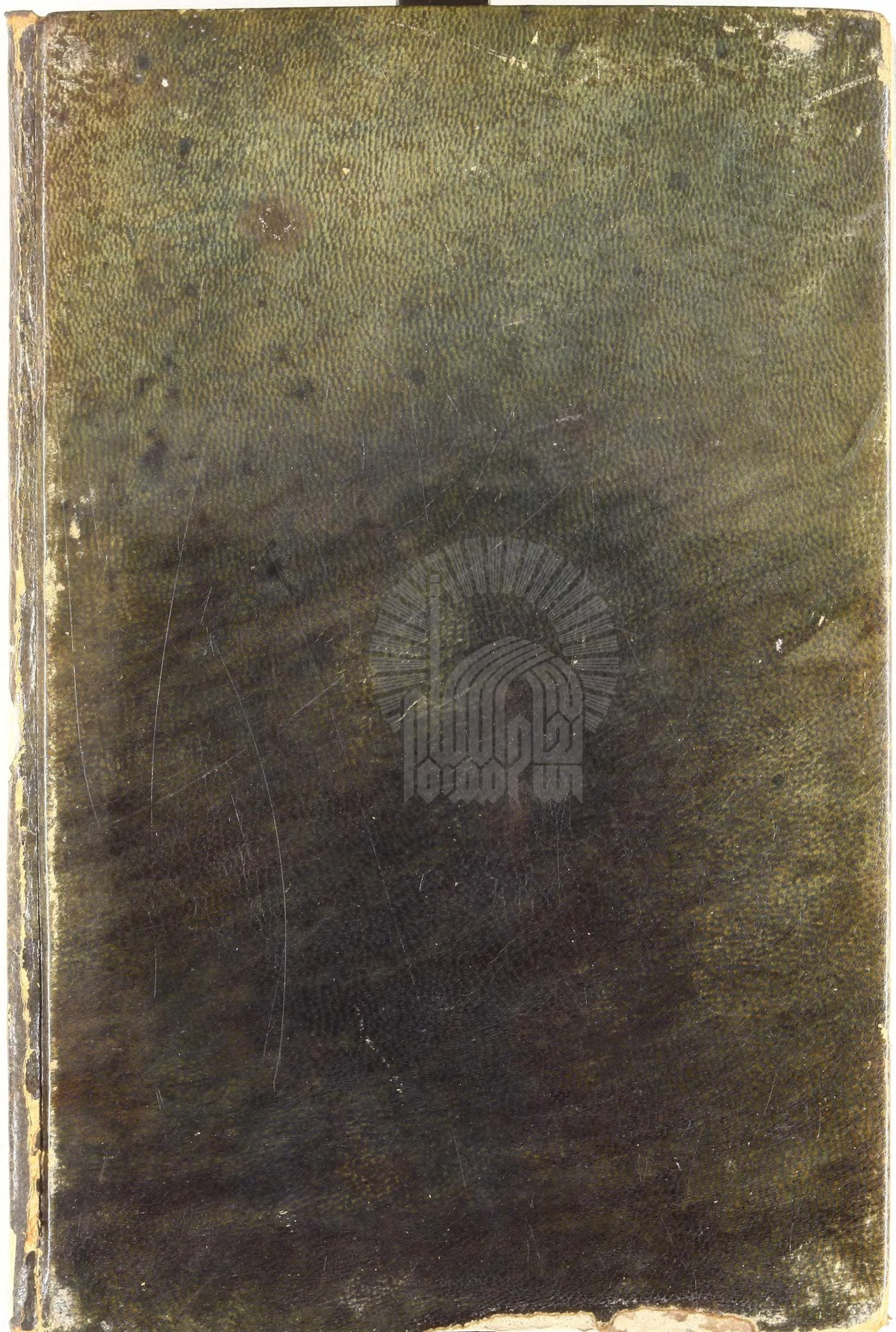
سال ۱۳۱۸ خورشیدی